



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۱۳۳۷

شماره دوم

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

پشتما

۱

مجله

پورداود

تألیف
دکتر بهرام فروغی
نشر: انتشارات تهران

کردار نیک
سوره ۱۰۴

گفتار نیک
سوره ۱۰۵

پندار نیک
سوره ۱۰۶

ادبیا و میزدینا

هشتا

(جلد اول)

قسمتی از کتاب مقدس

اوستا

تفسیر و تألیف

پوز داود

از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی

بعثی و ایران لیگ

از نفقه پیشوتن مارکر

حق طبع محفوظ است

۱ قیمت جلد معمولی ۳۷ قران جلد خوب ۴ تومان

بدوست محترم عزیزم
آقای پشوتن دوسابهای مارکر
تقدیم گردید

Dedicated

TO

MY DEAR ESTEEMED FRIEND

PESHOTAN DOSSABHOY MARKER. Esq.,

فهرست مندرجات

۲۱-۱۳	کتابهایی که استفاده شد
ج-۱	دین دبیره (القبای زند)
۱۳-ید-۱	<u>دیباجه</u>
۲-ید-۲	فائده تحصیلات مزد بسنا
۴-۲	یشتها بطور عموم
۸-۴	ترجمه یشتها بتوسط مستشرقین
۱۳-۹	مندرجات این نامه و طرز تحریر آن
۲۷-۱۴	<u>یشتها</u>
۱۵-۱۴	اشتقاق کلمات یشت و کرده
۱۸-۱۵	اسامی یشتها و ایزدان سی روز ماه
۲۰-۱۸	یشتها در قدیم و بغان یشت عهد ساسانیان
۲۱-۲۰	وضع یشتهای باقی مانده
۲۲-۲۱	قدمت یشتها
۲۳-۲۲	اوزان اشعار یشتها
۲۵-۲۳	مندرجات یشتها و داستان ملی
۲۶-۲۵	تفسیر پهلوی که از یشتها باقی مانده است
۲۷-۲۶	سایر قطعاتی که نیز یشت نامیده شده است
ب-۱	<u>آئین مزد بسنا</u>
۳۲-۲۸	دیو و جادو و پری و کریان و کاوی
۳۰-۲۸	اساس توحید و آفرینش نیک
۳۱-۳۰	فرشته نیکی و دیو بدی
۳۲-۳۱	سلطنت مینوی و تواضع ایزدی
۳۲-۳۲	

۱	ب	جلال و آسایش و خوشی
۳۲-۳۲		
۲	ج	آسمان و آنچه در اوست زمین و آنچه بر اوست مقدس است
۳۲-۳۲		
۳	د	باید بنا بود کردن آنچه بد و زشت است بکشید
۳۲-۳۲		
۴	هـ	پندار و گفتار و کردار نیک
۳۲		
۵	و	مطالب خارق العاده مابه الاشتراك کلیه ادیان است
۳۲-۳۲		
۶	ز	رسومات ظاهری در مزد یسنا
۳۲		
۷	ح	راستی و دروغ
۳۲-۳۲		
۸	ط	دلیری و علم و سخاوت و علم خوش بینی
۳۲-۳۲		
۹	ی	وطنپرستی
۳۲-۳۲		
۱۰	ک	غایت آمال
۳۲-۳۲		
۱۱	خ	<u>ملحقات یشتها</u>
۴۶-۳۳		
۱۲	د	<u>هرمزد</u>
۳۵-۳۳		
۱۳	ر	کلمه هرمزد و قدمت آن
۳۶-۳۵		
۱۴	ز	اشتقاق کلمات اهورا و مزدا
۳۸-۳۶		
۱۵	ح	اهورا مزدا خدای یگانه زرتشت
۴۰-۳۸		
۱۶	ط	آورمزیس یا هورمزیس نزد مورخین یونان و رُم
۴۱-۴۰		
۱۷	ی	هرمز جزو اسامی خاص
۴۳-۴۱		
۱۸	ک	بغ و خدا و سینت مینو و ایزد و صفات فرهمند و رایومند
۴۵-۴۳		
۱۹	خ	نقوش و آثار قدیم که با اشکال اهورا مزدا معروف است
۴۶-۴۵		
۲۰	د	مندرجات هرمزد یشت
۶۸-۴۹		
		<u>هرمزد یشت</u>

۹۶-۶۹	<u>امشاسپندان</u>
۷۱-۶۹	اشتقاق کلمه امشاسپند
۷۲-۷۱	سپنت میذو
۷۳	امشاسپندان و صفات اهورامزدا
۷۹-۷۴	عدد مقدس هفت
۸۵-۷۹	ذکر اسامی امشاسپندان در تاریخ قدیم و قدمت آنها
۸۷-۸۵	مقام امشاسپندان در اوستا و کتب پهلوی
۹۱-۸۸	بهمن
۹۲-۹۱	اردیبهشت
۹۳-۹۲	شهریور
۹۵-۹۳	سپندارمذ
۹۶-۹۵	خرداد و امرداد
۹۷	<u>مقدمه هفتن یشت کوچک</u>
۱۰۹-۹۹	<u>هفتن یشت کوچک</u>
۱۱۱-۱۰۹	<u>مقدمه هفتن یشت بزرگ (هفت ها)</u>
۱۳۵-۱۱۳	<u>هفتن یشت بزرگ (یسنا ۳۵)</u>
۱۳۱	کوه مرا
۱۳۳	جانور عجیب الخلقه خرا
۱۳۵-۱۳۳	اقیانوس فراخکرت
۱۳۵	<u>مقدمه اردیبهشت</u>
۱۴۹-۱۳۹	<u>اردیبهشت یشت</u>
۱۵۷-۱۵۱	<u>خرداد یشت</u>
۱۵۳	نسا = لاشه و مردار
۱۷۶-۱۵۸	<u>ناهید</u>

۱۵۹-۱۵۸	عناصر چارگانه
۱۶۱-۱۵۹	ایرانیان آب را محترم میداشته اند
۱۶۲-۱۶۱	اخبارات نادرست هرودت
۱۶۴-۱۶۲	ناهید مربوط بایشتر نیست
۱۶۶-۱۶۴	اشتقاق کلمات اردویسور ناهید
۱۶۷-۱۶۶	توصیف ناهید از روی آبان یشت
۱۶۸	ناهید در کتیبه هخامنشی
۱۷۳-۱۶۹	آتشکده‌های ناهید
۱۷۶-۱۷۳	شهرت ناهید نزد یونانیان و ستایش وی در آسیای صغیر
۲۳۱-۱۷۷	<u>اسامی خاص در آبان یشت</u>
۱۷۹-۱۷۸	هوشنگ پیشدادی
۱۸۸-۱۸۰	جشنید
۱۹۱-۱۸۸	ضحاک
۱۹۵-۱۹۱	فریدون
۳۰۷-۱۹۵	گرشاسب
۲۱۴-۲۰۷	افراسیاب
۲۱۶-۲۱۴	کیکائوس
۲۲۱-۲۱۶	طوس (ویسه و گنگدژ)
۲۲۷-۲۲۲	رود رنگها = ارنگ
۲۳۰-۲۲۷	جاماسب
۲۳۰	ناهید (کله عری)
۲۳۲-۲۳۰	<u>مقدمه آبان یشت</u>
۰۳-۲۳۲	آبان یشت
۲۴۳-۲۴۱	نواضع ایزدی
۲۵۳	کیخسرو

۲۶۳ - ۲۶۵	اسامی چند تن از ایرانیان و تورانیان
۲۶۵ - ۲۶۷	خاندان نودر و هوتوسا زن کی گشتاسب
۲۶۹ - ۲۷۱	بواشت یکی از پارسایان تورانی از خاندان فریان
۲۷۷	ناخوشی پیس (برص)
۲۸۳	رود داییتیا
۲۸۷	زریرو نستور
۲۸۹	اندرومان
۲۹۱	چار پایان خرد و بزرگ و اعداد صد و هزار
۲۹۳ - ۲۹۵	بنام
۲۹۸ - ۲۹۹	بَبر
۳۰۴ - ۳۰۹	<u>خورشید</u>
۳۱۱ - ۳۱۵	<u>خورشید یشت</u>
۳۱۶ - ۳۱۹	<u>ماه</u>
۳۲۱ - ۳۲۳	<u>ماه یشت</u>
۳۲۵ - ۳۳۲	<u>تشر</u>
۳۲۶ - ۳۲۹	اسامی ستارگان در اوستا
۳۲۹ - ۳۳۱	ستاره تشر در تیر یشت
۳۳۱ - ۳۳۴	چرا تشر ستاره باران خوانده شده است
۳۳۶ - ۳۳۹	تیر آرش کمانگیر
۳۳۷ - ۳۷۱	<u>تیر یشت</u>
۳۴۷	کُشتی = بندی که مزد یسنان بدور کمر بندند
۳۵۹	اشی = فرشته نروت و نعمت
۳۷۱ - ۳۷۵	<u>گوش = درواسپا</u>
۳۷۸ - ۳۹۱	<u>گوش یشت = درواسپ یشت</u>
۳۸۷	هوتوسا = هوتس زن کی گشتاسب

۳۸۹	اسامی برخی از تورانیان
۳۹۱	نهمای و به آفرید دو دختر کی گشتاسب
۴۲۰-۳۹۲	<u>مهر</u>
۳۹۴-۳۹۲	اشتقاق کلمه مهر
۴۹۵-۳۹۴	مهر نزد برهمنان
۳۹۵	قدمت مهر
۳۹۶-۳۹۵	مهر در کتیبه های هخامنشیان
۴۰۰-۳۹۶	جشن مهرگان
۴۰۲-۴۰۰	مهر در کتب مورخین قدیم
۴۰۷-۴۰۲	مهر در اوستا
۴۲۰-۴۰۷	<u>آئین مهر در رُم</u>
۴۰۸-۴۰۷	شهرت مهر در ایران و ممالک مجاور
۴۱۰-۴۰۹	آغاز نفوذ مهر از آسیای صغیر با امپراطوری رُم
۴۱۲-۴۱۰	انتشار آئین مهر و دوره ترقی آن
۴۱۴-۴۱۲	دوره انحطاط آئین مهر
۴۱۵-۴۱۴	اثرات آئین مهر در دین عیسی ^۱
۴۱۷-۴۱۶	معابد مهر و داستان ظهور وی
۴۲۰-۴۱۷	آنچه در کیش عیسی ^۱ از آئین مهر گرفته شده است
۵۰۳-۴۲۳	<u>مهر یشت</u>
۴۲۷	داموئیش او یمن
۴۳۳-۴۳۱	هری رود و زر افشان و جیحون و هفت کشور
۴۳۵	مان پت و ویس پت و زندیت و ده پت
۴۵۹	وراز = گراز
۴۶۹	طبقات هفتگانه پیشوایان دینی
۴۷۳-۴۷۱	

۵۱۵-۵۰۴	<u>آذر</u>
۵۰۸-۵۰۴	آتش بطور عموم
۵۱۰-۵۰۸	اخبارات مورخین قدیم راجع بآتش
۵۱۳-۵۱۲	فریاخره
۵۱۵-۵۱۴	جشن سده
۵۲۴-۵۱۷	<u>سروش</u>
۵۲۲-۵۲۰	خروس
۵۳۹-۵۲۵	<u>سروش یشت ها دُخت</u>
	ارشتات (فرشته درستی) چیدستا (فرشته علم) مندر (فرشته کلام ایزدی)
۵۳۵	دات (فرشته قانون) اوپین (فرشته سنت کهن)
۵۵۵-۵۴۱	سرونی یشت سرشب (یسنا ۵۷)
۵۶۰-۵۵۶	<u>برسم</u>
۵۵۸-۵۵۶	اشتقاق کلمه برسم و آداب آن
۵۶۰-۵۵۸	مقصود از برسم گرفتن چیست ؟
۵۶۳-۵۶۱	<u>رشن راست</u>
۵۸۱-۵۶۵	<u>رشن یشت</u>
۵۷۳-۵۶۷	ور = سوگند (Ordalie)
۵۷۷-۵۷۵	سیمرغ
۶۰۲-۵۸۲	<u>فروهر</u>
۵۸۳-۵۸۲	فروهر یکی از ارواح جاودانی انسان است
۵۸۷-۵۸۳	اشتقاق کلمه فروهر
۵۸۹-۵۸۷	قوای پنجگانه انسان
۵۹۲-۵۹۰	صور اجسام از روی صور عالم معنوی فروشی ساخته شده است
۵۹۳-۵۹۲	فروهر غیر از روان است
۵۹۴-۵۹۳	جشن نوروز اوقات نزول فروهرهاست

۵۹۶-۵۹۴	اعیاد مذهبی شش گهنبار سال
۵۹۷-۵۹۶	جشن نوروز
۵۹۹-۵۹۷	فروردین یشت و کتب بهلوی
۶۰۱-۵۹۹	اعمال فروهرها
۶۰۲	فهرست کتب راجع بفروهر
۶۲۶-۶۰۳	<u>فرهنگ لغات اوستا</u>
در انجام کتاب	<u>غلطنامه</u>
	<u>تصاویر و نقشه</u>
در آغاز کتاب	پیغمبر ایران زرتشت اسپنتهان
۱۵۹-۱۵۸ در میان صفحات	نقش حجاری ناهید در فارس
۱۷۷-۱۷۶ "	خرابه معبد ناهید در قصبه کنگاور
۳۹۵-۳۹۴ "	نقش حجاری مهر در طاق بستان
۴۱۱-۴۱۰ "	مجسمه مهر در قصر واتیکان (رُم)
۴۲۱-۴۲۰	نقشه جغرافیائی ممالکی که در زیر نفوذ آئین مهر بوده است
۵۰۹-۵۰۸ "	آتشگاه فیروز آباد
	ترجمه دیباچه و مقاله آئین مزدیسنا بزبان انگلیسی

کتابهایی که استفاده شده

کتاب فارسی و عربی

- ۱ آثار الباقیه عن القرون الخالیه تألیف ابوریحان بیرونی باهتمام زاخو Sachau چاپ لایپزیک Leipzig ۱۹۲۳ میلادی
- ۲ کتاب التفهیم فی صناعته التجیم تألیف ابوریحان بیرونی نسخه خطی
- ۳ بحر الجواهر تألیف محمد بن یوسف الطیب الهروی چاپ طهران ۱۲۸۸
- ۴ تاریخ طبری تألیف محمد بن جریر طبری رجوع کنید به نولدکه Nöldeke
- ۵ تاریخ بلعمی ابوعلی محمد بن محمد بن عبدالله البلعمی چاپ کانپور از بلاد هندوستان
- ۶ تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء چاپ برلن ۱۳۴۰ هجری
- ۷ تاریخ روضة الصفاء تألیف میرخواند چاپ لکهنو از بلاد هندوستان ۱۳۳۲ هجری
- ۸ تحفته المومنین تألیف حکیم مومن ۱۲۹۰
- ۹ تورات ترجمه مارتن لوتر Martin Luther
- ۱۰ چهار مقاله تألیف احمد بن عمر بن علی النظامی العروسی السمرقندی بسعی و اهتمام و تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی چاپ لیدن از بلاد هلاند ۱۳۲۷ هجری
- ۱۱ روایات داراب هرمزیار باهتمام هیربد مانکجی رستم جی اون والا Unvala در دو جلد چاپ بمبئی ۱۹۲۲ میلادی
- ۱۲ مجموعه از روایات در دو جلد نسخه خطی
- ۱۳ شاهنامه فردوسی باهتمام ترنر مکان Turner Macan و چاپ دیگر باهتمام آموزنده عکسی از روی خط اولیا سمیع شیرازی پونه ۱۳۱۹
- ۱۴ صد در نثر و صد در بندش باهتمام هیربد دهابر Dhabhar چاپ بمبئی ۱۹۰۹ میلادی

۱۵ لغت فرس تألیف ابوالحسن علی بن احمد الاسدی طوسی بسمی و اهتمام

پاول هورن Paul Horn برلن ۱۸۹۷ میلادی

۱۶ فرهنگ جهانگیری نسخه خطی

۱۷ فرهنگ سروری نسخه خطی فرهنگهای دیگر برهان جامع برهان قاطع

فرهنگ انجمن آرای ناصری

۱۸ معجم البلدان یا قوت حموی رجوع کنید به مینارد Meynard

۱۹ مقدمه الادب تألیف ابوالقاسم محمود بن عمر الزمخشری باهتمام

وتزاشتین Wetzstein چاپ لپزیگ

۲۰ ویس و رامین داستان منظوم فخرالدین اسعد اسزابدی کرکافی باهتمام

لیس Leea کلکنه ۱۸۶۵ میلادی

کتب پهلوی

۲۱ اردا ویرافنامه The Book of Arda Viraf, with Gōsht-i Fryānō and Hādokht Nask, text and translation by Hoshang and Haug; London and Bombay 1872

و Artâ Virâf-Nâmak traduction par Barthélemy, Paris 1887.

۲۲ بندمش Bundelesh übersetzt von Windischmann, (Zoroastrische Studien) Berlin : 1863.

Bundelesh übersetzt von Ferd. Justi Leipzig 1868.

و The Bundahis translated by West Sacred Books of the East Vol V.; Oxford 1880.

S.B.E. by West Vol. XVIII Oxford 1882.

۲۳ دادستان دینیک

۲۴ دینکرد S.B.E. by West Vol. XXIV; Oxford 1885 and Vol. XLVII; Oxford 1897.

از برای ترجمه تمام مجلدات دینکرد رجوع کنید بحاشیه صفحه ط همین کتاب

S.B.E. Vol. V.

۲۵ زاد سیرم

S.B.E. Vol. V.

۲۶ زند بهمن یشت

Zand-i vohūman Yasn. and two Pahlavi Fragments, by Anklesaria; Bombay 1919.

S.B.E. Vol. V.

۲۷ شایست لاشایست

۲۸ کارنامه اردشیر بابکان Geschichte des Artachšir i Pāpakan aus dem Pehlevi übersetzt von Th. Nöldeke, separat Abdruck; Göttingen 1879.

Kârnâmak-i Artakushîr Pâpakan by Edalji Kersâspji Ântiâ; و
Bombay 1900.

Adrien Barthélemy; Gujastak Abalish, ماتیگان گجستاک ابالیش,
Relation d'une Conférence Théologique Présidée par le Calife
Mâmoun; Paris 1887.

۳۰ ماتیگان یوشت فریان رجوع کنید بشماره ۲۱ این فهرست
Une Légende Iranienne, Traduit du Peblevi par Adrien و
Barthélemy; Paris 1888.

Mainyo-i-Khard translated by West; Stuttgart and مینوخرد
London 1871.

Yâtkâr-i Zarîrân und sein Verhältnis zu یادگار زریران
Šāhnâme von Geigen 1890

کتب مورخین قدیم یونان و روم و مستشرقین آلمان و انگلستان و فرانسه
و دانشمندان پارسی هندوستان

۳۳ Ammien Marcellin: traduit en Français III tomes
Berlin 1773.

۳۴ Bratholoma, Christian: Arische Forschungen 1 Heft;
Halle 1882 2 Heft; Halle 1886.

۳۵ " " Beiträge zur Kenntnis des Avesta.

۳۶ " " Altiranisches Wörterbuch Strass-
burg 1904.

۳۷ " " Zarathuštra's Leben und Lebre;
Heidelberg 1924.

۳۸ Bradke, P.V. Dyâus Asura, Ahura Mazda und die Asuras;
Halle 1885.

۳۹ Casartelli, L.C.: La Philosophie religieuse de Mazdéisme
sous les Sassanides Paris; 1884.

۴۰ Clemen, Carl: Die Griechischen und Lateinischen
Nachrichten über die Persische Religion; Giessen 1920.

۴۱ Christensen, Arthur: L'Empire des Sassanides;
Kobenhavn 1907.

۴۲ Cumont, F.: Textes et Monuments Figurés relatifs aus
Mystères de Mithra 2 Vols.; Bruxelles
1894--1900.

۴۳ " Les Mystères de Mithra, deutsche Ausgabe
von Gehrich; Leipzig u. Berlin 1923.

- ۱۴۴ Darmesteter, James : Le Zend-Avesta 3 vols. ; Paris 1892—93.
- ۱۴۵ „ Études Iraniennes ; Paris 1883.
- ۱۴۶ „ Points de Contact entre le Mahâbhârata et le Shâh-Nâmah ; Paris
MDCCCLXXXVII.
- ۱۴۷ „ Haurvatât et Ameretât ; Paris 1875.
- ۱۴۸ „ Ormazd et Ahriman ; Paris 1877.
- ۱۴۹ Dhabhar, E B.N. : Zand-i Khûrtak Avistak ; Bombay 1927.
- ۵۵ Dieterich, Karl : Byzantinische Quellen zur Länder-und Völkerkunde 5.—15. Jhd) ; Leipzig 1912.
- ۵۱ Dieterich, Albrecht : Eine Mithrasliturgie ; Leipzig u. Berlin 1923.
- ۵۲ Duncker, Max : Geschichte des Alterthums Zweiter Band ; Berlin 1853.
- ۵۳ Elmi : Der Vedische Mythos des Yama ; Strassburg 1890.
- ۵۴ Fick, August : Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanische Sprachen 1 Band 3 umgearbeitete Auflage ; Göttingen 1874.
- ۵۵ Flandin et Coste : Perse Ancienne Texte.
- ۵۶ Geldner, Karl F. : Avesta die Heiligen Bücher der Parsen III Bände ; Stuttgart 1886—1895.
- ۵۷ „ „ Studien Zum Avesta ; Strassburg 1882.
- ۵۸ „ „ Drei Yasht aus dem Avesta übersetzt und erklärt ; Stuttgart 1884.
- ۵۹ „ „ über die Metrik des Jüngeren Avesta ; Tübingen 1877.
- ۶۰ „ „ Awestalitteratur, Grundriss der Iranschen Philologie II Band ; Strassburg 1896—1904.
- ۶۱ Geiger, Wilhelm : Ostîrânische Kultur ; Erlangen 1882.
- ۶۲ „ „ Handbuch der Avestasprache ; Erlangen 1879.

- ۶۳ Geiger, Wilhelm : Aogemadaöca ein Pârsentractat
übersetzt u. Erklärt ; Erlangen 1878.
- ۶۴ Georges, Karl Ernst : Lateinisch-Deutsches und
Deutsch-Lateinisches Handwörterbuch
2 Bände ; Hannover u. Leipzig
1909—1911.
- ۶۵ Harlez, C. de : Avesta, Livre Sacré du Zoroastrisme ;
Paris 1881.
- ۶۶ „ „ Origines du Zoroastrisme ; Paris
MDCCCLXXIX.
- ۶۷ „ „ Manuel de la Langue de l'Avesta ; Paris
1882.
- ۶۸ Hardy, Edmund : Der Buddhismus nach älteren Pâli-
Werken Münster I.W. 1919.
- ۶۹ Haug, Martin : Essays ; London 1878.
- ۷۰ Hertel, Johannes : Beiträge zur Metrik des Avesta und
des Rgvedas ; Leipzig 1927.
- ۷۱ Hehn, Victor : Kulturpflanzen und Haustiere : Berlin
1911.
- ۷۲ Heil, Ferdi. : China, seine Dynastien, Verwaltung und
Verfassung ; Berlin 1900.
- ۷۳ Henry, Vic. : Parsisme ; Paris 1905.
- ۷۴ Herodotos : übersetzt von Friedrich Lange ; Leipzig
1885.
- ۷۵ Horn, Paul : Grundriss der Neupersischen Etymologie ;
Strassburg 1893.
- ۷۶ „ „ Neupersische Schriftsprache (G. ir. Phi.
1 Bd, 2 Abt) Strassburg 1898—1901.
- ۷۷ Hübschmann, H. : Persische Studien ; Strassburg 1895.
- ۷۸ Houtum-Schindler : Die Parsen in Persien, ihre Sprache
und einige ihrer Gebräuche.
- ۷۹ Jackson, A. V. Williams : The Prophet of ancient Iran ;
New York 1901.
- ۸۰ „ „ „ Persia Past and Present ;
New York 1906.
- ۸۱ „ „ „ Die Iranische Religion (G. ir.
Phi. 2 Bd.)

- ۸۲ Jackson, A. V. Williams: Herodotos VII. 61 or the Arms of the Ancient Persians, illustrated from Iranian Sources
- ۸۳ Jeremias, Alfred: Handbuch der Altorientalischen Geisteskultur; Leipzig 1913.
- ۸۴ „ „ Allgemeine Religions-Geschichte; München 1918.
- ۸۵ Jamasp, Dastoor Hoshang: Vendidad. Avesta Text with Pahlavi Translation and Commentary Vol. II Glossarial Index; Bombay 1907.
- ۸۶ Junker, Heinrich F. J.: Frahang i Pahlavik Heidelberg 1912.
- ۸۷ Justi, Ferdinand: Geschichte des Alten Persiens; Berlin 1878.
- ۸۸ „ „ Iranisches Namenbuch; Marburg 1895.
- ۸۹ „ „ Geschichte Irans von den ältesten Zeiten bis zum Ausgang der Sāsāniden (G. ir. Phi. 2. Bd.).
- ۹۰ „ „ Die älteste Iranische Religion, in Preuss. Jahr Bd. 88 S. 58 Nr. 7.
- ۹۱ „ „ Handbuch der Zendsprache; Leipzig 1864.
- ۹۲ Klauber, E. G.: Geschichte des Alten Orient (Weltgeschichte, Heraus. von L.M. Hartmann; Gotha 1919.
- ۹۳ Kohut, Alexander: Die Talmudisch-Midrassische Adamssage in ihrer Rückbeziehung auf die Persische Yima und Meshiasage.
- ۹۴ Kanga, Kavasji Edalji: Complete Dictionary of the Avesta Language; Bombay 1900.
- ۹۵ Kluge, Theodor: Der Mithrakult; Leipzig 1911.
- ۹۶ Lagard, Paul de: Beiträge zur Altbaktrische Philologie.
- ۹۷ Lindner, Gustav: Das Feuer, Eine Culturhistorische Studie; Brünn 1881.
- ۹۸ Lommel, Herman: Die Yäst's des Avesta übersetzt und Eingeleitet; Göttingen 1927.
- ۹۹ Marquart, J.: Ērānšahr; Berlin 1901.

- ۱۰۰ Meffert, Franz : Das Urehristentum IV Teil ; Gladbach 1921.
- ۱۰۱ Meynard, Barbier de : معجم البلدان یاقوت
Dictionnaire Géographique, Historique et Littéraire de la
Perse, Extrait du Mo'djem El-Bouldan de Yaqout; Paris
MDCCCLXI.
- ۱۰۲ Modi, Jivanji Jamshedji : The Religious Ceremonies
and Customs of the Parsees; Bombay 1922.
- ۱۰۳ Nöldeke, Th.: Geschichte der Perser تاریخ طبری
und Araber Zur zeit der Sasaniden
aus dem Chronik des Tabari übersetzt ;
Leyden 1879.
- ۱۰۴ „ Aufsätze zur Persischen Geschichte ;
Leipzig 1887.
- ۱۰۵ „ Das Iranische Nationalepos (G. ir. Phi.
II Bd.)
- ۱۰۶ Pausanias : übersetzt von Schubart Langenscheidtsche
Billiothek N. 37 & 38.
- ۱۰۷ Perrot et Chipiez: Histoire de l'Art dans l'Antiquité
Tome V ; Paris 1890.
- ۱۰۸ Prášek, Justin. V. : Geschichte der Meder und Perser
Bände ; Gotha 1906—1910.
- ۱۰۹ Rapp : Die Religion und Sitte der Perser nach den
Griechischen und Römischen Quellen.
- ۱۱۰ Rawlinson, Geo. : Parthia ; London 1893.
- ۱۱۱ Reichelt, Hans : Avesta Reader Texts, Notes, Glossary
and Index ; Strassburg 1911.
- ۱۱۲ Réville, Jean : Le Mithriacisme (Revue de l'Histoire des
Religions).
- ۱۱۳ Rezwi, Taher : Parsis : A People of the Book ; Calcutta
1928.
- ۱۱۴ Sarre, Friedrich : Die Kunst des Alten Persien ; Berlin
1922.
- ۱۱۵ Scheftelowiz, J. : Die Altpersische Religion und das
Judentum ; Giessen 1920.
- ۱۱۶ Schwenck, Konrad : Mythologie der Perser ; Frankfurt
am Main 1850.*

- ۱۱۷ Seemann, Otto : Mythologie der Griechen und Römer ; Leipzig 1910.
- ۱۱۸ Seignobos, Ch.: Histoire du Peuple Romain ; Paris 1909.
- ۱۱۹ Söderblom, Nathan : La Vie Future d'après le Mazdéisme ; Paris 1901.
- ۱۲۰ Spiegel, Fr. : Avesta die Heiligen Schriften der Parsen 3 Bände ; Leipzig 1852—63.
- ۱۲۱ „ Commentar über das Avesta 2 Bände ; Wien 1864—68.
- ۱۲۲ „ Die Traditionnelle Literatur der Parsen ; Wien 1860.
- ۱۲۳ „ Arische Periode und ihre Zustände ; Leipzig 1887.
- ۱۲۴ „ Avesta und Schahname.
- ۱۲۵ „ Erânische Alterthumskunde 3 Bände ; Leipzig 1871—78.
- ۱۲۶ „ Altpersischen Keilinschriften ; Leipzig 1881.
- ۱۲۷ Thukydides: Geschichte des Peloponnesischen Krieges aus dem Griechischen übersetzt von Dr. Johann David Heilmann; Leipzig 1882.
- ۱۲۸ Tiele : Geschichte der Religion im Altertum, die Religion bei den Irani. Völkern, Deutsche Ausgabe von Gehrich ; Gotha 1903.
- ۱۲۹ Weber Albr. : Überalt-Irânische Sternnamen, Gesamtsitzung von 12 Januar; Berlin; 1888.
- ۱۳۰ Weissbach, F.H. : Die Keilinschriften der Achämeniden ; Leipzig 1911.
- ۱۳۱ Wesendonk, G. von : Der Mithrakult (der Neue Orient Band 4 Heft 5/6 Berlin).
- ۱۳۲ West, E.W. : Pahlavi Literature,
(G. ir. Phi. II Band).
- ۱۳۳ Westergaard, N.L. : Zendavesta or the Religious Books of the Zoroastrians ; Copenhagen 1852—54.
- ۱۳۴ Whitney : Zoroaster ; the Great Persian ; Chicago 1905.
- ۱۳۵ Windischmann, Fried. : Mithra ; Leipzig 1857.
- ۱۳۶ „ Zoroastrische Studien Herausgegeben von Spiegel ; Berlin 1863.

دین دبیری
(الفبای زند)

English	معنی امثال	املا لاتین	املا فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
a	اهورا، خدا	ahura	اُهور	سدهده	آ	۱
ā	آذر، آتش	ātar	آ تَر	سدهده	آ	۲
i	اینجا	idā	اِیدا	دده	ای (کوتاه)	۳
ī	حله، قوه	īra	اِیر	ده	ای (کشیده)	۴
u	اُشتر، شتر	uštra	اوشتر	دده	اُو (کوتاه)	۵
ū	چرب	ūtha	اوت	ده	اُو (کشیده)	۶
e (medial)	میهن، خانه	maetha- na	میشن	دهده	ا (در وسط کلمه)	۷
ē (broad)	راست، درست	ērēš	اِرش	دهده	ا (کوتاه)	۸
ē (long)	نوا، نازورمند	ēma- vant	ا مَو ت	دهده	ا (کشیده)	۹ (۱)
ō (broad)	یر، بسیار	pouru	پاورو	دهده	ا (کوتاه در وسط کلمه)	۱۰
ō (long)	یک	ōyūm	اویوم	دهده	ا و (کشیده)	۱۱ (۲)
āo	یور، یسر	puθrāo	پو راو	دهده	ا و	۱۲
ñ	اندر، میان	antarē	آنتر	دهده	آن (۳)	۱۳
ā	لگام	āxna	آخن	دهده	ا (درین تلفظ میشود)	۱۴
k	کام، کامه	kāma	کام	دهده	ک	۱۵
kh	خرد	xratu	خر تو	دهده	خ	۱۶
kh ^v or q	خواب	xvafna	خو فن	دهده	خو (۴)	۱۷
g	گام، قدم	gāma	گام	دهده	ک	۱۸
gh	موج زدن جاری شدن	ghžar	غزر	دهده	غ	۱۹
īi (ang)	فراخی، بزرگی	īratthaiīh	فر تَنگه	دهده	آ تگ (در وسط و آخر کلمه درین تلفظ میشود)	۲۰

۱ این حرف معمولاً در وسط کلمه میآید چنانکه در {ده} گشوش gen^h بمعنی گاو فقط در گاتها چند لغتی مصدر باین حرف است در سایر قسمتهای اوستا مثال فوق {دهده} با s و یا e نوشته میشود

۲ مثال فوق {ده} بمعنی یک در مفعول به (accusatif) استعمال شده است

۳ ده در نوی بینی گفته میشود (nasal) خیشوی

۴ این حرف بمنزله خ فارسی است که بیش از واه معدوله نوشته میشود مثل خوار، خواهر،


خواهش


English	معنی امثال	املا لاتین	املا فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
s	ستودن	stu	ستو	𐬱𐬀𐬱𐬀	س	𐬱𐬀
sh	شاد	šāta	شات	𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀	ش = مشد	𐬱𐬀𐬱𐬀
ṣ	کردار نیک	hvaršta	هورشت	𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀	ش	𐬱𐬀
h	هاون	hāvana	هاون	𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀	ه	𐬱𐬀

فرانسه و آلمانی در سر کلمه نوشته میشود در وسط کلمه « (ی کوچک) و » (واو کوچک) میآید در بعضی از نسخ بجای 𐬱 این حرف دیده میشود
در کلمه «𐬱» که معنی هر دو میباشد برخلاف معمول واو کوچک در صدر کلمه واقع است این کلمه اصلاً «𐬱» دو بوده است. برور و افتاده است
بسادر نسخ خطی دو حرف را باهم نوشته شکل مخصوصی پیدا کرده است مثلاً این طور 𐬱 (ش) و 𐬱 (آ) = 𐬱 و حروف 𐬱 و 𐬱 (ح) = 𐬱 و حروف 𐬱 و 𐬱 (ت) = 𐬱 و حروف 𐬱 و 𐬱 (ه) = 𐬱

برای سهولت و اختصار حروف لاتینی ذیل در مقابل برخی از حروف اوستائی و فرس و پهلوی انتخاب گردید

a = 𐬀 آ باز ā = 𐬀 باز dh = 𐬀 د ž = 𐬀 ح ǰ = 𐬀 ح g = 𐬀 گ
gh = 𐬀 غ s = 𐬀 س š = 𐬀 ش th = 𐬀 ث v = 𐬀 فرانسه = و
n آلمانی مثل ou فرانسه = اُو x = 𐬀 خ z فرانسه = ز
در کلماتی که 𐬱 از ردیف خارج شده قدری بالاتر قرار داده شده دلیل است که واو معذوله است مثل xʷafna (خوفن) خواب

 در پاورقی صفحه ۷۵ در مصراع دومی از شعر معروف سعدی اشتباهی روی داده (همچنان در فکر اقلیم دگر) چاپ شده معلوم است که باید (همچنان در بند اقلیمی دگر) باشد

 در حواشی صفحات ۹۲ و ۹۴ عباراتی از کتاب التفهیم ابوریحان بیرونی مندرج است برخی از دالهای آن جملات (چون نقل از یک نسخه خطی قدیمی است) باید ذال باشد ولی در مطبعه متوجه نشده همه را دال درج کردند و در وقت تصحیح هم بنا به عادت که حالا در فارسی همه ذالهای قدیم را دال نوشته و دال تلفظ میکنیم با املاء اصلی کلمات منتقل نشدیم از خوانندگان

این نامه خواهش میشود که اشتباه مذکور را از روی قاعده ای که خواجه نصیر در یک رباعی بیان کرده اصلاح نمایند

آنانکه بفارسی سخن میرانند در معرض دال ذال را بنشانند
ما قبل وی ار ساکن جزوای بود دال است وگر نه ذال معجم خوانند

بملاحظه آنکه در طی مقالات و توضیحات فقرات یشتهها کلمات اوستائی و رین فاداد (کیلان دیلم) و یو فادد (فرشته هوا) آیم نیات سده
امده (فرشته آب) در املاء فارسی مختلف نوشته شده لازم دیدیم در اینجا برای رفع اشتباه ذکر کنیم که کلمات مذکور با املاء فوق مقرون بصواب و مطابق تلفظ درست اوستائی آنهاست

همچنین متذکر میشویم که در املاء فارسی يك دسته از لغات اوستائی که در این نامه استعمال شده غالباً تلفظ بهلوی آنها منظور شده در انجام این کتاب کتب این لغات با تلفظ اوستائی آنها بخط فارسی مندرج است

دیگر اینکه حرف اوستائی ځ را در جزو کلمات کهی (ناء) و کهی (ناء) نگاشتیم غالب مستشرقین معادل این حرف را (h) انگلیسی می نگارند که تقریباً مثل (ناء) تلفظ میشود عربها هم (هاء) را تقریباً مثل (ناء) تلفظ میکنند نه مثل ما فارسی زبانان که در کلماتی مثل اناث و اساس فرقی میان ځ و سین نمیگذاریم حرف مذکور در بهلوی کهی به (هاء) تبدیل یافته و کهی به (سین) چنانکه میتر و دلام (مهر) میتر و کات و گاس شد این کلمه اخیر را امروزه ما با (ناء) تلفظ نموده کات یا کاتا میگوئیم چنانکه در اسم پیغمبر ایران و دلام و دلام زرتوشتَر همین معامله را نموده زرتشت میگوئیم پارسیان حرف مذکور را در وقت قرأت اوستا مثل (ناء) تلفظ میکنند از برای (ناء) معمولی در الفبای زند یا دین دبیره حرف (ځ) وضع شده است حرف (ځ) را اگر مثل (ث) عربی یا (th) انگلیسی تلفظ کنیم بخطا نرفته ایم



دیباچه

بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر

بیاراید این آتش زرتشت بگیرد همی زند و استقامت
نگهدارد این فال و جشن سده همان فر نوروز و آتشکده
همان اورمزد و همان روز مهر بشوید بآب خرد جان و مهر
کند تازه آئین لهراسپی بماند بی کیش گشتاسپی
(فردوسی)

زهی سرافرازم که از پرتو اهورا مزدا و یاری مهین فرشتگان و پیغمبر
یاک سرشت ایران زرتشت اسینتمان با انتشار جلد دوم از نامه فرخنده اوستا
موفق آمده آن را برسم ارمغان تقدیم آستان وطن خویش میکنم هیچ
ارمنانی را گرانبها تر از آن ندیدم که سرودهای مقدس کتاب کهن را همان
سرودهایی که در طی چندین هزار سال از زبان نیاکان نامدار ما از مرز و بوم
ایران برخاسته بعالم بالا بگزینان برین میرسید بزبان امروزی ایران در
آورده بکوش عموم فرزندان آن خاک برسانم و دریابند آنچه را که خدای
یکانه ایرانیان اهورا مزدا پیغمبر برگزیده اش گفت «ای زرتشت اگر ترا
آرزوی غلبه نمودن است بخصومت دیوها و مردمان و جادوان و پریها و
راهزنان و کمراه کنندگان دو پا و گرگهای چهارپا و بلشکر دشمن
و بسنکر فراخ وی و درفش بزرگ و برافراشته و خونین وی پس در همه

شب و روز این اسامی مرا آهسته زمزمه کن منم پشتیبان و منم آفریننده
و نگهبان ۱

نه آنکه فقط از مطالعه این ناعه بره و رسم نیاکان خود بی برده
جویای اخلاق پاک راد مردان عهد کهن خواهیم شد بلکه امیدواریم
که از انتشار این کتاب ضمناً خدمتی بادییات و زبان و تاریخ ایران هم
کرده باشیم

در مقدمه گاتها گفتیم « دین و تاریخ و زبان هر سه مربوط بهم
است قسمتی از وقایع تاریخی قومی را دین او سبب است »
بسا از وقایع تاریخی را بواسطه قوانین مذهبی باید حل
نمود چنانکه يك رشته از مسائل مذهبی را بواسطه تاریخ باید روشن
کرد همچنین اگر خواسته باشیم که بارزش لغات زبان قومی برخورداریم و
معنی اصلی تعبیرات و اصطلاحات آن بی بریم از دانستن تاریخ و دین
آن قوم ناگزیریم سرچشمه زبان فارسی فرس هخامنشی است
که بیش از چهار صد لغت از آن باقی نمانده است و پس از آن اوستاست که
امروز دارای هشتاد و سه هزار کلمه است و بخصوصه پهلوی که فارسی از آن
مشتق شده است از تفسیر پهلوی اوستا که در عهد ساسانیان نوشته شده امروز
متجاوز از یکصد و چهل هزار لغت موجود داریم و بعلاوه کتب بسیار مهم و
معتبری بزبان پهلوی در دست است این کتب باستانهای چند جلد تماماً راجع
بدین زرتشتی است و تقریباً دارای چهار صد و چهل و شش هزار لغت میباشد
کتب پهلوی غیر مذهبی فقط دارای چهل و یک هزار کلمه است در طی مقالات و
توضیحات از اغلب این کتب ذکر کردیم

در گاتها که از سرودهای مقدس خود پیغمبر ایران بشمار است موقع
بدست نیامده تا نشان دهیم که چگونه مورخین و ادبای آینده ما محتاج بشناختن

مزدیسنا هستند چه گمانها گذشته از آنکه مختصر و دست تطاول زمان ما را از قسمت مهم آن محروم کرده مجموعه ایست از دروس اخلاقی و تعلیمات فلسفی بیش از آنچه در آنجا گفته شده مجال شرح و بسط نداشتیم ولی یشتها که موضوع این نامه است نسبتاً مفصل و قسمت ادبی اوستا بشمار است زمینه ایست وسیع از برای مباحثات اخلاقی و تاریخی و ادبی و لغوی بخصوص پس از انتشار گمانها این قسمت از اوستا را برگزیدیم تا يك رشته مطالب در آن گفته آید و یک نظر اجمالی از مجموع مسائل مزدیسنا بهمرسانیم نواقص این نامه در جلد دوم از یشتها تکمیل خواهد شد امید است که بعدها بیاری خداوند باتششار یسناها و خورده اوستا نیز موفق آئیم که کلبه جزوات اوستا باستانهای وندیداد در پنج جلد منتشر شود دامنه این دین کهن سال باندازه وسیع است که در ده جلد کتاب بزرگ هم تمام مسائل آن را نمی توان فرا گرفت بخصوصه کوشش صد و پنجاه ساله بزرگترین علمای اروپا و صدها کتب مفصل و نفیس آنان راجع بایران مزدیسنا را یک سر چشمه خشک نشدنی ساخته است حقیقه سزاوار نیست که ما با و فور این همه مطالب در خصوص دین آباء و اجداد خود بچند کله موهوم و بیمعنی مورخین و نویسندگان قدیم خود بسازیم اگر فقط تنگ بودن دائره علم و دانش در قدیم سبب موهومات نویسی قدماء میبود عذری است پس موجه اما بد بختانه در اقوال آنان صراحه تعصب عربی دیده میشود در میان چندین مثال بذکر یک دو فقره تاریخی و یک فقره ادبی اکتفاء نموده ضمناً خواهیم دید که ایرانیان آینده بواسطه تحصیل مزدیسنا باید اغلاط را از تاریخ خود بیرون کنند و در ادبیات ارزش کلمات را شناخته بجای خود بکار برند ابو جعفر محمد بن جریر معروف به طبری که در سال ۲۲۴ در آمل تولد یافت و در سال ۳۱۰ در بغداد در گذشت در تاریخ کبیر خود راجع بزرزشت موهوماتی ذکر نموده که اسباب اشتباه مورخین بعد گردیده است عین عبارت فارسی تاریخ بلعمی که ترجمه ایست از تاریخ کبیر و بتوسط ابو علی محمد بن محمد بن عبدالله البلعمی در سال ۳۵۲ انجام یافته این است * و مقان را یکی

پیغمبر بوده است که او را زردشت گویند که این دین آتش پرستی را او در میان آورد و دعوی کرد که من پیغامبرم و آتش پرستی ایشان را صواب نمود تا بایام گشتاسب و او شاگرد عزیز علیه السلام بود و عزیز علیه السلام را مخالف شده بود پس آن استاد زردشت را دعا کرد و گفت خدای تعالی او را علامتی کناد و بنی اسرائیل او را از میان خویش بیرون کردند و از بیت المقدس بعراق آمد و از عراق ببلخ شد نزد پدر گشتاسب و دعوی پیغامبری کرد...^۱

برای ما بقی موهومات شرم انگیز و آلوده بتعصب وی باید رجوع کرد باصل کتاب طبری خود ایرانی است آن هم از طبرستان در آنجائی که مخصوصاً دین اسلام دیر تر نفوذ نمود هر چند که آمل شهر خود محمد بن جریر طبری نسبتاً زود تر از سایر قسمت‌های طبرستان بدست عرب‌ها افتاد (در ۱۴۳ هجری) و شاید هم بتوانیم بگوئیم که در عهد او هنوز ثلث جمعیت ایران زمین قدیم زرتشتی بوده اند و بتوسط علمای بسیار بزرگ زرتشتی که در آن عهد میزیسته اند می توانسته که از خود رفع اشتباه کند و سبب اشتباهات متاخرین نشود ولی تعصب شوم عربی که در خون ایرانیان تزریق شده بود آن مؤرخ و مفسر را از این گونه تحقیقیات باز میداشت ولی از باب حق شناسی باید اقرار کنیم که در جزو تاریخ همین طبری که در خصوص آئین ایران قصور کرده تاریخی راجع بساسانیان باقی مانده که مهم ترین اسناد تاریخی ماست همان است که استاد نولدکه آن را با آلمانی ترجمه نموده با توضیحات و حواشی بسیار مفید منتشر کرده است برای آنکه هیچ شکی نماند که مندرجات کتب تاریخ ما راجع بمزدیسنا ناشی از تعصب بوده بمندرجات روضه الصفا که زرتشت را شاگرد یکی از تلامذۀ ارمیای پیغمبر می‌شمرد در ذکر سلطنت گشتاسب نیز ملاحظه کنید گوئیامیرخواند از برای عهد گشتاسب هم سنگ تعصب دین اسلام بسینه می‌زده است همچنین فضل الله نویسنده تاریخ معجم در ذکر پادشاهی گشتاسب یکسره عنان قلم فارسی خراب کن خود را بدست تعصب سپرده راجع بدین قدیم ایران از هیچ گونه ناسزا خودداری توانسته است در همان قرن اندکی پیش از آن که طبری در بغداد افسانه عاد

و نمود میخواند و قصه ابراهیم و نمرود می نوشت در همان قرن پیشوای بزرگ زرتشتی آثر قرن یغ پسر فرخ زات در همان بغداد در عهد خلافت مأمون (۱۹۸-۲۱۸) کتاب معروف دینکرد را که راجع است بمسائل دینی و عادات و رسومات و سنت ها و تاریخ و ادبیات مزدیسنا بزبان پهلوی در ۹ جلد تألیف کرده که هنوز هم موجود و بزرگترین و مهم ترین کتاب پهلوی است^۱ دستور دیگری موسوم به آثریت پسر هومت تألیف دینکرد را با انجام رسانیده است آثر قرن یغ همان است که در حضور مأمون بایک زندیق موسوم به ابالش مباحثه دینی نموده وی را محاب ساخته و موجب مسرت مأمون و در بارش گردیده است صورت مباحثه آثر قرن یغ با ابالش موضوع کتاب کوچک پهلوی است مشتمل بر ۱۲۰۰ کله حاوی هفت جوابی است که دستور مذکور بزندیق داده است این کتاب موسوم است به (ماتیکان گجستک ابالش) و بزبان فرانسه نیز ترجمه شده است^۲ با آنکه ابوریحان بیرونی یک قرن بعد از طبری میزیسته و نسبتاً از عهد دولت زرتشتی دور تر بوده ولی عشق و محبت وی بایران و تنقروی از عمرها خراب کنندگان مجد و جلال نیا گانش او را بر آن داشت که با دانشمندان و علمای زرتشتی عهد خود در مراوده باشد و مسائل مذهبی را از آنان جویا شود^۳ آثار الباقیه کتاب این فیلسوف و ریاضی بررک که در ۳ ذی الحجه ۳۶۲ در خوارزم تولد یافت و در ۲ رجب ۴۴۰

۱ کتاب دینکرد از جلد سوم تا نهم در سال ۴۱۱ هجری در بغداد پیدا شده دارای ۱۶۹۰۰۰ کلمه است West مرحوم مستشرق معروف انگلیسی کتاب هشتم و نهم آن را انگلیسی ترجمه نموده با توضیحات بسیار مفیدی منتشر کرده است Sacred Books of the East Vol. XXXVII Oxford 1892 در ۵ سال بعد کتاب پنجم و هفتم آن را ترجمه نموده منتشر کرده است Vol. XLVII Oxford 1897 تمام مجلدات دینکرد بگجراتی و انگلیسی بتوسط دستورشن سنجانا و بعد بتوسط پسرش دستور داراب سنجانا ترجمه گردیده در هجده جلد منتشر شده است جلد نوزدهم که آخرین جلد این سلسله خواهد بود هنوز منتشر نگردیده است

۲ Adrien Barthélemy, Gujastak Abalish relation d'une conférence théologique présidée par le calif Māmoun Paris 1887

۳ رجوع کنید بمقدمه استاد زاخو Sachau در کتاب آثار الباقیه چاپ زاخو Leipzig 1928

و به چهار مقاله عروضی سمرقندی بحواشی محمد بن عبدالوهاب قزوینی ص ۱۹۳-۱۹۷ چاپ لندن ۱۳۲۷ هجری

در غزنه وفات نمود راجع. مسائل دینی مزدیسنا و تقویم و عادات و رسوم زرتشتیان معتبرترین اسنادی است که از قدیم باقی مانده است گذشته از تاریخ در زمینه ادب نیز اشتباهات نویسندگان و بیجا استعمال کردن لغات دینی مزدیسنا فراوان است که آنهم بی شک ناشی از تعصب بوده نه تعصب یک شخص مخصوص بلکه تعصب عمومی که بالطبع گریبان گیر یک شاعر و نویسنده هم شده است سعدی در بوستانش از بتکده سومنات در هندوستان صحبت داشته میگوید «بُتی دیدم از عاج در سومنات مرصع چو در جاهلیت منات مردم از اطراف و اکناف بزیارت این بتکده می آمدند سبب پرستیدن بیکر بی هوش و توان را پرسیدم

مغی را که با من سروکار بود نکو گوی و هم حجره و یار بود
 بنرمی پرسیدم ای برهن عجب دارم از کار این بقعه من
 این مع از سؤال من خشمگین شده پیشوایان دیگر را خبر کرد
 مغان را خبر کرد و پیران دیر ندیدم در آن انجمن روی خیر
 قتادند گبران پازند خوان چوسک در من از بهر آن استخوان
 و من در میان آن جماعت مهین برهن را ستودم بلند که ای پیر تفسیر استاوزند
 مرا نیز با نقش این بت خوشست که شکلی خوش و قامتی دلکش است
 ولی هنر او چیست برهن در جواب گفت که این بت بخصوصه محترم است
 برای آنکه در طرف صبح دست بسوی آسمان بلند میکند من برای امتحان
 شب را در بتکده بسر بردم

شبی همچو روز قیامت دراز مغان گرد من بیوضو در نماز
 کشیدشان هرگز نیاززده آب بغلها چو مردار در آفتاب
 چون صبح شد مردم برای مشاهده معجزه بت جمع شدند
 مغان تبه رای ناشسته روی پدید آمدند از درو دشت و گوی

من چون جهل مردم را ملاحظه نموده و در ستیزه فائده ای ندیدم
بنای ترویر گذاشتم و بسالوس گریستم و دست بت بوسیدم

بتقلید کافر شدم روز چند برهمن شدم در مقالات زند

از پرتو این تدلیس طرف توجه گشته در بتکده منزل گزیدم تا آنکه روزی
کشف کردم که در زیر تخت بت کسی نشسته سر ریشمانی بدست گرفته که
از کشیدن آن دست بت بطرف آسمان بلند میشود

پس پرده مطرانی آذر پرست مجاور سر ریشمانی بدست»^۱

کاری بارزش ادبی این اشعار نداریم سعدی یکی از بزرگان شعرای دنیا و از
مفاخر وطن ماست و زبان دلکش و شیرین او باید سر مشق عموم ما ایرانیان باشد
مقصود نگارنده از ذکر این اشعار فقط در این است که چگونه لغاتی متعلق
بمزدیسنا بیجا در ادبیات ما بکار رفته است چنانکه ملاحظه میکنید پیشوای یک
بتکده در هندوستان گهی بصواب برهمن نامیده شده و غالباً بخطا مغ که اسم
پیشوای دینی زرتشتی است نخست سعدی یعنی گفت ای برهمن بعد برهمنان بجای
آنکه کتاب دینی خود و بدرا بخواند گهرانی شدند با زند خوان یعنی زرتشتیان
اوستا خوان پس از آن برای دلجوئی نزد برهمنی از اوستا و زند اظهار خوشنودی
نمود نه از وید فوراً این برهمنان کشیشان شدند یعنی از پیشوایان دین عیسی بالاخره
خود سعدی هم برای مصلحت روزگار کافر و برهمنی شد ولی چه برهمنی پیرو
تعلیمات زند نه وید طولی نکشید که یکی از آن برهمنهایی که از کشیشان آذر
پرست شده بودند ارتقاء جسته مطران شد یعنی به بزرگترین درجه پیشوای دین
عیسی رسید ولی چه مطرانی که از روح القدس چشم پوشیده آتش می پرستید
حقیقه هم سعدی را نباید ملامت کرد که در سرانجام داستان یکی از این
برهمنان مغان کبران بازند خوان کشیشان بیوضو نماز گزار را که مطران آتش
پرست شده بود بجای انداخته با سنگ و کلوخ کشت و بت را از خدمت چنین
پیشوای بی ثباتی آسوده ساخت

همچنین بواسطه عدم اطلاع از مزدیسناست که کتاب جعلی و تقلبی دساتیر با آنکه مند رجانش برخلاف آئین مزدیسناست و کتابی که اسکندر دروند و کجستک یعنی اسکندر خبیث و ملعون کلیه کتب مذهبی پهلوی را از پیغمبران ایران شمرده جزو کتب دینی زرنشتیان پنداشته‌اند و ناسخ التواریخ مهملات آن را از عقاید ایرانیان قدیم تصور کرده و لغات ساختگی این کتاب جدید را که نویسنده اش مزور و متقلبی بیش نبوده در فرهنگهای متأخرین مثل برهان قاطع و فرهنگ انجمن آرای ناصری لغات زند و بازند ضبط شده است در این سالهای اخیر که ایرانیان برخلاف پارینه از روی محبت اسمی از پیغمبر نیاکان خود میبرند باز بواسطه عدم اطلاع همان هرج و مرج ادبی و لغوی در نوشتههای آنان دیده میشود مثلاً میگویند یاسای زرتشت این لغت مغولی ترکی را متقدمین فقط از برای حکم و فرمان ظلم و جور سلاطین مغولی خونخوار و ستمکار چنگیز و تیمور استعمال کرده اند^۱ ابداً مناسب نیست که بجای آئین ایزدی پیغمبری بکار رود این مقاله گنجایش آن را ندارد که مفاسد عدیده تاریخی و لغوی خودمان را راجع بمزدیسنا در این جا متذکر شویم بطور عموم باید بگوئیم که مندرجات مورخین عرب و ایرانی بدون تنقید استاد و متخصصی قابل استفاده نیست^۲ و از لغات دینی زرتشتی که در فرهنگها ضبط است بکلی باید صرف نظر نمود ذکر آنکه پس از دانستن اصول مزدیسنا بخوبی خواهیم دریافت که قسمتی از اخبارات مورخین قدیم یونان و روم و بیزانس بی اصل و از روی غرض و دشمنی بوده که در میان ایران و این ممالك وجود داشته است از آنجمله است بقول هرودت سوزانیدن کبوجیا لاشه فرعون امازیس Amasis را در مصر برای انتقام و نازیانه زدن خشیارش آب دارد اهل را در وقت لشکرکشی برضد یونان آتش و آب بخصوصه در مزدیسنا

۱ آتیه یاسهای سخت برفت یار با ما هنوز بر سر جنگ نژادی قهستانی (فرهنگ جهانگیری)

۲ در خصوص مندرجات کتب عرب و ایرانی راجع بزرتشت رجوع کنید بکتاب استاد

چکمن امریکائی (زرتشت پیغمبر ایران قدیم)

Zoroaster the Prophet of Ancient Iran by Jackson, New York 1901

ستوده نزد ایرانیان قدیم و تا با امروز نزد زرتشتیان مقدس بوده و هست ممکن نیست که شاهنشاهان هخامنشی نسبت باین عناصر شریف چنین جرمی مرتکب شده باشند^۱ بخصوصه باید بنظر داشت که تاریخ و زبان ایران علاقه تامی بدین قدیم زرتشتی دارد چه ریشه این درخت کهن سال در سرزمین ایران آبیاری گشته برگ و بری یافته است دینی نیست که از خارج بوطن ما مهاجرت کرده باشد چنانکه آئین بودا از هندوستان بچین رفت و مذهب عیسی از فلسطین بااروپا نفوذ نمود و دین اسلام از عربستان بسوی ایران شتافت ما برای روشن نمودن وقایع تاریخی ایران قدیم و جستن اصل و بنیان لغات زبان فارسی محتاج بمزدیسنا هستیم این احتیاج را چینیان رد نژاد نسبت بآئین آریائی بودا ندارند و نه اروپائیان نسبت بمذهب سامی عیسی تاریخ ما ایرانیان که از قرن هشتم پیش از میلاد شروع میشود یعنی بیشتر از هزار و سیصد و پنجاه سال پیش از استیلای عرب بمزدیسنا مربوط است در این دوره طولانی که عهد سرافرازی ماست دین زرتشتی یکی از عوامل بسیار مهم آن همه محدود جلال و بررگی بوده است هر چند که زبان مایس از استیلای عرب بالغات سامی آمیخته و آلوده شده ولی ریشه آریائی خود را نباخته و رشته ارتباط آن با فرس و زبان اوستا و بهلوی از هم نگسسته است بچاست که در مدارس عالی ما تدریس فرس و اوستا و بهلوی معمول گردد همانطوری که در مدارس بزرگ اروپا تدریس زبانهای یونانی و لاتینی که ریشه السنه مغربی است معمول است امید است که بزودی دولت ما چند تن از باریسان دانشمند اوستا و بهلوی دان را بطهران جلب نموده تحصیل این دو زبان را برقرار سازد و بملت ما روح تازه بدمد زبان فارسی از بهلوی و بهلوی از فرس هخامنشی آمده است زبان اوستا یکی از لهجات ایران قدیم بوده که بسیار نزدیک بسانسکریت و بخصوصه نزدیک بفرس میباشد فرس زبان رسمی و درباری و زبان اوستا زبان مقدس دینی بوده است این زبان

۱ رجوع کنید مقاله ناهید صفحه ۱۶۱-۱۶۲ و مقاله آذر صفحه ۵۱۰

اخیر بعقیده نگارنده در عهد هخامنشیان هم متروک و مصطلح عام نبوده مگر آنکه آنرا چندین قرن مصنوعی نگاه داشته زبان مقدس بشار میرفته است با این همه قدمت هنوز یکدسته از لغات زبان فارسی تقریباً بدون تغییر و دسته دیگر با اندک تفاوتی در اوستا موجود است اوستا در ردیف وید برهمنان و تورات اسرائیلیها قدیم ترین آثار خطی دنیاست تحصیل کتاب مقدس ایرانیان مدتهاست که در مدارس بزرگ ممالک متمدن اروپا برقرار است وید و اوستا بزرگترین و قدیم ترین اسناد زبان هند و اروپائی است. ملاحظه آنکه اروپائیان با هندوان و ایرانیان از يك نژاد اند و زبانهای آنان و هندوان و ایرانیان را يك مأخذ و آبشخور است برای توسعه علم اشتقاق (فیلولوژی Philologie) السنه خویش در زمنیه اوستا و فرس خدمات شایان نموده اند بطوری که برای ما امروز از پرتو کوشش آنان راهها ساخته و آماده است فقط ما را باید که بحیال استفاده افتاده از این گلستان کلی بچینیم و از این خرمن خوشه ای ببریم دانشمندان اوستادان و ایران شناس اروپا در مقابل علمای سایر علوم و فنون مثل طب و هندسه و نجوم و شیمی و فلسفه و تاریخ و غیره مشهور دنیا میباشند دائره خدمات این بزرگواران را نظر باوضاع کنونی ایران نباید تنگ تصور کرد نخست چنانکه گفتیم اوستا یکی از قدیم ترین آثار خطی دنیاست و زبان آن شعبه مهمی است از السنه قدیم اقوام هندو اروپائی دوم آنکه خود ایرانیان یکی از ملوایف بلند همت و دلیر نژاد هندو اروپائی بوده اند در میدان کارزار جهان از همکنان گوی سبقت ربوده يك قسمت مهم روی زمین را در تحت تصرف خود در آورده بوده اند و بواسطه جهانگیری و اقتدار عادات و رسوم خود را در ممالک دور منتشر ساخته اند بخصوصه بواسطه پیغمبر زرتشت ره و رسم وحدت پرستی که تا آن روز در میان اقوام هند و اروپائی متصور نبوده بوجود آورده اند بسا از عقاید دینی آنان در میان یهودها نفوذ یافته که بعدها بسایر ادیان سامی مثل عیسویت و اسلام سرایت کرده است گذشته از آنکه دین عیسی مستقیماً در تحت نفوذ مهر که

یکی از فرشتگان مزدیسناست میباید و شرح آن را در مقاله آئین مهر در رم (ص ۴۰۷-۴۲۰) ملاحظه خواهید نمود. دین مزدیسنا از يك طرف بواسطه مربوط بودن بدین برهمنان و از طرف دیگر بواسطه تماسی که با سایر ادیان داشته در تاریخ مذاهب يك مقام بسیار مهمی پیدا کرده است بطوری که يك رشته از مسائل ادیان موجوده بزرگ را باید بتوسط مزدیسنا حل نمود چنانکه يك رشته از مسائل مبهم مزدیسنا باستعانت سایر ادیان روشن تواند شد. بنابراین در زبان و تاریخ و دین قدیم ایران يك فائده عمومی است بطوری که هیچ مورخ و عالم بفقہ اللغة و عالم بتاریخ ادیان از آنها مستغنی نیست. گذشته از این فوائد که توجه يك دسته از مستشرقین دانشمند را بطرف ایران کشیده است در این سالهای اخیر گروهی از فضلا و بزرگان اروپا بواسطه غیرت نژادی خود را دو ستار پیغمبر بزرگ آریائی زرتشت خوانده مزدسنان نامیده میشوند چنانکه گروهی دیگر معلم و مُربی دیگر آریائی بودا محبت میورزند وطن ما همیشه يك جنبه معنوی داشته و در آینده هم باید داشته باشد باید بکوشیم که زبان و تاریخ و اخلاق ما در مقابل هجوم عوامل مادی که لارمه هر مملکت متعدنی است قدم واپس نکشد تمدنی که عاری از معنویات است خشن و قابل اجتناب است این نکته را برای این گفتیم تا بخیال برخی خطور نکند که در گیر و دار این عصر چه حاجتی بتحصیلات اوستا و بهلوی است و چه ضرورتی در ادبیات و معنویات است فوائد تحصیلات اوستائی منحصر بفوائد تاریخی و لغوی آن نیست فائده دیگری که بخصوصه ما میتوانیم از آن برداریم این است که وطن ما بغایت نیازمند اخلاق پاک و صفات پسندیده است خصلتهائی که نیاکان ما را بزرگ و خاك آنان را آباد میداشت از ایران رخت بر بست دیودروغ جای فرشته راستی گرفت کار و کوشش بتن پروری و سُستی مبدل گردید دلیری و راد مردی بترس و چاپلوسی جای برگذار نمود ثروت و جلال بقلندری و دریوزی تغییر یافت از تعلیمات اوستا سبب سرافرازی پارینه و جهت ذلت کنونی را خواهیم دانست که از یکجاست

همچنین خواهیم دانست که بنفادستور آئین نهن دنیا میدان آزمایش قوای انسانی است هر که مغلوب دیو سستی گردید لاجرم بانگ فریاد بر آورده جهان را زندان هولناک خواند و آنکه در مقابل عفریت ضعف قدم وایس نکشید بجاء و جلال رسید و از اعمال نیک و داد و دهش در این جهان خانه فردای خود را نیز آباد نمود همچنین خواهیم دانست که قضا و قدر شوم و فضول در مقابل عزم و اراده انسانی وجود خارجی ندارد سراسر یشتهای اوستا حاکی فرو بزرگی و پارسائی و داد و دهش و کوشش و راستگوئی و دایری و وطن پرستی نیاگان ماست

همان دوق لطیف سخن سرایان ما که در اشعار عهد یشتها بطور مبهم سامانیان و عز نویان و سلجوقیان مشاهده میشود در سرودهای یشتها نیز هویداست و با این فرق که غالب قصاید شعراء در مدح پادشاه و وزیر و حاکمی است بامید سله و جائزه ای اما یشتها در ستایش پروردگار و نیایش فرشتگان است بامید پاداش روز وایسین از آنکه یشتها را بقصاید شعراء تشبیه کردیم نکند چنین تصور شود که کسی آنها را بمیل و خیال خود سروده است مقصود این است که یشتها با تعبیرات شاعرانه سروده شده است مصامین آنها عبارت است از سنت هائی که از زمان بسیار کهن پشت به پشت میان ایرانیان میگردیده و قدمت برخی از آنها تا بعهد آریائی هند و ایرانی میرسد و نظایر آنها در وید برهمنان نیز موجود است همانطوری که فردوسی داستانها و سنت های قدیم را بنظم در آورده مدون ساخت همانطور یشتها برشته نظم کشیده شده است یشتها بعد از گانها و هفت ها قدیمترین جزوات اوستاست برخی از جملات و تعبیرات آن نامفهوم و مبهم است و هیچ جای تعجب هم نیست که این طور است بسا از اشعار خاقانی برای ما امروزه پیچیده و نامفهوم است در صورتی که از حیث زمان فقط هفت قرن از شاعر شیروانی دوریم و زبان فارسی آن عهد تا با امروز فرق قابل ذکری نکرده است با وجود این ضرب المثل های زمان او از یادها محو شده و از اصطلاحات آن دوره

بیگانه شده ایم چه رسد بیهشتها که قدمت انشاء آنها بیش از دو هزار و پانصد سال است و زبان آنها شاید در عهد هخامنشیان هم متروک بوده است گذشته از این هالطمانی که از استیلای اسکندر و عرب و مغول بایران وارد آمده و صدها انقلاباتی که در آنجا روی داده کتاب مقدس ناگزیر ایمن نمانده حوادث روزگار آن را مانند کاخهای باشکوه شاهنشاهان هخامنشی برآکنده و پیرشان نموده است باوجود این همانطوری که امروز از پرتو فن معماری می توانیم از روی خرابه های ایران بدانیم که قصرهای پادشاهان ما اصلاً چگونه ساخته شده بوده همانطور امروز از پرتو فقه اللغة و تاریخ و مقایسه ادیان باهمدیگر می توانیم بدانیم که اوستای پیرشان کنونی در یارینه چه نظم و ترتیبی داشته و معنی این واقی مانده چیست کوشش صد و پنجاه ساله مستشرقین دانشمند و بکار انداختن جمیع و سائل مثل تفسیر بهاولی اوستا و کتب عیدیه بهاولی و یازند و فارسی و اخبارات کاتبه مورخین قدیم و مورخین پس از استیلای عرب راجع بایران و دین آن و کلیه کتب مذهبی برهمنان و مقایسه لغات السنه هندو اروپائی بایکدیگر و تقطیش در ادیان مختلفه و جمع آوری عادات و رسوم قدیم که هنوز در میان زرتشتیان برقرار است و غیره و غیره معنی اوستا بطور عموم معلوم است اختلاف آراء مستشرقین اوستا شناس متأخر در سر ترکیب برخی از جملات و معنی یکدسته از لغات و تلفظ اصلی آنهاست

در اوقاتی که نگارنده در هندوستان مشغول بترجمه یشتها و تألیف مقالات آنها بودم در همان اوقات دانشمند معروف لومل Lommel در آلمان مشغول بترجمه یشتها بود این کتاب نفیس را که چند ماه پیش تر از انتشار یشتهای نگارنده از طبع خارج شده اینک در زیر دست دارم تفاوت بزرگی با ترجمه کامل اوستای ولف و بارتولومه Wolff-Bartholomae که در شانزده سال پیش ترجمه شده و جدیدترین ترجمه کامل اوستاست ندارد اختلافات موجوده غالباً راجع بعلم اشتقاق است تغییراتی که ممکن است در معانی جملات بواسطه تغییر معانی برخی از کلمات روی دهد طوری ندمت که اساس را بهم نهد و معانی مخالف و ضد ببخشد

یشتها که قسمت مهم ادبیات مزدیسنا را تشکیل میدهد منسوب بحضرت زرتشت نیست آنچه در اوستا از کلام مؤسس دین شمرده میشود همان پنج گانه است که در سال گذشته با انتشار آن موفق شده ایم در تورات هم فقط پنج اسفار منسوب بموسی است ما بقی جزوات آن کتاب از سایر انبیاء است در اعصار مختلفه چنانکه وید برهمنان نیز از اشخاص مختلف است در اعصار مختلفه همچنین قدیم ترین کتاب دینی بوداییان تیمیتا کا Tipitaka در آخرین قرن پیش از میلاد تدوین شده است^۱ انجیل نیز پس از عیسی نوشته شده نویسندگان قطعات مختلفه آن نه از يك مملکت اند و نه متعلق بیک عصر

بیست و يك یشت اوستا در قدمت با همدیگر مساوی نیست شرح آن در مقاله بعد بیاید

ترجمه نگارنده مطابق متن اوستای گلدنر (Geldner) است که در سه جلد در سنوات ۱۸۸۶ - ۱۸۹۰ میلادی در آلمان بطبع رسیده است^۲ معمولاً پارسیان هندوستان اوستای چاپ و سترگارد را بکار میبرند^۳

نگارنده در ترجمه خویش از ترجمه یشتهای کلیه مستشرقین استفاده کردم باستثنای ترجمه پیشقدم آنان انکتیل دو پرون که صد و پنجاه و هفت سال از انتشار آن میگذرد^۴ گذشته از آنکه این ترجمه کهنه و امروز قابل استفاده نیست

Der Buddhismus nach alteren Pali-Werken von E. Hardy, Münster ۱. W. 1919 S. 7

Avesta die heiligen Bücher der Parsen, Herausgegeben von Karl F. Geldner I Teil yasna 1886, II Vispered und Khorda Avesta 1890; III Vendidad 1895 Stuttgart

Zendavesta or The Religious Books of the Zoroastrians, edited by N. L. Westergaard, Copenhagen 1852-54

Zend-Avesta, Ouvrage de Zoroastre 3 Vol. Paris 1771

کلکر Kleuker اوستا را از روی این ترجمه فرانسوی زبان آلمانی ترجمه نموده در دو جلد

در سال ۱۷۸۱ - ۱۷۸۲ منتشر ساخته است

ترجمه ایست از روی سنت آنچه دستورهای سورت (هندوستان) در سنوات ۱۷۵۸-۱۷۶۱ میلادی باو گفتند همان را نکاشت مقصود این نیست که ترجمه سنتی بکلی بیمصرف است برخلاف تفسیر پهلوی اوستا که ترجمه سنتی است یکی از اسباب فهم کلام مقدس است بلکه مقصود این است که ترجمه سنتی نسبت بترجمه ای که از روی اساس علم اشتقاق باشد کمتر قابل اعتماد و بیشتر در معرض خطا و لغزش است در جلد سوم از ترجمه اوستای انکتیل یک رشته اطلاعات راجع بعادات و آداب و رسوم پارسیان آن عهد مندرج است که مطالعه آنها از هر حیث مفید است

پس از این ترجمه قدیم ترجمه اوستای سایر مستشرقین که دارای لشتها هم باشد بنا بقاریخ انتشار آنها از این قرار است نخست ترجمه اشپیکل در سه جلد که بواسطه یادداشتهای عدیده همیشه مفید است هر چند که اصل خود ترجمه را باید از کتابهای کهنه شمرد و کمتر قابل استفاده دانست^۱ بخصوصه دو جلد کتاب دیگر اشپیکل که در تفسیر ترجمه اوستای خود نوشته است دارای ملاحظات و اطلاعات بسیار مفید است^۲ دوم ترجمه اوستای دُهارلز در یک جلد بسیار بزرگ با توضیحات لازمه^۳ این ترجمه کم و بیش در تحت نفوذ اوستای اشپیکل میباشد

سوم ترجمه دارمستر در سه جلد بزرگ که از بزرگترین آثار ادبیات مزدیسنا شمردم میشود^۴ هیچ اوستا شناسی از مطالعه این کتب مستغنی نیست نه از برای خود ترجمه بلکه از برای حواشی و یادداشتهای و توضیحات فراوان

۱ Avesta die heiligen Schriften der Parsen, übersetzt von F. Spiegel 3 Bände Leipzig 1852-63

از روی این ترجمه آلمانی ترجمه انگلیسی بتوسط بلك صورت گرفته است

Arthur Henry Bleeck London 1864

۲ Commentar über das Avesta von F. Spiegel 2 Bände, Wien 1864-68

۳ Avesta, Livre sacré du Zoroastrisme traduit du texte zend par C. de Harlez Paris 1881

۴ Le Zend-Avesta traduit par James Darmesteter 3 Vol. Paris 1892-93

آن ولی نباید چشم بسته نه بآن ترجمه و نه بآن حواشی اعتماد نمود بلکه آنها را باید وسایل تحقیقات شخصی قرار داد صحت و سقم آنها همه یاد داشتها را در وقت لزوم سنجید چه آثار آن دانشمند مرحوم فارغ از سهوها و خطاهای عدیده نیست بخصوصه آنچه راجع بعقاید شخصی اوست باید اجتناب نمود از آن جمله است عقیده او راجع بقدمت اوستا که آن را بسیار متأخر قرار داد و از اظهار این عقیده غوغائی برانگیخت و تمام علمای معاصر خود را برضد خود بشورانید

چهارم ترجمه اوستای وُلف که ترجمه تمام اوستاست از روی متن اوستای چاپ گلدنر باستثنای پنج گاتها^۱ ترجمه پنج گاتها پنج سال پیش از انتشار ترجمه اوستای وُلف بواسطه بارتولومه صورت گرفت^۲ از این جهت در ترجمه وُلف لازم باعاده آن نشد چه ترجمه اوستای وُلف نتیجه زحمات بارتولومه است و از فرهنگ لغات ایران قدیم^۳ که یکی از شاهکارهای آن دانشمند مرحوم است استخراج شده است معانی لغات اوستا بدون تصرف با همان الفاظ و جملات از فرهنگ مذکور بارتولومه بترجمه اوستای وُلف نقل داده شده است خود بارتولومه نیز ترجمه مذکور را ملاحظه نموده و اصلاح کرده است این کتاب بسیار نفیس جدیدترین و بهترین ترجمه کامل اوستاست که الحال در دست داریم نگارنده در ترجمه یشتها بخصوصه از این کتاب و فرهنگ لغات بارتولومه استفاده کردم و در موارد مشکله مندرجات آنها را ترجیح دادم متأسفانه این کتاب بدون هیچ یادداشت و توضیحاتی است فقط برای صحت معانی کلمات و ترکیب جملات بفرهنگ لغات بارتولومه حواله داده شده است بطوری که فهم آن بغایت دشوار و کسی که اطلاع درستی از مزدیسنا و آنس چندین ساله با آن ندارد از آن بهره نتواند برد گرچه کلیه کتب مستشرقین متأخر در همین حکم است

Avesta, die heiligen Bücher der Parsen von Fritz Wolff, Straesburg 1910 ۱

Die Gatha's des Avesta, Zarathushtra's verspredigten, überetzt von Christian Bartholomae, Straesburg 1905 ۲

Altiranisches Wörterbuch von Chri. Bartholomae, Straesburg 1904 ۳

چه آنها از برای استفاده عموم که اصلاً با این گونه کتب کاری ندارند نوشته شده است بلکه از برای یکدسته از متخصصین است

گذشته از این ترجمه‌های کامل ترجمه قطعات مختلف اوستائیز در جزو کتب و رسائل دانشمندان دیگر موجود است. بذكر يك چند فقره از آنها که دارای ترجمه برخی از یشتهاست اکتفاء میکنیم از آنجمله است ترجمه بشتهای گلدنر که در کتب و رسالات متفرق منتشر شده است

نخست ترجمه پنج یشت که عبارت باشد از آبان یشت و خورشید یشت و تشر یشت و مهر یشت و فروردین یشت در ماه فوریه و مه ۱۸۸۰ میلادی انجام یافته و در مجله «مقایسه السنه» انتشار گردید^۱ در دو سال بعد در جزو کتاب «دروس اوستا» هفت یشت کوچک که عبارت باشد از اردیبهشت یشت و خرداد یشت و ماه یشت و سروش یشت و دین یشت و اشقاد یشت و وند یشت منتشر شد^۲ و در دو سال دیگر ترجمه سه یشت دیگر که عبارت باشد از زامیاد یشت و بهرام یشت و ارت یشت در کتابی موسوم به «سه یشت» بطبع رسید^۳ چنانکه ملاحظه میشود ۱۵ یشت بتوسط گلدنر نیز ترجمه شده است و ۶ یشت دیگر که عبارت باشد از هرمزد یشت و هفتن یشت و درواسپ یشت و رشن یشت و رام یشت و هوم یشت اگر هم گلدنر آنها را ترجمه نموده در جایی منتشر کرده باشد نگارنده از آنها اطلاعی ندارم ترجمه‌های این استاد بزرگ که با توضیحات عالمانه آراسته است بسیار معتبر و قابل استفاده است گلدنر در زمینه اوستا خدمات شایان نموده و بگردن عموم ایرانیان حق بزرگی دارد تألیفات عدیده او سرچشمه معلومات مزدیسناست

در جزو کتب متعدده استاد مرحوم بارتولومه ترجمه دو یشت نیز که عبارت

- | | |
|--|---|
| Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung herausgegeben von Kuhn. | ۱ |
| Studien zum Avesta von Karl Geldner, Strassburg 1882 s. 104—182 | ۲ |
| Drei yasht aus dem Zendavesta übersetzt und erklärt von K. Geldner
Stuttgart 1884 | ۳ |

باشد از زامیاد یشت و هرمزد یشت در کتاب «تحقیقات آریائی» بنظر نگارنده رسیده است.^۱ در میان جزوات خود ترجمه ارت یشت بارتومه را نیز در دست دارم ولی نمی توانم معین کنم که این یشت کی ترجمه شده و در کجا انتشار یافته است چه ترجمه مذکور در جزو سایر مقالات مستشرقین راجع بمزدیسنا باهم جلد شده بدون تعیین تاریخ و اسم مجله یا کتاب.^۲ از وندیشمان نیز ترجمه چند یشت باقی مانده که در کتب متفرق وی مندرج است از آنجمله ترجمه مهر یشت در کتاب «میترا»^۳ و ترجمه فروردین یشت در کتاب «دروس زرتشتی»^۴ چنانکه ملاحظه میشود بیشتر از مستشرقین معروف چه از متقدمین و چه از متأخرین آنان چند قطعه از اوستا را ترجمه نموده موضوع مباحثات و تحقیقات قرار داده اند و ذکر همه آنها موجب طول کلام خواهد شد. در میان ترجمه یشتها ترجمه لومل که ذکرش گذشت بخصوصه قابل دقت است این کتاب که چند ماه پیش از این بزبان آلمانی انتشار یافته از روی متن اوستای گلدنر ترجمه شده است و دارای ترجمه تمام یشتهاست و بعلاوه بسنا ۹ و ۱۰ و ۱۱ که نیز هوم یشت نامیده میشود و فرگرد دوم از وندیداد که در داستان حمید است هر يك از یشتها دارای مقدمه مختصر و مفیدی است.^۵ این ترجمه با وجود اندك تفاوتی که با ترجمه ولف-بارتولومه دارد بهترین دلیل صحت این ترجمه اخیر است و يك گوهر گرانبهائی است که بتازگی داخل خزینه کتب مزدیسنا گردید. در انجام این مبحث می افزائیم که دانشمند مرحوم پارسی کاتگاتام جزوات اوستا را بگجراتی ترجمه نموده در پنج جلد منتشر ساخته است و یشتها در جزو خورده اوستا در سال ۱۸۸۰ میلادی منتشر گردیده است.

1. *Arische Forschungen von Chr. Bartholomae* erstes Heft Halle 1882 S. 99-147 and 149-164

2. *Beitrage zur Kenntniss des Avesta II* von Chr. Bartholomae, *Der Afti yaft* (yt. 17) S. 560-585

3. *Mithra*, von Fried. Windischmann, Leipzig, 1857 S. 1-52

4. *Zoroastrische Studien*, von F. Windischmann, Berlin, 1862, S. 318-324

5. *Die yaft's des Avesta* übersetzt und Eingeleitet von Herman Lommel, Göttingen 1927.

مندرجات این نامه و طرز تحریر آن

خیال نگارنده این بوده که بیست و یک یشت اوستارا در یک جلد منتشر سازم ولی وقتی که داخل کار شدم لازم دیدم که مطالب را شرح و بسط دهم تا هیچ مسئله ای مبهم نماند بخصوصه که در زبان فارسی هنوز کتابی راجع به زردیسنه که از روی یک اساس علمی نوشته شده باشد نداریم در کمال شرمساری باید اقرار کنیم که اصلاً کتابی که قابل ذکر باشد در این زمینه بزبان فارسی موجود نیست بناچار بایستی این کتاب طوری نوشته شود که خوانندگان تا یک اندازه قانع شده یک فکر محمل ولی روشن از مزدیسنه هم‌رسانند و بفوائد اخلاقی و تاریخی و لغوی آن برخوردند نظر باین نکات این کتاب مَطوّل شد و در مدّت اقامتم در هندوستان با تمام آن موّفق شدم اگر هم بانجام میرسید در یک جلد نمی‌گنجید بناچار دوازده یشت را در همین جلد منتشر می‌سازم و بانضمام مقاله فروردین که متعلق است به فروردین یشت که یشت سیزدهم است خود این یشت بسیار مفصل است باعین و توضیحات بیشتر از صد صفحه جا لازم دارد و این کتاب را بی‌اندازه بزرگ میکند لهذا آن را برای جلد دوم گذاشته در اروپا منتشر خواهم ساخت در طی ترجمه یشتها بعضی از لغات مذهبی را که مصطلح زرتشتیان است ترجمه نکردم چنانکه عادت ناخوش برخی از مستشرقین است مثلاً «اهورا مزدا» را به سرور دانا و «فروهر» را به روح یا گوهر و «زور» را به فدیّه مایع و غیره ترجمه میکنند هر علم و فنی دارای یک دسته لغات و اصطلاحات مخصوص بخود میباشد که در زمینه همان علم و فن باید دانست در هر جائی که بچنین لغاتی بر میخوریم آنها را شرح دادم و توضیحات لازمه را نگاشتم و باین اکتفاء نکرده از برای هر یک از فرشتگان مقالات مفصل نوشتم و باندازه که ممکن بود مطالب تاریخی و لغوی متعلق بفرشته همان یشت را ذکر کردم در میان آثار مستشرقین هم هنوز کتابی نداریم که مفصلاً از این فرشتگان بزرگ صحبت شده باشد و در یک کتاب مدوّن گردیده دست‌رس عموم

باشد مآخذ مندرجات مقالات را نشان دادم تا از برای محصلین بعد راه تحقیق باز باشد همچنین مسائلی که از خود اوستا استخراج شده جای هر يك را معلوم نمودم بیشتر از چهارصد و پنجاه لغت اوستائی در این نامه در طی مقالات و توضیحات فقرات یشتها معنی شده و ارتباط برخی از آنها را با لغات فارسی بیان کردم دگر اینکه از برای گروهی از پادشاهان و دلیران و نامداران که در اوستا از آنان ذکری شده مقالات نسبتاً مفصل نگاشتم و تمام مواضع اوستا و قسمتی از کتب پهلوی را راجع بآنان نشان دادم تا از برای صحت داستانهای ملی از قدیم ترین آثار خطی ایران حجتی در دست داده باشم مخصوصه قارئین این نامه را متوجه میسازم که از قرأت هیچ يك از پاورقی ها صرف نظر نفرمایند چه دانستن آنها برای فهم مطالب بعد لازم است همچنین لازم است که پیش از مطالعه یشتها بمقالات گانها تألیف نگارنده نیز ملاحظه بشود چه آن کتاب را باید جلد اول این سلسله محسوب داشت مطالبی که در آنجا مندرج است در یشتها تکرار نشده است در انجام مقال باید یاد آور شوم که در طی یشتها عبارات ساده آنها نباید نگریست آن الفاظ را فقط باید وسیله فهم معانی قرار داد این سادگی کلام که در یشتها ملاحظه میشود تخصیصی باوستا ندارد و در کلیه کتب قدیم همین سادگی بیان و جملات کونا و تکرار آنها مشاهده میشود عباراتی که امروز بنظر ما ساده میآید در عهد قدیم دارای فصاحت و بلاغت و کنایه و استعاره بوده که ما بوسطه انقلاب زمان موافق ذوق خود نمی یابیم چنانکه ساختمان و یوشاك و کایه طرز زندگانی عهد قدیم را ساده و دور از سلیقه کنونی می بینیم بعقیده نگارنده در کلام قدماء قطع نظر از معانی يك لذتی است در سادگی که حتی الامکان باید آنها را بهمان ترکیب اصلی نگاهداشت و آرایشهای جدید را با سادگی قدیم نیامیخت و بلکه تصرفات کردن در آنها را باید نسبت بعلم و معرفت خیانتی دانست بخصوصه در کتب مذهبی که مندرجات آنها وحی و الهام تصور میشود اوستا را در عهد ساسانیان کلمه بکلمه بدون هیچ

تصرفی تفسیر کرده اند و از برای موارد مشکله جداگانه توضیحاتی افزوده اند. بی شک این شکل ترجمه اوستانه در فارسی و نه در زبان دیگر ممکن نیست یعنی که از کلمات بهلوی همچیده معنی ای بدست نخواهیم آورد چه ترکیب جملات اوستا شبیه بفارسی نیست. بنابراین در ترجمه تقدّم و تاخّر کلمات قهری است کسانی که بمتن اوستا ملاحظه ای کرده و یا صفحه ای از ترجمه مستشرقین بهر زبانی که باشد خوانده میدانند که نگارنده در این ترجمه فارسی دچار چه اشکالاتی بوده ام بخصوصه که در فارسی کتابی در زمینه مزدیسنا نداریم که از کلمات و تعبیرات و اصطلاحات عامی متقدمین استفاده کنیم. بناچار باید خود بامصالح نو بنائی بریا کنیم و باید طوری این بنا را بسازیم که هم نزدیک به بنای اصلی باشد و هم از بنای زبان فارسی دور نباشد. بنابراین نگارنده را جز این که ترجمه فارسی باشد و در آن واحد مطابق اصل متن منظور دیگری نبوده است. بچیزی که هیچ خیال نکردم آن رینت نمودن جملات است در میان نوشتههای متأخرین عبارات شیرین و دلکش بسیار برمیخوریم ولی از عهد کهن چندین هزار ساله کلامی سراغ نداریم که در عین سادگی دارای چنین اخلاقی باشد: «اهورامزدا گفت ای زرتشت اسپینتمان تو نباید که عهد و پیمان بشکنی نه آن عهدی که تو بایک دروغ پرست بستی و نه آن عهدی که تو بایک راستی پرست بستی چه معاهده با هر دو درست است خواه موحد و خواه مشرک»

مهریشت فقره ۲

چون این نامه آخرین کتابی است که در هندوستان منتشر میسازم لازم میدانم در انجام مقال تشکرات فراوان تقدیم اعضای محترم انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی بشمایم که در مدت اقامتم در هندوستان همیشه مورد لطف و محبت شان بوده ام بخصوصه رئیس محترم انجمن دوست دانشمند محترم عزیزم آقای دینشاه جی جی باهای ایرانی که متحمل زحمات بی اندازه شده آنچه لازمه مهمان نوازی بوده در حق من کوتاهی نکردند و از هر قسم اسباب آسایش مرا فراهم آوردند بطوری که توانستم از پرتو مشاعی ایشان باحواسی جمع و

خاطری آسوده یکدوره تحصیلات مزد یسنا را در این جاطی نمایم و باندازه قوه خویش معلوماتی از آئین کهن بیند و زم بجاست از این سرمایه معنوی که در مرکز مزد یسنان فراهم آوردم جاودان سپاسگزارشان باشم در مقابل آن همه زحماتشان بهیچ وجه وسیله تلافی در خود سراغ ندارم یقین دارم که اگر خدمت مختصری از دستم برآید و عموم ایرانیان اندک فائده ای از آن بتوانند برد همان را مزد زحمت چندین ساله خویش خواهند شمرد

دیگر از بزرگوارانی که سپاسگزار شایسته هستم دانشمند معروف پارسی دکتر جیوانجی جشید جی مدی Modi شمس العلماء است که همیشه درخواستهای مرا اجابت نموده از داد کتبی که لازم داشتم دریغ نورزیدند و بتوسط ایشان تقریباً بیست جلد کتاب نفیس راجع بمزد یسنا از انتشارات انجمن محترم پارسی پمچایت Parsee Punchayet بمن هدیه شده است و دیگر دانشمند شهر گشتاسب نریمان (G. K. Nariman) که همواره بدستیاری ایشان از انتشارات جدید مستشرقین اروپا مبسوق شدم و کتب آنان را برای استفاده بمن برگذار کردند البته از چنین بزرگواری که عمر خود را برای توسعه معارف وقف کرده اند جز این هم نباید منتظر بود

و دیگر هرید دانشمند بهمن جی نسروانجی دهابر Dhabhar بادقت عالمانه که مخصوص ایشان است تمام متون اوستائی این نامه را تصحیح نمودند و قمت فارسی آن را نیز از نظر گذرانده بسی از سهوها مبسوقم کردند و دیگر دانشمند اوستا و پهلوی دان مشهور بهرام کور انکلیسریا Anklesaria که در مدت چندین ماه و هر روز چندین ساعت در حضورشان کسب فیض نمودم و از اطلاعات وسیعه ایشان بهره مند شدم و دیگر برادر ایشان هوشنگه انکلیسریا صاحب مطبعه ای که نوشتههای من در آنجا بطبع رسیده ایشان در طبع این کتب دقت مخصوص بکار بردند گوئیا خواستند که کتب مقدس مزد یسنا با طرزی مرغوب و شکلی پاکیزه بوطن زرتشت تقدیم شود می توان گفت

که این نامه یکی از پاکیزه ترین کتاب فارسی است که در هندوستان بطبع رسیده است بخصوصه طبع آن سه خط: زند و فارسی و لاتینی و هرسه غریب این مملکت و با حواشی و یادداشت‌های عدیده بخط ریز کار آسانی نبوده است

پوردادود

ممبئی کولابا (Colaba) فردوس

اول فروردین ۱۳۰۷ شمسی = ۲۱ مارس ۱۹۲۸ میلادی

یشتا

اوستا مرکب است از پنج کتاب یا جز و اول یسنا که مهم‌ترین قسمت کتاب مقدس است و دارای ۷۲ فصل یا (ها) می‌باشد پنج گاتها جزو آن است دوم ویسپرد مجموعه ایست از ملحقات یسنا که از برای مراسم دینی ترتیب داده شده است و آن مشتمل است بر ۲۴ فصل یا (کرده) سوم وندیداد که مطالب عمده آن راجع بقوانین مذهبی است هر يك از ۲۲ فصل آن را يك (فرگرد) گویند چهارم یشت که موضوع این کتاب است از آن مفصل تر صحبت خواهیم داشت پنجم خورده اوستا یا خورده اوستا که از برای نماز و ادعیه اوقات روز و ایام متبرکه سال و اعیاد مذهبی و غیره ترتیب داده شده است مندرجات خورده اوستا مثل سایر جزوات اوستا محدود بحدی نیست بسا از نسخ خطی قدیم دارای ادعیه ایست که نسخه دیگر نیست همچنین قاعده ای ندارد که چند تا از یشتها باید در جزو آن باشد ولی بدون استثنا تمام نسخ دارای هر مزد یشت و سروس یشت می‌باشد^۱ و بسا هم کلیه یشتها را جزو خورده اوستا می‌شمرند که بنابر این کلیه اوستا مرکب از چهار کتاب می‌باشد اینك یشت که پس از گاتها و هفت ها قدیم‌ترین قسمت اوستا و سرچشمه يك رشته معلومات بسیار نفیسی است راجع بایران قدیم کلمه یشت در اوستا یشتی (۱۳-۱۰-۳۳۵) آمده و از ماده کلمه یسنا (۱۳-۱۰-۳۳۵) است و در معنی هم با آن یکی است یعنی ستایش و نیایش و پرستش و فدیة یشتن در پهلوی بمعنی ستودن و عبادت کردن و فدیة آوردن است یشتی بمعنی مذکور در خود اوستا مکرراً استعمال شده از آن جمله است در فقره ۵۶ از رام یشت یشتی (۱۳-۱۰-۳۳۵)

اشتقاق کلمات
یشت و کرد

۱ برای اطلاعات مفصل تر رجوع کنید بگاتها ترجمه نگارنده بمقاله اوستا ص ۴۴-۶۰

بمعنی نماز گزار و پرستنده و ستایش کننده است چنانکه در یسنا ۱۲ فقره ۱۵ و یسنا ۱۴ فقره ۱ و ارد بهشت یشت فقره ۱ آمده است از این کلمات اوستائی لغت جشن که بمعنی عید و از کلمه یسنا مشتق است در زبان فارسی پیادگار مانده است فرقی که در میان مفهوم یسنا و یشت می توان قرار داد این است که اوئی بمعنی ستایش و نیایش است بطور عموم دومی بمعنی ستایش پروردگار و نیایش امشاسپندان و ایزدان است بالخصوص ۲۱ یشت اوستا نیز چنین چیزی است

هریک از یشتهای بزرگ دارای چندین فصل است که آنها را (کرده گویند و از کلمه اوستائی کرت و ملاء می باشد که بمعنی کارد و خنجر است کرده یعنی يك قطعه بریده درست بمعنی section لاتینی و فصل عرفی است که بمعنی بریدن است مثلاً آبان یشت دارای ۳۰ کرده است

اسامی ۲۱ یشت که معمولاً مستشرقین آنها را از روی شماره نامیده یشت یک و دو و سه و غیره میگویند از این قرار است

اسامی یشتها و
اسامی ایزدان سی
روز ماه

۱	اهور مزدا	سوم، دد، سوسوس	هرمز یشت
۲	آمش سپنت	سوسوس، دد، سوسوس	هشتین یشت
۳	آش و هیش	سوسوس، دد، سوسوس	ارد بهشت یشت
۴	هاوروات	سوسوس، دد، سوسوس	خرداد یشت
۵	آردو و یسور اناهیت	سوسوس، دد، سوسوس	اردو یسور بانو

معمولاً آبان یشت گفته میشود

۶	هور خشیت	سوسوس، دد، سوسوس	خورشید یشت
۷	ماونکه	سوسوس	ماه یشت

۷	مرداد	۸	دین بآذر	۹	آذر
۱۰	آبان	۱۱	خورشید	۱۲	ماه
۱۳	تیر	۱۴	کوش	۱۵	دین بمهر
۱۶	مهر	۱۷	سروش	۱۸	رشن
۱۹	فروردین	۲۰	بهرام	۲۱	رام
۲۲	باد	۲۳	دین بدین	۲۴	دین
۲۵	ارد	۲۶	اشتاد	۲۷	آسمان
۲۸	زامیاد	۲۹	مهر اسپند	۳۰	انیران

نخستین روز ماه که هر مزد باشد و روز هشتم و یازدهم و بیست سوم که دی با دین باشد باسم خداوند است (ص ۴۲ ملاحظه شود) در مقابل آن هر مزدیشت داریم در مقابل روز دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم که بهمن و اردیبهشت و شهریور و سفندارمذ و خرداد و مرداد باشد که مجموعاً امشاسپندان نامیده میشوند فقط برای دوتن که اردیبهشت و خرداد باشد یشتی موجود داریم مگر آنکه خواسته باشیم هفتن یا هفت امشاسپند یشت را برای کلیه امشاسپندان محسوب بداریم از امشاسپندان گذشته باسم یازدهم ایزد ماه هم یشتی داریم و باسم نه فرشته دیگر که بهمن و شهریور و سفندارمذ و مرداد (از امشاسپندان) و آذر و باد و آسمان و مهر اسپند و انیران باشد امروزه یشتی در دست نیست در عوض باسم دوتن از ایزدان دویشت کوتاه داریم که اسامی آنان در جزو اسامی سی ایزد ماه نیست این دویشت عبارت است از دویشت اخیر که هوم و وند باشد

برخی از یشتها فقط با سامی ایزدان ماه نامزد شده اما مندرجات آنها راجع بهمان ایزدان بخصوصه نیست مثل اشتاد یشت که دارای اسم ایزدی است که یاسبانی روز ۲۶ ماه سیرده باوست ولی موضوع این یشت در فرآریائی (ایرانی) میباشد و بزامیاد یشت اسم ایزد ۲۸ ماه داده شده اما

مندرجات آن فقط تا فقره ۹ که از رمین (زم، زم) یعنی از کوهها صحبت میدارد بافرشته زمین را میاد مناسبی دارد چه از فقره ۹ تا انجام که فقره ۹۶ باشد راجع است بفرکیانی

همچنین رام یشت و دین یشت فقط باسم ایزد ۲۱ و ایزد ۲۴ ماه است اما مندرجات اولی راجع است به (ویو) فرشته هوا و مندرجات دومی در خصوص چیستا یعنی فرشته علم میباشد از اینکه این چند یشت باسم فرشته ای و مطالب آنها متعلق بفرشته دیگری است برای این است که میان این فرشتگان ارتباط تأمی موجود است بمناسب علاقه آنان بهمدیگر چند یشتهای مذکور را باسم مشهور ترین آنان نامزد کرده اند (شاید اصلاً باین وسیله خواسته اند باسم هر یک از ایزدان ماه یشت مخصوصی باشد) مثلاً در فقره ۲۱ از دو سیروزه کوچک و بزرگ رام و ویویکجا نامیده شده اند و در فقره ۲۴ چیستا و دین باهم آمده اند در سایر جاهای اوستا نیز غالباً این فرشتگان را باهم می بینیم

بی شک در قدیم چنانکه در سنت مزدیسنان است از برای هر یک از امشا سیندان و ایزدانی که باسامی آنان سی روز ماه نامیده شده یشتی موجود بوده است و وجود هوم یشت و وند یشت بخوبی دلیل است که از برای سایر ایزدان معروف بزیشتی داشته اند بهمن یشت که یکی از کتب پهلوی است و معمولاً (زند بهمن یشت) نامیده میشود نیز شاهد است که در قدیم یشتها بیش از آنچه امروز در دست داریم بوده است بنا بتصریح خود این کتاب که دارای ۴۲۰۰ کلمه است مندرجاتش از روی زند بهمن یشت یعنی تفسیر پهلوی بهمن یشت اوستاست در فصل اول فقره ۶ گوید «در زند (تفسیر) وهومن یشت و خوردات یشت و اشتات یشت آمده که که جستک (ملعون) مزدک بر بامدات دشمن دین خروج کند و در میان پیروان دین یزدان فساد برانگیزد» در فصل دوم فقره ۱ گوید «در زند وهومن

یشتها در قدیم و
بنان یشت

یشت آمده که زرتشت از هر مزد دادگر حیات جاودانی درخواست^۱ در این جا متذکر می‌شویم که خرداد یشت و اشناد یشت امروز در جزو یشتها موجود است اما تفسیر پهلوی آنها از میان رفته است. یکی در این یشت که مأخذ کتاب زند بهمن یشت بسیار قدیم است چنانکه وست (West) احتمال می‌دهد قدمت آن تا بعد خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸ میلادی) یا اندکی پس از او می‌رسد چه در کتاب مذکور از یادشاهان پس از انوشیروان اسمی برده نشده است هرچند که گرد آورنده آن مدتی پس از استیلای عرب حتی پس از عهد ساجوقیان میزیسته است. قدمت نسخه خطی آن که حالا موجود است تقریباً بیاضد و پنجاه سال می‌رسد و محققاً این نسخه از روی نسخه قدیمتری نوشته شده است.^۲ در دینکرد که شرح در دیباچه گذشت تمام مندرجات اوستا تجزیه گردیده هر یک جداگانه شرح داده شده است. از این تجزیه و شرح بخوبی برمیآید که مؤلف آن در عهد خود که قرن نهم میلادی باشد تمام اوستای عهد ساسانیان را در زبردست داشته و از میان ۲۱ نسل اوستای قدیم فقط یک نسل در آن زمان موجود بوده است بناً مندرجات دینکرد می‌توان دانست که کتاب مقدس در پارینه بچه عظمت بوده و الحال آنچه در دست است متعلق بکدام یک از ۲۱ نسل مفقود شده می‌باشد از آنچه در کتاب هشتم دینکرد

۱ مندرجات زند بهمن یشت عبارت است از واقعاتی که اهورا مزدا از پیش بینمیش خبر داده که چگونه ایران گرفتار پنجه قهر و غلبه دشمنان خواهد شد و چه صدمه‌ها بدین مزدیسنا خواهد رسید و بعد چگونه سوشیانس (موعود مزدیسنا) ظهور کرده ایران روی نجات خواهد دید و مزدیسنا قوت خواهد گرفت

قسمتی از کتاب مذکور را اشیگل در جزو کتاب (ادبیات سنتی پارسیان) به آلمانی ترجمه کرده است

Die Traditionelle Literatur der Parsen von Spiegel, Wien 1860 S. 128-135

بعد وست در جزو (کتاب مقدس مشرق) به انگلیسی ترجمه نموده است

The Sacred books of the East vol. V Oxford 1880

و بعد دانشمند پارسی بهرام گور اکلسریا آنرا به انگلیسی ترجمه کرده به متن پهلوی

تشر ساخته است

Zand-i Vohūman Yasu and two Pahlavi Fragments. published by B. T. Anklesaria Bombay 1919

(۲) رجوع کنید بکتاب مذکور و ست ص L-LIX

در فصل ۱۵ مندرج است شکی نمی ماند که یشتهای حالیه در قدیم متعلق به سک یا کتاب چهاردهم اوستا بوده که آن را بغان یشت (یعنی ستایش بغها) می گفته اند اینک دینکرد گوید «بغان یشت نخست در ستایش هرمزد است که در میان بغان بزرگترین است و پس از آن در نیایش ایزدان و سایر موجودات صرئی و غیر صرئی زمین است از آن ایزدانی که روزهای ماه با سامی آنان نامزد است همچنین در شهرت و قدرت و پیروزی و معجزات آنان است و نیز در ذکر بسا از فرشتگانی است که اسامی آنان در وقت نیایش برده میشود و از احترامات و اطاعانی است که باید نسبت بآنان منظور داشت»^۱ این تعریفی که دینکرد از بغان یشت کرده در یشتهای کنونی مصداق می یابد و مدلل میدارد که هر یک از سی ایزد ماه و بسا ایزدان دیگر را هم یشت مخصوصی بوده است که همه از دست رفته بجز معدود قلیلی بمانا نرسیده است

این یشتهای باقی مانده نیز از حوادث روزگار ایمن نمانده حال
 پراکندگی و پاشیدگی از وجنات آنها پیدا است باز جای
 شکر است که صفحات نامه مقدس ایران بکلی از سیل خونی که
 عرب و مغول در وطن ما جاری ساخته اند فروشته نشده و سندی از جاه و جلال
 لیاگان بدست ما فرزندان رسیده است از یشتهای مفقود شده خبری نداریم
 راجع بآنچه موجود است گوئیم یست و یکس یشت اوستا در قدمت با هم فرق
 دارد چهار یشت اولی نسبتاً جدید میباشد از حیث عبارت و صحت انشاء بیای
 یشتهای بزرگ نمیرسد بخصوصه یشت دوم و سوم و چهارم که هفتن یشت (کوچک)
 و اردیبهشت یشت و خرداد یشت باشد دارای مطالب مهمی نیست و بسا از
 کلمات و جملات آنها هم خراب شده است

دو یشت اخیر که هوم و وند باشد بسیار کوتاه و هر یک دارای دو سه
 جمله است بطوری که در خصوص آنها حکمی نمی توان نمود برخلاف یشتهای

بزرگ گذشته از آنکه دارای علامات بسیار قدیم است از حیث وفور لغات و صحت قواعد صرف و نحوی و تعبیرات و اصطلاحات قسمت مهم ادبیات مزدیسنا را تشکیل میدهد و حقیقتاً برازنده است که آنها را قساید غراء بنامیم بی شك این یشتها در وقتی سروده شده که هنوز زبان اوستا مضمول و مصطلح بوده است برخلاف یشتهای کوچک که احتمال میرود پس از متروك شدن زبان سروده شده باشد زبان اوستا مدتها پس از متروك شدن چون زبان مقدس بوده در میان پیشوایان دین و علمای مذهب تدریس میشده و مصنوعی آن را نگاه داشته بوده اند

~~~~~  
 با آنکه فرق فاحشی میان یشتهای بزرگ و یشتهای کوچک  
 قدمت یشتها موجود است باز نمی توانیم بگوئیم که اولی کی سروده شده  
 و دومی کی در هیچ یک از آنها بوقایع تاریخی بر نمیخوریم  
 ممکن نیست که عهد انشاء یشتها پیش از تشکیل سلطنت هخامنشی باشد که  
 در اواخر قرن ششم پیش از مسیح شروع شده است چه از این سلطنت با آن  
 همه عظمت و اقتدار که قسمت بزرگ دنیا را فرا گرفته بود نه مستقیم و نه  
 غیر مستقیم اسمی نیست و نه هیچ یک از وقایع مهم آن عهد در آنها اشاره شده  
 است اوستا در هر جای ایران که نوشته شده باشد خواه در مغرب و خواه  
 در مشرق بیرون از قلمرو هخامنشیان نبوده است در یشتها بسا از پادشاهان  
 داستان ملی ایران که در شاهنامه آمده اند اسم برده شده و مکرراً از سلسله  
 کیانیان و حامی زرتشت گشتاسب نیز یاد گردیده ولی از پادشاهان مقتدر واقعی  
 مثل کوروش و داریوش و خشایارشا و غیره ذکری نیست در صورتی که غالباً  
 بهمین اسامی در جزوات تورات آنهم در کتاب دینی بیگانه از ایران  
 بر میخوریم <sup>۱</sup> مثلاً در تفسیر پهلوی اوستا بمطالعی اشاره شده که متدل میداره  
 آن تفسیر در عهد سلطنت ساسانیان صورت گرفته است اگر هم عهد انشاء  
 یشتها را پیش از سلطنت مادها هم یعنی پیش از قرن هشتم پیش از

میلاد قرار بدهیم شاید بخطا نرفته باشیم نظر بمندرجات یشتها از آنجمله ذکر داستان ملی در آنها بناچار باید بیک زمان بسیار بعیدی متوجه شویم و تا بیک عهدهی رسیم که هنوز ایرانیان و هندوان یکجا بسر میبردند چه نظایر این داستان در ریک وید برهمنان نیز موجود است نظر بزبان یشتها باید عهد انشاء آنها را پس از عهد گاتها قرار دهیم و بیک فاصله چند قرنی میان گاتها و یشتهای قائل شویم یعنی همان تفاوتی که میان اشعار رودکی و حافظ دیده میشود در میان سرودهای گاتها و یشتها هم مشاهده میگردد عجله بهمین قدر اکتفاء نموده صحت و سقم احتمال و حدس را بزمان آبنده و استکشافات بعد محوّل میکنیم

در آغاز و انجام یشتها ادعیه و نمازهایی افزوده اند که مابه الامتیاز آنهاست از سایر قطعات اوستا در یک مقاله جداگانه از آنها صحبت خواهیم داشت

یشتها نیز مانند گاتها منظوم است ولی اوزان آنها باهمدیگر فرق دارد در پنج گاتها اشعار ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۹ آهنگی (سیلاب Syllables) میباشد<sup>۱</sup> ولی وزن شعری در اغلب یشتها ۸ آهنگی است و در میان آنها شعرهای ۱۰ و ۱۲ آهنگی نیز دیده میشود و هر یک از این اوزان منقسم بچندین قسم است در شعرهای ۸ آهنگی گاهی سکنه (درنگ) در وسط واقع است (۴ + ۴) و گاهی پس از آهنگ سوم یا پس از آهنگ پنجم ندره هم پس از آهنگ دوم در شعرهای ۱۰ آهنگی سکنه گاهی در وسط واقع است ۵ + ۵ و گاهی پس از آهنگ ششم در شعرهای ۱۲ آهنگی دو سکنه موجود است جای سکنه اولی مثل شعر ۸ آهنگی است یعنی ۴ + ۴ یا ۵ + ۳ یا ۳ + ۵ و جای سکنه دومی پس از آهنگ هشتم است این است بطور عموم اوزان شعری یشتها از تفصیل آن باید صرف نظر کنیم چه در صورت تشریح باید هریک از قطعات یشتها را جداگانه مورد بحث قرار دهیم

۱ رجوع کنید بگاتها ص ۶۶ - ۶۸

مثلاً در مهر یشت هر سه قسم وزن شعر موجود است اما بواسطه دخول بعضی کلمات که اصلاً از برای توضیح و تفسیر بوده و مرور جزو متن پنداشته شده ترکیب شعری بسیاری از منظومات یشتها را برهم زده آنها را بصورت نثر ساخته است ولی این منظومات را دوباره میتوان بصورت اصلی در آورد و کلمات زیادی را که اوزان آنها را خراب کرده است تشخیص داد چنانکه بارنولومه و گلدنر از برای برخی از یشتها که ذکر آنها در دیباچه گذشت این کار را کرده اند منظومات اوستا منحصر بگانهها و یشتها نیست در سایر قطعات کتاب مقدس نیز باین منظومات بر میخوریم گلدنر در پنجاه و دو سال پیش از این اوزان شعری اوستای نو را یعنی آن قسمتی از اوستا را که پس از گانهها انشاء شده مورد بحث قرار داده کتاب بسیار نفیسی در این موضوع نگاشته است<sup>۱</sup> در سال گذشته دانشمند دیگر آلمانی هرئل نواقص را تکمیل نموده اوزان شعری اوستا و ریک وید را معاً در یک کتاب<sup>۲</sup> مدقّقانه جمع کرده است<sup>۳</sup> بی شک ادخال کلمات در میاب منظومات اوستا در وقتی روی داده که زبان متروک گشته کسی میان نظم و نثر امتیاز نمیداده است هرودت در تاریخ خود در جائی که از طرز ستایش ایرانیان قدیم صحبت میدارد نوشته است که (مغها در وقت ستایش آواز میخوانند و تغنی میکنند)<sup>۴</sup> لابد تغنی در نظم ممکن است نه در نثر در آخر هر یک از یشتهای بزرگ ترجیعهای مخصوصی تکرار میشود مثل ترجیعات حالیه در منظومات فارسی

یشتها از حیث مطالب با همدیگر فرق دارد یشتهای کوچک  
غالباً از ادعیه و نمازهایی که از سایر قسمتهای اوستا  
استخراج شده ترکیب یافته است اما یشتهای بزرگ که  
کلیه مستقل و بدیع است هر یک بطرز مخصوصی سروده شده و در هر یک

مندرجات یشتها  
و داستان ملی

Über Die Metrik des Jüngeren Avesta von Karl Geldner Tübingen 1877

۱

Beiträge zur Metrik des Avesta und des Rigvedas von Johannes Hertel

۲

Leipzig 1927.

Herodote I. 132

۳ هرودت

فکر مخصوصی غلبه دارد در این جا محتاج بشرح و تفصیل نیستیم چه در مقاله راجع بآنها و از ترجمه خود یشتها کاملاً بطرز نگارش و بفکر و مفهوم آنها خواهیم پی برد فقط در این جا برای منتقل کردن اذهان می افزائیم که مثلاً در آبان یشت و تشریشت جنبه حوادث طبیعی غلبه دارد و در مهر یشت و فروردین یشت جنبه اخلاقی و در زامیاد یشت جلال سلطنت ایران و رقابت تورانیان و ایرانیان همین مابیه الامتیار در هر یک از یشتهای بزرگ موجود است گذشته از این کلیه مندرجات آنها بر دو قسم است یا در تعریف و توصیف است یا در حکایات و داستانها قسم اولی مشروحاً و با کلمات فراوان و جملات مکرره بیان شده است قسم دومی بطور اختصار و ایجاز آمده است هر چند که این داستانها مختصراً بیان شده و در بعضی از جاها فقط بآنها اشاره گردیده ولی باز در برخی از مواقع کامل تر از شاهنامه است بخصوصه در زامیاد یشت فهرست کاملی از پادشاهان کیانی مندرج است و بهمین مناسبت است که در نسخ قدیم آن را کبان یشت نامیده اند آنچه فردوسی و طبری و ابن الاثیر و البیرونی و غیره راجع بداستان ملی ایران ذکر کرده اند در یشتها نیز ذکر شده است از هوشنگ پشدادی ناکشتاسب حامی زرتشت سخن رفته است آنطوری که این داستانها در اوستا آمده و بسا فقط بذکر اسم پادشاه یا بهلوان و نامآوری اکتفاء شده دلیل است که داستان ملی ایران در عهد کهن هم معروف خاص و عام و شاید هم مدون بوده که بیک اشاره مردم پی ناصل واقعه میبرده اند چنانکه امروز وقتی که در حافظ میخوانیم شاه ترکان سخن مدعیان می شنود شرمی از مظلومه خون سیاوش باد فوراً ذهن ما بداستان معروف گشته شدن سیاوش فرمان افراسیاب و در هم افتادن ایرانیان و تورانیان منتقل میشود باوجود این برخی از مندرجات یشتها را راجع باین داستانها باید بتوسط شاهنامه روشن کنیم بخصوصه وجود این داستانها در اوستا بخوبی ثابت میکنند که فردوسی در ذکر آنها مغلوب احساسات شاعرانه خود نبوده و اغراقات بیرون از اندازه بکار نبرده است این داستانها در اوستا بمنزله قصص انبیاء بنی اسرائیل است در تورات و قرآن فرق عمده که با آنها دارد این است که بنا بخصایص ایرانیان

قدیم پر از دایری و جوانمردی و جاه و جلال است ضعف و عجز و لایه و گریه و راری و فقر و بی اعتنائی بدنیادر آنها راهی ندارد در مقاله آئینده از آئین مزدیسنا و اخلاق مندرجه در یشتها صحبت خواهیم داشت در این جامتذکر میشویم که داستان ملی ایران حقیقه يك رشته دروس اخلاقی است از هر نقطه نظری که باشد داستانهای ملی ما که از چندین هزار سال پیش یعنی از عهد آریائی پشت پشت گردیده بها رسیده بمنزله دُرهای بسیار گرانبهای است که در گنجینه کتاب مقدس ایرانیان محفوظ مانده است و حجت متقنی است برای اعتبار گفتار یگانه شاعر بزرگ ما فردوسی طوسی دیر زمانی است که داستانهای ملی در اوستا توجه مستشرقین بزرگ را بخود کشیده هر یک را بنگارش کتاب و رساله و مقاله گماشته است قطع نظر از آنکه در این داستانها که حاکی خصایص ایرانیان قدیم است فواید چندی است بواسطه مربوط بودن آنها بدستانهای کتاب دینی هندوان وید و بکتاب حماسه آنان مهابهارتا دامنه فائده آف وُسعت پیدا کرده است<sup>۱</sup>

تفسیر پهلوی یشتها مثل قسمت عمده خود یشتها از دست رفته است تفسیر چند یشت کوچک که باقی مانده از این قرار است

تفسیر پهلوی که از یشتها باقی مانده است

- (۱) هرمزدیشت دارای ۲۰۰۰ کله (۲) هفتن یشت کوچک ظاهراً ۷۰۰ کله است (۳) اردیبهشت یشت بسیار جدید است (۴) خورشید یشت ۴۰۰ کله است ماه یشت ۴۰۰ کلمه است (۵) سروش یشت هادخت ۷۰۰

۱ رجوع کنید بکتابهای ذیل

Arische Periode und ihre Zustände von Spiegel, Leipzig 1887 S. 242—288

Avesta und Shâhnâme von Spiegel.

Erânische Alterthumskunde von Spiegel, Erster Band S. 514—722

Étude Iranienne par Darmesteter tome Second p. 217-231

Points de Contact entre le Mahâbhârata et le Shâh Nâmâh par Darmesteter Paris MDCCLXXXVII.

Das Iranische Nationalepos von T. Nöldeke Gr. ir. Phil B. II. S. 131

کلمه است (۶) سروش یشت سر شب (۷) بهرام یشت بسیار جدید است<sup>۱</sup>

در چند صفحه پیش گفتیم که کتاب پهلوی زند و هومن یشت از تفسیر پهلوی خرداد یشت و استاد یشت اسم میبرد که امروز در دست نداریم

در انجام مقال یاد آور میشویم که گذشته از ۲۱ یشت بچند  
 سایر قطعاتی که نیز یشت نامیده شده است  
 قطعات دیگر اوستا نیز اسم یشت داده اند از آنجمله  
 یسنای ۲ که راجع است به نثار زور و برسم در نسخ خطی  
 برسم یشت نامیده شده است و یسنای ۹ و ۱۰ و ۱۱ که مجموعاً هوم یشت نامیده میشود  
 در این سه فصل از ایزد هوم و گیاه هوم و آنام هوم سخن رفته است بخصوصه فصل  
 اول آن دارای خصایص یشتهاست یشت بیستم اوستا که موسوم است  
 به هوم یشت و گفتیم که یشت بسیار مختصری است چند جمله آن از فقرات  
 ۱۷ و ۱۸ از یسنای ۹ و فقره ۲۱ از یسنای ۱۰ مذکور برداشته شده است  
 لومل Lommel این سه یسنارا در جزو ترجمه یشتها ترجمه کرده است دگر آنکه  
 یک قطعه اوستائی که در متن اوستای چاپ وسترگارد (Westergaard) چاپ شده  
 و در جلد دوم ترجمه زند اوستای دارمستتر ترجمه گردیده نبرموسوم است  
 به ویشناسب (گشتاسب) یشت که مجموعاً ۸ فرگرد است و یشت ۲۴ محسوب  
 شده است در واقع ویشناسب یشت را نمی توان جزو یشتها شمرد زیرا چنانکه

۱ راجع ترجمه های پهلوی یشتها رجوع کنید به

Pahlavi Literature by West in Gr. or Phil. B II p. 87-88

متون نسر پهلوی خورشید یشت و سروش یشت ها دخت را دارمستتر بخط لائینی در  
 جلد دوم کتاب دروس ایرانی چاپ کرده است یک تفسیر ساسکریت و فارسی نیز برای  
 خورشید یشت و ماه یشت در کتاب مذکور مندرج است

Études Iraniques par Darmesteter, Tome Second p. 286 - 294 et 333 - 339

برای اطلاعات مفصل تر راجع بتفسیر خورده اوستا که یشتها جزو آن شمرده شده  
 رجوع کنید بمقدمه هیربد دانشمند بهمن جی نسر و انجی دها بر بکتاب (زند خورتک اویسناک)  
 در کتاب مذکور متون پهلوی تفسیر خورده اوستا و در جزو آن آنچه از تفسیر یشتها باقی  
 مانده مندرج است

Zand-i khurtak Avistak edited by Ervad Bamanji Nasarvanji Dhahhar, Bombay 1927

گفتیم یشت قطعه ایست در تعریف و توصیف خداوند یا یکی از فرشتگان در کتاب دینکرد هم که ذکرش گذشت بغان یشت قدیم چنین تعریف شده است در ویشتاسب یشت از شاه گشتاسب سخن رفته است بی شک این قطعه روزی به نسک دهم عهد ساسانیان که موسوم بوده به (ویشتاسب ساستو) متعلق بوده است تفسیر پهلوی گشتاسب یشت که دارای ۵۲۰۰ کلمه است نیز موجود است -

همچنین مناسبی ندارد (هاخت یشت) را که در متن اوستای چاپ و سترگارد در جزو قطعات یشت شمرده شده و در جلد دوم ترجمه زید اوستای دارمستتر ترجمه گردیده یشت بنامیم این قطعه که بدو فرگرد منقسم گشته یشت ۲۱ و ۲۲ شمرده شده در آغاز و انجام آن ادعیه و نه‌ازهائی که در آغاز و انجام هریک از یشتها دیده میشود و ما به‌الامتیاز آنهاست از سایر قطعات اوستا دیده نمیشود و نیز مثل همه یشتها دارای ترجیعی که در پیش ذکر کردیم نیست گذشته از این‌ها مثل یشت‌های دیگر در توصیف فرشته یا انردی هم نیست این قطعه در فرگرد اول از تأثیر دعای معروف (اشم وهو) و در فرگرد دوم و سوم از احوال روح نیکوکاران و گناهکاران پس از مرگ صحبت میدارد لابد این قطعه در قدیم جزو (هاخت‌نسک) بوده که نسک بیستم اوستای عهد ساسانیان را تشکیل میداده است هوگ (Haug) نیز آنها را از روی نسخ خطی قدیم ترجمه نموده با متن و تفسیر پهلوی آن که دارای ۱۵۳۰ کلمه است در جزو کتاب (اردا ویراف) باسم (هاخت‌نسک) منتشر ساخته است<sup>۱</sup> همچنین قطعه دیگری که در جزو قطعات یشت در اوستای و سترگارد مندرج و بتوسط دارمستتر ترجمه شده و موسوم است به (آفرین پیغمبر زرتشت) بهتر است که نظر بمندرج‌اتش جزوی از ویشتاسب یشت مذکور شمرده شود یعنی قطعه‌ای از دهمین نسک مفقود شده نه یشت ۲۳ چنانکه و سترگارد محسوب داشته است قطعه هاخت‌نسک و آفرین پیغمبر زرتشت در ترجمه اوستای اشیکل نیز در جلد دوم صفحه ۱۸۵ - ۱۹۲ ترجمه شده است

Hoshang and Haug, The book of Ardā-Virāf, with Gōsht-i Fryanō and ۱. Hōdōkht Nask, texts and translation; London and Bombay, 1872



پس از ظهور حضرت زرتشت خدای یگانه وی باهورامزدا موسوم شده و گروه پروردگاران عهد قدیم یا دیوها از گمراه کنندگان و شیاطین خوانده شده اند ولی کلمه دیو در نزد کلمه اقوام هند و اروپائی باستانهای ایرانیان همان معنی اصلی خود را محفوظ داشته دوا Deva نزد هندوان تا به امروز بمعنی خداست معنی این کلمه در سانسکریت فروغ و روشنائی است چنانکه زوس Zeus که اسم پروردگار بزرگ یونانیان بوده و دئوس Deus لاتینی که در فرانسه دیو Dion گویند جلگی يك کلمه است<sup>۱</sup>

عجب در این است که هندوان کلمه (دیوانه) را از زبان فارسی گرفته بهمان معنی که ما استعمال میکنیم در محاوره بکار میبرند غافل از آنکه این دشنام از کلمه (دوا) یعنی پروردگار آنان ساخته شده است در اوستا نیز غالباً با دیوها پیشوایان مذهبی که (کریان) و (کوی) باشند یکجا نامیده شده اند کریان و کوی دو طبقه از پیشوایان کیش آریائی بوده که مراسم دینی دیوها را بجای می آورده اند در خود گاتها مکرراً زرتشت از آنان شکایت میکند که اسباب گمراهی مردم میباشند و بواسطه تعلیمات دروغین خویش آنان را میفریبند<sup>۲</sup>

کقتیم که در اوستا دیوها و جادوان و پریها در عرض هم اند در این جا موقع را غنیمت شمرده چند کلمه در خصوص آنها گفته میرویم بسر مطلب چه غالباً در یشتها بآنها برمیخویم جادو در اوستا یا تو (yatu) است این کلمه در گاتها نیامده اما در سایر قسمتهای اوستا بسیار دیده میشود باستانهای چند فقره<sup>۳</sup> همیشه با پری یکجا آمده است<sup>۴</sup> در پهلوی یا توکیه (جادوئی) و یا توک (جادو) گویند یا تو در اوستا بهمان معنی است که امروز در فارسی از

۱ رجوع شود به Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanschen Sprachen von August Fick 1 B. 3 umgearbeitete Auflage Göttingen 1874

۲ رجوع کند به گاتها صفحه ۹۳

۳ رام یشت فقره ۵۶ و یسنا ۱۲ فقره ۴

۴ هرمزد یشت فقرات ۶ و ۱۰ و اردیبهشت یشت فقره ۵ و خرداد یشت فقره ۳ و خورشید یشت فقره ۴ و تشریشت فقره ۱۲ و فروردین یشت فقره ۱۳۵ و زامیاد یشت فقره ۲۸ و غیره

برای آنکه این آفریدگار مورد تعرض خدایا راست گویم فتنه از تست  
ولی از ترس نتوانم چخیدن واقع نشود ذات او را بری دانسته اند از آنکه  
خود او در مقابل مخلوقات نیک خود که بمنزله فرزندان وی هستند خالق کلیه  
دردها و آسیب‌ها هم باشد و انسان را در طی زندگانی گهی اسیر حوادث ناگوار  
طبیعت و گهی گرفتار چنگال جانوران درنده و زهر حشرات عوزی و بسا دچار  
اندوه و فقر و ناخوشی و بالاخره بمرگ دچار سازد بنا برین آنچه زشت و زیان  
آور است بخرد خبیث یا اهریمن نسبت داده شده است انسان را اهورا مزدا از  
روی صور روحانی عالم پاک فروهر (فروشی) بیافرید و او را  
پاک و بی‌آلایش ساخت اوصاف رذیله که آئینه ضمیر وی را کدر ساخته یا وی  
را باقات و مصائب مبتلی نموده از اثر و سوسه و ضربت اهریمن نابکار است  
ولی آن جنبه ایزدی و آن روح عالم مینوی که گفتیم فروهر نام دارد و در باطن  
وی بودیعه گذاشته شده گرد آلایش بخود نپذیرفته پس از جدا شدن روان  
از کالبد دگر باره بسوی عالم بالا از همانجائی که فرود آمده بازگردد

انسان در مراحل زندگانی با فرشته نیکی و خوبی و  
فرشته بکی و بدی و  
با دیو زشتی و بدی همسفر است آن یک کوشاست که وی  
را بسر منزل مقصود رساند و آندگري ساعي است که وی را از  
راه راست بدر برده از کاروان سعادت دور نماید انسان در این میان باید با عزم  
و اراده مردانه بکوشد که دیو فتنه در او رخنه نیابد و اقلیم وجودش بتصرف  
اهریمن بدخواه نیفتد تمام صفحات اوستا نمودار میدانهای جنگ خوبی و بدی  
است اوصاف پسندیده مثل راستی و درستی و دلیری و رادمردی و دادگری و  
کوشش در مقابل دروغ و فریب و ترس و رشک و ستم و تن‌پروری صف کشیده  
در زد و خورد اند تاجهان پایدار است این ستیزه برقرار است پروردگار مهربان  
از برای پیروزی بندگان در این میدان کارزار پیغمبر و تعلیمانی فرستاد و  
بواسطه آئین راستین اسلحه مهلکی بر ضد جنود دروغ بدست انسان داد نظر  
باینکه در مزدیسنا بدبینی و نومیدی راه ندارد انسان را بفتح و ظفر معطش

## آئین مزدیسنا

دین پیغمبر ایران زرتشت اسپنتمان موسوم است به مزدیسنا این کلمه صفت است بمعنی پرستندهٔ مزدا که اسم خدای یگانه است در اوستا مزدیسنا به معنی آورده و بسا با صفت (زرتشتی) یکجا استعمال شده است<sup>۱</sup> یعنی دین آوردهٔ زرتشت بسا هم با کلمهٔ راستی پرست یکجا آمده است<sup>۲</sup>

مزدیسنا نقطهٔ مقابل دیویسناست که بمعنی پرستندهٔ دیو یا پروردگار باطل است دیویسن در تفسیر بهلوی دیویسن شده و در توضیحات این کلمه افزوده اند «آن دین غیر ایرانی است» در اوستا هم غالباً دیویسنا از برای تورانیان آمده است<sup>۳</sup> و بسا با صفت دروغ پرستنده یکجا استعمال شده است<sup>۴</sup> در این جا مناسب است که خوانندگان را منتقل سازیم که در هر جای از اوستا که کلمه دیوها آمده از آن پروردگاران باطل یا گروه شیاطین یا مردمان مشرک و مفسد اراده شده است غالباً دیوها با جادوان و پریها یکجا ذکر شده اند که همه از گمراه کنندگان اند دیو بمعنی ای که در داستان ملی ماست و غالباً در شاهنامه بآنها برمیخوریم. مرور آیام آن هیئت عجیب بآنها بسته شده غولهای مهیب گردیده اند از خود اوستا چنان برمیآید که در عهد تدوین کتاب مقدس هنوز اهالی مازندران و گیلان یا قسمتی از آنان بهمان کیش قدیم آریائی باقی بوده بگروهی از پروردگاران یا دیوها اعتقاد داشته اند چه غالباً در اوستا از دیوهای مازندران (مازَن سَیَوَه) و دروغ پرستان دیلم و گیلان (وَرِنَ سَیَوَه) سخن رفته است

- ۱ رجوع کنید به یسنا ۱۲ فقرات ۶ و ۸ و فروردین یشت فقره ۸۹ و ویسپرد ۴ فقره ۲ و ویسپرد ۱۵ فقره ۱ و غیره
- ۲ مهریشت فقرات ۶۶ و ۱۲۰
- ۳ آبان یشت فقره ۱۱۴ و درواسپ یشت فقرات ۳۰ و ۳۱
- ۴ آبان یشت فقرات ۶۸ و ۹۴ و ۱۰۹ و وندیداد فرکرد ۷ فقره ۳۶ و فرکرد ۱۹ فقرات ۲۴ و ۴۱ و سروش یشت هادخت فقرات ۴ و ۶

نه پسندیده اند خود اهورامزدا مطیع اوامر مصدر جلال است در کمال فروتنی برای سرمشق آیندگان یکی از فرشتگان خود ناهید را که موکل آب است نماز آورده وی را میستاید چنانکه در فقره ۱۷ از آیات یشت آمده است همچنین در فقره ۵۰ از تشریشت اهورامزدا میگوید من تشر (فرشته باران) را مثل خود شایسته ستایش بیافزیدم در فقره اول از مهریشت بعینه همین جمله از برای مهر (فرشته فروغ) تکرار شده است

چون اساس توحید در مزدیسنا بر روی يك سلطنت معنوی قرار گرفته لاجرم بعظمت و اقتدار و جلال اهميت مخصوصی داده شده است برخلاف ادیان سامی مزدیسنا از زندگانی مجلد روگردان نیست زندگانی نيك و شريف است جهان و آنچه در آن است مقدس است خوشی و خرمی از برای نوع بشر موهبت ایزدی است از آنها نباید خود را محروم ساخت فقر و مسکنت کرده اهریمنی است بامید پاداش اخروی چشم از نعم دنیوی نباید پوشید پریشانی و ذلت در این جهان سرمایه آبرو و اعتبار از برای جهان دیگر خواهد شد در روز واپسین مزد بکسی بخشیده خواهد شد که از پرو گوشتش خویش زمین را آباد و مردم را ساد میسازد خانه خلد برین در گرو حسن عمل بندگان است آنکس که از پرتوکار و کوشش خویش مایه خوشی و آسایش دیگران را فراهم آورد خود نیز از کار و کوشش دیگران بهره مند گشته در خوشی و آسایش خواهد بود نظر بهمین اصول است که غالباً در کتب دانشمندان و مستشرقین میخوانیم که مزدیسنادینی است موافق اصول زندگانی عصر حاضر در اوستا مکرراً بفقراتی بر میخوریم که ثروت و خانواده بزرگ و خانه آباد و فرزندان فراوان و اسب و گردونه و گله و رمه و مراعی حاصل خیز حتی غذاهای گوناگون نمنا شده است آنچه مورخین قدیم یونان مثل هرودت و کزنفون و کتزیاس و کورئیوس و دینون و غیره<sup>۱</sup>

اجع بجلال ایرانیان نوشته اند بخوبی از یشتها هم پیدا است بسا در آنها از

کله جادو اراده میکنیم و آن عبارت است از سحر و ساحری در اوستا بشدت تمام برضد آن سخن رفته و از گناهان بزرگ شمرده شده است بسا از جادوان گروه شایطن ساحر و کمره کنندگان و فریفتاران اراده شده است

بری در اوستا پشیریکا (پسردوس) نیز تقریباً بهمان معنی است که در فارسی دارد چنانکه سعدی گوید

گر چوت تو پری در آدمیزاد گویند که هست باورم نیست  
و آن عبارت است از يك وجود لطیف بسیار جمیل و از عالم غیر مرئی که  
بواسطه حسن جمال خارق العاده خود انسان را میفریبد این کلمه نیز در گاتها  
نیامده است در سایر قسمتهای اوستا پری جنس مؤنث جادو است که از طرف  
اهریمن گماشته شده تا مزدیسنانرا از راه راست منحرف سازد و از اعمال نیک  
باز دارد چنانکه یکی از این پریها موسوم به خنه نشتی ( *khene-nashti* ) گرشاسپ  
را فریفته است<sup>۱</sup> همچنین این پریها در جزو جنود اهریمن برسد زمین و  
گیاه و آب و ستوران و آتش درکار اند همین پریها هستند که بشکل ستارگان  
دنباله دار با ششتر فرشته باران در سرستیزه ورزم اند تا وی را از بارندگی باز  
دارند و زمین را از خشکی ویران سازند<sup>۲</sup>

در مزدیسنای از طرفی بگروه یزوردگاران داغ باطله خورده  
جملگی از شیاطین فریفتار خوانده شده اند و از طرف دیگر  
اساس توحید چنان محکم نهاده شده که کسی را مجال تصوّر  
شریک و مانندی از برای اهورا مزدا آفریدگار یگانه باقی نمانده است اوست  
آفریننده بکتمای بی آغاز و بی انجام آنچه بوده از اوست و آنچه خواهد بود از  
اوست در هر مزدیشت تقریباً شصت اسم از برای اهورا مزدا تعداد شده کلیّه  
صفات که در خود مقام خدای دانا و توانا و مهربان است یاو داده شده است

۱ رجوع کنید. مقاله گر شاسب صفحه ۲۰۲ در همین کتاب

۲. رجوع کنند، ۳. تشریفات فقره ۸ و توضیحات اورقہ در صفحہ ۳۴۳ مبین کتاب

خوشنودی هریک از آنها توصیه شده است از آنجمله است عدل و عشق و دلیری و زور و پیروزی و سخاوت و شکوه و دین و علم و راستی و درستی و پاکی و تندرستی و بردباری و فرمانبرداری و کلام راستین و سنت کهن و شیوه مخصوصه گروهی ازین فرشتگان در فقرات ۲۱-۲۲ از سرش یشت ها دخت یاد شده اند

در مقابل این گروه فرشتگان از برای آنچه زشت و بد و نکوئیده و زیان آور است خواه از مادیات و خواه از مجردات از باد تند و ناخوشی و خواب سنگین گرفته تا بدروغ و آر و خشم بوجود دیوهائی قائل شده اند که از طرف خرد خبیث برضد انسان برانگیخته شده اند

برخلاف آئین برهمنی که کشتن هیچ يك از جانوران مودی هم جایز نیست حتی در عید مخصوص موسوم به (ناک پنجم) Nag-pančam مار شیر میدهند و جاینها Janu که فرقه ای از هندوان اند اگر در بدن خود هم حشرات مودی به بینند باید آنها را بحال خود بگذارند (قطع نظر از آنکه طبقه «برهن» و «ویشنو» Vaishnav دبح نمیکند و گوشت هیچ قسم جانداري را نمیخورند) در دین مزدیسنا باید بضد آنچه مودی است جنگید و کشتن حشرات از ثوابهای بزرگ بشمار است در ایران قدیم موبدان بایستی همیشه يك چوبدستی سرسیخ که آن را در اوستا خرفسترغن کلاسه شده است یعنی حشرات زن و حشرات کش و در پهلوی مارگن گویند با خود همراه داشته باشند مار از شفقت بیجای هندوان استفاده نموده از دست آنان شیر مینوسد ولی در مقابل هر سال بگروهی از آنها زهر خود چشانیده هلاک میکند بخصوصه این گونه ضعف در مزدیسنا راه ندارد سر تسلیم و رضا در مقابل هیچیک از آفات فرود نباید آورد آنچه زشت سرشت و بدنهاد است در روی زمین مرذا آفریده حق زیستن ندارد باید نابود شود و عرصه را از برای یاران ایزدی بدون معارضه گذارد نظر باین معنی در فقرات ۷-۹ از اردیبهشت یشت آمده است «ای باد طرف شمال

قصرهای صد ستون درخشان و بسترهای معطر و چرخهای درخشان گردونه‌های  
خروشنده و اسبهای شیهه زننده و تازیانه‌های طنین براندازننده و تیغ و تیر  
و گرز و نیزه و خود و جوشن سیمین و زرین و لباس فاخر زربفت و تاج و  
طوق و گوشواره و دست بند گوهر نشان سخن رفته است لابد در دینی که  
زندگانی حقیر شمرده نشده و خوشی آینده را شرط بدبختی کنونی ندانسته باید  
بتمام لذا ید دنیوی اقبال نمود و کلیته آنچه را که از آن فائده و سودی میرسد  
دوستار و خواستار بود و همچنین آنچه را که ممکن است از آن ضرری رسد و آنچه  
را که مایه رنج و گرفتاری و اندوه است دشمن بود و برای نابود کردنش کوشید

آسمان و آنچه در  
اوست زمین و  
آنچه بر اوست  
مقدس است

بنابر این بسیار منطقی است که در مزدیسنا آسمان و آنچه  
در آن است از خورشید و ماه و ستارگان و غیره و زمین و آنچه  
بر اوست از آب و گیاه و چارپایان و آتش و فلز و غیره مقدس  
و معزز باشد و فرشتگان موکل هر يك از آنها نماز برده شود و شکرانه  
نعمت بواسطه این گاه‌شنگان بدرگاه آفریدگار مهربان تقدیم گردد در بشتهای  
خورشید و ماه و ناهید و تیر و گوش و مهر و رام و غیره شکر نعمت بجای آورده  
خدای را از فروغهای گوناگون و آبها و رستنی‌ها و چارپایان سپاسگزار اند  
و حتی از مناظر طبیعی که چشم انسان از آنها حظی میبرد قدر دانی شده بآنها  
درود فرستاده شده است چنانکه قلّه کوه و مرغ پران در فقرات ۳ و ۶ از  
یسنا ۴۲ مورد توجه و نوازش گردیده است مختصراً آنچه نیک و نغز است  
مقدس است مکرراً در اوستا بطور مطلق از جمیع موجودات بخوبی یاد شده  
است از آنجمله در فقره ۳ از یسنا ۴۲ آمده است (بهمه چیزهای خوب و  
نیک ما درود میفرستیم) در فقره ۲۲ از سروش یشت هادخت آمده است  
(پیکرهای کلیّه آفرینش مقدس را ما میستائیم) معنی شعر سعدی

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست  
درست در مزدیسنا مصداق می‌یابد این تعظیم و تکریم اختصاصی از  
برای مادیات ندارد بلکه از برای مجردات و صفات نیکو نیز فرشتگان قائل شده

ساخته اند و بالاخره در سر انجام از ظهور سوشیانس یعنی موعود مزدیسنا شکست جنود اهریمن و نابود گشتن آن وعده داده شده است چنانکه در فقرات ۸۸ - ۹۶ از زامیادیشْت آمده است « پس از ظهور سوشیانس گیتی پر از عدل و حکمت گردد سعادت روی آورد پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک ظفریابد جهان از دروغ پاک شود خشم نابود گردد راستی بدروغ چسب آید منش ناپاک از منش پاک شکست یابد امشاسیندان خرداد و امرداد دیوهای گرسنگی و تشنگی را براندازند اهریمن بگریزد »

اهورامردا با گروه امشاسیندان برآوردان يك سلطنت روحانی که آن را خَشْتَر (خشتر) گویند آراسته آنچه در عالم بالا و پائین موجود است در تحت حمایت یکی از کارگزاران و گاهستگان ایزدی قرار داده شده است باستانی آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و فروغ بی پایان (انیران) و هوا و باد و زمین و آب و گیاه و چارپایان و آتش و فلز و غیره هر یک سبده بفرشته مخصوصی است و نیز در باطن هر يك از موجودات ایزدی روحی از عالم مینوی که موسوم است بفروهر بودیعه گذاشته شده است. دل هر ذره که شکافی آفتابیش در درون بانی این پادشاه حقیقی در عین آنکه در همه جاست در بارگاه قدس که آن را گروتمان (گروتمان) یعنی خانه ستایش گویند مقام دارد بخصوصه نظم و نسق در این سلطنت مینوی جالب دقت است هیچ چیز در عالم خود سر و بیرون از دائره حکم ایزدی نیست گوئیا همین سلطنت سر مشق پادشاهان هخامنشی بوده که در مدت بیشتر از دو بیست سال از برتو نظم و ترتیب يك قسمت مهم روی زمین را در تحت تصرف خویش داشتند در تاریخ دنیا سلطنتی با آن همه عظمت که طول هم کشیده باشد دگر سراغ نداریم

با آنکه اهورامزدا آفریدگار قادر مطلق تعریف شده و از جلال و جبروت آنچه باید بدو نسبت داده شده ولی از برای ساحت قدس کبر و غرور



نابود شو ای ناخوشیها فرار کنید ای دیوها بگریزید ای آشوب و غوغا نابود شو  
ای تب فرار کن ای مرد ستمگار نابود شو . . . »

آنچه در مزدیسنا بدین ار همه چیز دقت را جلب میکند  
آن سه کلمه مقدس هومت و هوخت و هوورشت میباشد  
که معنی پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک است  
و در هر صفحه از اوستا تکرار شده است هیچ عمل نیکی در دنیا وجود ندارد  
که بیرون از دایره وسیع این سه کلمه باشد هر که دارای این سه گوهر  
تابناک شد مگنجینه اسرار ربّانی رسیده انسانی کامل و دارای جمیع صفات  
ملکوتی است اهورامزدا هیچ دولت و سعادت را از برای پیغمبر خویش بالاتر  
از این ندیده که در فقره ۱۸ از آبان یشت آرزو میکند که (زرشت مقدس  
یسر پور و تسب هماره بر حسب دین بیندیشد بر حسب دین سخن گوید و بر حسب  
دین رفتار کند) زرشت هم بنوبت خود در کانها (و بعدها هم از زبان وی در  
سراسر اوستا) توفیق داشتن همین سه چیز از برای پروان مزدیسنا نمّا کرده است

مقصود این نیست که در این مقاله از کلام اصول مزدیسنا صحبت بداریم  
این مبحث مفصل تر از این است که در چند ورق بکنجد بلکه مقصود این است  
که از مندرجات یشتها بطور عموم سخن رانده از هر مطلبی برای نمونه یک  
دو مثالی از فقرات خود یشتها بدست دهیم تا فهم سایر فقرات آسانتر شود

در یشتها مطالب خارق العاده هم بر میخوریم که بیرون از دایره  
تصوّرات انسانی است و بسا هم خارج از قواعد علوم متداوله  
است چنانکه در کتب مذهبی سایر ادیان

مثلاً هیچ مسئله عجیب تر از تولّد عیسی<sup>۱</sup> آنطوری که در آغاز انجیل مسطور است  
نیست البته در سر واقعه ولادت بی نظیرش مکث نباید کرد اما اینکه  
آن حضرت جان خود را در بالای دار برای پیشرفت مقاصدش فدا نمود بسیار قابل  
دقت است در طی مندرجات خارق العاده کتب مذهبی که ابدأ ضرری از آنها

مطالب خارق العاده  
ما به الاشتراك كلیه  
ادیان است

یکی نمیرسد باید دید که چه اخلاقی در آنها گنجانیده اند که ممکن است بعموم فائده ای برسد

مسائل خارق العاده ما به الاشتراک تمام ادیان است ما به الامتیاز آنها از همدیگر همان مطالب اخلاقی و گذشته از این طرز پرستش و رسوم و آداب است که علامات مخصوصه هر یک از آنهاست

ما به الامتیاز ظاهری مزدیسنا از سایر ادیان یا علامات خارجی  
 رسومات ظاهری در مزدیسنا  
 آن زور (سپهر) و هوم (سپهر) و برسم (سپهر)  
 است که عمده اسباب عبادت است در این دین گو آنکه هر یک از آنها اشاره بیک مقصود مخصوصی است که در جاهای خودشان ذکر کردیم ولی همه آنها را باید بهانه (اگر این تعبیر درست باشد) از برای ستایش دانست چه در وقت تهیه نمودن آب زور و فشردن گیاه هوم و بستن و گشودن شاخه های برسم جز اوستا خوانی و حمد و تسبیح خداوند چیز دیگری در میان نیست همین رسوم و آداب با ادوات و آلات خصوصی در مندر برهمنان و کشت یهودیان و کلیسای عیسویان هم دیده میشود

قطع نظر از این امتیازات ظاهری در مزدیسنا برخلاف تمام ادیان اهمیت خصوصی بدنیا و زندگی داده شده یعنی که خوشی دنیوی نقیض سعادت اخروی قرار داده نشده است و شرح آن گذشت دگر از خصایص مزدیسنا فلسفه امشاسپندان و حکمت فروهران است که در دو مقاله راجع بآنها ملاحظه خواهید کرد<sup>۱</sup> دگر از خصایص مزدیسنا مسئله آخرالزمان و ظهور سوشیانس و رستاخیز و برخاستن مردگان و پل صراط و میزان و بهشت و دوزخ است که از ایران بسایر ادیان رسیده است

۱ راجع فلسفه امشاسپندان رجوع کنید به بیک مزدیستان تألیف دینشاه جی جی باهای  
 ابراهیم عشی نوامبر ۱۹۲۷ میلادی

چیزی که در مزدیسنا بخصوصه توصیه شده و بواسطه اضرار راستی و دروغ و پافشاری که در سر آن گردیده، بطوری که از مختصات این دین شمرده میشود آن مسئله راستی است ابداً جای تعجب نیست که ایرانیان قدیم در دنیا براستگویی مشهور بوده اند و حتی دشمنان دیرین آنان یونانیان آن را منکر نشده اند هرودت می نویسد «ایرانیان پسرزندان خود از سن پنج سالگی تا بیست سالگی سه چیز یاد میدهند سواری و تیراندازی و راستگویی» در چند سطر بعد می نویسد «ایرانیان آنچه را که نبایستی بکنند زبان هم نبایستی بیاورند نزد آنان دروغگوئی از عیوبات بزرگ شمرده میشود و همچنین قرض گرفتن چه بقول آنان کسی که قرض میگیرد بناچار بدروغگوئی می پردازد»<sup>۱</sup>

تمام آمال و آرزوی يك مزدیسنا کیش باید این باشد که بدرجۀ اشدنی ~~در~~ برسد یعنی راست و پاک باشد راجع بر راستی محتاج بنشان دادن مثالی در اوستا نیستیم چه هر صفحه ای از کتاب مقدس را که بگشائیم بتعریف راستی و بتکذیب دروغ برمیخوریم همانطوری که انسان باید بکوشد تا بصفت ایزدی راستی متصف شود همانطور باید از صفت دروغ اهریمنی اجتناب کند دیو دروغ (ودیه دروج) مهیب ترین غولی است که انسان را گرفتار چنگال قهر خویش میکند انعکاس مندرجات اوستا در مذمت از دروغ در کتیبه خطوط میخی دار یوش در بیستون (بهستان) و فارس نیز دیده میشود شاهنشاه هخامنشی در کتیبه بیستون گوید «نوا ی کسی که بعدها شاه خواهی شد مخصوصاً از دروغ پرهیز اگر ترا نیز آرزوی آن است که مملکت من پایدار بماند هر که دروغ گفت او را بسزای سخت برسان» در چند سطر بعد گوید «بیاری اهورا مزدا بسا کارهای دیگر نیز بتوسط من صورت گرفت که همه آنها در این کتیبه نوشته شد باین ملاحظه که بعد ها هر که این را بخواند اعمال من بنظرش گراف نیاید و همه آنها را باور کند و دروغ تصور نه نماید اینک آنچه بتوسط من انجام گرفت باور کن اهورا مزدا و سایر بغان مرا یاری نمودند زیرا که نه من و نه خاندان من کینور و ستمگر

و دروغگو هستیم» در جای دیگر گوید «ای کسی که بعد شاه خواهی شد با آن کسی که دروغگو و ستمکار است دوستی موزز او را بسزای سخت برسان» باز همین شاهنشاه در فارس (تخت جمشید) گوید «دار یوتس پادشاه گوید اهورا مزدا و سایربغان باید مرا یاری کنند این مملکت را باید اهورا مزدا از لشکر دشمن و قحطی و دروغ حفظ نماید» مکرراً گوید «این کشور گرفتار سپاه دشمن و قحطی و دروغ مباد»<sup>۱</sup> غرض از ذکر این چند فقره این است که چگونه نصایح اوستا در ایرانیان قدیم اثر کرده راستی دوست و از دروغ متنفر بوده اند<sup>۲</sup> این چند فقره اخیر از کتیبه تخت جمشید در کمال وضوح ترجمه ایست از آیات اوستائی بزبان فارس هخامنشی

شقی ترین در میان مردمان کسی است که بصف زشت درگونت و دین «سپه» یعنی دروغگو متصف باشد بخصوصه حیرت انگیز است که در چنین عهد کهنی نیاکان ما تا باین اندازه بحسن راستی و قبح دروغ بی برده اند مهر فروشنه فروغ و موکل بر عهد و پیمان است با هزار گوش و هزار چشم و ده هزار دیده بان که شبانروز بیخواب در بالای برج بسیار بلندی بپا ایستاده نگران است که هر دروغ گوید و عهد بشکند بسزا رساند در گردونه این فرشته دلیر که دستش بشرق و غرب عالم میرسد هزار تیر و کمان و هزار نیزه و هزار شمشیر و هزار گرز موجود است تمام این اسلحه بر ضد کسی بکار میرود که دروغ میگوید و پیمان خویش نمی یابد مهر دروغگو را بداغ فرزندانیش نشاند خانه اش را ویران سازد خیر و برکت از کشت و کله اش برگیرد در میدان جنگ مغلوبش کند از خوشی زندگانی محرومش سازد و از یاداش روز وایسین بی بهره اش نماید بهترین یاد اش و سخت ترین سزا در مهریشت از برای راستگو و دروغگو معین شده است تا باندازه که از برای مردمان عهد کهن تصور از خوبی و بدی ممکن

۱ رجوع کنید به Die Keilinschriften der Achameniden von Weissbach Leipzig 1911

۲ رجوع کنید بخرم شاه تألیف نگارنده بمبئی ۱۳۰۰ شمسی ص ۶۱-۷۳

بوده و تاباندازه که در آن زمان توانسته اند خیالات را بزبان و بیان آورند  
در مهریشت راستی را ستوده و دروغ را نکوهیده اند بطوری که بی اختیار  
سر تعظیم و تکریم ما در مقابل اخلاق پاک نیاگان ما در وقت خواندن این یشت  
فرودمی آید

دگر در میان اوصاف پسندیده و اخلاق حمیده چیزی که دقت  
دلیری و عدل و  
سختی و علم و  
خوش بینی  
آدمی را جلب میکند آن صفت دلیری است سراسر یشتها پر  
است از پهلوانی و مردانگی و رزم آزمائی و اسب دوانی و  
تیر اندازی تمام فرشتگان از سرتاپای غرق اسلحه سیمین و زرین اند در همه جای  
یشتها از این فرشتگان نیرومند فتح و پیروزی و قوت دل و اسب تندرو و  
پایداری نمنا میشود در دینی که دنیا میدان کارزار خوبی و بدی خوانده شده  
و در دینی که از انسان خواسته شده که مردانه برضد جنود اهریمن بکوشد  
لابد باید بر شادت و جوانمردی هم توصیه شده باشد همانطوری که آئین مزدیسنا  
در پارینه ایرانیان را براستگویی مشهور ساخت همانطور هم بازوی نیرومند  
آنان را بشرق و غرب عالم مسلط کرد و همراه آنان را در میدانهای جنگ  
مظفر و منصور نمود اگر خواسته باشیم که اخلاق مندرج در یشتها را یک  
یک شرح دهیم سخن بدرازا خواهد کشید بناچار دامنه سخن کوتاه گرفته  
گوئیم که در هر یک از یشتها اخلاق مخصوصی غلبه دارد مثلاً در رشن یشت  
از عدل و انصاف سخن رفته است در فقرات آن یشت یک یک هفت کشور  
روی زمین از قلّه کوه هرا و کنار دریای فراخکرت گرفته تا با آسمان و کره ماه  
و خورشید و ستارگان و فضای فروغ بی پایان (ایران) و عرش اعظم (گرزمان)  
شمرد شده و در هرجائی که رشن یعنی عدالت باشد تمناي داشتن آن  
گردیده است در فروردین یشت به بذل و بخشش توصیه شده است  
فروهرهای درگذشتگان که در آخر هر سال در هنگام جشن فروردین (نوروز)  
از آسمان برای دیدن و سرکشی باز ماندگان فرود می آیند بخصوصه  
امیدوارند که باز ماندگان آنان در راه خدا اتفاق کنند تا آنان خوشنود و

خرم بآسمان عروج نموده از درگاه اهورامزدا بقا و خوشی و وسعت رزق باز ماندگان را درخواست نمایند فرشته سخاوت موسوم است به راتا در فقره ۳ از هفتن یشت کوچک از او اسم برده شده است

در دین یشت از چیستا یعنی علم و معرفت سخن رفته در فقره اول از یشت مذکور آمده است «درستترین علم مزدا آفریده مقدس را ما میستائیم که راه راست را نموده بسر منزل مقصود میرساند» در فقرات ۶ و ۷ آمده است «زر تشت علم را بواسطه پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک خویش بستود و از او ثبات قدمها و شنوائی گوشها و قوت بازوان و صحت بدن و قوه بینائی درخواست نمود»

در هفتن یشت (کوچک) فقرات ۱ و ۶ از آخر توستا که بمعنی خرد و دانش است سخن رفته و از دانش قطری و دانش اکتسابی یاد کرده گوید «دانش قطری مزدا آفریده را ما میستائیم دانش اکتسابی مزدا آفریده را ما میستائیم» (بفقره ۱۲۶ از مهر یشت و فقره ۱۶ از سروش یشت ها دخت نیز نگاه کنید) چنانکه ملاحظه میشود علم که اساس سعادت دنیوی و اخروی است در مزدیسنا فراموش نشده است در زامیاد یشت که از فروشکوه سلطنت ایران صحبت میدارد امید و خوش بینی که مشوق انسان است در کار و کوشش بخوبی پیدا است بنامندرجات یشت مذکور فرو جلال مختص بایران است و تا جهان پایدار است از آن سلب نخواهد شد و در آخر الزمان این فرسوشیانس که موعود مزدیسناست تسلیم خواهد گردید

در سراسر اوستا و در جزو آن یشتها از کار و کوشش و آباد نمودن زمین و زراعت و پروراندن گله و رمه و نگهبانی از چارپایان مفید توصیه شده است از پرتو همین اخلاق و قوه معنوی است که دوره عظمت و اقتدار و جلال ایران بیش از دوره اقتدار دو رقیبش یونان و روم طول کشیده است

در انجام مقال بخصوصه لازم میدانیم که بیک نکته بسیار مهمی متوجه شویم و بیکی از اخلاق مندرج در اوستا بچیزی که وطن ما بگایت محتاج آن است و بدون آن هیچ وقت روی

نجات نخواهد دید منتقل گردیم و آن علاقه مخصوصی است « آنچه را که ما امروز و پندیرستی میگوئیم » که نیاگان ما بخاک خویش داشته اند برخلاف آنچه جسته جسته از این و آن شنیده میشود که ایرانیان قدیم علاقه بوطن خود نداشته اند و نمیدانیم که مأخذ این خیال بی اساس از کجاست از کتاب مقدس ایرانیان بخوبی برمی آید که ایرانیان فاقد این حس نبوده اند گذشته از آنکه مورخین قدیم هم ایرانیان را علاقمند بخاکشان ذکر کرده اند در کتابی که باسم فیصر موری کیوس Maurikios موسوم گردیده از مورخین بیزانس قرن ششم میلادی نقل شده است که (ایرانیان بوطنشان علاقمند هستند) و بعد شرحی در دلاوری و نظم و ترتیب آنان در جنگ نقل گردیده است و باید بنظر داشت که این اقرار از زبان دشمنان است با آنکه در طی مندرجات خود چندین ناسزا و دشنام برای ایرانیان پسندیده اند ولی اوصاف مشهوره آنان را نمی توانسته اند که منکر شوند<sup>۱</sup>

گذشته از این آیا از کتیبه های شاهنشاهان هخامنشی این علاقه بسبت بایران مشحون نیست پس تمنای داریوش از درگاه اهورا مزدا که این (خاک دچار سپاه دشمن و فحطی و دروغ مباد) چه معنی دارد ؟ آیا در عهد خود او که سلطنت مقتدری در روی زمین باقی نگذاشته بود احتمال میرفت که یای دشمن بخاک ایران رسد تا ما دعای مذکور را از برای بقای سلطنت خود او تصور کنیم نه از برای ایران الی الابد

در اوستا مکرراً بکلمه ائیریه سراسر برمیخوریم چنانکه در خرداد یشت فقره ۵ و آبان یشت فقرات ۴۹ و ۵۸ و ۶۹ و ۱۱۷ و تشریشت فقرات ۶ و ۳۶ و ۵۶ و ۵۸ و ۶۱ و مهریشت فقره ۴ و اشات یشت فقره ۵ و زامیاد یشت فقرات ۵۶ و ۶۹ و وندیداد فرکرد ۱۹ فقره ۳۹ و غیره این کلمه صفت است یعنی آریائی (ایرانی) همچنین کلمه دیگر ائیرین سراسر است که در اشات یشت فقره ۱ و در دو سیروزه کوچک و بزرگ فقره ۹ و غیره آمده نیز

سفت است یعنی منسوب بآریا همین کلمه است که اکنون ایران گوئیم نگارنده در هر جائی از یشتها که باین کلمات برخوردم آنها را بآریائی و آریا ترجمه کردم شاید صواب در این بود که بایرانی و ایران ترجمه کنم تا سراحته معلوم باشد که تا بچه اندازه وطن مقدس ما در کتاب مقدس یاد شده است شکی در این نیست که ایرانیان خود را در قدیم آریائی می نامیده اند داریوش بزرگ در کتیبه فارس (نقش رستم) نیز خود را آریائی خوانده است از این قرار «من داریوش هستم پادشاه پادشاهان (شاهنشاه) پادشاه ممالك و اقوام بسیار پادشاه این زمین بزرگ و فراخ پسر گشتاسب هخامنشی از فارس هستم و پسر کسی که از فارس است آریائی و آریاژاد هستم» در فارس هخامنشی آریا *airya*، یعنی ایرانی است همچنین هرودت می نویسد (مادها را در قدیم آریائی می گفتند)<sup>۱</sup> مختصراً کلمه آئیریه در اوستا و آریا در فارس و ایرانی در فارسی یکی است مطابق آنچه در فوق از کتیبه داریوش نقل کردیم در فقره ۵۶ از نشتیشت آمده است «اگر تشر را (فرشته باران را) معزز بدارند، ممالك آریائی (ایران) لشکر دشمن داخل نشود نه سیل نه زهر نه گرد و نه های لشکر دشمن و نه بیرقهای برافراشته دشمن» در خصوص کشور مرکزی که موسوم است خونیرث و مسکن ایرانیان است رجوع کنید بصفحه ۴۳۳ تا آنکه علاقمندی ایرانیان نسبت بـ *بخاک* شان بخونی از مندرجات اوستا بر می آید اما این علاقه مانع نشده است که ممالك دیگر هم بنیکی یاد شود در فقرات ۱۴۳ و ۱۴۴ از فرور دین یشت در ردیف فروهرهای ایرانیان بفروهرهای *باک* مردان و زنان ممالك خارجه که از چهار مملکت آنها اسم برده شده و در جای خود شرح خواهیم داد درود فرستاده شده است



اینک باید دید که غایت آمال و آرزو و اتمهای مقصود در  
 مزدیسنا کدام است از پارسائی و پرهیزکاری و راستی و  
 درستی و پاکی و کار و کوشش و دلیری و راد مردی و داد و  
 دهش و دانش و خوش بینی و وطن پرستی و نوع دوستی و غیره نتیجه دنیوی  
 معلوم است که خوشی و آسایش و آرامش و کامرانی و شادمانی و ناز و نعمت و  
 عزّت و سرا فرازی است پس از سر آمدن دوره زندگانی خرم و خوش غایت  
 آمال هم از برای سرای دیگر موافق با مسلیک تصوّف ایران در فقره ۲ از یسنای  
 ۴ (هفتن بشت بزرگ) این طور بیان شده است «توای اهورا مزدا از برای  
 مادر این جهان و جهان معنوی این پاداش را مقرر داشتی تا بدان واسطه بمصاحبت  
 تو نایل شویم با تو و با راستی جاودان بسر بریم»

|                           |                            |
|---------------------------|----------------------------|
| ز رشت کلید رستگاری        | بسپرد بدست هریک از ما      |
| فرمود که مرد گردد از کار  | شایسته بارگاه مزدا         |
| راهی نبود جز از (اشوئی)   | در گیتی پر ز شور و عوغا    |
| زینهار میبوی راه دیگر     | هشدار هم از سراب و صحرا    |
| از بهر کمال نفس خود کوش   | تا گردی ز آن سعید فردا     |
| آری گردد مطاع آن کس       | کو گشته مطیع امر والا      |
| در دل علم (اشا) بر افراز  | و از (وهمن) خیمه ساز بر پا |
| ارکشور بی زوال خواهی      | رو آر بدوات (خشنرا)        |
| از (ارمتی) آن فرشته عشق   | زنگ دل خود ز کینه بزدا     |
| ای خوش آن کس که عشق وی را | باشد رهبر بسکار دنیا       |
| گیرد دستی ز بینوایان      | گردد همه را برادر آسا      |
| تا نام ز راستی است با یا  | ماند پا دار (مزدیسنا)      |

اشا راستی = اردیبهشت

اشوئی پاکی تقدس

ارمتی فرشته عشق و تواضع = سفند ارمد

وهمن منش پاک = بهمن

خشنرا قدرت و سلطنت ایزدی = شهر یور

## ملحقات یشتها

در آغاز و انجام هر يك از يستها نمازها و ادعیه مخصوصی تکرار میشود که در کلیّه آنها یکسان است مگر اینکه در هر يك از آنها اسم فرشته مخصوص همان یشت ذکر شده از یستهای دیگر امتیاز مییابد.

نمازهایی که در آغاز می آید بر حسب ترتیب از این فرار است

اول نمازی است بزمان پازند پنجم یزدان

پس از آن خشت‌نوره ۱۶۶۳-۱۶۶۵ . . . که از گانه‌ها یسنا ۵۰

فقره ۱۱ میباشد معنی آن چنین است از خوشنودی اهورا مرداد و شکست اهریمن آنچه را که موافقت با اراده اوست (خداست) بجای می آورند

پس از آن فرستویه (فلسفه) . . . . (فقط در هر مزد یشت

می‌آید) که از یسنا ۱۱ فقرات ۱۷-۱۸ برداشته شده است معنی آن چنین است  
من موظفم که در اندیشه و گفتار و کردار نیک‌پندار نیک‌گفتار نیک‌کردار  
باشم من مصممم که آنچه از پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک است بجای  
آورم و آنچه از پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت است دوری نمایم

ای امشاسپندان من ستایش و بیایش تقدیمتان میکنم آنها را در  
اندیشه و گفتار و کردار نثاران میسازم آنها را بطیب خاطر تقدیم میکنم  
و نیز جان خود را<sup>۱</sup>

پس از آن نماز معروف ششم و هجدهم و نهم و دهم . سه بار تکرار میشود که جای آن در یسنا ۲۷ فقره ۱۴ است و معنی آن را در فقره ۲۳ از هر مزدیشت ملاحظه خواهید کرد

پس از آن فره وراه ~~داده~~ داده . . . که در اعتراف بدین  
زرتشتی است جای آن در یسنا ۱۱ فقره ۱۴ میباشد معنی آن چنین است من  
مقرر که مزدا پرست و پیرو زرتشت دشمن دیوها و دوستان کیش اهورا هستم

۱ این جمله اخیر از گاتھا یسنا ۳۳ قمر ۱۴ میباشد

در متمم این اعتراف، مناسبت وقت بفرشته یکی از اوقات پنجگانه و همکارانش درود فرستاده میشود مثلاً اگر یشتی در هاونگاه - فرشته موکل این وقت و بارانش اینطور یاد میشود « تعظیم خوشنودی و آفرین (باد) بهاونی مقدس و سرور تقدس تعظیم خوشنودی و آفرین (باد) به ساوانگهی (سوم) » و رسیدن مقدس<sup>۱</sup>

همینطور است در سایر اوقات روز که رفتون و اُزیرن و اُشهن باشد<sup>۲</sup> پس از آن از ایزد مخصوص همان یشت یاد میشود مثلاً

۱ رجوع کنید بخورشید نیاش قمره ۱۰

۲ اوقات پنجگانه روز و فرشتگان موکل بر آنها

(۱) هاونی سوم سوم هاونگاه از بر آمدن خورشید تا امروز و فر وقت نیز هاونی گفته میشود یکی از فرشتگان همکار و یاور او موسوم است به سا فرشته ایست که بافرودن چارایان بزرگ گاشته شده است و دیگری ویست که مستحفظ ده است

(۲) ریشون سوم سوم رفتونگاه از امروز تا عصر یکی از همکارا به فرادت فشو سوم سوم فرشته ایست که بافرودن چارایان خرد دیگری زتوم سوم سوم فرشته ایست که مستحفظ ناحیه است

(۳) اوزیه ابرین سوم سوم اُزیر نگاه از رفتون تا سرب یکی از است به فرادت ویر سوم سوم فرشته ایست که بافرودن انسان گای دیگری دخیوم سوم سوم فرشته ایست که مستحفظ ابات است

(۴) اثیوی سرور سوم سوم سرور سوم سوم فرشته ایست که مستحفظ ابات است همکاران او موسوم است به فرادت ویسم هوجیاتی سوم سوم فرشته ایست موکل بر رستنیها و دیگری زر و شروتم سوم سوم فرشته سرکر حکومت زرتشتیوم یعنی رئیس روحانی (مستغان) است

(۵) اوشهن سوم سوم اوشهنگاه از یشت تا بر آمدن خورشید موسوم است به برجیه سوم سوم (برنج) فرشته ایست موکل بر حیوانات و در فرشته مستحفظ خان و مان است در زمستان که روزها کوتاه است فقط چهار روز رفتون ساقط میشود و هاونگاه از بر آمدن خورشید تا اُزیر نگاه امتداد به بندهش فصل ۲۵ قمره ۹ در خصوص اوقات روز رجوع کنید به یسنا فقرات مذکور بر مآید که مهر و رام و اردیبهشت و آذر و آیم نات و آبان و ویرنات و سروش و دش و اشتات نیز از یاران و همکاران پنج فرشته در خصوص فرشتگان مستحفظ خان و مان و ده و ناحیه و ابات و زرتشتی ۴۳۰ همین کتاب

این طور اهورا مزدا ی رایومند فرهند را خوشنود ساخته اورا ستاش و لباش  
میکنیم و خورسند مینمائیم و بر او آفرین میخوانیم

در انجام یشتها اول دعائی بزبان بازند (هرمزد خدای ...) می آید که آهسته  
خوانده میشود پس از آن نماز معروف بتا اهو ... که دوبار  
تکرار میگردد و جای آن در یسنا ۷۲ فقره ۳۱ است پس از آن یسنیمچه  
... که در آن از ایزد مخصوص همان یشت بهمان ترتیبی که در آغاز  
آن یشت ذکر شده یاد میگردد و سپس اشم و هو ... می آید در فقره ۳۳ از هرمزد  
یشت معافی این سه دعا را ملاحظه خواهید کرد پس از آن اهمائی ریشچه  
... که از یسنا ۲۷ فقره ۹ میباشد پس از آن هزنگرم  
... پس از آن حسیم آونگه ... پس از آن باز  
اشم و اهو ... برای معافی این ادعیه رجوع کنید بفقره ۳۳ از هرمزد یشت

## هرمزد

بیکرش مانند روشنی و روانش بسان راستی است <sup>۱</sup>

خدای یگانه حضرت زرتشت در اوستا موسوم است به اهورمزد

در خطوط میخی پادشاهان هخامنشی اورمزداه میباشد امروز در فارسی هرمزد بفتح میم و هرْمزد بضم میم و اورمزد و هورمزد گوئیم در فرهنگهای فارسی بعلاوه آنکه کلمه مذکور را بمعنی خدا ضبط کرده اند هرمزد و اشکال دیگر آن را نیز مرادف با کلمه برجیس و زاوش دانسته بمعنی ستاره مشتری گرفته اند

قدیمترین شعرای ایران هم آن را بمعنی مذکور استعمال کرده اند از آنجمله بوشکور گفته است فروتر ز کیوان ترا اورمزد برخشانی لاله اندر فرزد <sup>۲</sup>

در ادبیات فارسی بستاره اسم هرمزد داده شد که نزد یونانیان با اسم زوس Zens و بعدها نزد رومیها با اسم ژوپیتر Jupiter اسم بزرگترین پروردگار آنان هم بوده است <sup>۳</sup> وجه تسمیه ستاره مشتری را بهرمزد نمیدانیم چیست ابداً مناسبتی در اوستا و آئین مزدیسنا بنظر نگارنده نرسید چه اهورامزداي ایرانیان مانند زوس یا ژوپیتر از پروردگاران طبیعت نیست در واقع بهیچ یک از پروردگاران اقوام قدیم شباهتی ندارد نه باخدایان سومر و آگاد و اشورو بابل و فنیسی و مصر و نه با پروردگاران یونان و رُم حتی باهیچ یک

۱ پرفیوریوس Porphyrius در توصیف Oromaze اورمزس (اهورامزدا) از زبان

مغ های ایران

۲ لغات اسدی فرزد گیاهی است که در تاسنان و زمسان سبز است در عربی

ثیل خوانند

۳ کلمه زاوش یا زواش که در همه فرهنگها ضبط است و شعرای قدیم بمعنی مشتری

استعمال کرده اند بنظر میرسد که مانند کلمات درهم و دینار و الماس و دیهیم و غیره اصلاً یونانی و از زوس zeus مشتق باشد اورمزدی گفت

حسودانت راه اژه بهرام نخس ترا بهره کرده سعادت زواش

لغات اسدی

از خداوندان هندو مثل اندرا Indra و وارونا Varuna و غیره که روزی معبود و مسجود ایرانیان هم بوده اند مناسبتی ندارد اهورامزدا ی زرتشت در وحدت و قدرت و خلافت فقط با یهو موسی قابل مقایسه است

شاید عظمت اهورا و مشتری را بتوان وجه مناسبت قرار داد چه مشتری از بزرگترین سیارات بشمار است یا آنکه تأثیر نفوذ یونانی را در آن مدخلیت داد کلمه هرمزد که امروز در نشر و نظم ما غالباً بمعنی خداست پس از گذراندن چندین هزار سال باین ترکیب در آمد نخست از دو کلمه اریائی بمعانی مختلف بتوسط پیغمبر زرتشت اسم خدای یگانه ایرانیان گردید پس از چندین قرن از زبان مخصوص گاتها و اوستا داخل زبان فرس یعنی زبان دوره هخامنشی شد پس از آن به پهلوی انتقال یافت و از آنجا بپارسی زبانان رسید

از ترکیب خود کلمه قدمت و فرسودگی سفر چندین هزار ساله پیدا است قرنهای لازم بود که کلمه اوستائی ترکیب مخصوصی گرفته تا از پانصد و بیست سال پیش از مسیح به بعد همیشه بشکل معین اورمزداه زینت ده کتیبه های پادشاهان هخامنشی شود چه در گاتها که قدیمترین قسمت اوستاست کلمه مذکور دارای ترکیب فرس نیست بسا اهورا و مزدا جدا از همدیگر استعمال شده است مثلاً در یسنا ۲۸ قطعه اول مزدا تنها برای خدا آمده است در قطعه هشتم همین یسنا اهورا تنها استعمال شده است باز در همین یسنا در قطعه پنجم نخست اهورا و پس از فاصله چندین کلمات دیگر مزدا آمده است در قطعه ششم برعکس اول مزدا و پس از فاصله چندین جمله اهورا دیده میشود در قطعه دوم مزدا اهورا استعمال گردیده است همین طور است در سراسر گاتها در هر جائی از گاتها که این دو کلمه با هم آمده است مزدا مقدم باهورا است چنانکه در قطعه یازده یسنا ۲۸ پیغمبر گوید «تو ای مزدا اهورا مرا از خرد خویش تعلیم ده و از زبان خویش آگاه ساز که روز واپسین چگونه خواهد بود» برعکس گاتها در سایر جزوات اوستا همیشه این دو کلمه با هم آمده اهورا مقدم بر مزداست مگر بطور استثناء بتقلید گاتها در فروردین یشت

فقره ۱۴۶ و زامیاد یشت فقره ۹۲ و فرکرد نوزدهم و ندیداد در فقره ۳۴ مزد اهورا آمده است همین طور است در کلیه خطلوط میخی پادشاهان هخامنشی یعنی که همیشه اهورا مقدم به مزد و پیوسته بآن است مگر بطور استثنا در کتیبه ارخشیارشا در فارس اهورا جدا از مزد دیده میشود<sup>۱</sup> اینک به بینیم معنی این دو کلمه که هریک جداگانه یا پیوسته بهمدیگر اسم مخصوص خدای زرتشت گردیده چیست اهور در اوستا و اسور در وید بر همان هر دو از ریشه اسو که بمعنی مولا و سرور است میباشد در نزد هندوان اسور غالباً از برای پروردکاران بزرگ استعمال شده است و بخصوصه در وید عنوان وارونا varuna میباشد این عنوان نیز در کتاب مقدس هندوان فقط چهار بار با سان داده شده است<sup>۲</sup> در اوستا هم کلمه اهور بمعنی بزرگ و سرور از برای فرشتگان مثل مهر و آبان نیات آمده است<sup>۳</sup> و نیز در گاتها و سایر جزوات اوستا بمعنی امیر و فرمانده و بزرگ از برای انسان استعمال گردیده است<sup>۴</sup>

مزد در اوستا یسنا ۴۰ (هفت ها) فقره اول بمعنی حافظه میباشد در خود گاتها یسنا ۴۵ فقره اول مزد بمعنی بحافظه سپردن و بیاد داشتن است این کلمه در سانسکریت مذس Midhas که بمعنی دانش و هوش است میباشد بنابراین وقتی که مزد برای خدا استعمال شده از آن معنی هوشیار و دانا و آگاه اراده کرده اند<sup>۵</sup> از آنچه گذشت اهورا مزد بمعنی سرور دانا

Anahm, Mazdaha

Xers. Pers. C § 3

Die keilinschriften der Achaemeniden Von weissbach

۲ رجوع شود به dyâus Asura Ahura, Mazdâ und die Asuras S. 84-87 Von Bradke

و به Brânsche Alterthumskunde Von Fr. Spiegel Bd. II S. 21-28

۳ رجوع کنید به مهر یشت فقره ۲۵ و فقره ۶۹ و یسنا دوم فقره ۵

۴ رجوع کنید به یسنا ۵۲ قطعه ۹ و بهرام یشت فقره ۳۷ و آبان یشت فقره ۱۵ و

نیر یشت فقره ۳۶ و فروردین یشت فقره ۶۳

• رجوع شود به کلمه مزداه Mazdâh در

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

و به Die Iranische Religion von Jackson S. 632-33 (Grundr. der irani-Philologie)

و به Ormazd et Ahriman par Darmesteter p. 26.

میباشد اهورامزدا بواسطه زرتشت اسم خدای یگانه ایرانیان گردید بگروه  
پروردگاران آریائی که هنوز در هندوستان مقام الوهیت آنان محفوظ است  
داغ باطل زده و دیورا که بمعنی خداست غول و گمراه کنندۀ خوانند  
از آن روز به بعد در ایران زمین خداپرست موسوم است به مزدیسنا  
مشرک و پیرو دین باطل دیویسنا خوانندۀ شد

بعثت زرتشت از طرف اهورامزدای آفرینندۀ زمین و آسمان کسیکه همیشه  
بوده و خواهد بود کسیکه از همه چیز آگاه و همه را بیناست بزرگترین  
وقایع تاریخی جنس بشر است چه تا آنروز از برای اقوام آریائی تصور این مسئله  
دشوار بود که یک خدا به تنهایی بتواند این همه کارهای مهم بسازد آسمان  
باین زرگی و زمین باین بهمنی و کوههای بلند و سراسر دریاهاى فراخ  
و همه جانوران و جنس بشرو گیاهها را کار دست یک استاد بداند اقوام  
آریائی از آنچه بهره و سودی داشتند مثل آب و آتش یا آنچه بنظرشان  
باشکوه و زیبا بود مثل خورشید و ماه جمله را خدائی دانسته از بی شکراه  
بخشایش و نعمتیکه از این قوای طبیعت بآنان میرسید سجده میکردند هم چنین  
از قوای دیگر طبیعت که از آنها در بیم و هراس بودند و بسا از آنها آسیب  
و گزند میدیدند مثل رعد و برق و غیره هر یک را جداگانه پروردگار  
غضب آلودی تصور نموده از برای فرونشاندن قهر و خشم آنان تضرع و زاری  
مینمودند فدیۀ و قربانی میآوردند زرتشت بقوم خود گفت آنچه در بالا و  
پائین است جمله را یک آفرینندۀ و سازندۀ است جزاز او کسی شایستۀ  
ستایش نیست و آنچه مایۀ رنج و آسیب نیست با آن بستیز جنس زشت و  
و ستمکار از فدیۀ و تضرع تو خوب نگردد نسبت به نیک نیکی بجای آر و نسبت  
به بدکینۀ و رز چنان کن که بدی از جهان بر خاسته نابدود گردد و سراسر  
جهان را خوبی فرا گیرد تو باید آن کسی را باستایش پارسای خود بستائی که  
همیشه مزدا اهورا نام دارد <sup>۱</sup> کسیکه بضد دروغ پرست بازبان و فکر و  
دست ستیزگی کند خوشنودی مزدا اهورا را بجای آورد <sup>۲</sup> البته این گونه



مواعظ در آن روز بکلی نو و مایه تعجب شنوندگان بوده است خود زرتشت نیز میگوید که ستایش و نیایشش نو است و پیش از او کسی نسروده است <sup>۱</sup> بی شک در چنین روزی با آواز بلند مردم خطاب کردن «ای کسانی که از نزدیک و دور برای آگاه شدن آمده اید اینک بخاطر تن بسپارید که مزدا در تجلی است نکند دروغ پرستان شما را فریفته زندگانی دیگر سرای را تباہ کنند» <sup>۲</sup> بسیار خطر ناک و سبب انقلاب عظیم بوده است چنانکه از تعاقب مردم مجبور به فرار گردید و خود گوید «ای مزدا بکدام خاک فرار کنم بکجا رفته پناه جویم . . . ای اهورا تو مرا مانند دوستی در پناه خود بگیر» <sup>۳</sup> بقول مستشرق دانشمند مرحوم آلمانی پروفسور بار تولومه پیغمبر ایران برای آنکه جان از خطر بدر برد با چند تن از یارانش از بیراه و بیابان راه سیستان پیش گرفت تا آنکه دور از دیار خویش در مشرق ایران بقول سنت در هنگام هجوم ارجاسب دیویسنا که داستان آن مفصلاً در کتب پهلوی و شاهنامه مندرج است شهید مواعظ توحید خویش گردید و در راه خدای یگانه اهورامزدا جان فدا نمود در مدت عمرش دچار ستیزه و دشمنی امرا و پادشاهان دیویسنا بود و غالباً در گاتها از آنها شکایت میکند <sup>۴</sup> البته جان فشانی زرتشت بیهوده نبود اثرات مواعظ او قسمت بزرگی از دنیای متمدن قدیم ره وحدت پرستی پیش گرفت و از پرستش خدای با آن همه عظمت و جبروت که در جهان زبرین و زیرین فرماندهی جز او نیست و آنچه هست در دست قدرت اوست و مقامش در فضای بی پایان نور است و آنچه در جهان بدیدگان حسرت بخشد چه از فروغ خورشید و سپیده دم صبح درخشان جلوه از بی تعظیم و تسبیح اوست <sup>۵</sup> در ایرانیان علوه متی تولید کرد و نفخه از رشادت و دلیری آنان دمید که در سایه آن بانتهاء درجه اقتدار رسیدند پادشاهان هخامنشی که خود را در روی زمین مظهر تسلط و قدرت

۱ یسنا ۲۸ قطعه ۳      ۲ یسنا ۴۵ قطعه ۱

۳ یسنا ۴۶ قطعه ۱ و ۲

۴ یسنا ۳۲ قطعه ۹ و یسنا ۴۶ قطعه ۱۱ و یسنا ۴۹ قطعه ۱

۵ یسنا ۵۰ قطعه ۱۰

اهورامزدا خوانده دارای فرو شکوه ایزدی میدانستند نمیخواستند که در روی زمین مانند اهورا در عالم مینوی بادیگری در سلطنت شریک باشند آنچه در عظمت اهورامزدا در گاتهای زرتشت میخوانیم تقریباً همان آهنگ را از کتیبه های داریوش بزرگ میشنویم فقط داریوش از طرف اهورا برای شهر یاری جهان گماشته شد و زرتشت در گاتها برای رهنمائی جهان برانگیخته گردید داریوش گوید «بع بزرگ است اهورامزدا کسیکه این زمین بیا فرید کسیکه آن آسمان بیا فرید کسیکه انسان بیا فرید کسیکه از برای انسان بخشایش و نعمت بیا فرید کسیکه داریوش را پادشاه نمود پادشاه (اقوام) بنهار فرمانده ممالک بسیار»<sup>۱</sup> نیز ممد مسئله فوق خبری است که هرودت از خشیارشا پسر داریوش بزرگ نقل میکند پس از آنکه خشیارشا غوغای مصر را فرو نشاند قصد آن نمود سران و بزرگان و امرای ایران را از برای مشورت به حضور خواند

در طی خطابه مفصل شاهنشاه گوید «پس از فتح آن و مطیع ساختن ممالک همسایه آن ایران را جز از آسمان حدود و بغور دیگری نخواهد بود خورشید بجائی نخواهد تابید که بیرون از حدود خاک ما باشد من سراسر اروپا را خواهم در نوردید همه روی زمین را یک کشور خواهم ساخت»<sup>۲</sup> کوس عظمت خدای ایرانیان همه جا دمیده افلاطون فیلسوف معروف (۴۲۹-۳۴۷ پیش از مسیح) اوّل یونانی است که از اهورامزدا و فرستاده اش زرتشت اسم میبرد ولی غالب مورّخین یونی معاصرین پادشاهان هخامنش در طی اخبار راجع بایران باهورامزدا نیز اسم خدای بزرگ خود داده زوس گفتند پس از استیلای اسکندر و بعدها بواسطه وسعت خاک رُم و همسایه شدن با ایران مراوده میان ایران و اروپا زیاد تر گردید و غالباً مورّخین خدای ایرانیان را با اسم مخصوصش نامیده اُورمزس Oromazes یا هورمزس Horomazes نوشته اند فیلسوف یونانی پرفیریوس Porphyrius که در

Die Keilinschrift der Achämeniden Von Weissbach N Ra § 1. ۱

Herodote VII 8 ۲

سال ۳۰۴ میلادی در گذشته است فیلسوف دیگر یونانی فیثاغورس معروف را که در نیمه قرن ششم پیش از مسیح میزیسته است از شاگردان زرتشت شمرده در شرح احوالش مینویسد فیثاغورس بخصوصه در راست بودن توصیه مینمود و در سر آن پا فشاری میکرد بعقیده او فقط بواسطه راستی است که انسان شبیه بخدا تواند شد زیرا خداوند را چنانکه او از مغها تعلیم یافته است همان خداوندیکه آنان اورمزس مینامند جسمی است مثل نور و روحی است مثل راستی آنچه پرفیریوس از زبان مغ های ایران در وصف هرمزد مینویسد بکلی مطابق آئین زرتشتی است گذشته از آنکه همه مورخین قدیم صفت راستی ایرانیان و مغها را ستوده اند خود اوستا بخوبی گواه صدق قول فیلسوف یونانی است در فقره ۸۱ فروردین بشت آمده است «(اهورا مزدا نیکه) فروغ سفید و درخشان و روح کلام مقدس است و اشکالیکه پذیرد زیباترین اشکال امشاسپندان است» بلوتارخس Plutarkhos که در سال ۴۶ میلادی تولد یافته و در سال ۱۲۵ در گذشته است مفصلاً از اهورا مزدا صحبت میدارد بی شک مطالب عمده اش از کتاب مفقود شده تیبونبوس Theopompus مورخ قرن چهارم پیش از مسیح استخراج شده است از جمله مینویسد زرتشت تعلیم داده است که در عالم کون و وجود هر مزس شبهه است به نور و ارمانیوس Aremanios (اهریمن) شبهه است بظلمت و جهل و نیز مؤرخ مذکور مینویسد که بقول ایرانیان هر مزس از نور تولد یافت اوزنیوس Enselus نقل از فیلبوس بیبلوس Philos Byblus (۸۰ - ۱۳۰ میلادی) از زبان زرتشت میگوید: «خداوند را سری است مانند سر شاهین اوست نخستین و فنا ناپذیر و جاودانی نه از کسی تولد یافت و نه چیزی است قابل تقسیم بی مانند و بی نظیر است آفریننده کلیه چیزهای نیک است خود بهترین نیکی است فریفته نشود و خردمندترین خردمندان است اوست بدر نظام و آئین و عدالت کسی است که از خود تعلیم یافت ساده و رسا و دانا است یگانه موجد قانون مقدس طبیعت است» هر چند که مادر اوستا بجائی در نمیخوریم که اهورا مزدا بعقاب تشبیه شده باشد نظر بسایر او صافیکه فیلبوس از اهورا مزدا می شمارد از

سر عقاب یک معنی مجازی بسیار عالی اراده کرده است لابد مرغیکه نقل میکنند همان است که در اوستا شن Saena آمده است و در تفسیر پهلوی اوستا سیمرغ گردید عجالتاً همین اشاره اکتفاء نموده تادر بهرام یشت مفصل تر از آن صحبت بداریم شاید در تشبیه مذکور هوش عقاب یا اقتدار آن اراده شده باشد نزد بسا از اقوام قدیم هند و ژرمن عقاب نشانه اقتدار بوده است از جمله علم ایران قدیم نقش عقاب داشته است و رُمها نیز دارای همین لوا بوده اند حالیه علامت المان عقاب است چنانکه روسیه پیش از انقلاب بوشویکی دارای آن بوده است در کتب مذهبی برهمنان بسا از پروردگاران مثل اندر Indra و آگنی Agni بعقاب تشبیه شده اند سوم (هوم) نیز در ریگ وید بهمین مرغ تشبیه گردیده است<sup>۱</sup> کریزسموس Chrysoemus (۳۴۷-۴۰۷ میلادی) مینویسد مرغها در سنایش خدای خویش چنین میسرایند « رسا و نخستین گرداننده گردونه کمال (چرخ جهان) آگاسیاس Agathias (۵۳۶-۵۸۲ میلادی) میگوید ایرانیان بدو اصول اعتقاد دارند یکی از آن خوبی است و دیگری از آن بدی در میان موجودات آنچه نیک است از اصل نیک برخاست و این خدای خالق نیکی را اورمیس داتس Ormisdates (هرمزد) مینامند

کلیّه از برای یونانیان فهمیدن خصایص اهورا مزدا را آنطوریکه در آئین مزدیسنا است دشوار بوده است بکنه معانی آنچه ایرانیان از خدای قادر و بگانه و غیر مرئی خود ذکر میکرده اند نمیرسیده اند چه خدای بزرگ آنان زوس بکلی از معنویات بری تمام بزرگواری و جلال و جبروتش ظاهر و جسمانی بوده است<sup>۲</sup> از جمله دلایلی که مستشرقین برای قدمت زمان زرتشت ذکر کرده اند یکی همین اسم خدای پیغمبر ابراف میباشد که از زمان بسیار قدیم برای تیمن و تبرک جزء اسامی اشخاص گردیده چنانکه امروز هرمز از اسامی

Atharvaveda VII 7

۱ Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheffter رجوع شود به  
lowitz S. 8.

Zoroastrische Studien von Windischmann S. 261.

و ۲ Die Religion u. Sitte der Perser nach griech u. rom. Quellen von Rapp. و  
S. 47-53.

اشخاص هم هست

در یک کتیبه اشور که از قرن هشتم پیش از مسیح میباشد از یک ماد مزدک نام اسم برده شده است و اسم مزدک معروف نیز که در عهد ساسانیان ادعای پیغمبری نموده و در سال ۵۲۸ یا ۵۲۲ میلادی فرمان قباد کشته شده است از همین مزدا میباشد

در فروردین یشت بفروهر اوساذن Usadha یا سمرزدیسنا نامی یعنی پرستنده مزدادرو دفرستاده میشود<sup>۱</sup> بخصوصه در عهد ساسانیان اسم هر مزد بسیار معمول بوده است چهارتن از پادشاهان سلسله ساسانی باین اسم نامزد بوده اند نخستین آنان پسر شاپور اول<sup>۲</sup> یکی از شهرهای معروف ایران قدیم در ایالت خوزستان موسوم بوده است به رام هر مزد بنا شده هر مزد اول بقول حمزه اصفهانی شهر مذکور از بناهای اردشیر پاکان است و اصلاً رام اردشیر هر مزد بوده است در زمان یاقوت حموی شهر مذکور را مز خوانده میشده است امروز محل مذکور در مز گفته میشود<sup>۳</sup> آری هر گوشه از ایران گویای داستان و گواه قر و شکوه و بزرگی دیرین است در ایران قدیم و حالا هم نزد زرتشتیان هر یک از سی روز ماه با اسم یکی از فرشتگان و ایزدان است به نخستین روز اسم خداوند داده موسوم است به هر مزد پیش از ظهور حضرت زرتشت اسم معمولی خدای ایرانیان بنج بوده است در کتیبه سارگون پادشاه اشور که از سال ۷۲۱ تا ۷۰۵ پیش از مسیح سلطنت داشته با اسم یک ایرانی نامزد به بگ دانی بر میخوریم که در جنگی اسیر گشته بفرمان سارگون پوست از بدنش کشیدند بگ دانی درست بمعنی بغداد است که هنوز در کنار دجله یاد آور خدای قدیم ایرانیان است کوه بیستون که امروز در سینه اش بزرگترین کتیبه های دنیا نقش و حافظ اعتبار نامه عهد درخشان هخامنشیان است اصلاً بغستان بوده است اسم هفتمین ماه قمری که در همین بغستان یا بیستون محفوظ مانده است باگ ایادیش بوده است که بمعنی

۱ فروردین یشت قمره ۱۲۱

۲ ورا یادشا نام کرد اورد مزد که سر وی بداند در میان فرزد فر دوسی

۳ رجوع شود به معجم البلدان یاقوت و به Brünfähr von Marquart S. 145.

پرستش بنگ است در دهم ماه باگ ایادیش مطابق ۲۹ ماه سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح داریوش بزرگ به گمانای مغ دست یافته وی را با بزرگترین یارانش بکشت تاج و تخت هخامنشیان را از غضب بیرون آورد<sup>۱</sup> بقول هرودت این روز را عید میگرفتند با اسم جشن مغ کشان<sup>۲</sup>

لابد بنگ اسم مطلق همه پروردگاران بوده است در کلیه کتیبه هخامنشیان اهورامزدا بنگ بزرگ خوانده میشود در خود اوستا فقط چند باری بنگ بمعنی خدا و ایزد آمده است غالباً بمعنی اصلی خود که بخت و بهره و برنج باشد استعمال گردیده است اسمیکه امروز معمولاً با فریدگار میدهیم خدا یا خداوند میباشد که بعینه مثل اهورا هم اسم باریتعالی است و هم بمعنی امیر و مولا و بزرگ و صاحب میباشد خانه خدا و یا کد خدا و خدایگان غالباً در نظم و نثر فارسی برای امیر و پادشاه و سرور و صاحب آمده است<sup>۳</sup> خدای در پهلوی ختای میباشد از کلمه ختاد مشتق شده است یعنی از خود آفریده از خود برخاسته<sup>۴</sup> گفیم که اولین روز ماه موسوم است به هرمزد همچنین روز هشتم و پانزدهم و بیست و سوم هر ماه نیز بشکل دیگری دارای اسم هرمزد است روزهای مذکور موسوم است به دین یا دی که بمعنی آفریدگار است و از کلمه اوستائی دذوه dadhvah مشتق است اشتباه نشود با دین که اسم روز بیست و چهارم ماه است و از کلمه اوستائی دئن daena که بمعنی کیش و آئین است آمده است در دین یشت از آن صحبت خواهیم داشت برای آنکه سه روز مذکور بهمدیگر مشتبه نشود هریک را به روز بعدش نسبت داده گفتند دین باذر دین بهر دین بدین یا دی باذر و غیره از کلمه سپنتامینو

۱ رجوع شود به Die Keilinschriften der Achameniden von Weisbach S.19

Herodote III 79

۲ زن کازراز چیز شد رهنمای چنین گفت یگروز با کد خدای فردوسی

۳ رجوع شود به کلمه Xvadata در

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

Grundriss der Neupersischen Etymologie von Paul Horn

Persische Studien von Hübschmann

Études Iraniennees par Darmesteter 1 p. 7

که بمعنی خرد مقدس است و از آن قوه عامله اهورامزدا اراده شده است در مقاله بعد در جزو امشاسپندان صحبت خواهیم داشت و نیز در طی مقاله امشاسپندان معانی کلمات و همن و اردی بهشت و شهر یور و سفندارمذو خورداد و مرداد که گاهی از فرشتگانند و گاهی از صفات خاصه اهورامزدا حل خواهد شد عجله بدو صفت دیگر اهورامزدا که غالباً در اوستا بآنها بر میخوریم اشاره کرده میگردیم اولی آنها کلمه خورنه و نت *X<sup>v</sup>arenah'vant* میباشد که در ادبیات زرتشتیان خره مند شد و در فرهنگهای فارسی فرهند ضبط است و شعراء قدیم استعمال کرده اند معنی آن دارنده فرو شکوه میباشد در مقاله زامیادشت مفصلاً از فر یا ختره صحبت خواهد شد دوم کلمه رئونت (*rævant*) است که در تفسیر بهلوی را یومند شد و بهمین ترکیب در ادبیات زرتشتیان محفوظ ماند معنی آن دارنده جلال و شکوه و فروغ میباشد ریوند اسم محل قدیم نیشاپور (ابر شهر) که بواسطه آتشکده معروف آذر برزین مهر زیارتگاه مشهور ایران قدیم بوده است از همین کلمه اوستائی رئونت است<sup>۱</sup>

همانطوریکه در عهد پیشین از کلمه یغ بغداد ساخته شده است و امروز از کلمه خدا خداداد درست کردیم در اوستا نیز اهوراداد و مزداداد بمعنی آفریده اهورا و ساخته مزدا آمده است اولی کم و دومی بسیار استعمال گردیده است ۲ کلمه ایزد که در فارسی بمعنی خدا هم میباشد بمعنی شایسته ستایش است در اوستا برای اهورامزدا استعمال شده است ولی غالباً یزت اسم گروهی از فرشتگان است که اهورامزدا در سر آنها جای دارد اینک چند کلمه از نقوش و آثاریکه در ایران از روزگاران قدیم بجا مانده و باشکال اهورامزدا معروف است صحبت میداریم

نخست در کوه بیستون در بالای کتیبه داریوش نقش برجسته ای بشکل آدم تاج بر سر با شهر بزرگ دیده میشود همین شکل در نقش رستم هم موجود

۱ رجوع شود به معجم البلدان یا قوت و به کاتها ترجمه نگارنده مقاله زرتشت صفحه ۲۴

۲ تلفظ درست این دو کلمه *Ahuradhāta* و *Mazdadhāta* میباشد

است جمعی از مستشرقین گمان کرده اند که آن اهورامزدا باشد گرچه هیچ جای تعجب هم نیست که ایرانیان در مراوده با بابلیها بزر نفوذ آنان رفته از برای اهورامزدای غیرمرتبی و معنوی خویش بتقلید پروردگاران بابل شکلی درست کرده باشند چه در نقش مذکور اثر صنعت بابل دیده میشود و شباهت آن با نقوش پروردگاران بابل آشکار است ولی هرودت مورخ معتبر یونانی که از حیث زمان بسیار متأخرتر از داریوش نانی نقش مذکور است صراحةً مینویسد «در نزد ایرانیان معمول نیست که مجسمه و معبد و محراب برپا کنند و بنظر آنان کسانی که آنها را میسازند بعمل خطا و ناصوابی مرتکب میشوند بعقیده من از این جهت که ایرانیان مثل یونانیها اعتقاد ندارند از آنکه پروردگاران شان بشکل انسان باشند»<sup>۱</sup>

گروه دیگری از مستشرقین میگویند که نقش مذکور فروهر اهورا مزداست و امروز زرتشتیان پیروان اهورامزدا نیز بهمین عقیده هستند شاید از حقیقت هم دور نباشند چنانکه در فروردین یشت و در مقاله متعلق بآن خواهیم دید که همیشه در هر جا و هر حال از فروهر پاکان و بیکان یاری طلب میشود بخصوصه پادشاهان در میدانهای جنگ فتح و پیروزی خود را از یرتو یاری فروهرها میدانسته اند در صورتیکه اوستا از برای خود اهورامزدا فروهری قائل باشد ابدأ بعید بنظر نمیرسد که پادشاهان در نقش مذکور برای برتری و پیروزی خویش از نخستین و بزرگ ترین و بهترین و خوبترین و استوارترین و داناترین و زیبا ترین و دادگرنترین و برترین فروهر اهورامزدا یاری خواسته باشند<sup>۲</sup> و نیز ممکن است که شکل مذکور فروهر خود پادشاه باشد چه در خرابه دشت مرغاب در آنجائیکه روزی قصر سر سلسله شاهنشاهان هخامنشی کورش بزرگ برپا بوده است در پهلوی قبرش معروف بقبر مادر سلیمان در روی پاره سنگی شکل مرد بلند بالائی دیده میشود که از دو طرف شهرهای بسیار بزرگ گشوده تاجی مثل تاج فرعونهای مصر بر سر گذاشته دستها را بسوی آسمان بلند کرده



است در بالای آن بخط میخی نوشته است منم پادشاه کورش هخامنشی اما نقوشیکه از پادشاهان ساسانی در نقش رستم و نقش رجب و غار شاپور از اردشیر اول و شاپور اول و بهرام اول مانده است سواری نگین اقتدار پشاه سوار طرف مقابلش میدهد بی شک اهورامزدا از آن اراده شده است چه در نقش مذکور (در نقش رستم) در روی شانه اسب سوار مقابل اردشیر بخط بهلوی نوشته شده است این مجسمه خداوند اهورامزداست هیچ جای تردید نیست از آنکه این نقوش از تأثیر نفوذ یونانیها و رُمها باشد چه آنطوریکه اهورامزدا در اوستا توصیف شده است صورت خارجی و جسمانی نپذیرد پیش از آنکه بتجزیه هرمزدیشی که مختص بخدای بزرگ است برسیم از بوی خوش مورد که در سنت گیاه مخصوص آفریدگار است نگذریم در کتاب بندهش آمده است که مورت یا سمن مخصوص باور مزد است <sup>۱</sup> در کلمات مذکور نیز بهریک از فرشتگان و ایزدان گل یا گیاهی مخصوص است که هریک بحای خویش گفته شود

مورد که همیشه سبز و خرم است و آسیب خزان نه بیند مخصوص اهورامزدای جاودانی گردید <sup>۲</sup> همان اهورامزدائیکه بیغم برش در کانهها با و مناجات کرده گوید

ای مزدا همان که ترا با دیده دل نگریسته در قوه اندیشه خود دریافتم که توئی سرآغاز که توئی سرانجام که توئی پدر منش پاک که توئی آفریننده راستی که توئی داور دادگر <sup>۳</sup>  
اینک هرمزد یشت

این یشت که در سربیت و یک یشت اوستا جای داده شده است

در واقع فهرستی است از اسامی و فضایل اهورا

۱ بندهش فصل ۲۷ قمره ۲۴

۲ مورد بخصوصه در میان اقوام آریائی مقدس است هنوز در آلمان در شب عروسی تاجی از شاخه های مورد ساخته بر عروس میگذارند در خانه های زرتشتیان ایران غالباً درخت مورد دیده میشود

۳ یسنا ۳۱ قطعه ۸

از فقره ۱-۶ از اسامی اهورا مزدا که بطور عموم مقدس ترین کلام  
روحانی و مؤثرترین ادعیه است صحبت میشود

از فقره ۷-۸ اهورا بیست و یک اسم خود را برای زرتشت می‌شمرد  
در این جا متذکر میشویم که در فقره ۸ گوید دوازدهمین نام من اهورا است  
و در آخر همین فقره گوید بیستمین نام مزدا است

از فقره ۹-۱۱ اثر و خاصیت اسامی فوق بیان میشود  
از فقره ۱۲-۱۵ دوباره اهورا مزدا سی و چهار اسم دیگرش را  
برای پیغمبرش ذکر میکنند

از فقره ۱۶-۲۰ در تأثیر و قوت اسامی خداست

از فقره ۲۰-۲۲ دعا و ستایش است

فقره ۲۳ نماز معروف بنما اهو و ئیریو . . . . . میباشد

از فقره ۲۴-۳۲ ظاهراً متعلق باین یشت نیست و در بسیاری از

از نسخ خطی قدیم هم نوشته نشده است بنما بقولی متعلق به بهمن یشت است

فقره ۳۳ دعای معروف اشم و هو . . . است که این یشت با آن

ختم میشود





## هرمز د یشت

۱ زرتشت از اهورامزدا پرسید ای اهورامزدا (توای) مقدس ترین خرد آفریننده جهان مادّی ای پاک در کلام مقدس (۱۶۶-۱۷۰) چه چیز قادر تر چه چیز پیروزمند تر چه چیز بلند رتبه تر چه چیز برای روز واپسین مؤثر تر است؟

۲ چه چیز پیروزمندترین چه چیز چاره بخش ترین چه چیز بخصوص دیوها و مردم بهتر غلبه کند در سراسر جهان مادّی چه چیز بیشتر در اندیشه (انسان) اثر نماید در سراسر جهان مادّی چه چیز بهتر وجدان را پاک کند؟

۳ آنگاه اهورامزدا گفت ای سپنتمان زرتشت اسم ما و امشاسپندان در کلام مقدس قادر تر پیروزمند تر بلند رتبه تر برای روز واپسین مؤثر تر است؟

۴ این پیروزمندترین این چاره بخش ترین است این است آنچه بهتر بخصوص دیوها و مردم غلبه کند این است آنچه در سراسر جهان مادّی بیشتر در اندیشه اثر نماید این است آنچه در سراسر جهان مادّی بهتر وجدان را پاک کند؟



۵ زرتشت گمت ای اهورامزداي پاک مرا از آن اسم خود که  
بزرگتر و بهتر و زیباتر و در روز واپسین مؤثر تر و فیروزمندتر و چاره  
بخش تر و بهتر بخصوصت دیوها و مردم غلبه کنند است آگاه سازه ۵۵

۶ تا آنکه من همه دیوها و مردم ظفر بایم تا آنکه من همه جادوان  
و پریها چیر شوم تا آنکه کسی بن غلبه نتواند نمود نه دیو نه انسان  
نه جادو و نه پری ۵۵

۷ آگاه اهورامزدا گفت ای زرتشت پاک کسی که از او سوال  
کنند اسم من است ۱ دوم کسی که کله و رمه بخشنده است سوم کسی  
که توانا است چهارم بهترین راستی پنجم (مظهر) کایه نعم پاک آفریده  
مزدا ششم منم خرد هفتم منم خرد مند هشتم منم دانائی نهم منم دانا ۵۵

۸ دهم منم تقدس یازدهم (منم) مقدس دوازدهم اهوراسیزدهم زورمند ترین  
چهاردهم (منم) کسیکه دست خصومت با و رسد پانزدهم مغلوب  
نشدن شازدهم کسیکه یادش (هریک را) در خاطر نگهدارد هفدهم  
(کسیکه) همه را نگهبان است هیجدهم همه را در مان بخش است  
نوزدهم منم آفریدگار بیستم منم آنکه موسوم است به مزدا ۵۵

۱ یعنی که اهورامزدا سر چشمه علم و معرفت است همه چیز را از او باید درخواست و سوال نمود





۹ ای زرتشت تو باید شبانه روز مرا با نیاز براننده زور بستائی<sup>۲</sup>  
 (این چنین) من اهورامزدا برای یاری و پناه بسوی تو آمیم سروش  
 مقدس برای یاری و پناه بسوی تو آید آب ها و گیاه ها و فروهر پاکان  
 (نیز) برای یاری و پناه بسوی تو آیند ☞

۱۰ ای زرتشت اگر ترا خواهش غلبه نمودن است بخصوصت دیوها و  
 مردم و جادوان و پیری ها به کاوی ها و کربان های ستمکار و  
 راهزنان دویا و گمراه کنندگان دویا و گرگهای چهار پا ☞

۱۱ و به لشکر دشمن با سنگر فراخ با درفش بزرگ و درفش بالا  
 برافراشته و درفش گشوده و درفش خونین بدست گرفته پس در همه  
 روزها و شب ها این اسامی را آهسته زمزمه کن ☞

۱۲ منم پشتیبان و منم آفریننده و نگهبان منم شناسنده و مقدس ترین خرد  
 چاره بخش نام من است چاره بخش ترین نام من است پیشوا نام من است  
 بهترین پیشوا نام من است اهورا نام من است مزدا نام من است پاک  
 نام من است پاکترین نام من است فرهمند نام من است فرهمندترین نام من  
 است بسیار بینا نام من است بسیار بینا تر نام من است دور بین نام من  
 است دور را بهتر بیننده نام من است

۲ زور در اوستا *زاور* Zaothra عبارت است از نیاز مایع مثل آب و شیر و غیره  
 که در هنگام رسومات مذهبی بکار برده شود و بخصوصه آب آمیخته بشیر که در وقت یزشته کردن  
 استعمال گردد بمنزله آب مقدس عیسویان eau bénite میباشد



۱۳ یاسبان نام من است پشت و پناه نام من است آفریدگار نام من است  
نگهدار نام من است شناسنده نام من است بهترین شناسنده نام من است  
پرورنده نام من است کلام پرورش نام من است جویای سلطنت نیکی  
نام من است کسیکه بیشتر جویای سلطنت نیکی است نام من است شهریار  
دادگر نام من است دادگرترین شهریار نام من است ۵۵

۱۴ (کسیکه) نفریبد نام من است (کسیکه) فریفته نشود نام من است  
(کسیکه) به ستیزگی غلبه کند نام من است (کسیکه) بیک ضربت فتح  
کند نام من است (کسیکه) همه شکست دهد نام من است آفریننده کَل  
نام من است بخشاینده تمام نعمت ها نام من است بخشنده بسیار خوشیها  
نام من است بخشایشگر نام من است ۵۵

۱۵ (کسیکه) باراده خود نیکی کند نام من است (کسیکه) باراده خود  
پاداش رساند نام من است سودمند نام من است نیرومند نام من است  
نیرومندترین نام من است پاک نام من است بزرگ نام من است  
برازنده سلطنت نام من است سلطنت براننده ترین نام من است دانا  
نام من است دانا ترین نام من است (کسیکه) دور را نگران است نام  
من است این چنین است نامهای (من) ۵۵

۱۶ و کسیکه از برای من در این جهان مادی ای زرتشت این اسامی را  
آهسته زمزمه کنان و با آواز بلند در روز و شب بخواند ۵۵

[illegible][illegible][illegible]

۱۷ کسیکه (آنها را) در برخاستن یا در وقت خوابیدن در وقت خوابیدن یا در وقت برخاستن در وقت کشتی بستن یا کشتی باز کردن در وقت از جایی بجائی رفتن یا (در وقت) از ناحیه و مملکت بسوی مملکت دیگر سفر رفتن بخواند \*

۱۸ بچنین کسی نه در این روز و نه در این شب کار در کارگردد نه تبرزین نه تیر نه خنجر نه گرز که از طرف خشمی که باطنش بر از دروغ است بدو حواله شود سنگ های فلاخن بدو نرسد ۵۵

۱۹ و این بیست اسمی مانند جوشن پشت سرو و زر پیش سینه بضد گروه غیر مرئی دروغ و نابکاران و رِنا<sup>۱</sup> و کیاذه تبه کار<sup>۲</sup> و بضد اهریمن مفسد ناپاک بکار رود چنانکه گوئی هزار مرد از یک مرد تنها محافظت کنند ۵۵

(۱) وَرِنا (Varena) اسم مملکتی است مستشرقین را در سرزمین محل آن اختلاف است بقول سنت آن مملکت بشعوارگر (Patañxvargar) است که عبارت باشد از دیلم یا گیلان حالیه بنابر این مملکت مذکور در ناحیه کوهستانی جنوب ففاز و ناحیه جنوب غربی دریای خزر واقع است این مملکت همان است که در نخستین فرگرد وندیداد در فقره ۱۸ از آن یاد شده است چهارمین مملکت روی زمین شمرده گردیده و مسقط الرأس فریادون خوانده شده است رجوع شود به دارمستر Z. A. 2. 14 و به کیکر G. I. R. Ph. 2. 39.

(۲) کیاذه Kayadha اسم مجرم و گناهکاری است مثل دزد آدم کش و غیره امروز نمی توانیم معنی کنیم که چه قسم گناهکار از کیاذه اراده شده.



۲۰ کیست آن پیروزمندی که از روی دستور تو باید مردم را در پناه خود بگیرد بواسطه یک الهام بمن بگو کیست داور نجات دهنده این جهان که باین کار گماشته گردیده چنین داوریکه بنزد او اطاعت و منش پاک مقام نژیده داوریکه تو خود او را خواستاری ای مزدا ۱ ۵۵

۲۱ درود نهر کیانی ۲ درود بآریاویج ۳ درود به شوک (Saoka) ۴ درود به آب دائی تیا (Daitya) ۵ درود به آب اردوی ناهید ۶ درود به همه موجودات پاک یتا هو . . . مانند بهترین سرور (زرنشت) بهترین داور است کسیکه بر طبق قانون مقدس اعمال جهانی منش نیک را بسوی مزدا و شهر یاری را که بمنزله نگهبان بی چارگان قرار داده شد بسوی اهورا آورد اشم و هو . . . راستی بهترین نعمت و هم (مایه) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است ۷ ۵۵

۲۲ ما میستائیم اهورا و ئیری را ۸ اشا و هیشتا بیکوترین امشاسپند را می ستائیم ۹ توانائی و قوت و زور و پیروزی و فرو نیرو را میستائیم

(۱) این فقره بدون کم و زیاد از گاتها یسنا ۴۴ قطعه ۱۶ برداشته شده است (۲) در خصوص فرکیانی رجوع کنید به مقاله مذکور در فصل ۲۹ فقره ۱۲ مملکت مذکور در آذر بایگان واقع است دانشمند المانی مار کوارت آنرا خوارزم دانسته این مملکت همان است که در نخستین فرگرد و ندیداد در فقره سوم از آن یاد شده است و نخستین کشور آفریده اهورا مزدا یاد گردیده است بناسبت آنکه در فقره مذکور از زمستان سبب این مملکت صحبت شده است مار کوارت آنرا خوارزم ذکر میکند چه خوارزم در ایران زمین سرد ترین مملکت است رجوع کنید به Erānshahr von Marquart p. 155

(۴) شوک (Saoka) در موطوع فرشته است که بصحت و خوشی و ترقی و پرورش گماشته گردیده مظهر خوشی ایزدی است در تفسیر پهلوی شوک گردید (۵) دائی تیا اسم رودی است در آریا ویج برخی از مستشرقین آنرا رود آرتس دانسته و برخی دیگر زرافشان (۶) رجوع کنید به یشت اردوی سور ناهید و مقاله متعلق بآن (آنان) (۷) رجوع کنید به مقاله ملحقات یشتها (۸) مقصود از اهورا و ئیری همان نماز معروف یتا اهورا و ئیری می باشد (۹) اشا و هیشتا یعنی امشاسپند اردی بهشت رجوع کنید به مقاله امشاسپند ان و به اردیشت





اهورامزداي را يومند (و) فرهمند رامدستائيم<sup>۱</sup> ینگه هانام . . .  
 اهورامزدا درمیان موجودات از زنان و مردان می شناسد آن کسی را  
 که برای ستایشش باو بتوسط اشا بهترین پاداش بخشیده خواهد شد  
 این چنین مردان و این چنین زنان را ما میستائیم<sup>۵۵</sup>

۲۳ یثا اهو و نیرو . . . مانند بهترین سرور (زرتشت) بهترین داور  
 است کسیکه برطبق قانون مقدس اعمال جهانی منش بیک را بسوی مزدا  
 و شهر یاری را که بمنزله نگهبان بی چارکان قرار داده شد بسوی  
 اهوراآورد درود و ستایش و قوت و نیرو خواستارم از برای  
 اهورامزداي را یومند و فرهمند اشم و هو . . . راستی بهترین  
 نعمت و هم (مایه) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار  
 بهترین راستی است<sup>۵۵</sup>

۲۴ ای زرتشت تو باید همیشه کسی را که دوست است از دشمن بدخواه حفظ  
 کنی تو نباید رواداری که دوست را بمعرض خطر اندازی مگذار که  
 از صدمه برنج افتد مگذار آن مرد آئین شناسیکه از برای ما (و) امشاسپندان  
 نیاز بزرگ یا کوچکترین فدیة میآورد از مال خود محروم گردد<sup>۵۵</sup>

۲۵ این است و هو من آفریده من ای زرتشت این است اردیبهشت آفریده

(۱) در خصوص دو صفت را یومند و فرهمند رجوع کنید به مقاله هرمزد صفحه ۴۳



من ای زرتشت این است شهر یور آفریده من ای زرتشت این است  
سفندارمذ آفریده من ای زرتشت اینانند خرداد و مرداد هر دواز  
آفریدگان من پاداش پاکایکه بسرای دیگر در آیند از آنان مقرر گردد ۵۵

۲۶ . . . . . ای زرتشت یا کب بواطه قوه روحیه و علم من<sup>۱</sup>  
زندگانی آینده چگونه خواهد بود و در انجام رندگانی چگونه باید باشد ۵۵<sup>۲</sup>

۲۷ هزار درمان ده هزار درمان سپندارمذ (برساد) ۳ وبا (باری) سفندارمذ  
خصومت دیورا از هم پائیده و پیریشان کنید گونهایش را بدرید دستهایش  
را بهم به بندید اسلحه اش را در هم شکوید او را به زنجیر در کشید بطوریکه  
(هماره) در بند بماند ۵۵

۲۸ ای مزدا آیا پیرو دین پاک بدروغ پرست غلبه خواهد نمود<sup>۴</sup> پاکدین  
بدروغ ظفر خواهد یافت دینداران راست به پیروان دروغ چیر  
خواهند شد مای ستائیم قوه شنوائی اهورامزدا را که کلام مقدس

(۱) چند لغت در این فقره طوری خراب شده است که معنی از آنها مفهوم نمیگردد  
(۲) این دو جمله از گاتها یسنا ۲۸ فقره ۱۱ و یسنا ۳۰ فقره ۴ اقتباس گردید (۳) این  
دعا غالباً در اوستا تکرار شده است در فقره فوق هزار و ده هزار چاره و درمان و درود  
از طرف سپندارمذ برای دینداران تمنا شده است ولی در جاهای دیگر بطور مطلق آمده  
ست (۴) این جمله از گاتها یسنا ۴۸ فقره ۲ اقتباس گردید



را نیوشید مامی ستائیم قوّه حافظه اهورامزدا را که کلام مقدّس را حفظ نمود مامی ستائیم زبان اهورامزدا را که کلام مقدّس را بیان نمود آن کوه اوشیدم اوشیدرنه را شبانه روز بانیاز، رازنده زور می ستائیم ۵۵۱

۲۹ زرتشت گفت باین وسیله شما را بزیر زمین برانم بواسطه دبدگان سفندارمذ را هنر برمین افکنده شود ۵۵

۳۰ هزار درمان ده هزار درمان (برساز)

فروهر این مرد پاک را که موسوم است به اسموخوانونت <sup>۲</sup> Asmō. X<sup>v</sup>anvant می ستائیم پس از آن من می خواهم که مثل مرد معتقدی (فروهرهای) سایر پاکدینان را بستایم (فروهر) گئوکرنه Gaokerena توانا و مردا آفریده را می ستائیم گئوکرنه Gaokerena <sup>۳</sup> توانا و مردا آفریده را می ستائیم ۵۵

۳۱ ما می ستائیم قوّه شنوائی اهورامزدا را که کلام مقدّس را نیوشید، ما می ستائیم قوّه حافظه اهورامزدا را که کلام مقدّس را حفظ نمود

(۱) اوشیدم اوشیدرنه (Uši. dam) اوشیدرنه اوشیدرنه (Ušidarena) هر دو اسم یک کوه می باشد که در بالای آن زرتشت باهام غیبی رسید بقول نندهش در سستان واقع است در تفسیر پهلوی اوستا اوش داشتار Ušduštar گردید معنی لفظی آن هوش نخشده است (۲) اسموخوانونت Asmō X<sup>v</sup>anvant اسم یکی از نخستین پیروان زرتشت است در فرودین یشت در جایی که فروهر همه پاکان و دینداران و ناموران درود فرستاده میشود اسموخوانونت در سر آنها جای داده شد معنی لفظی آن فروغ آسمان میباشد (۳) اسم درختی است آنرا هوم سفید تصوّر کرده اند در تفسیر پهلوی گوگردن شد بقول نندهش بزرگ ایندرخت در میان اقبانوس فراخ کُرت روئیده است برای آنکه مورد صدمه اهریمنی واقع نشود ماهی کر Kara برای محافظت آن گهاشته شده است \*



ما می ستائیم زبان اهورامزدا را که کلام مقدس را بیان نمود آن  
کوه اوشیدم اوشیدرنه را شبانه روز با نیاز برازنده زور میستائیم  
اشم وهو . . . . . راستی بهترین نعمت وهم (ماه) سعادت است سعادت از  
آن نسی است که خواستار بهترین راستی است ۵۵ (سه بار تکرار میشود)

۳۲ سفندارمذ مقدس کارساز را میستائیم . . . . .<sup>۱</sup> از اینجهت میخواهیم  
آن کسی را که بزرگتر از همه است آن اهورامزدا را بزرگ و سرور  
خود قرار دهیم اهریمن نابکار را براندازیم تا خشم اسلحه خونین  
آزنده را برافکنیم تا دیوهای مازندران را برائیم و دروغ پرستان ورنه  
را بر اندازیم تا رایومند و فرهمند اهورامزدا را بلند سازیم تا  
امشاپندان را بلند سازیم تا ستاره با شکوه پر فروغ تشر را بلند سازیم  
تا مرد پاک را بلند سازیم تا کلیه مخلوقات پاک خرد مقدس را  
بلند سازیم ۲ ۵۵

۳۳ اشم وهو . . . . . راستی بهترین نعمت وهم (ماه) سعادت است از آن کسی است  
که خواستار بهترین راستی است  
(کسی که ترا ساید) تو باو فروغ باو تدرستی باو دوام بدن و پیروزی بدن باو  
دولت بسیار خوشی بخشنده باو بزرگواران برازنده باو عمر بلند (و) طولانی  
باو فردوس پاکان (و) روشنائی کلیه لذات بخشنده (عذایت کنی) ۳  
اشم وهو . . . . .  
هزار درمان ده هزار درمان (برساند)  
اشم وهو . . . . .  
ای مزدا یاری من بشتاب ۵۵ ۵۵

- (۱) چند کلمه در این فقره خراب شده بطوری که معنی درستی از آن مفهوم نمیشود  
(۲) تمام جملات این فقره تا سر فقره ۳۳ بدون کم و زیاد از فقرات اول و دوم یسنای ۷۲  
برداشته شده است  
(۳) این جمله از یسنای ۲۷ فقره ۹ میباشد به یسنای ۶۸ فقره ۱۱ نیز رجوع کنید





## امشاسپندان

امشاسپند اسمی است که بیگ دسته از بزرگترین فرشتگان مزدینا داده شده است امشاسپندان جمع آن است امشاسپند و امهوسپند و امهوسفند نیز گفته اند زراتشت بهرام گوید ز امشاسپند آنکه بگزیده تر بنزدیک بزدان پسندیده تر در خود اوستا امشاسپنت <sup>۱</sup> آمده است این کلمه مرکب است از سه جزء نخستین آنکه از ادات نفی است و از برای آن در فرس و اوستا و پهلوی مثال بسیار داریم در سانسکریت و سایر زبانهای هند و اروپائی هم بآنندک تفاوتی در سربیک رشته از لغات دیده میشود این جزء را امروز در فارسی غالباً به نا تغییر میدهیم مثلاً آگائا از لغات فرس هخامنشی در فارسی میشود ناگاہ و کلمه اوستائی و پهلوی آن آب میشود ناب آخوشنوت و آکران یعنی نا خوشنود و بیکران ابوئر اوستا را باید به بی فرزند و آن اُمت پهلوی را به نومید ترجمه کرد پادشاهان سلسله ساسانی خود را در کتیبه ها و در روی مسکوکات شاهنشاه ایران و آن ایران (غیر ایران) میخوانده اند <sup>۲</sup> کلمات امرداد و ناهید و انیران که هر یک بجای خود گفته شود دارای همین جزء میباشد

دومین جزء که عبارت باشد از امش بمعنی مرگ است و با کلمه مر *Mar* که در کتیبه های هخامنشی و اوستا بمعنی مردن است از یک ریشه و بن میباشد و نیز از همین ریشه است کلمات مرتیا *Martiya* در کتیبه ها و مشیا *Mašya* در اوستا که بمعنی درگذشتنی و فناپذیر و مردم آمده است در گانه کلمات امش *Maša* و مرت *Mareta* نیز بمعنی انسان و بشر و درگذشتنی میباشد کلمات مذکور در تفسیر پهلوی به مرتم ترجمه گردید مردم که در فارسی بجای انسان عربی است بمعنی مردنی و درگذشتنی و فناپذیر است <sup>۳</sup>

۱ رجوع شود به Grundriss der iranischen Philologie erster Band 2 Abteilung

Neupersische Schriftsprache von P. Horn S. 193.

۲ رجوع شود به گانه یسنا ۲۹ قطعه ۱۱ یسنا ۴۶ قطعه ۱۳ و یسنا ۴۵ قطعه ۵

و یسنا ۲۹ قطعه ۷

در اینجا متذکر میشویم که مشیا و مشیوئی Mašya و Mašyōi در  
 بندهش بجای آدم و حوای اقوام سامی است در زبان قوم اوستی Osethi که  
 در اطراف کوههای شمالی و جنوبی قفقاز سکنی دارند و خود را ایرون (ایران)  
 مینامند و اصلاً ایرانی نژاد هستند کلمه مرگ بمعنی زهر است از این جهت احتمال  
 داده اند که مار (حیّه عربی) بمناسبت خطر مرگ و آسیب و زهرش  
 از همان ریشه کلمه فرس مر که بمعنی مردن است باشد<sup>۱</sup>

سومین جزء سپنت بمعنی سود و فائده و مقدّس و درمان بخش  
 میباشد در سانسکریت سونت آمده است سپنت و سونت هردو از ریشه  
 و بُن کلمه آریائی سو میباشد سوا savā که غالباً در گانها و اوستا استعمال  
 شده است شکل دیگری از کلمه سپنت میباشد گذشته از آنکه این کلمه  
 در جزو اسم دوازدهمین ماه سال (اسفند ماه) در زبان ما باقی است اسم  
 گیاه معروف اسپند که تخم آنرا هنوز در ایران برای بوی خوش و رفع آسیب  
 چشم بد درد میکنند از همین لغت اوستائی است<sup>۲</sup> کلمه گوسپند که امروز  
 بجای کلمه میش استعمال میشود در فرگرد ۲۱ و تدیداد فقره اوّل بمعنی  
 گاو یاک آمده است در خود اوستا مئش مئش برای گوسفند استعمال  
 شده است سپند نیز کوهی است در سیستان اسدی در گرشاسب نامه گوید  
 یکی شهر بدیشت اسپند کوه بسی رهنان گشته آنجا گروه در شاهنامه هم  
 غالباً از این کوه اسم برده شده است بخون نریهان کمر رابه بند برو تازیان تا  
 بکوه سپند اسم خاص اسفندیار که در اوستا سپنتودات مئش مئش میباشد  
 بمعنی بخشیده سپنت (خدای مقدّس) است از آنچه گذشت معنی مجموع  
 کلمه امشاسپند میشود بیمرگ مقدّس یا مقدّس فنا ناپذیر و مقدّس جاودانی

گفتیم که این اسم بیک دسته از بزرگترین فرشتگان مزدیسنا داده شد

Handbuch der Avestasprache von Geiger.

۱ رجوع شود به

Altiranisches Worterbuch von Chr. Bartholomae

و به

Altpersischen Keilinschriften von Fr. Spiegel.

و به

Grundriss der Neupersischen Etymologie von P. Horn

و به

۲ یارم سپند اگر چه بر آتش می فکند از بهر چشم تا نرسد مرورا گیرند

اورا سپند و آتش ناید می بکار باروی همچو آتش و با خال چون سپند (حفظله باد غیبی)

سپنت مینو و بعدها اهورامزدا را در سر آنها قرار داده گفتند هفت امشاسپندان از این قرار هر مزد بهمن اردی بهشت شهریور سفندارمذ خرداد و امرداد در اوستا و هومناه اشاو هیشتا خشترا سپنت آرمتی هروئات و امرتات میباشد در مقاله گذشته از هر مزد صحبت داشتیم اینک چند کلمه از سپنت مینو گفته پس از آن میرویم بسرا امشاسپندان

جزء اولی این کلمه را که سپنت باشد معنی کردیم جزء دوم آن هنوز در زبان ادبی مستعمل و آنرا بمعنی بهشت و فردوس گرفته اند ناصر خسرو علوی گوید این یک سوی دوزخت همیخواند و آن یک سوی ناز و نعمت مینو در خود اوستا مینو مینو (Mainyn) آمده است و بمعنی خرد و روح و جوهر است مینو Mainyava صفت است بمعنی روحانی و معنوی ریشه این کلمه من میباشد که در اوستا بمعنی اندیشیدن است در سانسکریت مایو Manyu و در یونانی مانتیس Mantis و در لایتینی معنی memini جمله از یک اصل است در قرس هخامنشی نیز بمعنی اندیشه است توکی دیدس Thinkidides مورخ یونانی که در قرن پنجم پیش از مسیح میزیسته است و مورخ دیگر یونانی پلوتارخس Plutarklos (قرن اول میلادی) از اریامنس (اریامنش) پسر داریوش بزرگ اسم میبرد معنی این اسم آریا نهاد یا آریا سرشت میباشد<sup>۱</sup>

بخصوصه کلمه دشمن ترکیب قدیمی خود را خوب محفوظ داشت و معنی آن بدخواه و بداندیش میباشد چه دُر و دُش بمعنی بد و زشت است چنانکه در کلمات درخیم (بد سرشت) و دُشتیاد (غیبت) و دُشنام (ناسزا)

بنابر آنچه گذشت سپنت مینو را میتوان به عقل مقدس و خرد پاک ترجمه نمود اینک به بینیم که در اوستا بپند مینو دارای چه مقامی است و مقصود از آن چیست در گانها یسنا ۴۷ که خود موسوم است به سپنت مینو در هر شش قطعه این ها از سپنت مینو یا خرد مقدس صحبت شده است بطوریکه ابدأ جای تردید نیست که آنرا غیر از اهورامزدا بدانیم در نخستین قطعه این یسنا خرد مقدس و آئین ایزدی یکجا نامیده شده است و انسان

باید نسبت بآنها نیک اندیش و نیک گفتار و نیک رفتار باشد و بآن وسیله بکمال و حیات ابدی نائل گردد در قطعه دوم دگر باره انسان را نادای تکلیف خود خوانده نسبت بخرد مقدس اعمال نیک خواسته میشود در قطعه سوم آمده است ای مزدا توئی پدر مقدس این خرد در قطعه ۴ گوید که بتوسط این خرد مقدس گناه کاران و دروغگویان برفتند و پیروان راستی روی نجات بینند در قطعه پنجم بدست یاری خرد مقدس از اهورامزدا یاداش اعمال تمنا میشود در قطعه ششم یاداش و سزای اهورامزدا از این خرد مقدس شامل حال پیروان آئین راستین و کیش دروغین میگردد<sup>۱</sup> در بسنا ۴۴ قطعه هفت زرتشت میگوید ای مزدا من میکوشم که ترا بتوسط خرد مقدس آفریدگار کل<sup>۲</sup> شناسم

از این چند فقره بخوبی بر میآید که سینت مینو واسطه است میان اهورامزدا و بندگان چنانکه سایر امشاسپندان میان انسان و آفریدگار واسطه قرار داده شدند

ستیزه خرد خبیث انگره مینو یا اهریمن همیشه در مقابل سینت مینو یا خرد مقدس است نه در مقابل اهورا چنانکه در هر جای از گاتها که از خرد خبیث ذکری شده است آن را در مقابل خرد مقدس می بینیم از این قبیل است در بسنا ۴۵ قطعه دوم در مقاله آئین زرتشت مفصلاً از سینت مینو و انگره مینو صحبت داشتیم فقط در اینجا میافزایم از آنکه بعدها اهریمن در مقابل اهورامزدا تصور شد برای این است طرف مقابل او که سینت مینو باشد گاهی بجای اهورامزدا آمده است چنانکه در فروردین یشت فقره ۲۸ نظیر این در تورات هم دیده میشود بسا روح مقدس برای خود آیهو استعمال شده است از این قبیل در کتاب اشعیا<sup>۳</sup> نبی (Yeshaja) باب ۴۸ فقره ۱۶ و باب ۶۳ فقره ۱۰ از این جهت است که بعدها خود اهورامزدا بجای سینت مینو در سر امشاسپندان قرار داده شد و نیز پس از افتادن سینت مینو از سر امشاسپندان برای تکمیل نمودن عدد هفت سروش را در آخر رجوع شود به گاتها بسنا ۴۷ ترجمه نگارنده

ن جای داده اند در هیچ جای از گانه‌ها بکلمه امشاسپند  
ولی همه آنها مکرراً در گانه‌ها آمده تقریباً در هریک از قطعات  
نات و صفات اهورامزدا میباشند بسا در یک قطعه برخی از آنها  
ی دیگر از فرشتگان هستند و این از خصایص دین زرتشتی است که هر  
خداوند فرشته نگهبان جنس بشر است در یسنا ۴۷ در قطعه اول  
ت امشاسپند ذکر شده اند از این قرار «نسبت به خرد مقدس  
(و آئین ایزدی) (اشا) نیک اندیشیدن و نیک گفتن و نیکی بجای  
، میشود که اهورا بتوسط خسترا و آرمتی بها کمال (هروات) و  
مرئات) بخشد»

ی حق معرفت مزدا که پدر راستی است باید نسبت باین خرد مقدس  
را بجای آورد خواه از گفتار زبان و سخنانیکه از منش پاک  
ست و خواه از کاربازوان و کوشش پارسا در یسنا ۵۱ قطعه ۷  
کسیکه ستوران و آب و گیاه و جاودانی (امرئات) و کمال (هروات)  
خرد مقدس (سبنت مینو) و بواسطه وهومناه بمن قوه و  
ش»

طور است در سراسر گانه‌ها بطوریکه تفکیک آنها از همدیگر دشوار  
چه گانه‌ها را مشکل ساخت در سایر قسمتهای اوستا این کلمات  
ستعمال شده است مگر آنکه شخصیت آنها ثابت تر گشته ، مجموع  
ند داده از فرشتگان بزرگ شمرده اند چنانکه 'ملائک  
رای آنکه انسان بتواند در این جهان خاکی با پروردگار خویش  
بق است در رابطه باشد این فرشتگان را واسطه قرار داده از برای  
به قائل شده اند یک وجه لاهوتی و یک صورت ناسوتی آنچه  
وجود میگذرد کلیه بدستکاری این گاهشتگان صورت میپذیرد  
کنندگان مشبّت و اراده خداوندی و وزیران پادشاه حقیقی  
نخستین بار بکلمه امشاسپند برمیخوریم در هفت پاره (هپن هایتی)  
قره ۴ میباشد چه پس از گانه‌ها هفت پاره از قدیمترین جزوات

اوستا بشمار است چیزیکه در امشاسپندان بخصوصه جالب دقت است آن هفتن بودن آنان است عددی که از زمانهای بسیار قدیم در میان اقوام آریائی و سامی مقدس بوده است

در مملکت بابل بخصوصه عدد هفت دارای اهمیت بوده غالباً در تاریخ و آئین آن سرزمین باین عدد برمیخوریم بعدها یهودها نیز هفت فرشتگان خود را از روی سبعة سیاره بابل ترتیب داده فرمانفرمائی هریک از روزهای هفته را یکی از آنها برگذار کرده اند رفائیل بجای خورشید جبرائیل بجای ماه شمائیل بجای بهرام (مرئج) میکائیل بجای تیر (عطارد) زدکائیل بجای برجیس (مشری) انائیل بجای ناهید (زهره) سباتئیل یا کفزائیل بجای کیوان (زحل) <sup>۱</sup> اساساً هفت پروردگاران سامی بسا بیشتر از ظهور اقوام سامی مثل بابلیها و آشورها در سرزمین عراق حالیه وجود داشته و متعلق اند بقوم سُومر Sumer که در جنوب عراق سلطنت داشته است گرچه هنوز نمیدانیم که از کدام نژاد بوده است و آثار خطوط میخی که از آن پیدا شد نزدیک بهیچ یک از زبانهای متداولی امروز نیست آنچه محقق است این است که سومرها سامی نژاد نبوده اند تمدن آنان تا بسه هزار سال پیش از مسیح میرسد <sup>۲</sup> بی شک مأخذ مقدس بودن عدد هفت در نزد اقوام سامی از اثر نفوذ سبّارات سبعة است که از پروردگاران سومر محسوب بوده است شماره هفت نیز مستقلاً در میان تمام اقوام هند و ژرمن مقدس بوده است و در قدمت آن شواهد بسیار داریم در نزد یونانیان قدیم عدد هفت مخصوص اپولون (Appolon) که خداوند طبابت و شعروصنعت است بوده است هفت روز مانده بماء نو برای او قربانی میکردند برای آنکه سخن بد رازانکشد از سایر اقوام هندوژرمن صرف نظر کرده فقط از آریائیها یعنی هندو و ایرانی صحبت میداریم بحالۀ در این جا اشاره میکنیم

۱ رجوع شود به Altorientalischen Geisteskultur von Alfred Jeremia Leipzig 1913 S. 164.

۲ رجوع شود به Weltgeschichte, heraus. v. L. M. Hartmann Gotha 1919 erster Band Geschichte des alten Orient von Kienher S. 30—36.

تا بعد دوباره مفصل تر از آن صحبت<sup>۱</sup> بداریم که امشاسپندان ایرانی مربوط اند به هفت آدی تیا Aditya هندو عدد هفت بنا بشواید وید و اوستا از زمان بسیار قدیم میان هندو و ایرانی اهمیت مخصوصی داشته است در گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۳ از هفت بوم هپت بومی (hapta būmi) صحبت شده است زرتشت از دیو پرستان شکایت نموده گوید که بواسطه دروغ و خود ستائی در روی هفت بوم از خود شهرتی انداختید در سایر قسمت‌های اوستا غالباً از هفت کشور (کرشور Karšvar) سخن رفته است<sup>۱</sup> در زبان ادبی ما غالباً به تقسیم هفتگانه زمین برمیخوریم. مرور زمان و بواسطه انقلاب زبان هفت بوم گاتها به هفت اقلیم تبدیل یافت<sup>۲</sup> در کتب دینی برهمنان نیز از همین تقسیم هفتگانه زمین سپت دیوا (sep̥ta dvīpa) صحبت شده است<sup>۳</sup>

هفت یاره (هپتن هایتی) پس از گاتها از قدیمترین جزوات اوستا محسوب است از حیث عبارت و زبان مثل گاتهاست ولی بنثر از این جهت آنرا از ادبیات کاسانیک می‌شمرند چنانکه از اسم آن برمیآید این قسمت از اوستا به هفت فصل یا ها متقسم گردید از یسنا ۳۵ شروع یافته تا یسنا ۴۲ ختم میشود<sup>۴</sup> گذشته از اوستا و مسائل مذهبی بسا در تاریخ ایران بعدد هفت اهمیت مخصوصی داده شده است بی‌شک آنرا باید از اثر نفوذ مذهبی دانست

هرودت مینویسد که قلعه همدان پایتخت پادشاهان ماد دور تا دور دارای هفت دیوار بوده کنگرهای آنها سفید و سیاه و سرخ ارغوانی و آبی و زرد نارنجی رنگ شده بود و برجهای دو دیوار داخلی با صفحات سیم و زر پوشیده بوده است

۱ رجوع کنید به اوستا تیر یشت فقره ۴۰ و به یسنا ۶۵ فقره ۵

۲ گوئی اندر کشور ما بر نیخبرد وفا یا خود اندر هفت کشور هیچ جائی برنخواست خاقانی شیروانی  
هفت اقلیم از بگیرد پادشاه همچنان در فکر اقلیم دیگر  
شیخ سعدی

۳ رجوع شود به Ostranische Kultur von Geiger S. 300—304.

۴ اساساً هفت ها عبارت بوده از هفت فصل بعدها یک فصل کوچک افزوده شد رجوع کنید به گاتها ترجمه نگارنده در مقاله گاتها به هفت ها و بمقاله هفت تن یشت بزرگ در همین کتاب

باز همین مُورَخ مینویسد که داریوش بزرگ با شش نفر دیگر از شرفاء ایران که باخودش هفت تن بودند دست بهم داده تا گماتای مُع را (اسمردیس غاصب) از تخت براندازند و دوباره سلطنت را در خاندان هخامنشی برقرار نمایند در طیّ راه به بعضی از آنان تردیدی روی داد و خواستند خصومت و جنگ را بحدّ گماتا بتأخیر اندازند که ناگاه هفت جفت شاهین را در تعاقب یک جفت کرگس دیدند و این را بفال نیک گرفته فوراً با داریوش هم رأی شده کار گماتا را ساختند<sup>۱</sup> بقول هرودت در عهد هخامنشیان هفت قبیله در فارس بوده اند اشک اول را هفت تن از بزرگان بالای تخت نشانده اند در عهد ساسانیان نیز هفت طایفه از شرفاء مملکت محسوب بوده اند<sup>۲</sup>

در تورات در کتاب استرداستانی از پادشاه آخشورش (خشایارشا) مذکور است در طیّ این داستان چندین بار بعدد هفت برمیخوریم نخست پادشاه بر صد و بیست و هفت مملکت سلطنت داشت ضیافتی که پادشاه در دارالسلطنته خویش شوشن (شوشتر) داد هفت روز طول کشید هفت تن از خواجه سرایان پادشاه را خدمت میکردند

هفت کس از بزرگان فارس و ماد که از مقرّ بان پادشاه بودند در مجلس ضیافت حضور داشتند استر یهودیه که از جمله زنان سرایرده پادشاه بود و بواسطه وجاهت خود مخصوصاً طرف توجه گردیده و بعدها سبب نجات یهودها از قتل عام شد در سال هفتم سلطنت آخشورش داخل قصر سلطنتی گردید<sup>۳</sup>

قبر کورش بزرگ در دشت مرغاب در روی یک مُقه از سنگ مرمر که دارای هفت پله است ساخته شده است در فارس در دخمه پادشاهان هخامنشی معروف به نقش رستم در بالای کور داریوش در جزو نقوشات از دو طرف شش نفر نیز منقوش است که با مجسمه خود پادشاه که در وسط

<sup>۱</sup> Herodote III, 76

<sup>۲</sup> L'Empire des Sassanide par Christensen p. 6 et. 8

<sup>۳</sup> Nöldeke, Tabari 8 437-

رجوع شود به تورات استر باب اول فقره ۲ و ۵ و ۱۰ و ۱۴ و باب دوم فقره ۱۶



ایستاده است هفت تن میشوند شاید از آنان چنانکه پروفیسور اندر آس Andreas گمان میکند نمایندگان شش طایفه و قبیله فارس که هرودت از آنها اسم میبرد و ذکرش گذشت مقصود باشد

در جزو اسامی خاص ایرانیان به اسم هفتان بوخت برمیخوریم که در کارنامهک اردشیر پایکان از هم آوردان و دشمنان اردشیر نخستین شاهنشاه ساسانی شمرده میشود گرچه دانشمند المانی نولدکه Nöldeke هفتان را از هفت ستارگان ستاره مقصود دانسته است که در نزد ایران قدیم نحس و شوم بوده است بنابراین اسم مذکور برای توهین بار داده شده است

این وجه تسمیه بسیار بعید بنظر میرسد بی شک از هفتان هفت امشاسپند اراده شده است یکدسته از اسامی ایرانیان با کلمه بوخت که از فعل بوختن و بختن و در پهلوی بمعنی نجات دادن و رهانیدن است ترکیب شده است مثل سه بوخت یعنی هومت هوخت هورشت (پندار نیک گفتار نیک کردار نیک) نجات داد پنج بوخت یعنی اهنود اشتود اسپنتمد و هوخستر و هنتواشت (پنج گاتها) نجات داد هم چنین است ماه بوخت و یزدان بوخت هفتان بخت همان است که در شاهنامه فردوسی هفتواد شده است<sup>۱</sup>

فیلسوف عرب جا حفا که در سال ۲۲۵ هجری وفات یافت در کتاب خویش المحاسن والاضداد مینویسد که در جشن نوروز و مهرگان در دربار پادشاه ساسانی در خوانچه ای هفت شاخه از درختهاییکه مقدس میشمرده بودند مثل زیتون و بید و انار و به غیره میگذاشتند و در هفت پیاله سکه سفید و نو می نهادند هنوز هم در ایران در جشن نوروز آراستن خوانچه هفت سین معمول است و آن عبارت است از هفت چیز که بحرف سین شروع شده باشد در کیلان خوانچه هفت سین برای جشن عروسی هم مرسوم است هفت پیکر که عبارت

Artachachir Papakan von Th Nöldeke S. 49-50.

۱ رجوع شود به

رجوع شود به چهار مقاله احمد بن عمر علی النظامی المروزی السمرقندی به حواشی میرزا محمد خان بن عبدالوهاب قزوینی ص ۲۳۹-۲۴۰ و به ایرانشاه بمبئی ۱۹۲۵ ص ۱۲

Iranisches Namenbuch von Justi.

و به

است از افسانه هفت زنان سرا برده بهرام گور منظومه نظام الدین ابو محمد الیاس بن یوسف معروف به نظامی گنجه (۵۳۵-۵۸۹) معروف است هم چنین در نزد هندوان عدد هفت از زمان قدیم تا با امروز مقدس است در ریکه وید آمده است که هفت اسب گردونه خورشید را میکشد بعقیده هندوان هفت بار انسان میمیرد و دوباره بدنیا میآید در روز عروسی داماد و عروس باید هفت گام با هم بردارند<sup>۱</sup>

مقصود این نیست که آنچه در خصوص عدد هفت در کتب مذهبی هندوان و ایرانیان آمده است در این جا ذکر شود چه این داستان مفصل تر از این است که بتوان با سائی آنرا فرا گرفت و در چند صفحه درج نمود غرض از چند مثال فوق برای نشان دادن انس آریائیهاست از چندین هزار سال قبل تا با امروز باین عدد

بی شک عقیده آسمان وزمین هفت طبقه که فردوسی میگوید  
 زسم ستوران در آن بهن دشت زمین شدش و آسمان گشت هشت  
 از نفوذ بابلیهاست چه در ایران قدیم بطوریکه از کتب مذهبی مزدیسنا  
 برمیآید بزمین و آسمان سه طبقه قائل بوده طبقه زیرین زمین را چنانکه  
 گفتیم بهفت کشور قسمت میکرده اند

یک تقسیم هفت گانه دیگری هم از اقوام سامی بها رسیده است و آن تقسیم  
 ماه بهفته میباشد در ایران ماه بی کم و بیش سی روز بوده و بهر روز اسم  
 یکی از فرشتگان یا ایزدان میداده اند اسم روزیکه با اسم ماه یکجا اتفاق  
 میافتاد آن روز را عید میکرده اند مثلاً سومین روز ماه که موسوم است به  
 اردی بهشت در ماه اردی بهشت جشن بوده است و در خور داد ماه روز ششم را بواسطه  
 توافق اسم روز با اسم ماه جشن میکرده اند<sup>۲</sup> در مقاله هر مزد گفتیم که  
 گذشته از روز اول ماه که موسوم است به هر مزد روز هشتم و یازدهم و

۱ رجوع شود به Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheffelowitz  
 Giessen 1920 S. 133.

۲ رجوع شود به الآثار الباقیه عن القرون الخالیه تألیف ابی الریحان البیرونی چاپ  
 زاخو sachau ص ۲۱۰-۲۳۰

بیست سوم موسوم است به دین که یکی از اسامی خداوند است برخی از مستشرقین گمان کرده اند که ایرانیان باین ترتیب ماه را مانند اقوام سامی بچهار هفته تقسیم کرده باشند و این اشتباهی است چه باین ترتیب دو هفته اولی هریک دارای هفت روز است و دو هفته آخری هریک هشت روز میباشد ماه چهار هفته پس از دخول اسلام در میان ایرانیان معمول شده است حتی اسم شنبه یا شنبه<sup>۱</sup> از یک کلمه ارامی سَبَّات sabbath میباشد که در عبری شَبَّات گویند این کلمه دارای یک ریشه قدیمتری است و آن شَبَّاتو šabbatu است که از قوم اکاد Akkad بیادگار مانده است آکادها اصلاً سامی نژاد بوده اند در شمال عراق سلطنت داشته اند بعدها بابلیها جای آنان گرفته کلیه تمدن شان را اخذ کرده اند کلمه شَبَّاتو در نزد آکادها عبارت بوده است از روز پانزدهم ماه روزیکه دایره ماه پرمیشود کلمه سامدی samedi فرانسه و زامستاخ Samstag آلمانی که در مملکت بایرن Bayern اسم روز شنبه است مانند خود کلمه فارسی ما از شَبَّاتو آمده است<sup>۲</sup> بعدها روز شبات در نزد یهودها روز جشن گردید زیرا که یهو خداوند بنی اسرائیل در روز ششم خلقت جهان را بانجام رسانید و در روز هفتم بیاسود<sup>۳</sup> بنابراین یوم السبت عربی نیز از همین ریشه و بنیان است

پیش از آنکه در خصوص امشاسپندان بکتاب مذهبی مزدیسنان متوسل شویم و بخصوصه از اوستا که سرچشمه اطلاعات دینی است از فرشتگان زرگ نام و نشانی جوئیم به بینیم از گوشه و کنار تاریخ اسمی از آنان هست یانه بحسب قدمت زمان نخست بیکی از آثار خطوط میخی عهد اسوربانیپال Assurbanipal پادشاه اشور که از سال ۶۶۷ تا ۶۲۶ سلطنت داشته است متوجه میشویم در جزو خطوط میخی این پادشاه از چندین پروردگاران خارجه اسم برده شده است از آنجمله اسارامزش Assuramazas و هفت النوناکي

۱. بقال نیک و بروز مبارک شنبه نید گیر و مده روزگار خویش به بد تمنوچهری

۲. رجوع شود به Akkadische Fremdwörter von Heinrich Zimmern Leipzig 1917 S. 67.

۳. رجوع شود به تورات کتاب موسی باب دوم فقره اول

Anunnaki برخی از متشرقین احتمال میدهند که از این دو اسم اهورامزدا و هفت امشاسپندان مقصود باشند<sup>۱</sup>

در خطوط میخی که از خود پادشان هخامنشی زرتشتی کیش بجا مانده است در هیچ جا صراحتاً از فرشتگان بزرگ اسمی نیست گذشته از آنکه کلیه کتیبه‌های آنان سیاسی است و بامور مذهبی نپرداخته است نام اهورامزدا که تقریباً در هر جمله تکرار شده است بجای از برای ذکر اسمی فرشتگان که بمنزله وزیران اهورا هستند نداده است با وجود این دانشمند انگلیسی مولتون Moulton گمان کرده است که در کتیبه بدستون از کلمات خسترا که بمعنی سلطنت است و شیائیش که بمعنی خوشی و شادمانی است شهربور امشاسپند و نبرد ادا امشاسپند اراده شده باشد<sup>۲</sup>

مورخین قدیم یونان نیز اسمی از این فرشتگان نبرده اند ولی این سکوت دلیل نامعلوم بودن آنان در آن عهد نیست چه در کتب مورخین مذکور یک دسته از اسمی خاص مردمان قدیم ایران برای ما محفوظ مانده و بخوبی دلیل است که در آن دوران مانند این زمان اسمی فرشتگان برای تیمن و تبرک جزو اسمی خاص شده بود همینطوریکه از عهد قدیم تا بامروز اسمی برخی از فرشتگان دین یهود مثل جبرائیل و میکائیل و رفائیل در میان یهودان و عیسویان و مسلمانان از اسمی خاص اشخاص شده است<sup>۳</sup> اسم بهمن و اردشیر از زمان بسیار کهن با اشخاص داده شد هرودت و ارسطو از ارتبانوس اسم میبرند که پسر هیستاسپس (گشتاسب) و برادر داریوش بزرگ بوده است کتزیاس طبیب اردشیر دراز دست از یک ارتبانوس دیگری اسم میبرد که کشنده خشیارشاپدر اردشیر بوده است در ارتبانوس اسم دومین امشاسپند اشا (اردیبهشت) دیده میشود ارتبانوس بجای اشاوان آمده است که در گانه‌ها و سایر قسمت‌های اوستا صفت مانند استعمال شده است یعنی باشا تکیه کننده و

۱ رجوع شود به Geschichte der Meder u Perser von Prajak II Band Gotha 1910 S. 120.

۲ رجوع شود به Die griechischen und lateinischen Nachrichten über die Persische Religion von Carl Clemen, Giessen 1920 S. 71.

۳ Raphaël, Michel, Gabriel . . . . . ۳

براسق و درستی پناهنده کتزیاس نیز از اوخسیارتس پسر داریوش دوم و برادر اردشیر دوم ذکر کرده است مورخ دیگر یونانی فیلارخس *Phylarkhos* که در قرن سوم پیش از مسیح میزیسته همین اسم را ضبط کرده است کتزیاس از یک اوخسیارتس بسیار قدیمی اسم میبرد که پادشاه باختر بوده است و نینوس *Ninos* مؤسس مملکت نینوا اورا شکست داده است <sup>۱</sup> مورخ رومی دیودر *Diodor* که در پایان قرن اخیر پیش از میلاد بر میبرده همین اسم را یاد کرده است اوخسیارتس یا بقول مورخین دیگر اوخشارس متضمن اسم سومین امشاسپند خسترا (شهریور) میباشد اوخسیارتس در کتب یونانیها بجای هوخسترا میباشد که غالباً در اوستا آمده و بمعنی فرمانده خوب و خسرو نیک است

در جزو اخبارات مورخین یونان بسا باسامی خاص ایرانی بر میخوریم که بخوبی یاد آور امشاسپندان اوستاست برای اختصار بدو مثال فوق اکتفا کردیم در سنت پارسیان است که یکی از پسران اسفندیار بهمن نام داشته است و جان خود را برای انتشار کیش مزدا فدا نموده است در میان اشخاص تاریخی عهد هخامنشیان خود شاهنشاه اردشیر برای تبرک اسم نخستین امشاسپند بهمن را بخود داد گذشته از آنکه اسم اصلی او اسم دومین امشاسپند اشا میباشد <sup>۲</sup> غالباً در جزو اخبار یونانیها میخوانیم که پادشاهان هخامنشی برای خوشنودی زمین قربانی میکردند و فدیه میآوردند هرودت در عادات و رسومات ایرانیان می نویسد که باقناب و بهاء و بزمین و آتش و به باد قربانی میکردند <sup>۳</sup> کز نفون در خصوص لشکر کشی کورش بزرگ باشور میگوید همینکه لشکریان بخاک اشور رسیدند کوروش فرمان داد که از برای خوشنود ساختن پروردگار زمین و فرشتگان دیگر و ناموران

<sup>۱</sup> لشکر کشی پادشاه نینوس بعد از باختر از جزو افسانه های دربار هخامنشیان بوده است که کتزیاس در مدت اقامت خود در آنجا شنیده است

<sup>۲</sup> رجوع شود به *Grundriss der iran. Philo. Die iranische Religion von Jackson*

S. 635.

<sup>۳</sup> هرودت ۱. ۱۳۱.

اشور شریقی نیاز کنند باز همین مورّخ مینویسد بفرمان کوروش گاو برای هر مزد اسبی برای مهر (متر) ستوری برای زمین و چندین قربانی دیگر نیاز پروردگاران اشور گردید<sup>۱</sup> از این قبیل اخبارات در کتب مورّخین یونان و رُم بسیار دیده میشود و میتوان دریافت که ایرانیان دوره هخامنشی معتقد فرشتگانی بوده که پرستاری زمین و آب و گیاه و آتش و چارپایان و غیره را سپرده بآنان میدادند و از برای خوشنود ساختن شان فدیّه میآوردند بخصوصه که در چندین جای اوستا چنانکه ذکرش بیاید از سپنت آرمتی (سفندارمذ) و اشا وهیشتا (اردی بهشت) زمین و آتش اراده شده است بنابر این فدیّه های مذکور نیاز این فرشتگان میشده است یکی از کتب قدیم که ممکن بود بتوسط آن اطلاعات مفصل و نسبتاً درست در خصوص آئین ایران بدست آوریم موسوم بوده به فیلیپینا Philippina که از میان رفته است نویسنده آن مورّخ یونانی تئوپومپوس Theopompos معاصر فیلیپ و پسرش اسکندر بوده است بنا بر سنت زرتشتیان که قائل اند بفرمان اسکندر اوستا بیونانی ترجمه گردیده و بنا بقدمت تألیف فیلیپینا آن هم در عهدیکه یونانیان بیشتر از ایرانیان اطلاع داشته اند میتوان گفت که این کتاب بسیار گران بها بوده است در جزو هشتم آن از آئین مُغها صحبت میشده است مورّخ دیگر یونانی پلوتارخس Plutarkhos که در سال ۴۶ میلادی تولد یافته و ۱۲۵ میلادی درگذشته است کتاب مذکور را خوانده و از آن استفاده کرده است آنچه پلوتارخس در خصوص مذهب ایران از طول زندگانی جهان و ادوار مختلفه آن مینویسد و آنچه از ستیزه اریمانوس (اهریمن) با اورمزدس (هرمزد) و پیروزی یافتن هرمزد نقل میکنند کلیّه از کتاب فیلیپینا برداشته شده است شاید هم در جائیکه با آن همه دقت از فلسفه دین

۱ کزنفون در کتاب کیروپیدی Kyropädie ۳,۳ و ۳,۸ مقصود از شریکیکه نیاز پروردگاران اشور شد موم میباشد کزنفون در سال ۴۳۰ یا ۴۲۵ پیش از مسیح تولد یافته و در سال ۳۵۲ درگذشته است

زرتشت صحبت میشود از کتاب مفقود شده مذکور باشد<sup>۱</sup> اطلاع مختصری که بتوسط پلوتارخس در خصوص امشاسپندان بها رسیده بسیار مهم است چه ماخذ همانطوریکه گفتیم کتاب فیلیپیناست که در قرن چهارم پیش از مسیح تألیف یافته است از جمله گوید هر مزدشش پروردگار بیا فرید فرشته منش پاک یا نهادنیک فرشته راستی فرشته قانون و نظم فرشته خرد و دانائی فرشته ثروت و مال فرشته خوشی بخشنده و نیکی دهنده گذشته از آنکه مورخ مذکور این فرشتگان یا بقول خود او این پروردگاران را از خصایص دین زرتشتی و آئین مغ می‌شمرد معانی که از برای هر یک آنها داده است تقریباً چنانکه بزودی خواهیم دید موافق معانی حقیقی آنهاست<sup>۲</sup> پس از پلوتارخس خبر جغرافی دان یونانی استرابون Strabon که شصت سال پیش از مسیح تولد یافته بسیار مهم است که میگوید در کاپادوکیا برستشگاه اومانوس Omanos (وهومناه) و انا داتوس Anadates یا Anadatos (امراتات) را دیده است<sup>۳</sup> بتابر این معبد مذکور متعلق بوده است به اولین و ششمین امشاسپند بهمن و امرداد اصول و فلسفه امشاسپند از خصایص آئین مزدیسنا و از ارکان مهم این دین است بطوری پیوسته و مربوطه بآن است که بهیچ وجه تفکیک آن از سایر تعلیمات اوستائی ممکن نیست دلایل تاریخی و لغوی نیز دلیل است که اصول امشاسپند یا مزدیسنا یکجا بوجود آمده بنیان و ریشه این اصول چنانکه دیدیم در خود گاتهاست امروز تا بآن اندازه ای که تکرارده اطلاع دارم کسی از دانشمندان و مستشرقین معروف احتمال نمیدهد که این اصول از تأثیر نفوذ بابلی و سامی باشد ما دامیکه ما از برای اثبات قدمت یا آریائی بودن یکی از مسائل مزدیسنا از وید برهمنان و آئین کهن هندوان یعنی برا دران آریائی خود دلایل و نظایری در دست داریم در همسایه نباید بگویم دانشمند

۱ رجوع شود به Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den Iran. Völkern von Tiele, Deutsche Ausgabe von Geirich Gotha 1903 S. 7.

۲ De Iside et Osiride, C 46-47.

۳ Persische Anahita Oder Anatis von Windischmann München 1856 S. 36.

کاپادوکیا در خطوط بعضی بیستون کاپاتونا آمده است ایالتی است در طرف شرقی آسیای صغیر خود استرابون در آنجا تولد یافت (اناطولی)

مرحوم فرانسوی دارمستتر با آنکه همیشه طرفدار این بود که امشاسپندان ایرانی مربوطه به ادی‌نیای Aditya هندو است<sup>۱</sup> در چند سال اخیر عمرش تقریباً هزار سال تفاوت میان اعتقاد پیشین و متأخر او پیدا شد<sup>۲</sup> مدعی گردید که ایجاد امشاسپندان از تأثیر نفوذ فلسفه فیلون Philon فیلسوف یونانی و یهودی می‌باشد که ۲۰ سال پیش از مسیح متولد شده و در سال ۲۵ میلادی درگذشته است و یکی از پیشروان فلسفه جدید افلاطونی بوده است (Nouveau platonisme) و حتی برخلاف کلیه شواهد تاریخی قدمت تدوین کاتها را تا قرن اول میلادی کشانید یعنی در همان اوقاتی که فلسفه مذکور نو افلاطونی بوجود آمده است چون دارمستتر خود اسرائیلی بود طبعاً میلی داشت که کلیه مزدیسنا را در تحت نفوذ دین یهود قرار دهد ولی عقاید انقلابی او در میان دانشمندان دیگر طرفدار پیدا نکرد و برخلاف او مباحثات بسیار نموده اند<sup>۳</sup> در صورتیکه استرابون که در شصت سال پیش از مسیح تولد یافته صراحتاً در کتاب جغرافیای خود از معبد یمن و امرداد در کاپاتوکا (آسیای صغیر اناطولی) خبر داده میگوید که خود دیده است مجسمه یمن را در روز جشنی میگردانیده اند ما نمیتوانیم با دارمستتر هم عقیده شده تشکیل امشاسپندان را پس از فیلون که از حیث زمان متأخرتر از استرابون میباشد بدانیم قطع نظر از آنکه مأخذ خبر پلوتارخس راجع بامشاسپندان که ذکرش گذشت از قرن چهارم پیش از مسیح است

گفتیم که امشاسپندان به آدی‌نیای Adityas برهمنان مربوط است در آئین هندوان آدی‌نیا عبارت است از هفت تن از پروردگاران ولی اسامی همه آنها معلوم نیست چنانکه اسامی همه ۳۳ پروردگاران دیگر که در وید

۱ رجوع کنید به Omazd et Ahriman par Darmesteter. Paris 1877 p 38-36

۲ Le Zend Avesta par Darmesteter III vol. Paris 1893 p. LII

۳ رجوع کنید به Gesch. der Rel. im Alt. v. Tiele Deutsche Ausg v. gebrich s. 38

Jackson. (Grund. der irani. Philol.) irani Religion s. 635

Geldner. Avestaliteratur (Grund der irani. Philol.) S. 39.



از آنان صحبت شده بها نرسیده است آدی تیا یعنی پسران آدی تی که الهه ای میباشد از میان این هفت برادر اسم ورونا Varuna و مترا غالباً تکرار شده است و گاه هم ایرمان در جزو آنان شمرده میشود

اینک به بینیم در خود اوستا این فرشتگان دارای چه مقامی هستند گرچه سراسر اوستا یعنی در گاتها و کلیه یسنا و یشتها و ویسپرد و وندیداد و در همه کتب مذهبی پهلوی از عظمت و جلال این فرشتگان صحبت میشود هیچ یک از قطعات اوستا بر نمیخوریم که در آن ذکری از امشاسپندان نشده باشد در خود گاتها در هر قطعه دیده میشوند مگر آنکه در اینجا چنانکه گفتیم غالباً از صفات اهورامزدا هستند انسان باید در طی زندگانی بکوشد که دارای خصلت راستی و درستی و نظم (اشا) اهورا گردد باید چنان پاک و آراسته و نیک اندیش باشد که بصفه ستوده پاک منشی (وهومنه) رسد محبت و فروتنی و بردباری را (آرمی) باید یگانه مایه رسگاری خود شمرد در صورتیکه راستی و درستی آرزوی انسان شد صمیر و نهاد پاک و اندیشه اش بی آلابش گردید تواضع و محبت را پیشه خود ساخت لاجرم بدو خصلت دیگر رحمانی کمال (هروئات) و جاودانی (امرئات) نائل گردد چون چنین شد آنگاه سلطنت ایزدی و قدرت خداوندی (خشترا) او را در نامه خود گرفته هماره در کشور جاودانی و مملکت روحانی باریتعالی (خشترا) در ساحت قدس پروردگار و معبود خویش بیارامد در سایر قسمتهای اوستا نیز همین معانی از این شش فرشتگان برمیآمد و بعلاوه چنانکه در خود گاتها از ملائکه مقربین هم شمرده میشوند و واسطه فیض میان اهورامزدا و بندگان میباشد<sup>۱</sup> در قطعات یسنای ۲۹ که گفتگو و سؤال و جوابی است میان اهورامزدا و زرتشت و برخی از این فرشتگان شخصیت امشاسپندان واضح و آشکار است<sup>۲</sup> اما در سایر قسمتهای اوستا نخست در هفت ها پنج بار کلمه امشاسپندان تکرار شده است<sup>۳</sup> گاهی نیز کلمه امشاسپند

۱ رجوع شود به یسنا ۲۳ قطعه ۱۲ ۲ رجوع شود به قطعات ۲ و ۳ و ۷

۳ رجوع شود به یسنا ۳۵ قمره ۱ و یسنا ۳۷ قمره ۴ و یسنا ۳۹ قمره ۳ و یسنا ۴۲ قمره ۱ و ۶

بدون سبب برای فرشتگان بزرگ آمده است <sup>۱</sup> در فروردین یشت عدد هفت تن بودند آنان نیز معین گردیده است <sup>۲</sup> در ماه یشت متوسط امشاسپندان قروشکوه زمین بخشیده میشود <sup>۳</sup>

در فرگرد ۱۹ وندیداد در گرزمان garoumāna (عرش) در آنجائیکه مقام خود اهوراست بامشاسپندان در روی تخت زرین جای داده شده است <sup>۴</sup>

در فروردین یشت میخواهیم که اهورامزدا در ترکیب زیبای امشاسپندان تجلی میکند <sup>۵</sup> در مهریشت و فروردین یشت آمده است که امشاسپندان باخورشدهم اراده هستند <sup>۶</sup> در فرگرد ۱۹ وندیداد میگوید که امشاسپندان بر روی هفت کشور فرود آمده (سلطنت میکنند) <sup>۷</sup> در نخستین یشت که مختص بهرمزد است نسبت این فرشتگان بهروردگار معین گردیده گوید و هومن آفریده من است ای زرتشت اردی بهشت آفریده من است ای زرتشت شهریور آفریده من است ای زرتشت سپندارمذ آفریده من است ای زرتشت خرداد و امرداد هر دو از آفریدگان من هستند ای زرتشت <sup>۸</sup>

بخصوص آنچه در فروردین یشت از امشاسپندان ذکر شده است بسیار قابل توجه و دقت است در فقرات ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ آمده است «ما فروهرهای ایک و توانا و مقدس پاکان درود میفرستیم و بآن فروهرهای امشاسپندان درخشنده و تند نظر و بزرگ و بسیار توانا و دلیر و جاودانی و مقدس و آفریده اهورا که هر هفت یکسان اندیشند که هر هفت یکسان سخن گویند که هر هفت یکسان رفتار کنند کسانی را که یک خیال و یک کلام و یک کردار است کسانی را که یک پدر و سرور است و اوست آفریدگار

۱ رجوع شود به بنا ۲۱ قمر ۲

۲ یشت سیزدهم (فروردین یشت) قمر ۸۳

۳ یشت هفتم (ماه یشت) قمر ۳

۴ فرگرد نوزدهم وندیداد قمر ۳۳ و قمر ۲۶

۵ یشت سیزدهم (فروردین یشت) قمر ۸۱

۶ یشت دهم (مهریشت) قمر ۵۰ و یشت سیزدهم (فروردین یشت) قمر ۹۲

۷ فرگرد نوزدهم وندیداد قمر ۱۳

۸ یشت اول (مهرمزدیشت) قمر ۲۵

اهورامزدا کسانی که یکی از آنها ناظر روح دیگری است کسانی که بهوت اندیشند و بهوخت اندیشند و بهورشت اندیشند کسانی که راه آنان روشن و درخشان است و قنیکه بسوی زور پرواز کنند فقرات فوق گویای مقام اتحاد و یکرنگی امشاسپندان و منسوب بودن آنان است بیک پدر و بزرگ در یکی از دعاهاي متأخر مزدیسنان (کشتی افزون) که در جزو خورده اوستا است از سی و سه امشاسپندان صحبت شده است گذشته از این یک فقره دیگر در هیچ جا بجزین عددی برای امشاسپندان بر نمیخوریم<sup>۱</sup> در جزو خورده اوستا نماز دیگری نسبتاً متأخر موسوم است به آفرین هفت امشاسپندان که از فقره یک تا هشت مرتباً از امشاسپندان و باران و همکارانشان و همآوردان و دشمنان آنان که بعدها در جزو هر یک امشاسپندان صحبت خواهیم داشت اسم میبرد

از فقره هشت تا فقره ۱۸ نماز مذکور بسایر ایزدان درود فرستاده میشود<sup>۲</sup> در دو سیزده کوچک و بزرگ بهر یک از امشاسپندان درود و تحیات تقدیم میگردد بقول زرتشتیان در قدیم هر یک از امشاسپندان را در اوستا یشت مخصوصی بوده است امروز فقط در میان بیست و یک یشت یشت دوم مخصوص بهشت امشاسپندان و یشت سوم و چهارم از آن اردی بهشت و خرداد است احتمال دارد که سنت زرتشتیان را نیز حقیقی باشد چه رساله پهلوی بهمن یشت که امروز در دست است هر چند که تألیف آن متأخر است ولی از روی مواد کهنه تری ترتیب داده شده است<sup>۳</sup> بنابر این رساله مذکور باسم نخستین امشاسپند است

در کتب پهلوی نیز ما شد اوستا غالباً از امشاسپندان اسم برده شد بقول دینکرد امشاسپندان بنزد شاه گشتاسب در آمده او را بدین زرتشت

۱ رجوع شود به Avesta von Spiegel Bd. III S. 4.

و به خورده اوستای تیرانداز یعنی سه یزد کردی ۱۲۷۵ صفحه ۱۱

۲ رجوع شود به Avesta von Spiegel Bd. III S. 234.

۳ رجوع شود به Die Traditionelle Literatur der Persen von Spiegel. S. 128-135.

Sacred Books of the East by West, Oxford 1880 p. 1-liz.

Essays on The Sacred Language, Writings and Religion of the Parsis و by Hang p. 107.

دلالت کردند بندهش مقام و درجه هریک را مثل وزراء پادشاهی معین کرده گوید

وهومن که بجزله بزرگ فرمدار یا رئیس الوزراست در صدر طرف راست اهورامزدا دارای نخستین رتبه است پس از آن باز از طرف راست اردیبهشت و شهریور در دومین و سومین درجه هستند از طرف دست چپ سندهارمذ و خرداد و امرداد بحسب ترتیب دارای مقام چهارمی و پنجمی و ششمی هستند

وهو و هیشت vaheta وئیریه varya سپنتا penta از صفات و بحسب ترتیب بمعنی نیک و بهتر و آرزو شده و مقدس میباشد بعدها جزء لاینفک چهارتن امشاسپندان گردیده گفتند وهومناه (بهمن) اشاوهیشت (اردی بهشت) خشت وئیریه (شهریور) سپنتا آرمی (سندهارمذ)

شش ماه از سال و شش روز از ماه با اسم این فرشتگان است و هریک بجای خویش گفته خواهد شد اکنون که بطور عموم دانستیم امشاسپندان چیست و اهمیت آنان در مزدیسنا تا بچه درجه است هریک از آنان را جداگانه شرح میدهم

هر چند که در گاتها اشا دارای نخستین درجه است ولی بعدها ۱ بهمن عادت بر این جاری شده که بهمن در سر امشاسپندان جای داده شود

در اوستا وهومناه vohumana در پهلوی وهومن و در فارسی و همن یا بهمن گوئیم این کلمه مرکب است از دو جزء وهو بمعنی خوب و نیک است و آناه از ریشه من که ذکرش گذشت میباشد در فارسی منش یا منشین گردید بنابراین هر دو جزء این کلمه در زبان ما باقی است و میتوانیم مجموع آنرا به وه منش و خوب منش یا به نیک نهاد ترجمه کنیم بسا بجای وهو صفت دیگر و هیشت آمده و هیشت آناه گفتند یعنی بهترین منش

و همن یا نهاد پاک و منش نیک نخستین آفرید اهورامزداست

در عالم روحانی مظهر اندیشه نیک و خرد و دانائی خداوند است انسان را از عقل و تدبیر بهره بخشید و او را با آفریدگار نزدیک کند بهمن همان فرشته است که در خواب روح زرتشت را به پیشگاه جلال اهورا رهنمائی نمود چنانکه گفتیم از زمان بسیار قدیم در ایران زمین و ممالک مزدیسنا این فرشته مورد توجه بوده بنا بشهادت استرابون در آسیای صغیر ستایش او معمول بوده است یکی از وظایف بهمن این است که بانسان گفتار نیک تعلیم میدهد و از ژاژ گوئی و هرزه سرائی باز میدارد

خروس که از مرغکان مقدس شمار است و در سپیده دم با بانگ خویش دیو ظلمت را رانده مردم را به برخاستن و عبادت و کشت و کار میخواند مخصوص به بهمن است هم چنین لباس سفید مخصوص باین فرشته است در میان گلهای با سمن سفید هم از آن و همن است

گفتیم که هریک از فرشتگان را دو جنبه است روحانی و جسمانی در عالم مادی حفاظت و پرستاری مخلوقات اهورا مزدا سپرده آنان است که از طرف آفریدگار کَل پرورش و تربیت آنها میکوشند همه جانوران سودمند بحضرت بهمن سپرده شده است

دومین ماه زمستان که یازدهمین ماه سال باشد موسوم است به بهمن و نیز دومین روز ماه منسوب باوست دومین روز بهمن ماه بواسطه توافق اسم روز با اسم ماه در ایران جشن بزرگی بوده با اسم بهمنگان یا بهمنجنه انوری گوید

بعد ما کز سر عشرت همه روز افکندی سخن رفتن و نارفتن ما در افواه اندر آمد ردر حجره من صبحدمی روز بهمنجنه یعنی دوم بهمن ماه

ابو ریحان بیرونی در کتاب التفهیم چنین مینویسد «بهمنجنه بهمن روزی است از بهمن ماه و بدین روز بهمن سپید بشیر خالص پاک

خورند و گویند حفظ آید مردم را و فرامشی بروذ و اٲما بخراسان  
 مهائی کنند بر دیکئی که اندر و از هردانه خوردنی خورند کنند و  
 گوشت هر جانوری و حیوانی که حلالند و آنچ اندر آن وقت اندر آن بقعه بافته  
 شود از تره و نبات « آنچه شاعر معروف علی بن احمد طوسی که در وسط  
 قرن پنجم هجری وفات یافته در کتاب لغت خود معروف به لغت فرس  
 مینویسد نیز قابل توجه است در تحت کلمه بهمنجنه چنین میگوید  
 بهمنجنه رسم عجم است چون دو روز از ماه بهمنجنه گذشته بودی بهمنجنه  
 کردند و این عیدی بودی و طعام بختندی و بهمن سرخ و بهمن زرد  
 بر سر کاسها بر افشاندندی قرخی گفت

قرخس باز و خذ او ندش فرخنده کناد عید فرخنده و بهمنجنه و بهمن ماه  
 چنانکه از عبارات ابوریحان بیرونی و اسدی طوسی بر میآید بهمن نیز  
 اسم گیاهی است که بخصوصه در جشن بهمنجنه خورده میشد در طب نیز  
 این گیاه معروف است و آن بیخیست سفید رنگ یا سرخ مثل  
 زردک<sup>۱</sup>

کلمه بهن behen فرانسه نیز از بهمن فارسی آمده است سابقاً ریشه آن را  
 با اسم بهن سرخ و بهن سفید در دواخانه ها استعمال میکردند<sup>۲</sup>

سابقاً اشاره کردیم که در ادبیات مزدیسنا از برای هریک از  
 امشاسپند همکار یعنی یاران و همراهانی ذکر کرده اند هم چنین هریک را  
 همستار یعنی رقیب و ضد و دشمنی میباشد در اینجا مناسب است که متذکر  
 شویم انگره مینو (اهرمین) در آغاز همستار یا ضد سینت مینو بوده است چون  
 برور سینت مینو (خرد مقدس) از شماره هفتگانه امشاسپند اقتاده و بجای  
 آن خود اهورامزدا را در سرفرشتگان بزرگ قراردادند لاجرم اهرمین نیز  
 در مقابل اهورامزدا تصور شده است بعقیده نگارنده مأخذ اصلی اشتباه معروف  
 که اهرمین را نقطه مقابل هرمزد خوانده اند همین است

۱ رجوع شود به تحفه حکیم مؤمن و بحر الجواهر

La Grande Encyclopédie française

۲ رجوع شود به

ایزد ماه ایزد گوش ایزد رام از همکاران امشاسپند و همن شمرده میشود  
آک هناه Aka Manah یعنی بدمنش یا زشت نهاد دشمن بزرگ و رقیب  
بهمن است<sup>۱</sup>

۲ اردی بهشت بر افکندای صنم ابر بهشتی زمین را خلعت اردیبهشتی<sup>۲</sup>  
در اوستا اشا وهیشت Aša vahīšta در پهلوی اشا وهیشت یا  
ارت وهیشت و در فارسی اردی بهشت گوئیم جزء اولی این کلمه اشا از جمله لغاتی  
است که معنی آن بسیار منبسط است راستی و درستی و تقدس و قانون و آئین ایزدی  
و پاکی جمله از معانی آن است و این کلمه بسیار در اوستا استعمال شده است  
فقط در گاتها که ۸۹۶ فرد شعر بیش نیست صد و هشتاد بار کلمه اشا تکرار  
شده است تشخیص معانی آن نیز دشوار است بسا در یک قطعه یا یک جمله  
گاهی یکی از معانی مذکور است و گاهی از آن فرشته ای اراده شده است  
در سانسکریت رتا rta و در لایتی راتوس ratus گویند<sup>۳</sup> بسا در گاتها  
از خانه یا بوستان اشا فردوس مقصود میباشد چنانکه بوستان و سرای  
وهومنناه نیز بهمین معنی است<sup>۴</sup> جزء دیگر این کلمه که وهیشت باشد صفت  
تفضیلی است یعنی بهتر بهشت که در فارسی بمعنی فردوس است از همین کلمه  
میباشد پس معنی اردی بهشت بهترین راستی و درستی است در آئین مزدیسنا  
آمال و آرزوی هر کسی باید این باشد که از پرتو راستی و درستی خویش از زمره  
اشوان یا پاکان و مقدسین گردد کلیه کسی که پیرو قوانین مزدا و معتقد بدین  
راستین است آشون āvan خوانده میشود غالباً خود زرتشت در اوستا اشو  
خوانده شده است آنکه از اشا روی بگرداند و بکیش دروغین گردد در گونت  
dregvant یعنی پیرو دروغ نامیده میشود بخصوصه در جزو اسامی خاص ایرانی  
بیکدسته از اسامی برمیکخوریم که با اشا یا ارت ترکیب شده است سه نفر از

۱ نزد اهالی کوهستانهای ایران بهمن اسم برقی است که بواسطه تراکم و از دیار  
از بالای کوهها سرازیر شده بدره و دشت میریزد و آنرا در فرانسه Avalanche گویند

۲ دقیقی المعجم فی معایر اشعار المعجم

۳ رجوع شود به کتاب خرمشاه ص ۷۰-۷۲ ۴ رجوع شود به یسنا ۳۳ قطعه ۳

یادشاهان سلسله هخامنشی موسوم بوده اند به ارتخشتر همین اسم بتدریج اردشیر گردید معنی آن کشور یا سلطنت نیک و پاک میباشد

اردی بهشت در عالم روحانی نماینده صفت راستی و پاکی و تقدس اهورامزداست و در عالم مادی نگهبانی کله آتشیهای روی زمین بدو سپرده شده است سومین یشت مختص باین فرشته است دومین ماه بهار و سومین روز ماه نامزد است به اردی بهشت در روز سوم اردی بهشت ماه بواسطه اتفاق دو اسم باهمدیگر در ایران قدیم جننی میگرفته اند موسوم به اردی بهشتگان<sup>۱</sup> بقول بندهش گل مرزگوش مخصوص باوست<sup>۲</sup> ایزد آذر ایزد سروس ایزد بهرام از همکاران و یاران امشاسپند اردی بهشت شمرده میشوند اندرا Indra که بقول بندهش و دینکرد دیو فریفتار و گمراه کننده است همستار و دشمن بزرگ اردی بهشت محسوب است نیاز معروف اشمن و هو نیز نیاز اشا گفته میشود

۳ شهریور ز شهر یورت باد فتح و طفر بزرگی و تخت و کلاه و کمر (فردوسی) در اوستا خستر وئریه Xsuthra Vairya در پهلوی خستریور و در فارسی شهریور یا شهریر گوئیم<sup>۳</sup> جزء اول این کلمه بمعنی سلطنت و مملکت است باین معنی در خطوط میخی هخامنشیان بسیار استعمال شده است کلمه شهر که امروز در فارسی بجای بلده عربی است از خستر آمده است در قدیم نیز از خود کلمه شهر مملکت اراده میسده است میگفتند ایرانشهر یعنی کشور ایران<sup>۴</sup> در کلمه شهریار تاکنون معنی اصلی محفوظ ماند چه آن<sup>۱</sup> رجوع شود به آثار الباقیه بیرونی جاب زاخو Sachau ص ۲۱۹ ۲ رجوع کنید به بندهش Bundchesh von Justi Cap. XXVII گل مرزگوش (مرزنعوس) ریز سفید رنگ مایل سرخی است گل ماند خود گیاه خوشو است (تحفة المؤمنین) ۳ چو در روز شهریر آمده شهر رشادی همه شهر را داد بهر لبیبی (فرهنگ انجمن آرای ناصری)

۴ از آفریدون که جباران یارسیان بوده است حکایت کنند که زمین را سه بخش کرده بجان سه فرزند خویش یاره مشرقی که اندرو ترک و چین است بزرش را داد توژپاره مغربی که اندرو روم است پسرش راداسلم و یاره میانگی که ایرانشهر است پسرش را داد ایرج ابوریحان بیرونی الفهیم فی صناعة التنجیم و رجوع کنید به معجم البلدان یا قوت حموی



بمعنی پادشاه مملکت است جزء دومی این کلمه صفت است بمعنی آرزو شده از ور var مشتق است در خطوط میخی و گداتها واوستا بمعنی انتخاب نمودن و برگزیدن و گزیدن بسیار استعمال شده است در پهلوی واور و در فارسی باور گردید

شهریور را بکشور آرزو شده یا سلطنت مطلوبه میتوان ترجمه نمود بسا در اوستا از شهریور کشور جاودانی اهورامزدا سرزمین فنا ناپذیر و بهشت برین اراده گردیده است در آنجائیکه مقام خود اهورا و فرشتگان است انسان باید چنان زندگانی بسر برد که پس از مرگ شایسته این مملکت گردد شهریور در عالم روحانی نماینده سلطنت ایزدی و فر و اقتدار خداوند است در جهان مادی پاسبان فلزات است از اوست فر و فیروزی پادشاهان دادگر چون نگهبانی فلزات با اوست از این رو اورا دستگیر فقراء و فرشته رحم و مروت خواندند <sup>۱</sup> گاهی هم در اوستا از کلمه شهریور فلز اراده شده است <sup>۲</sup> در کتاب روایت ضبط است که شهریور آزرده و دلتنگ میشود از کسیکه سیم و زر را بد بکار اندارد یا بگذارد که رنگ زند ششمین ماه سال و چهارمین روز ماه موسوم است به شهریور روز شهریور در شهریور ماه جشنی بوده موسوم به شهریورگان بنا بقولی آرا نیز آذر جشن میگفتند <sup>۳</sup> بقول بندهش ریحان (شاسپرغم Baslicum) مخنص بشهریور است <sup>۴</sup> ایزد مهر ایزد آسمان اینران از یاران و همکاران شهریور شمرده میشوند دیو سئورو sauru که بقول بندهش دیو سلطنت بد و آشوب و همتی است رقیب و دشمن زرک شهریور است <sup>۵</sup>

سپندارمذ پاسبان تو باد زخرداد روشن روان تو باد (فردوسی)

۴ سپندارمذ

در اوستا سپنت آرمشیتی Spenta Armaiti در پهلوی سپندارمذ

۱ رجوع کنید به سی روزه فقره ۴

۲ رجوع کنید به فرگردنهم و بدیداد فقره ۱۰

۳ آثار الباقیه (ابوریحان بیرونی) چاپ بروفسور زاخو Sachau ص ۲۲۱

Bundehesh von Justi Cap. xxvii

۴ بندهش

۵ سئورو Sauru در پهلوی ساورو در فارسی ساؤل میباشد

در فارسی سپندارمذ یا سپندارمذ و اسپندارمذ و اسفندارمذ و سفندارمذ گوئیم  
سپنت صفت است. معنی که سابقاً شرح دادیم بعدها بآرمیتی متصل شده است  
آرمیتی. معنی فروتنی و فداکاری است. دروید این فرشته نیز آرمیتی گفته میشود  
در یک جای ریگ وید چنان که گاهی در اوستا. معنی زمین آمده است  
در پهلوی آنرا بنجرده کامل ترجمه کرده اند

سپندارمذ در عالم معنوی مظهر محبت و بردباری و تواضع اهورامزدا است  
در جهان جسمانی فرشته ایست موکل زمین باین مناسبت آنرا هئوئث دانسته  
دختر اهورامزدا خوانده اند سپندارمذ موظف است که همراه زمین را  
خرم و آباد و پاک و بارور نگهدارد هر که بکشت و کار پردازد و خاکی را  
آباد کند خوشنودی سفندامذ را فراهم کرده است کلیه خوشنودی و آسایش  
در روی زمین سپرده بدست اوست مانند خود زمین این فرشته شکیبا و بردبار  
است بخصوصه مظهر وفا و اطاعت و صلح و سازش است ایزد آبان ایزد دین  
ایزد آرد از همکاران و یاران او شمرده میشوند دیو ناخوشنودی و خیره سری  
ترومیشتی Taromaiti همستار یا رقیب و دشمن بزرگ سفندارمذ محسوب است  
آخرین ماه سال و پنجمین روز ماه موسوم است به سپندارمذ در ایران قدیم  
در این روز جشن میگرفته اند بقول ابوریحان بیرونی این عید بزنان تخصیص  
داشته و از شوهران خود هدیه دریافت میکردند انداز این رو به جشن مردگبران  
معروف بوده است<sup>۱</sup>

۱ وکان فیما مضی هذا الشهر و هذا اليوم خاصة عبد النساء و کان الرجال یجودون علیهن  
و قد بقی هذا الرسم باصفهان و الری و سائر بلدان فله و یسمی بالفارسیة مزدکیران  
(آثار الباقیه ص ۲۲۹) ابوریحان در کتاب دیگر خود الفهیم این جشن را مردگبران ضبط کرده  
است یعنی در یک نسخه خطی که نگارنده در کتابخانه ملّی پاریس دیده ام مردگبران مندرج  
است عجالتاً و سایل تحقیق ندارم عین عبارت کتاب الفهیم از انیقرار است «مردگبران نبشتن  
رقعها گزدم این از رسمهای پارسیان نیست و لیکن عامیان نودر آوردند این روز بر کاغذها  
نویسند و بر در خانه آویزند تا اندو گزند اندر نیاید و به پنج روز است از اسفند ماه پارسیان  
نبشتن رقعها گزدم را مردگبران خوانند زیرا که زنان بر شوهران اقتراحها کردند و آرزوها  
خواستندی» غالب فرهنگها مثل فرهنگ سرودی و برهان جامع و برهان قاطع و انجمن  
آرای ناصری مردگبران ضبط کرده و این جشن را در آخرین پنج روز سفندار ماه قرار داده اند

بید مشکب گل مخصوص سپندارمذ میباشد

در اوستا هروتات Haurvatat و امرتات Ameretat و در پهلوی خرداد و امرداد آمده است این دو فرشته همیشه باهم نامیده میشوند نسبت بسایر امشاسپندان از آنها کمتر اسم برده شد هروتات از کلمه هرو haurva مشتق است که در گاتها و سایر قسمتهای اوستا بسیار استعمال گردیده بمعنی کامل و تمام و بی نقص و بی عیب میباشد همین کلمه در فرس در خطوط میخی هروو haruva آمده است در سانسکریت سرو sūva گویند بنا بر این خرداد یعنی کمال و رسائی و صحت گذشته از آنکه حفاظت یکی از ماههای سال سپرده باین فرشته و باسم او نامزد نموده خرداد ماه گوئیم بیک شکل دیگر نیز اثری از او در زبان ما باقی است باین معنی که کلمه هر (هرکس و هر چیز) از ریشه وُئ خرداد است و از هروو haruva فرس آمده است<sup>۱</sup> اما امرداد آنچه در ترکیب و تجزیه کلمه امشاسپند ذکر کردیم در این جایز مصداق میباشد امرداد یعنی بیمرگی یا بعبارت دیگر جاودانی این دو فرشته مظهر کمال و دوام اهورامزدا هستند در جهان دیگر این دو بخشایش رحمانی جزای اعمال نیکوکاران است اهورامزدا خوشی (خرداد) و جاودانی (امرداد) را بکسی بخشد که در دنیا پندار و گفتار و کردارش بر طبق آئین مقدس بوده است<sup>۲</sup> در عالم مادی پرستاری آب با خرداد و نگهبانی گیاه با امرداد میباشد این دو وظیفه از برای آنان از زمان قدیم معلوم بوده است چه در خود گاتها اشاره بآن شده است<sup>۳</sup> چنانچه از پیش گذشت استرابون معبد امرداد را در آسیای صغیر دیده است در اوستا یشت چهارم از آن خرداد است سومین و پنجمین ماه موسوم است به خرداد و امرداد روز ششم و هفتم ماه نیز باسم این دو فرشته است این دو روز را در ماههای مذکور عید می گرفته

Grundriss der Neu pers. Etymo. von Horn

Etudes iraniennes par Darmesteter p. 182

Handbuch der Avestasprache von Geiger

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

۱ رجوع کنید به گاتها یسنا ۴۷ قطعه ۱ و هرمزدیشت فقره ۲۵

۲ رجوع شود به گاتها یسنا ۵۱ قطعه ۷

۱ رجوع کنید به

و به

و به

و به

اند باسم جشن خوردادگان و مردادگان<sup>۱</sup> بقول سنت حضرت زرتشت در  
 خوردادروز از فروردین ماه تولد یافه و در این رزمبعوث شده و در این  
 روز گشتاسب دین پذیرفته است و در این روز رستا خیز بوقوع خواهد پیوست  
 ایزد تشر و ایزد فروردین و ایزد باد از همکاران خورداد میباشند ایزد  
 رشن و ایزد اشتاد و ایزد زامیاد از یاران و همکاران امرداد شمرده میشوند  
 دیو کرسنگی و تشنگی تَرو 'Tauru' و زئیریک که در بند هشت تاربیج و زاریج  
 نامیده میشوند از همیستاران و دشمنان خورداد و امرداد هستند این دو دیو نیز  
 مانند دو فرشته رقیب خود همیشه یکجا نامیده میشوند

### گل سوسن مخصوص بخرداد و گل چمبک از آن مرداد است<sup>۲</sup>

۱ بقول برهان قاطع خورداد روز در خورداد ماه موسوم است به جشن نیلوفر  
 برون رفت شادان بخرداد روز بنبک اخرو قال گبی فرور (فردوسی)  
 روز مرداد مزده داد بدان که جهان شد بطبع از حوان (مسعود سعد)  
 ۲ چمبک گلی است زرد رنگ خوش بو و تند در تحفه المؤمنین ضبط است که جبه پندی  
 زنبق را گویند در فرهنگها چنبا و خنی مندرج است و شعرا نیز استعمال کرده اند الحال در  
 ایران یک قسم گل یاس باین اسم معروف است و یک قسم رنج نیز در گیلان موسوم است به چنبا  
 این کلمه اصلاً از هند آمده است در سانسکریت چمباکا و در هندوستانی حما گویند رجوع کنید  
 به قسمت لغات بندهش چاپ و ترجمه یوسنی Yusti

در خصوص خورداد و امرداد رجوع کنید به Hauryatāt et Aueretāt par Darmesteter Paris 1875

در خصوص امشاسپندان بطور عموم رجوع شود به کتابهای ذیل

Die Iranische Religion G. ir. Ph. von Jackson S. 633-639 Iranische Alterthums-  
 kunde von Spiegel II 20-27 Leipzig 1873. Des origines du Zoroastrisme par de Harlez  
 p. 43-74. Philosophie religieuse du Mazdéisme sous les Sassanides par Casartelli  
 Paris 1884 p. 66-69 Rapp, die Religion u. Sitte der Perser nach den griechischen und  
 römischen quellen S. 63-66 Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei  
 den iranischen völkern, Deutsche Ausgabe von Gehrich Gotha 1903 S. 200-215

دانشمند الهائی پروفیسور مارکوارت Marquart نیز رساله ای در خصوص امشاسپندان  
 نوشته است در سال ۱۹۲۰ میلادی در برلین با بدرخواستم نسخه خطی آن را که هنوز  
 چاپ نشده بود برای مطالعه بنگارنده داد مأسفانه بواسطه نامرتب بودن نسخه و بواسطه  
 یادداشت‌های عدیده که خطش ناخوانا بود نتوانستم از آن استفاده کنم

دکتر برنهارد گیگر Dr. Bernhard Geiger پروفیسور در وینه کتابی در خصوص  
 امشاسپندان تألیف کرده است پس از فرستادن این مقاله بمطبعه کتاب مذکور بدست  
 نگارنده آمد عنوان آن از این قرار است

Die Ameša Spentas ihr Wesen und ihre ursprüngliche Bedeutung Wien 1916.

## مقدمه هفتن یشت کوچک

مقصود از هفتن همان هفت امشاسپندان است که شرحش در مقاله پیش گذشت معمولاً پارسیان دو هفتن یشت تشخیص میدهند یکی موسوم است به هفتن یشت کوچک و دیگری به هفتن یشت بزرگ در واقع هفتن یشت کوچک مخصوص به هفت امشاسپندان و در جزو یشتهاست هفتن یشت بزرگ متعلق به یسناست فقط بمناسبت آنکه مرکب از هفت ها (فصل) میباشد آنرا نیز متعلق به هفت امشاسپندان دانستند ما هم هر دو را بمعرض مطالعه عموم میگذاریم بزودی از هفتن یشت بزرگ یا هپتنگ هائیتی صحبت خواهیم داشت اینک در خصوص دومین یشت که متعلق به مہین فرشتگان مزدیسناست گوئیم هفتن یشت کوچک نسبتاً کوچک و بقدمت هم بسایر یشتهای بزرگ نمیرسد

از فقره یک تا فقره شش که میتوان آنرا مثل یک جله فرض نمود از هفت امشاسپند و همکاران و یارانشان و گروهی از ایزدان و فرشتگان یاد شده است و از فقره ۶ تا انجام دوباره از همان فرشتگان مفصلتر اسم برده بهر یک درود فرستاده میشود متأسفانه فقرات اخیر این یشت که عبارت باشد از ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ طوری عباراتش مغشوش و خراب شده است که معنی درستی از آنها مفهوم نمیشود بخصوص فقرات ۱۳ و ۱۴ که بهیچوجه از لغات آت معنی ای که موافق علم اشتقاق باشد نمیتوان استخراج کرد مگر آنکه یک معنی سنتی از برای آنها قائل شویم بخصوص در قرأت این یشت قطع نظر از احساسات مذهبی بدو خلصت ایرانیان قدیم بر میخوریم یکی میل مخصوص آنان بزراعت و آبادی و دیگری به پهلوانی و دلیری چه در جزو درود و نجات ایزدان و فرشتگان در فقرات سوم و پنجم و هشتم و دهم بگله ورمه و خرمن گندم و زنان دارنده پسران نامور و دلیر نیز درود فرستاده میشود

در انجام باید بیفزائیم که معمولاً هفتن یشت کوچک و بزرگ را در وقت عبادت با هم میخوانند در صورتی که خواسته باشند با هفتن یشت کوچک اکتفاء کنند فقرات ۱۱ تا ۱۴ آن را هفت بار تکرار میکنند



# هفتن یشت کوچک

۱ اهورامزداي رايومند (و) فرمند را امشاسپندان را وهومن را  
صلح پيروزمند را که ازبالاحامی همه آفریدگان است دانش فطری مزدا  
آفریده را دانش اکتسابی مزدا آفریده را •

۲ اردیبهشت زیبا تر را (نماز) زورمند مزدا آفریده ائیریامن ایشیا را <sup>۱</sup>  
سوک <sup>۲</sup> نیکب دور بیننده مزدا آفریده مقدس را شهرپور را  
فلز گداخته را <sup>۳</sup> رحم و مروت غمخوار بیچارگان را <sup>۴</sup> •

---

۱ نماز ائیریامن ایشیا سدادوسهسوم. درج دوم (aryaman iya) از ادعیه بسیار شریف  
بخصوصه بضد ناخوشیها خوانده میشود جای این نماز امروز در یسنای ۵۴ فقره اول است  
یعنی که یسنای مذکور عبارت است از همین نماز مختصر از روی تخریه کتاب دینکرد این نماز  
منعلق به آخرین گاتا و جای آن در انجام وهشتواشت بوده است در وزن شعر هم  
با آخرین گاتا یکی است در یشت آینده که اردیبهشت باشد از فقره ۵ تا آخر آن در تعریف  
و تأثیر این نماز است بزودی از آن صحبت خواهیم داشت خود ائیریامن اسم فرشته ایست  
که درمان و شفا مینماید رجوع کنید به اردیبهشت و به گاتها ترجمه نگارنده بمقاله چند لغت  
از گاتا (ایرمان) و بمقاله ملحقات گاتها

۲ سوک در اوستا شوک هسگوم (saoka) در پهلوی سوک گردید رجوع کنید  
به ترجمه هرمزدیشت صفحه ۵۹ یاورقی شماره ۴

۳ ذکر فلز در اینجا بمناسبت امشاسپند شهرپور است که یش از آن گذشت چه در عالم  
مادی نگهبانی فلز با این امشاسپند است رجوع کنید بمقاله امشاسپندان به شهرپور

۴ ذکر رحم و مروت نیز بمناسبت امشاسپند شهرپور است گفتیم که این امشاسپند در عالم  
مادی نگهبان فلز است چون فلزات در جزو آن زر و سیم مایه مروت است از این جهت دستگیری  
از فقراء و تنگد احوال بیچارگان نیز بعهده شهرپور است رجوع کنید بمقاله امشاسپند به شهرپور





۳ سپندارمذ نیک را راتای نیک و دور بیننده مقدس مزدا آفریده را<sup>۱</sup>  
 هروتات راد را<sup>۲</sup> یائیره هوشیتی را<sup>۳</sup> (فرشتگان) سال را سروران  
 تقدس را امرتات راد را هر دو گله پرواری و مزرع گندم سود  
 بخش را گوکرن<sup>۴</sup> نیرومند مزدا آفریده را<sup>۵</sup>

۴ مهر دارنده دشتهای فراخ و رام چراگاهان خوب بخشنده را اردیبهشت  
 و آذر اهورامزدا را سرور بزرگ ایام نیات را<sup>۵</sup> و آب مزدا آفریده را<sup>۶</sup>

۱ راتا راتا (Rāta) نخست معنی فدیة و باز وجود و بخشش است دوم اسم  
 فرشته است که یاسپانی داد و دهش و سخاوت با اوست در وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۱۹ نیز  
 یعنی اخیر آمده است

۲ کلمه که ما براد ترجمه کردیم در اوستا رنو (Ratav) میباشد یعنی مرد  
 درست کار یا یک رئیس روحانی و پیشوای مذهبی است عموماً بمعنی رئیس و سرور است و  
 نیز معنی داور و قاضی است بخصوصه زراشت در روز رساخیز داور محکمه ایزدی است این  
 کلمه در تفسیر پهلوی اوسا رت گردید و امروز در فارسی رد گوئیم و از آن دلیر و دانا  
 اراده میشود جهانش نام کرده شاه موبد که هم موبد بدو هم بخرد رد (وِس ورامین)

۳ یائیره یایره yarya صفت است بمعنی سالی و فصلی از کلمه یار (yār) که  
 بمعنی سال است مشتق گردید در زبانهای الهامی و انگلیسی yahr و year با یار اوستائی یکی  
 است در اینجا از یائیره فرشتگان شش جشن یا گهنبار سال اراده گردید کلمه مذکور  
 غالباً با کلمه هوشیتی در ۳۰۰ که معنی منزل نیک و عوقع در رسیدن است ترکیب یافته  
 از مجموع آنها فرشتگان مستحفظ اعیاد مذکور اراده گردید رجوع کنید مقاله فروهر

۴ گوکرن پهلوی از گنو کرن (gaokerena) اوستائی آمده است  
 شرح آن در هر مزدیشت گذشت رجوع کنید به یشت مذکور فقره ۳۰ و یادرقی شماره ۳

۵ ایام نیات یا ایام نیات بمعنی لفظی آن سرچشمه یا ناف وزاده آب میباشد و  
 آن اسم فرشته است که او را عموماً ایزد برج مینامند در فرس هخامنشی نیز نیات آمده است  
 کلمات نوه و نیره از همین لغت است نیوس neptis و neptis لاتین که بمعنی نوه است بانیات  
 فرس از یک ریشه و بنیان است



۵ فروهر پاکان را و گروه زنان دارنده پسران نامور را و یائیریه هوشیتی را و امه<sup>۱</sup> خوش اندام زیبا بالا را و بهرام اهورا آفریده را و اوپرات<sup>۲</sup> پیروزمند را سروش مقدس با داس نخشنده پیروزمند گیتی افزا را<sup>۳</sup> رشن راست و ارشاد گیتی افزا و فزاینده چهارا خوشنود میسازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آنرا بمن بگوید<sup>۴</sup> (زرتشت) «بر طبق قانون مقدس بهترین داور است»<sup>۵</sup> باید مرد با کدین آنرا بگوید<sup>۵</sup>

۶ اهورا مزدای را یومند (و) فرمند را میستائیم امشاسپندان شهریاران خوب و نیکخواهان را مامیستائیم و هومن امشاسپند را مامیستائیم صلح پیروزمند را که از بالا حامی همه آفریدگان است مامیستائیم دانش فطری مزدا آفریده را مامیستائیم دانش اکتسابی مزدا آفریده را مامیستائیم<sup>۵</sup>

۱ امه *ama* نخست یعنی جرات و قوت و رشادت است دوم صفتی است یعنی قوی و زورمند در پهلوی اماوند گردید و اسم فرشه است که غالباً با یزد بهرام میآید رجوع کنید بمقاله بهرام  
۲ اوپرات *uparatāt* اول یعنی برتری و فوق است دوم اسم فرشته است رجوع کنید بآخر مقاله بهرام

۳ چون غالباً ما در طی یشت ها صفت گیتی افزا را میجویم لازم است که در همین آغاز چند کلمه در خصوص آن گفته شود صفت مذکور در اوستا افرادت گئته *Frīdat gaotia* میباشد در تفسیر پهلوی به فراح داتاری گهان ترجمه گردید و در فارسی افزون دهنده جهان ترجمه کرده اند مقصود از این صفت روت و خوشی مادی اخراينده میباشد  
۴ زوت در اوستا زوتر *zōt* اسمی است که به پیشوایان بزرگ مزدیسنا میدهند خود زرتشت نیز زوتر خوانده میشود قدمت این کلمه تا برمان آریائی میرسد از آن دو معنی برمیآید نخست مجرا کننده فدیة دوم منادی پروردگاران در تفسیر پهلوی زوت گردید در قدیم زوتر بزرگترین پیشوای مذهبی بوده است که در سر هفت موبد دیگر مراسم مذهبی بجای میآورده اند در وقت فقدان سایر موبدان او محاز بوده که به تنهایی تشریفات آئینی بعمل آورد امروز در هنگام اجرای مراسم دینی اسم زوت موبدی داده میشود که در روی کرسی سنگی چهار پایه نشسته یسنا و ویسپرد میسراید و مراسم بجای میآورد موبد دیگری که در مقابل او نشسته و نیز با اجرای چنین خدماتی موظف است راسی نام میدهند رجوع کنید به کتاب دیگر نگارنده خرمشاه چاپ بمبئی ۱۹۲۷ ص ۱۶

۵ مقصود از «مانند بهترین سرور» (زرتشت) بر طبق قانون مقدس بهترین داور است «نخست معروف یتا اهو و تیریو میباشد که مرگب است از بیست و یک کلمه و جای آن در یسنای بیست و هفت در فقره سیزده است رجوع کنید به مقاله ملحقات گاتها ترجمه نگارنده



۷ اردیبهشت زیبا ترین امشاسپند را مامیستائیم (نماز) زورمند مزدا  
 آفریده ائیریا من ایشیا را مامیستائیم سوک نیک دور بیننده مزدا  
 آفریده مقدس را مامیستائیم شهریور امشاسپند را مامیستائیم فلز  
 گداخته را مامیستائیم رحم و مروت را که غمخوار بیچارگان است  
 مامیستائیم ۵۵

۸ سیندار مذ نیک را مامیستائیم را تایی نیک دور بیننده مقدس مزدا  
 آفریده را مامیستائیم هروتات امشاسپند را مامیستائیم یائیریه هوشیق  
 را مامیستائیم (فرشتگان) مقدس سال سروران تقدس را مامیستائیم  
 امرتات امشاسپند را مامیستائیم کله پرواری را مامیستائیم و مزرع  
 گندم سود بخش را مامیستائیم گو کرت نیرومند مزدا آفریده را  
 مامیستائیم ۵۵

۹ مهر دارنده دشتهای فراخ را مامیستائیم رام چراگاهان خوب بخشنده را  
 مامیستائیم اردیبهشت و آذر پسر اهورا مزدا را مامیستائیم سرور  
 بزرگ شهریار درخشنده (و) دارنده اسب تندرو ابام نیات را  
 مامیستائیم و آب مزدا آفریده مقدس را مامیستائیم ۵۵



۱۰ فروهرهای مقدس نیک (و) توانای پاک را مامیستائیم و گروه زنان دارنده پسران نامور را مامیستائیم و یائیریه هوشیتی را مامیستائیم و آمه حوش اندام زیبا بالا را مامیستائیم و بهرام اهورا آفریده را مامیستائیم و اوپرتات پیروزمند را مامیستائیم سروس پاک (و) مقدس پیروزمند گیتی افزا و سرور تقدس را مامیستائیم و روشن راست را مامیستائیم و ارشناد گیتی افزا (و) بزرگ کننده جهان را مامیستائیم ॐ

۱۱ اوجادوان (و) دیوها (و) مردمان را ای زرنشت هلاک کند آن کسیکه در حقیقت (بخانه ما تعلق دارد) ای سبنتمان زرنشت بمحضیکه این مرد چنین کلامی را (بزیان آورد) هر دروغی را هلاک کند هر دروغی نابود شود ۱ ॐ

۱۲ . . . . . کسیکه از آفات استفاده کند از هفت امشاسپندان شهریاران خوب و نیکخواه برای باز داشتن دشمن دین مزدیسنا و آب مقدس مزدا آفریده را که به شکل اسب (روان است) مامیستائیم ॐ

---

۱ از شماره ۱۱ تا خود ۱۴ که آخرین فقره یشت است کلمات و جملات یا بتکلی خراب شده است یا قسمی از آنها بطوریکه معنی درستی از آنها بر نیاید





1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100 101 102 103 104 105 106 107 108 109 110 111 112 113 114 115 116 117 118 119 120 121 122 123 124 125 126 127 128 129 130 131 132 133 134 135 136 137 138 139 140 141 142 143 144 145 146 147 148 149 150 151 152 153 154 155 156 157 158 159 160 161 162 163 164 165 166 167 168 169 170 171 172 173 174 175 176 177 178 179 180 181 182 183 184 185 186 187 188 189 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000 1001 1002 1003 1004 1005 1006 1007 1008 1009 1010 1011 1012 1013 1014 1015 1016 1017 1018 1019 1020 1021 1022 1023 1024 1025 1026 1027 1028 1029 1030 1031 1032 1033 1034 1035 1036 1037 1038 1039 1040 1

• • • • • 12

١٥ یتما هو . . . . .

دروء میفرستم باهورا مزدای رایو مند و فرهمند و بامشاسپندان ۱۰۰۰۰۰

اشم وهو . . .

اهل ربه مسعودون . . . . . ۲

۱ از فقره ۱ تا خود فقره ۵ همین یشت تکرار میشود

۲ رجوع کنید بمقره ۳۳ و مرز دیش

# مقدمه هفتن یشت بزرگ

## هفت ها

در مقدمه هفتن یشت کوچک اشاره کردیم که هفتن یشت بزرگ در جزو یشتها نیست ولی بمناسبت هفت فصلش آنرا بهفت امشاسبندان مختص کرده اند کلمه هفت ها در اوستا هیتنگ هائیتی بهرسمسمسمسمسم آمده است در بهلوی هفت ها گفته اند این کلمه صفت است یعنی دارند هفت فصل ولی امروز هفت ها دارای هشت فصل است ذکر آن بزودی بیاید پس از گانه ها هفت ها قدیم ترین جزوات اوستا است از حیث قدمت متأخرتر از آن ولی از حیث زبان با آن یکی است هفت ها برخلاف گانه ها منشور است مگر آنکه در یسنا ۴۱ با به منظوم ۸ سیلابی (آهنگ) برمیخوریم از حیث مطالب نیز نزدیک برویه گانه ها است اما ساده تر از آن در بهلوی آنرا جزو ادبیات کاسانیک شمرده اند هفت ها از یسنای ۳۵ شروع شده بایسنای ۴۱ ختم میشود و در میان اهنود گات و اشتود گات جای داده شده است از زمان بسیار قدیم جای هفت ها را در میان گانه های منظوم قرار داده اند شاید بمناسبت هفت های اهنود گات هفت ها نیز به هفت فصل منقسم گردیده است همانطوریکه گانه ها در کلیه اوستا دارای مقام بلندی است هفت ها نیز دارای چنین رتبه است نظر بقدمت و مطالب عمده اش غالباً در قطعات اوستا از آن یاد شده است مطالب فصول آن بهمدیگر مربوط نیست هر یک فصلی از آن دارای مطلب جداگانه است مثلاً در فصل اول (یسنای ۳۵) در بیان ادای وظایف هر یک از ایوان آوردگان است در فصل دوم (یسنای ۳۶) از آذر صحبت میدارد بخصوصه از آتشی که در روز واپسین از برای آزمایش برافروخته گردد در فصل سوم (یسنای ۳۷) در ستایش و سپاسگزاری از نعم اهورامزدا است فصل چهارم (یسنای ۳۸) در ستایش زمین و آبهاست در فصل پنجم (یسنای ۳۹) بروان مردمان پاک و چهار پایان مفید و فرشتگان درود فرستاده میشود و

فصل های ششم و هفتم (یسنای ۴۰ و ۴۱) بهمدیگر مربوط از پاداش اعمال در این جهان و جهان دیگر صحبت میداد و دارای بلندترین درجه اخلاقی است که بتوان از برای عهد کهن تصوّر نمود بخصوصه دقت قارئین را بمطالب لطیف و دقیق این دو یسنا متوجه میسازیم شاید بتوانیم بگوئیم که این دو یسنا قدیمترین مأخذ تصوّف ایران است اینک رسیدیم به یسنا ۴۲ این فصل بعدها به هفت ها ملحق گردیده از حیث زبان با سایر فصول هفت ها فرق کلی دارد و علائم جدید در آن بسیار دیده میشود که بکلی آنرا از فصول پیش ممتاز میسازد در این فصل بکلیه چیزهای مفید و سود بخش درود و تحجات فرستاده شده است

در انجام مقال لازمست متذکر شویم که در هفت ها فقط سه بار کلمه امشاسپندان تکرار شده است راست است که در فصل هشتم (یسنا ۴۲) نیز بکلمه امشاسپند بر میخوریم ولی چنانکه گفتیم این فصل متأخر است در آغاز هفت ها در فقره اوّل هم کلمه امشاسپند آمده است ولی این فقره و فقره دوم غالباً در اوستا تکرار شده است و آنها را جزو هفت ها یا ادبیات گاسانیک نباید شمرد در واقع از فقره ۳ یسنای ۳۵ تا خود فقره ۶ از یسنای ۴۱ داخل هفت ها میباشد کتاب پهلوی شایسته است (فصل ۱۳، ۱۴) فقره ۲ از یسنای ۳۵ را نیز جزو هفت ها محسوب میدارد بنا بر این در قدیمترین جائیکه از کلمه امشاسپند ذکری شده است همین هفت ها میباشد چنانکه نخستین بار در همین هفت ها بکلمه فروهر بر میخوریم در فصول هفت ها اسمی از زرتشت برده نشد اما بدون شک در یسنای ۳۵ در فقره ۹ اشاره داده شده است



## کرده ۱۰ (بسنای ۳۵)

۱ اهورامزداي مقدس (و) سرور تقدس را ما ميستائيم شهر ياران خوب  
امشاسپندان نيکخواه را ما ميستائيم کليه آفريدگان مقدس معنوي و  
مادّي را از براي خاطر اشاي نيک براي خاطر دين نيک مزيدينا  
ما ميستائيم ॐ

۲ ما پندار نيک گفتار نيک و کردار نيک را که در اين جا و جاهاي  
ديگر بعمل آورده شد بزرگ ميشماريم چنانکه ما (خود) با غيرت براي  
نيکي ميکوشيم ॐ

۳ اي اهورامزدا اي اشاي زيبا ما خواستاريم آت چيزي را از براي خود  
برگزينيم و با آن اندیشه و گفتار و کرداري را بجاي آوريم که در ميدان  
اعمال موجوده براي هر دو جهان بهترين باشد ॐ

۴ نظريه پادشاه روز جزا براي بهترين اعمال مادانايان و نادانان و فرمانروايان و  
فرمانرداران را بر آت تشويق ميکنيم که بگله و رمه آسايش و علوفه  
روا دارند ॐ

۵ در حقيقت از براي کسي سلطنت روا ميداريم و آنرا حق کسي ميشناسيم و  
آنرا براي کسي خواستاريم که بهتر سلطنت کند براي مردا اهورا و  
براي اشا و هيشتا ॐ



۶ آنچه را مرد یا زنی دانست که درست و خوب است پس باید آنرا با غیرت از برای خود بجای آورد و آنرا بدیگران بفهماند تا آنطوریکه بایست بدان عمل کنند ۰۰

۷ پس ما از برای شما ای اهورامزدا ستایش و نیایش را بهترین چیز می پنداریم و علوفه را از برای ستوران ما خواستاریم که آنرا از برای شما بعمل آوریم و آنرا باندازه ای که در قوه داریم (بدیگران) بفهمانیم ۰۰

۸ در تصاحب راستی در رفاقت (با) راستی هریک از موجودات در هر دو جهان از بهترین بخشایش برخوردار تواند شد ۰۰

۹ ای اهورامزدا این کلام الهام شده را (مردیسنای) ما خواستاریم که با بهترین اندیشه راستی منتشر سازیم اما ترا (زرتشت را) فرماینده و آموزگار آن بشناسیم ۰۰

۱۰ و برای خاطر اشا و وهومن و شهریور نیک اکنون ای اهورا ماسرود نیایش بی در پی و دعا بی در پی و نیاز بی در پی (میسرائیم)  
 ینگه ها تام . . . . . ۰۰





کرده ۲ (بسنه ۳۶)

۱ ای مزدا اهورا ما نخست خود را بواسطه عمل آذر تو در اینجا بتو نزدیک میکنیم و بواسطه خرد مقدّست بسوی تو (تقرّب میجوئیم) (ای آذر) تو نیز آن کسی را آزرده کنی که تو را آزرده میسازد ای آذر مزدا اهورا تو ای خجسته ترین توانا بسوی ما آی ۵۵

۲ ای آذر مزدا اهورا تو مانند سود بخش ترین کسی بسوی ما آی با نعمت متنعم ترین با روی کن در روز محاکمه بزرگ با ستایش مخلص ترین بیاری ما بشتاب ۵۵

۳ ای آذر تویی خوشی مزدا اهورا تو مانند خرد مقدّسی دوست او هستی ای آذر مزدا اهورا ما خواهیم با آن کسی که از تو فزاینده تر است (بزمان آورده) بتو نزدیک شویم ۵۵

۴ با خیال پاک با راستی و درستی با کردار و گفتار و آئین نیک ما می خواهیم بتو نزدیک شویم ۵۵

۵ تو را ثناخوان تو را سنا سگزاریم ای مزدا اهورا با سراسر پندار نیک با سراسر گفتار نیک با سراسر کردار نیک ما می خواهیم بتو نزدیک شویم ۵۵

۶ ای مزدا اهورا در میان ترکیب ها زیبا ترین ترکیب فروغ این جهان را و در عالم زیرین (ترکیبی را که) در میان بلندترین فروغ که خورشید نامیده میشود از آن تو می شمیریم ۱ ینکبه ها نام ..... ۵۵

۱ در آغاز مقاله هرمزد گفتم که پرفر یوس Porphyrus از زبان منهای ایران اُرَتمَرس Ormazdes (اهورامزدا) را چنین تعریف کرده است بیکرس مانند روشنی و روانش سنان راستی است نظیر قمره فوق در فروردین یشت قمره ۷۱ اهورا مزدا فروغ سفید و درخشان خوانده شده است



## کرده ۳ (بستا ۳۷)

۱ مامیخواهیم اهورامزدا را که ستور و راستی بیافرید آنها و گیاههای  
خوب بیافرید روشنائی و زمین و همه چیزهای نیک بیافرید •

۲ برای سلطنت و بزرگواریش برای صنعت زیبایش بستائیم ما کدائیکه از  
ستوران محافظت میکنیم مامیخواهیم او را با ادعیه منتخبه ستایش  
کنیم ۵۵

۳ ما مامیخواهیم او را باسم اهورا و باسم محبوب و مقدس مزدا بستائیم  
مامیخواهیم او را با کالبد و روان خود (دادل و جان) بستائیم او را و  
فروهرهای مردان و زنان پاک را مامیخواهیم بستائیم ۵۵

۴ اشاوهیشتا را مامیخواهیم بستائیم آن زرباترین امشاسپند آن  
فروغ را آن همه چیزهای نیک بخشنده را ۵۵

۵ وهومن و شهرپور (خسترا) و آئین نیک و پاداش نیک وارمتی نیک  
(سپندارمذ) را مامیخواهیم بستائیم<sup>۱</sup>  
ینگه هاتام . . . . . ۵۵

۱ در این فصل از چهارتن از امشاسپندان اسم برده شد



## کرده ۴ (یسنای ۳۸)

۱ این چنین ما با زنان این زمین را که حامل ماست میستائیم و آن زنانیکه از آن تو هستند (زنانیکه) از پرتو راستی ممتازند ما میستائیم ☸

۲ غیرت ایمن چالاک شوری پارسائی با آنها پاداش نیک ثروت نیک فراوانی نیک شهرت نیک فیض نیک را ما میستائیم ☸

۳ ما آبهای از چشمه جوشنده و باهم جمع شده و جاری را میستائیم آن آب اهورائی خوشی بخشنده اهورا را شما (ای آبهاییکه) بسهولت روان قابل شناوری و شست و شو و ارمغان هردو جهان هستید ☸

۴ این چنین با اسامی که اهورامزداي سود بخش بشما آبهای نیک داده و شما را بپا فرید نام برده میستائیم از آنرو (از شما) یاری میطلبیم شما را ثنا خوانیم شما را سپاس گزاریم ☸

۵ و از شما آبهای بارور و از شما که مثل مادرید و از شما شیر گاو که از فقراء توجه میکنند و در میان مشروبات خوبترین و بهترین هستید ما استغانه میکنیم شما نیکان را با فدیة بزرگ بسوی نشیب (همی خوانیم) (ای کسانی که) در تنگدستی پاداش بخشیده بیاری میشتابید شما ای مادران زنده (جاندار)

یَنگه هاتام . . . . . ☸



## کرده ۵ (یسنای ۳۹)

۱ این چنین ما میستائیم گوشورون و نشان<sup>۱</sup> Tufan را و روان خودمان را و ستوران اهلی را که با غذا میدهند برای کسانی که اینها (وجود دارند) و کسانی که برای اینها وجود دارند ۲ ☉

۲ روانهای جانوران مفید بزی را ما میستائیم این چنین ما میستائیم روانهای مردان و زنان پاکدین را آنانی که وجدان نیکشان برای پیروزی (راستی) میکوشد و خواهد کوشید یا کوشیده است ☉

۳ ما فرشتگان نیک (مذکر و مؤنث) را که جاودان زنده اند و امشاسپندان همیشه خرم را که بمنش پاک متکی هستند میستائیم ☉

۴ همانطوریکه توای اهورامزدا بخصوصه به نیکی اندیشیدی و گفتی و کردی و بحری داشتی ما هم ار برای تو نثار میآوریم این چنین آنرا بتو برازنده میدانیم این چنین تو را با آن ستایش میکنیم این چنین تو را ثنا خوانیم این چنین تو را سپاس گزاریم ☉ (این قطعه دو بار تکرار میشود)

۵ ما خود را با یک علاقه به نیکی و راستی و بخضوع و بخلوص تو نزدیک میکنیم

بنگه ها نام ☉

۱ گوشورون عبارت است از روان نخستین ستور که خود فرشته و کل جانوران مفید است و از نشان Tufan بدش اراده گردید رجوع کنبد بکائنات ترجمه نگارنده بمقاله گوشورون ۲ یعنی کسانی که از برای تغذیه آنان ستوران آفریده شده اند و مردمانی که از برای برستاری و پروراندن و علوفه دادن این ستوران خلقت یافته اند





## کرده ۶ (پسندای ۴۰)

۱ ای مزدا اهورا تو انیکه از اجرای این پاداشهائیکه آرروی ماست  
 'مزدی را که تو از برای دین مانند ما کسانی مقرر داشتی یاد نموده  
 بجای آر ای مزدا اهورا ۵۵

۲ تو از برای ما این ('مزد') را در این جهان و (جهان) مینوی 'مقرر  
 داشتی از این جهت تو آنرا (مقرر داشتی) تا بداند واسطه بمصاحبت  
 نو نایل شویم و با تو و با راستی (اشا) جاودان (سربریم) ۵۵

۳ ای مزدا چنان ساز که شرفاء براسی اعتقاد کنند و جویای راستی شوند  
 که دهقانان از برای اتحاد محکم و ثابت و پراز غدرت لایق شوند (ا'ما)  
 برای ما پیشوایان (چنان ساز که آن دو طبقه) نسبت بهما با وفا باشند ۵۵

۴ بشود که باین طور شرفاء و باین ترتیب دهقانان و باین طور پیشوایان  
 با آنانیکه ما متحد گشتیم از شما شوند و باین طور ما خواستاریم ای  
 مزدا اهورا که مانند مرد پاکدین و عادل از شما محسوب شویم و آنچه  
 آرزوی ماست بهما ارزانی دارید  
 ۵۵ . . . . .



## کرده ۷ (پسنای ۴۱)

۱ سرود استغائه و ستایش (خود را) باهورا مزدا و اشاوهیشتا مختص دانسته تقدیم و نثار میکنیم ۵۵

۲ ای مزدا اهورا بشود که ما جاودان از کشور نیک تو بهره‌مند شویم بشود که شهریار نیکی در هر دو جهان با چه مرد و چه زن سلطنت کند توای در میان موجودات خوبترین ۵۵

۳ ما تو را صاحب تائید و دارنده توفیق می‌شمایم و از این جهت با راستی همراه (مبدانیم) بشود که تو در هر دو جهان جان و تن ما شوی توای در میان موجودات خوبترین ۵۵ (این قطعه دو بار تکرار میشود)

۴ ای مزدا اهورا خواستاریم که پناه طولانی تو را باز یافته خود را شایسته آن سازیم خواستاریم که از پر تو تو عامل و توانا گردیم توای در میان موجودات خوبترین بشود که تو بحسب آرزوی ما پناه طولانی خود را با ارزانی داری ۵۵

۵ ای اهورا مزدا ما سرود گویان و بیمبران تو موسوم هستیم و می‌خواهیم که این چنین باشیم و خود را از برای مزدیکه تو برای دین مانند ما کسانی مقرر داشتی مهتبا سازیم ای مزدا اهورا ۵۵ (این قطعه دو بار تکرار میشود)

۶ تو از برای ما این (مزدرا) در این جهان و (جهان) مینوی مقرر داشتی از این جهت تو آنرا (مقرر داشتی) تا بدان واسطه بمصاحبت تو نایل شویم و با تو و با راستی (اشا) جاودان بسربریم ۵۵

[illegible][illegible]

۱۳۰۰ هـ. ق. وادیان وادی (۱۴) وادیان وادی (۱۵) وادیان وادی (۱۶)

[illegible]

وہ (مجمع) ۸ (۱۴۲۰ھ)

[illegible][illegible]

۷ یَنگه ها تام . . . . .  
 ما پندار یک گفتار نیک و کردار نیک را که در این جا و جا های  
 دیگر بعمل آورده شد بزرگ می‌شماریم چنانکه ما (خود) با غیرت  
 برای نیکی میکوشیم  
 یتا اهو و یر یو . . . . . اشم وهو . . . . . ॐ

۸ هفت های توانا و مقدس و سرور تقدس را ما می‌ستائیم  
 یَنگه ها تام . . . . . ॐ

### کرده ۸ (پسنای ۴۲)

۱ ای امشاسپندان ما جزوات هفت ها را نثار تان می‌سازیم مایسر چشمه های  
 آب درود می‌فرستیم و بگذرهای آب درود می‌فرستیم و به شعبات  
 راه درود می‌فرستیم بتقاطع راه درود می‌فرستیم ॐ

۲ بکوههائیکه از (بالای آنها) آب جاری موجود است درود می‌فرستیم  
 و بدریاچه ها و استخرها درود می‌فرستیم و بمزارع گندم سود بخش  
 درود می‌فرستیم بهر دو بیاسبان و بآفریدگار درود می‌فرستیم بمزدا و  
 زرتشت درود می‌فرستیم ॐ

၁။ မင်းသားတို့၏ နာမည်  
မင်းသားတို့၏ နာမည်  
မင်းသားတို့၏ နာမည်  
မင်းသားတို့၏ နာမည်  
မင်းသားတို့၏ နာမည်

၂။ မင်းသားတို့၏ နာမည်  
မင်းသားတို့၏ နာမည်  
မင်းသားတို့၏ နာမည်  
မင်းသားတို့၏ နာမည်  
မင်းသားတို့၏ နာမည်

۳ بزمین و آسمان درود میفرستیم و بیاد چالاک مزدا آفریده درود میفرستیم و بقله کوه هرا<sup>۱</sup> درود میفرستیم بزمین و همه چیزهای نیک و خوب درود میفرستیم ☸

۴ بمنش پاک و بروانهای پاکدنیان درود میفرستیم (باهی) وس پنچا ستوران<sup>۲</sup> درود میفرستیم

۱ غالباً در طی یشتها از کوه هرا ذکر شده است کوه مذکور نیز هراتیتی *hara-titi* گفته شده است در ترجمه پهلوی هریرز و در فارسی البرز گوئیم هرچند که امروز البرز کوه مخصوص و دماوند که دارای ۵۶۲۸ متر ارتفاع است و از بلندترین قله آن بشمار است معلوم همه کس میباشد ولی در ادبیات مزدیسنا تعیین این کوه بیرون از اشکال نیست در زامیاد یشت فقره ۱ آمده است که کوه هرا تمام ممالک شرقی و غربی را احاطه کرده است و آن نخستین و شریفترین کوه محسوب شده است در رشن یشت در فقره ۲۵ میخوانیم که ستارگان و ماه و خورشید دور قله آن که تهره *Taera dān* باشد دور میزنند ظاهراً بایستی کوه مذکور در طرف مشرق واقع باشد چه در مهر یشت در فقره ۱۳ مذکور است که مهر فرشته فروغ نخستین ایزد مینوی است که پیش از برآمدن خورشید از کوه هرا براسر ممالک آریائی می تابد در فقره ۵۰ همین یشت آمده است که بارگاه مهر در بالای کوه هرا واقع است در آنجا نیکی نه شب است و نه ظلمت نه باد گرم میوزد و نه باد سرد از باخوشیهای و از آرایش و ناپاکی اهریمنی عاری است و بهار از آنجا متصاعد نشود بندهش مفصل تر از این کوه صحبت داشته در فصل ۱۲ گوید که در مدت ۱۸ سال کوهها متولدند اما البرز در مدت هشتصد سال بدرجه کمال در آمد در مدت ۲۰۰ سال بکره ستارگان رسید در مدت ۲۰۰ سال بفلک ماه رسید در ۲۰۰ سال بعد بفلک خورشید رسید و در ۲۰۰ سال دیگر ببحر فروغ بیابان (ایران) رسید و ۲۰۲۴۴ کوههای دیگر روی زمین از البرز منشعب شده است نظر باین مندرجات کوه (هرا) را باید يك کوه معنوی و مذهبی تصور نمود رجوع کنید به *Ostiranische Kultur*, Geiger p. 42.

۲ کلبه اوستائی واسی *vāsi* واسدده اسم ماهی بسیار بزرگی است که در اقیانوس فراخ کرت زندگانی میکند این ماهی در اوستا و بندهش باصفت پنچا ستورا *pančastōra* و *pančastōra* آمده است صفت مذکور که بمعنی پنجاه در دارندده میباشد مرکب است از پنچا سه - ستورا معلوم نیست که مقصود از این صفت چیست برخی آنرا ماهی پنجاه بردارنده مقصود دانسته اند این ماهی در بندهش واسی پنچا ستوران نوشته شده است در فصل ۱۲ در فقرات ۵ و ۷ از آن صحبت کرده گوید واس در وسط اقیانوس فراخ کرت بسر میبرد و طول او باندازه ایست که اگر مرد تند روی از بامدادان تا هنگام غروب رفتن خورشید با سرعت تمام بدود هنوز طول قامت آنرا نتواند ببود کلبه جانوران مزدا آفریده در اقیانوس در تحت حمایت واس میباشد

[illegible]

۱۰۴۸-۶۷۹۸

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِي الْحِجَّةِ إِذْ أَنَا مِنَ الْمُنْزِلِينَ



و به آخرای پاک<sup>۱</sup> که در وسط دریای فراخ کرت<sup>۲</sup> ایستاده است  
 درود میفرستیم بدریای فراخ کرت درود میفرستیم

۱ آخرا Khara از جمله کلماتی است که در طی چندین هزار سال تقریباً ترکیب لفظی خود را محفوظ داشته گرچه مصداق آن تغییر یافته است همین کلمه است که امروز در فارسی خر گوئیم ولی مقصود در اوستا از این جانور خر معمولی نیست چه در خود اوستا مندرج است که خر در وسط اقیانوس زندگانی میکند همان طوری که بعدها هرا برزئیتی میگوید: «اوستا اسم کوه مخصوصی گردیده البرز» گفتم خرا نیز برور ایام برای تعیین ستور معینی تخصیص یافت در اوستا از برای خر یعنی معمولی کلمه کتو<sup>۳</sup> و سئو<sup>۴</sup> آمده است و آن قلم یک بار در فرگرد هفتم و نندیداد در فقره ۴۲ استعمال شده گوید در مقابل معالجه زن خانه خدائی یک کتو (خر) مرد طیب میباشد کلمه مذکور نیز در تفسیر پهلوی خر ترجمه گردید کلمه آخرا یعنی جانوریکه در اقیانوس زندگانی میکند فقط یکبار همان در یسنای ۴۲ فقره ۴ آمده است ولی بندهش در فصل ۱۹ مفصلاً از این جانور صحبت میدارد طوریکه از این حیوان تعریف گردیده ابدای جای شک و شبهه نیماند که از آن یکی از حوادث طبیعی مثل طوفان و سیل و طغیان و غیره اراده شده باشد چنانکه دارمستتر و وست West نیز چنین حدس میزند نظیر این گونه تشبیهات در یسنا بسیار دیده میشود بخصوصه در تشریفات بطور وضوح و آشکارا این مسئله معینی است که بسا از حوادث طبیعی بحیوانی تشبیه شده است اینک بندهش گوید که خر سه پا در میان اقیانوس فراخ کرت بسر میرد این جانور پاک را بدن سفیدی است دارای شش چشم و نه یوزه و دو گوش و یک شاخ زرین میباشد که از آن هزار شاخ دیگر سرزده و با آنها جانوران اهریمنی را نابود میکند گوشش با اندازه بزرگست که مملکت ماریدران را فراتواند گرفت جای قدم او با اندازه ایست که یک کله از هزار گوسفند روی آن آرام تواند گرفت در اطراف کوچکتری پای او هزار مرد با اسبش دور تواند زد وقتی که این جانور سر در اقیانوس فرو برد و گوشهای خویش بجنباند اقیانوس بحوش و خروش افتد لرزه و اضطراب در سواحل کوه گناود پدید آید از اثر آواز او همه جانوران ماده اهورائی در اقیانوس آستین شوند و جانوران اهریمنی از بیم و هراس بجه سقط کنند تصفیه آبهای اقیانوس که بسوی هفت کشور روان است بمده این جانور است اگر اهورامزدا او را نیافرید هر آینه آب اقیانوس از آسیب اهریمن مسموم گشته تمام جانوران هلاک میشدند کتاب مینوخرود در فصل ۶۲ در فقرات ۲۶ و ۲۷ نیز از این جانور اسمی برده گوید که خر سه پا در وسط اقیانوس ورکش زندگانی میکند و تمام آبهای ناباکیکه از لاشه و سردار گذشته باقیانوس رسد بتوسط این جانور پاک گردد در هر مزدیشت نیز ذکر کردیم که درخت گوگرد نیز در میان اقیانوس فراخ کرت روئیده است ازین تعریفات بخوبی برمیآید که کلمه خرا در ایران قدیم از برای تعیین اسم جانوری که امروز باین اسم معروف است نوده است چنانکه در مقاله گوش نظیر آنرا در کلمه گوسفند ملاحظه خواهید کرد رجوع کنید به Sacred Books of the East by West و به Bundeheesh von Justi و Zoroastriische Studien von Windischmann S. 91 و به Ostiranische Kultur von Geiger S. 361 و به Ormazd et Ahriman par Darmesteter p. 148—151.

۲ فراخ کرت اسم پهلوی اقیانوسی است که در اوستا و اوروکش



۵. دوم <sup>۱</sup> زریں رنگ و بلند روئیده درود میفرستیم بهوم جان افزا و آشامیدنی درود میفرستیم بهوم دور دارنده مرگ درود میفرستیم

۶. نآب روان و مرغ پَران درود میفرستیم وبه بازگشت پیشوایان (ازبان) درود میفرستیم که دور رفته از برای سایر ممالک جویای راستی هستند <sup>۲</sup> وبه همه امشاسپندان درود میفرستیم

بنگه ها نام



آمده است مینوخرد و رکش ضبط کرده است معنی تحت اللفظی آن بزرگ ساحل و فراخ کنار میباشد کش که در زبان فارسی از برای زیرغل و بیغول ران و سینه استعمال میشود. باجزه دوم این کلمه اوستائی یکی است چنانکه حافظ گوید

می بزر کش و سجاده زهدم بردوش آه اگر خلق شوند آگه از این ترویرم  
از این اقیانوس غالباً در اوستا اسم رده شده در طی قرأت یشتها آن خواهیم برخورد اساساً نمیدانیم که کدام دریا از آن اراده شده است برخی از مشرقین دریای خزر یا دریاچه آرال پنداشته اند برخی دیگر اقیانوس جنوب ایران حدس زده اند آنطوریکه در اوستا و کتب پهلوی از فراخ کرت صحبت شده است هیچ شکی نمیدانم که اقیانوس سیار بزرگی از آن اراده گردیده است بندهش در فصل ۱۳ چنین گوید دریای فراخ کرت از طرف دامنه جنوبی البرز ثلث زمین را فرا گرفته از این جهت است که فراخ کرت نامیده شد برای آنکه دارای هزار دریاچه است هم چنین حشمة آردی ویسور از آنجا برمیخیزد هر یک از دریاچه آن دارای شکل مخصوصی است برخی بزرگ برخی کوچک و بعضی مانند دهانه ای بزرگست که یگمرد سوار در مدت چهل روز دور آن را تواند پیود چه اطراف آن هزار و هفتصد فرسنگ است

شاید از تشریفات بتوان استنباط نمود که از فراخ کرت اقیانوس هند که در جنوب ایران واقع است اراده گردیده است در یشت مذکور مکرراً آمده است که نشر (نیر) فرشته باران از فراخ کرت آب برگرفته بر روی زمین میباراند در قمره ۳۲ یشت مذکور گوید

«آنگاه نشر درخشان از اقیانوس فراخ کرت برخاست بعد از آن به از آن طرف کوه هند که در میان اقیانوس فراخ کرت واقع است بلند گردید عجایة همین قدر توضیح اکتفا میکنیم تا در آبان یشت (ارد ویسور ناهید) دوباره بر آن برگردیم ۱ رجوع کنید به مقاله دوم

۲ از این عبارت نحوی معلوم میگردد که موبدان عهد قدیم از برای انتشار دین مزدیسنا اطراف و اکناف جهان را میگردیدند و مردم را به خدا پرستی ارشاد میکردند چنانکه یکشوها یعنی پیشوایان دین بودا نیز دور میزدند مردم را موعظه میکردند و امروز هم کشیش ها (Missionnaire) بمالک غیر عیسوی رفته دین عیسی را تبلیغ میکنند

## مقدمه اردیبهشت یشت

سومین یشت اوستا مختص است به دومین امشاسپند اشاوهیشتا که ایک اردیبهشت گوئیم از این فرشته در طی مقاله پیش در جزو امشاسپندان صحبت داشتیم در اینجا متذکر میشویم که در میان شش فرشتگان بزرگ فقط اردیبهشت و هروئات ( خرداد ) دارای یشتی هستند چنانکه گفتیم احتمال دارد که سایر امشاسپندان را نیز در سابق یشتی بوده است که امروز در دست نداریم ایک چند کله در خصوص سومین یشت گفته آنگاه میپردازیم به ترجمه و توضیحات لغات آن اردیبهشت یشت را بدو جزء قسمت میتوان نمود اولی از فقره انا ه که در توصیف اشاوهیشتا میباشد در واقع در اثر نماز معروف اشم و هو که نماز اشه و هشته هم گفته میشود میباشد معنی نماز مذکور از اینقرار است

« راستی بهترین نعمت و هم ( مایه ) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است » هر چند که اولین فقرات این یشت بواسطه خراب شدن برخی از کلماتش مبهم و پیچیده است ولی از آن بخوبی میتوان استنباط کرد که اهورامزدا به پیغمبرش از تأثیر و قوت نماز اشم و هو خبر میدهد جزء دوم از فقره ه تا انجام در اثر نماز معروف دیگر ائیر یامن ایشیا میباشد که در آغاز هفتن یشت کوچک نیز از آن شرح دادیم نماز مذکور در خود اوستا نیز غالباً یاد شده از آنجمله در وندیداد فر کرد ۲۲ آمده است که اهورامزدا بیاری ائیر یامن ۹۹۹۹۹ ناخوشی که اهریمن بوجود آورد شفاء بخشید معنی نماز مذکور از اینقرار است « بشود که ائیر یامن ارجند برای یاری مردان و زنان زرتشتی ( و ) برای یاری از منش پاک بسوی ما آید با پاداش گرانبهایکه در خور ایمان است من از او پاداش مطلوبه عدالت را که اهورامزدا خواهد بخشید خواستارم » از اردیبهشت یشت نیز بخوبی اثر و قوت دعای مذکور بر میآید چنانکه خواهیم دید کلیه آفات و مصائب و شرّ اهریمنی از سرودن این دعا دفع گردد





## اردیبهشت یشت

اشاوهیشتای زیبا ترین را (نهاز) ائیریامن ایشیای نیرومند مزدا  
آفریده را سوک مقدس نیک دور بیننده مزدا آفریده را خوشنود  
میسازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آنرا بمن بگوید (زرتشت) «بر  
طبق قانون مقدس بهترین داور است» باید مرد پاکدین دانا آنرا بگوید

۱ اهورامزدا بسپنتمان زرتشت گفت ای سپنتمان زرتشت ای ستاینده وزوت و  
استغاثه کننده و وعظ دهنده و عابد و رحمت فرستنده و سرود گوی  
وقتیکه من با بهترین اشا فضای روشن درخشان و منازل خورشیدسان  
بیافریدم . . . . . بخصوصه از بی ستایش و نیایش ما  
امشاسپندان ۱ ☸

۲ زرتشت گفت اهورامزدا ای مبشر کلام راستین اینک بسپنتمان زرتشت  
ستاینده و زوت و استغاثه کننده و وعظ دهنده و عابد و رحمت فرستنده  
و سرود گوی بفرمای که چگونه بوده است (آن کلام) در هنگامیکه تو با  
بهترین اشا فضای روشن درخشان و منازل خورشیدسان میافریدی  
. . . . . بخصوصه از بی ستایش و نیایش شما امشاسپندان ۱ ☸

---

۱ زوت از کلمه زوتر اوستائی آمده است ذکرش در یشت پیش گذشته در اینجا  
لازم است بیفزائیم که در خود گاتها یسنای ۳۳ فقره ۶ زرتشت خود را زوت مینامد  
رجوع کنید به گاتها ترجمه نگارنده و صفحه ۱۰۳ همین کتاب در این فقره چندین لغت خراب  
شده معنی درستی از آنها مفهوم نمیشود





۳ من اشا و هیشتا را همی خوانم و قتیکه من اشا و هیشتا را خواندم آرامگاه نیک سایر امشاسپندان که مزدا آنرا با اندیشه نیک حفظ میکند که مزدا آنرا با گفتار نیک حفظ میکند که مزدا آنرا با کردار نیک حفظ میکند (گشوده گردد) ۱ آن آرامگاه نیک در گرزمان اهوراست ۲ ॐ

۴ گرزمان از برای مردمان پاک میباشد کسی از دروغ پرستان را بسوی آن راهی نباشد برای مشاهده اهورا مزدا ॐ

۵ (نماز) ائیریامن که تمام خرد خبیث و همه جادوان و پریها را براندازد بزرگترین کلام ایزدی است ۳ بهترین کلام ایزدی است زیباترین کلام ایزدی است بغایت زیباترین کلام ایزدی است درمیان کلام خدائی قوی است قویترین کلام خدائی است درمیان کلام خدائی محکم است محکم ترین کلام خدائی است درمیان کلام خدائی پیروزمند است پیروزمندترین کلام خدائی است درمیان کلام خدائی درمان بخش است درمان بخش ترین کلام خدائی است ۴ ॐ

---

۱ مقصود این است که از سرودن نماز اشم وهو و خوشنود ساختن امشاسند اشا و هیشتا سایر امشاسپندان نیز خوشنود میشوند و مقصود از بیدار نیک و گفتار نیک و کردار نیک یا هومت و هوخت و هورشت سه طبقات بهشت میباشد

۲ لغت گرزمان که شعرا ی قدیم ما غالباً استعمال کرده اند از کلمه اوستائی گروتمان 𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀 می باشد جزء اخیر این کلمه در جزو لغت خانمان هنوز در زبان ما باقی است معنی لفظی آن خانه ستایش و نیایش است از آن بلند ترین طبقه آسمان یا عرش اراده گردید در آنجاییکه مقام اهورا مزداست

۳ لغتی که ما بکلام ترجمه کردیم در اوستا منتر 𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀 می باشد که معنی کلام ایزدی و گفتار آسمانی است



- ۱ مقصود از طیبیکه با کارد (کرات و سولفور) معالجه میکنند جراح است  
 ۲ از آن امراض داخلی اراده گردید  
 ۳ پیاره در پهلوی پتیارک در اوستا پتیتیاره میباشند بمعنی نکبت و آفت  
 وزشتی است بسا از آن دیو و غول اراده شد فردوسی گوید  
 جهانی بر آن جنگ نظاره بود که آن زردها طرفه پتیاره بود  
 ۴ در اینجا از جنس دو یا مردمان شریر و خبیث مقصود میباشدند  
 ۵ در گاتها تر مئیتی و در سایر قسمتهای اوستا ترومئیتی میباشند  
 اول بمعنی غرور و تکبر و خود پرستی میباشد دوم بمعنی غول نفخوت و غرور است  
 آنرا در پهلوی ترمنش گویند این دیو را مخصوصه رقیب و ضد ارمنی که فرشته تواضع و  
 بردباری است می شمارند  
 ۶ پشیری مئیتی و سولفور نخست بمعنی خیال واهی و بی اساس دوم دیو وهم و  
 اندیشه فاسد است



۹ شما ای دروغترین درمیان دروغگویان بگریزد (زن) جبهی جادو<sup>۱</sup>  
بگریزد زن بد عمل کخوارذ<sup>۲</sup> بگریزد<sup>۳</sup> ای باد طرف شمال بگریزد ای باد  
طرف شمال نابود شو و (همچنین) آنکه از فراد این اردها است ॐ

۱۰ کسیکه هزار بار هزار ده هزار بار ده هزار از این دیوها بکشد  
چنین کسی ناخوشیها را براندازد مرگ را براندازد دیوها را براندازد  
پتیارها را براندازد آموزگار دروغین دشمن آئین پاک را براندازد  
مرد ستمگار را براندازد

۱۱ اردها نژادان را براندازد گرگ نژادان را براندازد دویا نژادان را  
براندازد ترومتی را براندازد پئیری متی را براندازد تب را براندازد  
افتراء زب را براندازد آشوب و غوغا را براندازد چشم بد زنده  
را براندازد \*

۱۲ دروغترین را درمیان دروغگویان براندازد (زن) جبهی جادو را  
براندازد زن بد عمل کخوارذ را براندازد باد طرف شمال را براندازد  
باد طرف شمال را نابود کند و (همچنین) آنکه از این جنس دویاست ॐ

۱۳ اگر کسی هزار بار هزار ده هزار بار ده هزار از این دیوها بکشد  
فریقتارترین دیوها اهریمن تبه کار از فراز آسمان بسوی نشیب  
سرنگون گردد ॐ

۱ جبهی جادو که در پهلوی جه گویند و در برخی از فرهنگها بهین ترکیب در  
جزو لغات زند و یازد ضبط است معنی زن ست و بدکار و از مخلوقات اهریمنی میباشد  
از آن را کاره و قاحت اراده گردید

۲ از کخوارذ (باواو معدوله) و سیه در تفسیر پهلوی فره کاستار یعنی زائل  
کننده فرو فروغ زن و یاسرد اهریمنی اراده گشته اسم طبقه خصوصی است که باعمال  
زشت شهرت دارد



۱۴ اهریمن تبه کار گفت وای بر من از (دست) بهترین اشا  
 آنچه در میان ناخوشیها ناخوشر است خواهند برانداخت  
 با آنچه در میان ناخوشیها ناخوشر است ستیزه خواهند نمود  
 آنچه در میان فاسدها فاسد تر است خواهند برانداخت  
 با آنچه در میان فاسدها فاسد تر است ستیزه خواهند نمود  
 آنکه در میان دیوها دیو تر است خواهند برانداخت  
 با آنکه در میان دیوها دیو تر است ستیزه خواهند نمود  
 آنکه در میان پتیارها پتیاره تر است خواهند برانداخت  
 با آنکه در میان پتیارها پتیاره تر است ستیزه خواهند نمود  
 آموزگار دروغین دشمن آئین راستین را خواهند برانداخت  
 با آموزگار دروغین دشمن آئین راستین ستیزه خواهند نمود  
 در میان مردمان ستمگارتترین را خواهند برانداخت  
 در میان مردمان ستمگارتترین ستیزه خواهند نمود °

۱۵ در میان اردها برادران کسی را که اردها نژاد تر است خواهند برانداخت  
 در میان اردها نژادان با کسی که اردها نژاد تر است ستیزه خواهند نمود  
 در میان گرگ نژادان کسی را که گرگ نژاد تر است خواهند برانداخت  
 در میان گرگ نژادان با کسی که گرگ نژاد تر است ستیزه خواهند نمود  
 در میان جنس دوبا (مودی) آنکه بیشتر از این جنس دویاست خواهند  
 برانداخت

در میان جنس دوبا با آنکه بیشتر از این جنس دویاست ستیزه خواهند نمود  
 ترومتی را خواهند برانداخت با ترومتی ستیزه خواهند نمود  
 پشیری متی را خواهند برانداخت با پشیری متی ستیزه خواهند نمود  
 در میان تبها آنچه بیشتر تب است خواهند برانداخت<sup>۱</sup>  
 در میان تبها با آنچه بیشتر تب است ستیزه خواهند نمود  
 در میان افتراء زندگانی آنکه افتراء زنده تر است خواهند برانداخت  
 در میان افتراء زندگانی با آنکه افتراء زنده تر است ستیزه خواهند نمود

۱ یعنی سخت ترین تب کلمه تب در اوستا تفتو بهشتاد آمده است این لغت خود  
 جداگانه بمعنی خوارت و گرمی است کلمات فارسی تب و تاب و تابیدن و تفت و غیره جمله  
 از يك ماده است

...သောအားဖြင့် ...  
...သောအားဖြင့် ...  
...သောအားဖြင့် ...

၁၆ ...  
...  
...  
...  
...  
...  
...  
...  
...  
...

၁၇ ...  
...  
...  
...

၁၈ ...  
...  
...  
...  
...  
...  
...  
...  
...  
...

...  
...  
...

(...)

၁၉ ...  
...  
...  
...  
...



درمیان نزاع جویان آنکه نزاع جوینده تر است خواهند بر انداخت  
درمیان نزاع جویان با آنکه نزاع جوینده تر است ستیزه خواهند نمود  
درمیان چشم بد زندگان آنکه چشم بد زننده تر است خواهند بر انداخت  
درمیان چشم بد زندگان با آنکه چشم بد زننده تر است ستیزه خواهند نمود ۵

۱۶ درمیان دروغگویان آنکه دروغ گوینده تر است خواهند بر انداخت  
درمیان دروغگویان با آنکه دروغ گوینده تر است ستیزه خواهند نمود  
جهی جادو را خواهند بر انداخت با جهی جادو ستیزه خواهند نمود  
زن بد عمل کخوار را خواهند بر انداخت با زن بد عمل کخوار ستیزه خواهند نمود  
باد طرف شمال را خواهند بر انداخت با باد طرف شمال ستیزه خواهند نمود ۵۵

۱۷ دروغ باید نابود شود دروغ باید کاسته گردد دروغ باید سپری گردد یکسره باید  
آن نابود شود نو باید که در شمال گم شوی نو نباید که جهان مادی  
راستی را نابود سازی ۵۵

۱۸ برای فرو فروغش من اورا اردیبهشت را زیباترین امشاسپند را با نماز  
بلند (و) بازور میستایم اردیبهشت زیباترین امشاسپند را با هوم آمیخته  
بشیر با برسم با زبان خرد با یندار و گفتار و کردار نیک بازور و با  
کلام بلیغ میستایم ۱ ینگه ها نام . . . . . ۵۵

۱۹ یتا اهو . . . . .  
دروود میفرستم زیباترین اشا و هیشتا به (نماز) ائیریا من ایتنای بیرومند  
مزدا آفریده به سوک مقدس نیک دور بیننده مزدا آفریده  
اشم وهو . . . . . ۲ ۵۵

۱ این جمله مکررا در آخر هر یک از کرده یا فصل یشت ها آمده است

۲ رجوع کنید به هر مزدیشت قره ۳۳



## مقدمه خرداد یشت

چهارمین یشت متعلق است به پنجمین امشاسپند خرداد آن را نیز هروئات و اورداد یشت گویند. در میان یشتها خرداد یشت بخصوصه خراب گشته و کلماتش دگرگون شده است در بسیاری از نسخ این یشت نوشته نشده و در هر جائی که مندرج است برخی از کلماتش از حیث املاء با کلمات سایر نسخ فرقی دارد علاوه تفسیر پهلوی آن هم که ممکن بود تائیک اندازه کلید فهم آن باشد از میان رفته امروز در دست نداریم بنابراین مستشرقین در سر معانی بعضی از جملات این یشت با هم دیگر موافق نیستند

## خرداد یشت

۱ اهورامزدا، اسپنتمان زرتشت گفت من از برای مردمان پاک امداد و رستگاری و رامش و سعادت خرداد را بیافریدم . . . . .<sup>۱</sup> کسی که در میان امشاسپندان او را بستاید بآن میباند که او امشاسپند و هو من اردیبهشت شهریور سپندارمذ خرداد و امرداد را ستایش کرده باشد ☪

---

۱ یعنی که نعمتها و یناها و غیره از طرف امشاسپند خرداد بر د پاکدین بخشیده میشود در جای نقاط چندین کلمه خراب شده معنی درستی از آنها بر نمی آید



۲ کسیکه هزار بار هزار ده هزار بارده هزار صد هزار بار صد هزار بخدا این دیوها اسامی امشاسپندان (بخصوصه) خرداد را یاد کنند سو از او زده شود<sup>۱</sup> و از او آهشی زده شود بشی زده شود سنی زده شود بوجی زده شود<sup>۲</sup>

۳ نخست من بمرد پاک باواز بلند میگویم اگر کسی باین طور در میان ایزدان مینوی معادل ترین رشن و باین طور باعشاسپندان متوسل شود همه آنانی که دارای چنین اسامی دلیرانه اند مرد پاک را از سو نجات خواهند داد (و) از آهشی (و) از بشی (و) از سنی (و) از بوجی (و) از لشکر دشمن با سنگر فراخ (و) از درفش برافراشته (و) از مردم ستمکار دروغ پرست (و) از تیغ درخشان (و) از مردم ستمکار (و) از جادو (و) از پری (و) از بد بختی ۵۵

۴ چگونه راه مرد پاک از آب مرد دروغ پرست امتیاز داده شود؟  
آنگاه اهورامزدا گفت اگر کسی کلام مقدس را (منترا) از برخواند یا آنکه از یاد خود بگذراند یا آنکه زمزمه کنان یا آنکه باواز بلند گویان شیاری کشد (بطوری) که شخص خود را در امان تواند داشت<sup>۳</sup> ۵۵

۱ سو اسدد یعنی لاشه و مردار و کلبه آنچه فاسد و گندیده شده باشد خواه از انسان و خواه از جانور غالباً میگویند در روح سو و از آن دیو مردار و لاشه اراده میکنند بقول وندیداد اگر کسی دست خویش بلاشه و مردار بیالاید در روح سو بواسطه یکی از نه منفذ بدنش در او حلول کنند سو در تفسیر پهلوی نساك شد و هنوز هم این کلمه در ادبیات زرتشتیان باسم نسا باقی است نسا سالار کسی است که مرده را از در دغه بدرون دغه میگذارد او را در اوستا سوکش<sup>۴</sup> خوانده اند در پهلوی نساك کش گویند عملجاتی که مرده را از در خانه تا بدر دغه برده بدست نسا سالاران می سپارند در میان پارسیان هندوستان باسم گجراتی خند ایا نامیده میشوند زرتشتیان ایران آنان را پش کهن میگویند یعنی نعش کش تانوت کش

۲ آهشی و بشی و سنی و بوجی<sup>۵</sup> اسامی چهار دیو میباشد شاید که اصلاً اسامی چهار ناخوشی بوده است جز از فقره مندرج در فوق و فقره ۳ در همین یشت دیگر در هیچ جای اوستا از آنها اسمی نیست در بعضی از نسخ خطی بجای بشی غشی<sup>۶</sup> ضبط شده است

۳ معنی این فقره روشن نیست شاید دائرة و خطی که در عهد قدیم در وقت خواندن دعای مخصوصی بدور خود کشیده در میان آن می نشسته اند مقصود باشد

5. ව්‍යවස්ථාපිත වශයෙන් පැවැත්වෙන සියලුම තේරුම් ගැනීම් සහ තේරුම් ගැනීමේ ක්‍රියාවලිය සඳහා වන ප්‍රතිපත්ති සහ ක්‍රියාමාර්ග සහතිකයක් ලෙස සලකා බැලිය යුතුය. එමෙන්ම, තේරුම් ගැනීමේ ක්‍රියාවලියේ සියලුම අංශවලදී සාධාරණ සහ විවේචනාත්මක ලෙස ක්‍රියාත්මක කළ යුතුය. තේරුම් ගැනීමේ ක්‍රියාවලියේ සියලුම අංශවලදී සාධාරණ සහ විවේචනාත්මක ලෙස ක්‍රියාත්මක කළ යුතුය. තේරුම් ගැනීමේ ක්‍රියාවලියේ සියලුම අංශවලදී සාධාරණ සහ විවේචනාත්මක ලෙස ක්‍රියාත්මක කළ යුතුය.

6. තේරුම් ගැනීමේ ක්‍රියාවලියේ සියලුම අංශවලදී සාධාරණ සහ විවේචනාත්මක ලෙස ක්‍රියාත්මක කළ යුතුය. තේරුම් ගැනීමේ ක්‍රියාවලියේ සියලුම අංශවලදී සාධාරණ සහ විවේචනාත්මක ලෙස ක්‍රියාත්මක කළ යුතුය. තේරුම් ගැනීමේ ක්‍රියාවලියේ සියලුම අංශවලදී සාධාරණ සහ විවේචනාත්මක ලෙස ක්‍රියාත්මක කළ යුතුය.

7. තේරුම් ගැනීමේ ක්‍රියාවලියේ සියලුම අංශවලදී සාධාරණ සහ විවේචනාත්මක ලෙස ක්‍රියාත්මක කළ යුතුය. තේරුම් ගැනීමේ ක්‍රියාවලියේ සියලුම අංශවලදී සාධාරණ සහ විවේචනාත්මක ලෙස ක්‍රියාත්මක කළ යුතුය. තේරුම් ගැනීමේ ක්‍රියාවලියේ සියලුම අංශවලදී සාධාරණ සහ විවේචනාත්මක ලෙස ක්‍රියාත්මක කළ යුතුය.

8. තේරුම් ගැනීමේ ක්‍රියාවලියේ සියලුම අංශවලදී සාධාරණ සහ විවේචනාත්මක ලෙස ක්‍රියාත්මක කළ යුතුය. තේරුම් ගැනීමේ ක්‍රියාවලියේ සියලුම අංශවලදී සාධාරණ සහ විවේචනාත්මක ලෙස ක්‍රියාත්මක කළ යුතුය. තේරුම් ගැනීමේ ක්‍රියාවලියේ සියලුම අංශවලදී සාධාරණ සහ විවේචනාත්මක ලෙස ක්‍රියාත්මක කළ යුතුය.

۵ هریک از (شما) تو (دروغ پرست) و دروغ که آشکار باشید یا هریک (از شما) در هر کاری که باشید یا هریک (از شما) که در خفاء (باشید) هریک (از شما) تو و دروغ را من از منزلگاهان آریائی برانم تو و دروغ را من به بند در کشم تو و دروغ را من بر اندازم تو و دروغ را بزیر پا افکنم<sup>۱</sup>

۶ سه شیار او بکشد (سه) من بمرد پاک میگویم  
شش شیار او بکشد شش من بمرد پاک میگویم  
نه شیار او بکشد نه من بمرد پاک میگویم ☉

۷ اسامی (امشاسپندان) بزنند در وجهائی که به نسا پیوستند و نطفه و نژاد صکریانها را<sup>۲</sup> زوت زرتشت<sup>۳</sup> باراده و میل خویش چنانکه همیشه باراده و میل اوست آنان را بدوزخ هولناک (براند) ☉

۸ پس از فرو رفتن آفتاب (و وقتی که) آفتاب هنوز فرو نرفته است او (زرتشت) بایک اسلحه مهلک برای خوشنودی و حق معرفت ایزدان میثوی نسا را زده بطرف شمال (براند)<sup>۴</sup> آن ناکار را بزوال محکوم سازد ☉

۱ ظاهراً این فقره همان کلام مقدس یا مترا باشد که در فقره پیش مذکور است منزلگاهان آریائی همان ایران است که در قدیم خاک یا سرزمین آریا نامیده میشد  
۲ کریان و صدها در وید برهمنان دارای مقام بسیار بزرگی است و از پیشوایان آئین برهن یا دیویستاست چون مخالف کیش زرتشت و مزدیسناست از این جهت از او در اوستا گمراه کننده اراده گردید این کلمه در بهلوی کرب شد و در توضیحات و تفسیر اوستا آن را بکرو و کور تعبیر کرده اند یعنی کسی که در احکام مزدیسنا دارای چشم بینا و گوش شنوا نیست رجوع شود بکاتها ترجمه نگارنده بمقاله اسامی خاص  
۳ زوت در اوستا زوتر <sup>𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀</sup> عنوان پیشوایی است که بمصاحبت پیشوای دیگر موسوم به راسی رسومات مذهبی بجای می آورد در فقره فوق چنانکه در کاتها زرتشت زوت خوانده شده است

۴ در مزدیسنا شمال طرف محس و شوم محسوب است مسکن دیوها یعنی دیو پرستان یا بعبارت دیگر محل پرستندگان پروردگاران باطل و محل وقوع دوزخ است رجوع شود بقدرات ۹ و ۱۱ اردیبهشت یشت





۹ ای زرتشت تو نباید این منترا را بیاموزانی جز پیدر یا بیسریا برادرانی  
یا آتروان<sup>۱</sup> متعلق بدرجه سه گاه کسی که بنیکی مشهور و پیرو آئین  
نیک و بهدین و پارساست کسی که دلیرانه در همه جا آئین میگستراند ۵۵

۱۰ ایه ریه سه یه. دسده. برای فروغ و قرش من او را امشاسپند<sup>۲</sup> خرداد  
را با نماز بلند (و) بازو<sup>۳</sup> میستائیم ما میستائیم امشاسپند<sup>۴</sup> خرداد را با هوم  
آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با یندار و گفتار و کردار با زور و  
با کلام بلیع ینگه ها تام . . . . .

۱۱ یتا اهو . . . . .  
درود میفرسم به<sup>۵</sup> خرداد را د به یا تیر یا هوشیتی بفرشتگان سال بسرور  
راستی اشم و هو . . . . . ۲

۱ آتروان در سده ۱۱ عنوان پیشوای مذهب زرتشتی است یعنی آذربان امروز بجای  
این کلمه موبد گفته میشود

۲ رجوع کنید بقره ۲۲ از هرمزدیشت

## ناهید

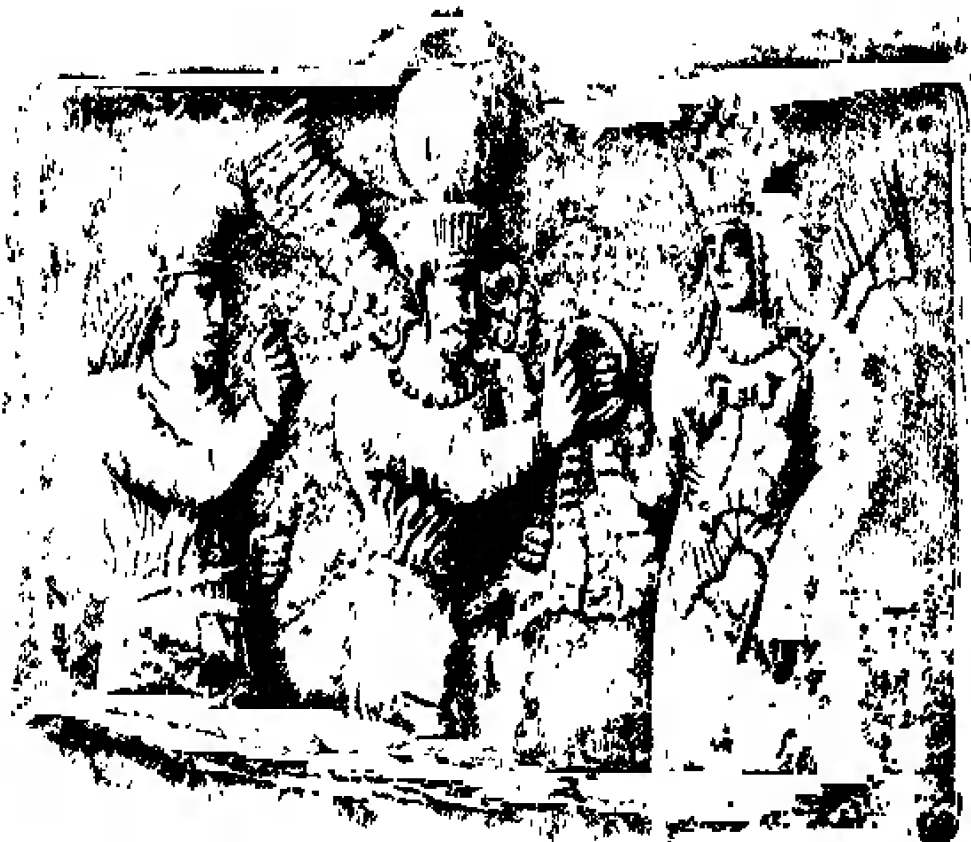
بهاء روشن و تابنده خورشید      بفرّخ مشتری و پاک ناهید<sup>۱</sup>

عناصر چهارگانه  
در آئین مزدیسنا کلیه عناصر اربعه که آتش و آب و هوا و خاک  
باشد مقدّس است غالباً در اوستا از آنها سخن رفته است هر یک از

آنها نیز در اوستا دارای یشت مخصوصی است در میان این عناصر آتش بخصوصه مقدّس تر  
است آذر ایزد مُوکل آن است هر چند که از برای این فرشته یشت  
خصوصی نداریم اما در سراسر کتاب مقدّس و کتب مذهبی بهلوی از علو مقام  
اوسخن رفته است برای آنکه مندرجات اوستا را راجع باین ایزد نزدیک تر  
بفهم کنیم در یک مقاله جداگانه مفصّلاً از آن صحبت خواهیم داشت عنصر  
دیگر که هوا باشد دارای یشت مخصوصی است پانزدهمین یشت از آن فرشته  
هواست هر چند که این یشت به رام یشت نامزد است اما در هیچ جای آن  
صحبت از ایزد رام نیست در سراسر آن از فرشته هوا صحبت شده است این  
فرشته در اوستا موسوم است به (وایو) वायु و در بهلوی (اندروای)  
گویند عجله بهمین قدر اکتفاء نموده تا در یشت پانزدهم در مقاله متعلّق بآن  
مفصّل تر از این ایزد سخن بداریم

خاک یا زمین در تحت حمایت چهارمین امشاسپند سپندارمذ (سپنت  
آرمی) میباشد از برای آن نیز یشت مخصوصی نداریم لیکن در طیّ مقاله  
امشاسپندان مفصّلاً از آن صحبت داشتیم آب که موضوع مقاله هاست بعد از  
آتش مقدّس ترین عنصر است در ایران قدیم چنانکه خواهید دید ستایش فرشته  
آن موسوم به ناهید در کلیه ایران زمین و ممالک همسایه رونق تمام داشته  
در اوستا و کتب بهلوی مکرراً و مفصّلاً از او ذکر شده است

یشت پنجم که یکی از بلندترین و بهترین و قدیمترین یشتهاست موسوم  
است به آبان یشت و از جلال و عظمت فرشته مُوکل آن ناهید صحبت میدارد  
بعلاوه در خورده اوستا نیایش چهارم موسوم است به آبان نیایش این نیایش



نقش رستم در فارس آنکه طرف دست راست ایستاده ناهید است که نگین  
اقدار شاهنشاه ساسانی نرسی میدهد (از روی تصویر Texier)

رجوع کنید نیز به Die Kunst des Alten Persien, Von Sarre, Tafel 81.

را که از آبان یشت استخراج شده است در موقعی که در کنار جویبار و آبشار و سرچشمه ای باشند میسرایند

در میانی یسناها از یسنای ۶۳ تا خود یسنای ۶۹ موسوم است به (آزور) که در بهلوی (آزهر) āpōhr گویند در یادداشت هرمزد یشت شماره ۲ صفحه ۵۳ گفتیم که زور یا (زاورا) اوستائی مخصوصاً در مراسم مذهبی بکار برده میشود و بمنزله آب مقدس<sup>۱</sup> (eau bénite) عیسویان است بمناسبت آنکه در این یسناها از آب و فرشته موکل آن ناهید صحبت میشود به (آزور) نامیده شد بخصوصه یسنای ۶۵ از فقره یک تا خود فقره پنج مثل فقرات یک تا پنج آبان یشت میباشد در روایت داراب هرمزدیار<sup>۲</sup> آمده است «خورشید نیایش و مهر نیایش و اردویسور بانو نیایش (آبان نیایش) پیش آتش کردن روانیست» اسم کامل فرشته آب (اردویسور ناهید) میباشد چون این فرشته موث است گاهی کلمه بانو را بآب می افزایند

در اوستا از یک فرشته دیگر که نیز مستحفظ آب است یاد شده است این فرشته موسوم است به (ایام نیات) āyām-niyāt در وید برهمنان نیز چنین آمده است و از آن یک فرشته مذکر اراده شده است

در هفتن یشت کوچک مجلاً از آب صحبت داشتیم در اوستا نسبتاً کمتر باین اسم بر میخوریم همینقدر میدانیم که این فرشته رانیز با آب سروکاری است پاسبانی سرچشمه و رود و دریا با اوست<sup>۳</sup>

پیش از آنکه از ناهید که موکل آب است صحبت بداریم لازم است از عنصر آب که نزد ایرانیان محترم بوده است و مورخین قدیم ایران آنرا محترم میدانند یاد آوریم یونانی از آن ذکر کرده اند مختصراً یاد آور شویم

۱ در خصوص کتاب روایت رجوع شود به ایرانشاه تألیف نگارنده چاپ بمبئی ۱۹۲۵ میلادی صفحه ۳

۲ در جاهائیکه در اوستا از (ایام نیات) اسم برده شده است از این قرار است: یسنای ۱ فقره ۵ و یسنای ۲ فقره ۵ و یسنای ۴۵ فقره ۱۲ و یسنای ۷۱ فقره ۲۳ و نشر یشت فقره ۳۴ و فروردین یشت فقره ۹۵ و زامیاد یشت فقرات ۵۱ و ۵۲ رجوع کنید به صفحه ۱۰۱ همین کتاب پیافرفی شماره ۵

از هرودت مورخ یونانی قرن پنجم پیش از مسیح گرفته تا با آگاسیاس Agathian مورخ یونانی قرن ششم بعد از مسیح ستایش این عنصر را بایرانیان نسبت داده اند هرودت مینویسد که ایرانیان بخورشید و ماه و زمین و آتش و آب و باد ستایش نموده برای آنها فدیة و نیاز می آورند<sup>۱</sup>

باز همین مورخ در جای دیگر کتابش مینویسد «ایرانیان در میان رود بول نمیکند در آب تفونمی اندازند در آن دست نمی شویند و متحمل هم نمیشوند که دیگری آن را بکثافتی آلوده کند احترامات بسیاری از آب منظور میدارند»<sup>۲</sup> مقصود هرودت آب جاری است ممد آن خبری است که استرابون Strabon جغرافی نویس یونانی نقل میکند «ایرانیان در آب جاری استحمام نمیکند در آن لاشه و مردار نمی اندازند عمرماً آنچه ناپاک است در آن نمیریزند» استرابون مفصل تر از هرودت ار ستایش آب در نزد ایرانیان مینویسد: «وقتیکه ایرانیان میخواهند از برای آب نیاز و فدیة بفرستند بکنار دریا چه یا جوببار یا چشمه میروند در کنار آن خندقی حفر نموده قربانی میکنند بخصوصه احتیاط میکنند که آب را بخون نیالایند پس از آن گوشت قربانی را در روی شاخه های مورد یا غار (laurier) میگذارند مغها آن را با چوبهای مقدس (مقصود برسم میباشد) لمس میکنند و کلام مقدس (مقصود منترا میباشد) میسرایند زیت آمیخته با شیر و عسل بروی زمین (نه در آب) میریزند شاخه های نمر (برسم) در دست گرفته با سرود های مفصل قربانی را بانجام میرسانند<sup>۳</sup> جغرافی نویس مذکور در جای دیگر کتابش ذکر میکند «مردمان هیرکانی Hyrkane (استراباد) در جائیکه آب از سنگ خارا جهیده بدریا فرو میریزد و یک منظره زیبائی تشکیل میدهد فدیة خود را نیاز میکنند»<sup>۴</sup> آنچه هرودت و استرابون در خصوص محترم

Herodotus I, 131, 132.

۱

Herodotus I, 138.

۲

Strabon XV, p. 1066.

۳

Strabon XI, p. 776.

۴



بودن عنصر آب نزد ایرانیان در قرون پیش از مسیح نوشته اند در قرنهای چهارم و ششم میلادی نیز موضوعی داشته است چه از مؤرخین این عهد ها هم بها خبر رسیده است که ایرانیان در آب جاری دست و رو نمی شستند مطلقاً بآن دست نمیزدند مگر از برای نوشیدن با بگیاه آب دادن<sup>۱</sup> برخی از مستشرقین گمان کرده اند که آب دریا برای آنکه شور است مورد احترام ایرانیان قدیم نبوده است ولی دلایلی در دست داریم که دریا نیز در قدیم (چنانکه امروز در زرتشتیان) مقدس بوده است آب دریاچه ارمیه با آنکه بسیار تلخ و شور است مقدس است بسا در اوستا باسم چثچست (در شاهنامه خنجست) از آن یاد شده است در سایر کتب مذهبی بهلوی و یازند نیز این دریاچه بخصوصه محترم است تیرداد پادشاه ارمنستان برادر بلاش اول اشکانی (۵۱-۷۸ میلادی) که از خاندان سیارپارسای زرتشتی بود بایستی در سال ۶۶ میلادی<sup>۲</sup> برُم رفته در آنجا از دست امپراطور نرو Nero تاج ارمنستان را بسر بگذارد برای آنکه آب دریا را در طی مسافرت خود بکشافاتی نیالابد از راه خشکه خود را برُم رسانید<sup>۳</sup>

چیزی که بسیار مایه تعجب است این است که هرودت مینویسد: «وقتی که خشیارشا شاهنشاه هخامنشی قصد فتح یونان لشکر عظیم آراسته به هلسپن (Hesperiotes) (دارداندل) رسید برای گذشتن از آسیا بخاک اروپا فرمان داد که پُل بروی آب سازند پس از آنکه پُل بانجام رسید دریا بتلاطم در آمده بند های پُل از هم گسسته آن را پراکنده و پیریشان کرد شاهنشاه از این حادثه برآشفته امر کرد که سیصد نازیانه با موج دریا زنند و یک جفت زنجیر در قعر آن افکنند من نیز شنیدم که خشیارشا میر غضب هم فرستاد تا دریا را با آهن داغ کند و امر کرد که این پیغام باربار (Barbaros) و بی معنی را از طرف

اخبارات نادرست هرودت

Act Martyr S. 181 & Agathias II, 24.

Das Urochristentum von Meffert IV

Gladbach 1921 S. 578.

Le Zend-Avesta par Darmesteter Vol III p. XXIII.

شاهنشاه بآب برسانند ای آب تلخ سرور و بزرگ تو این چنین سزایت میدهد  
برای آنکه تو او را آزرده نموده هتک آبرو نمودی شاه خشیارشا از روی تو خواهد  
گذشت چه تو بخواهی یا نخواهی مردم حق دارند که از برای تو فدیة نمی  
آورند زیرا که تو خیانت کار و شور هستی»<sup>۱</sup> نگفته خود بیداست که این خبر  
هرودت مورخ یونان دشمن دیرین ایران افسانه بی سروپایی است و مثل اکثر  
اخبار او بخصوصه آنچه راجع به جنگ ایران و یونان است آلوده بغرض و  
تعصب است دروغ و مبالغه و استهراء شاعرکار وقایع تاریخی او است همین خبر  
را مورخ دیگر یونانی موسوم به دیوژنس لرتیوس Diogenes Laertius  
که در قرن سوم پیش از مسیح میزیسته تکذیب نموده میگوید که آنرا  
حقیقی نیست زیرا که آب نزد ایرانیان مانند پروردگاری است<sup>۲</sup>

هرودت در چند صفحه بعد از خبر اولی راجع به لشکر کشی خشیارشا خبر  
دیگری ذکر میکند که بخوبی بی اساس بودن اقوال وی را میرساند از آن جمله گوید  
«ایرانیان مهتای حرکت بودند ولی صبر کردند تا روز بعد در وقت برآمدن  
خورشید روانه شوند در روی پل برگ مورد پاشیدند انواع و اقسام بخور  
کردند پس از آنکه خورشید برخاست شاهنشاه خشیارشا آن را ستایش نموده و  
از طرفی زرین فدیة ای نثار دریا نمود آنگاه آن طرف را بایک پیاله زرین دیگر و  
یک شمیر ایرانی که آنان اکناکس Akinakes می نامند در آب انداخت ...  
... من نمی توانم بطور حتم بگویم که شاه آنها را نثار خورشید نمود  
یا آنکه از کرده خود یشیمان گشته خواست از دار دانیل دلجوئی کند برای  
بی احترامی که بدریا کرده بود»<sup>۳</sup>

پس از دانستن این مقدمات گوئیم ناهید فرشته ایست  
که نگهبانی عنصر آب با اوست چنانکه تشر (نیر)  
فرشته باران و مهرا (مهر) فرشته فروغ است در آئین  
مزدیسنا از برای کلیه مخلوقات اهورا یعنی آنچه مفید و نیک است

ناهید مربوط  
بایشتر است

Herodotos VII, 35.

Diogenes Laertius Prooem-segm 9

Herodotos VII, 51.



فرشته و موکلی قائل هستند بنابراین ابدأ جای تعجب نیست که از برای مهم‌ترین عنصر که آب باشد فرشته‌ای داشته باشیم و این فرشته دارای مقام بلند و ارجمندی باشد برخی از مستشرقین مینویسند که ممکن است ناهید ایرانیان از اثر نفوذ الهه (سومر) <sup>۱</sup> موسوم به (ایشتار) Istar که بعدها در بابل و آشور هم پرستیده میشد بوجود آمده باشد <sup>۲</sup> ایشتار که مادر و مولد نوع بشر تصور شده در برخی از خصایص شباهتی با ناهید دارد و ممکن است بعدها در برون از حدود ایران بعضی از خصایص و رسومات دینی این الهه را ضمیمه پرستش ناهید ایرانی کرده باشد <sup>۳</sup> چنانکه مهر فرشته فروغ ایران در هر مملکتی که نفوذ نمود خصایص پروردگار خورشید آن مملکت جزو آئین او گشت در مقاله مهر مفصلاً از آن صحبت خواهیم داشت گذشته از تعریف و توصیفی که در اوستا از ناهید شده است و مجسمه هائیکه نیز از این فرشته بجا مانده است قهراً انسان را به پروردگار بابی ایشتار منتقل میسازد خبریکه هرودت نقل می‌کند ندرمدا تصور مستشرقین گردید چه مورخ مذکور مینویسد «ایرانستانش (اورانیا) Urania را از آشوریه و عربها آموختند نزد آشوریه (افرودیت) Aphrodite موسوم است به (میلیتا) Mylitta و در نزد عربها (الیتا) Alitta و در نزد ایرانیان (میترا) Mitra (مهر) <sup>۴</sup> هیچ شک و شبهه در این نیست که هرودت اشتباه‌ها مهر را بجای ناهید آورده است چنانکه کلیه مستشرقین این را سهو مورخ یونانی می‌شمرند چه مهر مناسبتی با (اورانیا) و (افرودیت) پروردگاران مؤت یونانی ندارد در این جا متذکر میشویم از این خبر هرودت بخوبی برمیآید که ستایش ناهید از زمان بسیار قدیم در ایران معمول بوده اول مورخیکه صراحه از ناهید اسم

۱ در خصوص قوم (سومر) sumer رجوع شود به مقاله امشاسپندان (عدد هفت)

صفحه ۷۴ — ۷۹

۲ Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den iranischen Völker von Tiele, Deuts. Ausg. von Gehrich S. 259.

۳ در خصوص ایشتار Istar رجوع شود به Handbuch der Altorientalischen Geistes Kultur von Alf. Jeremias, Leipzig 1913 S. 258-1.

Herodotos I, 131.

میبرد (بروسوس) Berossus مورخ و پیشوای معروف کلدی است که در قرن سوم پیش از مسیح میزیسته است کلمس الکساندرنیوس Klemens Alexandrinus یکی از پیشوایان معتبر عیسوی که در حدود سال ۲۲۰ میلادی وفات یافت از (بروسوس) نقل کرده می نویسد «مورخ کلدی در کتاب سومش در تاریخ کلدی چنین گوید: ایرانیان بسیار متأخر ستایش کردن پروردگاران آدمی شکل شروع کردند نخست اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴-۳۶۱ پیش از مسیح) باین امر پرداخته مجسمه افرویدیت اناتبیتیس (ناهید) را در بابل و شوش و همدان و دمشق و سارد برپا نمود و ستایش او را مردمان فارس و باختر آموخت»<sup>۱</sup> بزودی از مناسبات اردشیر دوم با ناهید صحبت خواهیم داشت عجالة در این جا اشاره میکنیم که ستایش ناهید در هر قرنیکه در ایران رواج گرفته باشد جزو آئین ایران قدیم است و ناهید متعلق بگروه فرشتگان و ایزدان آریائی است چه در ریگ وید بر همان دو تن از الهات یکی موسوم به سینی والی simvali و دیگری سرسواتی (Sarasvati) موجود و شبیه به ناهید هستند

ناهید پس از آنکه از ایران گذشته بمالک همسایه نفوذ نمود در میان اقوام سامی عراق و در آسیای صغیر رنگ و روی برخی از آلهات اقوام بیگانه بخود گرفت ممکن است در خود ایران پس از آنکه مدتها ستایش او در مغرب متداول بوده در عهد اردشیر بسایر نقاط مملکت سرایت کرده باشد<sup>۲</sup> گفتیم که اسم کامل فرشته آب اردویسور ناهید میباشد در اوستا آردوی سورا ناهیت در اوستا اردویسور ناهید اشتقاق کلمات اردویسور ناهید آمده است این اسم مرکب است از سه کلمه که هر سه اصلاً صفت بوده است بسا از اسامی امشاسپندان و ایزدان

۱ رجوع کنید به

Clem. Alex. Protr. 5. 65, 4 Pers. Anahita oder Anaitis Von Fr.

Windischmann S. 4.

\* Geschichte des Alten Persiens von Justi S. 93—94.

۲

و رجوع کنید به Die altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz

S. 230.

مرکب است از یک صفت و یک اسم اردیسور ناهیدیگانه اسم خاص اوستائی است که از سه صفت ترکیب یافته است جزء اول اردوی از کلمه آرد (ared) که بمعنی بالا بر آمدن و منبسط شدن و فزودن و بالیدن است مشتق گردید کلمه (آردوی) در اوستا فقط اسم رودی است باین معنی جداگانه در فرگرد ۲ و ندیداد فقره ۲۲ و فرگرد ۷ فقره ۱۶ استعمال شده است بارتولومه Bartholomae بمعنی لفظی آنرا رطوبت و نمناکی ضبط کرده است<sup>۱</sup> ولی غالباً باکلمات (سور) و (آناهیت) یک جا آمده است جزء دوم (سور) صفت است بمعنی قوی و قادر در سانسکریت هم بمعنی نامآور و دلیر است این صفت بسا در اوستا به انسان و سایر فرشتگان مثل مهر و ایرمان و سروش داده شده است در فروردین یست غالباً بآن بر میخوریم از آنجمله در فقرات ۹۰ و ۱۳۰ و غیره سورن که اسم یکی از خانوادهای شریف عهد اشکانی بوده است بمعنی دلیر و بهلوان است و از همین کلمه اوستائی است فقط این خانواده حق داشته است که تاج بسر پادشاه بگذارد<sup>۲</sup> حر سوم که آناهیت باشد نیز صفت است

خود جداگانه مرکب است از دو جزء اولی (آ) که از ادات نفی است دومی (آهیت) سوم بمعنی چرکین و پلبد و ناباک این کلمه اخیر بمعنی مذکور در فرگرد ۱۶ و ندیداد فقره ۱۶ استعمال شده است همین کلمه است که در بهلوی آهک ahak و در فارسی آهو گردید و بمعنی عیب و نقص گرفته اند چنانکه خاقانی گوید

بینی آن جانور که زابد مشک نامش آهو و او همه هر است

شاعر شیروانی در این فرد شعر بهردو معنی آهو که عزال و عیب باشد اشاره میکند چون کلمه (آهیت) مصدر است به (آ = س) بنا بقاعده کلیه یک حرف نون به (ا) افزوده گفتند آناهیت چنانکه از کلمه ایران آنا ایران (مملکت خارجه) ساخته شد بنا بر این آناهیت بمعنی پاک و بی آلاش این صفت بسا از برای فرشتگان و اشیاء استعمال شده است غالباً مهر و تشر (تیر) و هوم و

برُسم و آئزور و فروغ و غیره در اوستا بصفّت آناهیت یا بصفّت پاکِی و بی آلاشی  
متّصف شده اند<sup>۱</sup>

در فرس هخامنشی این کلمه تغییر نیافته چهار بار بمعنی فرشته تکرار شده  
است از آنچه گذشت اردویسور ناهید مجموعاً بمعنی رود قوی پاک یا آب توانای  
بی آلاش میباشد هر چند که ناهید فرشته آب از مملکت خشک و کم آب  
ماروی بر تافته ولی اسمش در زبان ادبی مابقی است بسا در اشعار متقدمین  
بآن بر میخوریم و در فرهنگها ناهد و ناهده و ناهیده و ناهی بمعنی دختر بالغ صبط  
است بقول شفتلویتز دانشمند آلمانی در یک افسانه اسلامی به ستاره زهره اسم  
بذُخت ناهید داده شده است این کلمه از بُغدخت آناهیت آمده است یعنی ناهید  
دختر یغ (خدا)<sup>۲</sup> انبیک چند سال است که ایرانیان بنام عهد کهن درخشان  
افتاده دگر باره اسم این فرشته زیبا و بلند بالای اوستا را بدختران مملکت ایران  
همان سرزمینکه روزی در آن معبد های سیمین و زرین ناهید بر پا بود میدهند  
در فارسی نیز ناهید اسم ستاره زهره است یعنی همان ستاره زیبائی که رُمها  
اسم الهه و جاهت را بآن داده ونوس Venus خواندند اردویسور ناهید هم اسم  
رودی است و هم اسم فرشته ای که موکل آن است

آنطوریکه این رود در اوستا تعریف شده است باید آن را یک  
توصیف ناهید از  
روی آبان یشت  
آب مینوی تصور نمود چه آن رودی است بد بزرگی تمام آبهای  
روی زمین که از فراز کوه (هکر) در بای (فراخ کرت)  
فروریزد اقیانوس را بجوش و خروش در آورد رودی است که در زمستان و  
تابستان یکسان روان است رودی است که از آن هزار رود و دریای دیگر منشعب  
است هر یک از رود ها و دریاهای آن باندا و بلند و فراخ است که سوار تند روی  
در مدت چهل روز طول و دور آنرا تواند پیمود یکی از آب رود ها  
سراسر هفت کشور روی زمین را سیراب کند در کنار هر یک

۱ هر مزد یشت فقره ۲۱ تشریشت فقره ۲ مهریشت فقره ۸۸

۲ متأسفانه کتبی که شفلوتز از برای تحقیقات لازمه نشان میدهد در زیر دست ندارم  
که در خصوص کلمات فوق تحقیق شود رجوع کنید به Scheitelowitz, Die alte-persische Religion u. das Judentum, Giessen 1920 S. 280.

از این رودها و دریاها قصری هزار ستون با هزار دریاچه درخشان  
برای ناهید برپاست در هر قصری در بالای دیوانی بستر پاکیزه و معطری  
گسترده است ناهید زنی است جوان خوش اندام و بلند بالا و برومند و زیبا  
چهر آزاد و نیکو سرشت بازوان سفیدوی بستبری شانه اسی است<sup>۱</sup>  
باسینه‌های برآمده و با کمر نمدتنگ در میان بسته در بالای گردونه خویش  
مهار چهار اسب یک رنگ و یک قد را در دست گرفته میراند اسبهای  
گردونه وی عبارت است از ناد و ابر و باران و راله ناهید با جواهرات آراسته  
تاجی زرین بشکل چرخ که بر آن صد گوهر نور پاش نصب است بر سر دارد  
از اطراف آن نوارهای برچین آویخته طوقی زرین دور کردن و گوشواره‌های  
چهار گوشه در گوش دارد کفشهای درخشان را در پا های خود با بند های  
زرین محکم بسته حته ای از پوست سی بر که مانند سیم و زر می درخشد  
در بر نموده جامه زرین پرچین در بر کرده در بلند ترین طبقه آسمان آرام دارد  
اهورامزدا در کره خورشید مقام او را برقرار نمود فرمان پروردگار ناهید  
ار فراز آسمان باران و تکرک و برف و راله فرو بارد ار اثر استغاثه پارسایان و  
پرهیزگاران ار فلک ستارگان با ار بلند ترین قله کوه (هکر) سوی نشیب  
شمارد نطفه مردان و مشمه زنان را پاک کند زایش زنان را آسان سازد  
شهر را تصفه نماید بگله ورمه بیفزاید سراسر کشور از پرتو او ار خوشی و  
نعمت و ثروت برخوردار گردد

چون از مطاعه آنان بشت بخونی بی باحوال فرشته آب خواهیم برد  
در این جا لازم نمیدانیم که بیش از این ار مأخذ اوستائی او را شرح دهیم  
اینک به بینیم که در تاریخ ایران چه علائم و آثاری از ناهید  
باقی است

۱ آنان بشت دلکش ترین تصفیه است که ار ایران قدیم یادگار مانده است تسمیرات  
و تشبیهات این یشت ویشهای دیگر در اشعار سخنان سرایان بعد هم دیده میشود فردوسی  
در مقابل بازوان سفید ناهید که بستبری شاه اسی است در توصیف گر شاسب گوید  
برش چون بر شیر و حمزه چو خون دو ماروش مانند ران هیون شاهنامه چاپ تهران

گفتیم که مورخ کلدی بروسوس در سه قرن پیش از مسیح  
 نوشته است که اردشیر دوم هخامنشی ستایش ناهید را در نقاط  
 مختلف ایران و در ممالکی که در تحت تصرف شاهنشاهان

ناهید در کتیبه  
 هخامنشی

هخامنشی بود منتشر ساخت و مجسمه او را در معابد برپا نمود

آثار خطوط میخی که از اردشیر دوم مانده است دلیل است که در عهد  
 این پادشاه ستایش ناهید و مهر در ایران بالا گرفته است چه در آثار کورس  
 بزرگ و داریوش بزرگ و خشایارشا و اردشیر اول اسمی از ناهید و مهر نیست  
 در آثار اردشیر سوم نیز اسمی از ناهید دیده نمیشود فقط یک بار از مهر اسم برده شد  
 کتیبه که از اردشیر دوم (۴۰۴-۳۵۹ پیش از مسیح)  
 در شوش روی یک صقه ستونی کشف شده است از این قرار  
 است «پادشاه بزرگ اردشیر شاهنشاه پادشاه ممالک پادشاه  
 این زمین پسر داریوش (دوم) داریوش پسر پادشاه اردشیر (اول)  
 اردشیر پسر پادشاه خشایارشا خشایارشا پسر پادشاه داریوش (اول)  
 داریوش پسر گئاسب هخامنشی میگوید: این ایوان را داریوش (اول)  
 جد من بنا نهاد در زمان اردشیر (اول) پدر بزرگ من آتش آثرا ویران کرد  
 بنا بخواست اهورامزدا و اناهیت (ناهید) و مترا (مهر) من دوباره این  
 ایوان را ساختم بشود که اهورامزدا و اناهیت و مترا مرا در پناه خود گرفته  
 از هر کینه و خصومتی حفظ کنند و آنچه من ساخته ام ویران نسازند  
 و آسیب نرسانند»

کتیبه دیگری که از شاهنشاه مذکور در روی پایه ستونی در همدان پیدا  
 شده است مثل کتیبه فوق است یعنی که اردشیر دوم اجداد خود را تا هخامنش  
 اسم میبرد و پس از آن گوید « . . . این ایوان را من بخواست  
 اهورامزدا و اناهیت و مترا بنا کرده ام بشود که اهورامزدا و اناهیت و مترا  
 مرا در پناه خود گرفته از هر کینه و خصومتی حفظ کنند و آنچه من ساخته ام  
 ویران نسازند»<sup>۱</sup>

Die Keilinschriften der Achameniden von Weissbach

۱ رجوع شود به

در جزو تاریخ اردشیر دوم باز با نام ناهید و معبد معروفی که با نام او  
 آتشکده‌های ناهید در همدان برپا بوده بر می‌خوریم کورش کوچک برادر اردشیر دوم  
 باهید آنکه خود شاهنشاه ایران گردد با لشکر بزرگی که در جزو آن تقریباً ۱۳ هزار  
 سرباز یونانی بودند بجنگ برادرش شتافت اما در (کوناک) نزدیک بابل  
 شکسته یافته کشته شد معشوقه یونانی کورش کوچک موسوم به (اسپازیا) Aspasia در  
 جزو غنیمت‌ها بدست اردشیر افتاده در قصر سلطنتی بسر میبرد روزیکه اردشیر  
 بسر خود داریوش را جانشین و ولیعهد خویش قرار داد بنا بعبادت ایران قدیم  
 که در این روز ولیعهد هرچیز که از شاه بخواهد باید مجری دارد داریوش  
 از پدرش خواست که اسپازیا معشوقه عمش را با و بخشد شاهنشاه خواهش را  
 اجابت نمود اما باطناً از این امر خوشدل نبود پس از چندی اسپازیا را به همدان  
 فرستاد تا در آنجا راهبه معبد ناهید گشته یار سا و پاکدامن بسر برد ولیعهد  
 از حرکت پدرش آزرده گشته سوء قصدوی نمود لکن نقشه او کشف گشته  
 بفرمان شاه بدار زده شد<sup>۱</sup>

در این جا متذکر می‌شویم که معابد ناهید در ایران برای زنان راهبات  
 جای تقوی و پرهیزگاری بود برخلاف معابد ناهید در آسیای صغیر که  
 از اثر نفوذ مذاهب سامی رنگ و روی دیگر گرفته بود چنانکه بزودی ذکرش بیاید  
 معبد ناهید در همدان بخصوصه محلّ و در همه جا معروف بوده است  
 یکی از نویسندگان "مدق" و مؤثق عهد قدیم موسوم به پولیبیوس Polybius که  
 در قرن دوم پیش از مسیح می‌زیسته در کتاب تاریخش پس از شرح دادن وقوع  
 جغرافیائی شهر همدان و مختصری از تاریخ آن در خصوص لشکر کشی  
 آنتیوخس Antiokhos چنین مینویسد

«قصر همدان تقریباً هفت (استاد) Stade (۴۲۰۰ قدم) دور آن میباشد

عمارتهای باشکوهی که در آن ساخته شده است بخوبی ثروت سلاطین با نیهای

۱ خبر فوق را پلوتارخس از کتزیاس Ktesias و دینون Dinon نقل میکند

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 135-7

رجوع کنید به

Aufsätze zur Persischen Geschichte von Th. Noldcke S. 62-63

و به

آنها را نشان میدهد هر چند که تمام چوبها ئیکه در این بناها بکار برده شد از سدر و سرو است اما در هیچ جا این چوبها برهنه دیده نمیشد تیرکهای سقف و قاب و ستونها و رواق کلیه باصفحات فلزات قیمتی پوشیده بوده سیم و زر در این جا و آن جای قصر میدرخشید پوشاک بام نیز از صفحات نقره بوده پس از شرح دادن قصر مورخ یونانی مذکور از معبد ناهید صحبت داشته گوید که در وقت ورود آنتیوخس در این شهر تمام ستونهای ایوان دور پرستشگاه هنوز باصفحات طلا پوشیده بوده است پولیبیوس نمیگوید که این ستونها چه طور ساخته شده ولی از بیاناتش میتوان درك نمود که بنای معبد شبیه بنای قصر بوده است بیشتر پوشاکهای فلزی این معبد در وقت فتح اسکندر متاراج رفت از این تاریخ به بعد اشیاء قیمتی معبد در معرض دستبرد سلوکیداها بود تا آنکه ما بقی مانده آلات طلا و نقره آنها آنتیوخس بزرگ که مقتدرین سلاطین سلوکیداست (۲۲۳-۱۸۶ پیش از مسیح) در عهد اردوان اول (اشک سوم) غارت کرده مبلغ چهار هزار (تالنت) Talente مسكوك داخل خزینه خویش نمود<sup>۱</sup> برخی از دانشمندان گمان کرده اند که قدمت معبد ناهید همدان تا بعهد دومین پادشاه ماد هورخشتر (۶۲۵-۵۷۵ پیش از مسیح) یا جانشین وی استاج میرسد<sup>۲</sup>

ایزیدروس خراکس Isidorus von Charax جغرافی نویس یونانی که در سال ۳۷ میلادی میزیسته نیز از همدان پایتخت ماد و از خزینه و معبد ناهید آنجا و معبد ناهید در کنگاور که بزودی شرحش بیاید ذکر کرده است<sup>۳</sup> یکی از معبدهای بسیار معروف ناهید در شوش (خوزستان) واقع بوده است آثارش هنوز موجود است همان است که بقولی پولیبیوس Polybius پادشاه سلوکید آنتیوخس چهارم معروف به ایپفانوس Epiphanus ۱۷۵-۱۶۴ پیش از مسیح)

Polybius X, XXVII, 9-10 & 12.

۱

Parthia by Geo. Rawlinson p. 59.

رجوع کند به

Iranische Alterthumskunde von Spiegel, Zweiter Band S. 57.

و ۲

Histoire de l'art, Tome V. Perse par Perrot et Chipier Paris 1890 p. 499-500.

۲ رجوع شود به

Isidore von Charax II, p. 6.

۳



برای آنکه پولی بخزانه نهمی خود برساند قصد غارت آن نمود این معبد که از دستبرد ماکدونیه‌ها محفوظ مانده بود دارای زینت‌های بسیار گران بها بوده است ایفانوس بتاراج آن موفق نشد چه اهالی شوش با او جنگ نموده بر جمع مجبورش کردند پس از چندی پادشاه غارتگر سلوکید دیوانه گشته بمرد مردم میگفتند که ایزد ناهید او را از برای سوء قصدش بسزا رسانید<sup>۱</sup>

پلینیوس Plinius مورخ رومی که در سال ۷۹ میلادی در گذشت مینویسد که در معبد ناهید شوش يك مجسمه بسیار سنگین ناهید که از طلا ساخته بود برپا بود این مجسمه در اوقات جنگ سردار رومی انطوان Antonius بضد اشك پانزدهم (فرهاد چهارم ۳۷-۲ میلادی) بغارت رفت بنابر این در میان سال ۳۵ و ۳۳ پیش از مسیح<sup>۲</sup> معبد دیگری از ناهید در کنگاور که هنوز خرابه‌اش موجود و از آثار بسیار مهم ایران قدیم است برپا بود بقول پروفیسور هرتسفلد Hertzfeld معبد مذکور از زمان اشکانیان باقی مانده و از بزرگترین معابد دنیای قدیم محسوب میشود است آبادی کنونی کنگاور فقط قسمت وسطی معبد را گرفته است<sup>۳</sup> خرابه باشکوه این معبد عبارت است از پشته‌ای که ۶۴۰ پی طول و ۵۴۴ پی عرض آن میباشد در اطراف آن ایوانی به پهنای ۴۴ پی با ستونهای بلند ساخته شده بود هنوز چند ستون در گوشه شمال شرقی معبد برپاست در این بناها صنعت معماری ایران و یونان دیده میشود دندانهای اینیه و برخی از نقوشات دیگر بحجارهای قصور برسیولیس شبیه است<sup>۴</sup> در این خرابه هیچ آثار خطی و کتیبه‌ای موجود نیست و حفاریات در آن نیز دشوار است چه آبادی قصبه کنگاور چنانکه گفتیم در داخل معبد ساخته شده است

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 94.

Plinius N. H. XXXIII, 4, ۲۲ Persische Anahita oder Auantia von Windischmann S. 12.

Geschichte des alten Persien von Justi S. 150—161.

۳ نشریات انجمن آثار ملی فهرست مختصری از آثار و ابنیه تاریخی ایران طهران شهریور ۱۳۰۴

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 94.

بی شک این معبد همان است که یاقوت حوی در معجم البلدان در تحت کلمات قصر کنگور و قصر اللصوص محل آن را در میان همدان و قرمیسین (کرمانشاه) معین نموده گوید « بناهای باشکوه آن در روی یک پشته تقریباً به بلندی بیست ارش (تقریباً ده زرع) واقع است گنبدها و ستونهای آنها بغایت زیبایی و استحکام است »

یاقوت این بناها را از آن خسرو پرویز تصور نموده اقامتگاه شیرین ضبط کرده است <sup>۱</sup> از گوشه و کنار تاریخ بخوبی برمیآید که در تمام قرون اقتدار از عهد هخامنشی گرفته تا فتح عربها در تمام نقاط ایران معابد ناهید وجود داشته است طبری مینویسد که ساسان پدر بزرگ اردشیر بابکان در اصطخر پیشکار و متولی معبدی موسوم به آتشکده (ناهید) بوده است بنا بقولی در همین معبد در سال ۳۴۰ میلادی سرهای شهدای عیسوی را آویخته بودند <sup>۲</sup> طبری در جای دیگر تاریخش از معبد ناهید اسم برده مینویسد « اردشیر بابکان اول بطرف سگستان حرکت کرد از آنجا بگ گان پس از آن بابر شهر و بعد بمرو و بلخ و خوارزم و تا آخرین نقاط ممالک خراسان رفت و از آنجا بمرو برگشت پس از آنکه بسیاری از مردمان را کشت و سرهای آنان را بآتشکده ناهید فرستد از مرو بطرف فارس مراجعت نموده در گور (فیروز آباد) اقامت گزید » <sup>۳</sup>

گذشته از آثار معابد در جزو حجاریهای نقش رستم در فارس در جوار تخت جمشید نقشی نیز از عهد ساسانیان از ایزد ناهید باقی است در این نقش ناهید برومند و بلند بالا بپا ایستاده تاجی جواهر نشان بر سر گذاشته نوارهای پرچین از آن فرو آویخت است طوق دور کردن و سایر زینتهای او یاد آور اوصافی است که در آبان یشت از این فرشته شده است در مقابل او شاهنشاه

<sup>۱</sup> از برای نقوش و آثار معبد ناهید در کنگاور رجوع کنید به *Perse ancienne* par Flandin et Coste, les planches 20 à 23 et Texier, planches 62 à 68.

<sup>۲</sup> Martyr, ed. et. L. Esselman I, 95.

<sup>۳</sup> Tabari, übersetzt von Noldeke S. 4

رجوع کنید به

„ „ „ „ S. 17

ساسانی نرسی (۲۹۳-۳۵۳ میلادی) بپا ایستاده تکیه نه علامت قدرت و اقتدار است اراو میگیرد<sup>۱</sup>

از آنکه ما در طی مقاله همیشه (معبد ناهید) ذکر دیم مقصود این نیست که ناهید خود مستقلاً دینی و دارایی پرستشگاه خصوصی بوده است ناهید از ایزدان دین مزدیسناست در جزو عبادات و مراسم مذهبی مثل فرشتگان سایر مذاهب ستوده میشده است چنانکه امروز هم در نزد پیروان آئین زرتشت ستوده میشود معبدهای ایران قدیم بطور عموم آتشکده نامیده میشده برخی از این آتشکده‌ها ناهید تخصیص داشته است شاید در آنجا ناهید را با آدابیکه مناسب مقام او بود ستوده و خواش و استغاثاتی از او میکردند چنانکه امروز بسیاری از کلیساهای عیسویان باسمه مقدسین و مقدسات این دین است بنا بوقوع معابد ناهید در ایران و در مملکت همسایه در کنار رودها یا نواحی پر آب میتوان گفت که خصوصاً دقت داشته اند که پرستشگاه فرشته آب در نزدیک آب باشد

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                            |                                                         |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------|
| <p>مورخین یونان (آناهیت) اوستارا آناهیتیس Anahis نوشته اند غالباً اورا ارتمیس Artemis آناهیتس گفته اند یعنی که اسم الهه عصمت و عفت یونانی را با و داده اند مورخین رُم و بیزانس اورا دیانا Diana خوانده اند که در نرد رُمها منزله ارتمیس یونانیهاست و بسا اورا ارتمیس ایرانی یا دیانا ایرانی دگر کرده اند فقط کلدنس الکساندرانیوس که ذکرش گذشت از روسوس نقل کرده افروdit آناهیتیس نوشته است بی شک افروdit Aphrodite که نزد یونانیان الهه عشق و شهوت است بهیچ وجه مناسبتی با ناهید ندارد</p> | <p>شهرت ناهید نزد یونانیان و ستایش وی در آسیای صغیر</p> |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------|

ناهید که امروز فقط اسمی از او در زبان ادبی ما باقی است در ایران قدیم از ایزدان و در سایر ممالک از پروردگاران بوده است در ممالک وسیعه که در تحت تصرف ایران بوده نیز آتشکده وی وجود داشته است در سراسر آسیای صغیر

تا به زديك دريای يونان در سارد. بایتخت لیدی بتوسط مورخین قدیم از معابد او بها خبر داده شده است بخصوصه در برخی از ممالك آسیای صغیر ستایش او رونق تمام داشته از آنجمله در ارمنستان. مناسبت آنکه شعبه ای از خانواده اشکانیان در این مملکت هم سلطنت داشته است دین زرتشت در این عهد در آنجا نفوذ نموده مهر و ناهید و بهرام و سایر فرشتگان مزدیسنا در آنجا ستوده میشده اند.<sup>۱</sup> کار ستایش ناهید در این سر زمین باندازه ای بالا گرفته بود که ایالت اکیلینز Akilis-en همانجائی که سرچشمه های فرات است در یک قرن پیش از مسیح در عهد استرابون جغرافیا نویس یونانی اناتیتیس نامیده میشده است معبد ناهید در این ایالت شهرت تمام داشته همان است که بقول پروکوپئوس Procopius بعد ها عیسویان بدون آنکه تغییری در بنای آن بدهند بکلیسیا مبدل کردند<sup>۲</sup> ولی در ممالك آسیای صغیر آئین و رسوم اقوام سامی ضمیمه ستایش ناهید گشته بکلی رنگ و روی دیگری بخود گرفت استرابون مینویسد در معبد ناهید در اکیلینز دخترهای جوان از خانواده های شریف و بزرگ چندی مثل راهبات در خدمت معبد بسر میبردند و خود را برای استفاده عموم وقف می نمودند پس از مدتی شوهر اختیار میکردند بدون آنکه عمل پیشین آنان تنگین و پست شمرده شود<sup>۳</sup> عادت مذموم مذکور در هیچ عصری چنانکه کلیه مستشرقین و مورخین نوشته اند نزد ایرانیان معمول نبوده و برخلاف آئین مزدیسناست در طی اخبارات قدیم نیز از يك جشن سالیانه موسوم به (ساکائیه) Sakaa سخن رفته است از آنجمله استرابون در این خصوص مینویسد اسکیت ها<sup>۴</sup> و قتیکه بارمنستان و (کاپانوکا) اناطولی هجوم آوردند سردار ایرانی آنجا بآنان شبیخون برده شکست داد بیاد این فتح

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 96.

۱

Procopius, de bello Perse I, 17, p. 83 ed Bonn

۲

Strabon, XI, p. 532, ed. Cas.

۳

۴ اسکیت (Saka) اسمی است که به کلیه اقوام وحشی که در شمال دریای سیاه و در قفقاز و ترکستان روس بوده اند داده میشود اصلاً آریائی نژاد بوده اند اسامی بسیاری از شاهزادگان آنان ایرانی است مذهب آنان نیز آریائی بوده است

محلّی را خاص‌کریزی نموده در بالای آب معبدی از برای انائیتیس (ناهید) و او مانس Omanos (وهومن) ساختند در هر سال جشن مذهبی موسوم به (ساکائنه) Sakila در آنجا می‌گرفتند و هنوز هم در نزد اهالی آن محلّ که الحال موسوم است به (زلا) Zela این جشن معمول است پس از آن استرابون افزوده مینویسد برخی گویند که کورش اسکیت‌ها را شکست داده و روز فتح را جشنی از برای الهه وطن خود برقرار ساخت در هرجائیکه معبدی از ناهید برپاست این جشن نیز معمول است در این عید مردم لباسی بطرز اسکیت‌ها پوشیده باده پیمائی مینمایند زن و مرد با هم زد و خورد میکنند چه در این جشن که یادگاری از فتح و ظفر است اسکیت‌ها را با حیلۀ جنگی مست نموده برخی را در خواب و برخی دیگر را در رقص و بازی گرفتار و اسیر نمودند<sup>۱</sup> در معبد (زلا) برای امر مهمّتی سوگند یاد میکردند<sup>۲</sup> جشن ساکائنه یکی از اعیاد ایران قدیم بوده است و مورّخینیکه پیش از استرابون میزیسته و آنانیکه بعد از او آمده‌اند نیز از جشن مذکور ذکری کرده‌اند از مجموع اخبار میتوان استنباط نمود که این جشن تخصیصی بناهید داشته است<sup>۳</sup> در جزو تاریخ ارمنستان و سایر ممالک آسیای صغیر بسا باسم ناهید و معبد آب در شهرهای مختلف بر میخوریم وندیشمان Windischmann اخبارات مورّخین را راجع باین موضوع در کتابی جمع کرده<sup>۴</sup> از ذکر همه آنها اطلاعات مخصوصی راجع بستانش ناهید بدست نخواهیم آورد مگر آنکه خواهیم دانست که این فرشته نیز در بیرون از حدود وطن خود ایران دارای مقام بسیار بلندی بوده است حتی در شهر (ارز) Erez چنانکه يك مورّخ ارمنی قرن چهارم میلادی (اگاثانگولوس Agathangelus) خبر میدهد مثل معبد خوزستان ناهید دارای مجسمه طلا بوده است

Persische Anahita oder Anaitis von Windischmann S. 7.

۱

۲ زلا Zela در پونتوس Pontus مملکت ساحلی در بای سیاه واقع است امروز زله Zilleh

گویند در طرف غربی توکات Tokat واقع است

Strabon XII, p. 559. ed. Cas.

Heiligen schriften der Parsen von Spiegel Band 2 S. C IV

۳

Persische Anahita oder Anaitis von Windischmann, München 1856

۴

در انجام مقال يك فقره از اخبار مورخ مذکور ارمني را ذکر نموده ختم میکنیم هر چند که اخبار اگاتانگلوس که خود کشیش متعصبی بوده است مخلوط بافسانه است ولی تا بیک اندازه حاکی نفوذ ستایش ناهید است در ارمنستان در کتاب تاریخ کشیش مذکور شرحی راجع به عیسوی شدن ارمنستان بتوسط (گرگوری ایلومیناتور) (Gregory Illuminator) معروف که از سال ۲۹۴ میلادی<sup>۱</sup> در ارمنستان مشغول کار بوده مردم را بدین عیسی دعوت میکرد و مکالمات او با تیردات پادشاه ارمنستان مندرج است از آن جمله مینویسد تیرداد مبلغ دین عیسی گرگور را تهدید عوده گفت: اگر تو قبول نکنی که پروردگاران را ستایش نمائی بخصوصه این ملکه بزرگ اناهیت را کسیکه مایه شرف و نجات ملت ماست کسی که همه پادشاهان او را میستایند و بخصوصه پادشاه یونانیهانیز او را میپرستند کسیکه ما در کتّه دانش و خرد است کسیکه خیر خواه نوع بشر و ارنسل ارامزد (هرمزد) بزرگ و تواناست در جای دیگر در جواب تیردات به گرگور مینویسد «آنانکه پروردگاران حقیقی هستند تو دشمن میداری اناهیت بزرگ را کسیکه از بر تو او ارمنستان زنده بوده و هست ارامزد بزرگ و توانا را کسیکه آفریننده آسمان و زمین است و سایر پروردگاران را تو بی جان و بی زبان مینامی» در يك جای دیگر کنانش باز مورخ ارمني در يك فرمان تیردات از اناهیت اسم برده مینویسد: ثروت فراوان از طرف ارامزد توانا و یاری ملکه اناهیت و قوت وهاگن vahagn (بهرام) نصیب شما و سراسر مملکت ارمنستان باد<sup>۲</sup> تیردات که طاهراً در سال ۳۱۴ میلادی مرگ در سالهای اخیر عمرش بتوسط همین گرگور بدین عیسی گروید معابد ناهید را که در ارمنستان بزرگ موجود بود با همراهی گرگور خراب کرد یعنی همان معابدی که بقول اگاتانگلوس در سال اول سلطنتش زیارت آنها رفته بود از این تاریخ به بعد زور و جبر دین عیسی جای مزدیسنا گرفت معابد زرتشتی در جزو آنها آتشکدهای ناهید خراب یا بکلیسیا تبدیل یافت ولی هنوز هم بسیاری از آثار دین قدیم در کیش عیسویان ارمنستان باقی است چنانکه در کلیّه مذهب عیسی آثار و نفوذ آئین مزرا (مهر) فرشته فروغ ایرانیان آشکارا و هویدا است<sup>۳</sup>

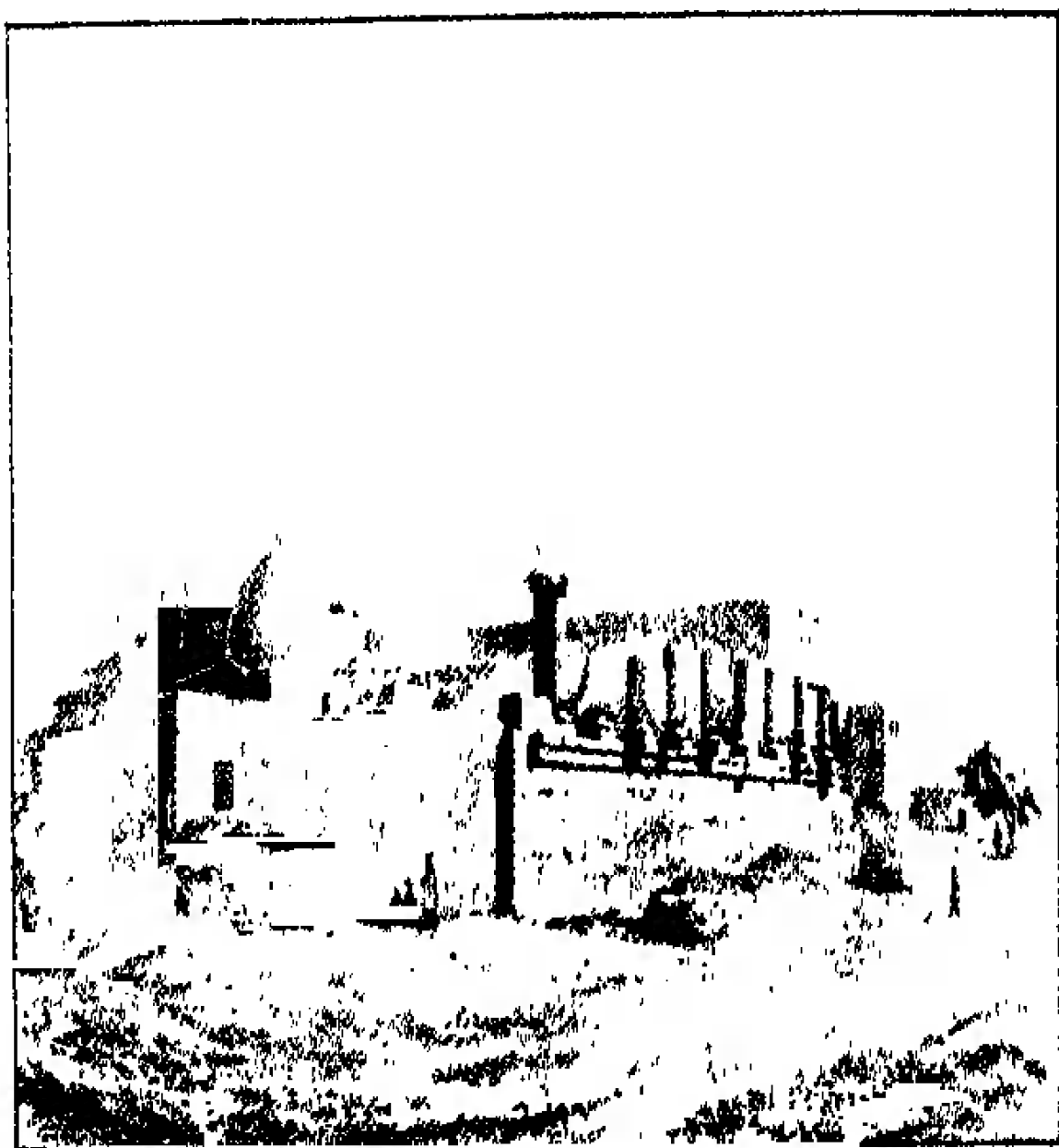
۱ Geschichte Iran von Justi (Grundriss der iranisch. Philologie) S. 522

۱

Pers. Anahita oder Anaitis S. 21—22.

۲ رجوع کنید به

۳ رجوع کنید بمقاله مهر در قسمت آئین مهر در رم



خرابهٔ معبد ناهید در قصبهٔ کنگاور      طرف دست چپ منظرهٔ قصبهٔ حالیه است

رجوع کنید به p. 11-14 Texte par Flandin et Coste, *Perses Ancienne*

وبه 7-11 p. V Partie par Dieulafoy, *L'Art Antique de la Perse*

وبه 234-244 p. by Jackson, *Persia Past and Present*





## اسامی خاص در آبان یشت

چون در آبان یشت اسامی يك دسته از نامداران ایران قدیم مندرج است لازم دانسته در آغاز یشت مذکور برخی از آنان را در مقالات جداگانه و برخی دیگر را در طي ترجمه آبان یشت شرح دهیم چه در یشتهای بعد نیز چنانکه در درواسپ یشت و رام یشت و ارت یشت و زامیاد یشت بهمین نامداران بر میخوریم که هر يك بنوبت خود بفرشتگان و ایزدان نیاز برده و فدیه آورده مزیت و برتری نمنا میکنند

از این نامداران که هوشنگ پیشدادی و جشید و آری دهاک (ضحاک) و فریدون و افراسیاب و کیکاوس و کیخسرو و توس و نوذر و کی گشتاسب و زریر و ارجاسب و غیره باشند فردوسی و حمزه اصفهانی و طبری و ابوریحان بیرونی و میرخواند و غیره مفصلاً صحبت داشته اند هم چنین بعضی از این نامداران در کتب مذهبی برهمنان دارای جاه و جلال هستند ولی ما فقط آنچه در اوستا و کتب بهلوی در خصوص آنان آمده است مینگاریم مگر آنکه از برای فهم مطالب مختصراً از شاهنامه ذکر می خواهیم کرد

آنانی را که در میان این نامداران ایرانی هستند (نه مثل آری دهاک نازی و افراسیاب و ارجاسب تورانی) باید در اوستا مانند انبیاء بنی اسرائیل تورات تصور نمود که هم از پادشاهان چنانکه داود و سلیمان فردوسی نیز از زبان جشید میگوید

منم گف با فرّه ایزدی هم شهر یاری و هم موبدی

پوریونکیشاف «سپندارم» و «سپندارم» که در یسنا ۱ فقره ۱۸ و یسنا ۲۳ فقره ۲ و فروردین یشت فقره ۱۷ آمده و بمعنی نخستین آموزگاران کیش است در سنت متأخر برخی از این نامداران را در جزو آنان شمرده اند از این قبیل ویونگهان و نریت که در طي مقالات راجع بجمشید و گرشاسب از آنان صحبت خواهیم داشت

## هوشنگ پیشدادی

در شاهنامه هوشنگ از پادشاهان سلسله پیشدادیان است که پس از کیومرث چهل سال سلطنت نمود جهاندار هوشنگ با رای و داد بجای بیا تاج بر سر نهاد از پدر خویش سیامک که بدست دیوها کشته شد انتقام کشید آهن از سنگ استخراج نمود آتش پدید آورد جشن سده بنیاد نهاد از پوست و چرم جانوران پوشاک ساخت

در اوستا مکرراً باسم هوشنگ پیشدادی بر میخوریم نخست در فقره ۲۱ از آبان یشت و پس از آن در فقره ۳ از درواپ یشت (گوش یشت) و در فقره ۷ از رام یشت و در فقره ۲۴ از ارت یشت در هر چهار یشت هوشنگ پیشدادی در بالای کوه هرا بایزدان یشتهای مذکور که ناهید و گوش و وایو و ارت باشند فدیه نیاز نموده درخواست میکنند که وی را بزرگترین شهریار روی زمین گردانند که وی را بدیوها و مردمان و جادوان و بریها و کاویها و کرپانها چهر سازند که همه دیوها او بهراس افتاده رو بگریز گذارند که او بدیوهای مازندران و دروغ پرستان ورنه واسداید (دیلیم - کیلان) دست یافته همه را شکست دهد ایردان خواهشهای هوشنگ را اجابت نموده او را کامروا ساختند

در فروردین یشت در فقره ۱۳۷ بفروهر یل یا کدن هوشنگ درود فرستاده میشود در زامیاد یشت در فقره ۲۶ آمده است که مدت زمانی فرکیانی بهوشنگ پیشدادی متعلق بوده است از مجموع این فقرات اطلاعاتی از اعمال هوشنگ بدست نمیآید همینقدر میدانیم که او یکی از نامداران و پادشاهان و پارسایان بوده و از سلسله پیشدادیان است در فقره ۲۸ از فصل ۱۵ بندهش میخوانیم که ایرانیان از یشت هوشنگ میباشند در فقره ۳ از فصل ۳۴ همین کتاب مندرج است که پس از زرف و شوهری ماشیه و ماشیوی (نخستین پدر و مادر نوع بشر آدم و حوا) تا بوجود آمدن هوشنگ ۹۳ سال طول کشیده است

در فقره اول از فصل ۳۱ بندهش سلسله هوشنگ چنین آمده است :  
 هوشنگ پسر فرواک پسر سیاهک پسر مشی پسر کایومرث این سلسله با آنچه حمزه  
 اصفهانی مینویسد که او شهنج بن فروال بن سیاهک بن مشی بن کیومرث است  
 بکلی مطابق است. ابوریحان بیرونی نیز با دو کتاب مذکور موافقت نموده  
 مینویسد او شهنگ بن افراواک بن سیاهک بن میشی (بیشداد) میباشد<sup>۱</sup>

هوشنگ در اوستا هوشینگه *hushingha* آمده است معنی لفظی آن  
 نقول یوستی *Justi* چنین است کسی که منازل خوب فراهم سازد<sup>۲</sup> این اسم مرکب از  
 هوش و هنگ چنانکه برخی ندداشته اند نیست شاید فردوسی در جایی که میگوید  
 گرانمایه را نام هوشنگ بود تو گفتی همه هوش و فرهنگ بود سبب لغت  
 سازی و وجه اشتقاق عامیانه مذکور شده باشد

در مرحاتی از اوستا (باستثنای فروردین یشت که ذکرش گذشت) که از  
 هوشنگ ذکری شده است با صفت *hushingha* ذات آمده این صفت که در  
 فارسی بیشداد شده است مرکب است از *hush* که معنی بیش و *ingha* (pro) است و  
 ذات که بمعنی داد و قانون میباشد مجموعاً یعنی کسی که در بیش قانون گذارد و  
 دادگری نمود یا اول واضع قانون حمزه اصفهانی نیز این کلمه را درست معنی کرده  
 مینویسد فیشداد اول حاکم میباشد چه او شهنج اول حاکم ممالک بشمار است

این کلمه همیشه با هوشنگ میآید مگر آنکه یکبار در فقره اول از فرگرد ۲۰  
 و ندیداد که ذکرش در طئی مقاله گرشاسب بیاید *hushingha* ذات (بیشداد) تنها استعمال  
 شده است در تفسیر بهلوی اوستا بخصوصه برای توضیح کلمه *hushingha* ذات در فقره مذکور  
 قید شده است : « یعنی نخستین کسانی که قانون گذاشته اند مثل هوشنگ »

۱ رجوع کنید به تاریخ سنی ملوک الارض والایا تألیف حمزه بن الحسن الاصفهانی  
 جاب بران صفحه ۱۹

و به الآثار الباقیه عن القرون الخالیة تألیف ابی الریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی  
 جاب زاخو صفحه ۱۰۳

Iranisches Namenbuch von Justi

۲ رجوع کنید به

Iranische Alterthumskunde von Spiegel Bd. I S. 515

و به

Zoroastriische Studien von Windischmann S. 190 f:

و به

## جمشید

بسا در اوستا از جم نیز سخن رفته است در قدیمترین قسمت اوستا که گانه‌ها باشد پیغمبر ایران او را در یسنا ۳۲ قطعه ۸ از مجرمین نامیده میگوید «ار همین گناهکاران است جم پسر ویونگهان کسی که از برای خوشبود ساختن مردمان گوشت خوردن بآنان آموخت در آینده توای مزدا باید میان من و او قضاوت کنی»

در سایر قسمتهای اوستا و کتبه کتب تاریخ و شاهنامه چنین مندرج است که جم در آخر عمرش بواسطه خود ستائی و دروغگوئی مغضوب پروردگار گردید در گانه‌ها فقط یکبار از او یاد شده ایم خوانده شده است بعد ها در سایر قسمتهای اوستا کله خششت *klekshshat* بآن افزوده گفتند جمشید چنانکه همین کله به هور (هور) پیوسته *klekshshat* خورشید شد شید بمعنی نور و فروغ است خود جداگانه در ادبیات فارسی بسیار استعمال شده است فردوسی گوید بدو گفت ز انسان که تا بنده شید بر آید یکی برده بینم سپید جمشید همیشه در اوستا با صفت هورتو *hertu* آمده است در تفسیر بهلوی این صفت به هورمک یعنی دارنده گله و رمه خوب ترجمه شده است صفت دیگر جمشید در اوستا سریره *serire* میباشد که بمعنی زیبا و خوشگل است صفت اولی با وظیفه جمشید مناسبتی دارد چه او با افزودن جهان و پیرو راندن چارپایان و ستوران گهاشنه شده بود در خصوص حسن صورت وی نیز شرحی در شاهنامه مندرج است که در طی مقاله گرشاسب بآن اشاره خواهیم کرد

جمشید در اوستا پسر و یو نگهونت *younghonot* خوانده شده است ابوریحان بیرونی این اسم را و بجهان و حمزه اصفهانی و یونجهان که معرب ویونگهان است ضبط کرده اند در سایر کتب و یوانها نیز ضبط شده است در سانسکرت و یوسونت میباشد در ریگ وید و یوسونت اسم پروردگاری است در عهد هخامنشیان ویونگهان از اسامی معمولی مردمان آن عهد بوده در کتیبه بیستون از

ویوانا vivana نامی یاد شده است که خشر پاون (ساراب) ایدلت هرروواتی Harauvati (قندهار) بوده است. معنی لفظی این اسم دور درخشانده میباشد.

شاید معنی لفظی جم تو امان و همزاد و جنابه باشد چه بسا در اوستا کلمه آیم *aym* بمعنی تو امان است در نزد برهمنان نیز آیم و خواهرش آیمی نخستین نروماده نوع بشراند و این عقیده ممد معنی فوق است.<sup>۱</sup>

از فقره ۲ تا خود فقره ۵ بسنای نهم در خصوص ویونگهان و پسرش جمشید چنین آمده است «زرتشت از هوم پرسد که تورا در میان مردمان نخستین بار در این جهان مادی بپسرد و چه پاداشی نصیب آن کس گردید هوم در پاسخ گفت نخستین بشری که مرا در این جهان مادی بپسرد و ویونگهان است در پاداش پسری مثل جمشید که دارنده رمه خوب و در میان مردمان دارای بلندترین رتبه است و مانند خورشید درخشان است باو داده شد کسی که در مدت سلطنت خویش جانوران و انسان را فنا نابدیر آب و گیاه را مشروب و مأکول تمام بسدنی قرار داد در مدت سلطنت جم دایره سرما وجود داشت و نه گرما جهان از مرگ و از حسد آفریده دیو غاری بود در هنگام شهریاری وی *ویونگهان* و پسر *جمشید* هر دو بظاهر حوال بازده ساله مینمودند» در جائی که مفضلاً از جم سخن رفته است در فرگرد دوم وندیداد میباشد تمام این فصل راجع باوست از این قرار «زرتشت از اهورامردا پرسید ای خرد پاک و مقدس ای آفریدگار جهان معنوی در میان نوع بشر بغیر از من دگر با که نخستین بار مکالمه نمودی دین اهورائی زرتشت را بکه سپردی آنگاه اهورامردا گفت ای زرتشت پاک من در میان نوع بشر بغیر از تو نخستین بار با جم زیبا و دارنده رمه خوب مکالمه نمودم و دین اهورائی زرتشت بدو سپرده گفتم ای جم زیبا پسر ویونگهان من آئین خویش بتو برگذار میکنم پس جم زیبا در پاسخ گفت من از برای این وظیفه ساخته و آزموده نیستم آئین

بروری و دین‌گدتری از من ناید آنگاه من باو گفتم اگر تو مستعد و مہیای  
چنین امری نیستی آن‌به که جهان مرا بہرورانی و بگیتی فزایش و گشایش  
بخشی پستیبان و یاسبان جهان شوی پس جم زیبا بمن گفت یذہر قتم کہ  
جهان تورا بہرورانم و بگیتی بیفزایم ہمارہ پستیبان و یاسبان و نگہبان آن  
باشم در ہنگام سلطنت من نباید کہ باد سرد و گرم وجود داشته باشد  
و نہ ناخوشی و مرگ آنگاہ من بحج دواہزار دادم يك نكین زر (۳۰۰ سال)  
و يك عصای زر نشان (۳۰۰ سال) این چنین جم دارای افتدار گردید  
سیصد زمستان (۳۰۰ سال) از سلطنت وی گذشت زمین از چارہایان خرد و  
بزرگ و مردم و سگہا و مرغکان و شعلہ ہای سُرخ آتش بر شد بطوری کہ  
جا بچارہایان خرد و بزرگ تنک گردید پس از آن من جم را آگاہ نمودہ گفتم  
ای جم زیبا پسر و یونکہان زمین از چارہایان خرد و بزرگ و مردم و سگہا و  
مرغکان و شعلہ ہای سُرخ آتش برگشتہ جا بستوران خرد و بزرگ تنک گردید  
آنگاہ جم در نیمروز بسوی فروغ روی نمودہ براہ خورسید در آمد با نکین زرین  
خویش زمین را بسود و عصای زر شان خویش بآن بہالید و گفت ای سپندارمذ  
محبوب (فرشتہ مُوکل زمین) پیش رو و خویشتن بکسای ناچارہایان خرد و  
بزرگ و مردمان را در بر توانی گرفت پس زمین دامن بکشود و يك ثلث  
بزرگتر گردید چارہایان خرد و بزرگ و مردمان بمیل و آرزوی خویش  
جاگزیدند سیصد زمستان دیگر (۳۰۰ سال) از سلطنت جم گذشت زمین دگر  
بارہ از چارہایان خرد و بزرگ و مردم و سگہا و مرغکان و شعلہ ہای سُرخ آتش  
برگشتہ جا تنک گردید جم باز مثل سیصد سال پیش از این در نیمروز بسوی فروغ  
روی آوردہ بہمان ترتیبی کہ گذشت يك ثلث دیگر بزمین بیفزود در سیصد زمستان  
دیگر (۳۰۰ سال) باز زمین از مخلوقات برگشتہ جا ہمہ تنک شد سومین بار جم  
بترتیب مذکور يك ثلث دیگر زمین را فراخ تر نمود در آریا و بیچ در آنجائی کہ رود  
و نگوہی دائیتیہا و سدرہ و سدرہ و سدرہ مشہور است آفریدگار اہورامزدا با ایزدان  
مستوی انجمنی بیار است جشید زیبا دارندہ رمہ خوب نیز با بہترین مردمان در

همان جا انجمنی بیار است اهورامزدا بحکم گفت ای جم زیبا پسر ویونکمان بجهان  
 مادّی زمستان سختی خواهد رسید و سرمای شدید تپاه کنندۀ از پی درآید دانه های  
 برف از بلندترین کوه ببلندی چند ارش بیارد یک ثلث از جانوران هلاک شود  
 چه در محلّهای هولناک (بیابانها و کویرها) چه در بالای کوهها چه در دره ها  
 پیش از این زمستان این مملکت دارای چراگاهان است وقتی که برفها آب شده  
 آب فراوان روان گردد این جهان غیر قابل زیست بنظر خواهد رسید از برای  
 پیش آمد این حادثه باغی (وَز واسد) بساز که از هر چهار طرف ببلندی یک  
 میدان اسب (چرتو ۴۴۴۴ - اسیریس) باشد در آنجا تخمهای چار یابان  
 خرد و بزرگ و سگها و مرغکان و شعله های سرخ آتش جمع کن این و را  
 که از هر یک طرف ببلندی یک میدان اسب باشد برای مسکن مردمان بساز  
 و یک طویله که از هر یک طرف ببلندی یک هائو ۴۴۴۴ (هزار گام) باشد  
 برای ستوران سار در آنجا جوی آبی جاری نما چراگاهان فراهم کن خانه ها  
 و سردابها و ابوانها و رواقها بنا نما تخم های (۴۴۴۴۴۴) مردان و زنانی که  
 در روی زمین بهترین و زیباترین هستند در آنجا جمع کن هم چنین تخمهای  
 جانورانی که بزرگتر و بهتر و زیباتراند در آنجا گرد آور از میان گاهها آنچه  
 بلند تر و خوشبو تر است و از میان غذاها آنچه لذیذ تر و خوشبو تر است تخمهای  
 آنها را در آنجا حفظ نما و این تخمها را از هر قسمی که باشد بگ جفت در آنجا  
 بیاور تا در تمام مدّتی که مردمان در و سر میبرند آنها پوسده و فاسد نگردند  
 کسانی که ناقص هستند مثل قوزی و دیوانه و پیسی یا نسی که در او یکی از آفتها  
 و ناخوشیهای اهریمنی دیده شود نباید داخل و گردند در بزرگترین محله  
 این و نه گذر بساز در محله وسطی شش گذر و در محله کوچکی سه گذر در  
 گذرهای بزرگترین محله تخم هزار مرد و هزار زن در وسطی شنصد و در کوچکی  
 سیصد جمع نما گذرها را نانکین زرین علامت و نشانی بگذار و از برای و در دري  
 بگشای که روشنائی داخل شود

جم پرسید که چگونه این باغ را بسازم اهورامزدا گفت ای جم زیبا پسر

ویونکمان زمین را با باشمه خویش بکوب پس از آن با دستهای خویش آن را بمال همانطوری که امروز مردم گِل نرم را میمالند <sup>۱</sup> آنکاه جشید همانطوری که اهورامزدا گفت عمل نمود و در حاضر کرد چار بایان خرد و بزرگ و مردمان و گیاهها و غذاها را در آنجا گرد آورد

ای آفریدگار جهان مادی ای پاك چه فروغ و روشنائی در این ور که جم ساخت می باید اهورامزدا گفت در آنجا فروغهای جاودانی (روحنکهه = *روحانی*) و فروغ جهانی (ستیدانه = *ستاره ها*) میباشد در هر سال یکبار در آنجا ستارگان و ماه و خورشید طلوع و غروب میکنند بنظر ساکنین و در یک سال مثل یک روز است در هر چهل سال از هر یک جفت مخلوقات و در یک جفت دیگر بعمل میآید مردها<sup>۲</sup> در و بهترین زندگانی سربرد

ای آفریدگار جهان مادی ای پاك که در آنجا کیش مزدا داخل کرد اهورامزدا گفت مرغ کرشپتر و *مردن دین* <sup>۲</sup> ای آفریدگار جهان مادی ای پاك کیست در آنجا بزرگ و حاکم (اهو = *اهو*) و سردار دینی (رتو = *رد*) اهورامزدا گفت اروتد<sup>۳</sup> و توای زرتشت <sup>۳</sup> در این جا متذکر میشویم که جمشید فقط بفرمان اهورامزدا باغ و را که در بهلوی و جکرت میگویند برای پیش آمد طوفان آخرالزمان ساخت ریاست روحانی و

۱ در شاهنامه در خصوص منزل ساختن جمشید چنین آمده است

فرمود دیوان ناپاک را      بآب اندر آمیختن خاک را  
هر آنچه از گِل آمد چو بشا خند      سبک خشت را کالبد ساختند

۲ بندهش در فصل ۱۹ در فقره ۱۶ مینویسد در خصوص کرشبت گفته شده است که او می تواند کلماتی تلفظ کند او است که در ورجم دین منتشر ساخت در فصل ۲۴ همین کتاب در فقره ۱۱ آمده است کرشبت بزرگ و رئیس مرغهاست دین مزدیسنا را به و آورد او را نیز چرخ گویند منو خرد در فصل ۶۱ فقره ۹ گوید که چهاراو (چهاراو) رئیس مرغهاست در فرهنگها نیز چرخ یکی از مرغهای شکاری درج شده است ایدی گوید

زمین روان چرخ خون بر چرخ      بر آواز را مشکران مرغ

۳ اروتد<sup>۳</sup> یکی از سه پسران زرتشت است بقول سنت رئیس طبقه بزرگان بوده

است رجوع کنید بگاتھا صفحه ۸۵ -- ۸۸



مادّی این باغ با زرتشت و پسرش اروندر میباشند هم چنین در هیچ جای اوستا نیامده است که پس از طوفان جم نیز با ساکنین از ور در آمده زمین را دگر باره آباد خواهد نمود بنا بر این آنچه در زامیاد یشت که بزودی ذکرش بیاید راجع بجمشید مندرج است نقیض مطالب فرگرد دوم و ندیداد نیست پیش از آنکه با بقی داستان جم بپردازیم لازم است یاد آور شویم طوفان آینده که جهان را ویران و مخلوقاتش را نابود خواهد کرد موسوم است به مهر کوشا <sup>۱</sup> و سه دوه که از <sup>۲</sup> سه دوه یعنی مرگ مشتق است این کله فقط یکبار در یکی از جزوات اوستائی استعمال شده است <sup>۱</sup> در بهلوی ملکوش گویند در مینو خرد ملکوسان آمده است او دیوی است مهیب در پایان هزاره هوشیدر زمستان هولناکی پدید آورد در مدّت سه سال زمین را دچار باران و تگرگ و برف و باد سرد نماید بطوری که از این طوفان زمین ویران و مخلوقاتش نابود شوند آنگاه ساکنین ورجکرد بیرون آیند و دگر باره زمین آباد کنند <sup>۲</sup>

طوفان ملکوش و باغ ور در اوستا بسیار شبیه است بطوفان نوح و کشتی وی که در تورات منقول است فرقی که در میان این دو عقیده موجود است این است که بقول دانشمند امریکائی ویتنی Whitney باغ ورجکرد با آن همه وسعت از برای فرا گرفتن قومی و لوازم زندگانی وی منطقی تر است تا از کشتی کوچک نوح از برای جمیعت انبوه <sup>۳</sup>

گذشته از یسنا و وندیداد در چندین یشت از جمشید صحبت شده است بحسب ترتیب نخست باید بآبان یشت متوجه شویم در فقره ۲۵ آن آمده است که جمشید دارنده رمه خوب در بالای کوه هکرسداسب هزار گاو ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی نموده از او تمنا کرد که وی را در همه ممالک بزرگترین شهریار گرداند که وی را بدیوها و مردمان و جادوان و برهها و

Zendavesta by Westerguard Fragm. VIII, p. 834

۱ رجوع کنید به

۲ رجوع کنید برساله سوشیانس تألیف نگارنده

Zoroaster, The Great Persian.

۳

کاووها و کریانهای ستمگار چیر سازد و از دیوها ثروت و بهره و فراوانی ورهه و خور سندی و تشخص را دور بدارد ایزد ناهید وی را کامروا ساخت در درواسپ یشت نیز جمشید بترتیبی که در آبان یشت گذشت از برای ایزد گوش قربانی نموده درخواست میکند که وی را موفق بدارد از آنکه او بتواند برای مخلوقات گله ورهه مهیا سازد گرسنگی و تشنگی و پیری و مرگ را از آنان دور نماید که در مدّت هزار زمستان (۱۰۰۰ سال) جهان را از باد گرم و سرد ایمن بدارد ایزد گوش نیز حاجت او را بر آورد در فروردین یشت در فقره ۱۳۰ آمده است ما بفروهر پاک جم پسر ویونگهان توانا و دارنده ره درود میفرستیم تا بضدّ فقرات که دیوها آورده اند استقامت توانیم نمود و بضدّ خشکی و احتیاج ایستادگی توانیم کرد در رام یشت در فقره ۱۵ تا ۱۷ باز جمشید از کوه هکر در بالای تخت زرین برای ایزد وایو (فرشته هوا) نثار آورده همان تمناهایی که از ناهید داشت در این جا از فرشته هوا نموده و کامروا میگردد در ارت یشت در فقرات ۲۸ تا ۳۱ باز جمشید بر میخوریم که بترتیب مذکور در درواسپ یشت از ایزد ارت (فرشته ثروت) طلب میکند که حاجتش را بر آورد

ز امیاد یشت نسبتاً مفصل تر از جمشید صحبت میکند بخصوصه مندرجات آن مفید و سرچشمه مطالبی است که در کتب تاریخ و شاهنامه راجع به جمشید مندرج است در فقرات ۳۱ تا ۳۸ چنین آمده است «فرمدّت زمانی از آن جمشید بود کسی که در روی هفت کشور سلطنت داشت بدیوها و مردمان و جادوان و بریها و کاویها و کریانها مسلط بود جم از دیوها ثروت و سود بر بود فراوانی و گله و ره و خوشی و جاه و جلال را از آنان دور بداشت در مدّت حکومت وی خوردنی و آشامیدنی پوسیده و فاسد نمیشد نه سرما و گرما وجود داشت و نه پیری و مرگ و رشک آفریده دیو این چنین بود تا بوقتی که او دروغگوئی آغاز نمود و خیال خود را بدروغ مشغول ساخت آنگاه فراز او بصورت مرغی جدا گشته بمهر رسید بار دوم فراز او جدا گشته بفریدون رسید بار سوم فراز او جدا گشته مگر شاسب رسید پس از آنکه فراز جمشید دور شد

او افروده و بریشان گرد جهان همیگشت بناچار بایستی بنحوصت دشمن  
تَن در دهد»

در فقره ۴۶ زامیاد یشت آمده است که سپیتیورَ «سپیتیور» (Spityura) جم را با ارّه دوباره نمود در فصل ۳۱ بندهش در فقره ۵ آمده است «سپیتیور برادر جمشید است با اژی دهاک (ضحاک) جمشید را کشت» همانطوری که شغاد برادر خود رستم را کشت در روضة الصفاء و در یک روایت منظوم مندرج است که جم را پس از آنکه صد سال متواری بود در کنار دریای چین در میان یک درخت تُهی و کهن سال یافته با ارّه بدو نیم کردند شاهنامه نیز مطابق با زامیاد یشت در خصوص جمشید گوید

|                         |                           |
|-------------------------|---------------------------|
| چنین سال سید همیرفت کار | ندیدند مرگ اندر آن روزگار |
| نیارست کس کرد بیکارئی   | نبید درمندی و بیماری      |
| زرنج و زبدشان نبود آگهی | میان بسته دیوان سان رهی   |

پس از آنکه جمشید مفرور گشته خود ستای آغاز نمود فراز او  
جدا شد

|                               |                             |
|-------------------------------|-----------------------------|
| شمارا زمن هوس و جان و تن است  | من نگر و دهر که اهریمن است  |
| کراید و نکه دانید من کردم این | مرا خواند باید جهان آفرین   |
| چو این گفته شد فرزدان از اوی  | گسست و جهان شد بر از گفتگوی |

جمشید پس از آنکه در میدان جنگ ضحاک زخم یافته خود از معرکه  
بکنار کشید در مدت صد سال متواری بود تا آنکه او را در کنار دریای چین  
دستگیر نموده با ارّه بدو نیمش کردند

|                              |                                |
|------------------------------|--------------------------------|
| چو صد سالش اندر جهان کس ندید | ز چشم همه مردمان ناپدید        |
| صد سال روزی بدریای چین       | بدید آمد آن شاه ناپاک دین      |
| چو ضحاک آورد ناگه بچمنک      | یکایک ندادش زمانی در تنک       |
| بسارّه مراورا بدو نیم کرد    | جهان را از او پاک و بی بیم کرد |

طبری و بلعمی می‌نویسند که جمشید پس از شکست یافتن از ضحاک بزاولستان بگریخت و دختر شاه آنجا را بزنی گرفت از او پسری آمد تور از تور پسری آمد دستان از دستان پسری آمد طواریک از طواریک پسری آمد فرامرز برای متقم دستان رجوع کنید. بمقاله گرشاسب در انجام مقال متذکر میشویم که داستان غرور و خود ستائی جمشید بعدها داخل سنت یهودیان شد و در کتاب تلمود سلیمان بجای جمشید اوستا گردید نگین سلیمان احتمال دارد اصلاً همان نگین جمشید باشد که ذکرش در فرگرد دوم و نندیداد گذشت<sup>۱</sup>

## ضحاک

بقول شاهنامه پس از آنکه جمشید خود ستائی آغاز کرد فرایزدی از او جدا گشته و مغلوب ضحاک شد مدت سلطنت ضحاک نازی و دوره ستم و بیدادش هزار سال بوده است تا آنکه فریدون او را شکست داد و بکوه دماوند بزنجیر بست در شاهنامه مرداس پدرش میباشد حمزه و بیرونی ارون داسپ ضبط کرده اند

در اوستا اثری دهاک ~~موجود~~ آمده است این اسم مرکب است از دو جزء اولی که اثری باشد خود جدا گانه غالباً در اوستا استعمال شده است از این قبیل در فرگرد اول و نندیداد در فقره ۲ اهورامزدا میگوید نخستین کشوری که من بیا فریدم آریا و بیج میباشد اهریمن در آنجا اثری (مار) سرخ بیا فرید هم چنین در فقره ۵ از فرگرد ۱۴ و در فقره ۶۵ از فرگرد ۱۸ و در فقره ۹۰ از آبان یشت اثری بمعنی مار میباشد بسا از اثری یک حانور اهریمنی اراده شده است درست همان معنی که امروز از کلمه اژدها یا اژدر فارسی برمیآید چنانکه در یسنا ۹ که ذکرش در مقاله گرشاسب بیاید دهاک نیز

۱ برای کسب اطلاعات مفصلتر راجع به جم در وید برهمن و در تلمود یهودیان رجوع کنید بکتابهای ذیل

Der Vedische Mythos des yama von Ehn, Strassburg 1890.

Die talmudische-midrassische Adamsage in ihrer Rückbeziehung auf die persische yama und Mithrasage, von Kohut.

جداگانه استعمال شده يكـ مخلوق اهریمنی دیوسیرت است چنانكه در یسنا ۱۱ فقره ۶ غالبا اژي دهاك يكجا آمده ار آن نیز يك مخلوق دیوسیرتی اراده میشود در زامیادیشت از فقره ۴۶ تا ۵۲ از منازعه آذر و اژي دهاك صحبت میدارد که هر يك برای بدست آوردن فراز دی میكوشد در فقرات مذکور نیز گهی اژی تنها آمده است

اژدها و اژدر از کلمه اوستائی اژي دهاك میباشد در ادبیات فارسی نیز بهمان معنی است که در اوستا لبیبی گوید

از این هفت سر اژدر عمر خوار پیرهیزدانکو بود هوشیار

حمزه اصفهانی در وجه اشتقاق این اسم چنین مینویسد " بیوراسب ده اک ده اک اشتقاق ده اسم لعقد العشرة و آک اسم للآفته والمعنی انه كان ذا عشر آفات احدیها فی الدیة " این اشتقاق درست نیست چه دهاك مركب از ده و اک سوسه که در اوستا بمعنی بدوزشت است نمیباشد و کلمه ده در اوستا دس و سوسه آمده است از اژی دهاك در اوستا چنانکه از ضحاک در شاهنامه و کتب تاریخ مرد جبار و بیدادگری از نژاد بیگانه و دشمن ایران تصور شده است که چندی ایران را گرفتار بنجه قهر و غلبه خویش داشت

در کتب متأخرین اورایز بیوراسب خوانده اند که بمعنی دارنده ده هزار اسب است فردوسی گوید

همان بیوراسبش همی خواندند چنین نام بر بهلوی راندند

از اوستا نیز برمیآید که اژی دهاك از قوم دیگری است و از مملکت بابل است یعنی از همان سرزمینی که ایرانیان در قدیم يك طایفه عرب نژاد از ساکنین آنجا را نازی مینامیدند و بعد ها اسم این طایفه مخصوص را برای کلبه اعراب اطلاق کردند در شاهنامه هم که ضحاک نازی نامیده شده است لابد یکی از جباران بابل مقصود میباشد و مناسبتی هم با سلاطین قدیم خونخوار و ظالم بابل یا اشور دارد

در فقره ۲۹ از آبان یشت آمده است « که اژی دهاک سه پوزه در مملکت بُورِی رسیده صداسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی کرد و از او درخواست که وی را بتهی نمودن هفت کشور از انسان موفّق سازد اما حاجت او برآورده نشد »

بُورِی همان بابل است. بمناسبت آنکه لام در زبانهای ایرانی نبوده است آن را به راء تبدیل کرده اند. بابل در کتیبه های هخامنشیان بابیروش و در اوستا بُورِی شد. مُشتبه شود با کلمه دیگر اوستائی بُورِی رسیده که با همین املاء. یعنی ببر است و در فقره ۱۲۹ یشت مذکور آمده است از فقره فوق برمیآید که ضحاک بابلی بوده و در مملکت خویش قربانی نیاز ناهید نموده است در فقره ۱۹ از رام یشت آمده است که اژی دهاک در کویرِنت و در بالای تخت زرین برای وایو (فرشته هوا) فدیّه آورد کویرِنت همان است که الحال موسوم است بکُرنند. این قصبه کوچک در جائیکه ضحاک فدیّه نثار فرشته هوا نمود در بالای کوهی واقع است که میان بابل و ایران حایل است و نزدیک به بُورِی و وطن اصلی ضحاک است همان کوهی که در بندهش در فصل ۱۲ در فقرات ۲۹ و ۳۶ اسپروچ و در شاهنامه اسپروز نامیده شده است همیرفت آن شاه گیتی فروز. زدگاه در پیش کوه اسپروز. یونانیها آن را زاگُرس Zagros خوانده اند.

سلسله نسب ضحاک در فصل ۳۱ فقره ۶ بندهش این طور مندرج است دهاک پسر خرو ناسپ پسر زینیکاو پسر ویرفشک پسر نازی پسر فرواک پسر سیامک از طرف مادر دهاک پسر اودی پسر بیک پسر تمبیک پسر او و خم پسر یاور و یسم پسر گدویشو پسر دروگا سکان پسر گتاک مینوی (زشت نهاد) باز بندهش در فصل ۲۳ در فقرات ۲ و ۳ مینویسد که در زمان سلطنت اژی دهاک زن جوانی با یک دیو و مرد جوانی با یک پری بهم پیوستند از اختلاط آنان رنگیهای سیاه پوست بوجود آمدند وقتی که فریدون بسرکار آمد آنها را از ممالک آریائی بیرون نموده بساحل دریا راند اما پس از استیلای عرب دگر باره ممالک آریائی داخل شدند داستان دست یافتن فریدون به ضحاک و در کوه دماوند

او را بزنجیر بستن در کتب بهلوی نیز مندرج است

بند هشت در فصل ۲۹ در فقرات ۸ و ۹ مینویسد «وقتی که اژی دهاک زنجیر گسته آزاد شود آنگاه سام گرشاسب برخاسته او را هلاک کند این اژدهاک را که نیز بیوراسب میگویند در کوه دماوند زنجیر شده است چه وقتی که فریدون بدو چیر شده نه توانست که او را بگشدد» در شایست نه شایست در فصل ۲۰ فقره ۱۸ آمده است که فریدون خواست ضحاک را بکشد اما اهورامزدا با و گفت تو نباید که او را اکنون بکشی زیرا که زمین پر از مخلوقات موزی و مضر خواهد شد

در سنت است که در هزاره هوشیدر ماه دومین موعود مزدیسنا ضحاک از کوه دماوند زنجیر خواهد گشت دست نطاول کشوده یکک نلک از مردمان و ستوران و گوسفندان و سایر مخلوقات ازدی را نابود خواهد کرد آنگاه اهورامزدا گرشاسب را از دشت زالمستان برانگیخته آن نابکار را نابود خواهد ساخت<sup>۱</sup>

## فریدون

نگه کن آفریدون کرد که از یه ضحاک شاهی ببرد (فردوسی)

فریدون در اوستا نرآ تئون *Frīdōn* (Theretaona) آمده است اسم پدرش آتویه *Atōiye* میباشد در سانسکرت آیتیا *aitya* گویند معمولاً در اوستا آتویانه *Atōiāne* آمده است و این صفت است. معنی از خاندان آتویه همین کله است که در بهلوی اسپیان شده است بزودی ذکرش بیاید

در فقرات ۶ تا ۸ از یسنای ۹ مذکور است: «زرتشت از هوم پرسید دومین کسی که ترا در جهان مادی بيفشرد کیست و چه پاداشی باو بخشیده شد هوم در پاسخ گفت دومین کسی که مرا در این جهان مادی بيفشرد آتویه میباشد در پاداش پسری مثل فریدون از خاندان نجیب و توانا باو داده شد

کسی که از ی دهاک سه پوزه و سه کله و شش چشم و هزار چستی و چالاکي دارند و اشکست داد آن دروغ قوی دیوپرست را که اهریمن ناپاک برای تباه نمودن راستی بضد جهان مادی بیافرید « از فقره ۱۷ از فرگرد اول وندیداد می توان استدال نمود که گیلان مسقط الرأس فریدون میباشد چه در فقره مذکور آمده است « چهارمین کشوری که من اهورامزدا بیافریدم ورنه و سدها چهار گوشه میباشد در آنجائی که فریدون کشته از ی دهاک تواند یافت اما اهریمن بدکشش در آنجا حیض غیر طبیعی بیافرید و غیر آریائی را (خارج را) بر آن مملکت مسلط داشت « در هر جائی از اوستا که از فریدون ذکر شده می بینیم که او در مملکت ورنه برای فرشتگان قربانی کرده است از این قبیل در آبان یشت و در واسپ یشت و رام یشت و ارت یشت و زامیاد یشت که ذکرش نباید ورنه را غالب مستشرقین دیلم یا گیلان حالیه دانسته اند تفسیر پهلوی اوستا نیز ورنه را به پدشخوار گرتفسیر کرده است که عبارت باشد از ناحیه کوهستانی جنوب غربی دریای خزر بندهش در فصل ۱۲ در فقره ۱۷ مینویسد « پدشخوار گر کوهی است که در طبرستان و گیلان واقع است »

بقول وست West محققاً پدشخوار گر در جنوب قفقاز واقع است و الحال البرز نامیده میشود بهر حال ورنه محلی است در گیلان در پهلوی ورنیک گفته اند بقول یوستی هنوز دهی موسوم به ورنک در طرف شرقی ساری واقع است<sup>۱</sup> ورنه چهار گوشه سدها و سدها خوانده شده است تفسیر پهلوی توضیحات داده گوید نخست برای آنکه چهار راه بسوی ورنه دلالت میکند آن را چهار گوشه گفتند دوم آنکه ورنه دارای چهار شهر عمده است همانطوری که غالباً از دیوهای مازندران اسم برده شد بسا در اوستا نیز از دیوها و دروغ پرستان ورنه یاد شده است از این قبیل در وندیداد فرگرد ۱۰ فقره ۱۴ و یسنا ۲۷ فقره ۱ و آبان یشت فقره ۲۲ و مهر یشت فقره ۹۷ و فروردین یشت فقره ۷۱

Zend-Avesta, Darmesteter Vol. II p. 14

S.B.E. by West p. 38

Iranisches Namenbuch von Justi s. 331

۱ رجوع کند به

و به

و به



دگر از جاهائی که از فریدون سخن رفته است در فقره ۳۳ از آبان یشت است از این قرار «فریدون از خاندان توانای آثوویه در مملکت چهار گوشه ورنه صداسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی نموده از او درخواست که بازی دهاک سه پوزه . . . ۱ ظفر یابد ناهید حاجت او را برآورد

در فقرات ۱۳ و ۱۴ از درواسپ یشت آمده است که فریدون برای ایزد گوش قربانی نموده از او درخواست که بضحاک غلبه کند و دو زنتش را سنگهوک و آرتووک و آرتووک را که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن و از برای خانداری برازنده هستند از او برآید در فقره ۲۳ از رام یشت و در فقرات ۳۳-۳۵ از ارت یشت باز فریدون از برای فرشتگان هوا (ویو) و ثروت (ارت) فدیة آورده بترتیب مذکور تمنا میکند که وی را کامروا سازند سنگهوک و آرتووک را که فریدون از دست ضحاک نجات میدهد در شاهنامه شهرناز و ارنواز میباشند دو خواهر جمشید هستند که پس از مغلوب شدن جم گرفتار ضحاک مار دوش شدند

دو پاکیزه از خانه جمشید برون آوریدند لرزان چو بید  
که جمشید را هر دو خواهر بدند سربانوان را چو افسر بدند  
ز پوشیده رویان یکی شهرناز دگر ماهروئی بنام ارنواز  
در فقره ۴۰ از بهرام یشت نیز از یل نامور فریدون ذکر شده است  
در تمام فقرات مذکور کار عمده فریدون همان شکست دادن ضحاک است داستانی  
که مفصلاً در شاهنامه و در کلیه کتب تاریخ مندرج است پدر فریدون  
در شاهنامه آبتین و مادرش فراتک میباشد  
فراتک بدش نام و فرخنده بود بمهر فریدون دل آکنده بود

۱ مثل فقره ۸ از یسنای ۹ که ذکرش گذشت

۲ در یسنای ۲۲ و ۲۳

سلسله نسب فریدون در فصل ۳۱ از فقره ۷ بندهش این طور آمده است  
 «فریتون آسپیان پسر پورتورا آسپیان پسر سوک تورا آسپیان پسر پورتورا  
 آسپیان پسر سیاک تورا آسپیان پسر سپیدتورا آسپیان پسر گفرتورا آسپیان  
 پسر رمک تورا آسپیان پسر و نفر غشن آسپیان پسر جم پسر و یونگهان از ویونگهان  
 تا با آسپیان پورتورا ده یشت بوده است هر یک از آنان صد سال زندگانی  
 کرده است که رو به رفته هزار سال باشد این هزار سال مدّت سلطنت ضحاک  
 بوده است از آسپیان پورتورا فریدون بوجود آمد کسی که از جم انتقام کشید  
 از او (یعنی پورتورا) دو پسر دیگر که برمایون و کتایون باشند نیز بوجود  
 آمدند اما فریدون پرهیزگار تر بوده است از فریدون سه پسر بوجود  
 آمدند سرم (سلم) و توج و ایریج . . . . .»

داستان این سه پسر و تقسیم کردن فریدون ممالك خود را در میان آنان  
 در شاهنامه و کتب تاریخ عربی و فارسی معروف است

نخستین بسلام اندرون بنگرید همه روم و خاور مرا آفرید  
 دگر تور را داد توران زمین مرا کرد سالار ترکان و چین  
 وزان پس چون نوبت بایرج رسید مرا اورا پدر شهر ایران گزید<sup>۱</sup>  
 در اوستا از قلمرو سلطنت این سه پسر نیز یاد شده است در فروردین  
 یشت در فقره ۱۴۳ آمده است بفروهرهای مردان و زنان پاک ممالك آریائی  
 درود میفرستیم بفروهرهای مردان و زنان پاک ممالك تورانی درود میفرستیم  
 بفروهرهای مردان و زنان پاک ممالك شیریه و سدره Sairina درود  
 میفرستم بنابر آنچه در کتب ما مسطور است سلم و تور و ایرج اسامی  
 خود را بخاک و قلمرو سلطنت خویش داده اند شیریه اوستا مملکت سرم  
 (سلم) میباشد که قسمت بزرگترین پسر فریدون بوده است از آن مملکت روم  
 یا اروپا و یا بقول فردوسی خاور زمین (مغرب) اراده شده است<sup>۲</sup>  
 دگر از اعمال فریدون در اوستا این است که او کشتی ران ماهر با آورد «د»

۱ رجوع کنید به صفحه ۹۲ همین کتاب از مملکت آریائی ایران مقصود میباشد

Bränfähr von Marquart 1901 S. 155—157

۲ رجوع کنید به

را بصورت کرگس در آورده در هوا پیرواز نمودن واداشت در فقره ۶۱ از آبان یشت این داستان را ملاحظه خواهید نمود نظیر آن را در هیچ يك از کتب بهلوی نیافتم در شاهنامه و کتب تاریخ نیز چیزی از آن بنظر نگارنده نرسید

در انجام مقال از فقرات ۳۶-۳۷ زامیادیشث ذکر کرده ختم میکنیم در فقرات مذکور آمده است «دومین بار وقتی که فر از جهشید بصورت مرغی جدا شد فریدون از خاندان توانای آئوینه آن را دریافت بطوری که او در میان پیروزمندان پیروزمندترین شد 'باستثنای زرنشت' کسی که از دهاک سه پوزه . . . . . را کشت»

## گرشاسب

گرشاسب یکی از ناموران ایران قدیم است که مکرراً در اوستا از او نام برده شده است او در نامه مقدس، منزله رستم شاهنامه یا هرقل Herakles یونانیهاست در اوستا گرشاسب و ~~و~~ ~~و~~ ~~و~~ آمده است در سانسکریت نیز گرشاسو *Grasava* گویند معنی لفظی این اسم دارنده اسب لاغر یا کسی که اسبش لاغر است میباشد امروز گرشاسب گوئیم ولی بهتر این است که گرشاسب بگوئیم چون در نسخ خطی قدیم میان ک و گ امتیازی در نوشتن نمیداده اند شاید که فردوسی هم در عهد خویش گرشاسب استعمال کرده باشد و ممکن است هم گرشاسب گفته باشد طبری گرشاسب و ابوالفداء گرشاسف ضبط کرده اند هرچند که در این مقاله مقصود ما این نیست که کلیه آنچه در خصوص گرشاسب مورخین عرب و ایرانی نوشته اند و آنچه در شاهنامه مندرج است با مندرجات اوستا مطابق کنیم بلکه مقصود این است که فقط آنچه راجع بگرشاسب در اوستا و سایر کتب مذهبی مزدیسنان آمده است در این مقاله جمع نمائیم و باین وسیله معنی یک رشته از جملات اوستائی را بفهم نزدیک کنیم خواه مندرجات اوستا مطابق مضامین گرشاسب نامه اسدی طوسی که در سال

۴۵۸ سرائیده شده است موافق باشد یا نه ولی برای آنکه راه تحقیقی نموده باشیم مختصراً آنچه در شاهنامه از گرشاسب نوشته شده است یاد آوری نموده میگذریم

در یک جای شاهنامه گرشاسب پسر زو (زاب) پسر طهماسب از خاندان فریدون ۹ سال سلطنت نمود پسر بُد مر اورا (زورا) یکی خویش کام پدر کرده بودیش گرشاسب نام ملحقات شاهنامه از گرشاسب دیگری اسم برده گوید پس از آنکه جمعی از ضحاک زخم یافته خود را از میدان جنگ بکنار کشید شبانه بالباس مبدل فرار نموده سربکوه و بیابان نهاد چندی سرگشته میگشت تا آنکه بزابلستان رسید سمن ناز دختر کورنگ پادشاه زابلستان شیفته حسن جمال جمشید گردیده در خفاء زن او شد کورنگ پس از آبتن شدن دخترش قضیه را دریافت خواست که جمشید را دستگیر نموده بنزد ضحاک بفرستد اما گریه وزاری سمن ناز اورا دل بسوخت و دست از جمشید برداشت تا آنکه سمن ناز پسری بزائید نهاد آن دل افروز را نام تور دل و جان جم بد از او برز نور پس از آنکه تور بسن پنج سالگی رسید از حرکات او حدس میزدند که او باید از پشت جمشید باشد کورنگ برای آنکه سر فاش نشود از بیم ضحاک بجمشید گفت که زن و فرزند گذاشته از زابلستان برود جمشید پس از بیمودن مراحل بهندوستان رسید پس از چندی اقامت در آن سرزمین رهسپار چین گشت در آنجا گهاشتگان ضحاک او را دستگیر نموده بفرمان شاهنشاہ ماردوش او را با آره بدو نیم کردند سمن ناز از شنیدن این خبر زهر خورده خود نکشت نور بحد کمال رسید از او پسری بوجود آمد موسوم به شید سب

از آن ماه زادش یکی شه نژاد بیدشاد و شید سب نامش نهاد

شید سب پس از مرگ کورنگ بتاج و تخت زابلستان رسید از او نیز پسری موسوم به طورک پا به مرصه وجود نهاد

یکی پورش آمد ز تخم بزرگ برسم نیا نام کردش طورک

پس از در گذشتن شید سب طورک چندی سلطنت نمود از او هم پسری

بدنیا آمد نامزد به شم

یکی پورش آمد بخوبی چو جم نهاد آن دلاور ورا نام شم

از شم پسری بوجود آمد موسوم به انرط

زشم زان پس انرط آمد پدید همی فر شاهی از او میدمید

انرط هم چندی شاهی نمود پسر او که موضوع مقاله است موسوم است

به گرشاسب

چو بختش بهر کار منشور داد سپهرش یکی نامور پور داد

بر آن پور آرام بفزود و کام گرانمایه را کرد گرشاسب نام

در شاهنامه شرحی از زور بازوی گرشاسب و دلیری وی مندرج است

اما داستان او پایان نرسیده فقط در انجام داستان نژاد رستم بگرشاسب نسبت

داده میشود بزرگان این تخمه کنز جم بدند سراسر نیاکان رستم بدند<sup>۱</sup>

این داستان را که ترنر مکان در جرو ملحقات شاهنامه چاپ کرده است

معلوم نیست که از فردوسی باشد احتمال دارد که از گرشاسب نامه اسدی طوسی

باشد که هنوز منظر نگارنده نرسیده است میرخواند نیز در روضته الصفاء مینویسد

«در کرشاسف نامه نقل است که جمشید مجهول وار گرد عالم می گردید تا در حوالی

سجستان ساکی شد و دختری از آن قوم بخواست و از او فرزندان متولد شدند

که کرشاسف از آن نسل است و رستم آن تخمه» بقول تولدکه Nöldeke خاندان رستم

منسوب بگرشاسب اوستا نیست<sup>۲</sup> از آنچه گذشت اسامی آباء و اجداد گرشاسب

در شاهنامه از این قرار است گرشاسب پسر انرط پسر شم پسر طورگ

پسر شید سب پسر تور پسر جمشید و این سلسله در زابلستان سلطنت کرده

است چنانکه خواهیم دید گرشاسب اوستا نیز با زابلستان سروکاری

دارد و اسامی برخی از نیاکانش یاد آور اسامی نیاکان گرشاسب شاهنامه است

متمم داستان گرشاسب را از این قبیل جنگ وي باضحاک و

اشکر کشیمهایش بصد توران و افریقا و هندوستان و سایر اعمالش را باید

۱ رجوع کنید بشاهنامه چاپ مکان Mican (ملحقات) از صفحه ۲۱۰۰

۲ Nöldeke, Das Iranische Nationalepos, Grundriss der Irani. Philolo. S. 138

بواسطه گرشاسب نامه اسدی طوسی تکمیل نمود سراینده گرشاسب نامه علی بن احمد طوسی مؤلف لغات فرس اسدی است پدرش را که از برای تشخیص باید اسدی بزرگ نامید موسوم است به احمد بن منصور الطوسی معاصر فردوسی و بقولی استاد او بوده است<sup>۱</sup>

ماخذ گرشاسب نامه که در سال ۴۵۸ هجری (۱۰۶۶ میلادی) سرانیده شده است بی شک همان مأخذی است که در ملحقات شاهنامه در متمم داستان جهشید و اعقاب او برشته نظم کشیده شده است

از آنچه بندهش در فصل ۳۱ در فقرات ۲۶ و ۲۷ مینویسد بخوبی یاد آور سلسله گرشاسب شاهنامه میباشد بندهش گوید «گرشاسب و اوروخش Aurvakhsh دو برادر بوده اند ار پسران اترت پسر سام پسر تورک پسر سپانیاسپ Spānīyasp پسر دورشاسب Dūrōshasp پسر توگ پسر فریدون<sup>۲</sup>

در اوستا نیز پدر گرشاسب تریت نامیده آمده است گاهی با اسم خاندانش سام گرشاسب خوانده شده است چنان که در فروردین یشت در فقرات ۶۱ و ۱۳۶ در کتب پهلوی گاهی فقط با اسم خاندانش سام نامیده شده است

اینک آنچه در اوستا راجع بآباء و اجداد و اعمال گرشاسب مندرج است بیان نموده بعد نواقصات این داستان را بتوسط سایر کتب مذهبی پهلوی و بازید و فارسی تکمیل میکنیم نخست راجع به تریت نامیده پدر گرشاسب در فرگرد ۲۰ و دیداد در فقرات اول و دوم چنین آمده است:

«زرتشت از اهورامزدا پرسید کیست در میان برهیزگاران و دانایان و کامگاران و توانگران و رایومندان و نهمنان (دایران) و پیشدادیان نخستین

۱ گرشاسب نامه را مستشرق مرحوم فرانسوی کلیمان هوارت Clément Huart در دو جلد با ترجمه فرانسه در پاریس طبع رسانیده است یعنی که کتاب مذکور در ۳۰ دسامبر ۱۹۲۶ که روز وفات مستشرق مذکور است در تحت طبع بوده است (نقل از مقاله آقا برزا محمد خان قزوینی در مجله ایرانشهر شماره ۱۱ از سال چهارم ۱۹۲۷ میلادی)

۲ رجوع کنید به Sacred Books of the East by West p. 137.

مردی که ناخوشی را باز داشت مرکب را باز داشت (زخم) نیزه پیران را باز داشت حرارت تب را از تن مردم باز داشت اهورامزدا در پاسخ گفت ای سینتمان زرتشت تریّت در میان پرهیزگاران و دانایان و کامگاران و توانگران و رایومندان و نهمتنان (دلیران) و پیشدادیان نخستین مردی است که ناخوشی را باز داشت مرکب را باز داشت (زخم) نیزه پیران را باز داشت حرارت تب را از تن مردم باز داشت « بنابراین این تریّت در اوستا نخستین طبیب و اولین درمان بخش نوع بشر است بمنزله اسکلیسیوس Asklepios یونانیها Aesculapius رُمها میباشد

در یسنا ۹ فقره ۱۰ باز در طیّ سؤال و جواب زرتشت با ایزد هوم از تریّت اسم برده شده است هوم در پاسخ زرتشت میگوید « سوم کسی که مرا مُهیتا ساخت تریّت از خاندان سام است که از نیکخواهان ترین است در عوض خداوند باو دو پسر داد یکی اورواخشیه و دیگری ساسپ که زاهد و قانون گزار بود و دیگری کرشاسب که دلیر و نامآور بود « عَجَالَةً بهمین قدر اکتفاء میکنیم تا باز به یسنای مذکور برگردیم از اورواخشیه اطلاعاتی نداریم فقط از فقره ۲۸ رام یشت میدانیم که هیتاسب او را کشت و برادرش کرشاسب از او انتقام کشید در فقره ۴۱ زامیادیشت نیز کشته شدن هیتاسب زرین تاج بدست کرشاسب برای خونخواهی برادرش اورواخشیه مندرج است در آبان یشت از یک تریّت و برادرش اشاوردته که ساسپ و ساسپ که از پسران سایورذری هستند هستند اسم برده شد او را با تریّت که از خاندان سام است نباید مُشتبه نمود چنانکه اورواخشیه که در فقره ۱۱۳ فروردین یشت آمده است پسر سایورذری میباشد نباید که با برادر کرشاسب مُشتبه شود کرشاسب در اوستا جوان دلیر نامیده شده است این صفت در اوستا شیرمن او ساسپ میباشد یعنی نرمش و مرد سرشت یا بعبارت دیگر دلیر و پهلوان این صفت بتدریج نریمان شد و از جزو اسامی خاص گردید الحال سام کرشاسب نریمان کوئیم دیگر از صفاتی که در اوستا از برای سام آمده است که ساسپ و ساسپ میباشد یعنی گیسو دارنده یا دارای گیس (سوسپ) دیگر از صفات او که دَوَر و ساسپ و ساسپ میباشد یعنی دارنده گرز (سوسپ) بخصوصه

غالب فتوحات گرشاسب با همین کرز صورت میگیرد

کلیه اعمال گرشاسب در مواضع مختلف اوستا ذکر شده است از آن جمله در فقره ۳۷ آبان یشت آمده است «گرشاسب بریهان (دلیر) در کنار دریا چه پیشینگی بدید بدید و فدیة نیاز اردوی سور ناهید نمود و از او درخواست که وی را بشکست دادند گندرو و بدید بدید در ساحل دریای فراخ کرت موفق سازد نخست به بینیم که پیشینگی در کجاست بدید بدید در فصل ۲۹ در فقره ۱۱ مینویسد «دشت پیشیانی در کاوستان واقع است گفته شده است که در کاوستان پشته پیشیانی عجیب ترین مملکت است در آنجا بسیار گرم است در بلندترین محل آنجا گرم نیست» امروز این دشت موسوم است به پیشین دشت بسیار بهی است بیشتر از پنجاه کیلومتر پهنای آن و هشتاد کیلومتر درازای آن است دارای چراگاهان بسیار مرغوب میباشد مردمان آنجا پیرورش گوسفند می بردازند گله و رمه فراوان دارند قسمتی از رود لورا که از طرف جنوب غربی آن میگذرد باسم این دشت نامیده شده در بلوچستان بدریا چه (باتلاق) آب ایستاد میریزد<sup>۱</sup>

اما گندرو که بدست گرشاسب کشته شد در فقره مذکور آبان یشت زرین باشد بدید بدید نامیده شده است در کتب متأخرین چنانکه خواهیم دید او را گندرب زره باشد خوانده چنین معنی کرده اند آب دریا تا باشد او بوده است کله زری بدید بدید اوستائی که بمعنی زرین است با کله دیگر اوستائی زریا بدید بدید که بمعنی دریاست مشتبه شده است در شاهنامه نیز اسم گندرو موجود و وزیر ضحاک بوده است لابد از تراد او هم تصور شده است یعنی از تراد سامی فردوسی گوید

چو کشور ز ضحاک بودی تهری یکی مایه و ر بد بسان رهی

Ostiranische Kultur von Geiger S. 109

۱ رجوع شود به

Grundriss der Iranischen Philologie 2. : 80

و به

Sacred Books of the East Vol. V p. 7, 203

و به

Iranische Altert. 1, 18 ff von Spiegel

و به



که او داشتی گنج و تخت و سرای      شکفتی بدلسوزی کد خدای  
و را کندرو خواندندی بنام      بکندی زدی پیش بیداد کام

کندرو مناسبتی با آب و دریا دارد      در کتب متأخرین نیز جای او  
در میان دریا قرار داده شده است چنانکه در آبان یشت گرشاسب نمنا میکند که  
او را در کنار دریای فراخ کرت بکشد      در فقره ۵۰ از فصل ۲۷ مینو خرد  
او دیوی آپیک کندرو نامیده شده است

دگر از جاهائی که در اوستا از گرشاسب ذکر شده است در یسنا ۹  
در فقره ۱۰ میباشد که ذکرش گذشت در این فقره از تربت پدر گرشاسب و  
از اورواخشیه برادرش اسم برده شده است      در فقره ۱۱ که 'متتم فقره پیش است  
از اعمال گرشاسب از این قرار سخن رفته است «گرشاسب از در شاخدار را  
که اسبها و مردم را میدرید و زهر زرد رنگی بکلفتی یک بند انگشت از او جاری  
بود کشت گرشاسب بر یشت آن (از در) در میان دیک فلزی غذای ظهر خود  
می بخت باین جانور گرما اثر کرده بنای عرق ریختن گذاشت آنکاه از زیر دیک  
بجست و آب جوشان را فرو ریخت گرشاسب از آن هراسیده خودش بکنار  
کشید» کله ای که ما بشاخدار ترجمه کردیم در متن سروَر «دله» آمده است  
که مرکب است از کله سرو «دله» و وَر «کله مذکور» بمعنی شاخ در زبان  
فارسی محفوظ مانده است ازرقی گوید ز نور تابش خورشید لعل فم شود  
سروی آهوی دشتی چو آتشین خلخال برخی از مستشرقین گمان کرده اند  
که سروَر اسم این از در باشد مینو خرد در فصل ۲۷ در فقرات ۴۹ و ۵۰  
مینویسد که «سام مار سرو وَر و گرگ کیوژ که آنرا بهینو (یا بهن و یا پسینو)  
میدخوانند و دیو آبی کند رفی و مرغ کمک را کشت»

در زامیاد یشت از فقرات ۳۸ تا ۴۴ نسبتاً مفصل تر از گرشاسب  
صحبت شده است میگوید سومین بار که فر از جهشید جدا شد بصورت مرغی  
بگرشاسب رسید و او از پرنو فر در میان دلیران دلیرترین گردید او از در  
شاخدار زهر آلود را کشت . . . . . بعینه آنچه در یسنای ۹

در فقره ۱۱ آمده که ذکرش گذشت از قبیل کشته شدن گند رو زرین پاشنه و غیره در این جا تکرار میشود از فقره ۴۱ که متمم فقرات قبل است سایر قنوجات گرشاسب از این قرار ذکر میشود نه پسر از خاندان پشینه و پسران خانواده نیویکه و پسران خانواده داشتیان و هیتاسب و زرین تاج و ورشو و پسران از خاندان دانه و میتنونه و آرزو شمنه و سزویذ که در فقره اول کشت<sup>۱</sup> دیگر از جاهائی که می توانیم از گرشاسب اطلاعی بهرسانیم از فقره اول نهمین فرگرد و ندیداد میباشد که میگوید «هفتمین کشوری که من اهورامزدا بیافریدم و آفریده را گرشاسب میباشد اهریمن بدکنش در آنجا خنه نشینی پیری را که به گرشاسب پیوست بیافرید» و آفریده اسم قدیم مملکت کابل است در تفسیر پهلوی اوستا این کله به کاپول ترجمه گردید اما خنه نشینی این لغت بمول بار تولومه ایرانی نیست و نمیدانیم معنی لفظی آن چیست فقط میدانیم که یکی از پتیارهای کابل است که گرشاسب فریفته او شده بود در فقره ۵ از فقره ۱۹ و ندیداد نیز از او اسم برده شده است زرتشت باهریمن میگوید «دان ای اهریمن نابکار من تا زور ظهور سوشیانس مخلوقات آفریده دیو عفریت لاشه و مردار آفریده دیر و خنه نشینی جادو را خواهم برانداخت» در این جا از خنه نشینی يك زن بد عمل اراده شده است

اینک رسیدیم بجائی در اوستا که دلیل بر آمدن روزگار گرشاسب است در فقره ۶۱ فروردین یشت گوید «ما بفروهرهای مقدس نیک و توانای پاکدینان درود میفرستیم که ۹۹۹۹۹ نفر از آنان بیاسبانی جسد سام گرشاسب محمد موی (گیسوان دارنده) و مسلح بگرز گهاشته هستند»

۱ از این اشخاص که بدست گرشاسب کشته شده اند اطلاع درستی نداریم همینقدر میدانیم که آنان از دیویستان بوده اند در کتب متأخرین از بعضی از آنان اشاره ای شده است مثلاً نه پسر از خاندان پشینه در روایت هفت راهزن شده اند و مرغ کک را که در کتب متأخرین بدست گرشاسب کشته شده است با ورشو اوستا یکی دانسته اند معنی لفظی برخی از آنان نیز معلوم است در اسم پشینه کله به معنی پهن است دیده میشود هیتاسب یعنی دارنده اسب براق شده اسب بگردونه بسته شده

بار در فقره ۱۳۶ همین یشت گوید « ما بفروهر ياك سام گرشاسب محمد موی و مسلح بگرز درود میفرستیم تا آنکه ضد بازوان قوی دشمن و لشکرش و سنگر فراخش و درفش برافراشته‌اش مقاومت توانیم نمود تا آنکه بتوانیم در مقابل راهزنان پایداری نمود » گفتیم که در فقره ۳۷ آبان یشت آمده است گرشاسب در کنار دریای پیشین فدیه نیاز ناهید نموده است از این جا معلوم میشود که گرشاسب از زابلستان میباشد بقول سنت حالا هم گرشاسب در پیشین که در زابلستان در جنوب غزنه و مشرق قندهار واقع است بخواب رفته است در فقره ۷ از فصل ۲۹ از بندهش چنین آمده است سام (مقصودش گرشاسب میباشد نه پدر بزرگ رستم) گفته شده است که یکی از جاویدانی هاست اما بواسطه بی اعتنائی وی بآئین مزدیسنا يك نورانی موسوم به نیهاک (نیهاو ونیاک نیز خوانده شد) او را در دشت پیشانیسی بایک تیر زخم زده خواب غیر طبیعی بوشاسب را بر او مسلط داشته است فراز آسمان بالای او ایستاده است تا روزی که ضحاک دگر باره زنجیر گسیخته و بنای ویرانی گذارد او بتواند از خواب برخاسته ضحاک را هلاک کند ده هزار از فروهر پاکان بیاسبانی پیکر او گماشته شده اند برای آنکه مطلب فوق روشن شود باید دانست که گرشاسب در سنت مزدیسنا یکی از جاویدانیهاست نمرده فقط بخواب رفته است در آخرالزمان و قتیکه دگر باره ضحاک از کوهِ دماوند زنجیر بگسلاند گرشاسب نیز از خواب برخاسته او را هلاک خواهد کرد گرشاسب از جمله یاران موعود ررتشتی است که در نو نمودن جهان و برانگیختن مردگان و آراستن رستاخیز باسوشیانس همراهی خواهد نمود در بهمن یشت در فصل ۳ در فقرات ۵۸-۶۲ راجع باین مسئله آمده است « و قتیکه ارثی دهاک زنجیر گسیخته بر از آذ بجهان روی آورده بگناهان

---

داسیابه که در پهلوی داسنا نیک شده معنی دارنده داشتن یادشاد (ایزدی) میباشد ز داساد تو شاد گردد ولی ز کین تو عمناک گردد عدو منوچهری خواستم ناشار داسادش پدر این جا عن فرستادش عنصری در اسم و رتشو کلمه و رتش داساد معنی بیش و درخت است دیده میشود این لغت را نیز بار تو او مه در فارسی و رشان بمعنی کبوتر جنگلی ضبط کرده است بسیاری از فرهنگها آن را از لغات عرب نوشته اند رجوع کنید به بحر الجواهر

بی شمار مرتکب شود و یک ثلث از مردمان وستوران و کوسفندان و سایر مخلوقات ایزدی را نابود سازد بآب و آتش و گیاه اطمه وارد آورد آنگاه آب و آتش و گیاه بدرگاه اهورامزدا شکوه برده گویند فریدون را دگر باره برانگیز تا ضحاک را هلاک سازد ای اهورامزدا اگر خواهی ما برآورده نشود ما را قوه پایداری در جهان نخواهد ماند آتش گوید من گرمی نخواهم داد آب گوید من نخواهم جاری شد آنگاه پروردگار اهورامزدا بسروش و نریوسنگ گوید پیکر سام کرشاسب را بجنبانند تا از خواب برخیزد ایزد سروش و ایزد نریوسنگ سه بار خروش برآورده کرشاسب را بخوانند دربار چهارم سام با پیروزی برخیزد و بضحاک روی آورد و بسختی او گوش ندهد گرز بفرق او گویند هلاکش کند آنگاه ویرانی و نکبت از جهان بیرون رود و هزاره را شروع خواهم نمود پس سوشیانسها دگر باره جهان را پاک کنند رستاخیز و حیات آینده را برانگیزانند»

چنانکه ملاحظه میشود کلیه مندرجات کتب مذهبی راجع بگرشاسب با آنچه از او در اوستا نقل شده است کم و بیش مطابق است متأسفانه نسکی که در اوستا بخصوصه از گرشاسب صحبت میداشته است از میان رفته است این نَسک مفقود شده موسوم بوده است به سوتگر نَسک فرگرد یازدهم آن از گرشاسب سخن میداشته است دینکرد در فصل چهاردهم از کتساب نهمنی خلاصه مندرجات سوتگر نَسک را برای ما حفظ کرده است از این قرار «فرگرد یازدهم ات فرو خشیاء راجع است به نشان دادن اهورامزدا روان گرشاسب را در یک حالت هولناکی بزرگداشت و نظر بسابقه اعمال گرشاسب و نظر به برتری یافتن مردمان و از گناه دوری جستن آنان از بر تو کوششهای بیشمار وی وضع هولناک و در زجر بودن روان وی بزرگداشت ناگوار آمدن و چشم داشت گرشاسب از آفریدگار اهورامزدا برای عفو کردن جرمی که در بی احترامی نسبت بآتش از او سرزده و تمذای گرشاسب از اهورامزدا برای مقام بلند در مقابل اعمال دلیرانه که از او ساخته شده است از آن جمله که او مار سرو بر را کشته و ستم هم آورد را بانجام رسانیده است

از آنکه او گندرو زرین باشنه را شکست داده بقدرت هولناك آن نابکار چیر  
گشته است از آنکه او نژاد ناپاک نیویك و داشتانیك را برانداخته و آسیب و  
زیان فراوان آنان را بمیان رسانیده است از آنکه او باد نیرومند را بر صلح و  
سازش آورده و آن را از ویران نمودن مخلوقات ایزدی باز داشته است از آنکه او روزی  
ضحاک را که بندگ بسته برای تپاه ساختن جهان و بارزوی نابود نمودن  
مخلوقات قیام کند خواهد برانداخت از این رو نافریدگان گیتی  
آسایش و آرام خواهد بخشید و از ستیزگی آذر نسبت بگرشاسب بواسطه آراوی که  
از او بآن رسیده و باز داشتن آن گرشاسب را از داخل شدن در بهشت و یاری  
نمودن گوشورون گرشاسب را بواسطه آنادی که از او شامل حالش گردیده است  
و او را از داخل شدن بدوزخ حفظ کردن و خواهش نمودن رزشت از آذر  
برای بخشیدن جرم گرشاسب و اجابت نمودن آذر خواهش رزشت را و داخل  
شدن روان گرشاسب در همستگان (برزخ)»

در کتب متأخرین داستان گرشاسب مفصل تر مندرج است بطوری که  
آنچه بواسطه خلاصه بودن مطالب دینکرد نامفهوم است روشن و واضح میشود  
در صد در بندهش کلیه اعمال گرشاسب ذکر شده است و در جزو کتاب روایت  
وقایع او در صد و هفتاد و سه (۱۷۳) شعر برشته نظم کشیده شده است قیمت  
این منظوم فقط در این است که اعمال این نامور قدیم را حفظ کرده است اگر نه  
ارزش ادبی ندارد<sup>۱</sup> پیش از آنکه مطالب عمده صد در بندهش را راجع بگرشاسب  
ببنگاریم لازم است متذکر شویم که مقصود دینکرد از ستیزگی آذر بضد گرشاسب  
اردیبهشت میباشد چه در عالم مادی نگهبانی آتش با این امشاسپند است و

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| ۱ دگر باره فریاد کرد آن روان | به پیش خدا داور داوران       |
| بگفتش بفریاد زاری کنان       | که بخش ای خدا یا ز سختی رهان |
| بده جای ما را بروشن بهشت     | بزدانکه کستم همان دیو زشت    |
| که بد نام آن دیو را کند رب   | بلائی ستمکاره بود و عجب      |
| بخورشید رخشان رسیدی سرش      | بگفتند خلقتان زره یا شنش     |

قل از يك نسخه خطي که در سال ۱۰۴۹ یزدگردی نوشته شده است

سبب آزرده گئی اردیبهشت برای این است که گرشاسب پس از فرو ریختن (سرو بر) دیک طعانش را بناچار هیزم فراهم آورده تا غذای خود طبخ کند چون آتش ساعتی دیر تر شعله کشیده گرشاسب تنگ حوصله گشته گرز خویش به منصرف مقدس فرود آورده است از این رو موکل آتش اردیبهشت از آن آزرده گشته وی را از دخول به بهشت باز داشته است اینک خلاصه ای از باب بیستم از صد در بندهش «گرشاسب نخست ازدهائی را کشته که سرش هشتاد یاز (۸۰ ارش) و هر یک از دندانهایش بدرازی ستونی و دو چشمش که آتش از آنها میجهید بزرگی گردونه ای بود مردم و جانور را از یک فرسنگ با نفس خویش میکشیده و بادم عقاب را از هوا پائین میآورد هر یک از پیشش بزرگی یک سیر گیلی بود طول آن ازدها اندازه ای بود که بشمار ناید در دشت و غار آواز او می نوفید گرشاسب در نامداد از دم او تاختن آغاز نمود و در شام سرش رسید آنگاه با گرز کران سرش بکوبید وقتی که آن جانور کشته شده هنوز مردم مانند دانه ها در لای دندانهایش آویخته بودند

دوم گرشاسب دیوی را موسوم به کندرب کشت که سرش بخورشید میرسید او را زره باشنه میکفتند مسکنش در کوه و دره و دریا بود دریای زره تا باشنه اش و دریای چین تا بزانش بود از دریا ماهی گرفته با حرارت خورشید بریان میکرد دوازده مرد را یکبار فرو میبرد شیرویل پیش او مانند پشه ای بود گرشاسب نه شبانه روز بضداو بجنگید تا آنکه از قعر دریا بیرونش کشید و دو دستش را در بند نموده سرش با گرز بکوفت تنش مانند کوه البرز بود در بن دندانهایش اسب و خر خزیده بودند

سوم گرشاسب هفت تن از راهداران را که سرشان بستارگان میرسید بکشت همه آنان آدمخوار و ناپاک بودند دریای چین تا بکمرشان بود کسی از بیمشان یارای سفر کردن نداشت در هر سال یک صد هزار آدم میخوردند گرشاسب در مدت یک هفته با آنها جنگ نموده همه را شکست داد

چهارم گرشاسب باد را که فریفته اهریمن شده چه باو گفته بود

پیروزمندتر از تو کسی نیست و او مغرور گشته جهان را خراب می‌کرد و کوهها را با دشت هموار مینمود و درختها را از ریشه میکند گرفته رام نمود و از او قول گرفت که در زیر زمین پنهان گشته در تخریب جهان نکوسد

پنجم گرشاسب مرغ کمک را که سرش بفلک میرسید و از شهرهای خود خورشید و ماه را پوشیده میداشت و جهان را تیره و تاریک مینمود و در وقت باران پرهایی خود گدوده نمیکذاشت که باران زمین برسد و پس از آن بدربار رفته آنها را که پیرهای خود گرفته بود در آنجا میرنخت و جهان را از قحط و غلاء بتنگ آورده بود و رود و چشمه را خشک کرده بود با تیر بزد پس از آن مدت یک هفته از بی او ناخت وقتی که مرغ کمک از آسمان افتاد جهانی از افتادنش خراب شد آنگاه گرشاسب با گرز منقارش بگفت «

## افراسیاب

از جمله نامورانی که مکرراً در اوستا از او اسم برده شده است افراسیاب پادشاه توران زمین است داستان ستیزه او با پادشاهان پیشدادی و پس از آن با پادشاهان کیانی قسمت مهم شاهنامه فردوسی را فرا گرفته است آنچه راجع باو در اوستا آمده است با مندرجات شاهنامه مطابق است در اوستا *آفرنگر سبَن دَندودودود* و در بهلوی *فراسیابک* میباشد در شاهنامه افراسیاب پسر پشنگ پسر زادشم پسر تور پسر فریدون است ابو ریحان بیرونی اجدادش را این طور ذکر کرده است *فراسیاب بن پشنگ بن اینت بن ریشم بن ترک بن زین اسب بن ارشسب بن طوج*<sup>۱</sup> در نهمین فصل ۳۱ فقره ۱۴ سلسله نسب افراسیاب از این قرار است *فراسیاب پسر پشنگ پسر زادشم پسر تورک پسر سپانیاسپ پسر دورو شاسب پسر توج پسر فریدون* در فصل ۲۷ در فقرات ۳۴ و ۳۵ از کتاب *مینوخرده* مندرج است *مصلحت کار چنین بود که اژی دهاک بیوراسب و افراسیاب مجرم تورانی سلطنت رسند اگر نه اهریمن عفریت خشم را برای سلطنت بر می انگیزخت* در فصل ۸ در فقره ۲۹

مینو خرد آمده است اهریمن آرزو داشت که بیوراسب (ضحاک) و افراسیاب و اسکندر فنا تا بذیر باشند اما اهورامزدا مصلحت در آن دید که آنان زوال یابند در گاتها (صفحه ۹۱) گفتیم که تورانیان قبیله ای از ایرانیان قدیم بوده اند از حیث تمدن بست بیشتر صحرا نشین و بیابان نورد و غالباً بضد ایرانیان در جنگ بوده اند اشکانیان را از این قبیله باید دانست بمناسبت آنکه ایرانیان از زمان بسیار قدیم با این قبیله در زد و خورد بوده اند یا آنکه ایرانیان بنابست قدیم تورانیان را از دشمنان دیرین ایران میشمرده اند بعدها اشکانیان را که از قبیله تورانیان بوده بکلی از تَرادبیگانه خوانده اند خدای نامه که در عهد ساسانیان تدوین شده و بعدها مأخذ شاهنامه فردوسی گردیده است ظاهراً از سلطنت طولانی اشکانیان ذکری نکرده بوده است چه منافی سیاست سلسله ساسانیان بوده که از اشکانیان از کسانی که سلطنت بساسانیان انتقال یافت صحبتی ندارد از این جهت است که فردوسی هم فقط بدست شعر مبهم راجع بسلطت آنان که چهار صد و هفتاد و چهار سال طول کشیده است سروده گوید

از ایشان جر ار نام نشنیده ام      نه در نامه خسروان دیده ام

طوایف ترك مغول نژاد كه بعدها بر زمین تورانیان قدیم کوچ کرده با ایرانیان نمای زد و خورد گذاشته اند متدرجاً با تورانیان مشتبه شده و در شاهنامه ترك بجای تورانی و تورانی بجای ترك آمده است و هم چنین است در کتب پهلوی بنابست بسیار قدیم و نما با آنچه در شاهنامه و کلیه کتب تواریخ ما مسطورات افراسیاب از خاندان تور پسر فریدون میباشد ایرج و سلم و تور سه بران فریدون بوده اند که هر يك اسم خود را بخاك قلمرو سلطنت خویش داده اند<sup>۱</sup> قطع نظر از این سنت مثبت علمی هم داریم که تورانیان دسته ای از ایرانیان قدیم بوده اند و آن اسامی گروهی از نامداران توران است که در شاهنامه و سایر کتب محفوظ مانده است اسامی برخی از



این تورانیان نیز در خود اوستا آمده است کلیهٔ این اسامی آریائی و هفی بیشتر از آنها معلوم است در طی این مقاله اسامی تورانیانی را که در اوستا از آنها ذکری شده معنی خواهیم کرد. بنابراین ابتدا مناسبی ندارد که عثمانیها و کلیه ترکهای مغول نژاد را از باز ماندگان تورانیان آریائی نژاد تصور کنیم.

در شاهنامه در طی داستان افراسیاب غالباً از دو برادرش اغریث و کرسیوز یاد شده است اغریث بقول شاهنامه سپهبدار لشکر توران بوده و نسبت بایرانیان محبتی داشته است ناموران سپاه ایران که پس از شکست یافتن نودر اسیر و گرفتار افراسیاب شده بودند بواسطه اغریث آزادی یافته اند اما خود اغریث باین جرم بحکم افراسیاب کشته گشت.

برادر دیگر افراسیاب که کرسیوز باشد همان است که بتحریرك و اصرار وی افراسیاب داماد خود سیاوش پسر کیكاوس را کشته است در کتب پهلوی نیز از برادران افراسیاب ذکری شده است بندهش در فقره ۱۵ از فصل ۳۱ مینویسد «فراسیا و کرسیوز که او را نیز کدال میگفتند و اغریث هر سه برادر بودند» اغریث را در پهلوی چنانکه در فقره ۵ از فصل ۲۹ بندهش آمده است گویت شاه میگفتند باز بندهش در فصل ۳۱ در فقره ۲۱ مینویسد «وقتی که فراسیا و بادشاه ایران منوچهر را با لشکرش در بدشخوار اسیر نمود و سبب ویرانی و قحطی در میان ایرانیان شد اغریث از خداوند درخواست نمود که وی را بنجات دادن لشکریان و دلیران ایران موفق سازد حاجتش نیز برآورده شد ایرانیان بتوسط او رهایی یافتند فراسیا و از این کار برآشفته اغریث را کشت خداوند در پاداش عمل نیک اغریث پسرى باوداد موسوم به گویت شاه» متمم داستان افراسیاب و سر آمدن روزگارش بدست کیخسر در شاهنامه چنین آمده است کیخسرو نبیره کیكاوس برای انتقام کشیدن از خون پدرش سیاوش بجنگ افراسیاب شتافت و بسوی کنگ دژ روی نهاد افراسیاب از آن آگاه گشته شبانه تنها بگریخت سالها از بیم جان خویش سرگشته میگشت تا آنکه در بالای کوه بنزدیک

بردع در غاری پناه برد اتفاقاً در همان کوه عابدی موسوم به هوم منزوی گشته خدای را پرستش میکرد یکی مردیك اندران روزگار ز تخم فریدون آموزگار . . . . . کجا نام آن نامور هوم بود پرستنده دور از برو بوم بود هوم از اثر ناله افراسیاب برخاسته بنزدیک غار که آفرایه نك افراسیاب گویند آمد گوی فراداد ناله و فغان مردی شنید که از بخت خویش گله مند و از کرده اش پشیمان است هوم دانست که آن افراسیاب است بدرون غار در آمد بازوان او محکم بست و از غار بیرونش کشید در راه افراسیاب چندان ناله و زاری نمود که هوم را دل سوخت و بند بازوانش را سست نمود آنگاه افراسیاب فرصت یافته خود را در میان آب انداخته پنهان شد در این هنگام گودرز و گیو از آنجا میگذشتند هوم را در کنار دریا متحیر ایستاده دیدند سبب برسیدند هوم واقعه را گفت در این آب خنجست پنهان شده است بگفتم بتوراز چونان که هست گودرز فوراً با تشکده آذر گشسب ناخت در آن موقع کیکاوس بانپیره اش در آنجا مشغول عبادت بودند پس از شنیدن واقعه بسوی دریای خنجست شتافتند هوم تدبیر در این دید که کیکاوس فرمان داده کرسیوز برادر افراسیاب را که اسیر شده بود در بند بسته و بالهنک برگردان انداخته بلب دریا آورند تا از آن زجر خروش بر آورد و خون افراسیاب از مهر برادری بجوش آمده از دریا بیرون آید

تدبیر هوم مقبول افتاد چنین کردند افراسیاب از دریا بدر آمده گرفتارش از او و برادرش کرسیوز انتقام خون سیاوش کشیدند بشمشیر هندی بزد گردنش بخت اندر افکندی تاري تنش

در این جا متذکر میشویم که دریای خنجست شاهنامه همان چنچست است و اوستا میباشد که الحال دریا چه اُرمیه گویند و آتشکده آذر گشسب همان معبد بسیار معروف شیر است که اینك خرابه اش بتخت سلیمان معروف است<sup>۱</sup> چنانکه گفتیم داستان افراسیاب در شاهنامه بسیار

مفصل است ما باندازه ای که ار برای فهم مندرجات اوستا لازم بود در این جا ذکر کرده ایم

در اوستا اسم دو برادر افراسیاب چنین است *اَغْرَثَرَتَ سَهَدَهَدَهَدَه* که لفظاً بمعنی (کسی که گردونه اش در پیش میرود) میباشد دومی *کَرَسَوَزَدَه* و *اَغْرَثَرَتَ* بمعنی (استقامت و پایداری کم دارنده) میباشد اغریث در اوستا مانند شاهنامه از نیکان و کرسیوز از بدان شمرده شده است

کلمه افراسیاب را (*فرنگرستین* *اَفَرَسَیَاب*) یوستی این طور معنی میکند (کسی که بسیار بهراس اندازد)<sup>۱</sup> سا در اوستا اغریث با صفت *نَرَوَهَدَه* آمده است یعنی از پشت دلیر - نر - پهلوان چنانکه در درواسپ یشت در فقرات ۱۸ و ۲۱ و فروردین یشت فقره ۱۳۱ افراسیاب همیشه با صفت *مَیَرِیَه* *اَفَرَسَیَاب* آمده است یعنی مجرم و سزاوار مرگ گفتیم که مندرجات اوستا راجع بافراسیاب مطابق مطالب شاهنامه میباشد مگر آنکه برور زمان هنگ افراسیاب که اصلاً قصر آهنین زیر زمینی پادشاه تورانی بوده است در شاهنامه غاری شد در بالای کوه

ز هر شهر دور و نزدیک آب که خوانی همی هنگ افراسیاب از اوستا و کتب پهلوی بخوبی بر میآید که هنگ قصری بوده این کلمه در اوستا *هکن* *اَفَرَسَیَاب* آمده است یعنی چیز کهنه شده از ریشه لغت *کن* و *هکن* که در اوستا و فرس هخامنشی بمعنی کنند است میباشد کلمات *خات* (خانه) و *کان* بمعنی معدن و خندق که معرب از *خنتاک* پهلوی است از همان ریشه و بنیاب است در کتاب *اَنَو گمَدَنچا* (*Angemadēčā*) در فقرات ۶۰ و ۶۱ صراحتاً از این

۱ رجوع کنید به *Iranisches Namenbuch von Justi* (Der Sehr in Schrecken Setzende)

بنظر بارتولومه معنی که از برای کلمه افراسیاب در

*Zeitschrift für Vergleichende Sprachforschung*. Herausgeg von A. Khan 33 465

داده شده است درست تر است متأسفانه رساله مذکور بنظر نگارنده نرسیده است

*Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae*

رجوع کنید به

*Commentar über das Avesta von Spiegel Band 2 S. 133*

و به

قصر صحبت داشته مینویسد «کسی از چنگال مرگ رهایی نیابد نه کسی که مثل کیکاوس در فضای آسمان در گردش و سیر بوده و نه کسی که مانند افراسیاب تورانی در عمق زمین خویش پنهان داشته و در آنجا قصر آهنین با ارتفاع هزار قد آدم با صد ستون ساخته بود در این قصر او برای روشنایی ستاره و ماه و خورشیدی ساخته آنچه دلش میخواست در آنجا مهتا و درمیافت بشر از بهترین زندگانی بهره‌مند بود با وجود جادویی خویش باز نتوانست که از دست مرك آستوبهات (در اوستا *اسوبهات* - *اسوبهات*) ایمن بماند اینک آنچه در اوستا راجع بهنگ و زندگانی و سر انجام افراسیاب آمده است مینگاریم در یسنا ۱۱ فقره ۷ گوید: زود قسمتی از (فدیة) گوسفند بریده در راه هوم دلیر نثار کن تا آنکه تورا هوم به بند نکشد چنانکه او افراسیاب مجرم تورانی را که در طبقه وسطی زمین در میان دیوار آهنین در بنای بود به بند در کشید» در این جایاد آور میشویم که ایرانیان قدیم زمین را سه طبقه میدانسته‌اند و سطح آن را بهفت کشور قسمت میکردند و بخصوصه از فقرات ۴۱-۴۳ آیات یشت بخوبی برمیآید که هنگ قصر سلطنتی پادشاه تورانی بوده است: «افراسیاب تورانی مجرم در هنگ زیرزمینی صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند از برای اردو بسور ناهید قربانی کرده تمنا نمود بآن قری که در میان دریای فراخکرت شناور است برسد» بی شک این قربانی فراوان و خواهش بزرگ در وقتی شده است که افراسیاب در هنگ آهنین یا در قصر خود بسر میبرد است نه در هنگامی که از کیخسرو شکست یافته پراکنده و پریشان از بیم جان در این غاری پنهان بوده است راجع بگرفتار شدن افراسیاب بدست هوم عابد در درواسپ یشت در فقرات ۱۷ و ۱۸ چنین آمده است «هوم درمان بخش و سرور نیک باچشان طلائی در بلندترین قله کوه مرا (*اسوسوس*) از برای فرشته درواسپ فدیة آورده چنین درخواست نمود مرا موفق ساز که افراسیاب مجرم تورانی را بزنجیر کشم و بزنجیر بسته بکشم و بسته برانم و در بند بنزد کیخسرو برم تا او را روبروی دریاچه عمیق و وسیع چشمت (*اسوسوس*)

بکشد کیخسرو آن پسر انتقام کشنده از سیاوش (سیاورشن در دهه سی و یکم) که  
 بخیانت کشته شد و از برای انتقام اغریث دلیر (نرو در دهه سی و یکم) در واسپ هوم  
 را کامروا ساخت. در فقره ۲۱ از درواسپ یشت آمده است: «از برای درواسپ  
 یل نامور آریائی و استوار سازنده کشور خسرو (هئوسروه در دهه سی و یکم)  
 رو بروی دریا چه عمیق و وسیع چنچست صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند  
 قربانی کرد و زور نثار نمود از او درخواست ای درواسپ نیک و تو ای توانا ترین  
 این کامیابی را بمن ده که من افراسیاب مجرم تورانی را در مقابل دریا چه عمیق و  
 وسیع چنچست بر اندازم من پسر انتقام کشنده از یل نامور سیاوش که بخیانت  
 کشته شد و از برای انتقام اغریث دلیر»

در فقره ۷۷ از زامیاد یشت آمده است: «از پرتو فر بوده که  
 کیخسرو با افراسیاب مجرم تورانی و برادرش کرسیوز ظفر یافته آنان را در بند  
 نمود و از یل نامور سیاوش که بخیانت کشته شد و از اغریث دلیر انتقام  
 کشید» چنانکه ملاحظه میشود داستان خصومت طولانی تورانیان  
 بضد ایرانیان و اسامی برخی از پادشاهان و سپهبدان و ناموران و  
 امکان هر دو طرف مثل افراسیاب و اغریث و کرسیوز و سیاوش و هوم و  
 کیخسرو و هنگ افراسیاب و دریا چه چنچست (آرمیه) برای ما در اوستا نیز  
 محفوظ مانده است دگر از جاهائی که در اوستا میتوان نشانی از این داستان  
 جست در فقرات ۶ و ۳۷ از تشر یشت است در فقرات مذکور فرشته  
 باران تشر در چستی و چالاکی به تیر آرش (ارخش در دهه سی و یکم) بهترین  
 تیر انداز آریائیه تشبیه شده است آرش تیر انداز همان است که مورخین  
 مثل طبری و بلعمی و ابو ریحان و میر خواند و غیره در خصوص او نوشته اند پس  
 از آنکه افراسیاب بمنوچهر غلبه نموده او را در طبرستان محاصره کرد بناچار  
 ایرانیان با تورانیان صلح کردند برای تعیین حدود ایران و توران برآن قرار دادند  
 که تیر آرش کاکگیر معروف آن زمان بهر جا که فرود آید همان موضع  
 سرحد باشد این داستان را مفصلاً در مقاله تشر خواهیم نگاشت کتاب مینو خرد

نیز در فصل ۳۴ فقره ۶ راجع بزد و خورد افراسیاب با منوچهر مینویسد در هنگام سلطنت منوچهر دوازده سال ایران در تحت تصرف افراسیاب بود باز در فقره ۴۱ از فصل ۲۷ کتاب مذکور مندرج است فائده ای که از منوچهر رسید این است که سلم و تور را برای انتقام پدر بزرگش ایرج گشت و آنان را باز داشت که جهان را ویران کنند و از مملکت پدشخوارگر تا به دُوگکو Pūgaku که بنا بمعاهده با افراسیاب رسیده بود باز گرفته بتصرف مملکت ایران در آورد در فقرات ۴۱-۴۳ از آبان یشت دیدیم که افراسیاب تورانی را آرزوی بدست آوردن فرکیانی بوده است فریاخره فروغ مخصوصی است که از طرف پروردگار پیادشاهان و دلیران و پیغمبران بخشیده میشود در مقاله زامیاد یشت از آن صحبت خواهیم داشت عجالة در این جا متذکر میشویم که در فقرات ۵۶ تا ۶۴ از زامیاد یشت مندرج است سه بار افراسیاب خود را بدریای فراخکرت در انجائی که فرشناور است انداخت اما این فر که مختص بمالک ایرانیان است و در آینده نیز از آن ایرانیان و زرتشت مقدس خواهد بود نصیب افراسیاب نشد پادشاه تورانی در هر سه بار از عدم توفیق خویش برآشفته دشنامی بزبان راند از این قرار «ایث ایث یسَنَه اَهائی دَهه. دَهه. دَهه. دَهه. دَهه. دَهه. دَهه» این کلمات که باید ناسزاهای افراسیاب باشد در فقره ۵۷ مندرج است در فقرات ۶۰ و ۶۳ باز چند کلمات دیگر بآنها افزوده شده اما ابدأ معنی از آنها بر نیاید یعنی که اساساً معنی هم نداشته است از این کلمات که بی شک برای تمسخر و نامفهوم بودن زبان تورانیان بیان شده است شاید بتوان استنباط کرد که قبیله تورانی يك لهجه مخصوص بخود داشته است چنانکه زبان اوستا یکی از لهجات ایران قدیم و متعلق بطرف مغرب ایران بوده است

## کیکاوس

کیکاوس در اوستا کَوَ اَوَسَن و «دَهه» یکی از پادشاهان کیانی است پسر ائیی و نگه و سور و «دَهه» و نوه کیقباد و «دَهه» (مئوسس سلسله کیانی) و شوهر سودابه و پدر سیاوش و جد کیخسرو میباشد در بهرام یشت فقره ۳۹ و در زامیاد یشت فقره ۷۱ از او اسم برده شده است از فقرات مذکور

چنانکه از فقرات ۴۵ و ۴۶ از آبان یشت اطلاع مخصوصی از او بدست نمیآید فقط از اوستا برمیآید که او از سلاطین مقتدر کیانی و دارنده فرو و مخصوصه نیرومند بوده است پس از قربانی کردن صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید خواهش از فرشته آب این بوده که او را توانا ترین شهریار روی زمین بگرداند و او را بدیوها و مردمان و پریها و کاویها و کرپانها چیر سازد ناهید او را کامروا ساخت تعیین محل کوه اِرِزِفِیّه<sup>۱</sup> را کرده که در فقره ۴۵ از آبان یشت آمده در آنجائی که کیکاوس فدیه نثار ناهید کرده است غیر ممکن است فقط دو بار این اسم در اوستا دیده میشود در فقره ۲ از زامیاد یشت که فهرستی است از اسامی کوههای ایران قدیم باز از اِرِزِفِیّه یاد شده است ولی نه طوری که بتوان محل آن را حدس زد در فصل ۱۱ از بندهش يك رشته از اسامی کوهها مندرج است اما از اِرِزِفِیّه اسمی نیست دارمستز احتمال میدهد که آن یکی از قلّه های البرز باشد چه در سنت آمده است که کیکاوس در بالای البرز هفت قصر ساخته باین مناسبت فدیه او در یکی از این قصرها بعمل آمده است اِرِزِفِیّه نیز بهمین املاء در اوستا بمعنی مرغ شاهین و باز میباشد

بمناسبت آنکه در زامیاد یشت بخصوصه از قَر کیانی یاد میشود و اسامی پادشاهان کیانی در آن مندرج است در مقاله راجع بآب بطور عموم از سلسله کیانیان مفصلاً صحبت خواهیم داشت در این جا فقط یکی از اعمال مشهور کیکاوس را که دومین پادشاه کیانی است یاد آور شده میگذریم و آن داستان آسمان پیمائی اوست هرچند که امروز چیزی راجع باین داستان در اوستا موجود نیست ولی بنظر میرسد که در اوستای عهد ساسانیان باین مسئله اشاره شده بود یکی از قطعات اوستائی موسوم به اَنَوَگَدَنچا که ذکرش در مقاله افراسیاب گذشت بآن اشاره کرده است<sup>۱</sup> یا قوت در معجم البلدان نقل

۱ رجوع کنید به فقره ۶۰ از کتاب Aogemadaēca Übersetzt von Geiger S 55.

و به صفحه ۱۱۲ همین کتاب

میکند «در کتاب قدیم ایرانیان موسوم به الانشاء که نزد آنان بمنزله تورات یهودان و انجیل عیسویان است مذکور است که کیکاوس خواست بآسمان عروج کند اما وقتی که در پرواز از نظرها غایب شد خداوند به باد امر کرد که او را محافظت نکند آنگاه کیکاوس از فرار آسمان پرتاب گشته در شهر سیراف (در خلیج فارس) فرود افتاد چنانکه (باربر دُمینارد) Barbier de Maynard منتقل شده است بی شك از کتاب الانشاء اوستا مقصود میباشد چه باقوت باز در تحت کله ابرقوه از کیکاوس و زانش سودابه صحبت داشته مینویسد که در کتاب الابستاق (اوستا) که کتاب دینی مجوسان است راجع بدیستان کیکاوس چنین خوانده است . . . . . در کتب پهلوی مثل بداهش و دینکرد چنانکه در تاریخ طبری و بلعمی از آسمان پیمائی کیکاوس ذکری شده است و در شاهنامه شهر آمل در مازندران محلی است که در آنجا کیکاوس از آسمان فرود افتاده است

## طوس

(ویسه و گنگ دژ)

طوس یسر نوذر یکی از پهلوانان ایران و سپهبد کیخسرو و چندی هم مدعی تاج و تخت وی بود در شاهنامه آمده است که طوس از جمله نامدارانی بوده که با کیخسرو بقصد مسافرت بجهان دیگر روی بکوه و بیابان نهاده اما پس از غایب شدن کیخسرو با سایر همراهان در زیر برف مانده جان سپرد

در سنت مزدیسنا طوس از جمله جاویدانیهاست نموده هنوز در حیات است چنانکه ذکرش بیاید در آبات یشت چندین بار باسم توس «داده برمیخوریم در فقرات ۵۳ و ۵۵ آمده است «یل ناهور طوس بر یشت اسب اردویسور ناهید را ستایش نموده از او درخواست که وی را بشکست دادن پسران دلیر ویسه در گذرگاه خشترو سولک



در بالای گنگ بلند و مقدس موفق بدارد ناهید حاجتش را برآورد»  
این فقره بخوبی یادآور جنگ کیخسرو با افراسیاب و ویسه سپهبد پادشاه  
توران و گنگ دژ سیاوش میباشد که مفصلاً در شاهنامه از آنها سخن  
رفته است

در فصل ۲۹ در فقره ۶ بندهش مندرج است که طوس پسر نوذر  
در جزو سی تن از جاویدانیهاست در نو نمودن جهان با سوشیانس همراهی  
خواهد کرد<sup>۱</sup> گذشته از آنکه طوس اسم کسی است در کتب پهلوی نیز  
بسا اسم شهر و ایالت و کوه معروف خراسان میباشد چنانکه در فصل ۱۲  
فقره ۲۴ و فصل ۲۰ فقره ۳۰ و فصل ۲۲ فقره ۳ از بندهش سپهبداران  
شهر طوس در خراسان مدعی بوده اند که از باز ماندگان طوس هستند اساساً  
طوس Tus اسم شخص و طوس Tōs اسم محل بوده است بعدها در املاء و  
تلفظ بهمدیگر مشتبه شده هر دو را طوس Tus گفتند<sup>۲</sup> در این جا متذکر  
میشویم که طوس بر پشت اسب فقط ناهید را ستایش نمود مثل سایر نامداران قربانی  
نکرد فدیه گاو و گوسفند هم در بالای اسب ممکن نیست کله ای که ما بمناسبت  
مقام گهی قربانی کردن و گهی بعبادت نمودن و ستائیدن ترجمه میکنیم در متن  
اوستا یزت میسر میباید که از فعل یز میسر مشتق است و بمعنی فدیه  
آوردن و نثار کردن و عبادت نمودن و ستائیدن و پرستیدن و ستودن است  
کلمات یسنا و یشت و یزد از همین ریشه است در پهلوی یشتن بجای یز استعمال  
میشود چون امروز در فارسی چنین فعلی موجود نداریم بناچار بکلمه مذکور  
بمناسبت مقام معانی مختلف میدهیم بنابراین بطور یقین نمی توانیم بگوئیم که  
در اوستا از گاو و گوسفند یشتن نامداران ذبح نمودن آنها یاد در راه خدا  
بارزانیان بخشیدن مقصود است

گفتیم آرزوی طوس این بوده که به پسران دلیر ویسه غلبه کند و

موفق هم شد

۱ رجوع کنید نیز بفصل ۳۰ و فقره ۱۷ از بندهش

این ویسه برادر یشتنگ و عموی افراسیاب و سپهبد توران است فردوسی گوید: بشد ویسه سالار توران سپاه ابا لشکری نامور کینه خواهم پیران یکی از پسران ویسه بوده از این جهت محمد بن جریر طبری او را فیران بن ویسقان میخواند بلعمی و سیر خواند پیران ویسه مینویسند فردوسی نیز گوید:

چنان بد که روری سیاوش راد خود و گرد پیران ویسه نژاد  
در شاهنامه پیران در جنگ گودرز از پای در افتاده یکی از برادرانش پیلسم بدست رستم و برادر دیگرش هومان بدست بیژن کشته شدند لابد در اوستا پسران دلیر ویسه همین پهلوانان تورانی هستند که در میدان نبرد کیخسرو و افراسیاب بسرکردگی سپهبد ایران طوس کشته شدند بلعمی از هفت برادران پیران ویسه صحبت میدارد که باخودش در میدان جنگ کشته گردیدند بندهش نیز در فصل ۳۱ در فقرات ۱۶ و ۱۷ میگوید یشتنگ و ویسک هر دو برادر بودند از ویسک پیران و هومان و سان و برادران دیگر متولد شدند لابد این سان چنانکه وست West مینویسد همان پیلسم شاهنامه است گذشته از فقره ۵۴ آبان یشت در فقره ۵۷ یشت مذکور نیز از پسران دلیر ویسه (در اوستا وَئِسَکَکَ واسِیدوسوم) یاد شده است چه آنان نیز بنوبت خود در گذرگاه خشترو سوك در بالای گنگ صد اسب هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید قربانی کرده خواستار بودند که به یل نامور جنگجو طوس علیه کنند و ممالك آریائی را بر اندازند اما ناهید آنانرا کامیاب نساخت

اینگ رسیدیم بمیدان کارزار در آنجائی که دلاوران ایران و توران با همدیگر مقابل شدند این میدان در اوستا موسوم است به خشترو سوك (خَشْتَرَوَسَوَك) گذری است در بالای کوه گنگ دژ معروف نیز در همانجا واقع است این اسم مرکب است از دو جزء اولی خشترو همین کله است که امروز

شهر گوئیم و در قدیم. یعنی مملکت و کشور بوده است دومی سوک نیز بشکل سو  
که یعنی روشنی و فروغ است در زبان فارسی باقی است شمس فخري گوید

مه و خورشید برگردون گردان همی گیرد ز رای روشنت سو

بار تولومه خشنر و سوک را چنین معنی کرده است فروغ کشور<sup>۱</sup>

اما گنگ دژ که راجع بآن دامنه اطلاعات ما وسیع تر است در غالب کتب تاریخ  
بنای آن بسیاوش پسر کیکاوس منسوب است فردوسی نیز گوید

کنون بشنواز گنگ دژ داستان بدین داستان باش همدانستان

که آنرا سیاوس بر آورده بود سی اندر رو رنجها برده بود

از کتب تاریخ و ادبیات ما چنین بر میآید که گنگ دژ در خوارزم خیره

حالیه واقع بوده است شاید شهر خیره گنگ دژ قدیم باشد چه ابو ریحان بیرونی

مینویسد که نزد خوارزمیان ورود سیاوش بتوران مبدأ تاریخ سال بوده است<sup>۲</sup>

فرخی نیز بآب اشاره کرده گوید زکوه گیلان او راست تا بدان سوی بر

ز آب خوارزم او راست تا بدان سوی گنگ ترشخی در تاریخ بخارا<sup>۳</sup> بنای شهر

بخارا را بسیاوخش نسبت میدهد و در عهد ترشخی هنوز قبری در بخارا برای

سیاوخش معتن بوده و اهالی از زبان سیاوخش یک سرود گله و شکوه آمیزی

میخوانده اند در هر نو روز زرتشتیان خروسی از برای او فدیه میآورده اند<sup>۴</sup>

در فصل ۲۹ فقره ۱۰ ندهش آمده است گنگ دیز در طرف مشرق

واقع است چندین فرسنگ دور از دریای فراخکرت میباشد در مینو خرد فصل

۶۲ در فقرات ۱۳-۱۴ مندرج است گنگ دیز در طرف مشرق

Leuchte des Reichs Altiranisches Wörterbuch.

۱

۲ آثار الباقیه ص ۳۵

۳ ابونکر محمد بن جعفر الترشخی تاریخ بخارا را در سنه ۴۳۲ بنام امیر روح بن نصر سامانی عربی  
تألیف نموده است و در سنه ۵۲۲ ابو نصر احمد بن محمد بن نصر قباوی آنرا بزبان فارسی ترجمه و  
اختصار نمود و در سنه ۵۷۴ محمد بن زکریا عمر نایب آنرا بنام بهان الدین عبدالعزیز اختصار  
نمود و این اصلاح اخیر است که نسخ متعدده از آن در کتابخانه پاریس و لندن موجود است و  
متن آن در سال ۱۸۹۲ باهتمام شفر Schefer در پاریس بطبع رسیده است نقل از چهار مقاله  
حاشیه میرزا محمد خان ابن عبدالوهاب قزوینی ص ۱۱۷

Zend-Avesta par Darmesteter vol. II p. 380-381

۴ رجوع کنید به

نزدیک ستویس؟<sup>۱</sup> در سرحد ایران و یح واقع است  
 در آبان یشت در فقرات ۵۴ و ۵۷ دوبار باسم گنگه و سوسیه برمیخوریم و يك  
 بار هم در زامیاد یشت در فقره ۴ در جزو اسامی کوهها از انتر گنگه سوسیه و سوسیه  
 یاد شده است معنی لفظی این کوه اخیر چنین است اندر گنگ ظاهرأ این کوه  
 همان است که در فصل ۱۲ فقره ۲ از بندهش از آن اشاره شده است «کوهی که در آن  
 گنگ واقع است در آنجائی که آسایش و رامش است» محققاً (گنگ) منسوب  
 بسیاوخش است که در زمان مهاجرت خویش از ایران در توران زمین ساخته است  
 چنانکه (هنگ) منسوب بافراسیاب و (ور) منسوب بجمشید است فردوسی مینویسد  
 سیاوش گنگ دژ را در بالای کوه بسیار بلندی ساخت در دو فقره مذکور  
 آبان یشت نیز گنگه بلند پایه و مقدس خوانده شده است سا در شاهنامه  
 بهشت گنگ نامیده میشود یوستی Justi مینویسد «بنظر میرسد این محل  
 که چینی ها نیز در تحت اسم گنگ می شناخته اند و يك قسم بهشت روی زمین  
 ایرانیان محسوب میشده بواسطه يك دسته ای از ایرانیان در وسط خاك  
 توران در طرف شمال سبز دریا برپا شده بود»<sup>۲</sup> لابد همین گنگ است  
 که برخی از شعرای ما آنرا بتخانۀ پنداشته و فرهنگها محل آنرا در ترکستان یا  
 در چین قرار داده اند

بقول شاهنامه یس از آنکه تورانیان از ایرانیان شکست یافتند قلعه  
 گنگ نیز بدست کیخسرو افتاد در فصل ۲۷ فقرات ۵۷-۶۲ از مینو خرد  
 نیز چنین مندرج است که «سیاوخش پدر کیخسرو گنگ دیز را ساخت و  
 و بعد کیخسرو آن را تصرف نمود» در سنت مزدیسنا چنین آمده است که گنگ  
 هنوز برپاست و پشوتن در آنجا سلطنت میکند در اوستا فقط یکبار باسم  
 پشوتن پشوتنو (𐬯𐬀𐬱𐬀𐬎𐬎𐬀𐬰𐬭𐬀) برمیخوریم آنهم در ویشتاسپ یشت که معمولاً

۱ ستویس اسم ستاره ایست که در اوستا «𐬀𐬎𐬎𐬀𐬰𐬭𐬀» آمده است مستشرقین برخی  
 آنرا از ستارگان برج نسرالواقع دانسته اند و برخی دیگر پروین و دبران مناسب ستویس  
 در اینجا نمیدانیم چیست رجوع کنید بمقاله تشتر

در جزو اوستای حالیه نوشته نشده است در فرگرد اول یشت مذکور در فقره ۴ زرتشت یکی گشتاسب دعا کرده گوید «بکند که تو از ناخوشی و مرگ ایمن بشوی چنانکه پشوتن شد»<sup>۱</sup> این پشوتن بزرگترین پسر کی گشتاسب است در سنت است که زرتشت او را شیر و درون (نان مقدس) بداد و او را فنا نابدیر و جاویدانی نمود در فصل ۳۲ در فقره ۵ از بندهش آمده است «اروتد نر کشاورزی بوده و در (ور) جمشید که در زیر زمین است رئیس و بزرگ میباشد خورشید چهار جنگ آوری بوده اینک سپهد لشکر پشوتن پسر ویشناسب میباشد در گنگ دیز پسر میبرد» در مقاله جمشید گفتیم که ریاست باغ جمشید (ورجکرد) با اروتد نر پسر زرتشت است اینک در این جا می بینیم که ریاست لشکر پشوتن در گنگ ما سومین پسر زرتشت خورشید چهار میباشد که بنا به سنت نخستین دزمی است بهمن یشت که بخصوصه از آینده و از ظهور سوشیانسها و آخر الزمان صحبت میدارد مکرراً از ظهور پشوتن در آخر دهمین هزاره با صد و پنجاه تن از یاورانش از گنگ دیز یاد کرده است در فصل ۳ در فقرات ۲۵-۲۹ گوید «در انجام دهمین هزاره اهورامزدا در پیک خود سروش و نریوسنگ را بگنگ دیز که سیا و خش ساخت خواهد فرستاد آنان خروش بر آورده گویند ای پشوتن نامدار ای سر کی گشتاسب ای افتخار کیانیان تو ای باک و استوار سازنده دین از این کشور ایران برخیز آنگاه پشوتن با صد و پنجاه تن از یاورانش که از پوست سمور سیاه لباس پوشیده اند برخیزند»<sup>۲</sup> در کتاب نهم دینکرد در فصل ۱۵ در فقره ۱۱ نیز آمده است «پشوتن پسر ویشناسب (گشتاسب) با صد و پنجاه تن از یاورانش که پوست سمور سیاه دربر دارند از گنگ دیز صد کندک (خندق) و ده هزار درفش (دارند) بدر آیند»<sup>۳</sup> از این فقرات اخیر معلوم میشود که پشوتن و یاورانش از مملکت بسیار سردی می آیند چه پوست سمور در بر دارند

<sup>۱</sup> Zend-Avesta par Darmesteter Vol. II p. 666.

<sup>۲</sup> رجوع کنید نیز فقره ۵۱ از فصل ۳ بهمن یشت

<sup>۳</sup> رجوع کنید بر ساله سوشیانس تألیف نگارنده

## رود رنگها = ارنگ

بمناسبت آنکه دو بار اسم رود رنگها در آبان بشت و چندین بار در سایر بشتها آمده است لازم دانسته در این جا شرحی در خصوص آن داده شود. رنگها در موسوم اسم رودی است با آنکه مکرراً در اوستا از آن اسم برده شده است و در کتب پهلوی غالباً بآن برمیخوریم باز تعیین محل آن مشکل و بطور حتم نمیدانیم که کدام از رودهای معروف حالیه در قدیم چنین نامیده میشده است بواسطه قاصر بودن عبارات اوستا و درهم برهم بودن مندرجات کتب پهلوی راجع بآن مستشرقین هر يك رود معروفی را حدس زده اند وندیشمان Windischmann گمان میکند که در اوستا از رود رنگها <sup>سند</sup>مقصود باشد هارلز Harlez مینویسد که آمودریا (جیحون) از آن اراده شده است اسپگل Spiegel ویوستی Justi و Geiger به سیر دریا حدس زده اند دلاگارد de Lagard بسیار دور رفته آن را رود معروف روسیه وُلگا Volga نمداشته است دارمستتر بکلی از مشرق منحرف گشته آن را در مغرب عبارت از دجله دانسته است مارکوآرت Marquart مینویسد از بندهش که ذکرش بیاید مفهوم میشود که رنگها (ارنگ) رود زرافشان باشد (در سغد) بارتولومه Bartholomæ و وست West آن را رود داستان و افسانه و نیم افسانه تصور کرده اند بی شک در عهد اوستا رنگها اسم رود مخصوص معروفی بوده است و بعدها برور زمان از تعیین محل آن قاصر آمده با آنکه در عهد تدوین کتب پهلوی که حالا در دست داریم این رود رنگ و روی رود معنوی گرفته یا بقول برخی از مستشرقین مثل رود افسانه شد در میان احتمالات مذکوره <sup>سند</sup>وُلکا کمتر جالب دقت است مندرجات اوستا نیز تا يك اندازه برخلاف این است که رنگها در مغرب و از آن دجله مقصود باشد در بندهش بسا کله آرَگ یا ارنگ بجای رنگهای اوستا استعمال شده است در فصل بیستم که مخصوصاً از رودها صحبت میدارد در آغاز مفصلاً از ارنگ و وه روت یاد کرده گوید «دورود از شمال (اماختر) البرز (هربورج) یکی بسوی مغرب (خوروران) جاری است و موسوم است به ارنگ

دیگری بسوی مشرق (خوارسان) جاری است و موسوم است به وه روت (ونکوهی در اوستا) « پس از آن بندهش طوری این دو رود را تعریف کرده است که قهراً باید آنها را از رودهای مینوی تصور نمود چه میگوید ۱۸ رود دیگر که از سرچشمه آنها برمیخیزد دوباره به ارنگ و وه روت میریزند ارنگ و وه روت باقصی حدود زمین میروند و بدربار ریخته میشوند تمام کشورها از آنها سیراب میگردد هر دو باز در دریای فراخکرت بهم میرسند و دگر باره بسرچشمه ای از همانجائی که آمده اند برمیگردند همانطوری که روشنائی از البرز بدرآمده دگر باره بسوی آن فرود میآید آب نیز از البرز بیرون آمده و بآن فرو میرود . . . . پس از شرحی از این قبیل داستان باز در فقره ۸ همین فصل از بندهش آمده است « من دوباره متذکر میشوم که ارنگ رودی است در خصوص آن گفته شده است که آن از البرز می آید و مملکت سوراک Surak می رود در این جا آنرا (آمی) مینامند » از این فقره بندهش برمیآید که ارنگ همان زرافشان باشد چه سوراک بجای کله سفد میباشد و ار فقره ۲۹ از فصل ۱۵ بندهش بخوبی برمیآید که سوراک بجای سفد درج « اوستا استعمال شده است در تفسیر پهلوی نیز در فقره ۴ از فرگرد اول و نندیداد سفد به سوریک Sūrik ترجمه شده است ولی آمی یادآور آمو دریاست بندهش در منتقم فقره مذکور ارنگ را تا مملکت مصرسیر داده و در آنجا بآن اسم نیو (نیل؟) میدهد چنانکه ملاحظه میشود با این بیانات درهم و برهم تعیین محل این رود بغایت دشوار است (بفصل ۲۱ فقره ۳ بندهش نیز ملاحظه شود) بسا در کتب پهلوی اروند بجای ارنگ آمده و این بیشتر مایه اشتباه شده است چه از بعضی کتب صراحتاً برمیآید که اروند در پهلوی اسم دجله است از این قبیل در فصل ۳ از بهمن یشت در فقره ۵ از اروند و فرات و اسورستان اسم برده شده است در فقرات ۲۱ و ۳۸ باز اسم اروند دیده میشود بهمن یشت که بخصوصه از آخرالزمان صحبت میدارد یکی از علائم ظهور سوشیانس را جنگی که در عراق واقع خواهد شد میشارد بنابر این اروند در آنجا کلیه بمعنی دجله است (رجوع کنید برساله سوشیانی تألیف نگارنده) در فقره ۲ از فصل ۹۲

دادستان دینیک آمده است «آبی که از اردویسور ناهید میریزد باندازه تمام آبهای است که در جهان جاری است باستانی ارونند . . . . . محل اردویسور در سیهر است» در این جا نمی توانیم بگوئیم که از ارونند دجله اراده شده است یا آنکه بجای رنگها استعمال شده رودی در مشرق ایران مقصود است در آفرین هفت امشاسپند آمده است «بکنند که اُورونت دارای تمام قوتها شود (رجوع کنید به اوستای اشپیکل Spiegel جلد ۳ ص ۲۳۶) اشپیکل در این جا کله اُورونت (اروند) را همان ارنگ بندهش و رنگهای اوستا دانسته مثل انکتیل دپرون Anquetil Dupeyron آن را باسیر دریا یکی میداند

چنانکه ملاحظه میشود در کتب پهلوی ارونند هم برای دجله استعمال شده است و هم برای رنگهای اوستا فردوسی هم صراحتاً میگوید

اگر پهلوانی ندانی زبانت      بتازی تو ارونند را دجله خوان

می توان گفت که متأخرین اشتباهاً کله ارونند را در پهلوی بجای کله آرک یا ارنگ استعمال کرده اند چه زادسیرم بعینه مثل فقره اول از فصل بیستم بندهش از دو رود اوستا (رنگها) و (ونکوهی) اسم برده گوید از شمال کوه البرز دو رود بیرون می آید ولی بجای آنکه مثل بندهش یکی از این دو رود ارنگ و بدیگری وه روت اسم بدهد اولی را (اروند) و دومی را (وه) مینامد ارونند همان الوند است فقط راء بلام تبدیل یافته اسب یا قوت حموی در معجم البلدان و گلیه فرهنگها ارونند ضبط کرده بجای الوند کوه معروف همدان دانسته اند ارونند یا الوند صفت است بمعنی تند و چالاک و توانا در اوستا اُورونت و اُورونت اسب معنی مذکور استعمال شده است از آن جله در فقره ۱۳۱ همین آبان یشت در تفسیر پهلوی این کله ارونند شد در ادبیات فارسی گذشته از آنکه ارونند اسم کوه و رودی است بمعانی که در اوستا آمده نیز استعمال شده است فردوسی گوید

بارمان و ارونند مرد هنر      فراز آورد گنج وزر و شهر

اُورونت اسب در اوستا اسم پدر کی کشتاسب است امروز



لهراسب گوئیم معنی لفظی آن دارنده اسب تندرو میباشد در عهد ساسانیان همین کلمه با کلمات دیگر ترکیب یافته جزو اسامی خاص آن زمان گردید مثل اروند زیگ پسر خسرو پرویز که بدست شیرویه گشته شد (حمزه اصفهانی ص ۴۲ چاپ برلن) همانطوری که ایرانیان کوه بلند و باشکوه و بزرگ همدان را اروند نامیده اند بمناسبت شکوه و بزرگی و تندروی رود دجله بآن نیز اروند نام نهاده اند ولی آن مربوط به رنگهای اوستا نیست از مندرجات خود اوستا چنین برمیآید که این رود در مشرق واقع است نظر بقرائن آمو دریا و سیر دریا بیش از سایر رودها قابل توجه است و مخصوصه سیر دریا اینک جاهائی که در اوستا از رنگها دسویه ذکر شده است در فرگرد اول وندیداد در فقره ۱۹ آمده است «سرزمینی که در سر چشمه رنگها واقع است شازدهمین مملکتی است که من اهورامزدا بیا فریدم ساکنین آنجا سر و بزرگ ندارند اهریمن در آنجا زمستان دیو آفریده بدید آورد و (تئوژی) را در آنجا مسلط نمود» در این جا از سرزمین رنگها خاکی اراده شده که این رود از آن جا میگذرد در فرگرد مذکور ۱۶ مملکت نامیده شده است که غالباً در مشرق واقع هستند و در تعیین محل آنها ابدأ اشکالی نداریم از آن جمله است سفد (سمرقند) و مرو و بلخ و هرات و جرجان و قندهار و هلمند (سیستان) و ری و هند و کابل و طبرستان در سر این ممالک اختلافی در میان نیست چه اسامی آنها در اوستا غالباً شبیه باسامی امروزی این ممالک است یا آنکه بطور تحقیق میدانم که این ممالک در قدیم چنین نامیده میشده اند مجموعاً از شازده مملکت اسم برده شده آریاویج (خوارزم-خیوه) در سر آنها جای دارد و مملکت رنگها آخرین آنهاست نظر بآنکه قسمت بزرگ این ممالک چنانکه ذکر کرده ایم معلوم و از برای قسمت دیگر حدسهای تقریباً درست می توان زد جهت ندارد یکی دوتا از این ممالک را که از برای آنها بواسطه عدم اطلاع کافی خود نمی توانیم محلی معین کنیم افسانه بشماریم گرنه نمی توانیم بطور یقین بگوئیم که کدام رود در مشرق ایران از رنگها اراده شده است

ولی بطور حتم میتوانیم بگوئیم که این رود با دجله یکی نیست چه در فقره مذکور وندیداد از زمستان آنجا صحبت شده عراق دارای زمستانی که قابل شکایت باشد نیست دگر آنکه در آن فقره مندرج است که ساکنین رنگها سرو بزرگی ندارند و این مناسب تر است بحال تورانیان چادر نشین و بیابان نورد که در طرف مشرق در اقصی حدود ایران منزل داشته اند تا بحال ساکنین قدیم عراق که از سه هزار سال پیش از مسیح نوبه بنوبه در تحت سلطنت سومر و آکاد و بابل و اشور و ایران بوده اند اما قوم (تئوزیه) را (𐎲𐎠𐎧𐎫𐎡𐎹) که بر مملکت رنگها مسلط بوده باید قومی فرض نمود مثل قوم غیر آریائی که بر مملکت وارین (طبرستان) مسلط شده بود و در فقره ۱۷ از فرگرد اول وندیداد از آن سخن رفته است

در فقره ۶۳ آبان یشت که از رنگها ذکر شده اطلاع مخصوصی بدست نمیآید چه از خود (پاورو) کسی که نذر کرده ار برای ناهید در کنار رود رنگها قربانی کند اطلاعی نداریم ولی از فقره ۸۱ همین یشت میتوان استنباط نمود که رنگها در مشرق واقع است و احتمال دارد که سبز دریا باشد چه یوایشت (𐎲𐎠𐎧𐎫𐎡𐎹) از خاندان فریان (𐎲𐎠𐎧𐎫𐎡𐎹) در جزیره موج شکن رنگها از برای ناهید قربانی نمود فریان تورانی همان است که در گاتها یسنا ۶۶ قطعه ۱۲ از او اسم برده از دوستان زرتشت شمرده شده است لابد خاندان و باز ماندگان او مناسب تر است که در سرزمین خود درخاک توران قربانی کنند تا در کنار دجله در مهر یشت در فقره ۱۰۴ مندرج است «عمر درود میفرستیم کسی که دست بلندش بیان شکن را گرفتار سازد گرچه او در شرق باشد گرچه او در غرب باشد گرچه او در دهنه رنگها باشد گرچه او در مرکز زمین باشد در فقرات ۱۸ و ۱۹ از رشن یشت آمده است ای رشن پاک اگر هم تو در سرچشمه رنگها باشی ما ترا بیاری میخوانیم ای رشن پاک اگر هم تو در دهنه رنگها باشی ما ترا بیاری میخوانیم از فقرات فوق برمیآید که از رنگها رودی در اقصی حدود اراده شده است و این قهراً ما را بسیر دریا متوجه میسازد دگر از جاهائی که در اوستا از رنگها ذکر شده است در فقره ۲۹ از بهرام یشت است از این قرار «بهرام (فرشته پیروزی)

زرتشت نیرو و قوت در بازوان و سحت بدن و پایداری بخشید و آن قوه بینائی که ماهی در آب زندگانی کننده کرَ (Karā) دارد که يك گرداب را بیاریکی موی در رنگهای بهن و ژرف به عمق هزار قدم تواند دید در این فقره از وسعت و عمق و بزرگی رنگها سخن رفته است بنابراین تعریف زرافشان که نسبتاً رود کوچکی است مناسبی با آن ندارد در رام یشت در فقره ۲۷ گوید «از برای او (وابو = فرشته هوا) گرشاسب در گود Gndha در جوی رنگها در بالای تخت زرین فدیه آورد» گودَ 𐬔𐬀𐬭𐬀 همین یکبار در اوستا آمده است همیشه در میدانیم که یکی از شعبات رنگها میباشد در این جا یاد آور میشویم که کلیه اعمال گرشاسب در سیستان و کابل صورت گرفت لابد در کنار رود معروف سر زمین خود یا محاور آن فدیه نثار فرشته هوا نموده از او خواستار بوده که وی را با انتقام کشیدن از خون برادرش موفق ندارد هر چند که سیستان و کابل نیز از سر زمین آمو دریا و زرافشان و سیر دریا دور است ولی در این فقره ذکر اسم یل زابل بکلی خیال ما را از دجله منصرف نمسازد (رجوع کنید بمقاله گرشاسب صفحه ۱۹۵-۲۰۷)

## جاماسب

جاماسب (𐬔𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀) از خاندان هوگو (𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀) برادر فرشوشتر (𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀) داماد زرتشت شوهر یوروچیستا 𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀 وزیر کی گشتاسب و از شرقای دولتمند بوده در فقره ۹۸ همین یشت از ثروت خانواده اش هوگو سخن رفته است در کانهاسه بار از او یاد شده است در یسنا ۴۶ فقره ۱۷ و یسنا ۴۹ فقره ۹ و یسنا ۵۱ فقره ۱۸ در این فقره اخیر نیز حضرت زرتشت او را دولتمند بزرگ نامیده است در فروردین یشت فقره ۱۰۳ نفروهر فرشوشتر 𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀 از خاندان هوگو و نفروهر جاماسب 𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀 از خاندان هوگو

در خصوص رود رنگها رجوع کنید بکتابهای ذیل

Zoroastrianische Studien von Windischmann S. 188.

Avesta par de Herlez p. 12.

Ostiranische Kultur von Geiger S. 34-41.

Le Zend-Avesta par Darmesteter vol. II p. 15.

Brāhmin von Marquart S. 148.

درود فرستاده میشود در گشتاسب یشت فقره ۳ زرتشت بگشتاسب دعا کرده فرماید «بکند که از توده پسر بوجود آیند سه تن از آنان مانند اترپانان (موبدان) سه تن از آنان مانند رزمیان سه تن از آنان مانند کشاورزان شوند و دهمی مانند جاماسب آباد دارنده کشور» در فقره ۶۸ از آبان یشت آمده است «وقتی که جاماسب از دور دید که لشکر دیو یسنان دروغ پرست صف جنگ آراسته پیش میآید قدیه نیاز ناهید نوده از او درخواست که او را باندازه تمام آریائیهها از یک فتح بزرگ بهره مند سازد» بی شک در این فقره اشاره بجنگ ارجاسب تورانی دیویسناست کی گشتاسب پس از آنکه دین مزدیسنا پذیرفته زرتشت گروید ارجاسب کس بنزد گشتاسب فرستاده بیغام داد که بدین قدیم آباء و اجداد خویش (کیش آریائی) برگشته با او همکیش بهاند گشتاسب از مزدیسنا رونگردانید بناچار کار بجنگ کشید داستان این رزم مذهبی در کتاب کوچک بهلوی یا تاتکار زیربان مندرج است شاهنامه نیز مفصلاً از آن صحبت میدارد در این جنگ بخصوصه جاماسب وزیر کی گشتاسب و وزیر برادر کی گشتاسب و اسفند یار پسرش مقام بزرگی دارند جاماسب در ادبیات زرتشتی بخرد و دانائی و هنر معروف است غالباً جاماسب خردمند یا دانا گفته میشود و بسا جاماسب حکیم خوانده شده است در کتب بهلوی دستور (دستور) آمده است در فقره ۳ از یاتکار زیربان (پیشینکان سردار) خطاب شده است درخصوص هنر و دانائی او در فقره ۲۱ از یاتکار زیربان مندرج است پس از آنکه لشکریان ایران و توران صف جدال آراسته بایستی روز بعد بهمدیگر مقابل شوند کی گشتاسب وزیر خود جاماسب را خوانده نتیجه جنگ فردا را از او پرسیده چنین گفت «من میدانم که تو خردمند و دانا و هوشیار هستی اگر در مدت ده روز باران بیارد تو میدانی که چند قطره بروی زمین افتاده است اگر گیاهی گل بدهد تو میدانی که گل کدام گیاه در روز باز میگردد و کدام در شب و کدام در صبح شکفته میشود تو میدانی که در کدام آب ماهی است و در کدام نیست تو باید نیز بدانی که در جنگ فردای کی گشتاسب بضد این اژدها کدام یک از پسران و

برادرانم کشته خواهند شد»<sup>۱</sup>

داستان این جنگ همانطوری که در شاهنامه است در یات کار زیران نیز مندرج است در این جا محتاج بتفصیل نیستیم دقیقی هم در شاهنامه راجع بعقل و فرزانهگی جاماسب گوید

بخواند آترمان شاه جاماسب را      کجا رهنمون بود گشتاسب را  
 سرموبدان بود و شاه ردان      چراغ بزرگان و اسپهبدان  
 چنان پاکدین بود و پاکیزه جان      که بودی بر او آشکارا نهان  
 ستاره شناسی گرانمایه بود      ابا او بدانش کراپایه بود

یکی از کتب بهلوی که دارای پنج هزار (۵۰۰۰) کلمه است موسوم است

به جاماسب نامک این کتاب نمونه ایست از علم و دانش و هوشی که در سنت مزدیسنان بجاماسب نسبت داده میشود کتاب مذکور حاوی جوابهایی است که جاماسب بسئالات گشتاسب میدهد از این قبیل راجع بمسائل پیش از آفرینش عالم و ترتیب خلقت یافتن جهان و تاریخ پادشاهان گذشته از کیومرث تا لهراسب و ملل شش کشور دیگر زمین و البرز و کنگ دژ و ورجکرت و ایران و یج و هند و چین و عربستان و ترکستان و بربرستان و از نژادهای مختلف عجیب الخلقه و از آنانی که در آب بسر میبرند و چگونه مردم بدوزخ مبروند و راجع بملت ترکستان و مازندان که آیا آنان بشرند یا دیو و سرچشمه معرفت و هوش و دانش و اعمال نیک پادشاهان و اندوه و اضطراب کی گشتاست و پادشاهان آینده ایران و استیلای عرب و سرنوشت ایران در آینده جاماسب نامه در بازند و فارسی نیز موجود است لابد هر دو از متن بهلوی ترجمه شده است نسخه ای خطی از متن بهلوی که قدمتش بیانصد سال پیش از این میرسد در ممبئی موجود است<sup>۲</sup> در یک نسخه خطی از کتاب روایات که در رام روز و مهر ماه ۱۰۴۹ بزدگردی نوشته شده و نزد نگارنده موجود است جاماسب نامه

۱ رجوع کنید به Das Yātkār-i Zarīrūn und Sein Verhältnis zu Jāh-nāme von Geiger. Sitzung vom 3 Mai 1890  
 Grundriss der Iran. Philolo. Pahlavi Literature by West p. 110.

منظومی نیز در آن مندرج است اشعارش بغایت بخت است سرآینده آن دستور  
برزو نامی است

### ناهید (کله عرب)

بیش از آنکه بترجمه آبان یشت پردازیم لازم است در این جا بفزائیم که  
برخی از متشرقین از آنجمله دارمستر (زند اوستا جلد ۲ ص ۳۶۵) تصور  
کرده اند ناهید عربی که بمعنی زن بستان برآمده است معرب و از ناهید ایرانی  
آمده باشد و این اشتباه بزرگی است چون نگارنده در این جا برای تحقیق  
بکتاب لازمه دست رس نداشته‌ام بدوست دانشمند خود استاد معظم  
میرزا محمدخان ابن عبدالوهاب قزوینی متوسل شده ایشان از باریس مینویسند  
«کله ناهید عربی ابدأ و اصلاً ربطی بکلمه ناهید فارسی ندارد و ناهید عربی  
اسم فاعل است از تَهْدِ التَّدِي يَتَهْدُ نَهْوْدًا فِهِي نَاهِدٌ و نَاهِدَةٌ (لسان العرب)  
و جمیع مشتقات این ماده ن ه د همه بمعنی برآمدگی و برجستگی بستان یا  
بناء یا اعضاء است . . . . .» پس از آنکه بتوسط ایشان ریشه کلمه ناهید  
عربی بدست آمد بمقدمه الادب ز مخشری رجوع نموده در آنجا چنین یافتیم  
«تَهْدَتُ نَارِ بستان شد زن ۵ بستان کنیزك برآمد ۶ ناری بستان شد زن  
كعبت دورت ندیها تَهْدُ معاً نَهْوْدًا و هی نَاهِدٌ زن نَار بستان ۵ زن بستان  
برآمده ۶ مَدَوْرَةُ التَّدِي<sup>۱</sup>

### مقدمه آبان یشت

آبان یشت که متعلق بفرشته آب ناهید میباشد یکی از یشتها یا قصاید  
بسیار بلند اوستاست مرکب است از ۳۰ کرده که مجموعاً ۱۳۳ فقره است  
مندرجات آن را بدو جزء تقسیم میتوان نمود قسمی در مدح و توصیف  
ناهید است در قسمت دیگر از ستاینندگان وی صحبت میشود این جزء اخیر  
را قسمت تاریخی این یشت میتوان محسوب داشت چه در آن از پادشاهان و

۱ رجوع کنید صفحه ۱۶۶ از همین کتاب

نامدارانی که هر یک بنوبت خویش ناهید را ستوده و خواهشی داشتند یاد شده است

در میان این نامداران غیر آریائی نیز مثل اژی دهاک (ضحاک) و تورانیان مثل افراسیاب و برادر ارجاسب از برای ناهید فدیة آورده توفیق و رستگاری درخواست کردند اما کامروا نشدند

برخی از این پادشاهان و نامداران همانند که در شاهنامه نیز در جزو شهریاران سلسله پیشدادی شمرده شده اند مثل هوشنگ و جم و فریدون و گرشاسب که از آنان در مقالات پیش صحبت داشته ایم در آبان یشت از سایر شاهان پیشدادی مثل طهمورت و منوچهر و نوذر و راو اسمی بیست<sup>۱</sup> اما در رام یشت در فقره ۱۱ از طهمورث (تَحْمَوْرَثَ اَوْرَوَپَ هَیوَدَیوَدَ) در جزو پیشدادیان پس از هوشنگ یاد شده است هم چنین اسامی برخی از پادشاهان سلسله کیانی نیز در آبان یشت مذکور است مثل کیکاوس و کیخسرو و کی گشتاسب از کیکاو (کاوای کوات و سَرو و سَرو و سَرو) که مؤسس سلسله کیانیان است در سایر قسمتهای اوستا چنانکه در فقره ۱۳۲ از فروردین یشت و در فقره ۷۱ از زامیاد یشت که هر یک بجای خود گفته خواهد شد ذکر شده است

از لهراسب نیز (اوروت اسپ سَرو و سَرو و سَرو) در فقره ۱۰۵ آبان یشت اسم برده گوید پدر ویشتاسب (گشتاسب) میباشد

نامداران و پادشاهانی که از برای ناهید فدیة آوردند گروهی پیش از زرتشت میزیستند و گروهی دیگر معاصر وی بودند مندرجات آبان یشت بنا بترتیب فقرات از این قرار است

فقرات ۱-۱۵ در مدح و ثنای اردویسور ناهید است

فقرات ۱۶-۸۳ از پادشاهان و نامدارانی که پیش از زرتشت ناهید را

ستودند یاد میکند

۱ در فقرات ۷۶ و ۹۸ از خاندان نوذر ذکر شده است





# آبان یشت

آب بی آرایش مقدّس اردوی و همه گیاههای مزدا آفریده را خوشنود  
میسازیم «مانند بهترین سرور» روت باید آنرا بمن بگوید (زرتشت) «بر طبق  
قانون مقدّس بهترین داور است» باید مرد پا کدین آنرا بگوید ۵۵ \*

﴿کرده: ۱﴾

۱ اهورا مزدا ناسپنتمان زرتشت گفت ار برای من ای زرتشت اسپنتمان  
این اردویسور ناهید را بستای کسی که بهمه جا گسترده درمان بخشنده  
دشمن دیوها (و) مطیع کیش اهورائی است سراوار است که ستوده جهان  
مادی گردد سراوار است که در عالم مادی وی را نیایش کنند مقدّسی که  
جان افزاست مقدّسی که فزاینده گله و رمه است مقدّسی که فزاینده  
ثروت است مقدّسی که فزاینده مملکت است ۵۵ ✽

---

\* این دعا مخصوص بآبان یشت نیست در آغاز هر يك از یسها تکرار میشود و مناسبت  
مقام کلمات اولی تغییر مییابد در این جا مناسبت آنکه آبان یشت مخصوص بفرشته موکل آب است  
بآب درود فرستاده میشود

\* ✽ فقره اول در آغاز سایر کرده ها تکرار میشود



۲ کسی که نطفه همه مردان را پاك كند کسی که مشیمه همه زنان را برای زایش پاك كند کسی که زایش همه زنان را آسان گرداند کسی که بهمه زنان حامله در موقع لازم شیر دهد ☪

۳ برومندی که در همه جا دارای شهرت است کسی که در بزرگی باندازه همه آبهای است که در روی این زمین جاری است زورمندی که از کوه هکر بدریای فراخ کرت ریزد ☪

۴ سراسر سواحل دریای فراخ کرت بجوش درافتد و کلبه وسط (آن) بالا برآید وقتی که بسوی آن روان گردد و بسوی آن سرا زیر شود اردویسور ناهید کسی که (دارای) هزار دریا چه (و) هزار رود است و هر يك از این دریاچه ها و هر يك از این رودها بیلندی چهل روز راه مرد سوار تندرو است ☪

۵ از این آب من يك رود بهمه هفت کشور منتشر شود و این يك (رود) از آب من در زمستان و تابستان یکسان جاری است او (اردوی) از برای من آب را او نطفه مردان را او مشیمه زنان را او شیر زنان را پاك ميكند ☪







## ﴿کرده ۲﴾

۱۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را  
بستای کسی که . . . . . ۱

۱۱ کسی که در سر گردونه نشسته لگام گردونه گرفته (میراند) در این  
گردونه روان در طلب ناموری این چنین در ضمیر خویش اندیشه  
کنان که مرا نبایش خواهد نمود که زور آمیخته بهوم . . . . .  
برای فروغ و فرس من او را با نماز بلند میستایم . . . . . ۲

## ﴿کرده ۳﴾

۱۲ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که . . . . . ۱

۱۳ کسی که با چهار اسب بزرگ و سفید یکرنگ و یک نژاد بخصوصیت همه  
دشمنان از دیوها و مردمان و جادوان و پریها و کاووها و گربانهای  
ستمکار غلبه کند.

برای فروغ و فرس من او را با نماز بلند میستایم . . . . . ۲

## ﴿کرده ۴﴾

۱۴ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که . . . . . ۱

۱ بعینه فقره اول از همین بشت در این جا تکرار میشود

۲ بعینه فقره ۸ از همین بشت در این جا تکرار میشود

۳ بعینه فقره ۹ از همین بشت در این جا تکرار میشود





۱۵ آن رورمند درخشان بآند بالا و خوش اندام را از کسی که شبانه روز آب روان فراوانی تمام آبهای است که در روی این زمین جاری است (و) با قوت تمام روان است

برای فروغ و فرش من او را نیاز بلند میستایم . . . . . ۵۰ ۱

فرقه (کرده ۵)

۱۶ از برای من ای درشت است تمام این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۵۰ ۲

۱۷ او را بستود آفریدگار اهورامزدا در آریاوخ در کشار (رود) و نگوهی دائیشیا (و) اهورامزدا در هوم آمیخته شیر به رسم به زبان خرد ناپندار و گفتار و کردار بازور و کلام بلوغ ۵۰ ۳

۱ فقره ۹ از همین است در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

نیز در این جا لازم است که قارئین را بخندین نکات بسیار دقیق متوجه سازیم تحت آنکه اهورامزدا خدای نیکان زریشت که آن همه در اوستا مقدر و قادر تعریف شده است یکی از فرشتگان خود را میساید و از او استعانه میکند بی شک مقصود این است یعنی اهورامزدا که بندگان را عبادت امر میکند خود از فرمان ایزدی روگردان نیست برای آنکه آنان را در مقابل او امر خدائی اطاعت و فرمانبرداری بیاورد و در رسمش سر مشق و مسوق باشد خود ستایش میرد از این فقره نیز ما را بیکی از خصائص ایرانیان قدیم که نظم و اطاعت باشد متوجه میسازد همان خصلتی که ایرانیان از پرتو آن جهان را مسخر کرده بودند اهورامزدا قانون را حکنه خود وضع نموده محترم شمرده مطمع آب است امر اهورا چنانکه در فقره اول همین یشت آمده است این است که توسط ناهید بخشایش ایزدی طلب شود در مقابل این حکم تغییر ناپذیر امتیاز میان شاه و گدا قرار داده شده است اهورامزدا مانند بندگان خویش حکمی که از مصدر جلال خود صادر کرده منظور مبادارد دوم آنکه اسباب اعمال و آرزوی اهورامزدا این است که درست پیغمبرش کسی که از برای هدایت مردمان برگزیده شد بیک اندیش و بیک گفتار و بیک کردار باشد تا بروان در این سه اصول بوی تائسی کنند اساس سردیسا بروی همین سه کلمه است سوم آنکه حسن وطن پرستی سراینده آبان یشت را بر آن داشته است که آریاوایح می وطن اصلی ایرانیان قدیم محل نزول فصح اهورامزدا باشد در همانجائی که در فقره دوم از فرگرد اول وندیداد آمده است «آریاوایح نخستین کشوری است که من اهورامزدا پیفریده و در فقره ۲۰ از فرگرد دوم وندیداد آمده است من اهورامزدا با ایزدان خود در آریاوایح انجمنی یاراستم» چهارم

۱۸ . وَاُولَئِكَ يَرْجُونَ عَذَابَ اللَّهِ . وَكَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعِبَادِهِ الظَّالِمِينَ . وَكَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعِبَادِهِ الظَّالِمِينَ . وَكَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعِبَادِهِ الظَّالِمِينَ .

۱۹ . وَكَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعِبَادِهِ الظَّالِمِينَ . وَكَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعِبَادِهِ الظَّالِمِينَ . وَكَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعِبَادِهِ الظَّالِمِينَ .

(سورة الاحقاف - آية ۲۰)

۲۰ . وَكَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعِبَادِهِ الظَّالِمِينَ . وَكَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعِبَادِهِ الظَّالِمِينَ .

۲۱ . وَكَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعِبَادِهِ الظَّالِمِينَ . وَكَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعِبَادِهِ الظَّالِمِينَ .

۱۸ و از او درخواست این کامیابی را. عن ده ای نیک ای توانا ترین ای  
اردو بسور ناهید که من یسر و ورو شب زرتشت مقدس را همراه بر آن دارم  
که بحسب دین بپند بشد بحسب دین سخن گوید بحسب دین رفتار کند ۵۵

۱۹ او را کامیاب ساخت اردو بسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور  
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نهار بلند میستایم ۵۵ ۲

### ﴿کرده ۶﴾

۲۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردو بسور ناهید را بستای  
کسی که ۵۵ ۳

۲۱ از برای او هوشنگ پیدادای در دالای (کوه) هرا صد اسب هزار گاو  
ده هزار گوسفند قربانی کرد ۵۵

آنکه ستایشی که اهورامزدا از برای سر مشق بندگان بجای می آورد مثل ستایش  
پادشاهان و نامداران که در فقرات بعد از آنها یاد میشود خونین یعنی قربانی اسب و گاو و  
گوسفند است در گاتها (صفحه ۷۱) گفته ایم که زرتشت در مراسم دینی ضد فدیة خونین  
و قربانی است که در نزد آریائیا معمول بوده است پادشاهان و نامداران که در آبان یشت  
و در سایر یشتها فدیة خونین شایر فرشتگان و ایزدان میگردانند مطلق بعد بیش از زرتشت  
میشند هر چند که نامداران معاصر زرتشت بز فدیة خونین آورده اند شاید بتوانیم بگوئیم که  
این طرز عبارت آبان بیش از گرویدن بدین زرتشت بوده است در هرجائی از اوسا که خود  
زرتشت فرشتگان را شایر مفرستد قربانی و ذبح نجیاشد در همین یشت ستایش او بعینه مثل  
ستایش اهورامزداست مقصود این است که نزد آریائیان قدیم منکر قربانی شویم برخلاف  
از تاریخ ایران بخوبی رمیابید که قربانی نزد آنان معمول بوده است بخصوصه در جشن مهرگان  
چنانکه تا امروز هم نزد زرتشتیان ایران مراسم قربانی مثل دهم ذی حجه مسلمانان بجای  
آورده میشود بلکه مقصود این است که در دین زرتشت چنانکه در دین موسی و بودا در جزو  
عبادات از اهمیت فدیة خونین کاسه سایر اعمال خیریه بیشتر اهمیت داده شده است ۱

۲ قمره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ قمره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

بر رجوع کنید صفحه ۱۷۸ — ۱۷۹



۲۲ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین  
ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار کردم همه  
دیوها و مردم همه جادوان و پریها همه کاویها و کریانهای ستمکار  
(دست یابم) که دو ثلث از دیوهای مازندران و دروغ پرستان (ورنه) را  
زمین افکنم ☉

۲۳ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور  
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من اورا بانهار بلند میستایم . . . ☉ ۱

### ﴿کرده: ۷﴾

۲۴ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را ستای  
کسی که ☉ ۲

۲۵ از برای او جشند دارندة گله و رمة خوب در بالای کوه هکر صداسب هزار  
گاودة هزار گوسفند قریانی کرد ☉ •

۲۶ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور  
ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار کردم همه دیوها و مردم  
همه جادوان و پریها همه کاویها و کریانهای ستمکار (دست یابم) که  
من دیوها را از هردو از ثروت و سود از هردو از فراوانی و گله از  
هردو از خوشنودی و افتخاری بهره سازم ☉

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

• رجوع کنید صفحه ۱۸۰-۱۸۸



۲۲ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین  
ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار کردم همه  
دیوها و مردم همه جادوان و پریها همه کاویها و کریانهای ستمکار  
(دست یابم) که دو ثلث از دیوهای مازندران و دروغ پرستان (ورنه) را  
زمین افکنم ☉

۲۳ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور  
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من اورا بانهاز بلند میستایم . . . ☉ ۱

### ﴿کرده (۷)﴾

۲۴ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را ستای  
کسی که ☉ ۲

۲۵ از برای او جمشید دارندة گله و رمة خوب در بالای کوه هکر صداسپ هزار  
گاودة هزار گوسفند قربانی کرد ☉ \*

۲۶ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور  
ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار کردم همه دیوها و مردم  
همه جادوان و پریها همه کاویها و کریانهای ستمکار (دست یابم) که  
من دیوها را از هردو از ثروت و سود از هردو از فراوانی و گله از  
هردو از خوشنودی و اقتخاری بهره سازم ☉

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

• رجوع کنید صفحه ۱۸۰-۱۸۸





۲۷ اورا کامیاب ساخت اردو سَور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زَوَر  
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من اورا با نیاز بلند میستایم . . . ۱ ۰۰

### ﴿کرده ۸﴾

۲۸ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردو سَور ناهید را  
بستای کسی که . . . ۲ ۰۰

۲۹ از برای او اژی دهاک (ضحاک) سه بوزه در مملکت بابل (بوری)  
صد اسب هزار گاو و هزار گوسفند قربانی کرد ۰۰ \*

۳۰ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای  
اردو سَور ناهید که من هفت کشور را از انسان نهی سازم

۳۱ اورا کامیاب ساخت اردو سَور ناهید  
برای فروغ و فرش من اورا با نیاز بلند میستایم . . . ۱ ۰۰

### ﴿کرده ۹﴾

۳۲ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردو سَور ناهید را بستای  
کسی که . . . ۲ ۰۰

۳۳ از برای او فریدون پسر آئویه از خاندان توانا در (مملکت) چهار گوشه  
(وَرَنَه) صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۰۰ ✽

۱ قمره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ قمره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

\* رجوع کنید صفحه ۱۸۸ — ۱۹۱

✽ رجوع کنید صفحه ۱۹۱ — ۱۹۵



۳۴ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای  
 اردویسور ناهید که من بازي دهاک (ضحاک) سه پوره سه کله شش  
 چشم هزار چستی و چالاکی دارنده ظفر یابم باین دیو دروغ بسیار قوی  
 که آسیب مردمان است باین خبیث و قوی ترین دروغی که اهریمن بضد  
 جهان مادی بیافرید تا جهان راستی را از آن تپاه سازد و که من هردو زنش را  
 بر یابم هردو را سنگهوک (شهر ناز) و آر نوک را (ارنواز) که از برای  
 توالد و تناسل دارای بهترین بدنست میباشد هردو را که از برای  
 خانداری برازنده هستند ॐ ॐ

۳۵ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همسره خواستاری را که زور  
 نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
 برای فروغ و فرش من اورا با نهار بلند میستایم ۱ ॐ

### ﴿کرده ۱۰﴾

۲۶ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
 کسی که ۲ ॐ

۳۷ از برای او نریمان گرشاسب روبروی دریا چه پیشینه صد اسب هزار گاو  
 ده هزار گوسفند قربانی کرد ۶ ې \*

۳۸ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای  
 اردویسور ناهید که من به (گندرو) زرین پاشنه در کنار دریای  
 موجزن فراخکرت ظفر یابم که من (در روی این زمین) بهن و گرد و  
 بیکران در تاخت بخانه مستحکم دروغ پرست توانم رسید ۶ ې

رجوع کنید صفحه ۱۹۳

۱ مثل قمره ۹ از همین یشت

۲ مثل قمره اول از همین یشت

رجوع کنید صفحه ۱۹۵



- ۳۹ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور  
نثار کنند و از ره راستین فدیه آورد کامروا مبدازد  
برای فرغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱ ۵۵

### ﴿کرده: ۱۱﴾

- ۴۰ از برای من ای زرتشت اسپنتهات این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که ۲ ۵۵

- ۴۱ از برای او افراسیاب تورانی نابکار در هنگ زیر زمینی مداسب  
هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۵۵ \*

- ۴۲ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای  
اردویسور ناهید که من بآن فری که در میان دریای فراخکرت در شناست  
(بآن فری که) حالا و در آینده بمالک آریائی و زرتشت مقدس متعلق  
است نایل کردم ۵۵

- ۴۳ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید  
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱ ۵۵

### ﴿کرده: ۱۲﴾

- ۴۴ از برای من ای زرتشت اسپنتهات این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که ۲ ۵۵

۱ مثل قمره ۹ از همین یشت

۲ مثل قمره اول از همین یشت

\* رجوع کنید بصفحه ۲۰۷ — ۲۱۴



۴۵ از برای او کیکاوس توانا در بالا کوه (ارزفته) صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۵۵

۴۶ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من در همه ممالک بزرگترین شهریار گردم بدیوها و مردمان بجادوان و پریها و بکاوها و کربانهای ستمکار (دست یابم) ۵۵

۴۷ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۵۵ ۱

### ﴿کرده: ۱۳﴾

۴۸ از برای من ای زرتشت اسینتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۵۵ ۲

۴۹ از برای او یل ممالك آریائی استوار سازند کشور خسرو و بروی دریا چه ژرف و پهن چنانچست صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۵۵ ۳

☆ رجوع کنید صفحه ۲۱۴ - ۲۱۶

۱ مثل فقره ۹ از همین یشت

۲ مثل فقره اول از همین یشت

☆ ☆ خسرو و کیکاوس (سوم) معمولاً در اوستا کیخسرو آمده است پسر سیاوش و نوه کیکاوس میباشد سیاوس بواسطه تهمت نامادری خود سودابه طرف غضب کیکاوس واقع شده بناچار بوران راه برد پادشاه آنجا افراسیاب دخر خود فرنگیس را باو داد پس از چندی از بدگویی کرسوز پادشاه توران از دامادس طنین گشته او را کشت از فرنگیس و سیاوخش پسری بوجود آمده موسوم بکیخسرو که از پدر خویش انتقام گسسته افراسیاب را بکشت و مملکتش را تصرف نمود در باحه خجست که در کنار آن کیخسرو قربانی نمود در شاهنامه خجست آمده است همان است که در کنار آن کیخسرو افراسیاب و کرسور را کشت شرحش در مقاله افراسیاب گذشت بندهش در فصل ۲۲ فقره ۲ منویسند «من دوباره میگویم که دریا چه چجست در آرو ناتکان واقع است آتش گرم است این است از آسیب جانوران مودی که اهریمن بیافرید در آن هیچ جانوری زندگان نمیکند سرچشمه آن بدریای فراخکرت پیوسته است» در فصل ۶ در فقره ۲۲ زاد سپرم آمده است دو سرچشمه از دریا برای زمین گشوده شد یکی از آنها موسوم است به خجست دریا چه ای که در آن باد سرد نیست و در کنار آن آذر گشنسب





۵۰ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای  
اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار گردم و بدبوها و  
مردمان و بجادوان و پریها و تکاویها و کربانهای ستمگار (دست یابم) که  
من در طول میدان ناخت و ناز همیشه در تکاپو پیش از همه گردونه ها  
برانم که ما بکمینگاه (دشمن) نابکار بدخواه دچار نشویم (وقتی که او)  
سواره بجنگ من شتابد ۵۵

۵۱ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور  
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۵۵ ۱

### (کرده ۱۴)

۵۲ از برای من ای زرسنت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستی  
کسی که ۵۵ ۲

۵۳ او را یل جنگجو طوس بر پشت اسب ستاش نمود قوت از برای اسبها و  
صحت از برای بدن خویش درخواست نمود تا آنکه دشمنان را از دور  
بتواند دید و بهآوردان کیه ور بیک صربت غلبه تواند نمود ۵۵

۵۴ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای  
اردویسور ناهید که من به پیران دلیر از خاندان ویسه در گذرگاه

بیروزمند واقع است  
تلاطمه آنکه در سنت محل ولادت پیغمبر ایران  
درجوار چشمت تصور میشود و تلاطمه آنکه آسکده معروف شیز موسوم بآذرکشب نزدیکی  
این آب واقع بود کلیه کتب پهلوی که ویش از این دریا چه صحبت داشته اند (رجوع  
کنید به همین یشت فصل ۳ فقره ۱۰)

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود



خشترو سولت در بالای کنگ بلند و مقدس طفر یابم که من مالک  
تورانی را براندازم پنجاهها صدها صدها هزارها هزارها ده هزارها  
ده هزارها صدهزارها ۵۵ ✽

۵۵ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور  
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۵۵ ۱

### ﴿کرده ۱۵﴾

۵۶ از برای من ای درشت اسپنتان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که ۵۵ ۲

۵۷ از برای او یسران دلیر از خندان ویسه در گذرگاه خشترو سولت  
در بالای کنگ بلند و مقدس صداسب هزارگاو ده هزار گوسفند  
قربانی کردند ۵۵ ۴

۵۸ و از او درخواستند این کامیابی را بها بخش ای نیک ای توانا ترین  
ای اردویسور ناهید که ما به یل جنگجو طوس طفر یابیم که ما مالک  
آریائی را براندازیم پنجاهها صدها صدها هزارها هزارها ده هزارها  
ده هزارها صدهزارها ۵۵

۵۹ آنانرا کامیاب ساخت اردویسور ناهید  
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۵۵ ۱

رجوع کنید بمقاله طوس ۲۱۶ - ۲۲۱

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

رجوع کنید بمقاله طوس (ویسه و کنگ دژ) صفحه ۲۱۶ - ۲۲۱

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود



## ﴿کرده: ۱۶﴾

۶۰ از برای من ای زرتشت اسپنتام این اردویسور ناهید را بستیای  
کسی که . . . . . ۱ ॐ

۶۱ اورا کشتی ران ماهر یا اُورو ستایش نمود وقتی که یل پیروزمند فریدون  
وی را در هوا بصوت یک کرگس پیرواز نمودن واداشت ۱۱

۶۲ از این جهت او سه روز (و) سه شب پی در پی برای خانه خویش  
در پیرواز بود نمیتوانست که (در آن) فرود آید در انجام سومین شب او  
بسپیده دم رسید درگاه بامداد روشن و توانا باردویسور ناهید  
ندا در داد •

۶۳ ای اردویسور ناهید رود بیاری من بشتاب مرا اینک بنام ده اگر من  
زنده بزمین اهورا آفریده و بخانه خویش رسم هر آینه من از برای تو  
در کنار آب رنگها ۱۱ ۱۱ هزار زور از روی دستور نهته شده و  
تصفیه گردیده آمیخته بهوم آمیخته بشیر نیاز خواهم آورد ۱۱

۶۴ آنگاه اردویسور ناهید بصورت دختر زیبایی بسیار برومند خوش اندام  
کمر بند درمیان بسته راست بالا آزاده نژاد و شریف از قوزک  
یا بیائین کفشهای درخشان پوشیده با بندهای زرین (آنها را) محکم بسته  
روان شد ۱۱

۱ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

☆ یا اورو Paurna رجوع کنید صفحه ۱۹۴ — ۱۹۵

☆ ☆ رجوع کنید بمقاله رود رنگها = ارتکک صفحه ۲۲۲ — ۲۲۷



- ۶۵ او بازوانش را محکم بگرفت چست و چالاک طولی نکشید که او را در یک  
ناخت تند سالم بدون ناخوشي و بی صدمه همانطوری که در پیش بود  
بزمین اهورا آفریده بخان و مانس رساند ۵۵
- ۶۶ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور  
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم ۵۵ ۱

### ﴿کرده: ۱۷﴾

- ۶۷ از برای من ای زرتشت اسپنتهات این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که ۵۵ ۲
- ۶۸ از برای او جاماسب وقتی که دید لشکر دیو بسنان دروغ پرست از دور  
صف جنگ آراسته پیش میآید صد اسب هزار کاو ده هزار گوسفند  
قربانی کرد ۵۵ \*
- ۶۹ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای  
اردویسور ناهید که من باندازه همه آریائیهای دیگر از يك فتح بزرگ  
بهره مند شوم ۵۵
- ۷۰ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که  
زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم ۵۵ ۱

### ﴿کرده: ۱۸﴾

- ۷۱ از برای من ای زرتشت اسپنتهات این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که ۲

۱ قمره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود  
۲ قمره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود  
\* رجوع کنید بمقاله جاماسب صفحه ۲۲۷ - ۲۳۰





۷۲ از برای او آشوزدنگهه پسر پوروذاخشی و آشوزدنگهه و تربت پسران  
سایوزدري در ترد ائزد بزرگ و سرور درخشنده و دارنده اسب تندرو  
ایم نپات صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کردند ۵۵

۷۳ و از او درخواستند این کامیابی را با بخش ای نیک ای توانا ترین ای  
اردویسور ناهید که ما به تورانی های دانو و به کرّ (از خاندان)  
آس بن و به ورّ از (خاندان) آس بن و به دُوراکنت (در میدان)  
جنگ گیتی چیر گردیم ۵۵

☆ در این دو قهره (۷۲ و ۷۳) می بینیم که دسته ای از ایرانیان در مقابل دسته ای  
از تورانیان در ستیزه و جنگ اند نخست از دو آشوزدنگهه ۵۵ و ۵۶ اسم برده شده  
است یکی پسر پوروذاخشی ۵۵ و دیگری پسر سایوزدري ۵۶ و برادر تربت ۵۷  
میباشد این تربت غیر از پدر گرشاسب و اورواخشیه از خاندان  
سام است که در صفحه ۱۹۹ ذکرش گذشته است در فروردین یشت در قهرات ۱۱۲ و ۱۱۳ بفروهر  
هر دو آشوزدنگهه هم پسر پوروذاخشی و هم پسر سایوزدري درور فرستاده شده است  
آشوزدنگهه در پهلوی آشوزد شده معنی لفظی آن چنین است از راسنی پایدار ۵۸  
از آشوزد پسر پوروذاخشی سا در کتب پهلوی یاد شده است در کتاب ۹ دینکرد در فصل ۱۶ و  
قهره ۱۷ او یکی از هفت جاویدانیهاست که در خونرس سلطنت میکند در دادسان دینیک نیز  
در فصل ۹۰ قهره ۳ او در جزو هفت تن از جاویدانیهها که حاکم و شهریار خونرس میباشد  
شمرده شده است بندهش در فصل ۲۹ قهره ۶ او را در ردیف جاویدانیهان مثل نرسی و  
طوس و کیو و گودرز بشمرده که در آخرالزمان با سوشیانس موعود مزدیسنا قیام خواهد نمود  
از خود پوروذاخشی که از خاندان آخشتاو ۵۹ نامیده شده در قهره ۱۱۱  
از فروردین یشت یاد شده بفروهرش درود فرستاده شده است گذشته از این چند قهرات دیگر  
خبری از آنان نداریم همبندر میدانیم که آنان از ایرانیان یارسا و مزدیسنا کیش بوده اند امروز  
در سنت آفات از مقدسین شمرده میشوند ایزدایام نپات ۵۱۰ و ۵۱۱ در نزد کسی که این  
یارسایان افعال قدیه خود را بجای آورده اند فرشته موکل آب است ذکرش در مقاله ناهید در  
صفحه ۱۵۹ گذشته است رقبای این ایرانیان یارسا از تورانیان دانو ۵۱۲ بوده اند نه از تورانیان  
خویشون ۵۱۳ مثل ارجاسب رقیب گشتاسب دانو و خویشون که در پهلوی خیون گویند  
ووقیله بوده اند از تورانیان چنانکه ایرانیان هم متقسم بقبایل و شعبات بوده اند امروز هم تطبیق  
این گونه قبایل در ایران موجود است مثل ایل کلهر و ایل سنجایی که هر دو کُرد هستند  
در قهرات ۳۷ و ۳۸ از فروردین یشت نیز از قبیله دانوی تورانی اسم برده شده در هر جا  
که از این قبیله اسمی است از دشمنان ایران شمرده شده است دانو نیز اسم رود زیر  
زمین است که در قهره ۷۷ از ائوگدتهها از آن سخن رفته است



۷۴ آنان را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که  
زور نثار کند و از ره راستین فدیہ آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من او را با نهاز بلند میستایم . . . . . ۱ ۵۵

### (کرده: ۱۹)

۷۵ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که ۲ ۵۵

۷۶ از برای او ویستشورو از خاندان نوذر در کنار آب ویتنگوهیتی فدیہ  
آورد (در حالی که او با کلام راستین این چنین سخن راند ۵۵ ۳)

یکی از این تورانیات از قبیله دانو موسوم است به کرت و سلاسه از خاندان آسن بن  
(یا آسن بن) و دیگری ور و سلاسه نیز از خاندان آسن بن مشتبه نشود به کرت اسم  
ملمی ای که گفتیم در اقیانوس فراخکرت زندگانی میکند و ذکرش در یاورمی صفحه ۶۵  
گذشت

معنی لفظی کلمه آسن بن را نمیدانیم چیست فقط در جزء اول آن لغت آسن سلاسه که  
یعنی سنگ است دیده میشود

سومی از این دانوهای تورانی موسوم است به دوراکشت و سلاسه و سلاسه (Durnekasta)  
معنی لفظی آن چنین است کسی که آرزوی دور و دراز دارد از او نیز اطلاعی نداریم  
همینقدر میدانیم که مانند (کرت) و (ور) از دیوستان و از دشمنان ایرانیان مزدیستان میباشد

۱ قره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ قره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ ویستشورو و سلاسه یکی از ناموران ایران است از خاندان نوذر در قره ۱۰۲  
از فروردین یشت نیز او بخاندان نوذر نسبت داده شده یفرورهرش درود فرساده میشود معنی  
لفظی این اسم گشوده و منتشر شده میباشد دار مستر این اسم را باگستهم شاهنامه یکی  
پنداشته است

از این نامور اطلاعی نداریم اما از خاندانش مکررا در اوستا و کتب پهلوی یاد شده

است بسا اشخاص بزرگ بآن منسوب است

مئوسس این خاندان در اوستا موسوم است به نووتر و سلاسه در پهلوی نوذر  
و در فارسی نوذر گویند پسر منوش چیترا و سلاسه (منوچهر) میباشد که بقول شاهنامه برادر  
زراسب بوده و پس از منوچهر هفت سال شاهی نموده و بدست افراسیاب تورانی  
کشته شده است

در فصل ۳۱ از بندهش در قره ۱۳ نوذر یکی از سه پسران منوچهر شمرده شده است  
خاندان نوذر در اوستا نوثریان و سلاسه و سلاسه میباشد و در کتب تاریخ عربی و فارسی



۷۷ ای اردویسور ناهید این از روی صحت و راستی گفته میشود که من  
باندازه موهای سر خویش از دیویستان بخاک افکندم پس تو از برای  
من ای اردویسور ناهید از برای من یک گذر خشک از بالای  
ویتنگوهیتی نیک مهیا ساز ۵۵

۷۸ آنگاه اردویسور ناهید بصورت دختر زیبایی بسیار برومند خوش اندام  
کمر بند در میان بسته راست بالا آزاده نژاد و شریف کفشها زرین دریا نموده  
با زینتهای بسیار آراسته روان گشت یک (رشته) از آبرا از جریان  
باز داشت (دشتهای) دیگر را بحال خود در جریان گذاشت (این چنین)  
او یک گذر خشک از بالای ویتنگوهیتی نیک مهیا ساخت ۵۵

۷۹ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که  
زور نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا ميسازد  
برای فروغ و فرش من اورا با نیاز بلند میستایم ۵۵

نوذران مصط است طوس یسر نودر در فصل ۲۹ از بندهش در قمره ۶ از جمله  
جاویدانیهاست که در هنگام ظهور سوشیانس قیام خواهد نمود از جمله نامدارانی که خاندان  
نوذرات منسوب است کی گشتاسب میباشد در قمره ۹۸ همت آبان یشت آمده است خانواده  
هووها از ناهید زرت شنا نمود و خانواده نوذر ها از او اسبهای تندرو خواش کرد هووها  
بمال رسیده توانگر شدند و گشتاسب نیز در این مملکت کامروا گشته دارای اسبهای تندرو شد  
هوتنوسا (هوتنوسا) زن شاه گشتاسب نیز از خاندان نوذران است در فقرات ۳۵ و ۳۶  
از رام یشت چنین مندرج است ۹ هوتنوسا با برادران سیز در خانه نوذران در روی تخت زرین و  
بالش زرین و بستر زرین با رسم و کف سرشار فدیه نثار وایو فرشته هوا نمود و از او درخواست  
که وی را نزد کی گشتاسب عزیز بگرداند و در خانه اش خوب پذیرفته شود در اورت یشت نیز  
در فقرات ۵۵ و ۵۶ از خاندان نوذران یاد شده است از رود ویتنگوهیتی وایتنگوهیتی  
از آنجائی که ویستور نوذران پس از فاتح برگشتن از میدان جنگ ثورات بتوسط ناهید  
سالم عبور نمود اطلاعی ندارم جز در همین قمره در جای دیگر از آن اسمی نیست معنی  
لفظی این رود که نظر بعمل اقامت خانواده نوذران و میدان جنگ تورانیان در مشرق ایران  
واقع است فراخ و پهن میباشد

۱ قمره نهم از همین یشت در این جا تکرار میشود



## ﴿کرده ۲۰﴾

۸۰ از برای من ای زرتشت اسپنتام این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که

۸۱ از برای او یوایشت از (خاندان) فریانا در جزیره موج شکن رنگها  
صداسب هزار گاو ده هزار کوسفند قربانی کرد ۵۵

۸۲ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای  
اردویسور ناهید که من به اختیه غدار خبره سرچر شوم و که من  
بسؤالانش پاسخ توانم گفت به نودونه (۹۹) سؤالات سختی که بقصد  
خصومت از طرف اختیه غدار خبره سر از من میشود ۵۵

۱ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

۵۵ یوایشت در پهلوی بوشت و سا در یازد و پهلوی این کلمه خراب  
شده گشت گوند یکی از نامداران تورانی از خاندان فریان میباشد خاندان  
فریان از دوستان حضرت زرتشت است هرچند که پرو آئینش نیست در گاتها یسنا ۴۶  
قطعه ۱۲ از باز ماندگان فریان بشکی باد شده است در فخره ۱۲۰ از فروردین یشت بفروهر  
بوشت پاک از خاندان فریان درود فرستاده میشود در دادستان دینیک فصل ۹۰ در  
فقرات ۱-۳ بوشت بر فریان هرچند که از مزدیستان نیست ولی در جزو جاویدایها و از  
شهریاران خونیرس شمرده شده است در همین یشت فصل ۲ فقره ۱ آمده زرتشت از اهورامزدا  
خواست که گویت شاه و گشت فریان و چترک میان سرگشتاس را که بشوت نامیده میشود  
فنا نابزیر نماید

یوایشت نیز همین املاء در اوسا صفتی است تعبی جواترین

رقیب بوشت موسوم به آخیه در یکی از دیویستان است ۹۹ معنای او را بوشت  
حل کرد او را در پهلوی آخت خوانند

داستان بوشت و آخت موضوع کتاب کوچکی است در پهلوی موسوم به ماتیگان بوشت فریان  
یا گشت فریانو کتاب مذکور دارای ۶ فصل است که مجموعاً سه هزار کلمه است (۳۰۰۰)  
در اوستا از ۹۹ سؤال آخت سخن رفته است اما در ماتیگان بوشت فریان از ۳۳ معانی بحث  
شده است مختصری از این داستان آنطوری که در کتاب مذکور پهلوی آمده از این فرار  
است «آخت جادوگر بالشکر بزرگی شهری در آمد شهر را بویران نمودن و مردمان را بکشتی  
تهدید نمود و در صورتی که آنان به تواند ۳۳ معنای او را حل میکنند در این میان یکی از  
کدینان بوشت فریان فرارسید تمام سؤالاتش را جواب گفت پس از آن خود از آخت سه سؤال  
نمود که از پاسخ آنها عاجز ماند آنگاه بوشت فریان آن نابکار را بکشت و شهر را از گزندش برهانید»





۸۳ اورا کاهیب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که رَوَر  
نثار کند و از ره راستین فدیه آورن کامروا مینماید

رای فروغ و فرش من اورا با نیاز بلند میستایم . . . . . ۱ ۰۰

﴿کرده ۲۱﴾

۸۴ از برای من ای زرتشت اسپنتام این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که . . . . . ۲ ۰۰

۸۵ بکسی که اهورامزدا ی نیک کنش فرمان داد بسوی باین روان (شو) و  
دگر باره باین جا آی ای اردویسور ناهید از آن کره ستارگان بسوی زمین  
آفریده اهورا (بشتاب) ترا باید امرای دلیر و بزرگان مملکت و پیران  
بزرگان مملکت نیایش کنند ۰۰

۸۶ از تو باید هم چنین سپاهیان آن دلیران از برای اسب تندرو و از برای برتری  
جستن در هر استغاثه کنند از تو باید اثر مانان عابد . . . . . ۳

در انجام مقال برای آنکه بتوانم بدرجه اخلاقی این داستانهای مآبی خود پی ببرم و از این  
بیانات ساده مقصود اصلی را که بنده و اندرزی است دریابم بذكر یکی از سه سؤال یوشت فریان  
میپردازیم یوشت فریان از احت جادو میبرد چه حیر است فصاحت و ادرس کسی که زمین را  
با گاو (ورداو) برای زراعت سخم و شیار کند . اخب از جواب گفتن عاجز مانده حل مسئله را  
از امریعت خواست امریعت از پاسخ گفتن دروغ نموده گفت اگر ترا از نصیحت و نواب آن  
مطلع سازم هر آینه جنود دیو از پیرامون من بزاکنند و بریشان شود حملگی بکیش اهورا روی  
آورند فوراً جهان معنوی آغاز کند و رور رسانخیر بزاکیچه شود بهتر است که تو یکی را فدای  
کره ابوه دوستات خود و جمع گناهگاران نمایم رو گردن زیر تبع یوشت فریان گذار و  
شکست ما روا مدار

کتاب مذکور را West با انگلیسی ترجمه نموده با متن پهلوی آن بآخِر کتاب  
ارداویرافنامه ضمیمه ساخته منتشر کرده است هم چنین ترجمه فراسوی آن بعدها بنوسط  
بارتلمی Barthélemy انجام گرفته است

Ard-Viraf by Hoshangji and Haug, Goshet Fryano and Hadokht—Naak by  
Haug and West Bombay London 1872.

Une Légende Iranienne, Traduit du Pehlvi par Ardien Barthélemy Paris 1888.

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ بجای نقاط از کلمه تراشونو 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 در متن معنی درستی

به نیا یید بارتولومی آنرا معنی نموده است گلدنر Geldner این طور ترجمه نمیکند







۹۱ آنگاه گفت اردویسور ناهید براستی ای اسپنتهات پاك با این ستایش  
مرا بستای با این ستایش مراسم مرا بجای آر از هنگام بر آمدن خورشید  
تا بوقت فرو رفتن خورشید از این زور من تو توانی نوشید (و نیز)  
آئربانانی که از پرسش و پاسخ آگاه اند و خردمند آزموده که کلام مقدس  
در او حلول کرده باشد (۱۳۶:۱۳۷) ۰۰

۹۲ از این زور من نباید بنوشد نه یک آهت نه یک تبار نه یک  
ناقص الاعضاء نه یک سچی نه یک کسویش نه یک زن نه کسی که گاتها  
نمیسراید نه یک پیسی که باید (از دیگران) جدا باشد ۰۰

۹۳ من حاضر نمیشوم بآن (مراسم) زوری که از برای من نور و کر و کوتاه قد  
و بی شعور و آر و مصروع (و نه کسانی که) بنا بشهادت همه با علامائی  
هستند که با آنها پیشعورها شناخته میشوند هم چنین نباید از این  
زور من بیاشامند نه کسانی که از پیش قوز دارند نه کسانی که از پشت قوز  
دارند نه قصر القامه ای با دندانهای درهم و برهم ۰۰

خورشید است نه در روی زمین و از این جهت مثل سایر آلهای دینی دُچار جانوران آبی  
اهریمنی مثل مار و وزغ و غیره نیست اشکال فقط در این است که بدانیم از کلمات ارثی *arethna*  
و وژاک *vawžaka* و ورتو *varenava* و ویش *varenava viša* کدام جانوران اراده شده  
است احتمال دارد که از آنها جانورانی که در آب زندگی میکنند مقصود باشد بارتولومه هم را  
جانوران اهریمنی دانسته است سایر مستشرقین مثل هارلز و اشینگل و بوسی و دارمستر و گلدز  
مثل بارتولومه همه این کلمات را از اسامی جانوران تصور نکرده اند بلکه لغاتی معانی مختلف  
گرفته اند در نسخ خطی نیز این کلمات با املاهای مختلف نوشته شده است دگرگون گشته و  
تحریف شده بنظر میرسد احتمال دارد که کلمه و وژاک ترکیب خراب شده کلمه وزغ ماده باشد  
که در اوستا و زغا فارسی و زش و زغ آمده است

بارتولومه نیز احتمال میدهد که و وژاک زنبور و ورتو عنکبوت و ویش یک قسم عنکبوت  
زهر دار باشد در میان این کلمات فقط معنی ویش که جزو احمر کلمه سوی است معلوم است چه این لغت  
در اوستا و ویش فارسی و معنی زهر بسیار استعمال شده است در پهلوی و در فارسی  
یش گویند در تحفه حکیم مؤمن ضبط است «یش هندی ش نامد و او بیخست ممت او بلاد چین  
و کوهیکه هلاهل نامند و لهذا زهر هلاهل عبارت از اوست و او سریع نفوذتر از سم افمی است  
و قلیل اقسام او کمتر از دو ساعت قاتل است و در بلاد هند نیز اقسام او میباشد»

۱ از ناخوشیهای که در این فقره و فقره پیش اسم برده شده است برخی معلوم و برخی  
دیگر نامعلوم است و نمیدانیم چه اسامی از آنها اراده شده است از این قبیل آهت  
سچی *harēta* سچی *sači* کسویش *Kasviš* آر *ara*



۹۴ زرتشت پرسید از اردویسور ناهید ای اردویسور ناهید پس چه خواهد شد  
 بآن زورهای تو اگر دیویسنان و پرستاران دروغ آنها را از برای تو پس از  
 فرورفتن آفتاب بیاز کنند ۵۵

۹۵ آنگاه گفت اردویسور ناهید براسقی ای اسپنتمان زرتشت ياك ششصد و  
 هزار (تن) از هول و هراس برانگیزندگان یاوه نویان هرزه سرایان  
 فروهایگان پس از من حضور بهمرسانند (در زورِی) که من حاضر نباشم  
 شایسته ستایش دیوهاست ۵۵

کلمه ای که ما به بیسی ترجمه کرده ایم در من نیز شش صد می باشد این کلمه در اوستا  
 دو معنی دارد اول معنی زینت کردن و نقش بستن است دوم اسم مرض معروف بیسی می باشد که  
 در عربی مرض گویند همان مناسبت معنی اولی این کلمه است که این مرض بیسی نامیده شده است  
 چه در این ناخوشی بدن از خالها نقشی گرفته ابلق سنا و سفید میشود بیسه نیز در زبان  
 فارسی معنی دورنگ و ابلق است گاو بیسه گاوی است یا شانه های سفید و سیاه کلاغ بیسه  
 کلاغی است دورنگ کلاغ بیسه لغتی است که از کلاغ بیسه آمده و آن زیر و بالا شدن  
 سبیدی و سناهی چشم است

مشرقی تا بآن اندازه که بنظر نگارنده رسیده است این کلمه اوستائی را به lepre  
 یا Aussatz ترجمه کرده اند که معنی جذام است و مرضی است مسری در قدیم بسیار شایع  
 داشته و حالا کمر است اما در مرض جذام بادا الاسد (léontiasique) در بدن خالهای سفید  
 ظاهر نمیشود که آن را بیسه یا ابلق و خلک کند بنا بر این مناسب تر است که پیش اوستا  
 در زبانهای اروپائی بکلمه یونانی leucoderma یا achroma ترجمه شود که درست در طلب اسم  
 همان مرضی است که در آن بدن ابلق و خالدار میشود مثل بهق در فرکرد دوم و ندیداد نیز  
 از پیش اسم رده شده است در پهلوی بیست گویند در فقره ۹۲ آمده است که بیسی (ا برص)  
 را باید از دیگران دور و جدا نمود هرودت نیز در کتاب اولش در فقره ۱۳۸ مینویسد اگر  
 کسی درمان ایرانیان بمرض مبتلا گردد نباید که در شهر بماند و در انجمنی در آید  
 ایرانیان گمان میکنند که مبتلایان باین مرض گناهی نسبت خورشید مرتکب شده اند اگر خارجه ای  
 دارای این ناخوشی باشد او را از مملکت بیرون میکنند از يك فرد شعر انوری نیز چنین  
 برمآید که ایرانیان خورشید را در بیسه شدن ذی مدخل بدانسته اند جاه تو سایه ایست  
 که خورشید را از امکان ناسه کردن آن نیست در شمار (فرهنگ سروری)

کلمات بیش قوز و نشت قوز در متون قزق و لاسوس و آب کو سوسوسه می باشد در پهلوی  
 فراح کوفک و ایچ کوفک شد در فارسی باید قوز یشت و قوز سینه بگوئیم در فرکرد دوم  
 از ندیداد در فقره ۲۹ نیز از این دو قسم قوز اسم رده شده است علاوه کله کشوف  
 و سلاست در اوستا هم معنی کوه است و هم معنی کوهه که معمولاً از برای چارپایان بکار میبریم  
 مثل کوهه گاو و کوهان شتر و از برای انسان قوز میگوئیم





۹۶ من میستایم کوه زرین در همه جا ستوده هکرا که از برای من از یک بلندی هزار قد آدم اردویسور ناهید (از آنجا) فرود میآید او بزرگی همه آبهائی است که در روی این زمین جاری است (کسی که) با قوت تمام روان است برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم. ۱

### ﴿کرده ۲۲﴾

۹۷ از برای من ای زرتشت اسپنتام این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۲

۹۸ کسی که در اطرافش مزدیسنان برسم بدست گرفته در آیند او را هووها ستایش نمودند او را نوذرهای ستایش نمودند هووها از او ثروت خواستند و نوذریها اسپهائی تندرو ۱ بزودی هووها از ثروت بسیار توانا شدند بزودی نوذریها (کامروا شدند) وشتاسب (گشتاسب) در این ممالک دارای اسپهائی تندرو شد ۵۵

هر چند که معنی تمام امراض مذکور در فوق را بدرستی نمیدانیم که چیست ولی بطور عموم میدانیم که مردمان بیمار و ناخوش و ناقص و مجنون و بی شعور و کلیه کسانی که در آنان اندک نقصی در بدن و ضعفی در دماغ موجود است نباید که در مراسم مذهبی شرکت کنند ایرانیان و پیشوایان دینی بایستی از این عیوبات عاری باشند چنانکه در تاریخ ایران میخوانیم که پادشاهان نیز بایستی علت و نقصی داشته باشند در نزد هندوای قدیم هم صحت بدن و دماغ پیشوایان دینی ملحوظ بوده است هم چنین در نزد اسرائیلیها یک پیشوای دینی ناقص الاعضا مأذون نبوده است که مراسم فدیة بجای آورد در تشریفات مذهبی یونانیان قدیم صحت بدن مباشری عمل شرط بوده است ۱

در مزدیسنا محروم بودن مردمان ناقص الاعضاء و مجاین و ناخوشها از برای بجای آوردن مراسم دینی بکلی منطقی است چه عیب و نقص از آفات اهریمنی است

۱ فقره ۳۴ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

هووها در گاتها هوگو «*هوگو*» اسم یکی از خاندان دولتند است جاماسب و برادرش فراشوشتر از این خانواده اند حضرت زرتشت در یسنا ۵۱ قطعه ۴۸ جاماسب را دولتند مینامد نوذرهای یا نوذران اسم خانواده ایست که کی گشتاسب منسوب بآن است رجوع کنید بفقرات ۷۵ و ۷۶ همین یشت بتوضیحات پاورقی

۹۹ ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

... ..

( ... )

۱۰۰ ... ..  
 ... ..

۱۰۱ ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

۱۰۲ ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

... ..

( ... )

۱۰۳ ... ..  
 ... ..

۹۹. آنان را کامیاب ساخت اردویسور ناهید، کسی که همیشه خواستاری را که  
زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم ۰۰

### ﴿کرده ۲۳﴾

۱۰۰. از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستی  
کسی که

۱۰۱. کسی که (دارای) هزار دریاچه (و) هزار رود است و هر یک از این  
دریاچه ها و هر یک از این رودها بلندى چهل روز راه مرد سوار تندرو  
است در کنار هر یک از این (دریاچه ها) يك خانه خوب ساخته شده  
برپاست با يكصد و پنجره درخشان و هزار ستون خوش ترکیب يك (خانه)  
جسمی که در روی هزار پایه قرار گرفته است ۰۰

۱۰۲. در هر يك از این خانه در روی دیوانى بستر زیبا و معطری با بالشها  
گسترده است ای زرتشت در این جا اردویسور ناهید از يك بلندى  
هزار قد آدم میرزد او بزرگى همه آبهائی است که در روی این زمین  
جاری است (کسی که) با قوت تمام روان است  
برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم ۰۰

### ﴿کرده ۲۴﴾

۱۰۳. از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستی  
کسی که

۱. قره نهم از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲. قره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

۱۰۴ ... ..  
 ... ..  
 ... ..

۱۰۵ ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

۱۰۶ ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

( ... .. )

۱۰۷ ... ..  
 ... ..

۱۰۴ اورا بستود زرتشت بانه در آریاویج در کنار (رود) ونگوهی دائیتیا ۵۴  
 با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار نیک  
 با زور و با کلام بلیغ ۵۵

۱۰۵ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای  
 اردویسور ناهید که من کی گشتاست دلیر پسر اهراسب را همراه بر آن دارم  
 که بحسب دین پیشید یشد بحسب دین سخن گوید بحسب دین رفتار کند ۵۵  
 ۱۰۶ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور  
 نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
 برای فروغ و فرش من اورا با نهاز بلند میستایم ۵۵

### سپنتام (کرده ۲۵)

۱۰۷ از برای من ای زرتشت اسپنتام این اردویسور ناهید را بستای  
 کسی که ۲ ۵۵

پژد ونگوهی دائیتیا ۵۵ و سددهسد اسم رودی است و گوهی صف است یعنی نیک  
 سا در اوستا دائیتیا بدون این صفت آمده است در بهاولی دائیتیا میباشد تعیین محل این کوه  
 منوط بدانست محل مملکت آریاویج سددهسد و سددهسد میباشد زیرا که این رود در این  
 مملکت جاری است بندهش در فصل ۲۰ در فقره ۱۳ گوید «آب رود دائیتیا از ایران ویر  
 آید و بکوه کوفسان ؟ شود از همه رودها در آن جانوران موذی (خرفستر) بشر است  
 گفته شده است که دائیتیا رود پراس است از جانوران موذی یوسی Ansti که کوفسان را در  
 بهاولی گرجستان خوانده است و دائیتیا را رود ارس دانسته است  
 در فصل ۲۴ بندهش در فقره ۱۴ رود دائیتیا سرور و بزرگ (رود) رودها خوانده  
 شده است در جاهائی که در اوستا از رود دائیتیا اسم برده شده از این قرار است:  
 وندیداد فرکرد اول فقره ۲ فرکرد ۲ فقرات ۲۰ و ۲۱ فرکرد ۱۹ فقره ۲ هرمزدشت  
 فقره ۲۱ آبان یشت فقرات ۱۷ و ۱۰۴ و ۱۱۲ درواسپ یشت (گوش یشت) فقرات ۲۵ و ۲۹  
 رام یشت فقره ۳ در اغلب این فقرات دائیتیا با صفت ونگوهی آمده و رودی در آریاویج شمرده  
 شده است رجوع کنید صفحه ۵۹ یادداشت شماره ۴ در این جا یادآور میشویم که طرز  
 ستایش زرتشت بعینه همانطوری است که در فقره ۱۷ همت یشت اهورامزدا  
 تعلیم داده است

۱ فقره نهم از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود









## ﴿کرده (۲۶)﴾

۱۱۱ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که ۱

۱۱۲ از برای او زریر بریشت اسب جنگ کنان روبروی آب دانتیا صد اسب  
هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۵۵

۱۱۳ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای  
اردویسور ناهید که من به دیو یسنا هوم یک (کسی که) با جنگ

۱ قره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود  
۵۵ زریر در اوستا زئیری وئیری ~~سیدلر-سیدلر~~ پسر کی لهراسب برادر کی گشتاسب و  
سپید ایران بوده است گذشته از فقرات ۱۱۲ و ۱۱۷ از آبان یشت در قره ۱۰۱ از فروردین  
یشت نیز از او یاد شده بفرزهرش درود فرستاده شده است  
جزء اولی این اسم بمعنی زرب و زرد رنگ است جزء دومی را وَر (وادل) در پهلوی و در فارسی ر (سینه) گویند مجموعاً زریر بمعنی زرین رو جوشن است وئیری ~~سیدلر~~ نیز در اوستا بمعنی دریا چه آمده است

قره فوق یاد آور جنگ مذهبی است که بواسطه گرویدن کی گشتاسب بدین زرتشت  
میان ایرانیان مزدیسنا و تورانیان دیویسنا اتفاق افتاده است از دقتی هزار فرد شعر  
راجع بطهور زرتشت و دین پذیرفتی گشتاسب و برآشفن ارجاسب و بالاخره جنگ ایرانیان  
و تورانیان یاد گار مانده که فردوسی در شاهنامه ضبط کرده است زریر یکی از  
نامورانی بوده که از برای کیش نو جانشانی کرده است این داستان نیز در یک کتاب کوچک  
پهلوی که دارای سه هزار (۳۰۰۰) کلمه است موسوم به بات کار زریران (یادگار زریران)  
محموط مانده است بقول شاهنامه زریر در میدان جنگ بخیات بدست سپید تورانیان  
بیدرفش کشته شد و بعد نستور پسر زریر به همراهی اسفندیار پسر کی گشتاسب از خون پدر  
انتقام کشیده بیدرفش را کشت مطالب شاهنامه و یادگار زریران بهم موافق است  
مگر آنکه پسر زریر در پهلوی موسوم است به بستور در اوستا نیز بست وئیری  
(~~سیدلر-سیدلر~~) آمده است این اسم مرکب است از بست وئیری و وئیری  
که شرحش گذشت یعنی جوشن بسته در قره ۱۰۳ از فروردین یشت بلافاصله پس از درود  
فرستادن بفرزهر اسفندیار (در اوستا سپنتودات ~~سیدلر-سیدلر~~) بفرزهر بستور (بست وئیری)  
درود فرستاده میشود بدون هیچ شکی بستور شاهنامه همان بستور پهلوی است مگر آنکه  
اشتباهاً بجای باه نون نوشته شده است این اشتباه از دقتی نیست معلوم میشود در کتابی که  
از روی آن شاهنامه بنظم کشیده شده این اشتباه موجود بوده است چه محمد بن جریر طبری  
نیز نستور بن زریر ضبط کرده است

وَمِنْهُمْ مَنْ يَدْعُو بِهِمْ وَيُذِيقُهُمْ وَطْعَانَهُمْ وَيُتَمَتِّتُ بِهِمْ  
وَمِنْهُمْ مَنْ يَدْعُو بِهِمْ وَيُذِيقُهُمْ وَطْعَانَهُمْ وَيُتَمَتِّتُ بِهِمْ

۱۱۴ وَمِنْهُمْ مَنْ يَدْعُو بِهِمْ وَيُذِيقُهُمْ وَطْعَانَهُمْ وَيُتَمَتِّتُ بِهِمْ  
وَمِنْهُمْ مَنْ يَدْعُو بِهِمْ وَيُذِيقُهُمْ وَطْعَانَهُمْ وَيُتَمَتِّتُ بِهِمْ  
وَمِنْهُمْ مَنْ يَدْعُو بِهِمْ وَيُذِيقُهُمْ وَطْعَانَهُمْ وَيُتَمَتِّتُ بِهِمْ  
وَمِنْهُمْ مَنْ يَدْعُو بِهِمْ وَيُذِيقُهُمْ وَطْعَانَهُمْ وَيُتَمَتِّتُ بِهِمْ

### (وَسَلَامٌ عَلَيْهِ)

۱۱۵ وَمِنْهُمْ مَنْ يَدْعُو بِهِمْ وَيُذِيقُهُمْ وَطْعَانَهُمْ وَيُتَمَتِّتُ بِهِمْ  
وَمِنْهُمْ مَنْ يَدْعُو بِهِمْ وَيُذِيقُهُمْ وَطْعَانَهُمْ وَيُتَمَتِّتُ بِهِمْ

۱۱۶ وَمِنْهُمْ مَنْ يَدْعُو بِهِمْ وَيُذِيقُهُمْ وَطْعَانَهُمْ وَيُتَمَتِّتُ بِهِمْ  
وَمِنْهُمْ مَنْ يَدْعُو بِهِمْ وَيُذِيقُهُمْ وَطْعَانَهُمْ وَيُتَمَتِّتُ بِهِمْ  
وَمِنْهُمْ مَنْ يَدْعُو بِهِمْ وَيُذِيقُهُمْ وَطْعَانَهُمْ وَيُتَمَتِّتُ بِهِمْ  
وَمِنْهُمْ مَنْ يَدْعُو بِهِمْ وَيُذِيقُهُمْ وَطْعَانَهُمْ وَيُتَمَتِّتُ بِهِمْ

گشوده در هشت خانه (فضا) بر میبرد ظفر باهم و به ارجاسب دروغ  
پرست در (میدان) جنگ گیتی ۰۰ \*

۱۱۴ او را کامیاب ساخت اردو بسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که  
زور فشار کند و از ره راستین قدیه آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم ۰۰ ۱

### ﴿کرده ۲۷﴾

۱۱۵ ار برای من ای زرتشت استیمنتان این اردو بسور ناهید را بستای  
کسی که ۰۰ ۲

۱۱۶ از برای او و نذر مینیش (برادر) ارجاسب نزدیک دریای فراخ کورت  
صد است هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۰۰ ۱

\* هوم یاک (Humayaka) کسی که بدست زور رگشته شد یکی  
از پورانیان دیو بسنا و دشمن مزدیسنا است جز از همین يك فقره دیگر در حاتی اسمی از او  
نست در جز اولی این اسم که هومایا (در گاتها) یا هومایا (در سایر  
مستفای اوستا) دیده میشود که معنی هابون و فرخنده است و نیز بهین املاء اسم خاص دختر  
کی گشاسب بوده است که در فارسی همای گوئیم

کلماتی که ما به جنگ گشوده و هشت خانه ترجمه کرده ایم از روی فرهنگ اوستائی  
بارتولومه است این دو کلمه در منی چینی است شوچکبه pes ēingli و اشتوکان  
asto kāna در این کلمات لغاتی که در فارسی زبان هم موجود است دیده میشود مثل جنگ  
و هشت و خان (خانه = کن) در ترجمه این فقره از آبان یشت هیچ يك از مستشرقین باهم موافق  
نیستند مثلاً شوچکبه را یوسی و واشیکل اسم خاص کسی تصور کرده اند برخلاف هوم یاک  
را اشییکل از اسامی خاص نکره است هم چنین گلد در آن را لغتی بمعنی حبله گر دانسته است

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

پژ و نذر مینیش (برادر) ارجاسب میباشد در جنگ ایرانیات و تورانیات از اسفندیار  
از قبیله خیون و برادر ارجاسب میباشد در جنگ ایرانیات و تورانیات از اسفندیار  
پسر کی گشاسب شکست دیده کشته گردید معنی لفظی این اسم چنین است کسی که منش و  
خیالش در بی شهرت و مدح میباشد در شاهنامه نیز این اسم موجود است ولی مثل اسم  
ستور خراب شده بجای آنکه و در ریات باشد اندرین آمده است اندرینات  
نیز در تاریخ طبری و شاهنامه اسم برادر ارجاسب است که بدست کرکنت کشته شد  
همان اندرینات بل شیرگیر که بگداشتی نیزه برکوه و بر



۱۱۷ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای  
 اردو بسور ناهید که من بکی گشتاسب و به زریر سوار جنگجو ظفر یابم  
 که من ممالك آریائی براندازم پنجاهها صدها صدها هزارها  
 هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها ۰۰

۱۱۸ او را کامیاب نساخت اردو بسور ناهید

برای فروغ و فرش من او را نیاز بلند میستایم ۰۰ ۱

پس از قمره ۱۱۶ ذکر بنامورانی رنیمجوریم که از برای ناهید قربانی کرده خواهشی  
 نایند در این جا موقع را غنیمت شمرده چند سطر در خصوص این قربانی مینگاریم  
 نخست آنکه کلمه ای که ما به کوسفند ترجمه کرده ایم در متن اوستا چنانکه ملاحظه میشود  
 منش (𐬨𐬀𐬰𐬭𐬀𐬰𐬀𐬰𐬀) میش) که معمولاً از برای کوسفند استعمال میشود نبآمده است بلکه کلمه  
 انومیه (𐬀𐬨𐬀𐬰𐬭𐬀𐬰𐬀𐬰𐬀) که معنی چاربايان کوچک است مثل زر و کوسفند در منی مندرج است  
 انومیه در مقابل کلمه ستور (𐬰𐬀𐬰𐬀𐬰𐬀𐬰𐬀) که بمعنی چاربايان بزرگ است مثل شتر و  
 اسب و خر و گاو میباشد (رجوع کنید بمقاله گوش = درواس) دوم آنکه اعداد صد و هزار  
 و ده هزار (یور) بمعنی حقیقی استعمال نشده است بلکه بمعنی استعاره و مجاز آمده است و  
 از آنها بسیار و فراوان مقصود میباشد تناسبت آنکه فدیة آورندگان از پادشاهان و سپهبدان و  
 ناموران میباشد اعدادی از برای ثارها و قربانیهای آنان برگزیده اند که شایسته مقام باشد از  
 زمان بسیار قدیم تا با امروز بسا از لغات صد و هزار معانی مجازی اراده شده است صد برگ اسم  
 گلی است که در مقدمه الادب زنجشیری در مقابل مصاعف عربی نگاشته شده است هزار چشان  
 درختی است شبیه برز در بحر الجواهر بمناسبت بلندی آن هزار چشان یعنی ذرع نامیده شده است  
 هزار بنده عنوان مهر فرسی وزیر بزرگد اول و بهرام پنجم بوده است بسا پادشاهان  
 ساسانی سرداران دلیر خود عنوان هزار مرد میدادند یعنی از زور هزار مرد بهره مند از این  
 قبیل مثال در تاریخ و در زبان فارسی مثل هزار دستان و هزار تابه و هزار با بسیار داریم  
 مسلم است که در تمام این لغات صد و هزار بمعنی حقیقی خود نیست هم چنین در زبان معمولی  
 صد یا هزار بار دیدن و گفتن و شنیدن و صد یا هزار سال عمر از برای کسی تنها کردن  
 در معنی مجازی است در اوستا غالباً اعداد صد و هزار و ده هزار (یور) بمعنی بسیار  
 آمده است در همین آبان یشت در قمره ۱۰۱ آرمگاه ناهید ستور نوچن (𐬀𐬨𐬀𐬰𐬭𐬀𐬰𐬀𐬰𐬀) یعنی هزارستون  
 یعنی صد روزنه (پنجره) دارند و هنزکرو ستون (𐬀𐬨𐬀𐬰𐬭𐬀𐬰𐬀𐬰𐬀) یعنی هزارستون  
 دارند نامیده شده است هم چنین مهر فرشته فروغ و روشنائی و موکل عهد و بیان بتور چشمن  
 (𐬀𐬨𐬀𐬰𐬭𐬀𐬰𐬀𐬰𐬀) یعنی ده هزار چشم دارند و بتور سبسن (𐬀𐬨𐬀𐬰𐬭𐬀𐬰𐬀𐬰𐬀) یعنی  
 یعنی ده هزار پاسبان دارند خوانده شده است

۱ قمره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود



## ﴿کرده ۲۸﴾

۱۱۹ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که . . . . . ۱ ۵۵

۱۲۰ از برای او اهورامزدا از باد و باران و ابر و تگرگ چهار اسب ساخت  
همیشه ای زرتشت اسپنتمان از برای من (از این چهار) باران و  
برف میبارد و ژاله و تگرگ میریزد . . . کسی که نهصد و هزار تیر  
بخشیده شده است ۵۵ \*

۱۲۱ من میستایم کوه زرین در همه جا ستوده هکر را که از آنجا برای من از يك  
بلندی هزار قد آدم اردویسور ناهید فرود میآید او بزرگی همه آبهائی است  
که در روی این زمین جاری است (کسی که) با قوّت تمام روان است ۵۵  
برای فروغ و فرش من او را با نماز باند میستایم . . . . . ۲ ۵۵

## ﴿کرده ۲۹﴾

۱۲۲ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که . . . . . ۱ ۵۵

۱۲۳ پنجم زرین در بر کرده \* \* \* اردویسور ناهید نیک در آن جا ایستاده  
باشتیاق (شنیدن) سرود زور این چنین در ضمیر خویش اندیشه کنان است

۱ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

\* \* \* فطرات باران و دانه های برف و تگرگ مقصود میباشد

\* بعینه مثل فقره ۹۶ میباشد

۲ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

\* \* \* پنجم در اوستا پستی دان (سده-سده) و در پهلوی پدام و پندام و پنوم گویند  
در فقره فوق آن عبارت است از جامه ای که در زیر زره پوشند در فرگرد ۱۴ از وندیداد  
در فقره ۹ پنجم در جزو اسلحه و لوازم يك مرد جنگی شمرده شده است گذشته از این چند  
فقرات پنجم در اوستا و کتب پهلوی عبارت است از دو قطعه پارچه سفید از جنس پنبه که  
بروی دهان آویخته باد و نوار یشت سرگرمه میزنند زرنشتمان ایران آن را رویند نامند  
این پرده کوچک که بنا بتوضیحات تفسیر پهلوی اوستا باید دو بند انگشت پائین تر از دهان باشد  
در وقتی بکار برده میشود که موید در مقابل آذر مقدس اوستا سروده مراسم دینی بجای





۱۲۴ که مرا نیایش خواهد نمود که زور آمیخته بهوم آمیخته بشیر که از روی دستور مقررّه تهیه و تصفیه شده باشد نیاز خواهد نمود بچنین کس که نسبت بمن وفادار و مخلص است من خوشی پسندم که (او) خرم و شاد (ماناد) •

برای فروغ و فرش من اورا بانهاز بلند میستایم . . . . . ۱ ۰۰

### ﴿کرده ۳۰﴾

۱۲۵ از برای من ای زرنشت اسپنتهات این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۲ ۰۰

۱۲۶ اردویسور ناهید همیشه ظاهر میشود بصورت یک دختر جوان بسیار برومند خوش اندام کمر بند عیان بسته راست بالا آزاده نژاد و شریف که یک جبه قیمتی پرچین زرین در بردارد ۰۰

می آورد استعمال پنام برای این است که نفس و نهار دهن مسمر مقدس نرسد پنام از اوازم اترمان (موبدان) است از هیچ حای اوستا مفهوم نمیشود که سیدی هم باید آن را در مراسم دینی بکار برد ۱ در فرگرد ۱۸ وندیداد در فقره اول آمده است «چنین گفت اهورامزدا در میان مردمان هست کسی که پنام بسته اما بندی از دین تیان بسته ندارد و خود را بدروغ اترمان (موبد) مینامد ای زرنشت پاك تو نباید که چنین کسی را اترمان بخوانی» در ایران قدیم نیز کسی که بنزد شاه مرفت بایستی برای احرام و ادب پنام بیاورد ۲ این طرز ادب در دربار پادشاهان چین هم معمول بوده است ۳

• سینه مثل فقره ۸

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

Hang's Essays p. 243.

۱ رجوع کنید به

و بفصل ۱۰ فقره ۴۰ و بفصل ۱۲ فقره ۴ شایست « شایست نیز ملاحظه کنید

L'Empire de Sassanides par Christensen p. 98

۲

China, seine Dynastien, Verwaltung und Verfassung von Ferdi. Heigl, Berlin ۳ ۱۹۰۰ S. 25.

رجوع کنید نیز بگاتها ترجمه نگارنده س ۱۲ و بیاد داشت باورقی



۱۲۷ براسی همالطوری که در قاعده است (او) برسم در دست با یک گوشواره  
چهار گوشه زرین جلوه گر است (آن) اردویسور ناهید بسیار شریف یک  
طوقی بدور گلوی نارین خود دارد او کمر بند میان می بندد ناسینه هایش  
ترکیب زیبا بگیرد و تا آنکه او مطبوع واقع شود ۵۵

۱۲۸ در بالای (سر) اردویسور ناهید ناجی با صد ستاره آراسته گذارده  
(یک ناج) زرین هشت گوشه بسان چرخ ساخته شده بانوارها زینت یافته  
(یک ناج) زیبای خوب ساخته شده که از آن چنبری پیدش آمده است ۵۵

۱۲۹ اردویسور ناهید جامه از پوست ببر دربردارد از سیصد ببری که چهار پجه زاید  
(از ببر ماده) برای آنکه ببر ماده ریباترین است چه موی آن انبوه تر است  
ببر یک جانور آبی است در صورتی که پوست آن در وقت معین  
نهییه شود بنظر مانند سیم و زر بسیار می درخشد ۵۵

☆ کله ای که ماه ببر ترجمه کردیم در اوسا یوری (هشتاد و یک) میباشد و این کله نیز  
بهین املاء یعنی شهر نابل است که ذکرش گذشت  
در این جا ببر فتح با اول و سکون با ثانی و راه که جانوری است درنده بزرگی  
شر و در عربی موسوم به تمروه لاتی نی تیگریس tigris مقصود است بلکه تر فتح با اول و  
و ثانی و سکون راه مقصود است و آن جانوری است شبیه بگره دشتی آن را نیز ببر گویند  
در لاتی نی فیبر fiber در الهانی قدیم ببر Bibar و حالیه ببر Biber و در انگلیسی ببر beaver  
و در روسی ببر bobru خوانند در سانسکرت بهرو babru معنی سرخ تیره (بور)  
میباشد ۱

این جانور عناصرت رنگ مخصوصش چنین نامیده شده است در فرانسه موسوم است  
به کاستور castor پوست آن بسیار قیمتی است هم چنین دوغده ای که در زیر دم دارد  
در طب باسم کاستور اوم castoreum معروف و از دواهای پربها است و آت عبارت از  
دو نافه خوشبو است که در طب قدیم ایرانی ببر باسم چند پید سر معروف است و نفارسی آتش  
بجگان گویند در صحرای جواهر مندرج است چند پید سر هو خصیه حیوان فی البحر و له قشر  
رفیق بتکسر نادبی مس قال الدمری هو حیوان کبیة الکلب لبس کل الهاء و سمی القندز و لایوجد  
الا فی بلاد القحاق و ما لبها و یسمی السمور ایضا . . . در تحفة المؤمنین مندرج است  
چند نفارسی آتش نامند و آن شبیه بخصیه است و حیوان او مائل است و در اهار عطویه بیشتر یافت  
میشود و از یک سنگ بسیار کوچکتر و موی او سرخ مایل بسیاهی و در خارج آب تعیش  
نمیکند و در دیلم او را شنگ نامند



## ۱۳۰ اینک مرا ای نیک ای توانا ترین ای اردو بسور ناهید خواهش این کامیابی

در خصوص قندز حیوانی که از آن چند پیدستر استخراج کنند برهان قاطع چنین مینویسد: «قندز بضم اول بروزن هرمن جانوری است شبیه بروباه و پوستی باشد که سلاطین پوشند و کلاه نیز سازند و بعضی گویند جانوری است شبیه بسگ و در ترکستان بسیار است و بعض دیگر گویند سگ آبی است و آتش بجها که چند پیدستر باشد خصیه او است»

در برهان قاطع نیز لغت پیر صبط است: «پیر بفتح اول و نانی و سکون راه جانوری باشد صحرایی شبیه بگربه لکن دم ندارد و از پوست آن پوستین سازند» فرهنگ انجمن آرای ناصری نیز آن را جانوری مانند گربه ولی بی دم نوشته است هیچ شکی در این نیست که بوری اوستا همان فیبر لاتینی است که در تمام زبانهای هند و اروپائی با اندک تفاوتی موجود است دارمستر بخطا رفته آن را به لوتر loutre ترجمه کرده است بجای آنکه کاستور castor ترجمه کند در پهلوی بورك و برك و در فارسی و برو پیر شده است این جانور بخصوصه دم بزرگ پهنی دارد اما بی مو در علم جانورشناسی میخوانیم که قسمت عمده معماری این جانور برای ساختن لانه دو مرتبه منظم و مرتب در کنار رودها بواسطه همین دم انجام میگردد از فقره ۱۲۹ آبان یشت برمیآید که از زمان بسیار قدیم ایرانیان از پوست پیر لباس میساخته اند فردوسی نیز در خصوص هوشنگ مینویسد: «که او است کسی که آهن از سنگ و آتش از سنگ پدید آورد و از پوست جانوران پوشاک ساخت»

ز بویندگان هر که مویش نکوست بکشت وز ایشان رآهیعت پوست

چو سنجاب و قاقم خو روباه نرم چهارم سمور است کش موی گرم

گذشته از این داستان هرودت هم در تاریخ خود (IV, 109) از لباس پوستین خبر میدهد بندهش پیر را از افسام سگ میشارد در فصل ۱۴ فقره ۱۹ مینویسد که ده قسم سگ موجود است از آنکه از بورك آبیك (و برآبی) اسم میبرد و بخصوصه قید میکند که آن را پیر سگ آبی گویند در میزخرد نیز در فصل ۳۶ فقره ۱۰ بیور آوی نامیده شده است بنظر میرسد که در فقره ۱۲۹ از جمله (برای آنکه پیر ماده زیباترین است) ( )

تا آخر فقره تفسیر بوده که بعدها جزو متن شده است

در فقره مذکور مندرج است که جامه ناهید از سیصد پوست پیر میباشد نظیر اینکه ممکن است طول این جانور يك ذرع برسد ۱۲ پوست آن از برای يك چبه کافی است لابد ناهید فرشته آب بی اندازه بزرگ و رسا و برومند تصور شده که سیصد پوست برای چبه اش لازم است دیگر آنکه از پیری که چهار بچه زاید سخن رفته است در علم جانورشناسی نیز مندرج است که این جانور معمولاً سه یا چهار بچه میزاید و مدت حمل آن چهارماه است

در متن قید شده است پیر آبی (أو پاپ دهمنه) این قید هم بسیار بحاست چه پیرهایی که در آب زندگی میکنند پوستشان بیصرف و بسیار که قیمت است دیگر آنکه قید شده است پیری که در وقت معین تهیه شده مانند سیم و زر میدرخشد در جانورشناسی نیز میخوانیم که صید پیرها از وسط پاییز شروع شده تا باغاز بهار طول میکشد بخصوصه موی آنها در این فصل بسیار خوب و انبوه است در انجام متذکر میشویم که پیر در ایران قدیم زیاد بوده است بابائچه یولاك مینویسد هنوز هم در رودهائی که بخزر میریزد این جانوران دیده میشود (Polak, Persien I, 188)

گفته نگذریم که پیر بیان جامه جنگ رستم از آنچه غالباً در شاهنامه ذکر شده است

ماند آور پوستینی است که از پوست پیر بوده هرچند که معنی بیان را نمیدانیم چیست



است که من بسیار معزز بسلطنت بزرگ برسم (آن سلطنتی) که در آن  
سیار غذا تهیه میشود بهره و بخش (هر یک) بسیار است (بآن سلطنتی)  
که با اسبهای شیهه زننده و گردونه‌های (خروشنده) و تازیانه‌های  
طنین براندازننده است (بآن سلطنتی) که در آن خوراک فراوان و آذوقه  
ذخیره شده است بآن سلطنتی که در آن چیزهای معطر موجود است  
و در انبارش آنچه دل کسی بخواهد و آنچه از برای زندگانی خوش  
بکار آید فراوان باشد ॐ ॐ

۱۳۱ اینک مرا ای نیک ای توانا ترین ای اردو بسور ناهید خواهی داشتن  
دو چالاک میباشد یک چالاک دوبا و یک چالاک چهار پا این چالاک  
دوبا برای آنکه در جنگ چست و چالاک است و در (میدان) رزم  
گردونه را محوئی تواند راند این چالاک چهار پا برای آنکه هر دو جناح  
سنگر فراخ لشکر دشمن را برهم تواند زد از چپ بر است و از  
راست بچپ ॐ

۱۳۲ برای این ستایش برای این نیایش از بی (آنچه نثار میشود) باین جا آی  
ای اردو بسور ناهید از آن (کره) ستارگان بالا بسوی زمین آفریده  
اهورا بسوی زور نیاز کنند بسوی نثار سرشار (بشتاب) برای یاری کردن  
خواستاری را که تو نجات می بخشی (برای یاری) کسی که زور آورد و  
از ره راستین قربانی کند تا آنکه همه دلاوران مثل کی کشتاسب  
بخان و مان برگردند

ې

برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم

این فقره بحوالی یاد آور مجد و جلال ایران قدیم است و سلیقه مخصوص ایرانیان را از  
برای تجمل و زینت نشان میدهد همات مجد و جلالی که بتوسط مورّخین از شاهنشاهان هخامنشی و  
ساسانی به‌ماخبر رسیده است اسب و گردونه و مطبخ بزرگ و خوراک فراوان لازمه شرافت  
ایرانیان قدیم بوده است ۱





۱۳۳ یثا اهو

درود میفرستم بآبهای نیک مرزدا آفریده و بار دو بسور ناهید مقدس

اشم وهو

۱ 𐬨𐬀

اهمائی رنسجه

## خورشید

خورشید در اوستا هَوَرِ خَشْتَه *hvarə-xšaeta* و در بهلوی خورشَت گویند در گاتها هَوَرِ بدون شَت آمده است در سایر قسمتهای اوستا نیز مکرراً تنها دیده میشود<sup>۱</sup> هر چند که کلمه خور فارسی همان هَوَرِ اوستائی است فقط مثل بسیاری از کلمات دیگر هاء به خاء تبدیل یافته است ولی لغت دیگری در زبان ادبی ما باقی مانده که درست تلفظ قدیم خود را محفوظ داشته است و آن کلمه هور میباشد فردوسی گوید

ز عکس می زرد و جام بلور سپهری شد ایوان پراز ماه و هور

شَت صفت است بمعنی درخشان و درفشان بعدها جزء این کلمه گردیده خورشید گفتند چنانکه جم در گاتها بدون شَت میباشد<sup>۲</sup> بعدها بآن پیوسته جَشید شد<sup>۳</sup> بنا بقاعده کَلِّیه که های اوستا در وید در همناف سین است در ساسکریت سور *var* بجای هور میباشد و سول *sol* لائینی نیز از همین اصل است خراسان نیز که از قدیم تا با امروز اسم ایالت شرقی ایران است بمعنی مشرق است<sup>۴</sup> چه جزء اخیر این اسم آسان بمعنی برآینده و بالا رونده است معنی ای که فخرالدین گرگانی در منظومه خویش موسوم به ویس و رامین از خراسان کرده است بکلی درست است

بلفظ بهلوی هر کس سر آید خراسان آن بود کز وی خور آید  
خراسان بهلوی باشد خور آمد عراق و پارس را زو خور بر آمد

۱ رجوع کنید به گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۱۰ و یسنا ۵۰ قطعه ۱۰ و وندیداد فرگرد ۹ فقره ۱۴ و فروردین یشت فقره ۱۶ و رشن یشت فقره ۲۵ و یسنا ۲ فقره ۱۱ و یسنا ۷۱ فقره ۹  
۲ رجوع کنید به یسنا ۳۲ قطعه ۸  
۳ رجوع کنید به آبان یشت فقره ۲۵ و فروردین یشت فقره ۱۳۰ و یسنا ۹ فقره ۴ مخصوصاً بفرگرد ۲ وندیداد  
۴ رجوع کنید به بند هش فصل دوم

خراسان است معنی خور آبان کجا زو خور برآید سوی ایران<sup>۱</sup>

لغت دیگری که امروز از برای خورشید استعمال میکنیم کله آفتاب است مرکب است از کله آب که در این جا بمعنی روشنی و درخشندگی است و از تاب بمعنی تابیدن و گرم کردن در کلیه اوستا هور و یا هور شست هم بمعنی قرص خورشید و کره آفتاب آمده و هم از آن فرشته ای اراده شده است در جاهائی که بمعنی آفتاب است غالباً با ستارگان و ماه یکجا ذکر شده است در فروردین یشت گوید «بواسطه فرو شکوه فروهرها خور و ماه و ستارگان در بالا راه خود میپیمایند»<sup>۲</sup> در رشن یشت گوید «تو ای رشن مقدس اگر هم در بالای قله کوه هرایتی Harasti برای احاطه کردن ستارگان و ماه و خورشید باشی ما ترا یاری خواهیم خواند»<sup>۳</sup>

در وندیداد اهورامزدا در جواب زرتشت که از او میپرسد چه فروغی است که از قصر جمشید میتابد گوید «آنها فروغهای جاودانی ستارگان و ماه و خورشید است که در هر سال یکبار در آنجا طلوع نموده غروب میکنند»<sup>۴</sup> بسا در اوستا این سه یکجا نامیده شده بآنها درود فرستاده میشود<sup>۵</sup> و نیز در وندیداد آمده که خور و ماه و ستارگان برخلاف سیل شان بنایاکان میتابند<sup>۶</sup> غالباً صفات جاودانی و باشکوه و تند اسب و غنی از آن خورشید است<sup>۷</sup> در آغاز

۱ ویس و رامین چاپ کلکته ۱۸۶۵ ص ۱۱۹ دیوان مذکور دارای ۹۰۰۰ بیت میباشد موضوع آن داستان عشق بازی ویه یا ویسو دختر شاه قارن است بارامین برادر شاه موبد سراینده آن فخرالدین اسعد استرابادی گرگانی است که در سال ۱۰۴۸ میلادی مطابق ۴۴۰ هجری آرا برشته نظم کشیده است بنا بر این سی سال پس از فردوسی داستان ویس و رامین بنا بخواهش عمیدالدین ابوالفتح مظفر نیشابوری که از طرف طغرل حاکم اصفهان بوده از بهلولی بنظم فارسی آورده شده است

۲ رجوع کنید به یشت ۱۳ (فروردین یشت) قمره ۱۶

۳ رجوع کنید به یشت ۱۲ (رشن یشت) قمره ۲۵

۴ رجوع کنید به فرگرد ۲ وندیداد قمره ۴۰

۵ رجوع کنید به یسنا ۲ قمره ۱۱ و یسنا ۷۱ قمره ۹ و گاه سوم (گاه ازین) قمره ۶

۶ رجوع کنید به فرگرد ۹ وندیداد قمره ۴۱

۷ رجوع کنید به یسنا ۱۶ قمره ۴ و رشن یشت قمره ۳۴ و دوسبروزه (بزرگ و

کوچک) ۱۱

یشت ششم که مخصوص بخورشید است چنین گوید «ما خورشید فنا ناپذیر و باشکوه و تند اسب را خوشنود میسازیم» خورشید بواسطه عظمت و نور و فایده خویش همیشه نزد کلیه اقوام هندو اروپائی و سامی مورد تعظیم و تکریم بوده است از خود گاتها در جایی که گوید آموزگار گمراه کننده ستوران و خورشید را بزشتی یاد میکند<sup>۱</sup> بخوبی برمیآید که از زمان بسیار قدیم خورشید نزد ایرانیان دارای جنبه تقدسی بوده است در هفت باره که از قطعات قدیم اوستاست کالبد اهورامزدا مثل خورشید تصوّر شده است<sup>۲</sup> در جای دیگر آمده است که خورشید چشم اهورامزداست<sup>۳</sup> چنانکه در وید سوریا sūrya (خور) چشم برخی از پروردگاران هندو مثل مترا و وارونا varuna میباشد<sup>۴</sup> در ندهش آمده است وقتی که کیومرث (نخستین بشر) از جهان در گذشت نطفه اش بکره خورشید انتقال یافته در آنجا یاک گشته محفوظ ماند یکی از وظایف خورشید تطهیر نمودن است از آنچه از وندیداد نقل کردیم که خورشید و ماه و ستارگان برخلاف میل شان ناپاکان متناهند و آنچه از بندهش جا رسیده این مسئله بخوبی برمیآید و بعلاوه صراحتاً در خود خورشید یشت آمده است که از برآمدن خورشید زمین و همه آبهای دریا و رود و غیره و کشته موجودات که متعلق بخرد مقدس است یاک میشود<sup>۵</sup> محمد این عقیده نیز خبری است که از هرودت مانده است مؤرخ یونانی گوید اگر در میان ایرانیان کسی مبتلا بمرض برص (پیشی) گردد باید بیرون از شهر منزل کند و با مردم معاشرت نه نماید ایرانیان گمان میکنند که مبتلایان باین مرض جرمی نسبت بخورشید مرتکب شده اند<sup>۶</sup> گفتیم که غالباً در اوستا خورشید با صفت تیز اسب و یا دارنده اسبهای تند آمده است در این تعبیر ایرانیان با کلیه اقوام هند و اروپائی و سامی مثل آشوریها شرکت دارند

۱ رجوع کنید به گاتها یسا ۳۲ قطعه ۱۰

۲ رجوع کنید به هفت باره یسا ۳۶ فقره ۶

۳ رجوع شود به یسا ۱ فقره ۱۱

Parsisme par Vie, Henry Paris 1905 p. 50.

۴

۵ رجوع کنید به Herodote I, 135 در آمان یشت در یاد داشت فقره ۹۲ مفصلاً از

پیشی صحبت داشته ایم

یونانیان پروردگار خورشید هلیوس Helios را که در نزد رُمها با اسم سول sol پرستیده می‌شده پسر جوانی با خود زرین و بدور سرش اشعه ای از نور سوار گردونه چهار اسبه تصوّر می‌کرده اند. بر سنس هلیوس بدون شك از آسیا بیونان سرایت کرده است.<sup>۱</sup> هم چنین در ربك وید گردونه سوربا surya با يك و غالباً با هفت اسب کشیده می‌شود.<sup>۲</sup> از خود اوستا اطلاعات زیادی در خصوص خورشید بدست نمی‌آید فرشته فروغ و روشنائی مهر است که یشت دهم مخصوص او است. مفصلاً از او صحبت خواهیم داشت هر چند که مهر غیر از خورشید است و این مسئله بخوبی از خود اوستا برمی‌آید.<sup>۳</sup> ولی از زمان قدیم این دو بهم مشتبه شده چه استرابون می‌نویسد که ایرانیان خورشید را با اسم مهر می‌ستایند. مناسبت نزد يك بودن این دو با هم و بتدریج یکی پنداشته شدن آنان در اوستا غالباً از مهر صحبت شده و خورشید بدرجه دوم نزول کرده است بعدها که آئین مهر از آسیای صغیر برُم نفوذ نموده در آنجا مهر خورشید مغلوب نشدنی (sol invictus) نامیده شده است.

رور یازدهم ماه خورشید یا خیر روز نامیده می‌شود در روز مذکور در دوسیروزه (کوچک و بزرگ) بآن درود فرستاده می‌شود بقول ابوریحان بیرونی دی که اسم ماه دهم سال است نیز بخور ماه موسوم است در روز یازدهم همین ماه که خور روز باشد آغاز نخستین گهنبار سال است (مدیو زرم‌گاه).<sup>۴</sup> در مقاله دیگری از تقویم اوستائی و اعیاد مذهبی و شش گهنبار سال صحبت خواهیم داشت عجله در این جا متذکر می‌شویم که گهنبار مدیو زرم از روز خیر شروع می‌شود ولی نه در دیماه بلکه در اردیبهشت ماه بقول بندهش گل مرو سفید مختص بخورشید است.<sup>۵</sup> خورشید نیز مانند سایر ایزدان و فرشتگان

۱ رجوع شود به Mythologie der Griechen und Römer von Otto Seemann Leipzig 1910, S. 98.

۲ رجوع کنید به Brânsche Alterthumskunde von Spiegel Bd 2 S. 69.

۳ رجوع کنید به مهریشت فقره ۹۵ و ۱۴۵ و به وندیداد فرکرد ۱۹ فقره ۲۸

۴ رجوع شود به آثار الباقیه چاپ پروفیسور ساخو Sachau ص ۲۲۵-۲۲۶

۵ برون رفت شادان بخرداد روز به يك اختر و قال گیتی فروز فردوسی

مرو اسم جنس گیاهی است قسمی از آن موسوم است به سرماهوس که آنرا نیز مرو سفید گویند کلیه این گیاه ها خوش بو است مرو سفید در الهامی Weisses Malwe ترجمه گردیده است رجوع کنید به بندهش ترجمه یوستی Justi ص ۳۸ و به تحفة المؤمنین و بحر الجواهر

جزو اسامی خاص بوده و هست از آن جمله است این خرداذ به که در طی مقالات از او اسم بردیم از آنکه همیشه خورشید در اوستا به تند اسب تعبیر شده بی شك خواسته اند از این تعبیر سرعت سیر آنرا بیان کنند بندهش سیر آنرا بشکل دیگری بیان کرده گوید سرعت سیر خورشید سه برابر سرعت پرش تیر بزرگی است که از کان بزرگی بواسطه مرد بلند بالا و بزرگی پرتاب شده باشد سرعت سیر ماه سه برابر پرش تیر متوسطی است که از کان متوسط بواسطه مرد متوسط القامه پرتاب شده باشد آنچه تاکنون گفته ایم از مأخذ اوستائی بوده است از تاریخ ایران هم بخوبی برمیآید که خورشید در ایران قدیم مورد توجه بوده بسا در اخبار مورخین یونانی راجع بایران از گردونه خورشید و اسب خورشید اسم برده شده است

کز نفون مینویسد که در اعیاد گردونه خورشید را در ایران میگردانند<sup>۱</sup> کرتیوس Curtius از اسب خورشید نام میبرد بعلاوه مینویسد که کورش بزرگ لشکریان خود را چنانکه عادت قدیم ایرانیان بوده پس از برآمدن خورشید حرکت میداد<sup>۲</sup> هرودت میگوید پس از آنکه داریوش بازش نفر دیگر از بزرگان فارس گائای مغ (اسمردیس غاصب) را کشتند در میان خود قرار دادند که اسب هر يك در روزی که معین کرده بودند در وقت برآمدن آفتاب اول شیهه زد او پادشاه ایران برگزیده شود<sup>۳</sup> هرچند که این خبر هرودت افسانه است و ارزش تاریخی ندارد چه سلطنت ایران پس از مردن کمبوجیا و بیرون آمدن تخت و تاج از غصب بداریوش که بزرگ و رئیس خانواده هخامنشی بود میرسد محتاج بقرار داد و مقدماتی نبوده فایده خبر هرودت فقط در این است که در افسانه ای راجع بایران باز از برخاستن خورشید و اسب صحبت شده است باز همین مورخ مینویسد که در وقت لشکر کشی بضد یونان ایرانیان در داردانل پلی ساخته تا از آن گذشته داخل اروپا شوند پس از اتمام پل مهمیای حرکت شدند ولی صبر

Xenophon Cyropædie VIII, 3, 9.

Curtius III, 7.

Herodote III, 81.

کردند تا روز بعد پس از برآمدن خورشید روانه شوند هرودت در طی این خبر همراه سپاهیانی که دسته دسته از پل میگذشتند در جزو باروئنه از گردونه های مقدس و اسبهای مقدس اسم برده است <sup>۱</sup> کتز یاس مینویسد که ایرانیان غالباً بخورشید سوگند یاد میکنند <sup>۲</sup> در جزو اخبار کرتیوس میخوانیم که خورشید علامت سلطنت و اقتدار ایران بوده در بالای چادر شاه صورت خورشید که از بلور ساخته شده بود میدرخشید <sup>۳</sup> در این جا متذکر میشویم که امروز هم خورشید علامت ملی ایران و نقش بیرق و سگه ما میباشد

در میان ارمنیها که سابقاً متدین بآئین ایران بوده اند گرچه امروز عیسوی هستند ولی بسا از آثار ستایش خورشید در میان آنان باقی مانده است در سرودهای مذهبی آنان غالباً خورشید نشانه رحمت ایزدی است کسی که در وقت جان سپردن رو به طرف مشرق نگرداند علامت بدبختی است نزد آنان در وقتی که خورشید میتابد مرده بخاک سپرده میشود در بیرون از کلیسا در وقت نماز روی بمشرق می کنند مخصوصاً دقت دارند که بستر ناخوش و تابوت مرده را بطرف مشرق بگذارند در شب زفاف پیش از آنکه عروس و داماد پای به بستر گذارند نگاهی بطرف مشرق می افکنند <sup>۴</sup>

گذشته از خورشید بشت که آن را خیر یشت هم میگویند و ترجمه آنرا ملاحظه میکنید در خورده اوستا يك خورشید نباش هم داریم این نماز مختصر در صبح و ظهر و عصر خوانده میشود آنچه در آن متعلق بخورشید است از خورشید یشت استخراج گردیده سایر قطعاعات در ستایش اهورامزدا و امشاسپندان و فرشتگان است

Herodote VII, 54—55

۱ رجوع کنید بمقاله ناهید ص ۱۶۲ و به

Ktesias Persica, 15.

۲

Curtius III, 7

۳

Erânische Alterthumskunde von Spiegel Bd. 2. S. 60—70

۴





## خورشید یشت

خورشید جاودانی با شکوه (رایومند) تیز اسب را خوشنود مداسزم  
 « ماقند بهترین سرور » زوت آن را بمن بگوید (زرتشت) « بر طبق قانون  
 مقدس بهترین داور است » باید مرد با کدین دانا آنرا بگوید ۵۵

۱ خورشید جاودانی با شکوه تیز اسب را میستایم  
 در هنگامی که خور با فروغ (خوبش) بتابد<sup>۱</sup>  
 در هنگامی که خور روشنائی بتابد صد (و) هزار از ایزدان مینوی برخاسته  
 این ور را جمع کنند این فر را بسوی نشیب فرود آورند این فر را آنان  
 در روی زمین اهورا آفریده بخش کنند برای افزودن بجهان راستی  
 برای افزودن بهستی راستی ۵۵

۲ هنگامی که خور بر آید زمین اهورا آفریده پاك شود  
 آب روان پاك شود آب چشمه پاك شود آب دریا پاك شود آب ایستاده  
 پاك شود آفرینش راستی که از آن خرد مقدس است (سپنتا مینو)  
 پاك شود ۵۵<sup>۲</sup>

۳ اگر خور بر نیاید دیوها آنچه در روی هفت کشور است نابود سازند ایزدان  
 مینوی در این جهان مادی اقامتگاهی نیابند (و) آرامگاه (بخویند) ۵۵

۱ تفسیر پهلوی در این جمله شرح داده مینویسد از آن برآمدن خورشید اراده شده است

۲ مقصود این است آنچه در ظلمت بواسطه جنود اهریمن آلوده گردیده در روز

بواسطه اشعه خورشید پاك میشود



۴ کسی که خور جاودانی با شکوه تیز اسب را بستاید برای مقاومت کردن  
بضد ظلمت برای مقاومت کردن بضد تیرکی دیو آفریده برای مقاومت  
کردن بضد دزدان و راهزنان برای مقاومت کردن بضد جادوان و بریها  
برای مقاومت کردن بضد گزند مرشئون<sup>۱</sup> چنین کسی اهورامزدا را  
میستاید امشاسپندان را میستاید روان خود را میستاید همه ایزدان  
مینوی و جهانی را خوشنود میسازد (آری همان کسی) که او را خور  
جاودانی با شکوه تیز اسب را میستاید ۵۵

۵ من میستایم مهر دشتهای فراخ (و) هزار گوش (و) ده هزار چشم دارنده را  
من میستایم آن گریزی که از مهر دارنده دشتهای فراخ بسر دیوها خوب  
نواخته گردد

من میستایم دوستی را آن بهترین دوستی که در میان ماه و خور  
موجود است ۵۵

۶ برای فروغ و فرش من او را میستایم با نیاز بلند بازور آن خورشید جاودانی  
با شکوه تیز اسب را

۱ مرشئون (Maršona) اسم دیوی است در فرگرد ۱۸ از وندیداد در فقرات ۸ و  
۹ آمده است «زرتشت از اهورامزدا پرسید ای خرد مقدس چه آسیدهای ممکن است که  
از مرشئون متوجه انسان شود اهورامزدا در پاسخ گفت ای سپنتمان زرتشت ممکن است  
که او بواسطه آئین بدخویش کسی را گمراه نموده بر آن دارد که در مدت سه سال پی در پی  
از تحصیل علم دینی باز بماند که کسی گاتها نسراند و آب نیک را نستاند»  
مرشئون همانند صدیقتی است که از مرشون آمده در فرگرد ۱۹ از وندیداد  
در فقرات ۱ و ۲ و ۳ و ۴۳ و فروردین یشت قمره ۱۳۰ استعمال شده است در تفسیر پهلوی  
سج نهان روان ترجمه شده است در فصل ۲۸ از بندهش در قمره ۲۶ گوید سج دشمنی است  
که فنا و زوال آورد

در باب ۳۲ از صد در بندهش عین عبارت فارسی راجع باین دیو چنین است در دین  
به بیداست که دروجی است (دیو دروغ) آنرا سیح خوانند هر خانه که کودک بود آن کوشد  
تاگزندی بدان خانه رساندش

بارتولومه مرشئون را این طور معنی کرده است فراموشی آورنده این معنی نیز از قمره ۹  
از فرگرد ۱۸ وندیداد که در فوق ذکر شده برمیاید ذکر دزدان در این قمره بمناسبت شغل  
آنان است در شب هنگام غیبت خورشید

( ۱ ) سوره مائده . ( ۲ ) سوره مائده . ( ۳ ) سوره مائده . ( ۴ ) سوره مائده .

۷ سوره مائده . سوره مائده . ( ۱ ) سوره مائده . سوره مائده .  
سوره مائده . سوره مائده . سوره مائده . سوره مائده .  
سوره مائده . سوره مائده . سوره مائده . سوره مائده .

خورشید جاودانی با شکوه تند اسب را ما میستائیم با هوم آمبخته بنیر  
 با برسم با ربان خرد با بندار و گفتار و کردار با زور و با کلام با یغ  
 بنگها ها نام . . . . . ۵۵

۷ یثا اهو . . . . .  
 درود میفرستم بخورشید جاودانی با شکوه سر اسب  
 اشم و هو . . . . . ۵۵

## ماه

از جمله کلمات فارسی که در مدت چندین هزار سال تغییر نیافته لغت ماه میباشد چه در اوستا و کتیبه هخامنشیان نیز ماه آمده است و در سانسکریت ماس گویند دائره اطلاعات ما در خصوص آن بسیار تنگ است یشت هفتم که مختص به ماه است بسیار کوتاه و مطالبی از آن بدست نمیآید ولی بطور اجمال میدانیم که ماه هم مانند خورشید ستوده و مورد تعظیم و تکریم بوده چه در شب تار در مقابل دیو ظلمت که جهان را در برده تیره پیچیده دیدگان بشر را از دیدار محروم میدارد ماه یگانه مشعل ایزدی است که برده ظلمت دریده سرّ عفریت سیاه را فاش میکند ماه در اوستا چنانکه در فارسی بمعنی سیاره معروف و ماهتاب است و هم اسم مدّت سی روزی است که قر در پا نزده روز از آن در افزایش و پا نزده روز دیگر در کاهش است <sup>۱</sup> زرتشت پیغمبر ایران دلداده 'حسن صنعت ایزدی از اهورامزدا میرسید کیست که بخورشید و ستارگان راه سیر بنمود از کیست که ماه گهی پر است و گهی نهی <sup>۲</sup>

در مقاله خورشید گفتیم که ماه و خورشید و ستارگان غالباً در اوستا باهم ذکر شده است هم چنین غالباً مهر و تشر (تیر) و انیران (روشنائی بی پایان) با آنها یکجا آمده است <sup>۳</sup> در فروردین یشت گوید ما درود میفرستیم به فروهر های پاکان که ستارگان و بهاء و بخورشید و با نیران راههای مقدس بنمودند چه پیش از این مدّت زمانی بواسطه ضدّیت دیوها غیر متحرک بود <sup>۴</sup> در مهر یشت آمده است ما میستائیم مهر را که گاهی پیکر خود را مانند ماه میدرخشاند \* گذشته از این فقرات بسا در اوستا بر میخوریم که بخصوصه ماه مورد

۱ رجوع کنید به ماه یشت فقره ۲

۲ رجوع کنید به گاتها یسنا ۴۴ قطعه ۳

۳ رجوع کنید به یسنا ۱ فقره ۱۱

۴ رجوع کنید به فروردین یشت (یشت ۱۳) فقره ۵۷

• رجوع کنید به مهر یشت (یشت ۱۰) فقره ۱۴۲

تعظیم است<sup>۱</sup> غالباً ماه تشکیل دهنده نخمه و نژاد ستوران نامیده شده است<sup>۲</sup> در هیچ جای اوستا مناسبتی از برای این تعبیر دیده نمیشود فقط بتوسط کتاب بندهش وجه مناسبتی بدست میآید در مقاله خورشید گفتیم که کره خورشید پاك كنده و نگهبان نطفه نخستین بشر (کیومرث) میباشد بقول بندهش کره ماه حافظ نطفه ستوران و جانوران است در کتاب مذکور آمده است نخستین آفریده اهورامزدا ورزاو (کاوئر) بوده اهریمن دیو آرز و رنج و گرسنگی و ناخوشی را برای آزار و کزند آن گاشت ورزاو از آسیب دیو لاغر و ناتوان گردیده تا آنکه جان سپرد در هنگام مردن از هریک از اعضایش ۵۵ قسم از حبوبات و ۱۲ قسم گیاه درمان بخش بوجود آمد آنچه از نطفه آن پاك و توانا بود بکره ماه انتقال یافت در آنجا بواسطه نور سیاره تصفیه گردید و از آن يك جفت جاندار نر و ماده پدید گشت و از آنها ۲۸۲ جانوران دیگر تولد یافت در هنگامی که ورزاو جان میسپرد روان آن (گوشورون) از کالبدش بدر آمده در مقابل آن ایستاد چنان خروش برکشید که کوئی هزار مرد باهم فریاد برآورده باشند آواز برداشت ای هر مزد کشور مخلوقات را بکه سپردی اعمال زشت زمین را و بران نمود گیاه و رستی بی آب ماند کجاست آن مردی که تو وعده آفریدن نمودی کسی که آئین رستگاری و نجات آورد هر مزد در پاسخ گفت ای گوشورون رنج تو از اهریمن است اگر آن مردی که از من پیمان رفت امروز وجود داشتی هر آینه اهریمن چنین گستاخ نکشتی آنگاه گوشورون بکره ستارگان بشتافت گاه از سر بگرفت پس از آن بکره ماه در آمد بار خروش شکوه برآورد پس از آن بفلك خورشید بشتافت در آنجا هر مزد فروهر زرتشت بدو نمود و گفت این است آن کسی که خواهم آفرید و آئین نجات خواهد آورد آنگاه گوشورون خوشنود گشته پذیرفت که وسیله تغذیه مخلوقات گردد<sup>۳</sup> بقول ابو ریحان بیرونی ایرانیان عهد او

۱ رجوع کنید به تیریش (یشت ۸) فقره ۱ و مهریش فقره ۱۴۵ و بقرائی که در مقاله خورشید نشان دادیم

۲ رجوع کنید به یسا ۱ فقره ۱۱ و یسا ۱۶ فقره ۴ و وندیداد فرگرد ۱ فقره ۸ و وندیداد فرگرد ۲۱ فقره ۹ و سیروزه کوچک و بزرگ فقره ۱۲

۳ رجوع کنید به Ormazd et Ahriman par Darmesteter و Bundahesh IV p. 144-145.

چنین میپنداشته اند که نردونه ماه بواسطه گاوی از نور که آنرا دو شاخ زرین و ده پای سیمین است کشیده میشود این گردونه در شب شانزدهم دیماه یکساعت ظاهر میشود کسی که آنرا مشاهده نموده حاجتی بخواهد کامروا میشود<sup>۱</sup>. متناسب آنکه ماه حافظ جنس سنوران است بسا در اوستا مژنی گیاه و رُستنی نیز خوانده شده است<sup>۲</sup> روز دوازدهم ماه موسوم است به ماه روز بقول بندهش گیاه روگس بهاء تعلق دارد<sup>۳</sup> اردای ویراف در سر آسمان در دومین گام بکره ماه بمقام هوخت یعنی آنجائی که گفتار نیت آرام دارد رسبدو در آنجا گروهی از مقدسین را مشاهده نمود<sup>۴</sup> هلال ماه بخصوصه یکی از علائم ایران قدیم بوده است در روی بشتر مسکرات پادشاهان ساسانی دیده میشود ترکهای عشائی این علامت را که الحال نقش بیرو آنان است از ایرانیان گرفته اند<sup>۵</sup> نقول حمزه اصفهانی بالای تخت بهرام بن بهرام هلال زرین نصب بوده است<sup>۶</sup> یاقوت حموی از یسعر بن المهلهل نقل میکند که در بالای گنبد آذر گشسب آشکده معروف شیر هلال سیمین برافراشته بوده است<sup>۷</sup> گذشته از آنکه شش هفتم مخصوص بهاء است در خوردن اوستا یک ماه نباش هم داریم که در مدت سی روز ماه سه بار خوانده میشود در ماه نو و در وسط ماه وقتی که ماه پر است و در آخر ماه وقتی که دوباره ماه تیغه میشود نباش مدله در سمار کوتاه است قسمتی از آن را ماه شش و قسمت دیگر که در طلب حاجات است از گشتاسب یشت استخراج شده است

۱ رجوع شود به آثار الباقیه ص ۲۲۶

۲ رجوع کنید به ماه شش فهره ۴

۳ روگس در الاک به *rother kuck* ترجمه شده است نقول یوسنی آنرا نیز الک کوید در فارسی رنگ لاک را الک کوید و آن صمغ بهاست شده ترساق گیاه او بر شاخ و گلش زرد

۴ رجوع کنید به اردای ویرافنامه فصل ۸

Jeremias Allgemeine Religions Geschichte, München 1918 S. 124

۵ کتاب تاریخ سنی ملوک الارض والانباء جاب برلن ص ۳۵

۶ رجوع شود به معجم البلدان در گاتها در آغاز صفحه ۲۴ سهو نموده از یسعر بن المهلهل کسی که خود شخصه آذر گشسب آشکده معروف شیر را دیده و یاقوت حموی از او نقل کرده است اسبی ببردم یسعر بن المهلهل در اواسط قرن چهارم میلادی در دربار ساسانیان میزیسته و سفرنامه داشته که بدیختانه از دست رفته است



گفتیم که در اوستا ماه نیز بشهور دوازده گانه سال اطلاق میشود و از برای آن مثال بسیار داریم<sup>۱</sup> در فرگرد اول وندیداد درجائی که ممالك ایران زمین شمرده میشود در فقره سوم چنین آمده است اهورامزدا گوید نخستین مملکتی که من بیافریدم ایران و یخ میباشد اهریمن در آنجا مار و زمستان سخت بدید آورد در آنجا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان این ماه عا برای آب و زمین و گیاه بسیار سرد است<sup>۲</sup> در خود اوستا اسامی تمام ماه های مذهبی بهمان رسیده است فقط اسم هفت ماه در اوستا مندرج است بخصوصه اسم پنج ماه که اردیبهشت و تیر و شهریور و مهر و دین باشد در آفرینگان کهنساار بمناسبت شش عید مذهبی سال مذکور است و دوتای دیگر در جاهای دیگر اوستاست اسامی ما بقی بتوسط کتب پهلوی و کتب ابوریحان بیرونی و غیره بهمان رسیده است متأسفانه از اسامی ماهها مرس نیز در کتیبه داریوش بزرگ در بدستون بیش از نه ماه موجود نیست

۱ رجوع کنید به بسا فقره ۸ و ۱۷ و آفرینگان کهنساار فقره ۱

۲ رجوع کنید صفحه ۵۹ یاد داشت شماره ۳ آریاویج

စာအုပ်အမည်

၁။ အမည် - အမည်အားဖြင့်  
၂။ အမျိုးအမည် - အမျိုးအမည်အားဖြင့်  
၃။ အသံအသွယ် - အသံအသွယ်အားဖြင့်

၄။ အသံအသွယ် - အသံအသွယ်အားဖြင့်  
၅။ အသံအသွယ် - အသံအသွယ်အားဖြင့်  
၆။ အသံအသွယ် - အသံအသွယ်အားဖြင့်

၇။ အသံအသွယ် - အသံအသွယ်အားဖြင့်  
၈။ အသံအသွယ် - အသံအသွယ်အားဖြင့်  
၉။ အသံအသွယ် - အသံအသွယ်အားဖြင့်  
၁၀။ အသံအသွယ် - အသံအသွယ်အားဖြင့်

၁၁။ အသံအသွယ် - အသံအသွယ်အားဖြင့်  
၁၂။ အသံအသွယ် - အသံအသွယ်အားဖြင့်  
၁၃။ အသံအသွယ် - အသံအသွယ်အားဖြင့်

၁၄။ အသံအသွယ် - အသံအသွယ်အားဖြင့်  
၁၅။ အသံအသွယ် - အသံအသွယ်အားဖြင့်  
၁၆။ အသံအသွယ် - အသံအသွယ်အားဖြင့်  
၁၇။ အသံအသွယ် - အသံအသွယ်အားဖြင့်  
၁၈။ အသံအသွယ် - အသံအသွယ်အားဖြင့်

၁၉။ အသံအသွယ် - အသံအသွယ်အားဖြင့်  
၂၀။ အသံအသွယ် - အသံအသွယ်အားဖြင့်  
၂၁။ အသံအသွယ် - အသံအသွယ်အားဖြင့်  
၂၂။ အသံအသွယ် - အသံအသွယ်အားဖြင့်  
၂၃။ အသံအသွယ် - အသံအသွယ်အားဖြင့်





آگاهی یافتیم امشاسپندان برخاسته آن فر را جمع میکنند امشاسپندان  
برخاسته آن فر را در روی زمین اهورا آفریده بخش میکنند ۵

۴ و در هنگامی که ماه روشنائی بتابد همیشه در بهار گیاه سبز از زمین برآید  
اندر ماه پر ماه ویشیت ۲

اندر ماه پاك (اشو) و سرور پاکی را ما میستائیم

پر ماه پاك و سرور پاکی را ما میستائیم

ویشیت پاك و سرور پاکی را ما میستائیم ۵

۵ من میستایم ماه حامل نژاد ستوران را ۳ رابومند فرهمند

آبرومند تا بنده ارچند دولتمند مالدار چست و چالاک سودمند

سبزی رویاننده آبادکننده ۵ بخ درمان دهنده را ۵

۶ برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند و با زور میستایم ماه حامل

نژاد ستوران را ماه پاك (اشو) حامل نژاد ستوران (و) سرور پاکی را

ما میستائیم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و

کردار با زور و با کلام بلیغ

پنگه ها تام . . . . . ۵

۷ بتا اهو . . . . .

درود میفرستیم بهاه حامل نژاد ستوران بگوش یگانه آفریده بچار بایان گوناگون

اشم و هو . . . . . ۵

۱ در فتره ۱ خورشید یشت یر چنین آمده است که ایزدان مینوی فر (فروغ و  
روشنائی) خورشید را برگرفته در روی زمین بخش میکنند

۲ اندر ماه پر ماه ویشیت در متن ۵۴۴-۵۴۵ (آتر مانگه) ۵۴۵-۵۴۶

(یرنومانگه) ۵۴۶-۵۴۷ عبارت است از سه ترکیب ماه اولی در یهلوی

اندر ماه و دوی پر ماه شد سوی بهیات شکل اوستائی خود محفوظ مانده است اندر ماه وقتی

است که هنوز ماه تیغه است دوی وقتی است که دایره آن یر باشد در سر سوی

اختلاف است شاید آن وقتی باشد که ماه رو بکاهش است بندهش بزرگ مینویسه اندر ماه

عبارت است از اول ماه تا پنجم پر ماه از دهم تا یازدهم ویشیت از ۲۰ تا ۲۵ این لغات در یسنا ۱

فتره ۸ و یسنا ۲ فتره ۸ نیز آمده از آنها فرشتگانی اراده شده است که موکل سه اوقات ماه میباشند

۳ بخ در این جا یعنی خدا نیست بلکه یعنی اصلی خود که بخت و بهره باشد استعمال

شده است بنابر این یعنی بخشنده است رجوع کنید به صفحه ۴۱-۴۲

۴ رجوع کنید به هر مزدیشت فتره ۳۳

## تشتَر

هرچند که دویشت پیشین خورشید و ماه کوتاه و دائرة اطلاعات ما در خصوص آنها تنگ و محتاج بمدد خارجی بوده ایم برخلاف تشتَر یشت مفصل و از این رو خود سرچشمه بسیار کافی است و بخونی میتوانیم از روی مندرجات آن معرفتی بستاره تشتَر یا فرشته باران هم رسانیم مگر آنکه این یشت بسیار قدیم و با تعبیرات دقیق و شاعرانه بیان شده است برای فهم مندرجات آن از شرح و توضیحاتی ناگزیریم

تشتَر در اوستا تیشتریه *tištryā* آمده است و در بهلوی تیشتر و در فارسی تشتَر گوئیم تیشتری *tištryē* اسم جمعی از ستارگان است که در نزدیک تشتَر میباشد و او را یاری و همراهی میکنند در فقره ۱۲ همین یشت از آنها اسم برده شده است

آنطوری که تشتَر در اوستا تعریف شده ابدآشکی نمینند که این ستاره شعری یانی باشد بقول زمخشری در مقدمته الادب ستاره که بنی خزاعه او را پرستیدند ابوریحان بیرونی شعری یانی را بگذرنده تفسیر کرده است و گوید آن ستاره ایست بردهان کلب الجبار<sup>۱</sup> ستاره مذکور در زبانهای اروپائی به سیریوس *Sirius* معروف است *(Canicula)* بنا بآنچه پلوتارک مینویسد از زمان بسیار قدیم هم میدانستند که تشتَر ستاره شعری یانیّه است چه مورّخ مذکور صراحه از ستوده بودن این ستاره نزد ایرانیان اشاره کرده گوید «هرمزد سیریوس را نکهبان و یاسبان سایر ستارگان قرار داد» و این بکلی مطابق است با آنچه در خصوص تشتَر در اوستا ذکر شده است در فقره ۴ از تشتَر یشت آمده است «ما ستاره نشتر درخشان و با شکوه را تعظیم میکنیم که اهورامزدا او را سرور و نکهبان همه ستارگان برگزیده چنانکه زرتشت را برای مردمان»

۱ ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم کلب الجبار از صور کواکب

کلیه مستشرقین و دانشمندان اروپا تشر را همان سیریوس نوشته اند  
 ابداً مناسبتی ندارد که آنرا بعطارد یا مرکور *Mercur* ترجمه نموده تیر را با تشر  
 یکی بدانیم<sup>۱</sup> از آنکه آیا تیر، معنی عطارد و تشر، معنی شعری از یک ریشه و  
 بنیان است و یا از دو اصل متفاوت درست معلوم نیست و مباحثه در آن نتیجه  
 مسکتی نخواهد داد. همینقدر میتوان گفت که تیر غیر از تشر است. هرچند که  
 تشر اوستائی در فارسی تیر هم گفته میشود یشت هشتم اوستا معمولاً به تیر یشت  
 موسوم است و چهارمین ماه سال و روز سیزدهم هر ماه که باسم فرشته تشر است  
 تیر ماه و تیر روز گفته میشود بخصوصه در فصل پنجم بندهش آنچه راجع به تیر و  
 تشر آمده است قابل توجه میباشد در فصل مذکور سبعة سیاره با سبعة ثابته در  
 جنگ و ستیز است تیر (عطارد) بضد تشر و بهرام (مریخ) بضد هفتورنگ  
 و غیره ذکر شده است

تیری که، معنی سهم است، بی شک از تیغری *Tigri* در *د* میباید که  
 در اوستا استعمال شده است و تبگر *Tigra* در *د* صفت است، معنی سر تیز  
 در خطوط میخی فرس در کتیبه بدستون تیگر خود *Tigra-Aunda*، معنی  
 خود سر تیز میباشد بنابر این ابداً ارتباطی باستاره تشر ندارد

تشر در فرهنگها، معنی فرشته باران صبط است و بسا آن را، میکائیل  
 ترجمه کرده اند لابد، مناسبت آنکه تشر فرشته باران و از این رو فرشته ارزاق  
 است او را *مغزله میکائیل* فرشته رزق دین یهود و اسلام پنداشته اند چنانکه  
 سروش مزدیسنا باجبرائیل یکی تصور شده است

در طی مقالات بدش گفتیم که خورشید و ماه و تشر غالباً در اوستا  
 باهم ذکر شده است یستمائی که مخصوص بآنهاست نیز بهاوی همدیگر جای  
 داده شده است

در گانه اسمی از تشر نیست در سایر قسمتهای اوستا غالباً بآن برمیخوریم  
 همیشه در ردیف سایر فرشتگان و ایزدان مثل مهر و آذر و آبان و امشاسپندان و

۱ هوک تشر را همان ساره عطارد *Mercury* دانسته است (*Essays* p. 200)

فرآربائی و غیره میآید <sup>۱</sup> در هر جا که ذکر شده فرشته باران از آن اراده گردیده است <sup>۲</sup> حتی در تفسیر فارسی خورشید نیایش تشر بمنزل باران تعبیر شده است دو صفتی که همیشه از برای تشر آمده اولی رایومند و دومی فرهمند میباشد مینو خرد آنرا اولین ستاره و بزرگ و نیک و ارجمند و فرهمند میخواند <sup>۳</sup> هیچ شکی نیست که ستارگان از زمان بسیار قدیم مورد توجه ایرانیان بود بخصوصه که در هوای خوش ایران فروغ آنها بخوبی نمودار و زینت شب سراپردگیان عالم بالاست گذشته از این در شبهای تار ستارگان در بیابانها راهنمای کاروان و رهروان است در همسایگی ایران در خاک بابل و اشور باندازه ستارگان توجه مردمان آن سرزمین را بخود کشیده که سر ساکنین را در مقابل فروغ خود فرود آورده پروردگاران و خداوندان واجب التعظیم گردیدند از یر تو ستاره پرستان آن سامان علم نجوم بوجود آمده و تا امروز شرف این علم قوم سومر راست همان قومی که بعد ها بابلیها بجای آن بستایش اختران پرداختند

در اوستا اسم چهار ستاره محفوظ مانده است نخستین تشر که  
 اساسی  
 ستارگان  
 در اوستا  
 موضوع این مقاله است دوم ستویس سوم هفتورنگ چهارم وند  
 هر چهار از نوابت میباشد احتمال دارد که در فقره ۱۲  
 تشر یشت اسم ستاره پروین که ذکرش بجای خود بیاید نیز محفوظ باشد از آنکه  
 فقط صراحةً از این چهار اسم برده شده متناسب جهت اربعه مشرق و  
 مغرب و شمال و جنوب آسمان است فرماندهی و پادشاهی هر يك از جهات  
 چهارگانه با یکی از این ستارگان است ما بقی ستارگان فرمانبردار و زیر دست  
 آنان هستند در فصل دوم از بندهش آمده است تشر خوراسان سپاهیت  
 ستویس خوروران سپاهیت وند نیمروچ سپاهیت هفتو کرینك ایاختر سپاهیت  
 از اینکه این ستارگان سپهبد خوانده شده اند برای این است که اجرام سماوی نیز

۱ رجوع کنید به یسنا ۱ فقره ۱۱ و یسنا ۱۶ فقره ۴ و یسنا ۲۷ فقره ۲ و اشعات یشت (یشت ۱۸) فقره ۵ و ۷ و وندیداد فرکرد ۱۹ فقره ۳۷

۲ رجوع کنید به مینو خرد فصل ۶۲ فقره ۴۱ و ۴۲ و فصل ۷ بندهش

۳ رجوع کنید به مینو خرد فصل ۴۹ فقره ۵ و ۶



باهم در زد و خورد هستند همینطوریکه در روی زمین همیشه خوب خصم بد است و با آن در نبرد و جنگ دائمی است در آسمانها نیز ستارگان نیک با اختران نحس در جدال میباشند سپهسالاری لشکریان ستارگان مشرق به تشر سپرده شده است ستویس امیرالغرب سپاه مغرب است فرماندهی کُلّ قوای ستارگان نیک شمال با هفتورنگ است و نند هم برای سرکردی افواج کواکب جنوب معین گردیده است

اینک چند کلمه در خصوص نگهبانان مغرب و شمال و جنوب گفته میرویم  
بسر تشر ستویس پهلوی است کلمه اوستائی آن ستو-ئیس *ستوئیس* (satavaēsa) میباشد معنی لفظی آن صد چاکر دارنده است <sup>۱</sup> چنانکه خواهیم دید ستویس در عمل بارندگی یار و همراه تشر میباشد و در چندین جای تهر یشت از او اسم برده شده است در فروردین یشت هم که در فقرات ۴۳ و ۴۴ از او ذکری شده مناسباتش با آب منظور است

متأسفانه نمیتوانیم بطور یقین بگوئیم که از ستویس کدام يك از ستارگان اراده شده است لابد نظر بعلام و قرآن باید با حدس و احتمالات بسازیم دانشمند الهانی دیگر احتمال میدهد که ستویس یکی از ستارگان برج نسرالواقع باشد <sup>۱</sup> دارمستتر به <sup>۲</sup> کُر یا حدس زده است <sup>۲</sup> گِلان بارتولومه به دَبَران رفته است <sup>۳</sup>

در تعیین ستاره سومی که هفتورنگ باشد اشکالی نداریم چه این کلمه برخلاف ستاره ستویس هنوز در زبان ما باقی است و از آن بنات النعش با خرس بزرگ

\* و بر Weber آن را بصد مزل دارند ترجمه کرده است رجوع کنید به

Weber: Überalt-Iranische Sternnamen, Gesamtsitzung von 12 January 1888.

Ist diese Voraussetzung richtig, so musste der Satavaēsa die Wega im Sternbilde der Lyra sein. Ok S. 313

Peut-être Satavaēsa est-il identique aux Pléiades. Z. A, vol II p. 417 <sup>۲</sup>

Vielleicht ist der Aldebra gemeint, in dessen Nähe sich die Plejaden befinden <sup>۳</sup>  
Altir. Wort,

دَبَران را زغشری به کو کرد ترجمه کرده است؟ گر نور چو عترب نشدنی ناقص و بی چشم بر قبضه شمشیر نشاندی دَبَران را

Urea Major اراده میشود تابدين هفت فلک سبر کند هفت اختر

همچنين هفت بديدار بود هفتورنگ قرخی

هفتورنگ در اوستا هتیتو ایرنگ  $\text{𐎠𐎼𐎡𐎹}$  آمده است و معنی آن دارنده هفت علامت و نشانه میباشد جزء دومی این کلمه بمعنی رنگ است که در سانسکریت رنگ  $\text{ranga}$  باشد در لغت ساری عامیانه جزء دوم این اسم را اورنگ پنداشته آن را بهفت تخت معنی کرده اند بقول زحشری در مقدمه الادب این ستاره را نیز در فارسی هفت برادر گویند بخصوصه وظیفه هفتورنگ بسیار دشوار است چه سیه سالاری شمال با اوست همانطرفی که در آئین مزدیسنا شوم شمرده شده دوزخ در طرف شمال واقع است مسکن دیوها و بریها و جادوان است تمام بلایا و مصائب از شمال متوجه ایران میگردد عجله بهمین قدر اکتفاء کرده تا بعد موقعی بدست آورده از نحوست شمال صحبت بداریم ولی در اینجا حس وطن پرستی مانع است که نگفته بگذریم و از بیداد روس همسایه شمال که کلبه ذلت و بدبختی وطن مقدس ما را اوست صرف نظر کنیم بشود که اختران شمال بدل روسها نابیده آنان را از اجرای اندیشه سیاه و انعدام قوم قدیم ایران که بتمدن نوع بشر در پارینه خدمات شایان نموده است باز بداریم.

در فروردین بشت آمده است ما میستائیم فروهرهای توانای پاکان را که نه ونود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار از آنها به نگهبانی ستاره هفتورنگ گماشته شده است در فصل ۴۹ مینو خرد گوید هفتورنگ به همراهی ۹۹۹۹۹ از فروهرهای پاکان و نیکان موظف است که در و گذر جهنم را محافظت کند و ۹۹۹۹۹ دیوها و پریها و جادوان را که بضد کواکب نایبه و افلاک ایزدی هستند باز دارد و نگذارد که از ستیزه و خصومت آنها زیان و آسیبی وارد آید ستاره چهارمی و نند در اوستا و ننت  $\text{𐎠𐎼𐎡𐎹}$  آمده است از این ستاره نیز نمیتوانیم بطور حتم بگوئیم که کدام مقصود است بارتولومه احتمال میدهد که یکی از ستارگان نسرالواقع باشد (Wega) بشت بیست و یکم که مختصر بن بشت است

مختص باوست در یشت مذکور از وند بصد حشرات موزی استغاثه میشود در فصل ۴۹ هینوخرده آمده است که وند برای محافظت دروازه و گذر البرز گماشته شده است آنجائی که در گرداگرد آن محل خورشید و ماه و ستارگان است در حرکت میباشد پریها و دیوها را نمیگذارد که خط سیر کواکب را باز دارند از این سه ستاره اخیر نسبتاً در اوستا کمتر اسم برده شده است<sup>۱</sup>

در دوسپروز فقره ۱۳ از تشر و ستویس و وند و هفتورنگ یاد شده بآنها حامل نطفه آب و نطفه زمین و نطفه گیاه اسم داده شده است

بزرگترین و مهم ترین در میان این ستارگان همان تشر است که اینک بشرح یشت آن میدردازیم وظایف عمده تشر در یشت هشتم مفصلاً مندرج است ولی پیش از مطالعه آن دانستن مطالبی که در بندهش در فصل هفتم راجع به تشر آمده است و بعد فهم یشت مذکور است بسیار مفید میباشد

ستاره تشر در  
نر یشت

بندهش گوید «در آغاز وقتی که خرد خبیث بصد خرد مقدس شروع بستیزه نمود تشر نیز بیاری خرد مقدس برخاست تا وظیفه خود را در بارندگی بجای آورد از نیروی باد آب بسوی بالا انتقال یافت تشر برهنهائی ایزد بورج (برز)<sup>۲</sup> و فروهر نیکن باری و هومن و ایزد هوم برای اجرای عمل خویش سه ترکیب بخود گرفت نخست بصورت مردی دوم بشکل اسی سوم بقلب گاونری (ورزاو) در آمد در مدت سی روز و سی شب در میان فروغ پرواز نمود و از هر يك از ترکیب سه گانه خویش در مدت ده روز و ده شب باران شدید بیارید هر قطره ای از این باران بدرشتی پیاله ای بود از اثر آن باندازه يك قدمرد آب در روی زمین بالا آمد جانوران موزی هلاك و در سوراخهای زمین عرق شدند آنگاه باد ایزدی وزیدن گرفت تمام آبها را باقصی حدود زمین راند از آن در بای فراخکرت (اقیانوس) بوجود آمد لاشه جانوران موزی در روی زمین بهاند از آنها زهر و


۱ رجوع شود به رشن یشت (یشت ۱۲) فقره ۲۶ و بخورشید نیایش فقره ۸

۲ قول دارمستر ایزد برج اسم دیگر ایام نیت میباشد (Dar. Z A, vol. 2 p. 432.)

که در هفتن یشت کوچک از آن صحبت داشته ایم

عنوت خاک را فرا گرفت برای آنکه زمین از زهرشته و پاك شود دومین بار  
تشر بشکل اسب سفیدی با سُمهای بلند بسوی دریا شتافت رقیب او دیو خشکی  
ایوش بصورت اسب سیاهی با سُمهای گرد از پی خصومت بسوی وی دوید از يك  
فرسخ دور تشر را به بیم و هراس انداخت تشر برای پیروزی و دستگیری  
از اهورامزدا یاری طلب نمود خداوند بدو قوت بخشید چنین آمده است  
که تشر فوراً زور ده اسب جوان و ده شتر جوان و ده ورزاو  
جوان و ده کوه و ده رود بخود گرفت آنگاه دیو ایوش هراسیده بگفرسخ دور  
بگریخت از این جهت است که میگویند قوت يك تیر باتشر بوده چه يك فرسنگ  
مسافت پرش يك تیر میباشد پس از آن تشر دیو ایوش را بمسافت يك هزار گام  
از دریا دور نمود و آب برگرفته بهتر از پیش ببارید قطرات بزرگ و کوچک  
هر يك بدرشتی کله گاو و کله انسان بدرشتی يك مشت و يك دست فروبارید  
در مدت این بارندگی دیوهای سپینچکر (spinjaker) <sup>۱</sup> و دیو ایوش بضد تشر  
کوشیدند آتش وازیشته (vazishta) از گرز تشر شراره کشیده سپینچکر را  
هلاک نمود از این ضربت گرز خروش بزرگی از نهاد سپینچکر برخاست این خروش  
همان است که هنوز هم پیش از بارندگی از رعد شنیده میشود آنگاه تشر  
در مدت ده شبانه روز باران فرورینخت چرك و زهری که از جانوران مودی  
در روی زمین مانده بود با آب مخلوط گردید از این رو است که آب شور پدید  
آمد پس از انقضای مدت سه روز دگر باره باد برخاست آبها را باتنها حدود کره  
زمین براند از آن است که سه دریای بزرگ و ۲۳ دریای کوچک تشکیل  
یافت» بندهش در فصل یازدهم گوید «زمین پیش از بارندگی تشر يك قطعه  
بود دریاهاي روی زمین از اثر بارانهاي او بوجود آمد و زمین را بهفت کشور  
منفصل از هم تقسیم نمود»

در خود اوستا فقط از زد و خورد فرشته باران با دیو خشکی صحبت

۱ از دیو سپینچکر رقیب تشر در خود تشر یشت اسمی برده نشده است ولی در  
فرگرد ۱۹ و نندیداد فقره ۴۰ از سپینچکر  و آتش وازیشته که  
او را هلاک نمود ذکر شده است

شده است از تشکیل دریاها سخنی نیست دگر آنکه در بندهش ستیزه تشر و ابوش فقط در آغاز آفرینش مفهوم میشود اما در تشر یشت این جنگ دائمی است همیشه در فصل باران دیو قحطی و خشکسالی در مقابل فرشته رزق کوشاست اینک ببینیم که چرا تشر اینهمه در نزد ایرانیان ستوده و معظم است در خود تشر یشت فقره ۵۲ اهورامزدا بزرگوار میگوید که من تشر را مثل خود شایسته حمد و ثنا آفریدم دلیلش نیز در طی فقرات یشت بیان شده است برای آنکه تشر فرشته باران است از اوست خوشی و خرمی و روزی ممالک آریائی در مملکت کم آب و خشک و گرم ایران باران و آب از بزرگترین نعمتهای خداوند بشمار است ناگزیر فرشته باران بایستی عزیز و محترم باشد

پس از دانستن این مقدمات باید دید که مناسبت میان تشر یا شعری یانی و باران چیست که این ستاره را نیز فرشته باران دانسته اند بخصوصه دانستن این وجه مناسبت لازم است

چرا تشر ستاره  
باران خوانده  
شده است

چه مندرجات تشر یشت در اول نظر بسیار شگفت آمیز میباشد اما پس از اندک تفکری در آن خواهیم دید که کلیه مضامینش مطابق با واقع و بسیار طبیعی است مگر آنکه عوارضات ساده و طبیعی را که خود همیشه در زندگی ناظر آنها هستیم با يك زبان مذهبی و تعبیرات شاعرانه بیان کرده اند نخست باید دانست که تشر یا شعری همیشه در افق دیده نمیشود تابستان و بخصوصه امرداد و شهریور ماه اوقات جلوه و کار تشر است

در تیر ماه همان ماهی که باسم تشر است این ستاره طلوع میکند در آخر ماه مذکور در طرف صبح در آسمان دیده میشود بخصوصه در ماه بعدش پیش از برآمدن خورشید بسیار باشکوه در طرف مشرق میدرخشد در محبوحه تابستان در فصلی که دل خاک از تشنگی چاک چاک گیاهها سوخته و درختان پژمرده ستور و مردم چنم به بخشایش ایزدی و باران رحمت دوخته تشر مانند پیک خدای سر از کریبان افق بدر کرده مرده رحمت میرساند در فقره پنجم تشر یشت گوید چاربایان خرد و بزرگ و مردم مشتاق دیدار تشر

هستند که دیگر باره ستاره باشکوه و درخشان طلوع خواهد نمود که دیگر باره چشمه های آب بستبری شانه اسبی جاری خواهد شد» از آنکه تشر در موقع معین از سال دیده میشود از فقره فوق و فقره یازده بخوبی برآید در جائی که تشر باهورامزدا میگوید «اگر مردم مرا چنانکه سایر ایردان را میستایند نام برده تعظیم و تکریم بجای آورند هر آینه من در موقع معین سال در مدت یک شب یا دو شب یا بنجاه شب بدرآمده خود را بپاکان و نیکان خواهم نمود» راست است فوراً پس از مشاهده شدن تشر باران تمیبارد ندره در ماه امرداد و شهریور در ایران باران دیده میشود اوستا هم میان جلوه اولین تشر و ریزش باران مدت زمانی فاصله قرار میدهد همانطوری که از بندهش نقل شده است تشر بشت نیز گوید در ده شب اولی تشر بصورت بسر جوان پانزده ساله باچشم درخشان و بالای رسا در فروغ پرواز میکند در ده شب دیگر بشکل ورزاو زرین شاخ جلوه مینماید در ده شب آخرین ترکیب اسب سفید زیبائی گرفته با گوشهای زرین و انگام زرنشان بسوی اقیانوس و اوروکش و اوروکش که در پهلوی فراخکرت گویند شتافته تا از آنجا آب برگیرد دیو خشکی ایئوش بشکل اسب مهیب سیاه با گوش و بال و دم کل (بی مو) در مقابل او آید از آنکه رقیب تشر دیو خشکی مهیب و سیاه و کل تعبیر شده است با حال تابستان ایران که زمین از تشنگی سوخته و تیره و از زیت گیاه محروم مانده کل شده مناسبت نام دارد در نزد یک اقیانوس فرشته باران تشر و دیو خشکی ایئوش بهم درافتند در مدت سه شبانه روز جنگ آنان طول کشد تشر شکست یافته بمسافت یک هاتر *hāthra* یا هزار گام از فراخکرت رانده شود فرشته باران خروش حاتم برآورده بدرگاه اهورامزدا بنالد و ای بر من افسوس بدین مزدا دریغ بآنها و گیاهها اگر مردم از بی شکرانه نعمت مرا میستودند و خیرات میکردند هر آینه من قوت گرفته بدیو خشکی غالب میشدم آنگاه اهورامزدا به بندگان رحم آورد بفرشته باران دلداری دهد و بد و زور و توانائی بخشد پس از آن تشر بضد ایئوش بشتابد و جنگ از سرگیرد چندان بکوشد تا برقیب چیر گشته او را هزار گام از فراخکرت

دور نماید بانگ شادمانی برآورده گوید ای اهورامزدا خوشا بمن خوشا بدین  
 مزدا خوشا بآبها و گیاهها خوشا بمالک روی زمین آنگاه تشر با قیانوس  
 در آید دریا را بجوش و خروش در آورد از سینه دریا امواج برخیزد طغیان و  
 تلاطم بدید آید در سواحل هیجان و انقلاب عجیبی برپا شود فرشته ستویس  
 نیز بیاری آید از طرف کوه هند مه برخیزد و ابر بجنبش در آید باد جنوب  
 وزیدن گیرد ابر و مه را از پیش براند باران و تگرگ را بدشتها و منزلگاهان و  
 بهفت کشور رهنمون گردد آنگاه فرشته آب ایام نیات بهمراهی ایزد باد و  
 فرو فروهر نیکان مقدار معینی از آب در جهان خاکی بمالک تقسیم نمایند  
 ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا توانای بکف آری و بغفلت نخوری  
 همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط اضاف نباشد که تو فرمان نبری  
 بقول مینو خرد (۴۲۰۶۲) انواع و اقسام تخمها بواسطه تشر با باران  
 فرو میریزد مدت جنگ تشر و اپوش سه شبانه روز قرار داده شده است  
 این مدت همان است که پیش از بارندگی انقلاب در هوا و گرفتگی و تیرگی  
 در فضای آسمان دیده میشود گاهی برق میدرخشد و گاهی رعد میخورد  
 تا آنکه بقول بندهش گرز آتشین بر فرق خصم فرود آمده فرشته باران  
 پیروزمند گردد

گذشته از دیو اپوش دسته ای از پریها با تشر در زد و خورد اند در فقره  
 هشتم میگوید که آنها بشکل ستارگان دنباله دار در میان زمین و آسمان  
 پراکنده خصومت میورزند تا آنکه شکست یافته فرشته باران بدون معارضه  
 فرما نفرما میشود

بخصوصه این ستارگان دنباله دار از ۱۸ امرداد تا ۲۰ آبانماه  
 (۱۰ اوت - ۱۱ نوامبر) بسیار دیده میشود<sup>۱</sup> پس از انقضای مدت سی روز  
 که اوقات جلوه تشر است بسه شکل و خاتمه یافتن جنگ و زد و خورد تقریباً

۱ مقصود از ستاره دنباله دار ذوزنب و شهاب میباشد بقول زنجیری در مقدمه الادب  
 ستاره دیو انداز و بقول بندهش موش پر (étoile filante) بخصوصه در فصل مذکور در فوق  
 اوقات این گونه سوانح سماوی (météorite, aërolithe) میباشد

میرسیم بهاء باران ایران یا بهاهی که بمناسبت با زندگی آبانماه نامیده شده است از روز نهم همین ماه تا هشتم آذر ماه (ماه نوامبر) تشر فاتح در تمام شبهای ماه مذکور در آسمان دیده میشود يك رقیب دیگر تشر که در فقره ۵۱ از آن اسم برده شده است دژ یا تیر یا *Dužynirya* میباشد یعنی بد سالی یا قحطسالی داریوش هم در یکی از کتیبه های پرسپولیس (نخت جمشید) از همین دیو در بیم و هراس افتاده گوید «اورمزد این مملکت پارس را از لشکر دشمن و بد سالی (دشی ایارا *duši iara*) و دروغ نگهدارد نکند که این مملکت دچار لشکر دشمن و بد سالی (قحطی) و دروغ گردد»<sup>۱</sup>

در فقره ۶ و ۳۷ آمده است که تشر چست و چالاک بسوی دریای فراخکرت بشتابد همانطوری که تیر در هوا از کان بهترین تیر انداز آریائی ارخش *Eraxša* از کوه ائیروخشوت *Airyō.Xšutha* بطرف کوه خوانونت *x<sup>va</sup>navant* پرتاب گردید ارخش همان است که در *مجلد التواریخ* ارش شیوا تیر ضبط است بهرام چوین رقیب خسرو برویز مدعی بود که از خاندان آرش میباشد داستان تیر اندازی آرش در جنگ منوچهر و افراسیاب برای تعیین حدود خاک ایران و توران در ادبیات و تاریخ ما معروف است کوههای اریوخشوت و خوانونت را نمیدانیم که در کجا واقع است و امروز بجه اسمی نامیده میشود ولی میتوان گفت که اوّلی در طبرستان و دومی در مشرق ایران واقع است فخرالدین گرگانی در داستان ویس و رامین گوید

اگر خوانند آرش را کان گیر که از ساری به مرو انداخت يك تیر

تو اندازی بجان من ز گوراب همی هر ساعتی صد تیر پرتاب<sup>۲</sup>

Weissbach, Keilinschriften der Achämeniden, Leipzig, 1911 S. 83

۱ ویس و رامین صفحه ۲۸۰ چاپ کلکته ۱۸۶۰ میلادی رضا قلیخان هدایت در کتاب خود فرهنگ انجمن آردی ناصری خواسته که اشتباه دیگران را که فرد اولی اشعار فوق را به نظامی نسبت داده اند اصلاح کند فقط چندین اشتباه دیگری با اشتباه دیگران افزوده است از آنجمله اشعار مذکور را از داستان وامق و عذرا نقل میکند قطعاً آنکه از وامق و عذرا باقی مانده است متعلق به ناصری است و شعرانی که بعدها آنرا اقتباس کرده اند نسبتاً متأخر هستند



ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه راجع بچشن تیرگان که در تیر روز در تیر ماه اتفاق میافتد چنین مینویسد «پس از آنکه افراسیاب بمنوچهر غلبه نموده او را در طبرستان محاصره کرد بر این قرار دادند که حدود خاکی که از ایران باید بتوران برگزار گردد بواسطه پرنش و خط سیر تیری معین شود در این هنگام فرشته اسفندار مذ حاضر گشته امر کرد تا تیر و کمانی چنانکه در ایستا بیان شده است برگزینند آنگاه آرش را که مرد شریف و حکیم و دینداری بود برای انداختن تیر بیاوردند آرش برهنه شده بدن خویش بمختار بنمود و گفت ای پادشاه و ای مردم به بدنم بنگرید مرا زخم و مرضی نیست ولی یقین دارم که پس از انداختن تیر قطعه قطعه شده فدای شما خواهم گردید پس از آن دست بچله کمان برد بقوت خداداد تیر از شست رها کرد و خود جان تسلیم نمود خداوند به باد امر فرمود تا تیر را حفظ نماید آن تیر از کوه رویان<sup>۱</sup> باقصی نقطه مشرق بفرغانه رسید و ریشه درخت گردکان که در دنیا بزرگتر از آن درختی نبود نشست آن موضع را سرحد ایران و توران قرار دادند گویند از آنجائی که تیر بر ناپ شد و تا آنجائی که فرو نشست شست هزار فرسخ فاصله است بنابر این جشن تیرگان بمناسبت صلح ایران و توران میباشد<sup>۲</sup>

طبری نیز این داستان را ضبط کرده است عین عبارت بلعمی که از او نقل میکند چنین است «و هر دو ملک بر این عهد بستند و صلحنامه بنوشتند پس آرش را اختیار کردند و آرش مردی بود که از وی تیر انداز تر نبود و بر تلی شد در آن حدود از آن بلندتر کوهی نیست و تیری را نشان کرد و بینداخت بر لب جیحون بزمین آمد»<sup>۳</sup> روضة الصفاء در صلح میان منوچهر و افراسیاب از زبان افراسیاب چنین مینویسد «مقرر و مشروط بر آنکه آرش از سر کوه دماوند تیری اندازد هر کجا که آتش تیر فرود آمد فاصله میان دو مملکت آن محل بود و آرش بر قلّه جبل دماوند رفته تیری بجانب

۱ رویان اسم ناحیه و شهری بوده است در طبرستان رجوع کنید به معجم البلدان  
Kranführ von Marquart S. 136.

۲ و ۳ آثار الباقیه چاپ زاخو ص ۲۲۰  
۳ بلعمی چاپ کابور ۱۹۱۶ میلادی ص ۱۱۰



## تیر یشت

نشر ستاره درخشان (رایومند) باشکوه (فرهمند) را ستویس آب آورنده

توانای مرزا آفریده را خوشنود میسازم

«مانند بهترین سرور» زوت آن را بمن بگوید (زرتشت) «بر طبق قانون

مقدس بهترین داور است» مرد پاکه بن دانا آن را بگوید ॐ



## ﴿کرده ۱﴾

۱ اهورامزدا با سپنتمان زرتشت گفت تو بزرگ جسمانی و روحانی باش<sup>۱</sup>  
 ماه و خانه (میهن) (و) میزد را میستائیم<sup>۲</sup> تا اینکه از برای من ستاره  
 فرهند بهمراهی ماه مردان (دلبران) شکوه ارزانی دارد  
 من تشر ستاره آرامگاه بخشنده را بازور<sup>۳</sup> میستایم ॐ

۲ تشر ستاره رایومند فرهند را میستائیم (آن ستاره) که منزل آرام و  
 منزل خوش بخشد (آن) فروغ سفید افشاننده درخشنده درمان دهنده  
 تند پرند بلند از دور درخشنده را که روشنائی بی آرایش (پاک) افشاند  
 آب دریای فراخ را (رود) و نگوهی در همه مشهور را<sup>۳</sup> نام گوش مزدا  
 آفریده را فر توانای کیانی را فروهر اسپنتمان زرتشت پاک را  
 (ما میستائیم) ॐ

۳ برای فروغ و فرش من او را میستایم با نهار بلند بازور (آن) ستاره تشر را  
 تشر ستاره رایومند فرهند را میستائیم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان  
 خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و با کلام بلیغ  
 ینگه ها نام ۴ ॐ

۱ کلمات که به بزرگ جسمان و روحانی ترجمه شده در متن آهو و رنو آمده است  
 آمده است لغت رد که در زبان ادبی موجود و بمعنی بخرد و دانا گرفته اند از رنو اوستائی است  
 که بمعنی سرور روحانی و بزرگ معنوی است در قمره فوق اهورامزدا بینمیش زرتشت امر  
 میکند که در رسالتش مقام سلطنت جسمان و روحانی هر دو را محفوظ بدارد

۲ میهن در متن مشن بمعنی خان و مان است شس فخری گوید جهانیان را  
 يك ذره از عنایت تو به از هزار عمار و قبیله و میهن میزد در متن میزد بمعنی فدی  
 و ثار میباشد در زبان ادب فارسی بمعنی مجلس ضیافت و عشرت گرفته اند قرخی گوید  
 اندر میزد با هنر دانش و ندر نبرد با هنر بازو

۳ و نگوهی اسم رودی است غالباً در کتب پهلوی با رود رنگها یکجا نامیده شده و  
 روت خوانده میشود و نگوهی نیز لفظاً بمعنی به و خوب میباشد رجوع کنید بمقاله رنگها ص ۲۲۲-۲۲۷

۴ فقره ۳ در انجام هر يك از کرده های تشر یشت تکرار میشود









- ۷ آنگاه آفریدگار اهورامزدا باو (به تبر) نفخه بدمید آنگاه آب و گیاه<sup>۱</sup>  
و مهر دارنده دشتهای فراخ از برای او گردا گرد راهی مهیا ساخت  
برای فروغ و فرش او را میستایم ۲ ۵۵

(کرده ۵)

- ۸ نشتر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم کسی که به پریها غلبه کند  
کسی که پریها را درهم شکند وقتی آنها بشکل ستارگان دنباله دار<sup>۳</sup>  
در میان زمین و آسمان برآب شوند بزدیک دریای فراخکرت نیرومند  
خوش منظر ژرف که آبش سطح وسیعی را فرا گرفته است او براسی  
بصورت اسب مقدسی (بسوی دریا) آید او از آب امواج برانگیزاند  
و باد چست وزیدن آغاز کند ۵۵

- ۹ آنگاه این آب را ستویس بهفت کشور رساند<sup>۴</sup> وقتی که او در موقع تقسیم  
پاداش حضور بهمرساند (آنگاه نشتر) زیبا و صلح بخش بسوی ممالك  
آید (نا آنکه آنها) از سال خوب بهره مند شود. این چنین ممالك آریائی  
از سال خوش برخوردار گردند.  
برای فروغ و فرش او را میستایم ۲ ۵۵

(کرده ۶)

- ۱۰ نشتر ستاره رایومند و فرهمند را میستائیم که این چنین سخن گویان  
با اهورامزدا گفت ای اهورامزدا ای خرد مقدس (سپنتامینو) ای آفریدگار  
جهان جسمانی ای پاك ۵

- 
- ۱ فرشتگان آب و گیاه مقصود است  
۲ فقره ۳ در این جا تکرار میشود  
۳ ستاره دنباله دار با ذوزنب در اوسدا ستاره کرم در سده و دهه نامیده شده است  
همین ستارگانند که غالباً در این یشت به پریها تعبیر شده است  
۴ ستویس که اسم ستاره ایست در آن واحد اسم یکی از فرشتگان موکل آب هم هست  
یکی از وظایف او چنانکه از فقره فوق بر میآید تقسیم کردن نعمت آب است



۱۱ اگر مردم در نماز از من نام برده بستانند چنانکه از ایزدان دیگر نام برده میستانند (پس) من با زندگانی درخشان و جاودانی خویش مردمان پاك روی آورم در موقع معینی از زمان در مدت يك یا دو و یا پنججاه شب فرا رسم ۵۵

۱۲ تشر را میستائیم نیشتریئی ها (Tīštryaēni) <sup>۱</sup> را میستائیم (آن ستاره) را که از بی اولی در آید میستائیم <sup>۲</sup> پروین را میستائیم <sup>۳</sup> آن ستاره هفتورنگ را برای مقاومت کردن بصد جادوان و پریها (مستائیم) و نند ستاره مزدا آفریده را میستائیم برای قوت برای پیروزی برازنده برای قوه مدافعه اهورا آفریده برای برتری برای غلبه نمودن باحتیاج برای غلبه نمودن بخصومت اشتر درست چشم را میستائیم ۵۵

۱۳ در ده شب اولی ای اسپنتمان زرتشت تشر را بومند فرهمند ترکیب جسمانی بپذیرد بشکل يك مرد با تَرده ساله درخشان با چشمهای روشن بلند بالا (و) سیدار نیرومند (و) توانا و چست در فروغ پرواز کند ۵۵

۱ نیشتریئی ~~تشر~~ اسم يك دسه از ستارگانی است که در نزدیک تشر میباشد در خورشید نیایش نیز در فقره A از آنها اسم برده شده است گروهی از مستشرقین از انکتیل Auguetil که ترجمه اش فقط ترجمه سنّی است گرفته تا ایشیگل و هارلز و گلدز کله مذکور را اسم جمعی از ستارگان که از یاران و همراهان تشر محسوب است گرفته اند بتحقیق نمیدانیم که کدام ستارگان مجاور تشر از آنها اراده شده است

۲ در این جمله آن ستاره که پس از تشر دارای دومین مقام و رتبه است مقصود میباشد و آن عبارت است از ستاره سنویس

۳ ستاره که به پروین ترجمه شده در متن ~~تشر~~ یعنی ~~تشر~~ (paorīyāēni) میباشد و صیغه جمع آمده است گروهی از مشرقیین آن را به پروین ترجمه کرده اند رجوع شود به Beiträge Zur Altbaktrische Philologie von Lagarde S. 58

Über Alt-iranische Sternnamen von Weber



۱۴ بسن يك چنین مردی که باو نخستین بار کمر بند دهند<sup>۱</sup>

بسن يك چنین مردی که نخستین بار قوت گیرد

بسن يك چنین مردی که نخستین بار ببلوغ رسد ۵۵

۱۵ کسی که در این جا در انجمن سخن گوید کسی که در این جا بیرسد

که مرا اکنون با زور آمیخته بشیر آمیخته بهوم میستاید؟

بکه باید من تروقی از یسران و گروهی از یسران و کمال از برای

روان بدهم؟

اکنون من در جهان مادی سزاوار ستایش و برافزنده نیایم برطبق

بهترین راستی ۵۵

۱۶ در ده شب دومی ای اسپنتمان زرتشت تشر را یوهند فرهمند ترکیب جسمانی

بذیرد بشکل يك گاو زرین شاخ در فروغ پرواز کند ۵۵

۱ در این فقره بخوبی برمیآید که در قدیم پس از سن یا زده سالگی کشتی می بستند چه در فقره دیش گفته شده است بشر صورت جوان یا زده ساله طاهر میشود اکنون پس از سن هفت سالگی هر زرتشتی ناگزیر از داشتن آن است این بند از ۷۲ نخ از پشم سفید کوسفند بافته میشود و سه بار بدور کمر بندند عدد ۷۲ بنسبت ۷۲ یسنا (فستی از اوستا) میباشد و سه بار بدور کمر بستن اشاره است به پندار و گفتار و کردار يك در روزی که مراسم کشتی بندی بعمل میآید در همان وقت به بجه نیز سدره میبوشد و آن عبارت است از پیراهن سفیدی که در زیر لباس پوشد در موقع دیگر از آن صحت خواهیم داشت کشتی یا کشتیک کله بهلوی است یعنی طرف و کنار... و لا این کله را کشتی گویند که در زبان فارسی هم باقی است مثل کشتی گیر و کشتی گرفتن کله اوسنائی کشتی آتوینگتهن در کله... میباشد در هر مزدیشت فقره ۱۷ و یسنا ۹ فقره ۲۶ استعمال شده است در اوستا کله مذکور هم یعنی مطلق کمر بند است و هم یعنی بند مخصوص که کشتی یا کشتی باشد همان که در فارسی یعنی کمر بند است با این کله اوسنائی یکی است در این جا مذکور میشود که کشتی از عهد بسیار کهن در میان اقوام آریایی معمول بوده است رهنان یعنی پیشوایان مذهبی کیش برهن نیز چنین بندی بگردن آویخته نظیر شاه راست حایل میکنند

رجوع کنید به خرمشاه تألیف نگارنده بحاشیه صفحه ۷۵

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Jamshedji Modi, Bombay 1922 p. 18—190



۱۷ کسی که در این جا در انجمن سخن گوید کسی که در این جا بپرسد  
 که مرا اکنون با زور<sup>۱</sup> آمیخته بشیر آمیخته بهوم میستاید؟  
 بکه باید من ثروتی از گاو (ستوران) و گله ای از گاو و کمال از برای  
 روان بدهم؟  
 اکنون من در جهان مادی سزاوار ستایش و برازنده نیایم بر طبق  
 بهترین راستی<sup>۲</sup>

۱۸ در ده شب سومی ای اسپنتمان زرتشت تشر را بومند فرهمند ترکیب جسمانی  
 پذیرد بشکل يك اسب سفید زیبا با گوشهای زرین و لگام زرنشان در  
 فروغ پرواز کند<sup>۳</sup>

۱۹ کسی که در این جا در انجمن سخن گوید کسی که در این جا بپرسد  
 که مرا اکنون با زور<sup>۱</sup> آمیخته بشیر آمیخته بهوم میستاید؟  
 بکه باید من ثروتی از اسبها و خیلی از اسبها و کمال از برای روان بدهم؟  
 اکنون من در جهان مادی سزاوار ستایش و برازنده نیایم بر طبق  
 بهترین راستی<sup>۲</sup>

۲۰ آنگاه ای اسپنتمان زرتشت تشر را بومند فرهمند بپیکر اسب سفید ریبائی  
 با گوشهای زرین و لگام زرنشان بدریای فراخکرت فرود آید<sup>۳</sup>

21 ... ..  
... ..  
... ..  
... ..  
... ..

22 ... ..  
... ..  
... ..  
... ..  
... ..  
... ..  
... ..

23 ... ..  
... ..  
... ..  
... ..  
... ..  
... ..  
... ..  
... ..  
... ..

24 ... ..  
... ..  
... ..  
... ..  
... ..  
... ..  
... ..  
... ..



۲۱ بضد او دیو ایوش بیگر اسب سیاهی بدر آید

يك (اسب) كل با گوشهای كل يك (اسب) كل با گردن كل  
يك (اسب) كل با دم كل يك (اسب) كر تمهیب ۵۵

۲۲ هر دو ای اسپنتمان زرتشت تشتر رایومند فرهمند و دیو ایوش بهم در آویزند  
هر دو ای اسپنتمان زرتشت در مدت سه شب (و) روز باهمدیگر بجنگند  
دیو ایوش به تشتر رایومند فرهمند چیر شود او را شکست دهد ۵۵

۲۳ بس از آن او (ایوش) او را (تشتر را) مسافت يك هاسر از دریای  
فراخکرت دور براند ۲ (آنگاه) تشتر خروش درد و ماتم بر آورد وای بر  
من ای اهورامزدا بدا بحال شما ای آسها و گباهیا محنت شوای دین مزدیسنا  
اکنون مرا مردم در نیاری که از من نام برده شود می شنیدند چنانکه سایر  
ازدان را در نیاز نام برده مستایند ۵۵

۲۴ اگر مردم در نیاز از من نام برده بستانند چنانکه از ایزدان دیگر نام برده  
مستانند (این چنین) من قوت ده اسب قوت ده شیر قوت ده گاو  
قوت ده کوه قوت ده آب قابل کشتی رانی خواهم گریخت ۵۵

۱ کل یا کچل در اوستا کثور و وسدده می باشد حلال الدین اگر شاهشاه هندوستان  
این همایون شاهنشاه که در سال ۱۰۱۲ وفات یافت وقتی سر کول میرزا نادگا که باغی شده  
کشمیر را گرفته بود میرفت در هنگام حرکت این شعر را گفت کلاه خسروی و تاج شاهی  
بهر کل کی رسد حاشا و کلا میرزا نادگار سرکش کحل بود مثل او (شعر فارسی و سلاطین  
و امراء خطا به مهاراجه سرکشن برشاد بهادر بن السلطنه صدر اعظم در حبسه شعبه جامعه  
معارف) حیدر آباد دکن ۱۹ ربیع الاول ۱۳۴۶

گر که در فارسی معنی جرب است تخی کلّه اوسانی و سیه و سیه شد این نوحه از گلدر است  
۲ هاتر سدر در پهلوی هاسر می باشد سدهش در فصل ۷ موصولاً از هاتره اشتر و  
ایوش صحبت میدارد در فتره ۸ از فصل مذکور می نویسد که نخست ادهس اشتر را يك فرسنگ  
از دریای فراخکرت دور نمود در فصل ۲۶ در فتره اول کله هاسر را حین معنی میکند  
«يك هاسر يك فرسنگ است که عبارت باشد از هزار گام»

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

۲۵ من خود اهورامزدا تشر رایومند فرهمند را نام برده در نیاز میستایم  
 من باو می بخشم قوّت ده اسب قوّت ده شتر قوّت ده گاو قوّت ده کوه  
 قوّت ده آب قابل کشتی رانی ۵۵

۲۶ آنگاه ای اسپنتمان زرنشت تشر رایوهند فرهمند بیکر اسب سفید زیبایی  
 با گوشهای زرین و لُکام زرنشان بدریای فراخکرت فرود آید ۵۵

۲۷ برضد او دیو ایوش بیکر اسب سباهی بدر آید  
 يك (اسب) کل با گوشهای کل يك (اسب) کل با گردن کل  
 يك (اسب) کل با دم کل يك (اسب) گر مُهیب ۵۵

۲۸ هر دوای اسپنتمان زرنشت تشر رایومند فرهمند و دیو ایوش بهم در آویزند  
 هر دوای اسپنتمان زرنشت باهمدیگر بجنگند در وقت ظهر تشر رایومند  
 فرهمند بدیو ایوش چیر شود او را شکست دهد ۵۵

۲۹ بس از آن او (تشر) او را (ایوش را) بمسافت يك هائُر از دریای فراخکرت  
 دور براند تشر رایومند فرهمند خروش شادکامی و رستگاری برآورد  
 خوشا بمن ای اهورامزدا خوشا بشما ای آبها و گیاهها خوشا بدین مزدیسنا



خوشا بشما ممالک آب جوهای شما بدون مانعی بطرف محصول با دانه های  
درشت و چراگاه با دانه های ریز و بسوی جهان مادی روان گردد ۵۵

۳۰ آنگاه ای اسپنتمان زرنشت تشر را بومند فرهمند بییگر اسب سفید زیبایی  
با گوشهای زرین و لگام زرنشان بدریای فراخکرت فرود آید ۵۵

۳۱ او دریا را بتموج در آورد او دریا را بجنبش در آورد  
او دریا را بخروش در آورد او دریا را بطغیان در آورد  
او دریا را بجوش در آورد او دریا را بتلاطم در آورد  
در تمام سواحل دریای فراخکرت انقلاب پدید شود و تمام میان  
دریا بالا برآید ۵۵

۳۲ پس از آن ای اسپنتمان زرنشت تشر را بومند فرهمند دگر باره از دریای  
فراخکرت برخیزد ستویس را بومند فرهمند نیز از دریای فراخکرت بلند شود  
و پس از آن همه از آن طرف هند از کوهی که در وسط دریای فراخکرت  
واقع است برخیزد ۵۵<sup>۱</sup>

۱ از این فقره برمیآید که اقیانوس فراخکرت همان دریای جنوب ایران و اقیانوس هند باشد













### ﴿کرده ۱۰﴾

۳۹ نشت ستره رایومند فرهمند را میستائیم کسی که پریها غلبه نمود کسی که پریها را درهم شکست آن پریهائی که اهریمن برانگیخت بامید آنکه تمام ستارگانی را که حامل نطفه آب اند باز بدارد<sup>۱</sup>

۴۰ نشت آنها را شکست داد آنها را از دریای فراخکرت دور نمود آنگاه ابرها بالا برآمد و آبهای سال خوش آورنده روان گشت در آنهاست سیل باران شدید آنهائی که سیلان کنان در روی هفت کشور پراکنده شود برای فروغ و فرش او را میستایم ۲ ۰۰

### ﴿کرده ۱۱﴾

۴۱ نشت ستره رایومند فرهمند را میستائیم کسی که آبهای را کد (ایستاده) و جاری و چشمه و جویبار و برف و باران مشتاق اوست ۰۰

۴۲ چه وقت نشت رایومند فرهمند از برای ما بدر خواهد آمد چه وقت چشمه های آب سترگ تر از (شاه) اسی بجزریان در آید؟ چه وقت چشمه ها سوی کشت زاران ریزا و منزلگاهان و دشتها جاری شود و ریشه گیاهها را از رطوبت قوی خود نمی بخشد؟ برای فروغ و فرش او را میستایم ۲ ۰۰

### ﴿کرده ۱۲﴾

۴۳ نشت ستره رایومند فرهمند را میستائیم که از تمام موجودات با آب جهنده خویش هول و هراس فروشوید (این چنین) او شفاء بخشد آب

۱ در این جا از پریها همان ستارگان دیباله دار یا بقول اوسنا ستارگان حکرم مقصود

میباشد

۲ بینه فرد ۳ از همین بشت در ای جا تکرار میشود



تواناترین در صورتی که او را ستوده و معزز بدانند (وی را) خوشنود  
سازند و خیر مقدم گویند

برای فروغ و فرش او را میستایم

### ﴿کرده ۱۳﴾

۴۴ تشر ستاره رایومند فرهند را میستایم کسی را که اهورامزدا سرور  
(رد) و پاسبان همه ستارگان قرار داد چنانکه زرتشت را (رد و پاسبان)  
مردمان کسی که اهریمن وی را تباه نتواند نمود و نه جادوان و نه پریها  
مردمان جادو و همه دیوها متفقا آسیبی بوی نتوانند رسانید  
برای فروغ و فرش او را میستایم

### ﴿کرده ۱۴﴾

۴۵ تشر ستاره رایومند فرهند را میستایم بکسی که اهورامزدا هزار چستی  
بخشید بآن کسی که درمیان (ستارگان) حامل نطفه آب تواناترین  
است بآن کسی که با (ستارگان) حامل نطفه آب در فروغ در پرواز است  
۴۶ کسی که بصورت يك اسب سفید زیبا با گوشهای زرین و لگام زرشان تمام  
خلیج ها و تمام رودهای زیبا و تمام جوهای زیبای دریای فراخکرت را  
دیدن کند (آن دریای) نیرومند خوش ترکیب عمیق را که آبش سطح  
وسیع را فرا گرفته است

۴۷ آنگاه ای اسپنتمان زرتشت سیلان آب پاك كننده و درمان بخش از دریای  
فراخکرت سرازیر شود این (آب) را (تشر) تواناترین بمملکت هائی



تقسیم کند که در آنجاها او را ستوده و معزز بدانند (وی را) خوشنود سازند و خیر مقدم گویند

برای فروغ و فرش او را میستایم

### ﴿کرده: ۱۵﴾

۴۸ نشر ستاره را بومند فرهند را میستائیم کسی را که تمام مخلوقات خرد مقدس (سبستا مینو) مشتاق دیدار اند آنهایی که در زیر زمین بسر میبرد آنهایی که در روی زمین بسر میبرند و آنهایی که در آب و آنهایی که در خشکی زندگانی میکنند و آنهایی که پرند و خزنده است و آنهایی در محل آزاد جای گزینند و آنچه در (عالم) بالا که از آفرینش بی انجام و بی آغاز راستی (اشا) نامیده میشود<sup>۲</sup>

برای فروغ و فرش او را میستایم

### ﴿کرده: ۱۶﴾

۴۹ نشر ستاره را بومند فرهند را میستائیم آن غمخوار نیرومند ماهر فرمانروا را که با هزار نعمت آراسته است کسی که او را خوشنود سازد او مورد خواهشند بدون عوض نعمتهای بسیار بخشند

۵۰ من ای اسپنتمان زرتشت آن ستاره نشر را در شایسته ستایش بودن مساوی در برازنده نیایش بودن مساوی در تکریم او را خوشنود ساختن مساوی در قابل مدح و ثنا بودن مساوی با خود من که اهورامزدا هستم بیافریدم

۵۱ برای مقاومت کردن بر ضد آن پری و (او را) شکست دادن و برای چیر شدن

۱ فرم ۳ از همین بحث در این جا تکرار میشود

۲ مقصود از این جمله اخیر مخلوقات مینوی است در مقابل مخلوقات دنیوی که در جمله های پیش از آنها اسم برده شده است





و خصوصتش را (پری) برگردانیدت بآن (پری) خشکسالی<sup>۱</sup> که  
مردمان هرزه زبان سال نیک آورنده مینامند ۵۱

۵۲ اگر من بخواهم ای اسپنتمان، درشت آن ستاره تشر را در شایسته  
ستایش بودن . . . . . ۲ ۵۲

۵۳ برای مقاومت کردن بصد آن پری و (اورا) شکست دادن . . . . ۳ ۵۳

۵۴ هر آینه در هر روز یا هر شب آن پری خشکسالی این جا و آن جا سرزده  
قوة زندگانی جهان مادی را یکسره در هم می شکست ۵۴

۵۵ آری تشر را بومند فرهمند آن پری را ببند در کشد با زنجیر دو لایبندد  
و با زنجیر سه لایبندد و با زنجیر از هم نگسیختنی و با زنجیر چندین  
لایبندد چنانکه گوئی یک هزار مرد که در قوت بدن قوی ترین  
(مردمان) باشند یک مرد تنها را ببند در کنند ۵۵

۱ مقصود از پری یا دیو خشکسالی همان دیوی است که در مقاله تشر از آن اسم برده ایم  
دُریا تیریه و در مقابل هوا تیریه برده شد یعنی حال نیک و خوب سال رزق  
و فراوان

۲ فقره ۵۰ بعینه در این جا تکرار میشود

۳ فقره ۵۱ بعینه در این جا تکرار میشود



۵۶ اگر ای اسپنتمان زرتشت در ممالک آریائی از برای تشر رایومند  
فرهمنند ستایش و نیایش شایسته بجای آورند همان ستایش و نیایشی که  
از برای او شایسته ترین است و آن این است که بر طبق بهترین راستی باشد  
هر آینه لشکر دشمن باین ممالک داخل نتواند شد و نه سیل و نه جرب  
(گر) و نه کبست (رهر) <sup>۱</sup> و نه گردونه‌های لشکر دشمن و نه بیرقهای  
بر افراشته (دشمن) ۵۵

۵۷ از او پرسید زرتشت کدام است پس ای اهورامزدا از برای تشر رایومند  
فرهمنند ستایش و نیایش برازنده که بر طبق بهترین راستی است ؟ ۵۵

۵۸ آنگاه اهورامزدا گفت از برای او ممالک (اقوام) آریائی باید زور نثار کنند  
از برای او ممالک آریائی باید برسم بگسترانند از برای او ممالک  
آریائی باید یک گوسفند بریان کنند سفید یا سیاه یا رنگ دیگر  
(اما) یک رنگ (باشد) ۵۵

۵۹ براهزن نباید از آن (فدیه) قسمتی برسد نه زن بد عمل و نه نان نابکاری  
که گاتها نمی سراید و برهم زن زندگانی است کسی که مخالف این دین  
اهورائی زرتشت است ۵۵

۶۰ اگر قسمتی از آن (فدیه) براهزن رسد یا زن بد عمل و یا به نابکاری  
گاتها نمی سراید و برهم زن زندگانی است کسی که مخالف این دین اهورائی  
زرتشت است هر آینه تشر رایومند فرهمنند چاره و درمان را بر گیرد ۵۵

۱ کبست فارسی در متن کبستی و سه سه سه می باشد بطور یقین نمیدانیم که کبست فارسی آنچه  
در فرنگها بمعنی گیاه تلخ و کلیه گیاهها زهر دار ضبط است و غالباً شعراء استعمال کرده اند با کبستی  
اوستا یکی باشد متشرقین در سر معنی این لغت با هم متفق نیستند برخی بمعنی زهر (گلذر)  
برخی دیگر بمعنی گیاه زهر آلود (دارمستر) گرفته اند بارتولومه تصور میکند که اسم مرض  
مخصوصی باشد



۶۱ بناگاه سیل ممالک آریائی را فرا گیرد بناگاه لشکر دشمن ممالک آریائی  
 در آید بناگاه ممالک آریائی درهم شکستند اینجاها صدها  
 صدها هزارها هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها  
 برای فروغ و فرش او را میستایم . . . . . ۱ ۵۵

۲۶ یتا اهو . . . . .  
 درود میفرستم به تشر رایومند فرمند به ستویس آب آورنده توانای  
 مزدا آفریده  
 اشم وهو . . . . . ۲ ۵۵

## گوش = درواسیا

بشت نهم موسوم است به درواسیا و Divāspā و آن را نیز در اوستا  
 گاؤش (gāuš) و در فارسی گوش گویند برای رفع اشتباه باید بگوئیم که  
 گوش بمعنی آلت شنوایی در اوستا گئوش (gaōša) میباشد گئوش (gaōša)  
 یا گئو بمعنی گاو و (گاؤش) فرشته حافظ چارپایان که از آن مشتق شده  
 است بگوش آلت شنوایی مربوط نیست در مقاله ماه از گوئورون (gōurōn)  
 صحبت داشته گفتیم که از آن روان نخستین جانور مفید مقصود میباشد در این جا  
 لازم است متذکر شویم که کلمه گاو در اوستا بعلاوه از معنی معمولی که امروز  
 در فارسی از آن اراده میشود دارای يك معنی بسیار منبسطی است و همه چارپایان  
 مفید اطلاق میگردد در خود اوستا برای تشخیص چارپایان خرد مثل میش و بز  
 آنورمه (anorma) یا (anorma) گفته اند و بچارپایان بزرگ مثل شتر و اسب  
 و گاو و خرسئور (xrsaur) (ستور) نام داده اند هر يك از چارپایان خرد و بزرگ  
 را جداگانه اسمی است و بسیار نزدیک به فارسی از آنکه گفتیم کلمه گاو در اوستا  
 اسم جنس است این معنی از خود کلمه گوسفند نیز بخوبی برمباید که امروز برای  
 میش استعمال میکنیم ولی اساساً آن از برای چارپایان خرد وضع شده است از جرء  
 اخیر این کلمه که سفند یا سپند باشد در مقاله امشاسپند صحبت داشتیم و معنی آن  
 مقدس یا پاک و مفید میباشد جزء اولی همان گاو است که در این جا بهتر شکل  
 اوستائی خود را محفوظ داشته است در وندیداد فرگرد ۲۱ فقره ۱ گوید درود  
 بتو ای گاو مقدس (گئوسپنت) مقصود همان گاو است نه میش بعدها از  
 گئوسپنت چارپایان کوچک اراده کرده اند و بتدریج در فارسی برای میش  
 تخصیص یافته است از برای میش نیز در خود اوستا کلمه مئش (maēša)  
 و از برای میش ماده مئشی (maēši) استعمال شده است<sup>۱</sup> در لهجه دری یعنی  
 ۱ رجوع شود به بشت ۱۴ (وهرام بشت) فقره ۲۳ و بشت ۱۷ (ارت بشت) فقره ۵۶  
 و ونداد فرگرد ۱۹ فقره ۲۳

در زبان مخصوص زرتشتیان ایران هنوز لغت گاو در سربگت رشنه از اسامی جانوران دیده میشود از این قبیل است گاو میش و گاو گوزن و گاو کراز و گاو کرگدن و گاو ماهی<sup>۱</sup> و این خود دلیل است که کله گاو در زبان اوستا هم اسم جنس بوده است ولی بمعنی منسبطتر از کله بویین (Bovine) که در زبان فرانسه اسم جنس کلبه چارپایان از جنس گاو میباشد

پس از دانستن این مقدمه اینک به بنسبیم که چرا گاو بخصوصه این همه مورد توجه گردیده و حتی اسم فرشته حافظ جانوران مفید از کله گاو مشتق شده است دلیلش بسیار واضح است برای آنکه در میان چارپایان گاو مفیدتر از همه است هر آن فوایدی که امروز از گاو داریم در قدیم هم داشته اند چون شیر و روغن و بنیر که اساس تغذیه اقوام قدیم بوده همه از گاو است ناگزیر آن را مورد نوازش و شفقت ساخت هنوز باریسیان ذبح گاو را ناروا و گوشت آنرا بنحود ناگوار میدانند چنانکه از خوردن خروسی که سحرگاهان بانگ زند و مردم را از پی ستایش خدای و کار و کوشش میخواند امتناع دارند گاوانر یا ورزاو که بمعنی گاو ورز و کشت میباشد از برای قوم فلاح و زارعی مثل ایرانیان برای عمل زراعت و شخم و شیار کردن یاور بسیار گرانبهای بوده است غالباً در خود گاتنها از قربانی گاو در مراسم مذهبی منع و پروراندن آنها برای رراعت توصیه شده است<sup>۲</sup> و بعلاوه از بی گاو زه کمان میساخته اند و پوست آن چرم مثل امروز مورد استعمال داشته است گردونه و بار کشی نیز با این جانور بوده است این مسئله نیز از مهر بشت فقره ۳۸ بخوبی برمیآید چه در این جا از گردونه که با ورزاو کشیده میشود صحبت رفته است ممد بر آن فردوسی نیز گوید

ز گاوان گردونکشان چل هزار همیراند پیش اندرون شهریار<sup>۳</sup>

نظر باین فواید ابداً شگفت آمیز نیست که گاو در آئین مزدیسنا معزز

1 Houtum-Schindler, Die Parsen in Persien, ihre Sprache u. einige ihrer Gebrauche.

۲ رجوع شود بگاتنها یسنا ۳۲ قطعه ۱۴ و یسنا ۳۳ قطعه ۳ و ۴

۳ شاهنامه چاپ آموزده یونه ۱۹۱۳ میلادی ص ۱۰۷

باشد و از فرشته نگهبان آن غالباً امداد خواسته شود در چندین جای گاتها از فرشته گوشورون یا روان نخستین ستور که برای حفاظت چارایان نیک گاشته شده یاد گردیده است <sup>۱</sup> در سایر قسمتهای اوستا نیز بکالبد و روان این فرشته درود فرستاده میشود <sup>۲</sup> نگهبانی روز چهاردهم ماه با این فرشته است و به گوش روز موسوم است بقول ابوریحان بیرونی گوش روز در دیماه جشنی است موسوم به سیرسور در این روز سیر و شراب خورند و از برای دفع شر شیاطین سبزیهای مخصوصی با گوشت پزند <sup>۳</sup> در فرهنگهای سیر سور ضبط است

فرشته نگهبان چارایان گهی گوش خوانده میشود و گهی درواسیا بی شک از این دو کلمه يك فرشته اراده شده است در دو سیروزه كوچك و بزرگ فقره ۱۴ نیز این هر دو لغت با هم ذکر گردیده است کلمه درواسیا مرکب است از دو جزء درو + اسب معنی جزء اخیر معلوم است جزء اول در اوستا درو و drva) و در فرس دُروو بمعنی عافیت و صحت و تندرستی میباشد همین کلمه است که امروز در فارسی درست گوئیم بنابر این درواسیا یعنی درست دارنده اسب بی شک در این جا هم از کلمه اسب اسم جنس اراده گردیده و از آن مطلق ستوران مقصود میباشد در آغاز یشت نهم نیز درواسیا سالم نگهدارنده چارایان خرد و بزرگ نامیده شده است از آنکه اسب هم برای تعیین اسم فرشته موکل چارایان تخصیص یافته برای این است که اسب پس از گاو مفیدترین ستور است بخصوصه در نزد ایرانیان دلیر و رزم آزما که از برای تبرد و جنگ بغایت محتاج آن بوده اند و بعلاوه اسب و گردونه هر دو علامت شرافت بوده است بسا از اسامی خاص ایرانیان قدیم مثل هراسب و کشتاسب و جاماسب و گرشاسب و پوروشسب و هجسب و غیره با کلمه اسب ترکیب یافته است در هرجائی که درواسیا

۱ رجوع شود بگاتها یسنا ۲۸ قطعه ۱ و یتمام قطعات یسنا ۲۹ و بمقاله گوشورون ترجمه نگارنده

۲ رجوع شود به یسنا ۱ فقره ۵ و یسنا ۲۶ فقره ۴ و یسنا ۳۹ (هفت ها) فقره ۱ و یسنا ۷۰ فقره ۲

۳ آنرا الباقیه چاپ زاخو ص ۲۲۶



ذکر شده آن را بدارنده اسبهای زین شده و گردونههای تندرو و چرخهای خروشنده متصف کرده اند دلیران و ناموران در نیاز و ستایش از او اسبهای قوی پیکر و سالم استغاثه میکنند حتی اسب خورشید که ذکرش گذشت از او است در گوش یا درواسپ یشت هفت تن از نامداران از فرشته مذکور برای غلبه کردن بهاءوردان خویش یا برای موفق شدن بامری بدو نیاز برده یاری درخواست میکنند نخست هوشنگ پیشدادی دوم جشید سوم فریدون چهارم هوم پنجم خسرو ششم زرتشت هفتم کی گشتاسب این نامداران همانهایی هستند که در آبان یشت از اردویسور ناهید تمنای رستگاری نمودند و هر يك را شرح دادیم و بعد هم آنها را بهمین ترتیبی که در گوش یشت ملاحظه میکنیم در اوت یشت هم خواهیم دید مگر آنکه در آبان یشت از هوم اسمی برده نشده است ولی در طی مقاله افراسیاب صفحه ۲۱۰ از او صحبت داشتیم







- ۵ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهند کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیۀ آورد کامروا میسازد ۵۵
- ۶ برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم من اورا با نماز نیک بجای آورده (و) با زور میستایم آن درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را ما میستایم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و با کلام بلیغ ینگه ها نام . . . . اهورامزدا درمیان موجودات از زنان و مردان میشناسد آن کسی را که برای ستایشش باو بتوسط اشا بهترین پاداش بخشیده خواهد شد این مردان و این زنان را ما میستایم ۱ ۵۵

### ﴿کرده ۲﴾

- ۷ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستایم کسی که چارایان . . . ۲ ۵۵
- ۸ از برای او جشید دارندۀ گله ورمه خوب در بالای کوه هکر صد اسب هزارگاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زور نیاز کنان (چنین درخواست) ۵
- ۹ این کامیاب را بمن ده ای نیک ای تواناترین درواسپ که من از برای مخلوقات مزدا گله پرواری مهیا سازم که من مخلوقات مزدا را از خطر بمن بدارم ۵
- ۱۰ که من از مخلوقات مزدا گرسنگی و تشنگی را دور نمایم و که من از مخلوقات مزدا ضعف پیری و مرگ را دور سازم و که من در مدت هزار زمستان (۱۰۰۰ سال) از مخلوقات مزدا باد کرم و سرد را دور بدارم ۳ ۵۵

۱ فقره ششم در انجام شش کرده دیگر این یش تکرار میشود

۲ فقرات اول و دوم از همین یش در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنید بمقاله جشید من ۱۸۰-۱۸۸ و بقرات ۲۵-۲۶ از آبان یش









۱۵ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهند.  
کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیہ آورد  
کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱

### ﴿کرده ۴﴾

۱۶ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستایم کسی که چارپایان را ۲  
۱۷ از برای او هوم ۳ درمان بخش و سرور نیک با چشمان زرد رنگ  
در بلندترین قلعه کوه هرا فدیہ آورد و از وی برای این کامیابی  
درخواست نمود

۱۸ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای تواناترین درواسپ که من افراسیاب  
محرم نورانی را بزنجیر کشم و بزنجیر بسته بکشم و بسته برانم و در بند بنزد  
کیخسرو برم تا اورا روبروی دریاچه چنچست عمیق و با سطح وسیع بکشد  
کیخسرو آن پسر انتقام کشنده از سیاوش نامور که بخیانت کشته شد و از  
برای (انتقام) اغریث دلیر ۴

۱۹ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهند.  
کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیہ آورد  
کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۱

۱ فقره ۶ همین بشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول و دوم همین بشت در این جا تکرار میشود

۳ در متن بجای قاط کله فرا شوی آمده است در طی ترجمه بشتها در هر جای  
که باین صفت برخوردیم آن را با شامیدنی ترجمه کردیم این معنی در فقره فوق از برای هوم که اسم  
کسی است مناسبی ندارد مگر آنکه صفت مذکور را بمعنی ترقی دهند و پروراندند بگیریم  
چنانکه برخی از مستشرقین باین معنی گرفته اند

درخصوص هوم رجوع کنید بمقاله افراسیاب ص ۲۱۰

۴ راجع بکیخسرو رجوع کنید بمقره ۴۹ از آبان بشت و بتوضیحات پاورقی ص ۲۵۳-۲۵۵



(کرده ۵)

- ۲۰ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستائیم کسی که چار پایان را . . . ۱
- ۲۱ از برای او یل ممالك آریائی استوار سازنده کشور خسرو روبروی دریاچه ژرف و بهن چنچست صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زور نیاز کنان (چنین درخواست) °
- ۲۲ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که من افراسیاب مجرم تورانی را روبروی دریاچه چنچست ژرف و بهن بکشم من پسر انتقام کشنده از سیاوش نامور که بخیانت کشته شد و از برای انتقام اغریبث دلیر
- ۲۳ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهنده کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عفیده فدیة آورد کامروا میسازد
- برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم . . . ۲

(کرده ۶)

- ۲۴ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستائیم کسی که چار پایان را . . . ۱
- ۲۵ او را بستود زرنشت پاک در آریاویج در کنار (رود) ونگوهی دائیتیا ۳ با هوم آمیخته شیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و با کلام بلیغ و از او این کامیابی را درخواست °

۱ قرات اول و دوم همین یش در این جا تکرار میشود

۲ قره ۶ همین یش در این جا تکرار میشود

۳ در خصوص مملکت آریاویج و رود ونگوهی دائیتیا رجوع کنید بیاد داشت صفحه ۵۹ و



۲۶ این کامیابی را .عن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که 'هوئس نیک و شریف را ' هماره بر آن دارم که بحسب دین بیندیشد بحسب دین سخن گوید بحسب دین رفتار کند ۲ که او بدین مزدبسنای من ایمان آورد و آن را در یابد که او از برای جمیعّت من مایه شهرت نیکی شود ۵۵

۲۷ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مرزا آفریده مقدس پناه دهنده کسی که خواستاری را که زور نثار کند و از صفای عقیده فدیّه آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم . . . ۳ ۵۵

### ﴿کرده ۷﴾

۲۸ درواسپ توانای مرزا آفریده مقدس را میستایم کسی که چارپایان را . . . ۴ ۵۵

۲۹ از برای او کی گشتاسب بلند همت روبروی آب دائیتیا صداسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زور نیاز کنان (چنین درخواست)

۱ 'هوئس در پهلوی بجای اسم اوستای 'هوئوسا ۲۶۷-۲۶۵ ملاحظه شود) آمده است 'هوئس از خاندان ثوئر (سپاسنامه نوذر) ص ۳۶ و ۳۵ نیز از او اسم برده شده است فروردین یشت فقره ۱۳۹ و در رام یشت فقرات ۳۵ و ۳۶ نیز از او اسم برده شده است در کتاب پهلوی یادگار زریران مندرج است « آنگاه پادشاه کی گشتاسب گفت اگر هم نهم پسران و برادران و بزرگان من و یز زن من 'هوئس از کسی که برای من ۳۰ سر و دختر منولد شدند کشته شود بار من یبرو این دین پاک خواهم ماند آنچه را که از اهورامزدا یافتم از دست نخواهم داد» در شاهنامه زن گشتاسب موسوم است به کتایون بنا بداسنایی که در کتاب رزمی ما مندرج است 'هوئس غیر از کتایون است چه این اخیر دختر قنبر روم است که کی گشتاسب در اوقاتی که از پدرش 'نهر اسب رنجیده خاطر در مملکت روم میواری بود او را شیفته 'حسن جمالش نموده بزنی گرفت

۲ در این جا یاد آورد میثویم که حضرت زرنشت در فقره ۱۰۴ از آنان یشت خواستار است که شاه گشتاسب بوی ایمان آورد در فقره فوق آرزو دارد که 'هوئس زن کی گشتاسب با و بگردد

۳ فقره ۶ همین یشت در این جا تکرار میشود

۴ فقره اول و دوم همین یشت در این جا تکرار میشود



۳۰ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که من به  
آشت آئورونت پسر ویسپ تئوز و آشتی ۱ . . . ۲ با خود  
سر تیز با سپر سر تیز و با گردن ستر که دارای هفتصد شتر است  
در پشت زئینیاور خویذاهه ۳ در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم  
شد که من بارجاسب خیون ۴ نابکار در یک جنگ (پیروزمند) مقابل  
توانم شد که من به درشینیک ۵ دیویسنا در یک جنگ (پیروزمند)  
مقابل توانم شد ۵۵

۳۱ که من تریاونت ۶ زشت نهاد را براندازم که من دیویسناسینج اوروشک ۷

۱ آشت آئورونت پسر ویسپ تئوز و آشتی ۱ . . . ۲ با خود  
سوار از رقبای کی گشتاسب لابد از دیویسنان و از تورانیان خیون میباشد معنی لفظی آن  
چنین است کسی که هشت سوار دارد  
۲ بجای نقاط از کله ویسپ تئوز که باید صفتی باشد معنی درستی بر نیاید کله خراب شده  
نظیر میرسد

۳ زئینیاور خویذاهه ۳ در واسپ یش بقول بارتولومه اسم محلی است این اسم را  
گلدن در متن اوستای خود جئینیاور ضبط کرده است و زئینیاور را نسخه بدل  
۴ خیون اسم یک قبیله تورانی است خاک این قبیله نیز مملکت خیون نامیده میشود (ارجاسب  
در اوستا و یادگار زریران پادشاه تورانیان خیون نامیده شده است این اسم در اوستا خویئون  
میباشد این قبیله همان است که بعدها بشاپور دوم (۳۰۹ — ۳۸۰ میلادی) نیز  
در زد و خورد بوده است مورخ رُم امیانوس مارسلینوس Ammianus Marcellinus  
که در سال ۳۳۰ میلادی میزیست از گرومباتس Grumbates نامی پادشاه خیونیت (Chionitae)  
که در داغستان سلطنت داشت و رقیب شاپور دوم بود اسم میدهد (بیاد داشت ص ۲۶۳ نیز  
ملاحظه کنید) در زامیاد یشت فقره ۸۷ آمده است که کی گشتاسب به تریاونت زشت نهاد  
و بدیویسنا یشتن و بدروغ یشت ارجاسب و بسایر خیونهای نابکار زشت کردار  
ظفر یافت

۵ درشینیک ۵ دیویسنا چنانکه در فقره فوق ذکر شده است یکی از دیویسنان و  
دشمن مزدیسنان است معنی لفظی آن چنین است (کسی که گستاخانه حمله برد)

۶ تریاونت ۶ دیویسنا همان است که در فقره ۱۰۹ از آبان یشت باو برخوردیم  
(نسخه بدل تریهونت) و مثل فقره ۸۷ از زامیاد یشت که ذکرش گذشت باز با یشتن و ارجاسب  
یک جا ذکر شده است در هرجا که باین اسم برخوردیم او را رقیب گشتاسب می بینیم تریاونت  
لفظاً یعنی تیره و ظالمان

۷ سینج اوروشک ۷ دیویسنا در پهلوی سینجروش شد از دیویسنان و دشمن  
کی گشتاسب است





را براندازم که من دکر باره همای و واریذکنا<sup>۱</sup> را ار مملکت خیونها بخانه  
برگردانم که من ممالك خیون را براقگم پنجاهها صدها صدها هزارها  
هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها ۵۵

۳۲ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهنده  
کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیبه آورد  
کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۲ ۵۵

۳۳ یتا هو . . . . .  
درود میفرستم به درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس  
اشم و هو . . . . .

اهمائی رئیسچه . . . . . ۳ ۵۵

۱ همای و واریذکنا همای در اوستا هومایا یا هومایه یا هومیه  
دو معنی دارد اول یعنی فرخنده و همایون است چنانکه در یسنا ۴۱ (هفت ها = هفتی پشت بزرگ)  
قره ۳ اسمعایل شده است دوه اسم دختر کی گشتاسب است در قره ۱۳۹ از فروردین پشت  
بیز فروهر همای پاک درود فرستاده شده است در سهلوی هماک گویند در یادگار زریران  
آمده است کی گشتاسب برای تشویق و تشجیع بلشکریانش چنین گفت کیست درمیان شما  
ایرانیان که از زریر انتقام بکشد تا من دخترم هماک را که در مملکت زیباترین زن است بدو دهم  
از برای او در قصر زریر جای سازم و او را سپید لشکر گردانم فردوسی نیز گوید  
بلشکر بگفتا کدام است شر که باز آورد کین مرغ زریر . . . . .

که هرگز میانه نهد بیش پای سراورا دهم دخترم را همای  
واریذکنا واسدیهوسد باید اسم دختر دیگر کی گشتاسب و خواهر همای باشد که در  
شاهنامه به آفرید شده است بی شک قره ۳۱ از درواسپ پشت اشاره بشکست اولی است که  
ایرانیان از تورانیان دیده و دو دختر کی گشتاسب همای و به آفرید اسیر ارجاسب شدند در  
شاهنامه مفصلاً از گرفتاری این دو دختر و بعد آزاد شدن آنان بتوسط برادرشان اسفندیار  
صحبت شده است

|                            |                          |
|----------------------------|--------------------------|
| چنین کار دشوار آسان مگیر   | ببردند بس دخترانت اسیر   |
| خردمند را دل برفنی ز جای   | اگر بستی جز شکست همای    |
| که باد هوا هرگز او را ندید | دگر دختر شاه به آفرید    |
| رو باره و طوق نگذاشتند     | که از تحت زرینش برداشتند |

۲ قره ۶ همین پشت در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنید بقره ۳۳ هر مزد پشت

## مهر

مهر در اوستا و در کتیبه های پادشاهان هخامنشی مِیترَ Mithra  
 و در سانسکریت میترَ Mitra آمده است در پهلوی میتر Mitr  
 شده امروز مهر گوئیم و معانی مختلف از آن اراده میکنیم عهد  
 و پیمان و محبت و خورشید جمله از معانی آن است هفتمین ماه سال شمسی و روز  
 شانزدهم هرماه نیز مهر نامیده میشود مسعود سعد این معانی را در یک  
 بیت شعر جمع کرده گوید

اشفاق  
 کلمه مهر

روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان مهر بغزا ای نگار مهر چهر مهربان  
 بسا اسامی اشخاص تاریخی بنا رسیده و بسا اسامی شهرها و محال قدیم  
 ایران در کتب مورخین و جغرافیادانهای ایرانی و عرب قرون وسطی ضبط شده  
 که با کلمه مهر ترکیب یافته است مثل مهرداد و مهربندگشای در تورات  
 کتاب عزرا در باب اول فقره ۸ مندرج است که خزینه دار کورش بزرگ موسوم  
 بوده است به مِرداث چون مهریکی از فرشتگان دین زرتشتی و دارای مقام  
 بلندی است بسا آتشکده های عهد باستان با اسم او بوده است چنانکه  
 فردوسی گوید

چه آذر کشب و چه خرداد مهر فروزان چو ناهید و بهرام و مهر

امروز هم زرتشتیان پرستشگاه خویش در مهر گویند در فرهنگها نیز  
 مسطور است که مهر قبه زرینی است که بر سر چتر و علم و خرگاه نصب کنند  
 کلیه این معانی درست و از برای هر یک در اوستا و تاریخ مأخذی میتوان  
 نشان داد اسم بیخ گیاهی هم که بمناسبت شباهتش بدونفری که در مقابل هم  
 ایستاده باشند مهر گیاه میباشد و نیز مردم گیاه و استرنگ و سکن  
 معروف است این بیخ و ریشه را در عربی یبروج الصنم و خود گیاه را

لَفَّاح گویند<sup>۱</sup> در طَبّ نیز میتری دانیسم Mithridatisme معروف و آن عبارت است از استعمال کردن زهر و متدرجاً مقدار زیادتری بکار بردن و طبیعت خود را بآن عادت دادن بطوری که بعدها سم در وجود اثری نخواهد کرد این لغت علمی که در طب اروپائیان مصطلح است یادآور مهر ایرانیان است چه عمل میتری دایتسم. عمر داد رقیب بزرگ رُمها پادشاه مملکت پونتوس (ساحل دریای سیاه) که در سال ۱۲۳-۶۳ پِس از مسیح سلطنت کرد منسوب میباشد میگویند که او از بیم زهر خوراندن دشمنان متدرجاً خود را با استعمال آن عادت داد تا سَمّی در وجود او اثری نکند بیشتر از مستشرقین معنی اصلی مهر را واسطه و میانجی ذکر کرده اند در نزد هندوان کلمه میث Mith که بُن و ریشه مهر است. بمعنی پیوستن و بجائی فرود آمدن است لغت میثتیا Maethanā در اوستا بسیار استعمال شده بمعنی خانه و سرا میباشد این کلمه همان است که امروز میهن گوئیم بنا براین فرهنگهایی که آنرا بوطن ترجمه کرده قدری از معنی حقیقی منحرف شده اند کلمه میههان یا مههان نیز از همین اصل و بنیان است و در اوستا مئئمن Maethman مییاشد<sup>۲</sup> یوستی Yusti مهر را بمعنی ای که ذکر شد گرفته آن را واسطه و رابطه میان فروغ محدث و فروغ ازلی میدانند و یا بعبارت دیگر مهر واسطه است میان پروردگار و آفریدگان<sup>۳</sup> در گاتها که قدیمترین قسمت اوستاست فقط یکبار کلمه میر استعمال شده است اما نه بمعنی فرشته بلکه

۱ تحفة المؤمنین میبوسد بیروح العنم بیح لَفَّاح ری است شکل دو اسان که روبروی یکدیگر گذاشته باشند و او را مهر گیاه و ساق کن نامند نبات مذکور شبیه علقی و بقدر زرعی برگش شبیه به برگ انجبر و باریکتر از آن و عمرش سَرَح و بقدر ریونی و در بوی شبیه نیمه سایله و گلش سفید بیخش بصورت دو اسان مواجه و مستور بلیفهای اشقر شبیه بوی رجوع کنید نیز به بحر الجواهر خاقانی در معنی مردم گیاه گوید

من همی در هند معنی راست همچون آدم وین خزان در چین صورت راست چون مردم گیاه حافظ گوید

سبزه خط نو دیدیم و زبسان بهشت بطلبگاری این مهر گیاه آمده ایم

Altiranisches Worterbuch von Christian Bartholomae  
Strassburg 1904

۲ رجوع کنید به

۳ رجوع شود به Geschichte des alten Persiens von Fer. yusti Berlin 1879 S. 92-93

معنی وظیفه مذهبی و تکلیف دینی<sup>۱</sup> در فرگرد چهارم و ندیداد که مفصلاً از معاهده بستن و در آن پایدار ماندن و یا شکستن آن و گناه و سزای پیمان شکن و اقسام معاهدات و شروط آنها صحبت میشود کَلِیه کَلِه مَثَر بمعنی عهد و پیمان آمده است در یشت دهم که مخصوص باین فرشته است بسا کَلِه مَثَر بجای عهد و میثاق آمده است میثرو دروج 𐬨𐬀𐬯𐬭𐬀-𐬯𐬭𐬀 (Mithrō-druj) که بمعنی نحت اللفظی دروغگوی مهر میباشد در همه جای پیمان شکنی از آن اراده گردیده است هیچ يك از این معانی مخالف همدیگر نیست معنی ریشه کَلِه پیوستن و واسطه بودن است معنی های دیگر بعد ها بواسطه مقام و شغل این فرشته برخاسته است برخی از مستشرقین از آن جمله دارمستتر Darmesteter معنی قدیمی و اصلی آنرا دوستی و محبت گرفته است<sup>۲</sup>

در سانسکریت هم میترا بمعنی دوستی است و در وید برهمنان مانند اوستا پروردگار روشنائی و فروغ میباشد در کتاب مقدس هندوان نیز يك دسته از پروردگاران که عدد آنها هفت میباشد اشاره گردیده است ولی اسامی همه آنها برخلاف هفت امشاسپندان ایرانیان معلوم نیست چنانکه اسامی همه ۳۳ پروردگاران دیگری که در وید از آنها صحبت شده بما نرسیده است دسته هفتگانه هندوان موسوم است به ادی تیا Aditya یعنی پسران ادی تی Aditi که اسم الاهی ای میباشد از میان این هفت برادران اسم وارونا Varuna و میترا غالباً تکرار شده است و گاه هم ایرمان که مفصلاً از آن در گاتها صحبت داشتیم در جرو ادی تیاها شمرده میشود<sup>۳</sup> میترا در وید برهمنان مانند میترا در اوستای مزدیسنان پاسبان راستی و پیمان است در هر دو کتاب بضد دروغ و خطا میباشد فقط در سرودهای مقدس هندوان از میترا یکی یادگار مجمل و مبهمی مانده است و يك قطعه مختصر و بدون اهمیت متعلق بدو است و همیشه میترا با وارونا آمده است با آنکه فلسفه وید و اوستا با همدیگر فرق دارد ولی باز اینقدر بهم نزدیک و شباهت دارد که بتوان از روی

مهر نزد  
برهمنان

۱ رجوع کنید بگاتها بسا ۴۶ قطعه ۵ میروایو 𐬨𐬀𐬯𐬭𐬀-𐬯𐬭𐬀 Mithrōibyō

۲ رجوع شود به Le Zend—Avesta par Darmesteter vol II Paris 1892 p. 441

۳ رجوع کنید بگاتهای نگارنده در فصل (چند لغت از گاتها) ص ۸۵ — ۸۷



طاق بستان نزدیک کرمانشاه آنکه در طرف دست چپ اردشیر دوم  
ایستاده و بدور سرش اشعه قرار داده شده  
مهر است نه زرتشت چنانکه برخی گمان کرده‌اند

رجوع کنید به L'Art Antique de la Perse par Dieulafoy V Partie p. 115

Die Kunst des Alten Persien Von Sauter Abb. 11

و به



تحقیق گفت که هر دو دسته اریائی نژاد که ایرانیان و هندوان باشند روزی بام مهر را میستوده‌اند هرچند که میتر در وید دارای مقام بلندی است ولی در مقابل سایر پروردگاران روشنائی مثل اندرا Indra و سویترا Savitar از اهمیت او کاسته اینک باید میتر اوستا را با وارونای وید مقابل نمود که در بسیاری از خصایص و اوصاف نزدیک باو است

اینک که دانستیم مهر در وید هم که قدیمترین کتاب مذهبی دنیا بشمار است نام و نشانی دارد و ضمناً هم دانستیم که این فرشته راستی و پیروزی نیز بسیار کهن سال است از خطوط میخی که از هزار و چهار صد سال پیش از مسیح میباشد نیز از قدمت او خبری داریم خطوط میخی مذکور که در کاپاتوکا Kapatuka (مملکتی از آسیای صغیر) پیدا شد شاهد است که دسته ای از قوم حتیت در میتانی Mitani در شمال عراق حالیه (بین النهرین) مترا و وارونا و اندرا و نساتیا Nasatya را که از پروردگاران هندو ایرانی هستند میپرستیده‌اند<sup>۱</sup> این پروردگار عهد اریائی و فرشته زرتشتی در همه جا همراه ایران بوده و باندازه ملیت ما قدیم است هنوز هم در ایران پیروان آئین زرتشت در روز جشن مهرگان که ذکرش بیاید برایش قربانی میکنند و مجلس ایران پس از پیشتر از هزار سال فراموشی دگر باره مانند پارینه حمایت هفتمین ماه سال را بدست این فرشته مهربان سپرد

اسم میتر از قرن چهارم پیش از مسیح در کتیبه پادشاهان هخامنشیان جای گرفته فقط پنج بار این اسم تکرار شده است نخست در کتیبه اردشیر دوم که از سال ۴۰۴ تا ۳۵۹ پیش از مسیح سلطنت کرد در جزو کتیبه ای که در خرابه شوش باقی مانده گوید

مهر در  
کتیبه های  
هخامنشیان

۱ حقیقتاً قوم اریائی نژاد که در سوریه و آسیای صغیر سلطنت یافتند در تورات باسم هاختی Hakhti قادر از آنها ذکر شده است مادر سلیمان که داود بخیات او را از دست شوهرش گرفت از این قوم است آنان نیز مانند ایرانیان بخدا یغ میگفتند بواسطه زد و خورد هائی که میان آنان و مصریان و اشوریان واقع شده کتیبه های قدیم این دو مملکت آنانرا در قبطی خیتا Kheta و در اشوری ختی Khatti نامیده‌اند رجوع شود به Cumont Mithra p. 2 و Geschichte der Meder und Perser von Justin Prälek Gotha 1906 I Band S. 25 و ۲۶

« این ایوان را (اپدانا Apadana) داریوش (اول) از نیاکان من بنا نمود بعد در زمان اردشیر (اول) پدر بزرگ من طعمه آتش گردید من بخواست اهورامزدا و اناهیتا (ناهید) و میتر (مهر) دوباره این ایوان را ساختم بشود که اهورامزدا اناهیتا و میتر مرا از همه دشمنان حفظ کنند و آنچه من ساخته ام خراب نسازند و آسیب نرسانند» باز از همین پادشاه در پایه ستونی که در همدان پیدا شده و امروز در انگلستان موجود است چنین منقوش است « این ایوان را من بخواست اهورامزدا اناهیتا و میتر بنا نمودم بشود که اهورامزدا اناهیتا و میتر مرا از کلیه دشمنان حفظ کنند و آنچه من ساخته ام ویران نسازند»

پسر و جانشین پادشاه فوق اردشیر سوم که از سال ۳۵۹ تا ۳۳۸ سلطنت داشت در فارس در خرابه پرسپولیس (نخت جمشید) بنوبت خود گوید « اهورامزدا و بغ میتر مرا و این مملکت را و آنچه را که بتوسط من ساخته شده است باید نگهداری کنند »<sup>۱</sup>

چنانکه ملاحظه میکنید در این چند فقره ناهید هم مثل مهر بار اول است که در آثار پادشاهان ظاهر میشود مگر آنکه در فقره اخیر مهر تنها ذکر شده است

روز شانزدهم هر ماه مخصوص بفرشته فروغ و بمهر روز موسوم است و این روز عیدی است بخصوصه روز مذکور در خود مهر ماه جشن بسیار بررگی است بقول بندهش مشیا و مشیانه در چنین روزی تولد یافتند این جشن را در قدیم متراکانا میگفتند یعنی متعلق بمهر بعد مهرگان شد و مهر جان معرب آن است این جشن بزرگ شش روز طول میکشد از روز شانزدهم شروع شده بروزیست و یکم که رام روز باشد ختم میگردد روز آغاز را مهرگان عامه و روز انجام را مهرگان خاصه گویند در ایران قدیم

جشن  
مهرگان<sup>۲</sup>

۱ رجوع کنید به Die Keilinschriften der Achameniden von F. H. Weissbach Leipzig 1911

۲ ملکا جشن مهرگان آمد جشن شاهان و خسروان آمد  
خر جای ملجم و خرگاه بدل باغ و بوستان آمد  
مورد بجای سوسن آمد باز می بجای ارغوان آمد

روذکی المعجم فی معاییر اشعار المعجم ص ۲۷۰



فقط دو فصل داشتند اول تابستان (هم Hama) پس از آن زمستان (زین Zayana) از همین کله است دی) در کلیه اوستا از همین دو فصل اسم برده شده است نوروز جشن آغاز تابستان است و مهرگان جشن آغاز زمستان بخصوصه جشن مهرگان بسیار شوخ و سرور انگیز بود کتزیاس مینویسد که پادشاهان هخامنشی هیچ نباستی مست شوند مگر در روز جشن مهرگان که لباس فاخر ارغوانی پوشیده در باده پیمائی با میخوارگان شرکت مینمودند مورخ دیگر دوریس Duris مینویسد که در ایزد جشن پادشاه میرقصید<sup>۱</sup> بقول استرابون Strabon خستریاوان (ساتراپ) ارمنستان در جشن مهرگان بیست هزار کره اسب برسم ارمغان بدربار شاهنشاه هخامنشی میفرستاد اردشیر بابکان و خسرو انوشیروان در این روز رخت نو بپوشیدند در بندهش آمده است که روز مهرگان مشیا و مشیانه (آدم و حوا) از نطفه کیومرث پدید آمدند<sup>۲</sup> از علمای ایرانی و عرب اخبارات زیادی در خصوص مهرگان نقل شده است از آن جمله مذکور است که در موقع این جشن موبدان موبد خوانچه ای که در آن لیمو و شکر و نیلوفر و به و سیب و یک خوشه انگور سفید و هفت دانه مورد گذاشته شده بود زمزمه کنان (واج گویان) نزد شاه میآورد<sup>۳</sup>

ابو ریحان بیرونی که در سال ۳۶۲ هجری تولد یافت و از بزرگان علمای ایران شمرده میشود در کتاب معروف خود الآثار الباقیه عن القرون الخالیه مفصلاً از عید مهرگان صحبت میدارد از آن جمله مینویسد «گویند مهر که اسم خورشید است در چنین روزی ظاهر شد باین مناسبت این روز بدو منسوب کرده اند پادشاهان هر این جشن تاجی که بشکل خورشید و در آن دایره ای مانند

Olema, Die Griech. u. Latein. Nachrichten über die Persische Religion S. 90 ۱

۲ رجوع شود به بندهش فصل ۱۵ چاپ یوستی yusti

۳ وندیشمان Windischmann در کتاب خود میترا Mithra در صفحه ۵۷ در جزو اشیاء خوانچه سیسیف Sysiphe هم افزوده است نگارنده این کله را در جایی ندیدم شاید سیسبر Sisymbrium باشد که میدانیم گیاه مقدسی است و بندهش آن را گیاه مخصوص بهرام ایزد ذکر کرده است آن گاهی است شبیه بنناع و خوشبو تخم آن ریزه تر از تخم ریحان است رجوع شود به بهرام الجواهر و تحفة المؤمنین

چرخ نصب بود بسر میگذاشتند و گویند در این روز فریدون به بیوراسب که ضحاک خوانندش دست یافت چون در چنین روزی فرشتگان از آسمان بیاری فریدون فرود آمدند بیاد آن در جشن مهرگان در سرای پادشاهان مرد دلیری میگذاشتند که بامدادان با آواز بلند ندا میدادای فرشتگان بسوی دنیا بشتابید و جهان را از گزند اهریمنان برهائید و گویند خداوند در این روز زمین را بگسترایند و در اجساد روان بدمید و در این روز کره ماه که تا آن وقت گوی تاریکی بود از خورشید روشنائی و نور کسب نمود از سامان فارسی نقل شده است که او گفت ما در زمان ساسانیان قائل بودیم از آنکه خداوند یاقوت را در روز نوروز از برای زینت مردمان بیافرید و زبرجد را در روز مهرجان و این دو روز را بر سایر ایام سال فضیلت داد چنانکه یاقوت و زبرجد را بر سایر جواهرات در آخرین روز این جشن که بیست و یکم ماه باشد فریدون ضحاک را در کوه دباوند بزدان انداخت و خلایق را از گزند او برهائید لاجرم در این روز عید گرفتند و آفریدون مردم را امر کرد که گشتی بعیان بندند و واج زمزمه کنند و در هنگام خوردن و آشامیدن لب از سخن فرو بندند چون مدت استیلای ضحاک هزار سال طول کشید و ایرانیان خود مشاهده کردند که ممکن است عمر انسان این همه طولانی گردد از این روز بعد دعای خیر شان در حق یکدیگر چنین بود (هزار سال بزی)

زادشت فرمود که آغاز و انجام جشن مهرجان در عظمت و شرافت مساوی است پس هر دو روز را عید بگیرید از این پس هر مز بن شاپور در تمام روزهای مهرجان جشن برپا داشت در زمن بعد پادشاهان و مردمان ایران شهر از آغاز مهرجان تا مدت سی روز مانند نو روز عید میگرفتند و هر پنج روز را يك طبقه از شاهزادگان و موبدان و بزرگان و بازرگانان و رزمیان و دهقانان و اهل حرفه و صنایع مخصوص نمودند<sup>۱</sup>

۱ رجوع کنید بکتاب آثارالباقیه جاپ زاخو Sachun ص ۲۲۲ — ۲۲۴ هنوز هم دعای هزار سال بزی معمول است چون جشن مهرگان در میان مسلمانان منسوخ شده این دعا را در جشن نوروز عبارات دیگر بهمدیگر میگویند تا در این سالهای اخیر پارسیان در وقت غذا خوردن صحبت نمیکردند

ابو ریحان بیرونی در کتاب دیگر خود موسوم به کتاب التفهیم فی صناعة التنجیم در نسخه فارسی آن گوید «مهر جان روز است از مهر بهاء و نامش مهر و اندرین روز آفریدون ظفر یافت بر بیور اسب جاذوانك بضحاك معروف است و بکوه دناوند باز داشت و روزها از بس مهرگانست همه جشن اند بر کردار انج از بس نوروز بود و ششم این مهرگان بزرگ و رام روز نامست و بدین داندش»<sup>۲</sup> بلعمی مینویسد: «آفریدون ظفر یافت و ضحاك را بگرفت و بکشت و همان روزگار تاج بر سر آفریدون نهاده جهان بروی سپرد و آن مهر روز بود از مهر ماه و آن را مهرگان نام کردند و عید کردند و آفریدون بعلك بنشست»<sup>۳</sup>

فردوسی نیز در خصوص بر نخت نشستن فریدون گوید

بروز خجسته بر مهر و ماه      بسر بر نهاد آت کیانی کلاه

بفرمود تا آتش آفروختند      همه عنبر و زعفران سوختند  
پرستیدن مهرگان دین اوست      تن آسائی و خوردن آئین اوست  
کنون یادگار است از او ماه و مهر      بکوش و برنج انج منهای چهر

این عید باندازه بزرگ و محترم بوده که استیلای عرب هم نتوانست آنرا از میان ببرد بسا از عادات و رسومات ایران در مدت غلبه و قهر مغول از دست رفت از اشعار منوچهری برمیآید که در عهد سلطان مسعود غزنوی که در سال ۴۲۱ هجری جلوس نمود با شکوه و جلال تمام در دربار سلطان مثل سابق جشن مهرگان میگرفتند جشن مهرگان در نهم آسیای صغیر نیز معمول بود و از آنجا با آئین مهر بارو با رفت که ذکرش بیاید جای تعجب است که از این عید باین بزرگی و شریفی در طی اخباراتی که در خصوص آئین مترا در اروپا خوانده میشود اسمی نیست مستشرق دانشمند بلژیکی کومون Gumont در کتاب نفیس خود «آئین مترا»

۲ نقل از يك نسخه خطی که در کتابخانه ملی پاریس موجود است نگارنده در اوقات که لغات فارسی کتاب مذکور را استخراج میکردم غفلت نموده شماره نسخه را ضبط نکردم

۳ بلعمی چاپ کانپور ص ۴۶

میگوید بدون شك جشن مهرگان که در ممالك رُم قدیم روز ظهور خورشید تصور  
 میشده و آن را Sol Natus Invicti یعنی روز ولادت خورشید مغلوب نشدنی  
 میگفته اند به ۲۵ ماه دسامبر کشیده شده و بعد از نفوذ دین عیسی در اروپا روز  
 ولادت مسیح قرار داده شده است در انجام این مبحث متذکر میشویم که  
 در فرهنگها مهرگان بزرگ و مهرگان خرد اسم دو مقامی است از موسیقی  
 از مورخین قدیم یونان و رُم اخبار زیادی راجع به مهر بما فرسیده  
 یعنی از مورخین پیش از زمان نفوذ دین عیسی در اروپا  
 اگر نه از قرون بعد از میلاد در اوقاتی که آئین مترا سراسر  
 ممالك وسیعه رُم را فرا گرفته بود در خصوص این فرشته ایرانی اطلاعات بسیار  
 داریم ولی غالباً آلوده بعرض و کینه بیشتر این اطلاعات از مأخذ آباء و  
 روحانیون دین عیسی میباشد که سعی مخصوصی در باطل بودن مترا و برحق بودن  
 عیسی دارند بطوری که این اطلاعات از نقطه نظر تاریخی و دینی چندان مربوط  
 بملیت ما ایرانیان نیست کتبی که در خصوص آئین مترا نوشته شده بود و ممکن  
 بود که يك سرچشمه بسیار خوبی از برای تاریخ و مذهب ایران قدیم باشد از  
 تعصب نو مسیحی شدگان از میان رفته همانطوری که دست تطاول و تعصب مسلمانان  
 اوراق دینی زرتشت را در ایران نابود نموده است

مهر در کتب  
مورخین قدیم

غالباً مورخین یونانی بفراشتگان مزدیسنا بمناسبت مقام و شغل شان اسم  
 یکی از پروردگاران خود را که با اوشباهتی داشته میداده اند مثلاً بناهید ایرانی  
 اسم الاهه یونانی داده ارتمیس Artemis - میگفته اند مگر مهر که اسم او مبدل نشده  
 میترس Mithres نامیده میشده است و این دلیل شهرت و بزرگی مهر است کز نفون  
 Xenophon در کتاب کیرویدی Cyropedie مینویسد که پادشاهان هخامنشی به مهر  
 سوگند یاد میکردند پلوتارك نیز بنوبت خود نقل میکند از آنکه داریوش در يك  
 امر مهمی یکی از خواجگان خود امر میکند که راست بگوید و از مهر بترسد  
 از این دو فقره برمیآید که از قدیم مهر گواه راستی و دروغ بوده و دروغگویان  
 را بسزا میرسانید کرتیوس Curtius مینویسد که داریوش در جنگ بضد اسکندر

در نزد يك اربلا Arbela از مهر استغاثه نمود که بلشکرش نصرت دهد این خبر نیز موافق است با آنچه در اوستا آمده که مهر فرشته ایست بخصوصه در میدانهای جنگ از او یاری خواسته میشود استرابون Strabon میگوید که ایرانیان خورشید را باسم میترس میستایند از این خبر میتوان دانست که در يك قرن پیش از مسیح مهر با خورشید مُشْتَبِه شده این دو را یکی میپنداشته اند موق ترین خبری که بهار سیده همان خبر پلوتارك میباشد که مینویسد زرتشت تعلیم داد که هر مزس Hormozes (هرمز) در عالم معنوی شبیه است به نور و فروغ و ارمینوس Arminius (اهرمین) شبیه است بظلمت در میان این دو میترس (مهر) قرار داده شده از این جهت ایرانیان او را واسطه و میانجی میدانند این خبر پلوتارك اشاره است بمعنی اصلی کلمه مثر که ذکرش گذشت و باید نیز متذکر شویم که عقیده ایرانیان در واسطه بودن مهر بسیار قدیمتر از عهد پلوتارك است که در قرن اول میلادی میزیست زیرا که آنچه او راجع بمذهب ایران مینویسد چنانکه خود ذکر میکند از کتاب فیلیپینا Philippina که امروز در دست نیست برداشته شده است و مؤلف آن کتاب تیپونپوس Theopompos در قرن چهارم پیش از مسیح معاصر فلیپ پدر اسکندر بوده است

هرودت که از حیث زمان قدیمتر از مورخین فوق است مستقیماً راجع بمهر چیزی نمینویسد فقط از اسامی خاصی که در طی تاریخ خود ذکر میکند میتوان دانست که مهر در زمان ماد (مد) و فارس مشهور و بواسطه تبرک جزو اسامی اشخاص گردیده بوده است از آنجمله هرودت داستانی از کورش دختر زاده استیاج آخرین پادشاه ماد مینویسد که استیاج کورش نوزاد را بدست یکی از گاشکان خود که مهرداد نام داشت سپرد تا نوزاد را پنهانی بکشد هرودت نیز در کتاب اول خود در ققره ۱۳۱ از مترا اسم میبرد ولی بدون شك در ذکر این اسم اشتباهی کرده است میگوید ایرانیان گذشته از زوس Zeus (Jupiter مقصود او هر مزد است) که بنزد آنان اسم سراسر آسمان است باقتاب و ماه و زمین و آتش و آب و باد نیز فدیة میفرستند از اشورها و عربها ستایش

اورانیا Urania را آموخته جزو عبادت خود ساخته اند اشور ها اورانیا را میلیتا Mylitta و عمرها الیتا Ahita و ایرانیان مترا مینامند

در این جا مقصود هرودت از اناهیتا (ناهید) میباشد چون این فرشته مؤنت بیادش نیامده و مترا که مشهورتر بوده زودتر بخاطرش افتاده لهذا اورا بجای الاله اشور و سامی ذکر نموده است<sup>۱</sup>

هر چند که در گاتها اسمی از مهر بمعنی فرشته فروغ و روشنائی در اوستا <sup>مهر</sup> برده نشده است چنانکه از هوم و فروهر هم در این قسمت اوستا اثری نیست ولی سایر جزوات کتاب مقدس پر است از عظمت او یشت دهم که پس از فروردین یشت بلندترین یشت است منسوب باواست مهر یشت مانند همه یشتهای بلند بسیار قدیم و بی اندازه دلکش است مهر یشت منظوم و به ۳۵ باب تقسیم گردیده که مجموعاً ۱۴۶ قطعه است هر يك از قطعات بطور غیر مساوی دارای ابیات می باشد این منظوم طوری نیست که بتوان اوزان آنها را مثل پنج گاتها معین نمود و با يك قاعده کلیه از برای عدد سیلابها و یا آهنگها قرار داد مگر آنکه خواسته باشیم قطعات آنرا تجزیه نموده هر يك را منفرداً شرح دهیم<sup>۲</sup> مهر یشت بخوبی یاد آور عهد آریائی است و نیز واضحاً در آن اصلاح زرتشتی دیده میشود در سنت است که پیش از حضرت زرتشت پیغمبرانی آمدند و رفتند و خورش ابرانی آئین کهن را تجدید نمود و به تکمیل رسانید این سنت را نیز حقیقی است زرتشت دین پیشین آریائی را همان دینی که امروز اصول آن در وید برهمنان مندرج است تجدید نمود و مردم را به پرستش خدای یگانه هدایت کرد گروه پروردگاران قدیم را آفریده اهورامزدا خواند همه را گاشتهگان پروردگار بزرگ نامید که از طرف مصدر جلال مانند کارگزاران در تمشیت امور دینوی بندگان بردارند باین کارگزاران ایزدی در مزدیسنا مانند سایر ادیان ایزدان (فرشتگان) نام داده اند مهر یکی

۱ از برای اطلاعات مفصل تر رجوع شود به Rapp Die Religion u. Sitten der Perser nach den Griechischen und Römischen Quellen S. 53-60

۲ رجوع شود به Über die Metrik des jüngeren Avesta von Karl Geldner Tübingen 1877

از آن فرشتگان است هرچند که در جزو دسته هفتگانه مهین فرشتگان امشاسپندان نیست ولی سراسر اوستا سرودگوی 'علو مقام او است مستشرق دانشمند هلاندی Tiele کلیه مطالب مهریشت را تجزیه نموده آثار آریائی و نبرد زرتشتی آن را بطوری که در ذیل ملاحظه میکنید نشان میدهد<sup>۱</sup> از مهریشت دو مطلب عمده میتوان استخراج نمود و آن را بنیان و پایه قرار داد اول راستی و دوم دلیری این یشت را نیز میتوان سرچشمه راستگوئی و بهلولائی ایرانیان دانست که در دیبای قدیم مخصوصاً باین دو صفت شهرت داشتند و یونانیان دشمنان دیرین هم آن را انکار نکرده اند مهر اینزد همراه بیدار و غرق اسلحه برای یاری کردن راستگویان و برانداختن دروغگویان و پیمان شکنان در تکابو است در آغاز یشت دهم در فقره دوم در همان جایی که در واقع مهر یشت از آنجا شروع میشود اهورامزدا بسپنتمان زرتشت گوید من مهر را مانند خود شایسته ستایش و سزاوار نیایش آفریدم ای سپنتمان کسی که مهر دروغ گوید و پیمان شکند و شرط وفاداری و بران کننده کشور و کشنده راستی است ای سپنتمان تو نباید عهدی که بستی بشکنی خواه با يك مزدیسنا خواه با يك دیوسنا چه معاهده با هر که بسته شد درست و قابل احترام است<sup>۲</sup> چنانکه اشاره کردیم مهر در آغاز یشت از آفریدگان اهورامزدا محسوب است و از برای محافظت عهد و میثاق مردم گاشته شده است از این رو فرشته فروغ و روشنائی است تا هیچ چیز از او پوشیده نماند و در سراسر جهان آنچه از راست و دروغ میگذرد و عهدی که بسته و شکسته میشود کلیه نزد او پیدا و آشکار باشد برای آنکه خوب

۱ مهریشت از قطعه ۱ — ۶ مقدمه ایست در توحید که اصلاً متعلق باین یشت نیست بعدها افزوده شده است از قطعه ۱۱۸ — ۱۳۹ شامل قسمت رسومات دینی است از قطعه ۱۴۰ — ۱۴۴ عبارت است از توصیف و مدح و ثنا در صورتی که از قطعه ۱۱۵ — ۱۱۷ را از قطعات مستقل ندانیم میتوان آنرا نیز جزو قسمت رسومات دینی شمرد و بقطعه ۱۱۸ مذکور مربوط و متصل کرد بطور یقین در قطعات ۹ و ۱۸ — ۲۱ و ۲۳ — ۲۴ و ۲۸ — ۳۴ و ۳۷ — ۴۳ و ۴۸ و ۸۳ — ۹۴ و ۹۸ — ۱۰۱ و ۱۰۵ — ۱۱۱ علامت نفوذ آئین زرتشتی است پس از تجزیه قطعات مذکور ما بقی را باید یادگار عهد آریائی دانست رجوع شود به C. P. Tiele, Die Religion bei Iranischen Völker, Deutsche Ausgabe von Gehrlich Gotha 1908 S. 32

۲ مزدیسنا و دیوسنا را میتوان به مؤمن و کافر ترجمه نمود

از عهد خدمت پاسبانی و تگهبانی بر آید اهورامزدا باو هزار گوش و ده هزار چشم داده در تفسیر پهلوی این یشت چنین آمده است که این گوشها و چشمها خود جداگانه فرشتگانی هستند که از طرف مهر گاشته شده تا همه اعمال مردمان را از آنچه دیده و شنیده اند باو خبر دهند در تاریخ ایران میخوانیم از آنکه قسمتی از لشکریان شاهنشاهان قدیم بچشم و گوش مملکت نامیده میشده اند بی شک مهر یشت مأخذ آن است و بعلاوه ده هزار دید بان بخدمت او گاشته دائماً در اطراف زمین در گردش اند و وقایع را بمهر خبر میدهند مقام مهر در بالای کوه هرا Hara میباشد در آنجائی که نه روز است و نه شب و نه تاریکی و نه باد سرد و گرم و نه ناخوشی و نه کثافت از آنجا بمالک اریائی نگران است این آرامگاه خود به پهنای کره زمین است یعنی که مهر در همه جا حاضر است کسی که از حق خویش محروم گشته بنزد مهر شکایت برد هرچند که آواز او ضعیف باشد اما ناله گله آمیز سراسر زمین را فرا گیرد و بعالم بالا رسد مهر از آن آگاه گشته بیاری شتابد و نیز از برای مهر برج بزرگی معین است که همیشه در آنجا مانند پاسبانان بپا استاده آماده خدمت است مهر مانند سروش همیشه بیدار و دشمن دیو خواب است بازوان او باندازه ای توانا و رساست که تمام دنیا را تواند فرا گرفت و دروغگو را در هر کجا که باشد خواه در مشرق خواه در مغرب خواه در مرکز زمین بچنگ تواند آورد دلیری و بینائی و فریفته نشدنی از صفات مختصه بمهر است کلیه خصایصی که لازمه وظیفه او است باو داده شده است هم چنین اسباب کار پاسبانی او از هر جهت فراهم است مهربانند ناموران شاهنامه خود بر سر زره زرین در بر سپر سیمین بدوش افکنده گرز گران بدست گرفته بگردونه زرین که بیک طرز منیوی ساخته شده و دارای چرخهان درخشان بلند است نشسته است چهار اسب سفید او را چست و چالاک گرد گیتی میگرداند در گردونه مهر یک هزار تیر ناوک زرین یک هزار نیزه یک هزار تبرزن پولا دین یک هزار تیغ یک هزار گرز آهنین و فلاخن موجود است فرشته پیروزی بهرام و فرشته فرمانبرداری سروش



و فرشته دادگری رشن و فرشته درستی ارشناد و فرشته نیک بختی و فراوانی یارند و فرشته توانگری و ثروت اشی (ارت) از پیش و پس و راست و چپ مهر می‌تازند<sup>۱</sup> بخصوصه ایزد رام از یاران اوست چون دین زرتشتی عملی است مهر نیز در همین دنیا بدروغگویان و پیهان شکنان سزا می‌دهد آنانرا پریشان و سرگردان می‌سازد خان و مان‌شان را بیاد می‌دهد و در میدانهای جنگ ضربت تیغ و تیر و نیزه آنان را کارگر نمی‌سازد خوار و زبون آنانرا بخاک سیاه می‌افکند هم چنین دینداران راست‌کردار را بنعمت و خوشی و سرافرازی و آبادی و شهر یاری و برتری می‌نوازد و در میدانهای جنگ پیروز مندشان می‌گرداند. بمناسبت زور و توانائی مهر است که در زمان قدیم پادشاهان بخصوصه باو توجه داشته‌اند در خود یشت دهم نیز غالباً آمده است که مهر شهر یاری بخشنده است از این جهت در میان طبقه شرفا و جنگجویان بیشتر از فرشتگان دیگر ستوده می‌شده است

از آنکه مهر خورشید نیست بلکه فرشته روشنائی و فروغ است بخوبی از خود یشت دهم از فقره ۱۳ و ۹۵ برمی‌آید در این دو فقره از برخاستن مهر پیش از خورشید و گردش او پس از فرو رفتن خورشید صحبت شده است در فقره ۱۴۵ همین یشت آمده است «ما ستارگان و ماه و خورشید و مهر شهر یار همه ممالک را می‌ستائیم» گذشته از مهر یشت در سایر قسمتهای اوستا نیز میان خورشید و مهر امتیاز داده شده است از آن جمله در وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۲۸ از هویدا شدن مهر و بدر آمدن خورشید سخن رفته است در کتب متأخرین هم این امتیاز موجود است در فصل ۵۳ کتاب مینو خرد گوید «دانای مینو خرد پرسید که چگونه نماز و ستایش یزدان باید کرد مینو خرد در پاسخ گفت هر روز سه بار وقتی که خورشید و مهر برابر گشته روان گردند» در فصل ۳ از بهمن یشت در فقره ۴۷ آمده است «مترو (مهر) دارنده دشتهای فراخ خروش بر آورده به هوشیدر گوید ای پسر زرتشت دین نیک را بر قرار ساز و بخورشید تیزاسب بانك زده گوید بجنبش در آی چه هفت کشور گیتی تیره و تار گردید»

۱ یارند Parend پهلوی کله اوستا یارندی Parend سانسور می‌باشد

اشی را نیز اشیش و نگومی سانسور می‌نماید

نگهبانی يك قسمتی از روز که موسوم است به هاونی یا هاون گاه که از سپیده دم تا نیمروز باشد با مهر است

گفتیم که روز شانزدهم ماه مخصوص مهر است اگر مهر و خورشید یکی بود نبایستی روز یازدهم ماه هم مخصوص باقتاب گشته خورشید روز نامیده شود گذشته از دین که اسم خداوند است اسامی فرشتگان در سی روز ماه مکرر نشده است شکی نیست که مهر و خورشید یکی نیست و هیچ شکی هم نیست که این دو از زمان بسیار قدیم بهم مشته یکی پنداشته شده است چنانکه فروهر و روان بهم مشته شده است و ذکرش در مقاله فروهر بیاید چه استرابون که ذکرش گذشت مینویسد که ایرانیان خورشید را با اسم مهر میستایند پنج قرن بعد از آن هم Elische مورخ ارمنی قرن پنجم میلادی نقل از وعاظ زرتشتی کرده میگوید «خورشیدی که بواسطه اشعه خود جهان را روشن کند و بواسطه حرارت خود غذای انسان و جانوران را تضح دهد کسی که از سخاوت یکسان و داد و دهش مساوی خویش مهر نامیده شده است»<sup>۱</sup>

از روی دستور یشت دهم آتانی که باحکام مذهبی آشنا نیستند و کسانی که شایسته مقام پیشوائی نباشند نباید مباشر مراسم و تشریفات آئینی مهر گردند در هنگام بجای آوردن آن باید يك بود و غسل نمود بعدها این شروط با آئین مهر بارو یا رفته شاید مأخذ غسل تعمید عیسویان همین باشد

از آنچه گذشت میتوان گفت که مهر فرشته روشنائی و جنگ است در کتب متأخرین نیز وظیفه حساب و رهنمای روز واپسین باو داده شده است از آن جله مهر در روز قیامت بهمراهی سروش و رشن روان راستگویان را در سرپل چنوت از دست دیوهای که میخواهند او را بدوزخ ~~کشانند~~ نجات میدهد<sup>۲</sup> اردای ویراف مقدس در سیر بهشت و دوزخ پس از آنکه از

Darmesteter, Le Zend—Avesta vol II p 441

۱ رجوع شود به

۲ رجوع شود به La vie Future d'après Le Mazdâisme par Nathan Söderblom

Paris 1901 p. 95-96

پل چنوت گذشت مهر و رشن و اندر وای و بهرام با او در گردش همراه شدند<sup>۳</sup>  
بقول بندهش انواع گل بنفشه مخصوص بمهر است<sup>۴</sup>

## آئین مهر در رُم

چون پادشاهان ایران توجه مخصوصی بمهر داشتند و کلیه لشکریان شهرت مهر در ایران و ممالك مجاور فتح و پیروزی خود را از او میدانستند از این رو ستایش مهر سراسر ایران زمین را فرا گرفته در همه جا از او یاری و پناه خواسته میشد قلمرو نفوذ او از حدود ایران هم گذشته بتمام ممالکی که در تحت استیلای شاهنشاهی بود رسید در بابل که یکی از بایتهای ایران و اقامتگاه زمستانی پادشاهان بود مهر با پروردگار محلی شمش Selmasch بواسطه شباهتی که با او داشت یکی تصور شده بنظر اهالی آنجا ستایش او بیگانه و غریب نیامد چنانکه ناهید ایران با الهه بابلی ایستار Istar برابری نموده پرستیده شد آئین مهر از بابل بتمام آسیای صغیر انتشار یافت در ممالك یونان نیز با پروردگار خورشید یونانی هلیوس Helios خویشی بهم رسانید مختصراً بهر جا که رفت با پروردگار محلی خورشید ساخته طرف توجه و محبت همه گردید بدون آنکه اساس آریائی آن بهم بخورد هر يك از اقوام بیگانه رسم و عادتى از پروردگار خود باو بسته بمذاق خویش نزدیک نمود باین شکل وسعت خاک مهر از طرف مغرب کشیده شد بدریای سیاه و بدریای یونان از Egee و از طرف مشرق بسند یعنی به هندوستان بهمان مملکت آریائی که در آنجا مهر از زمان بسیار قدیم پروردگار فروغ بوده است میتوان گفت که عظمت و جلال مهر در تمام این ممالك وسیع آسیائی از عهد هخامنشیان تا چندین قرن پس از میلاد مسیح برقرار بود از فتح اسکندر ماکدونی بدروخت کهن سال آئین مهر آسیبی نرسید چه پس از مردن اسکندر و تقسیم شدن ممالکش در میان سردارانش دوباره بشدت تمام در سراسر ممالك قلمرو مهر مانند یارینه آئین این فرشته روشنی و پیروزی برقرار بود از طرف مشرق سلطنتی

Arta Virâf—Namah par Barthélemy, Chapitre V Paris 1887

Bundehesh von Fer. Yusti, Capitel XXVII

۳ رجوع شود به

۴ رجوع شود به

که در باختر تشکیل یافت و بعدها با اسم سلطنت هندو اسکیت Iudo-Scythie  
 بشمال غربی هندوستان کشیده شد در روی سکه کانیسکا Kaniška و هویسکا  
 Huviska از پادشاهان سلسله تروشکا Turnška از قرن اول و دوم میلادی  
 شعاع و دائرة نور مهر دیده میشود و بعلاوه بخط یونانی روی آنها مترو Mitro  
 (مهر) و اترو Athro (آذر) نقش شده است<sup>۱</sup>

هم چنین از طرف مغرب پس از اسکندر در هر کجای از آسیای صغیر که  
 سلطنت مستقلی برپا شد کلیه شهریاران آن ممالك خود را از خاندان هخامنشیان  
 میشمردند حقیقه<sup>۲</sup> هم ایرانی تراد بوده اند یانه ولی افتخار ایشان در این بود  
 که منسوب بشاهنشاهان مقتدر قدیم باشند و در زنده نمودن سنت ابا و اجداد  
 خود اصراری داشتند و غالباً از پدر بیسر بخود اسم متری داتس Mithridates  
 یعنی مهرداد میدادند آنتیوخس Antiochos اول که از سال ۶۹ تا ۴۴ پیش از  
 مسیح در کوماگن Kommagene سلطنت داشت خود را از طرف پدر بهخامنشیان  
 منسوب میداد که بافتخار خداوند و فرشتگان نیاکانش معابد بزرگ  
 برپا کنند و بشیوایان مذهبی مانند مغها لباس پیوشند از آنجمله معبدی برای  
 مترا ساخت نقوشی که از او در نمرود داغ پیدا شده خود روبروی مهر ایستاده  
 است در دوره اشکانیان باز مقام مهر محفوظ و اسم سه نفر از پادشاهان پارت  
 مهرداد بوده است (مثل اشك ششم و نهم و سیزدهم) در زمان ساسانیان در میان  
 مردان نامدار آن زمان وزیر دانا و هوشمند یزدگرد دوم مهر نرسی دام داشت  
 که معروف بهزار بنده میباشد و خود را باسقندیار منسوب میداد در طاق  
 بستان که نزدیک کرمانشاه در شمال غربی شهر واقع است سه مجسمه دیده میشود  
 وسطی اردشیر دوم ساسانی است که از سال ۳۷۹ تا ۳۸۴ میلادی سلطنت  
 کرد در طرف دست راست او اهورا مزداست و در طرف دست چپ آنکه مشعلی  
 بدست گرفته مهر است نه زرتشت چنانکه بعضی گمان کرده اند<sup>۱</sup>

۱ رجوع شود به Grundriss der Iranischen Philologie. Zweiter Abschnitt  
 Pahlavi literature by E. W. West S. 75

۲ رجوع شود به Die Kunst des Alten Persien von Friedrich Sarre, Berlin 1922  
 S. 42

آغاز نفوذ مهر از آسیای صغیر  
 پس از دانستن این مقدمه بعید بنظر نمیرسد که آئین مهر از آسیای صغیر بخاک یونان داخل شده باشد هرچند که اساساً میدانیم یونانی زبانها کمتر در زیر نفوذ مهر بوده اند بلوتارک مینویسد که از دیر زمانی را هرنان دریائی سیلیسی Cilicie (ولایت ترسوس حالیه) در بالای کوه اولنپ Olympe یعنی در همان جایی که همیشه مقر پروردگاران یونانی بود عبادت سَری و فدیه و قربانی از برای مهر برقرار داشتند بنا بر این همن مورخ در زمان خود او که از سال ۴۹ تا ۱۲۵ میلادی باشد فرقه ای از مزدیسنا که مقصودش آئین مهر است در اروپا معروف بود بهر حال بیروان مهر در این زمان زیاد نبودند ولی در وسط قرن اول میلادی مهر مقام بلندی داشت چه بنا بقول یکی از مورخین رم دیوکاسوس Dio Cassius وقتی که تیردات پادشاه ارمنستان و برادر بلاش اول اشکانی برآمد تا از دست امپراطور نرون Neron تاج ارمنستان بر سر گذارد در روز جشن تاجگذاری با امپراطور خطاب نموده گفت من بنزد تو آمدم تا تو را مثل مهر بستانم و نیز بلوتارک مینویسد که در عهد پومپه Pompée بزرگ در سال ۶۷ پیش از مسیح وقتی که رُمها براهزنان سیلیسی شکست دادند از همان تاریخ با آئین مهر که در کلیه آسیای صغیر منتشر بود آشنا گردیدند در واقع در شکست مذکور فقط چند نقطه ای از سواحل سیلیسی بدست رُمها افتاد و در دو قرن بعد کلیه مملکت فتح شده در سال ۱۰۲ میلادی از ایالتهاي رُم محسوب گردید هرچند که بروز آئین مهر در اروپا این قدر قدیم است ولی شیوع آن در او آخر قرن اول میلادی است لشکر کشی های دولت رُم و فتوحات آن در آسیای صغیر و عراق متدرجاً مهر را با اروپا نفوذ داد در عهد قیصر تیبریوس Tiberius که از سال ۱۴ تا ۳۸ میلادی سلطنت داشت کاتپا نوکا (در آسیای صغیر) فتح شده جزو ممالك رُم گردید در زمان سلطنت نرون که از سال ۵۴ تا ۶۸ امتداد داشت قسمت غربی پونتوس یا سواحل دریای سیاه بدست رُمها افتاد در عهد و سپازیان Vespasian که از سال ۶۹ تا ۷۹ میلادی

امپراطور رُم بود ارمنستان كوچك و كوماگن Kommagene همان مملكتی كه در آنجا بخصوصه مهر ستایش میشد مفتوح گردید و از آنجا لشكریان رُم آئین مهر را مانند ارمنان از آسیا بارویا آوردند و بعد ها لشكر كشی های بزرگ قیصران رُم مثل ترژان Trajan (۹۸-۱۱۷) و لوسیوس وروس Lucius Verus (۱۶۱-۱۶۹) و سپتیمیوس سوروس Septimius Severus (۱۹۳-۲۱۱) بضد آسیا و استیلای بر عراق بیش از بیش مهر بواسطه این آمد و شدها در دنیای غربی پر و بال گشود از همان آغاز حكومت و سیازیان سربازان رُم (لژیون ۱۵) در مراجعت از آسیای صغیر در كارنوئوم Carnuntum در دانوب (طونه) معبد مهر پرپا کردند

انتشار آئین مهر و دوره ترقی آن  
سبب عمده انتشار آئین مهر همان سر باز های رُم میباشند كه بسیار پارسا و خدا پرست بودند در آغاز هم در اروپا ستایش مهر بجنكجویان تخصیص داشت همان مقامی كه در ایران در میان امرای لشكریان داشت در ممالك رُم محفوظ ماند گذشته از سربازان اسرای جنك كه از آسیا بارویا نقل داده شدند بمد انتشار آن گردیدند و بعلاوه ارتباط تجارقی و مسائل اقتصادی و تبادل افكار مغربیان با مشرقیان در نفوذ مهر مدخلیت تمام داشت و بسرعت سراسر ممالك وسیعه رُم قدیم را فرا گرفت در سال ۱۴۸ در میان لشكریان دلیر ژرمن (المانهای قدیم) نفوذ نمود در عهد امپراطور كومودوس Commodus كه از سال ۱۸۰ تا ۱۹۲ میلادی سلطنت كرد و خود مهر گرویده بود جایی نماند كه اثر مهر در آنجا نباشد بطوری كه وسعت قلمرو مهر در اروپا از سواحل دریای سیاه كشیده به اكوس Ecosse جزیره انگلستان كشیده میشد و در افریقا نفوذ آن تا بمحدود صحرا میرسید نظر به نقشه ممالك رُم قدیم و وسعت خاك آسیا باستثنای ممالك زرد نژاد میتوان گفت در هیچ قرن هیچ پروردگار یا فرشته یا پیغمبری بشهرت مهر نبوده است بقول فیلسوف و مورخ معروف فرانسه رنان Renan (۱۸۲۳-۱۸۹۲ میلادی) «اگر علت و حادثه ای روی داده ترقی عیسویت را باز میداشت هر آینه جهان از آن مهر بود»



مجسمه مهر در قبر واتیکان *Vitruv* (دُم)

دین عیسی و مهر تقریباً هر دو در يك زمان از آسیا داخل اروپا شد در آخر قرن دوم هر دو در دور ترین نقاط ممالك رُم ییروانی داشت بنا بكثرت آثاری که از زمان امپراطور سور Sévér (۲۰۸-۲۳۵) باقی ماند میتوان احتمال داد که مهر پرستان بیش از عیسی پرستان بودند راست است کتابی که شاهد عظمت مهر باشد از قدیم در دست نداریم تعصب عیسویان آن زمان آثاری از مهر حریف پر زور عیسی باقی نگذاشت بواسطه مورخین میدانیم که کتب عدیده در خصوص اصول آئین مهر و نماز و ادعیه و طریقه ستایش و رسوم و عادات آن موجود بود از آن جمله است کتاب بزرگ نویسنده رُم پلاس Pallas که فقط اسمش بجا رسیده است ولی آثار معابد مهر و نقوشی که از آن در تمام ممالك اروپا پیدا شده است تا بیک اندازه حاکی جاء و جلال دیرین و مبین برخی از عادات و رسوم آن طریقه است و ادعیه و نماز اول بزبان یونانی و بعدها لاتینی بود برای قوت کلام یا مؤثر نمودن آن بعضی از لغات ایرانی (پهلوی) داخل میکردند صفتی که همیشه از برای مهر میآوردند کله نبرد میباشد این کله همان است که امروز نبرد یا نبرده گوئیم و بمعنی دلاور و جنگجو میباشد چنانکه فردوسی گوید

هم اکنون ترا ای نبرده سوار پیاده بیاموزمت کارزار

در اوستا نیز صفتی که همیشه برای مثر آورده شده است کله سُورَ Sura میباشد که بمعنی نبرده است پیشوایان دین مهر میبایلدند از آنکه پروردگاران خود را از روی اصول قدیم ایران که زرتشت آورد میستانید و میکوشیدند که اصل و بنیان ایرانی مهر بهم نخورد گرچه مهر پس از قرنهای اقامت در آسیای صغیر و عراق برخی از خصایص پروردگاران خورشید محل دیگر بخود گرفته بوده است ولی نه بطوری که آب و رنگ ایرانی خود را بیازد بخصوصه رونق کار مهر در اروپا در این بود که لشکریان و شرفا و قیصرها طرفدار او بودند و فرمان میدادند که عیسویان را تعاقب کنند

تعاقب عیسویان در سال ۲۵۰ میلادی بواسطه امپرا طور دسیوس

Decius در تاریخ رُم مشهور است در سال ۲۷۴ قیصر اورلیان Aurelian



امر کرد که يك معبد بزرگي برای مهر بسازند چه فتح خود را در سوریه بضد زَنوب Zenobe ملکه یامیر (نُدُمر) از پرتو مهر پروردگار پیروزی میدانست دیوکلسیان Diocletian که از سال ۲۸۴ تا ۳۰۵ سلطنت داشت بقول معاصرین خودش وضع در بار خود را مثل دربار ساسانیان نموده بخصوصه هایل بود که بیش از بیش آئین مهر منتشر شود در سال ۳۰۳ فرمان داد تا عیسویان را تعاقب کنند و پس از اوقیصر گالریوس Galerius (۳۰۶-۳۱۱) بشدت تمام عیسویان را تعاقب مینمود در قرن سوم میلادی مهر در ممالک رُم باوج ترقی رسید و بنظر میرسید که تمام دنیا را فرا گیرد تا آنکه در سال ۳۲۴ قیصر لیسیلیوس Licinius که در زیر علم پروردگار پیروزی مهر بضد کونستانتین Constantine که بنزد عیسویان بمنزله گشتاسب زرتشتیان است جنگید و شکست یافت در این شکست خورشید نیز مغلوب صلیب گردید

مهر بیوشید رو ریخت ز مُغ آبرو      ترسا چون شب پره دیده بینا گرفت  
لاف زد و هرزد گفت مهر خدائی نهفت      زبان گستاخ چون زنک کلیسا گرفت

پس از فتح کونستانتین پیروان عیسی جسور شدند نه آنکه فقط برسوم و عادات مهر پرستان خنده میزدند و آنها را پست بقلم میدادند بلکه تمنا داشتند که کلیه معابد آنانرا خراب کنند و حاجت آنان نیز برآورده شد چه از مامِرت Mamert مطران وینه که در سال ۴۷۴ در گذشت نقل شده است که در عهد کونستانتین کسی جرأت نمیگردد که خورشید را در وقت برآمدن و فرو رفتن نگاه کند دهقانان و دریا نوردان هم جرأت نداشتند که بستارگان نظری افکنند از بیم جان لرزان چشم خود را بزمین میدوختند

کونستانتین در آخر عمرش در سال ۳۳۷ غسل تعمید نمود و در همان سال بمرد در مدت سی و شش سال مهر پرستان گرفتار بودند تا آنکه در سال ۳۶۱ میلادی ژولیانوس Julianus سلطنت رسید این امپراطور فیلسوف

گرچه تربیت عیسوی داشت و غسل تعمید یافته بود ولی از کودکی ارادتی به مهر میورزید و خود را از طرف خورشید برانگیخته و پسر معنوی او می پنداشت. فوراً پس از بتخت نشستن پرستش مهر را در قسطنطنیه رواج داد و در قصر خود معبدی برپا نمود پس از سرکار آمدن چنین امپراطوری لابد دوباره مهر پرستان جانی گرفتند حتی در عهد او پیشوای بزرگ (بطرك) اسکندریه جرج Georgios خواست در روی خرابه معبد مهر کلیسایی برپا کند مردم شوریده او را گرفته بزدان کشیدند و در ۲۴ ماه دسامبر ۳۶۱ میلادی یعنی یک روز پیش از روز جشن سالیانه مهر او را بسختترین شکلی کشتند چون ژولیانس خود را در تحت حمایت پروردگار نصرت و پیروزی تصور میکرد از این جهت بسیار دلیر بود و مانند اسکندر خواست تمام ایران همان مملکتی که سرچشمه آئین او بود تصاحب کند لشکر بزرگی بطرف ایران کشید و تا مقابل طسفون آمد اما فرشته پیروزی مهر وطن اصلی خود ایران را خوار و زبون نخواست در میدان کارزار تیر کارسازی به ژولیانس رسید گویند امپراطور کف خود را از خون زخمش پر نموده بطرف آسمان پاشیده گفت ای جلیلی تو شکست دادی<sup>۱</sup> در وقت مردن تقصیر را از عیسی دانست نه از مهر پس از سپری شدن روزگار کوتاه ژولیانس مهر پرستان در اروپا طرف مؤظن واقع شدند چنانکه عیسویان در ایران دوباره پیروان مهر بی پشتیبان مانده در سال ۳۷۱ گروهی از آنان کشته گردید و امپراطورها مستقیماً بصد آنها بنای ستیزه گذاشتند در ایالتها غالباً در معرض خطر هجوم عیسویان بودند معبدها را غارت میکردند و میسوزانیدند هنوز هم آثار معابدی که از زیر خاک کشف میشود دلیل شکستن و سوختن دشمنان است همانطوری که محمود غزنوی دینداری خود را در هندوستان در ریختن و شکستن مجسمه های پروردگاران هندو میخواست ثابت کند رُمها نیز برای نمودن درجه اخلاص خود بیسر روح القدس در ویران نمودن پرستشگاهان مهر و شکستن مجسمه ها اصراری داشتند غالباً پیشوایان مهر برای

۱ جلیل محلی است از بیت المقدس عیسی در آنجا تولد یافت رُمهای غیر مسیحی عیسی

را جلیلی Galilee مینامیدند

آنکه مابقی اشکال را حفظ کنند در معابد زیر زمینی خود را با دیواری می بستند آثار مقدس را تا باندازه که می توانستند پنهان میکردند چون یقین داشتند که تسلط عیسویان موقتی است از طرف دیگر عیسویان از برای آنکه مهر را از ریشه و بنیان برانند و پرستشگاهان را برای بعد هم غیر قابل استفاده کنند در خود معابد پیشوایان را کشته در زیر طاق و دیوار فرو ریخته میگذاشتند چون میدانستند که بنا بآئین مزدیسنا زمینی که آلوده بمردار و لاشه باشد همیشه ناپاک خواهد بود آئین مهر زودتر از سایر مذاهبی که در ممالك رُم وجود داشته از میان رفت چه از طرف مقامات رسمی خصوصت مخصوصی بآن میورزیدند

در خود شهر رُم (پایتخت) آئین مهر بیشتر پایداری نمود چه شرفا بواسطه نفوذ و ثروت خود میتوانستند از آن مدافعه کنند و بخصوصه مقید بودند که بکیش آباء و اجداد خویش با وفا باشند و بیش از پیش بقدیه و اوقاف معابد میافزودند پس از مرگ ژولیا نوس باز در گوشه و کنار امید بهبودی حال مهر پرستان و رونق گرفتن آئین خورشید برده میشد بخصوصه در سال ۳۹۲ وقتی که اُثرِ نیوس Eugenius عنوان امپراطوری گرفت امیدها زیادتیر شد ولی دو سال پس از این واقعه ثئودوزیوس Theodosius او را کشته و این فتح که در سال ۳۹۴ روی داده تاریخ قطع امید شدن مهر پرستان و ریشه کن شدن آئین خورشید است ثئودوزیوس جداً در انتشار دین عیسی کوشید دگر مجالی برای مهر پرستان نماند مگر آنکه در جاهای دور مثل کوه الپ Alpes و وُسر Voges تا قرن پنجم میلادی آئین مهر باقی بود

آئین مهر بیشتر از سیمصد سال در ممالك رُم دوام داشت ولی بسیاری از اصول آن مثل فدیّه و نیاز و رستاخیز و عقیده بپیل صراط عیسی و برزخ و بهشت و جهنم و حساب و میزان و ثواب و گناه در دین عیسی باقی مانده است و بعلاوه بسا از آداب و رسومات آئین مهر داخل اعیاد و عادات اقوام عیسوی گردیده است از آئین مهر کتابی از قدیم در دست نداریم

اثرات  
آئین مهر در دین  
عیسی

که بدانیم تا بچه اندازه از اصول آن داخل دین عیسی شده است هرچند که اساس این دو دین باهم تفاوت دارد ولی بواسطه نقوش و آثاری که در خرابه های معابد مهر پیدا شده و بواسطه يك رشته اخباری که بواسطه مورخین بها رسیده میتوانیم بگوئیم تقریباً آنچه متعلق برسومات و آداب آئین مهر بوده بمذهب عیسی منتقل گردیده است از همان زمان قدیم پیش از آنکه دین مهر از اروپا بیرون رود این تصاحب و دست اندازی روی داده است و باند ازه ای شباهت میان این دو دین بزرگ گردیده بوده که فیلسوفهای قرن دوم میلادی آنها را بهم مقابله مینموده اند ولی رجحانیت و برتری بمهر داده میشده است بعدها علما و پیشوایان عیسوی متعصب قرون اولیه میلادی باز این دو کیش را بهم مقابله نموده میگفته اند مهر پرستان از دین مقدس عیسی تقلید شیطانی کرده اند اگر تعصب این علماء میگذاشت که از دین مهر هم کتابی بها برسد بدون شك در آن میخواندیم که عیسی پرستان از دین مقدس مهر تقلید شیطانی کرده اند

رسومات و آئین و آداب مهر بسیار قدیم چه بیشتر از آنها در ایران معمول بوده و نیز قدمت برخی از آنها تا بعهد آریائی میرسد دین عیسی وقتی که داخل اروپا شد خود را در مقابل دین کهن سالی دید که بواسطه عادات قرون متناهی برگ و بری بآن بسته و صورت ظاهری آن طوری شده بود که بمذاق مردمان آن زمان درست میآمد و توجه را بطرف خود میکشید دین نوزاد که حتی از طرف مؤسس خود عیسی هیچ وجه دستور و آداب و کتابی نداشته است بناچار بایستی آداب و رسومات یا عبارت دیگر شکل ظاهرش را لا اقل از دیگران بعاریت بگیرد تا بجائی رسید که پیروان هر دو دسته بهمکیش خود برادر میگفتند هر دو دسته غسل تعمید میکردند هر دو بهم دیگر آب مقدس میپاشیدند هر دو وعظ اخلاقی میکردند و از عذاب اخروی صحبت میداشتند هر دو در هفته بکرور تعطیل میکردند هر دو گان میکردند که طریقه مخالف قوانینش را از روی مذهب او برداشته است لابد در آغاز برتری با مهر بود تا آنکه بواسطه طول زمان و فراموش شدن مأخذ و سرچشمه عیسویان در ادعای خویش جسورتر شدند

معابد مهر  
و داستان  
ظهور وی

معبد مهر که موسوم بوده به میتراوم Mithraum و یا متراپه Mithraea سرداب مانند در زیر زمین یا غار ساخته می‌شده است برای آنکه گاو ازلی در میان غاری بدست مهر قربانی شده بوده است عموماً مجسمه مهر در آن دیده می‌شود که گاوی را در زیر پا انداخته قربانی میکند دو پسر بچه هر يك مشعلی بدست گرفته در طرف راست و چپ او ایستاده اند (Cantes, Cantopates) مشعل دست راست سر بیالا و مشعل دست چپ سر بیائین است و این علامت طلوع و غروب خورشید میباشد در زیر دست و پای گاونر (ورزاو) مار و عقرب دیده می‌شود در مقابل مجسمه ها آتشدان است که آتش مقدس با یستی همیشه مثل آذر مزدیسنان در آن افروخته باشد نقوش و اشکال معبد منحصر بهمین نیست انواع و اقسام صورتهای مختلف که از هر کدام معنی اراده می‌شده است موجود است و ذکر همه آنها موجب طول کلام خواهد شد از روی اشکال و نقوش دانشمند بلژیکی کومون Cumont داستان مهر را با اعتقاد رُمها اینطور نقل میکند مهر از سنگ خارا تولد یافت کلاهی بطرز فریژی Phrygie (ولایت قونیه حالیه) بر سر دارد در دستی خنجر و در دست دیگر مشعلی که از برای روشن نمودن تاریکی است طاهر گشت چوپانهای که معجزه تولد او را دیدند باو نماز آوردند بره و گوساله و سایر محصولات نازه خود را نیازش نمودند چون مهر جوان مرد دلیر برهنه و در معرض آسیب باد تند بود خود را در پس شاخه های درخت الحیر پنهان کرد با کارد خود از درخت میوه چیده غذا ساخت و از برگ آن پوشاکی برای خود تهیه نمود نخستین پروردگاری که مهر در مقابل او زور آزمائی کرد خورشید است از این رو خورشید علو مقام مهر را شناخته اشعه ای از نور دور سر او قرار داد از این روز بعد مهر و خورشید بهم دست داده در هرکاری همدیگر را یاری میکنند جنگ مهر با گاونر (ورزاو) که ذکرش گذشت اشاره باین معنی است گاو که نخستین آفرینش ژوپیتر اورمزدس (Jupiter Oromazdes) میباشد آراد در بالای کوه میچرید میل مهر بآن کشید که شاخ او را گرفته به پشتش سوار شود جانور خشمگین دویدن آغاز کرد هر چند که مهر زمین خورده بود اما دست بر نداشت خود را بشاخهای او آویخته چندی کشان کشان

با آن رفت تا آنکه ورزاو خسته گشته تسلیم شد آنکاد مهر سمهای دویای آن را گرفته بدوش خویش کشید و بزحمت زیاد بغاری که منزاش بود فرود آورد این داستان کنایه از زحمت و رنج انسانی است در این جهان مهر دگریاره ورزاو را رها نموده که آزاد در روی زمین میگردد آن گاه خورشید پیک خود کلاغ را بسوی مهر فرستاد باو امر کرد که گاونر را گرفته فدا سازد هرچند که مهر باجرای چنین امری خوشدل نبود و بحال جانور رقت میآورد ولی چاره ای جز از اطاعت کردن بامر آسمانی نداشت ناگزیر با اگر اه سگ خود را برداشته ورزاو را دنبال نمود و فوراً دستگیرش کرد زیرا که در غاری پناه برده بود مهر با دستی دو منخرین او گرفته با دست دیگر دشنه بتهیگاه او فرو برد فوراً از کالبد جانور جانشیار معجزه ای روی داده گیاههای درمان بخش روئید بطوری که سراسر زمین سبز شد از مغز فقرات پشت آب حبوبات بوجود آمد و از خویش ناک (رز) بدید شد که بمقدسین در وقت اجرای رسومات مذهبی شراب داد خرد خبیب (اهریمن) بامیدی که از موقع استفاده کند مخلوقات نایک خود مثل مار و گژدم و مورچه را شتابان بسوی جانور جانشیار فرستاد تا سرچشمه زندگانی آنرا مسموم سازند و آلات تولد و تناسل جانور حاصل خیز را نخورند و از خویش بیاشامند اما کوشش آنها بی فایده ماند بروز معجزات را نتوانستند که باز دارند ماه نطفه ورزاو را پاک نموده بخود گرفت انواع و اقسام جانوران مفید از آن وجود یافت روح گاو که بتوسط سگ وفادار مهر محافظت شده بود با آسمان عروج نمود و در آنجا با اسم سیلوانوس Silvanus نگهبان گله و رمه گردید مهر بوسیله این فدیة بدرگاه پروردگار زندگانی جهان را تجدید نمود این داستان در بندهش نیز مندرج و شرحش در مقاله ماه (ص ۳۱۷) گذشت

آنچه در کیش عیسی از آئین مهر گرفته شده است

از برای آئین مهر هفت درجه و مقام تقدس قائل بوده اند از برای دخول بهریک از درجات شست و شوی مخصوصی لازم بوده است و مأخذ غسل تعمید عیسویان همین است در هر یک از روزهای هفته در جای معینی در معبد از ستاره مخصوص همان روز استفاده

میشده است و روز یکشنبه را که مخصوص بخود خورشید بوده مقدس می‌شمرده‌اند بزرگترین جشن مهر در روز ۲۵ دسامبر بوده که روز تولد مهر تصور می‌کرده‌اند یعنی که کوناخ‌ترین روز سال جشن مهر بوده است در همین اوقات نیز فینیسسها از برای پروردگار خود ملکارت Melkart جشن می‌گرفته‌اند ظاهراً در فصول سال نیز جشنهای مخصوصی داشته‌اند در بهار ماه فروردین یا اردیبهشت در همان موقعی که حالا نرد عیسویان عید فصح و روز صعود عیسی<sup>۱</sup> تصور میشود جشنی نزد مهر پرستان معمول بوده است زنان در مجلس تشریفات مذهبی مهر شرکت نداشته‌اند در عوض مجلس تشریفات ماگنا مائر Magna mater که بجای ناهید ضمیمه مراسم مذهبی مهر بوده شرکت می‌کرده‌اند بی شک ماگنا مائر مظهر مادر زمین بوده است و ایمان آوردگان بآن خود را در مقابل برادران ایمانی مهر خواهران مینامیده‌اند<sup>۱</sup>

در هنگام ستایش و سرودن ادعیه مهر نوازندگی هم درکار بوده و در مواقع مخصوص زنگ هم می‌زده‌اند مثلاً پس از بجای آوردن مراسم وقتی که میخواستند پرده از روی مجسمه مهر بردارند و بایمان آوردگان ارائه دهند زنگ می‌زده‌اند هنوز هم در آنشکدها زنگ آویخته و در مواقع مخصوص زده میشود در وقت ستایش زانو زدن هم معمول بوده است در آئین زر نشی هویدان نان و آب را تقدیس نموده با هوم آمیخته در وقت مراسم مذهبی می‌خوردند این رسم قدیم ایرانی نیز با مهر بارویا رفته ولی چون گیاه هوم در اروپا نبوده که از فشرده آن شربت مخصوص ساخته شود از این جهت بجای آن عصاره شاخه‌های نروتازه درخت رز را استعمال می‌کرده‌اند چند قرص نان و یک پیاله آب هم در وقت مراسم حاضر بوده که پشیویان بر آن دعا می‌خوانده‌اند متدرجاً عصاره شاخه‌های رز بفشرده انگور یعنی شراب متبدل شده است هنوز هم هوم در دین زرتشتی معمول است و در مراسم دینی با آب و نان مقدس مذکور بکار برده میشود این آب در اوستا موسوم است به زاوتر زاثرا Zaothra که امروز زور گویند

<sup>۱</sup> رجوع شود به Mythologie der Griechen und Römer von Otto Seemann  
Leipzig 1910 S. 126

و چند قرص نانی که در آئین مهر بکار میرفته چنانکه حالا نزد زرتشتیان معمول است چهارویا شش عدد بوده است در اوستا در *ثون و دس طوم* Draona آمده است و اینک درون گویند تمام این رسومات از مهر مسیح انتقال یافته که هنوز هم در دین عیسی<sup>۱</sup> معمول است آب زور<sup>۲</sup> با اسم آب مقدس یا ماء العباد (Holy Water, Weihwasser, eau bénite) یکی از شاهکارهای کلیسیاست

و هم چنین در مذهب عیسی<sup>۱</sup> eukharistia که در عربی افخارستیا گویند عبارت است از شراب و نان که آنرا خون و گوشت و روان مسیح پنداشته در مراسم استعمال میکنند همان هوم و درون مهر است که فقط اسمش تغییر یافته است هم چنین هنگام تشریفات مذهبی مانند ایرانیان چنانکه تا کنون نزد زرتشتیان معمول است برسم بدست میگرفته اند لابد اول پشیوایان آئین مهر<sup>۳</sup> مغها بوده اند بعدها آنان را Sacerdos میگفته اند و مثل<sup>۴</sup> مغها لباس میپوشیده اند هر روز سه بار در صبح و ظهر و عصر نماز بجای میآورده اند در نماز صبح رو بمشرق در ظهر رو بجنوب و در عصر رو بمغرب میکردند از ناقوس و ارغنون (Orgne) کلیسیا گرفته تا عقیده آنکه مسیح خود را برای نجات دنیا فدا ساخت از آئین مهر برداشته شده است غالباً در آثار مهر دیده میشود که پروردگار خورشید در وقت قربانی کردن گاو ازلی خود را بآسمان کرده با اکراه و سختی فدیہ نیاز میکند ولی چون نجات جهان در آن بوده متحمل چنین امر دشواری شده است برخی از نقوشانی که در کلیسیاهای عیسویان کاتولیک راجع بتولد و نشوونما و صعود مسیح دیده میشود شبیهت تام دارد بانقوشات خرابه های معابد مهر که حاکی داستانت ظهور مهر و اعمال او است صلاح کار در کیش عیسی<sup>۱</sup> چنین بوده که عادات و رسومات دینی مهر را که در قرون متبادی در رُم ریشه دوانده بود اخذ کنند و باین ترتیب آن را بسلیقه مردمان آترنان نزدیک نمایند و هیچ چاره هم جز از این نبوده است مردم از روز یکشنبه که مخصوص بخورشید و روزیست و پنجم دسامبر که جشن ظهور آن بوده منصرف نمیشدند تا بالاخره بناچار از قرن چهارم میلادی ۲۵ دسامبر روز تولد عیسی<sup>۱</sup> قرار داده شده است روز يك شنبه هم نزد عیسویان



روز برخاستن عیسی<sup>۱</sup> و آسمان صعود کردن وی تصوّر میشده و هم نزد مهرپرستان روز مخصوص مهر شمرده میشده است<sup>۲</sup> مقصود نگارنده نیست که کلیه آداب و رسومات مذهب عیسی را با آئین مهر مقایسه کنم نخست چنانکه گفته شد تعصب اثری از مهر نگذاشته است که ما بتوانیم کلیه اصول و رسومات این دو کیش را باهم بسنجیم دوم آنکه مقابله این دو آئین کلام را بدرازا کشانده مارا از حدود اوستا و ایران دور خواهد کرد گذشته از چند فقره عمده که ذکر شد بسا عادات و رسومات در میان اقوام عیسوی موجود است که بخوبی یاد آور مهر است بخصوص در میان عیسویان آسیای صغیر و ارمنستان در همانجائی که مهر از زمانهای بسیار قدیم پرستیده میشده است هنوز بعضی از علمای متعصب عیسوی در این قرن بیستم میلادی مانند عیسویان قرن سوم و چهارم اصراری میورزند که حقیقت را نهفته دارند ولی در نزد مورّخین دانشمند بیطرف که نزد آنان ههای علم و معرفت مانند پیغمبر و فرشته ای مقدس و محترم است از حقیقت کون خود داری نکرده صراحةً مینویسند که قسمتی از اصول و بیشتر از رسومات ظاهری کیش عیسی از مهر است در قرن چهارم در وقتی که بروردگار خورشید در مغرب زمین رو بغروب گذاشته بود دین دیگری از ایران زمین که از روی اصول مزدیسنا و بخصوصه آئین مهر تأسیس شده بود بارویا رسیده مدّعی دین عیسی گردید بطوری که نزدیک بود لرزه بارکان آن اندازد آن دین مانی است که در عهد شاپور اول بوجود آمده تا قرن سیزدهم میلادی فرقه های آن در اروپا با پیروان مسیح رقیب قدیم مهر مشغول زد و خورد خوین بودند

Histoire du Peuple Romain par Seignobos p. 448

۱

در خصوص آئین مهر رجوع شود بکتابهای ذیل

Jean Réville, Le Mithriacisme (Revue de l'histoire des religions).

Friedrich Windischmann, Mithra Leipzig 1857.

F. Cumont Textes et monuments figurés relatifs aux mystères de Mithra Bruxelles 1894—1900, 2 vol.

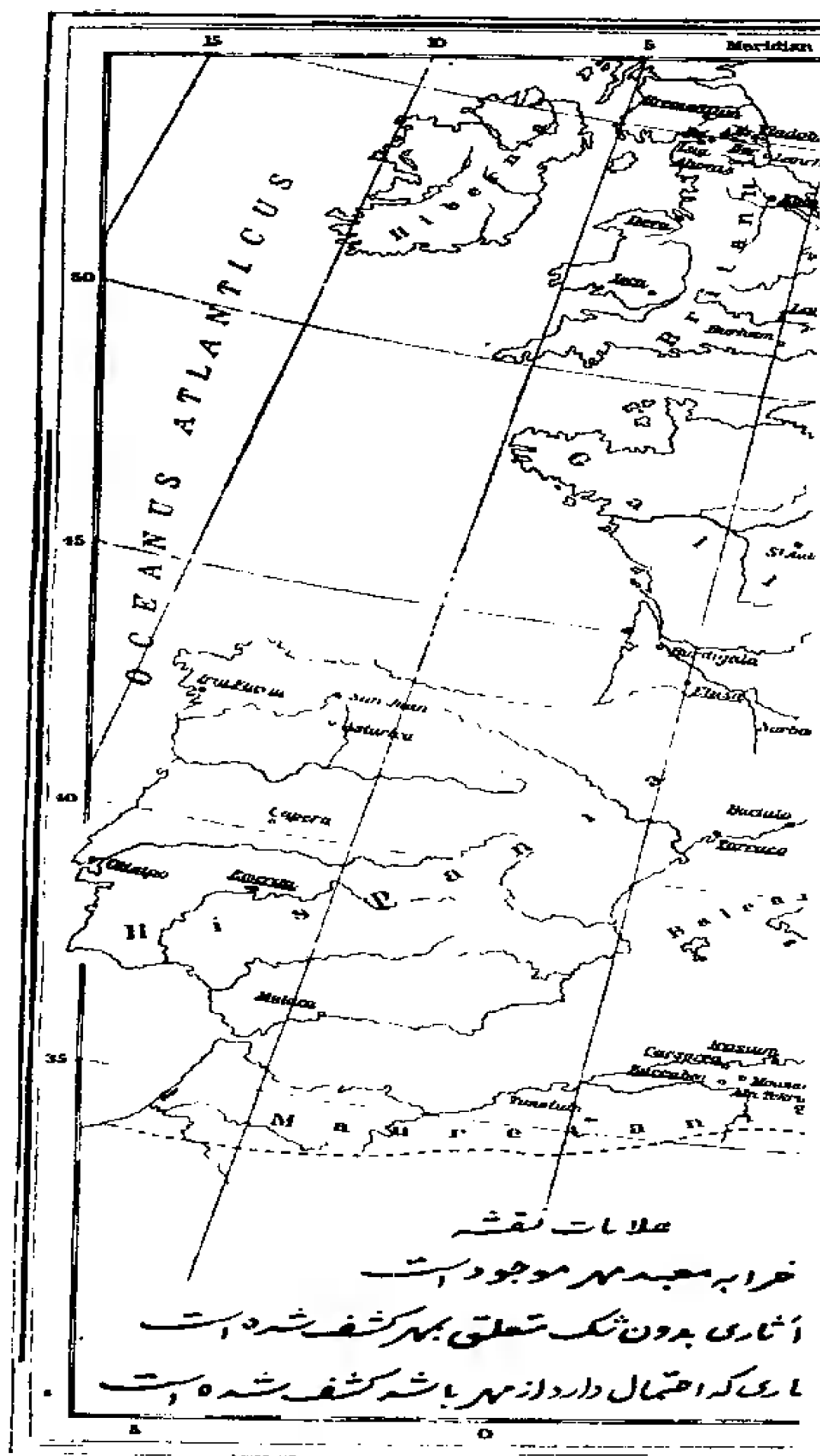
Les Mystères de Mithra par Cumont, deutsche ausg. von Gehrich Leipzig u. Berlin 1923.

Albrecht Dieterich, Eine Mithrasliturgie Leipzig u. Berlin 1923.

G. von Wesendonk, Der Mithrakult (der Neue Orient Band 4 Heft 5/6 Berlin).

Franz Meffert Das Urchristentum IV Teil, Gladbach 1921.

Theodor Kluge, Der Mithrakult, Leipzig 1911.



است همان شکل اصلی نگاہ داریم  
 ز کتاب آئین مہر کومون برداشته شدہ است





ב'...  
...

א'...  
...

ב'...  
...

א'...  
...

ב'...  
...

توبایک دروغ پرست و نه آن که توبایک راستی پرست بستی زیرا معاهده  
با هر دو درست است خواه دروغ پرست و خواه راستی پرست ۱ ॥

۳ مهر دارنده دشتهای فراخ اسبهای تیز رو دهد بکسی که مهر دروغ نگوید  
(پیمان نشکند) آذر مزداهورا راه راست نماید بکسی که مهر دروغ نگوید ۲  
فروهرهای مقدس و نیک و توانای پاکان فرزندان کوشا دهند بکسی که  
مهر دروغ نگوید ۳ ॥

۴ برای فروغ و فرش با نماز بلند با زور میستایم آن مهر دارنده دشتهای  
فراخ را مهر دارنده دشتهای فراخ را میستایم که مملکت آریائی خان و  
مان با سازش و آرامش و خان و مان خوش بخشد ۳ ॥

۵ بشود که او برای یاری ما آید      بشود که او برای گشایش (کار) ما آید  
بشود که او برای دستگیری ما آید      بشود که او برای دلسوزی ما آید  
بشود که او برای چاره ما آید      بشود که او برای پیروزی ما آید  
بشود که او برای سعادت ما آید      بشود که او برای دادگری ما آید  
آن کسی که قوی و در همه جا پیروزمند و هرگز فریفته شدنی و در سراسر  
جهان مادی سزاوارستایش و نیایش است آن مهر دارنده دشتهای فراخ ۳ ॥

۶ آن ایزد پیرومند توانا را و درمیان موجودات قوی ترین را (آن)  
مهر را با زور میستایم آن مهر دارنده دشتهای فراخ را مهر دارنده  
دشتهای فراخ را با هوم آمیخته شیر با برسم با ربان خرد با پندار و

۱ از دروغ پرست و راستی پرست موآند و مشارک مقصود میباشد  
۲ آذر (آتر سدها) فرشته و کل آتش مقصود است رجوع کنید بمقاله ای که بعد از مهر

یشت مندرج است

۳ از مملکت آریائی ایران اراده شده در قدیم ایرات خاک آریا نامیده میشده است



گفتار و کردار با زور و با کلام بلیغ میستائیم  
 ۵۵ . . . . . ۵۵

### ❧ (کرده ۲) ❧

۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام  
 راستین آگاه است زبان آوری<sup>۱</sup> که دارای هزار گوش است خوش  
 اندامی که دارای هزار چشم است بلند بالائی که در بالای برج بهن (ایستاده)  
 زورمندی که بی خواب پاسبان است ۵۵

۸ از کسی که سران هر دو مملکت جنگجویان استغاثه کنند وقتی که آنان بمیدان  
 جنگ در مقابل دشمن خونخوار در مقابل صف هجوم (هماوردان) در آیند ۵۵

۹ بآن یکی از دو (دسته هماوردان) که از طیب خاطر با منش نیک و  
 اعتقاد حقیقی نماز آورده باشد مهر دارند دشتهای فراخ بهمراهی باد  
 بیروزمند<sup>۲</sup> و بهمراهی داموئیش<sup>۳</sup> و بهمان طرف روی آورد  
 برای فروغ و فرش با نماز بلند با زور میستائیم آن مهر ۵۵

۱ صفت زبان آور که غالباً در این یشت برای مهر تکرار شده است بجای کله اوستائی  
 و یا تخن<sup>۱</sup> وادد<sup>۲</sup> میباشد که در تفسیر پهلوی به هنجمنیک ترجمه شده است یعنی انجمن آرا  
 در محفل گویا زبان آورو نطق از کله و یا تخن<sup>۳</sup> وادد<sup>۴</sup> (انجمن) مشتق شده است  
 ۲ فرشته باد مقصود است (وات<sup>۵</sup>)

۳ داموئیش<sup>۶</sup> از تخن<sup>۷</sup> وادد<sup>۸</sup> در قرات ۶۶ و ۶۸ و ۱۲۶ و ۱۲۷  
 همین یشت نیز این اسم تکرار شده است و در سایر جاهای اوستا هم غالباً بآن بر میخوریم از آن  
 جمله در رشن یشت قمره ۴ و فروردین یشت قمره ۴۷ و یسنا ۱ قمره ۱۵ و یسنا ۲ قمره ۱۵ و  
 یسنا ۷ قمره ۲۶ و یسنا ۸ قمره ۱ و یسنا ۷۱ قمره ۲۳ و در دو سیزده کوچک و بزرگ  
 قمره ۳۰ آن اسم فرشته ایست که در مهر یشت از یاران و همراهان مهر محسوب شده است  
 در قراتی که در فوق از جاهای دیگر اوستا ذکر شد این فرشته با سایر فرشتگان نامیده شده غالباً ایزد  
 قوی و دلیر خوانده شده است با آنکه اسم این ایزد غالباً تکرار شده است ولی از هیچ يك از قرات  
 نمی توان وظیفه و شغل او را معین نمود در پهلوی «دهم ایزد به منش یزت» شد بقول دارمستر  
 (زند اوستا جلد ۱ ص ۱۷) آن عبارت است از اندیشه نفرین و لعن از طرف دانا و خردمندی  
 la Pensée de malédiction du sage (گرندریس ۲ ص ۶۴۵) نیز این ایزد را نماینده  
 «Verwünschung» welche das Anathema des Priester, oder چنین شغلی تصور کرده است  
 den Fluch des Weisen vorstellt.

۴ قرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود





❧ (کرده ۳) ❧

۱۰ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۱ ❧

۱۱ کسی را که جنگجویان در بالای یشت اسب بدو نماز برند و برای قوت مرکب و صحت بدن (خویش) اشتغافه کنند تا آنکه دشمنان را از دور بتوانند شناخت و هموردان را بتوانند باز داشت تا بدشمنان کینه جوی بد اندیش بتوانند غلبه نمود  
برای فروغ و فرش . . . ۲ ❧

❧ (کرده ۴) ❧

۱۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۱ ❧

۱۳ نخستین ایزد مینوی که پیش از خورشید فنا ناپذیر تیز اسب در بالای کوه همراه آید ۲ نخستین کسی که با زینت های زرین آراسته از فراز (کوه) زیبا سر بدر آورد از آن جا (آن مهر) بسیار توانا تمام منزلگاهان آریائی را بنگرد ❧

۱۴ آنجائی که شهریاران دلیر قوای بسیار مرتب سازند آنجائی که کوههای بلند و چراگاهان بسیار برای چارپایان . . . ۴ موجود است آنجائی که دریاهاى عمیق و وسیع واقع است آنجائی که رودهای بهن قابل کشتی رانی با خیل امواج خروشان بسنگ خارا و کوه خورده بسوی

۱ بیته مثل قمره ۷

۲ فقرات ۴ — ۶ در این جا تکرار میشود

۳ از این جمله بخوبی برمیآید که مهر غیر از خورشید است

۴ بجای نقاط کله تاتیرو Thātairo خراب شده است



مرو هرات بسوی سغد (گو) و خوارزم شتابد ۱

۱۵ به (کشور) آرزهی و سوهی به فردذ فشو و ویدذ فشو به  
و اورو برشتی و و اورو جریشتی باین کشور خونیرث درخشاش ۲  
آنجائی که ستوران آرام دارند و پناه گاه سالم ستوران است مهر توانا  
نگران است ۳

۱ از این رودها هری رود و زرافشان و جیحون اراده شده است. بار تولومه در قمره  
فوق مرو را (در اوستا موارو و اوستا) جزو هراو نامیده شده است. در مرس  
هخامنشی هراو Haraiva همان هرات حالیه است. رود این مملکت موسوم است به هری  
رود. در صورتی که مثل سایر مستشرقین در قمره فوق مرو را مستقل بشماریم نه جزوی از  
هراو باید در میان رودهای مذکور مرغاب را نیز که رود مرو است محسوب نداریم. مرگو  
(مرو) چندین بار در کتیبه بیسنون ذکر شده است. هر چند که داریوش از آن در جزو  
ممالك عمده که میگوید در تحت تصرفش میباشد اسم نمیبرد ۱ گو «» بجای مملکت سغد  
آمده است. در متن نیز اسم سوغد آمده است. موجود است ظاهراً این اسم در تفسیر برای  
توضیح افزوده شده که بعد جزو متن گردیده است. ۲ در کتیبه های خطوط میخی نیز مکرراً  
سوگود Suguda ذکر شده است. رود معروف آت امروز موسوم است به زرافشان  
خوارزم ۳ سغد در اوستا و (خوارزمی) در کتیبه هخامنشی مملکت خوارزم است که معمولاً  
خیوه نامیده میشود. رودی که از این خاک میگذرد موسوم است به آمو دریا یا جیحون.

۲ در اوستا مکرراً از هفت کشور یاد شده است. در گاتهایسنا ۳۲ قطعه ۳ هفت نوم  
(نوی ۱۶۹) ذکر شده که بعدها کله کشور جای آن را گرفته است. در سایر دستهای اوستا غالباً  
به هیتو کشور برمیخوریم. در آئین برهمنان نیز روی زمین بهفت  
کشور منقسم شده است. دوی یا septa dvipa گفته اند (رجوع کنید به ص ۷۵) در قمره ۹  
از تشریشت دیدیم که ستویس یکی از فرشتگان و از یاوران تشریشت فرشته باران آبهارا بهفت  
کشور روی زمین میپساند. در همین مهریشت در دوجا با ساسی هفت کشور برمیخوریم.  
نخست در قمره ۱۵ و پس از آن در قمره ۱۳۱ و در قمرات ۹-۱۵ از روشن  
یشت و در فرگرد ۱۹ از وندیداد قمره ۲۹ و در کرده ۱۰ از ویسپرد قمره ۱  
مرتباً از هفت یاد شده است. اسامی این کشورها از این قرار است (۱) آرزهی سغد  
کشوری است که در مغرب واقع است. در پهلوی ارزه (۲) سوهی «»  
کشوری است در مشرق در پهلوی سوه (۳) فردذ فشو «»  
کشور جنوب شرقی است در پهلوی فردذ فش (۴) ویدذ فشو «»  
غربی است در پهلوی ویدذ فش (۵) و اورو جریشتی «»  
در پهلوی ورو جریشت (۶) و اورو جریشتی «»  
کشور شمال شرقی است در

Die Keilinschriften der Achameniden von Weissbach II § 6.

۱

Eränsfahr von Marquart S. 29 No. 2.

۲



۱۶ آن ایزد مینوی فر بخشنده بسوی همه کشورها روان گردد آن ایزد مینوی  
شهریاری بخشنده بسوی همه کشورها روان گردد بآن کسانی او پیروزی  
دهد و بآن پاکدینان واقف برسوم دینی (ظفر دهد) که وی را  
بازور میستایند

برای فروغ و فرش ۱ ۵۵

### (کرده ۵)

۱۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام  
راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲

پهلوی و ژوجرشت (۷) خونیرث به نام کشور مرکزی است در پهلوی خونیرس یا خوانیرس  
(با واو معدوله مثل خواهر و خواش) در اوستا از کشور خونیرس بیشتر از کشورهای  
دیگر اسم برده شده است چه خونیرس شریف ترین قسمت زمین و مسکن ایزدیهاست بقول  
پندش (فصل ۱۵ قمره ۲۷) شش بزاد در آنجا زندگانی میکنند گذشته از فزانی که  
در فوق ذکر کردیم و در آنجاها خونیرس باشش کشور دیگر يك جا ذکر شده در قمره ۶۷  
از مهر پشت باز به خونیرس وارزه برمیخوریم در پسا ۵۷ قمره ۳۱ و در هادخت نك فرگرد  
۴ قمره ۱۴ نیز از این وطن ایرانیان یاد شده است شاید معنی لفظی خونیرس این باشد  
باگردونهای خوب در فصل ۱۱ از پندش نسبتاً مفصلتر از کشورها صحبت شده است  
از این مراد سی و سه قسم زمین موجود است در روئی که نشن بارندگی کرد نصف گیتی را  
آب گرفت و زمین بهفت کشور منقسم گردید کشوری که در میان واقع است موسوم است  
به خونیرس و آن بزرگی شش کشور دیگر است یعنی شش کشوری که در پیرامون خونیرس است  
بزرگی يك کشور میانگی است در طرف خوراسان (مشرق) سوه واقع است و در طرف  
خوروران (مغرب) ارزه و در طرف نیمروج (جنوب) فردخش و وید ذخش و در طرف ایاخت  
(شمال) ورو برشت و ورو جرشت خونیرس در میان واقع است قسمتی از اقبانوس فراخکرت  
اطراف خونیرس را گرفته است در میان ورو برشت و ورو جرشت کوهی برپاست که ممکن  
نیست کسی بتواند از این کشور بکشور دیگر برود در میان این کشورها خونیرس از همه بهتر و  
زیاتر است اهریمن بخصوصه در این کشور آسیب و گرند بسیار پدید آورد زیرا که دید  
در این کشور گیانان و دلیران بوجود آمدند و دین نيك مزدیسنا از این جا برخاست و بسایر  
ممالك نفوذ نمود و سوشیانس از این جا ظهور خواهد نمود و اهریمن را ناتوان خواهد ساخت  
و رستاخیز خواهد برانگیخت و زندگانی مینوی آینده را آغاز خواهد نمود (مقاله مهر بصفحه  
۴۰۵ نیز ملاحظه کنید)

۱ فقرات ۴ — ۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل قمره ۷









از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهر است نیزه که از دشمن مهر برتاب شود بقیه قرا بر گردد ۵۵

۲۱ اگر هم نیزه خوب برتاب شود اگر هم آن بیدن رسد اما زمانی بآن (بدن) نرساند از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهر است باد نیزه که از طرف دشمن مهر برتاب شود بر گرداند از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهر است  
برای فروغ و فرش . . . . . ۱ ۵۵

### ❦ (کرده ۶) ❦

۲۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . ۲  
کسی که اگر بوی دروغ گفته نشود مرد را از احتیاج نجات دهد از خطر برهاند ۵۵

۲۳ تو از احتیاج از احتیاجات ما را برهان ای مهری که بتو دروغ گفته نشد تو توانی که به ابدان مردان بیانشکن بیم و هراس مستولی سازی تو توانی (وقتی) که غضبناک شوی قوت از بازوان آنان بیرون بری از پاهای آنان توانائی و از چشمهای آنان بینائی و از گوشهای آنان شنوائی (سلب کنی) ۵۵

۲۴ نه يك نیزه خوب تیز شده نه يك تیر پران بکسی که از روی خلوص نیت بیاری مهر آید نرسد (آن مهری) که ده هزار دیده بان دارد توانا و از همه چیز آگاه و فریفته نشدنی است ۵۵  
برای فروغ و فرش . . . . . ۱ ۵۵



﴿کردهٔ ۷﴾

- ۲۵ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . .<sup>۱</sup> (آن مهر) عمیق سرور توانای سود بخشندهٔ زبان آور نیایش بجای آورندهٔ عالیمقام دولتمندی که بیکرش کلام ایزدی (منتر) است یل جنگ آور قوی بازوان را ۞
- ۲۶ (کسی) که دیوها را سر بکوبد کسی که نسبت باشخاصی که خود شان را مقصر میسازند خشم گیرد کسی که از مردمان پیمانشکن انتقام کشد بر بها را بتکنا اندازد کسی که (در صورتی که) باو دروغ گفته نشود بمملکت قوه سرشار بخشد کسی که (در صورتی که) باو دروغ گفته نشود بمملکت پیروزی سرشار دهد ۞
- ۲۷ کسی که مملکت دشمن را از (راه) راست محروم سازد فر را از آن برگیرد پیروزی را دور نماید کسی که از بی آن (دشمنان) بی قوه مدافعه تاخته ده هزار ضربت فرود آورد (آن مهری) که ده هزار دیده بان دارد توانا و از همه چیز آگاه و فریفته نشدنی است برای فروغ و فرش . . . . .<sup>۲</sup> ۞

﴿کردهٔ ۸﴾

- ۲۸ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . .<sup>۱</sup> کسی که ستونهای خانه های بلند ساخته شده را حفظ کند تیرکها را قوی دارد و بنخان و مان کله ای از ستوران و (گروهی) از مردمان بخشد از آن (خانه ای) که او خوشنود باشد خانه های دیگر را او براندازد در صورتی او آزرده شود ۞
- ۲۹ نسبت بممالك تو (م) بدی (و م) خوب ای مهر نسبت بمردمان تو (م) بدی (و م) خوب ای مهر تو ای مهر از تست صلح و از تست ستیزه ممالك ۞

۱ مثل قمره ۷

۲ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود



۳۰ از تست که خانه های سترگ از زنان برازنده برخوردار است از گردونه های  
برازنده از بالش های بهن و بسترهای گسترده بهره مند است از تست که  
خانه های بلند ساخته شده از زنان برازنده برخوردار است از گردونه های  
برازنده از بالش های بهن از بسترهای گسترده بهره مند است آن خانه پیرو  
راستی که ترا در نماز نام برده با دعای بمناسبت وقت و با زور  
میستاید ۵۵

۳۱ با نمازی که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت با زور من ترا میستایم  
ای مهر توانا تر با نمازی که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت با زور  
من ترا میستایم ای مهر توانا تر با نمازی که نام تو برده شود با دعای  
مناسبت وقت با زور من ترا میستایم ای مهر فریفته نشدنی ۵۵

۳۲ بستاش ما گوش فرا ده ای مهر ستایش ما را بپذیر ای مهر ستایش (دعای)  
ما را مستجاب گردان بنیاز زور ما توجه کن باین مراسم حضور بهمرسان  
آنها را (ادعیه را) در خزینه استغفار جمع کن آنها را در خانه ستایش  
(بهشت) فرود آر ۵۵

۳۳ بنا بپایدار ماندن بسر قوی که داده شد این کامیابی را ما بخش ای توانا تر  
آنچه را که از تو خواهش داریم (این است) ثروت زور پیروزی خرمی و  
دولت دادگری نام نیک و آسایش روح معرفت و علم روحانی (نقدس)  
فتح آفریده اهورا و برتری پیروزمندی که از بهترین راستی (باشد) و  
درک کلام مقدس ۵۵

۳۴ تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم بتمام رقیب ها ظفر یابیم  
تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم بتمام بدخواهان ظفر یابیم



تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم تمام دشمنان را شکست  
دهیم (چه) از دیوها و مردمان (چه) از جادوان و پریها (چه) از  
کاویها و کریانهای ستمکار

برای فروغ و فرش . . . . . ۱ ۵۵

### ﴿کرده ۹﴾

۳۵ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از  
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . ۲  
(کسی) که آنچه قول داده شد بعمل و ادا کند (کسی) سپاه یار اید  
(و) دارای هزار چستی است شهریاری (است) توانا (و) دانا ۵۵

۳۶ کسی که جنگ برانگیزاند کسی که بجنگ استحکام بخشد کسی که  
در جنگ پایدار مانده صفوف (دشمن) را از هم بدرد تمام جناح  
صفوف مبارز را پراکنده و پریشان سازد برگر لشکر خونخوار لرزه  
در افتد ۵۵

۳۷ اوست کسی که میتواند پریشانی و هراس بآنان (دشمنان) مستولی نماید  
سرهای مردمانی که بمهر دروغ گویند او (از بدنهای) پرتاب کند سرهای  
مردمانی که بمهر دروغ گویند جدا شود ۵۵

۳۸ منازل وحشت انگیز ویران گردد از اسان نهی ماند آن منازلی که  
بیانشکشان و دروغ پرستان و قاتلین پاکدنیان حقیقی در آنها بسر  
میرند وحشت انگیز است راه اسارت از آن جائی که کاو چرا گاه

۱ مثل فقرات ۴-۶

۲ مثل فقره ۷





وقتی او در طول منازل مردمان بیبافت شکن بگردونه کشیده شود  
آنها (گاوها) ایستاده اشک از پوزه روان کنند ۱ ۵۵

۳۹ هم چنین تیرهای با پر عقاب آراسته آنان (دروغگودان . مهر و پیمان شکنان)  
(هرچند) که از زه کمان بسیار خوب کشیده شده تند پرواز کنند  
(اما) بنشان نرسد در صورتی که مهر دارند دشتهای بهن خشمگین  
و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد  
هم چنین نیزه های خوب سر نیز آنان بادسته بلند (هرچند) که از (قوت)  
باروان پران شود (اما) بنشان نرسد در صورتی که مهر دارند  
دشتهای بهن خشمگین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل  
نیامده باشد

هم چنین سنگهای فلاخن آنان که از (قوت) بازوان پران شود  
بنشان نرسد در صورتی که مهر دارند دشتهای بهن خشمگین و آزرده  
مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد ۵۵

۴۰ هم چنین کاردهای (تیغ) خوب آنان که بر سر مردمان حواله شود بنشان  
نرسد در صورتی که مهر دارند دشتهای بهن خشمگین و آزرده مانده  
خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد  
هم چنین گرزهای خوب پرتاب شده آنان که حواله بر مردمان شود  
بنشان نرسد در صورتی که مهر دارند دشتهای بهن خشمگین و آزرده  
مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد ۵۵

۴۱ مهر (آنان را) از پیش بهراس اندازد رشن از پی بهراس اندازد  
سروش مقدس بهرامی ایزدان محامی آنان را از هر طرف بهم در افکند .  
این صفوف جنگ را او بمعرض خطر در آورد در صورتی که مهر

۱ مقصود این است حتی ستوران هم که غیبت و دست رد بپاشکنان و دروغگوها  
شده و بگردونهای آنان بسته شده اند تالان و گریان هستند از اینکه در خدمت چنین اشخاصی  
در آمده اند

၁။ နေဝေသာယာသော နေဝေသာယာသော နေဝေသာယာသော နေဝေသာယာသော  
 နေဝေသာယာသော နေဝေသာယာသော နေဝေသာယာသော နေဝေသာယာသော  
 နေဝေသာယာသော နေဝေသာယာသော နေဝေသာယာသော နေဝေသာယာသော  
 နေဝေသာယာသော နေဝေသာယာသော နေဝေသာယာသော နေဝေသာယာသော

[illegible][illegible]

မိမိတို့အား နာမည်ပေးသော အဘိုးအဘွားများ၏ နာမည်များကို မှတ်တမ်းတင်ပါ။

(وید. مع. ۱۰)

[illegible]

၁၀၀  
 ၁။ သနပ်ကပ်သောအခါ။ သနပ်ကပ်သောအခါ။ သနပ်ကပ်သောအခါ။  
 ၂။ သနပ်ကပ်သောအခါ။ သနပ်ကပ်သောအခါ။ သနပ်ကပ်သောအခါ။  
 ၃။ သနပ်ကပ်သောအခါ။ သနပ်ကပ်သောအခါ။ သနပ်ကပ်သောအခါ။  
 ၄။ သနပ်ကပ်သောအခါ။ သနပ်ကပ်သောအခါ။ သနပ်ကပ်သောအခါ။  
 ၅။ သနပ်ကပ်သောအခါ။ သနပ်ကပ်သောအခါ။ သနပ်ကပ်သောအခါ။  
 ၆။ သနပ်ကပ်သောအခါ။ သနပ်ကပ်သောအခါ။ သနပ်ကပ်သောအခါ။  
 ၇။ သနပ်ကပ်သောအခါ။ သနပ်ကပ်သောအခါ။ သနပ်ကပ်သောအခါ။  
 ၈။ သနပ်ကပ်သောအခါ။ သနပ်ကပ်သောအခါ။ သနပ်ကပ်သောအခါ။  
 ၉။ သနပ်ကပ်သောအခါ။ သနပ်ကပ်သောအခါ။ သနပ်ကပ်သောအခါ။  
 ၁၀။ သနပ်ကပ်သောအခါ။ သနပ်ကပ်သောအခါ။ သနပ်ကပ်သောအခါ။

دارنده دشتهای پهن خشمگین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش  
بعمل نیامده باشد ॐ

۴۲ آنگاه آنان بمهر دارنده دشتهای پهن چنین گویند تو ای مهر دارنده  
دشتهای پهن اینان ای مهر اسبهای تیز رو را از ما بر ببردند اینان  
ای مهر بازوان قوی ما را با نیغ نیست کردند ॐ

۴۳ پس آنگاه مهر دارنده دشتهای فراخ آنان را بخاک افکند پنجاهها صدها  
صدها هزارها هزارها ده هزارها صدهزارها برای آنکه  
مهر دارنده دشتهای پهن خشمگین و آزرده است  
برای فروغ و فرش ۱ ॐ

### ﴿کرده ۱۰﴾

۴۴ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از  
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲  
کسی که منزلش بیمنای زمین در جهان مادی بنا شده است فضای وسیعی  
است بیرون از خطر احتیاج درخشان و یشاگاهان بسیار بخشنده است ॐ

۴۵ هشت تن از یاران او (مهر) در بالای کوهها در بالای برجها بمنزله  
دیدم آنان مهر نشسته بوی بیانشکنان نگرانند بخصوصه بکسانی چشم  
دوخته و بکسانی توجه نموده که نخست بمهر دروغ گویند و راه کسی  
را در حمایت خود گیرند که بیبانشکنان و بدروغ پرستان  
و بقاتلین پاکدینان حقیقی حله برد ॐ

۱ قرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل قره ۷



۴۶ آن مهر دارنده دشتهای فراخ خود را برای حفاظت نمودن مهیا ساخته از پشت سر حمایت کند از پیش حمایت کند مانند دیده بان فریفته نشدنی بهر طرف نظر اندازد (این چنین) حاضر است برای کسی که با خیال پاک مهر را باری کند آن (مهری که) ده هزار دیده بان دارد آن داناى توانای فریفته نشدنی  
برای فروغ و فرش . . . . ۱ ☸

### ﴿کرده ۱۱﴾

۴۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است <sup>۲</sup>  
تا مآوری که (اگر) غضب کند در میان دو مملکت (دو قوم) جنگجو (اسب) سم پهن برانگیزد بضد لشکر دشمن خونخوار بضد صفوف جنگ که بهم در آویختند ☸

۴۸ اگر مهر بضد لشکر دشمن خونخوار بضد صفوف جنگ که بهم در آویختند در میان دو مملکت جنگجو مرکب برانگیزد آنگاه دشتهای پیمانشکنان را از پشت سر بینند چشمهای آنان را بر آورد گوش آنان را کر کند و پاهای آنان را از ثبات براندازد از برای کسی یارای مقاومت نخواهد ماند (چنین شود حال) این ممالك و این هموردان در صورتی که از مهر دارنده دشتهای فراخ غفلت ورزند  
برای فروغ و فرش . . . . ۱ ☸

### ﴿کرده ۱۲﴾

۴۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲ ☸

۱ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل قمره ۷



۵۰ کسی که از برای او آفریدگار اهورامزدا در بالای کوه بلند و درخشان و با سلسله‌های متعدد آرامگاه قرار داد در آن جایی که نه شب است نه تاریکی نه باد سرد است و نه گرم و نه ناخوشی مُهَلْک و نه کثافت دیو آفریده و از بالای کوه مهرآئیتی به متصاعد نکردد ॐ

۵۱ آرامگاهی که امشاسپندان با خورشید هم اراده بطیب خاطر و صفای عقیده ساختند تا آنکه او (مهر) از بالای کوه مهرآئیتی بسراسر جهان مادی تواند نگریست ॐ

۵۲ اگر (مرد) حيله گر بدکنشی پیش آید (آنگاه) مهر دارنده دشتهای بهن با گامهای تند گردونه تندرو بجولان در آورد و هم چنین سروش مقدس توانا و نیروسنگ چست او (مهر) بکشد او را (مرد حيله گر را) خواه در صف جنگ خواه در مبارزه تن بتن برای فروغ و فرش ۱ . . . . . ۱ ॐ

### ﴿کرده ۱۳﴾

۵۳ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . ۲ کسی که براسنی دستها را بسوی اهورامزدا بلند نموده این چنین که گویان است ॐ

۵۴ من حامی تمام آفریدگانم ای خوب کنش من پاسبان همه آفریدگانم

۱ فقرات ۴ - ۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷





ای خوب کنش مردمان در ستایش از من در نماز نام نمیبند آن طوری  
که سایر ایزدان را در نماز نام برده میستایند ۵۵

۵۵ اگر از من مردمان در نماز نام برده بستانند چنانکه از سایر ایزدان در  
نماز نام برده میستایند هر آینه من خود را با حیات درخشان و جاودانی  
خویش در وقت معین از زمان مردمان پاك خواهم نمود در وقت مقرر  
فرا خواهم رسید ۵۵

۵۶ با نمازی که نام تو در آن برده شود با دعای بمناسبت وقت با نیاز زور ترا  
مرد پاك میستاید با نمازی که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت  
و با زور من ترا میستایم ای مهر توانا تر با نمازی که نام تو برده شود  
با دعای بمناسبت وقت و با زور من ترا میستایم ای مهر توانا ترین با نمازی  
که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت من ترا میستایم ای مهر فریفته  
نشده ۱ ۵۵

۵۷ بستایش ما گوش فرا ده ای مهر ۲ ۵۵

۵۸ بنا بیایدار ماندن بسر قوی که داده شد ۳ ۵۵

۵۹ تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه ۴ ۵۵

برای فروغ و فرش ۵ ۵۵

### ﴿کرده ۱۴﴾

۶۰ مهر را میستایم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام  
راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۱  
کسی که باو نام تيك بالاي خوب و مدح نيك و (برازنده است) (و) آن

۱ این فقره بعینه مثل فقره ۳۱ میباشد

۲ مثل فقره ۳۲

۳ مثل فقره ۳۳

۴ مثل فقره ۳۴

۵ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۶ مثل فقره ۷



طوري که دلخواه است سعادت بخشد . . . . .

۱

کسی که داراي ده هزار دیده بان است (آن مهر) تواناي از همه چیز آگاه فریفته نشدي

براي فروغ و فرش . . . . . ۲ ॐ

﴿کرده ۱۵﴾

۶۱ مهر را میستائیم (کسی) که داراي دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . . ۳  
کسی که همیشه بیا ابستاده است باسبان بیدار دلیر زبان آوری که آنها را زیاد کند استغانه را بشنود باران بباراند گیاهها برویاند برای ناحیه قانون گزارد زبان آور ماهر فریفته نشدي بسیار هوشمند و آفریده کردگار ॐ

۶۲ کسی که هرگز نه قدرت نه قوت بیک مرد پیمانشکن دهد  
کسی که هرگز نه شرف نه پاداش بیک مرد پیمانشکن ارزاني دارد ॐ  
۶۳ تو تواني (وقتی) که غضبناک شوي قوت از بازوان آنان بیرون بري  
از پاهای آنان ثبات و از چشمهای آنان بینائی و از گوشهای آنان شنوائی  
(سلب کنی) نه يك نیزه خوب تیز شده نه يك تیر پران . . . . . ۴  
برای فروغ و فرش . . . . . ۲ ॐ

﴿کرده ۱۶﴾

۶۴ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . . ۳  
۱ چندین کلمات در این فتره خراب شده است بطوري که چندین کلمات یس و بیش

جمله که خراب نشده است ب ربط مانده است

۲ فقرات ۱۴-۶ در این جا تکرار میشود

۳ مثل فقره ۷

۴ مثل فقره ۲۴



کسی که از برای انتشار دین نیک خود را در همه جا نموده مقام بگرفت و  
فروغ بهفت کشور بتابید ۵۵

۶۵ در میان چالاکان چالاکترین در میان وفاشناسان وفاشناسترین در میان  
دلیران دلیرترین در میان زبان آوران زبان آورترین در میان گشایش  
دهندگان گشایش دهندهترین است کسی که گله و رمه بخشد کسی که  
شهریاری بخشد کسی که پسران بخشد کسی که زندگانی بخشد کسی سعادت  
بخشد کسی نعمت راستی بخشد ۵۵

۶۶ کسی که ارت نیک یار اوست و یارند بگردونه سبک سوار<sup>۱</sup> و نیروی  
مردانه و نیروی فرکیانی و نیروی جو جاودانی و نیروی داموئیش اویمن<sup>۲</sup>  
و نیروی فروهرهای پاکدینان<sup>۳</sup> و آن که گروهی از مزدیسنان پاکدین  
را گرد هم آورد<sup>۳</sup>  
برای فروغ و فرش ۵۵

### — (کرده ۱۷) —

۶۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از  
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . .<sup>۴</sup>  
کسی که با گردونه چرخ بلند بطرز مینوی ساخته شده از کشور ایزدیهی  
سوی کشور خونیرت شتابد از نیروی زمان و از فرمزد افریده و از  
پیروزی اهورا آفریده برخوردار است ۵۵

۶۸ گردونه اش را ارت نیک بلند رُبت میگرداند از برای او دین مزد  
راه را مهیا ساخت تا که او (راه را) خوب بتواند پیمود آن فروغ سفید

۱ یارند فرشته نیک بجای و فراوانی است رجوع کنید بقره ۳۸ از تشریفات و بتوضیحات آن

۲ در خصوص داموئیش اویمن رجوع کنید بقره ۹ همین یشت و بتوضیحات آن

۳ شاید حضرت زرتشت مقصود باشد که بواسطه اتحاد مذهبی مردم را بهمدیگر

نزدیک نمود

۴ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

• مثل فقره ۷



مینوی درخشان مقدس هوشیار بی سایه اسبهای (مهر) در فضای هوا  
 پیران بگردش در آیند از برای او داموئیش اَویمَن هماره خط سیر را  
 مهیا دارد در مقابل او تمام دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان ورن  
 بهراس افتند ۵۵

۶۹ نکند که ما خود را بمعرض ستیزه سرور غضبناک اندازیم کسی که هزار  
 ستیزه بضد رقیب بکار تواند برد کسی که ده هزار دیده بان دارد  
 (آن مهر) توانای از همه چیز آگاه فریفته نشدنی  
 ۱ ۵۵  
 برای فروغ و فرش

### ﴿کرده ۱۸﴾

۷۰ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهمن است (کسی) که از  
 کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲  
 کسی که ورهرام اهورا آفریده از پیش او روان گردد بصورت يك گراز  
 که بادندانهای تیز از خود مدافعه کند يك (گراز) نر با چنگالهای تیز  
 گرازی که بيك ضريت هلاك كند (گراز) غضبناکی که بآن نزديك  
 توان شد با صورت خال خال دار يك (گراز) قوی با پایهای  
 آهنین با چنگالهای آهنین با اعصاب آهنین با دُم آهنین  
 باچانه آهنین ۳ ۵۵

۱ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷

۳ کلمه اوستائی وراز در فارسی گراز میباشد چنانکه وهرک واهو را  
 در فارسی گرگ گوئیم گراز در ایران قدیم علامت زور و قوت بوده است در بهرام یشت  
 خواهیم دید که بهرام فرشته پیروزی ده ترکیب جسمانی گرفته خود را حضرت زرتشت طاهر ساخته  
 است از هر يك از این ترکیبهای مختلف که اسب و شتر و ورزاو و غیره باشد يك قسم قوتی اراده  
 شده است در فقره ۱۵ از یشت مذکور بهرام بصورت گرازی جلوه میکند همین مناسبت قوت  
 این جانور است که وراز جزو اسامی اشخاص هم شده است در فقره ۹۶ از فروردین یشت  
 آمده است مادروود میفرستیم بیاکدین ایسوت سر وراز درمان نامداران و شاهزادگان ایران  
 قدیم و ممالک همسایه مثل ارمنستان و البانیا و غیره بگروهی برمیخوریم که اسمشان باکله وراز  
 ترکیب یافته است مثل وراژنده وراژدات وراز دخت وراز سورت وراژیروز  
 وراز مهر وراژ نرسی و غیره (رجوع کنید به Iranianes Namenbuch von Justi)



၇၁ ခုနစ်နှစ်မှစ၍ ခုနစ်နှစ်မှစ၍ ခုနစ်နှစ်မှစ၍ ခုနစ်နှစ်မှစ၍  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

၇၂ ခုနစ်နှစ်မှစ၍ ခုနစ်နှစ်မှစ၍ ခုနစ်နှစ်မှစ၍ ခုနစ်နှစ်မှစ၍  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

... ..  
 (၁၉၀၈ ခုနှစ်)

၇၃ ခုနစ်နှစ်မှစ၍ ခုနစ်နှစ်မှစ၍ ခုနစ်နှစ်မှစ၍ ခုနစ်နှစ်မှစ၍  
 ... ..  
 ... ..

၇၄ ခုနစ်နှစ်မှစ၍ ခုနစ်နှစ်မှစ၍ ခုနစ်နှစ်မှစ၍ ခုနစ်နှစ်မှစ၍  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

၇၅ ခုနစ်နှစ်မှစ၍ ခုနစ်နှစ်မှစ၍ ခုနစ်နှစ်မှစ၍ ခုနစ်နှစ်မှစ၍  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

۷۱ که دشمن را در تاخت بگیرد پیر از غضب بارشادت مردانه دشمن را در جنگ بجاك افکند و هنوز باور نمیکنند که (دشمن را) هلاك کرده باشد بنظر او چنین نمیرسد تا آنکه ضربتی فرود آورده مغز سر و ستون فقرات را در هم شکند و (همان) مغز سری که سر چشمه قوه زندگی است ۵

۷۲ فوراً او همه را قطعه قطعه کند استخوانها و موها و مغز و خونت مرد بیما نشکن را در هم و بر هم در روی زمین فرو ریزد برای فروغ و فرش ۱ ۵

### ﴿کرده: ۱۹﴾

۷۳ مهر را دبستانیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲ کسی که براسق دشتهارا بلند کرده باضمیرشاد آواز بلند نموده گوید ای اهورا مزدا ای خرد مقدس ای آفریننده جهان ما دی ای پاك ۵

۷۴ اگر از من مردمان در نماز نام برده بستانند چنانکه از سایر ایزدان در نماز نام برده میستانند هر آینه من خود را با حیات درخشان و جاویدانی خویش در وقت معین از زمان بمردان پاك خواهم نمود در وقت مقرره فرا خواهم رسید ۳ ۵

۷۵ ما میخواستیم که مملکت ترا حمایت کنیم ما نمیخواستیم که از مملکت (تو) جدا شویم نه از خان و مان جدا شویم نه از ده جدا شویم نه از ناحیه جدا شویم نه از مملکت جدا شویم و جز از این (مباد) تا (مهر) قوی بازو مارا از دشمن حفظ کند ۵

۱ فقرات ۱۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷

۳ این فقره مثل فقره ۵۵ میباشد



۷۶ توئی که این دشمن را توئی که این خصومت (مرد) بداندیش را نابود  
توانی کرد کشنده (مرد) پاك را نابود ساز توئی دارنده اسبهای زیبا و  
کردونها زیبا توئی از بی استغاثه یا ورتوانا ۵۵

۷۷ من (مهر را) بیاری میخوانم بشود که او از برای یاری ما آید بواسطه  
نذر فراوان و خوب زورها بواسطه نیاز فراوان و خوب زورها تا  
ما از یرتو تو مانند یناء یافتگان تو دائماً در منزل مطمئن و  
خوش بسر بریم ۵۵

۷۸ توئی که ممالك را (اقوام را) حفظ میکنی در صورتی که آنان مهر دارنده  
دشتهای فراخ را با مواظبت نیک بنوازند توئی که (آنها را) نابود  
میسازی در صورتی که آنها از ممالك دشمن باشند من ترا این جا بیاری  
میخوانم بشود که او این جا بیاری ما آید (آن) مهر قوی در همه جا  
پیروزمند سزاوار ستایش و برازنده نیایش و سرور با شکوه مملکت  
برای فروغ و فرش . . . . ۱ ۵۵

### ﴿کرده ۲۰﴾

۷۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است کسی که ارکلام  
راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲  
کسی که از رشن منزل دریافت نمود یکی که رشن از برای مصاحبت  
طولانی منزل بر گذار کرد ۵۵

۸۰ توئی نگهبان خان و مان توئی نگهدار کسی که دروغ نگوید توئی یاسبان  
قبیله و یشتیبان کسانی که دروغ بکار نبرند اری از یرتو مانند تو سروری  
من از برای خود بهترین مصاحبت و پیروزی اهورا آفریده را تحصیل

... ..  
... ..

( ... )

... ..  
... ..  
... ..

... ..  
... ..  
... ..  
... ..  
... ..  
... ..  
... ..

... ..

( ... )

... ..  
... ..  
... ..  
... ..

... ..  
... ..  
... ..  
... ..  
... ..

میکنم در محکمه داوری او (اهورا) گروه مردمان پیمان شکن بخاک د  
برای فروغ و فرش . . . . . ۱ ۵۵

﴿کرده ۲۱﴾

۸۱ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی)  
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . .  
کسی که از رشن منزل دریافت نمود بکسی که رشن از برای مص  
طولانی منزل برگذار کرد ۵۵

۸۲ کسی که اهورا مزدا با و هراد چستی ارزانی داشت ده هزار چشم  
نگریستن بخشید و از قوت این چشمها و این چستیهاست که او کسی  
پیمان خویش نیاید و عهد بشکنند نگران است و از قوت این چش  
این چستیهاست که مهر فریفته نشدنی است آن کسی که ده هزار دید  
دارد آن توانای از همه چیر آگاه فریفته نشدنی  
برای فروغ و فرش . . . . . ۱ ۵۵

﴿کرده ۲۲﴾

۸۳ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی)  
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . .  
کسی که او را شهریار مملکت براسستی دستها را بلند نموده بیاری میه  
کسی که او را بزرگ شهر براسستی دستها را بلند نموده بیاری میخواه

۸۴ کسی که او را کدخدای ده براسستی دستها را بلند نموده بیاری میه  
کسی که او را رئیس خانواده براسستی دستها را بلند نموده بیاری میه  
در هرجائی که دو نفر حمایت همدیگر در خیزند براسستی دستها را بلند



او را بیاری میخوانند در هر جائی که بیچاره ای پیرو آئین راستین از حقش محروم شده باشد براسی دستها را بلند نموده او را بیاری میخواند ۵۵

۸۵ کله مندی که باو شکایت درد آوازش تا بستارگان زبرین رسد بگرداگرد (کره) زمین طنین براندازد در روی هفت کشور منتشر شود اگر او در نماز صوت خود بلند کند هم چنین گاو ۵

۸۶ که بغنیمت رده شود باشتیاق کله خوبش او را بیاری میخواند ۱  
کی دلیر ما مهر دارنده دشتهای بهن از بی ناخته کله گاو ان را نجات خواهد داد؟

چه او ما را که بمنزل دروغ رانده شدیم (رهانیده) دگر باره برام راستی (اشا) خواهد برگردانید ۵۵

۸۷ از کسی که مهر دارنده دشتهای فراخ خوشنود است بیاری وی شتابد اما از کسی که مهر دارنده دشتهای فراخ آزرده است خانه و ده و شهر و مملکت و شهر یاری وی را ویران کند  
برای فروغ و فرش ۲ ۵۵

### ﴿کرده ۲۳﴾

۸۸ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گونش است ۳  
هوم مقوی درمان بخش و فرمانده زیبا با چشمهای زرد رنگ در بلندترین قله کوه هرئیتی که موسوم است به هکر از برای آن (مهر)

۱ در این جمله نیز مانند جلات فقرات ۸۳ و ۸۴ (دستها را بلند نموده) موجود است ولی بدو آنکه ملفت باشند در وقت نوشتن نسخه از فقرات پیش علاوه کرده اند

۲ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۳ مثل قره ۷





بی آرایش آن (هوم) بی آرایش از برسم بی آرایش و از زور بی آرایش  
و از کلام بی آرایش (فدیه آورد) ۵۵

۸۹ کسی را (هوم مقصود میباشد) که اهورامزدا ی پاک بمنزله پیشوا (زوت)  
قرار داده که با آواز بلند بسنا سروده زود (مراسم) بجای آورد او مانند  
زوت بجالاک (مراسم) بسنا بجای آورنده و بلند سراینده با آواز رسا  
ستایش نمود مثل زوت اهورامزدا مثل زوت امتاسپندان آواز خوش  
تا بان فروغ ز برین (عالم بالا) پیچانید گرداگرد (کره) زمین طنین  
بر انداخت که در روی هفت کشور منتشر گشت ۱

۱ زوت در اوستا زوتر  $\text{𐬰𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀}$  اسمی است که بزرگترین پیشوای مزدیسنا داده  
شده است وظیفه زوت چنانکه از اسمش برمیآید تهیه نمودن زور ( $\text{𐬰𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀}$ ) با  
آب مقدس میباشد (ص ۵۳ را ملاحظه کنید) امروز این اسم را یکی از دو موبدان که  
برای یزیشه کردن و مراسم هوم بجای آوردن گاشته میشوند میدهند و دیگری را راسی مینامند  
حضرت زرتشت خود را در گاتها بسنا ۳۳ قطعه ۶ زوت مینامد قدمت این کله تا بهمد  
آریایی میرسد در سانسکریت هوتر hotar گویند

در قدیم هریک از پیشوایان بحسب مقام و وظیفه اسمی مخصوصی داشته و هفت طبقه بوده است  
اساسی این طبقات در واندیداد فرگرد ۵ در فقرات ۵۷ و ۵۸ و در ویدرد کرده ۳ فقره ۱  
محفوظ و با اندک تفاوت در پهلوی موجود است از این قرار

۱ هاوتن  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀}$  در پهلوی هاوان بزرگترین پیشوایی بوده که به تهیه نمودن هوم  
گاشته میشده است چنانکه ملاحظه میشود در این اسم کله هاوان  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀}$  دیده میشود که  
یکی از آلات و ابزار مقدس رستشگاه مزدیسنان است برای آنکه گیاه هوم در هاوان  
قشرده شده شربت معروف هوم ساخته میشود صدای هاوان عبرله نافوس کلیسپاست که  
دینداران را بی ستایش میخواند هاوانی  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀}$  در اوستا که الحال هاوانگاه گویند یکی  
از اوقات پنجگانه روز است و آن وفی است که در آن هوم تهیه میشود مدت آن را از  
برآمدن خورشید تا نیمروز قرار داده اند

۲ آتروخش  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀}$  در پهلوی آتروخش پیشوایی بوده که بخدمت آذر مقدس  
می پرداخته است

۳ فربرتر  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀}$  در پهلوی فر رنار مؤطب بوده که آلات را در هنگام  
مراسم مذهبی زبردست پیشوای بزرگتر بگذارد

۴ آیرت  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀}$  در پهلوی آیرت چنانکه از اسمش برمیآید خدمت آب در وقت  
رسومات باو محول بوده است

۵ آستر  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀}$  در پهلوی آستار شست و شوی آلات و کار تصفیه نمودن هوم  
با او بوده است

۶ رتشیوشر  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀}$  در پهلوی رتویشکر (راسپی) نظر بمعنی لفظی  
این کله پیشوایی بوده که کار مخلوط کردن هوم با شر و غیره و تقسیم کردن آن با او بوده است

۷ سراوشا و رز  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀}$  در پهلوی سروشاوردز هفتمین و کوچکترین  
رتبه بوده نظم و ترتیب رستشگاه باو سیرده بوده است در این اسم کلمات سروش و ورزیدن  
دیده میشود رجوع کنید بحقاله سروش



۹۰ کسی که مثل نخستین هاوانان<sup>۱</sup> (آشامهای) هوم ستاره نشان مینوی  
تهیه شده را در بالای کوه هرئیتی نیاز نمود بترکیب زیبایش اهورا مزدا  
آفرین خواند امشاسپندان (نیز) آفرین خواندند خورشید دارنده  
اسبهای تند از دور ستایش وی را بشارت داد ۲ ☸

۱ رجوع کنید بتوضیحات قمره پیش به کلمه هاوان  
۲ تمام این قمره و قمره پیش راجع است بهوم در هوم یشت. مفصلاً از آن صحبت  
خواهیم داشت در این جا فقط از برای توضیح بذکر چند کلمه اکتفا نموده کوئیم  
هوم در اوستا هوم به سگیم در وید برهمنان سوم soma اسم گیاهی است که از آن  
آشام هوم میسازند این شربت نیز مانند خود گیاه هوم نامیده میشود در نزد برهمنان سوم  
اسم پروردگاری است چنانکه هوم در مزدیسنا اسم مرشته ایست که بدیه هوم گاشته شده  
است در فقرات ۸۹ و ۹۰ از مهریشت نیز این فرشته تصور مییابد هوم نیز اسم یکی  
از یارسیان بوده و در فقرات ۱۷ و ۱۸ از درواسپ یشت از او اسم برده شده است  
کسی است که افراسیاب را دستگیر کرده بکجسرو تسلیم نمود آنچه راجع باین هوم عابد  
در شاهنامه آمده در مقاله افراسیاب (ص ۲۱۰) نگاشتیم در عهد ساسانیان نیز بنا بنقوش  
نگین ها هوم اسم معمولی اشخاص بوده چنانکه امروز هم این اسم در میان پارسیان  
معمول است

یشت یسنم اوستا مختص بهوم است گذشته از این یشت مختص یسنای ۹ و ۱۰ و ۱۱  
هرسه متعلق بهوم و مفصلاً از آن صحبت میدارد در خصوص هوم مستشرقین مشروحاً صحبت  
داشته اند در موقع خود مطالب عمده آنان را ذکر خواهیم کرد هیچ شکی در این نیست که  
سوم هندوان و هوم ایرانیان اصلاً يك گیاه بوده است امروز بطور حتم نمی توانیم بگوئیم  
هومی که مستعمل پارسیان است و سومی که برهمنان در جنوب و مغرب هندوستان  
بکار میبردند همان گیاه قدیم باشد حالیه برخلاف یارینه گیاه سوم و هوم باهمدیگر  
فرقی دارد هم چنین گیاهانی که باسم هوم حالیه در بلوچستان و افغانستان و کشمیر و مغرب  
تبت مثل دوی جوشانده استعمال میشود و در آنها اثرات و خواص چندی تصور میگردد از  
يك جنس نیست موبد دانشمند پارسی مدی نقل از يك عالم گیاه شناس انگلیسی (Dr. Atchinson)  
هوم را قسمتی از افدرا Ephedra نوشته است در مقاله هوم از گیاههایی که حدس زده اند  
صحبت خواهیم داشت عجالة در این جا متذکر میشویم که تاکنون بطور یقین نمی توانیم  
هوم را با یکی از گیاههای معروف در علم گیاه شناسی مطابق کنیم حکیم مؤمن در  
تحفته المؤمنین مینویسد «هوم المجوس گیاهی است ساقش يك عدد و باریك و صلب و گلش زرد و  
تیره و شبیه بیاسین و برگش ریزه است و ظاهراً از جنس ارغوان زرد باشد و نزد بعضی  
بخورد مریم است . . . در جای دیگر مینویسد «مرانیه هوم المجوس است  
مراجه اسم فارسی هوم المجوس است» هوم آن محوری که نگارنده خشك آن را دیده ام گیاهی  
است بسیار كوچك ساقه های ب. برک و برگره آن شبیه است بساقه رز در قطر و رنگ شبیه  
است بیکاه گندم



۹۱ درود. مهر دارنده دشتهای فراخ (و) هزار گوش و ده هزار چشم (دارنده)

توئی شایسته ستایش و برازنده نیایش درخان و مان مردمان توئی شایسته

ستایش و برازنده نیایش خوشابان مردی که ترا براسی نثار آورد

هیزم در دست برسم در دست شیر در دست هاون در دست بادستهای

این گیاه را از ایران برای مراسم معابد پارسیان به هندوستان میآوردند در اوستا غالباً مثبت

این گیاه کوه بلند ذکر شده است بدوش در فصل ۱۴ فقره ۱۸ نشرده هوم را در خواص سرور و بزرگ کلیه گیاههای دوائی خوانده است

استعمال هوم در مراسم مذهبی بسیار قدیم است اساساً شربت مسکری بوده پس از

ظهور حضرت زرتشت کلیه فدیہ خونین و استعمال شربت مسکر نزد ایرانیان باز داشته شده است

هرچند که از هوم در هیچ جای گاتها سخنی نیست ولی بارتولومه نوشته است که در گاتها

یستا ۳۲ قطعه ۱۴ پیغمبر ایران استعمال شربت مسکر را باز داشته است چه در قطعه مذکور

از صفت دورنوشه و *دورنوشه* سخن رفته است یعنی دور دارنده مرکب همین صفت است که غالباً

در اوستا از برای هوم آمده است هومی که امروز استعمال میکنند طوری نیست که احتمال مسکر در

آن برده شود و در قدیم هم نزد ایرانیان پس از زرتشت شربت مسکری نبوده است بلو تارک نیز

از استعمال این گیاه مثل فدیہ در نزد ایرانیان صحبت میدارد از آنکه مراسم هوم پیش

از زرتشت هم در میان ایرانیان معمول بوده از خود اوستا بجوی برمیآید در یستا ۹ آمده است

«در صبحگاهی فرشه هوم خود را بزرتشت ظهر ساخت زرتشت از او پرسید نخستین کسی

که در جهان مراسم هوم بجای آورد کیست هوم در پاسخ گفت ویونگهان نخستین بار هوم

بخشرد و باو در عوض سری مثل جشید داده شد دومین ستانده هوم آبتین است<sup>۱</sup> در عوض

فریدون باو عنایت شد سومین اترط میباشد که در باداش دو پسر مل اورواخشیه و

گرشاسب باو بخشیده شد چهارمین پوروشسب است که در باداش پسری مثل تو زرتشت

از او بوجود آمده»

مراسم هوم از مهم ترین مراسم مزدیسناست با آداب و شست و شوی مخصوصی

با سرود اوستا در مقابل مجمر آتش پنج تا هفت ساعه از هوم با قدری آب زور و شاخه کوچکی

از اورورام (شاخه انار) در هاون با ترتیب مقررہ فشرده میشود و بآن اسر براهوم میدهند

در واقع براهوم چند قطره آب است که حدودی ساعت بر آن اوستا خوانده اند میتوان گفت

که بمنزله افخارسبا *Bukharitia* میباشد یا شرابی که در دین عیسی روح و خون مسیح

در آن پنداشته میشود چنانکه در مقاله مهر ذکر کردیم احتمال دارد که مراسم هوم در

جزو آئین مهر بر رفته در آنجا بعدها شراب بدیل یاقه افخارسبا شده است<sup>۱</sup>

*Somacultus der Arier von Windischmann.*

*Le Zend Avesta par Darmesteter Vol. 1 p LXXVII.*

*Die älteste Iranische Religion von Justi in Preuss. Jahr. Bl. 83 S. 58, Nr. 7*

*Haug's Essays p 399.*

*Sacred Books of the East by West vol. XVIII. p. 164.*

*The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Jamshedji Modi, Bombay, 1922 p 300—313.*



شته باهاون شته نزدیک برسم گسترده نزدیک هوم حاضر شده <sup>۱</sup>  
و با سرود (دعای) اهاون و ئیریه <sup>۲</sup> ❀

۹۲ باین دین شهادت داد اهورا مزدا ی پاك و وهومن و اردیبهشت و شهریور  
و سپندار مذ و خرداد و امرداد هم چنین (بآن) اعتراف نمودند  
امشاسپندان بر طبق دستور دین اهورا مزدا ی نيك كنش ریاست روحانی  
شوع بشر را با و <sup>۳</sup> برگذار نمود تا آنکه (او) ترا در میان موجودات  
بزرگ جسمانی و روحانی و کامل کننده این بهترین مخلوق  
شناسد ❀

۹۳ این چنین بشود که تو ای مهر دارنده دشتهای فراخ برای هر دو زندگانی  
آری برای هر دو زندگانی ما را پناه بخشی برای زندگانی جهان خاکی  
و برای آن زندگانی مینوی از آسیب دروغ پرست از (دیو) خشم <sup>۴</sup>  
دروغ پرست از گروه اشکریان دروغ پرست که بیرق خونین بر افرازد  
از هجومهای (دیو) خشم آن (هجومهایی) که خشم مکار با همراهی  
ویدا تو <sup>۵</sup> دیو آفریده برانگیزاند ❀

۱ در این فقره از لوازم عهده برای مراسم مذهبی اسم برده شده است هیزم در اوستا  
ایسم <sup>۱</sup> از برای سوزاندن در آتشدان شراز برای آمیختن با زور هاون از  
برای فشردن هوم میباشد از برسم در جای دیگر مفصل تر صحبت خواهیم داشت

۲ اهاون و ئیریه سرودها و دعاها همان نماز و دعای معروف پنا اهو میباشد از برای  
معنی آن رجوع کنید بصفحه ۶۱ فقره ۲۳ از هر مزدیشت و گاتها ترجمه نگارنده صفحه ۱۰۰  
۳ (او) باید راجع به مهر باشد

۴ خشم در اوستا ایسم <sup>۲</sup> دیو غضب و خشم است که رقیب سروش فرشته اطاعت  
قرار داده اند هیچ دیوی در اوستا شدیدتر و شریرتر از خشم تعریف نگردیده در گاتها  
شش بار از خشم اسم برده شده است در اوستا غالباً باسلحه خونین دارنده تعریف شده است  
در پندهش فصل ۲۸ فقره ۱۵ آمده که بدیو خشم هفت قوه داده شده تا با آنها سراسر  
موجودات را فنا تواند نمود

۵ ویدا تو <sup>۳</sup> دیو مرگ است معمولاً استو ویدو تو <sup>۴</sup> گفته میشود  
در یسنا ۵۷ فقره ۲۵ و وندیداد ۴ فقره ۴۹ و وندیداد ۵ فقرات ۸ و ۹ از او اسم برده شده  
است (صفحه ۲۱۲ همین کتاب نیز ملاحظه کنید)









فرود آوری کسی که از قوی‌ترین ایزدان کسی که از دلیرترین ایزدان کسی که از چالاک‌ترین ایزدان کسی که از تندترین ایزدان کسی که از پیروزمندترین ایزدانی است که در روی این زمین جلوه می‌کند او آن مهردارنده دشتهای فراخ

برای فروغ و فرش . . . . . ۱ ۰۰

﴿کرده ۲۵﴾

۹۹ مهر را می‌ستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . . ۲  
در مقابل او تمام دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان و رین بهراس افتند آن سرور مملکت آن مهر دارنده دشتهای فراخ سواره از طرف راست این زمین بهن کروی بعیدالحدود بدر آید ۰۰

۱۰۰ از طرف راستش سروش نیک مقدس سوار است از طرف چپش رشن برومند بلند بالا سوار است گرداگرد از هر طرف (فرشتگان) آنها و گیاهها و فروهرهای پاکان می‌ستازند ۰۰

۱۰۱ بآنان (بهمراهان) مهر صاحب اقتدار نیروهای يك اندازه بیر عقاب نشانده ببخشد وقتی که او سواره بآنجا می‌رسد که ممالك پیمان شکنان (واقع است) نخست گرز باسب و مرد حواله کند بناگاهان هر دو را بهراس در اندازد اسب و سوار را هلاک کند ۰۰  
برای فروغ و فرش . . . . . ۱ ۰۰



## ﴿کرده ۲۶﴾

۱۰۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . .<sup>۱</sup>  
کسی که سوار اسب سفید نیزه سر نیز چوبه بلند و تیرهای دور زن با خود دارد آن یل جنگ آزمای چالاک ۵۵

۱۰۳ کسی که اهورا او را پاسبان و نگهبان سعادت کلیه نوع بشر گشت کسی که پاسبان و دیده بان سعادت کلیه نوع بشر است کسی که هیچ وقت بخواب نرفته زنده دل خلقت مزدا را حفظ میکند کسی که هیچ وقت بخواب نرفته زنده دل خلقت مزدا را پاسبانی میکند برای فروغ و فرش . . .<sup>۲</sup> ۵۵

## ﴿کرده ۲۷﴾

۱۰۴ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . .<sup>۱</sup>  
کسی که دستهای (بازوان) بسیار بلندش پیمانشکن را گرفتار سازد او را بگیرد اگر چه او در مشرق هندوستان باشد او را بر افکند اگر او در مغرب باشد اگر هم او در دهنه (رود) ارنک باشد اگر هم او در مرکز این زمین باشد<sup>۳</sup> ۵۵

۱۰۵ هم چنین مهر با بازوان (او را) احاطه نموده گرفتار سازد آن بی شرفی را که از راه راست منحرف شده است آن تیره ضمیر بی شرفی که با خود چنین می اندیشد آنچه زشت (از من) سرزد و آنچه دروغ گفته شد مهر نابینا نمی بیند ۵۵

۱ مثل قمره ۷

۲ قرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنید بمقاله رنگها ص ۲۲۲-۲۲۷



۱۰۶ اما من در خیال خود چنین تصور میکنم که در جهان بشری نباشد که تا آن اندازه بتواند بداندیشی کند که مهر مینوی قادر بنیک اندیشی است که در جهان بشری نباشد که تا آن اندازه بتواند بدگوئی کند که مهر مینوی قادر بنیک گوئی است که در جهان بشری نباشد که تا آن اندازه بتواند بدکرداری کند که مهر مینوی قادر بنیک کرداری است ۱ ۵۵

۱۰۷ در جهان بشری نیست که بیشتر از عقل طبیعی بهره مند باشد تا آن اندازه که مهر مینوی از عقل طبیعی بهره مند است در جهان بشری نیست که تا آن اندازه گوش شنوا داشته باشد مثل مهر مینوی تیز گوش که با هزار مهارت آراسته است

هر که را که دروغ گوید او می بیند مهتر توانا قدم پیش گذارد آن قادر مملکت روان گردد از چشمان خویش نگاه زیبای دورین روشن بر اندازد ۵۵

۱۰۸ که مرا خواهد ستود کیست که دروغ میگوید  
کیست که مرا با ستایش نیک کیست که مرا با ستایش بد ستوده پندارد  
بکه باید من جلال و شرف و صحت بدن بخشم منی که آن را بجای توانم آورد  
بکه باید من ثروت آسایش بخشنده ارزانی دارم منی که آن را بجای توانم آورد  
از برای که باید من اعقاب بر ازنده بر شد رسانم ۵۵

۱۰۹ بکه باید من بدون آنکه او در خیال آن باشد یک سلطنت قوی ارزانی دارم  
با آلات زیبا با لشکر بسیار سلطنت یک پادشاه قادر (که جمله را)

۱ یعنی بداندیشی و بدگوئی و بدکرداری بشر در مقدار بیایه نیک اندیشی و نیک گوئی و نیک کرداری مهر نخواهد رسید





سر بگوید يك (پادشاه) دلیر پیروزمند مغلوب نشدنی که مجازات مجری<sup>۱</sup> دارد که فوراً پس از حکم مجری<sup>۱</sup> گردد همان که او غضبناك فرمان آن صادر نماید هم چنین باین واسطه خاطر خسته و ناخوشنود مهر را تسکین بخشد برای خوشنوی مهر ۵۵

۱۱۰ بکه باید من منی که آن را بجای توانم آورد ناخوشی و مرگ و بکه فقر زجر دهنده بخشم از که باید من فرزندان برازنده را بیک ضربت هلاک سازم ۵۵

۱۱۱ از که باید من بدون آنکه او در خیال آن باشد سلطنت قوی را سلب نمایم با آلات زیبا با لشکر بسیار سلطنت يك پادشاه قادر را (که جمله را) سر بگوید يك (پادشاه) دلیر پیروزمند مغلوب نشدنی که مجازات مجری<sup>۱</sup> دارد که فوراً پس از حکم مجری<sup>۱</sup> گردد همان که او غضبناك فرمان آن صادر نماید که بدان واسطه خاطر خوشنود و شاد مهر را مکتدر میسازد برای ناخوشنودی مهر  
برای فروغ و فرش ۵۵ ۱ . . . . .

### ﴿کرده: ۲۸﴾

۱۱۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۵۵ ۲ . . . . .  
کسی که سپر سیمین و زره زرین در بر کرده با نازیانه (گردونه) میراند آن سرور پیرومند دلیر و بل رزم آزما راهپائی که مهر می پیماید از برای دیدن ممالکی که از او در آنجا خوب توجه میشود روشن است  
با دشتهای بهن و زرف و در آنجا چارباغان و مردمان آزاد در گردش اند ۵۵

۱ فقرات ۴ - ۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷



۱۱۳ بشود که هر دو بزرگ مهر و اهورا بیاری ما آیند وقتی که از تازیانه صدای بلند برخیزد و از منخرین اسبها خروش برآید و تازیانه ها طنین براندازد و از زه گانها تیرهای تیز برتاب شود آنگاه پسران کسانی که بسختی زور نیاز نمودند کشته کشته و موکنده بخاک در غلطند ۵۵

۱۱۴ این چنین بشود که تو ای مهر دارنده دشتهای فراخ بمرکب های ما قوت بآبدان ماصحت بخشی تا که ما دشمنان را از دور کشف کنیم از هماوردان مدافعه نمائیم رقیبهای بداندیش کینه ور را بیک ضربت شکست دهیم<sup>۱</sup> برای فروغ و فرش . . . . . ۲ ۵۵

### (کرده ۲۹)

۱۱۵ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . .<sup>۲</sup> تو ای مهر دارنده دشتهای فراخ تو ای سروری که با مان پت با ویس پت با زند پت با دهو پت با زرتشتوم مربوط هستی<sup>۴</sup> ۵۵

۱۱۶ (درجه) مهر (عهد و میثاق و وفا) بدست است میان دو همدوش (همسر) سی است میان دو همکار چهل است میان دو (نفر) از یک خانواده پنجاه است میان دو هم منزل شصت است میان دو زن از پیشوایان هفتاد است میان شاگرد و آموزگار هشتاد است میان داماد و پدر زن نود است میان دو برادر ۵۵

۱۱۷ صد درجه است میان پدر مادر و پسر هزار درجه است میان دو مملکت (دوقوم) ده هزار درجه مهر برقرار است میان (پیروان) دین

۱ این فقره مثل فقره ۹۴ میباشد

۲ فقرات ۴ - ۶ در این جا تکرار میشود

۳ مثل فقره ۷

۴ راجع به مان پت و ویس پت و زند پت و دهو پت که یعنی بزرگ خانه و رئیس ده و بزرگ ناحیه و حاکم و شهریار ایالت است در پاورقی فقره ۱۷ شرح دادیم زرتشتوم کله پهلوی است بجای زرتشتروته که اوستایی یعنی مانند زرتشت عنوانی بوده که بزرگترین رئیس روحانی میداده اند بمنزله پاپ کاتولیکها بوده همان است که باسم مسلمان یا بقول پیروان مسلمان معروف است ری مرکز سلطنت روحانی وی بوده است (رجوع کنید بگانهها ص ۲۵)



مزدیسنا<sup>۱</sup> این چنین پیروزی (مهر) داراست هر روز چنین خواهد بود ॐ

۱۱۸ با ستایش پسین با ستایش پیشین من تقرب میجویم ما دایمی که خورشید از بالای آن (کوه) بلند هوا طلوع کند و غروب نماید این چنین من خواستارم نیز ای سپنتمان که با ستایش پسین و با ستایش پیشین تقرب جویم برخلاف میل اهریمن نابکار  
برای فروغ و فرش . . . . . ۲ ॐ

﴿کرده ۳۰﴾

۱۱۹ مهر را میسنائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . .<sup>۳</sup>  
مهر را بستای ای اسپنتمان پیروان را بیاموز که از برای او مزدیسنان از چار پایان<sup>۴</sup> خرد و بزرگ از مرغهای برنده که با شهیر پرواز کنند فدیه آورند ॐ

۱۲۰ مهر حامی و پشتیبان همه مزدیسنان پاکدین است هوم نثار و نذر شده را باید زوت تقدیم نموده نیاز کند مرد پاک میتواند از زوروی که از روی دستور تهیه شده استفاده کند (بنوشد) و آنچنان سازد که مهر دارنده دشتهای فراخ کسی که او ستایشش را بجای می آورد خوشنود و آسوده خاطر شود ॐ

۱۲۱ از او پرسید زرتشت چگونه باید ای اهورامزدا مرد پاکدین از زوروی که از روی دستور تهیه شده است استفاده کند و آنچنان سازد که مهر دارنده دشتهای فراخ کسی که او ستایشش را بجای می آورد خوشنود و آسوده خاطر شود؟ ۰

۱ مقصود این است که تا بجه اندازه طبقات مختلف مردم باید نسبت بهمدیگر حقوق پاس بدارند و تا بجه اندازه نسبت بهمدیگر مهر و اوفامدیون هستند  
۲ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود  
۳ مثل فقره ۷



۱۲۲ آنگاه گفت اهورامزدا در مدت سه روز و سه شب باید آناه بدن خویش بشویند از برای کفاره (گناهان) باید سی تازیانه آنان بخود به پسندند برای ستایش و نیایش مهر دارنده دشتهای بهن در مدت دو روز و دو شب باید آنان بدن خویش بشویند از برای کفاره (گناهان) باید بیست تازیانه آنان بخود به پسندند برای ستایش و نیایش مهر دارنده دشتهای بهن کسی نباید از برای من از این زورها استفاده کند (بنوشد) در صورتی که او خود را از برای (سرودن) استوت یسناها<sup>۱</sup> و ویسپرد قابل نشان نداد  
برای فروغ و فرش . . . ۲ ۵۵

### ﴿کرده ۳۱﴾

۱۲۳ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۳  
کسی که اهورامزدا او را در گرزمان (عرش) درخشان بستود ۵۵

۱۲۴ بازوان برای حفاظت (با کدینان) گشوده آن مهر دارنده دشتهای فراخ از گرزمان درخشان روان گردد کسی که گرداننده گردونه ایست زیبا و یکسان و برازنده با زینتهای گوناگونان آراسته و زرین ۵۵

۱۲۵ این گردونه را چهار اسب سفید یکرنگ جاودانی که از آبشخور مینوی غذای یابند میکشند سُمهای پیشین آنها از زرو و سُمهای پسین از سیم پوشیده است و این (اسبها) همه بهالیند و قلاده و یوغ بسته شده که بواسطه پیوستن بیک قلاب شکافدار خوب ساخته شده از فلز قیمتی پهلوی هم می ایستند ۵۵

۱ استوت یسناها و ویسپرد یعنی آن یسناهایی که باید در هنگام عبادت و مراسم

دینی سروده شود

۲ فقرات ۴-۶ در اینجا تکرار میشود

۳ مثل فقره ۷





۱۲۶ از طرف راست او دادگرترین رشن مقدس میتازد کسی که بهترین مدافع است و از طرف چپ درستکردار چیستا میتازد <sup>۱</sup> آن زور نیار کننده مقدس که سفید و سفید بوش است و او بمن دین مزدیسنا <sup>۲</sup>

۱۲۷ داموئیش او بمن <sup>۳</sup> دلیر سواره بدر آید بصورت يك گراز که با دندانهای تیز از خود مدافعه کند يك (گراز) در با چنگالهای تیز گرازی که بيك ضربت هلاک کند (گراز) غضبناکی که بآن نزديك نتوان شد با صورت خال خال دار يك (گراز) دلیر چالاک تند تاز <sup>۴</sup> از بی او (مهر) وآذر شعله ورو فر توانای کیانی میتازند ° °

۱۲۸ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ هزار کن خوب ساخته شده موجود است بسا از این گانهای بزه آراسته از زه گوشتن (جانوری است) <sup>۵</sup> ساخته شده است آنها (گانهها) سرعت قوه خیال بران بسرعت قوه خیال بسوی سردیوها پرتاب شود ° °

۱۲۹ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ هزار تیر پیر کرگس نشانده ناولک زرین با سوفارهایی از استخوان خوب ساخته شده موجود است بسا از چوبه های آنها آهنین است آنها بسرعت قوه خیال بران بسرعت قوه خیال بسوی سردیوها پرتاب شود ° °

۱ چیسنا یعنی دانش و معرفت و فرزادگی و اسم فرشته علم است مخصوصه بادیت يك جا نامیده شده است در یشت كوچك دین یشت ۱۳ بار چیسنا با صفت درستترین تکرار شده است در فقره ۱۶ از سروش یشت هادخت نیز بآن بر میخوریم بسا ما صفات مزدا آفریده و مقدس آمده است چنانکه در فقره ۲۴ از بسا ۲۲

۲ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۹

۳ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۹

۴ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۷۰

۵ در این جا از آذر فرشته آتر (سدهد آتش) و از فرکیای فرشته خورنگه (سدهد سوس) (حره) اراده شده چنانکه در فقره ۶۶ همین یشت نیز از فرکیای فرشته شکوه و جلال سلطنت ایران اراده شده است در فقره ۲ از تشر یشت و در فقره ۴ از رشن یشت نیز همین معنی است

۶ گوشتن فقط همین يك بار این کلمه در اوستا دیده میشود بارتولومه احتمال داده که آن يك جانور مخصوصی بوده که از زه آن زه گان میساخته اند دار مستتر آن را روده گاو دانسته است هم چنین کانگا



۱۳۰ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ يك هزار نیزه تیغه تیز خوب ساخته شده موجود است آنها بُسرعت قوّه خیال پران بُسرعت قوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود

در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ يك هزار تبرزین (چکش) <sup>۱</sup> دو تیغه بولادین خوب ساخته شده موجود است آنها بُسرعت قوّه خیال پران بُسرعت قوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود ۵۵

۱۳۱ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ يك هزار خنجر دوسره خوب ساخته شده موجود است آنها بُسرعت قوّه خیال پران بُسرعت قوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود

در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ يك هزار گرز <sup>۲</sup> آهنین خوب ساخته شده موجود است آنها بُسرعت قوّه خیال پران بُسرعت قوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود ۵۵

۱۳۲ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ گرز زیبای سبك پرتاب با صد گره و صد تیغه موجود است (که آن را) حواله کنان مردان را برافکنند (این گرز) از فلز زرد ریخته شده از زر سخت ساخته شده است محکم ترین سلاحی است پیروزمندترین سلاحی است آن بُسرعت قوّه خیال پران بُسرعت قوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود ۵۵

۱۳۳ پس از کشتن دیوها پس از برانداختن پیمان شکنان مهر دارنده دشتهای بهن سواره از بالای (کشور) آیرزهی (و) سوهی بگذرد از بالای

۱ کله ای که به تبرزین ترجمه کردیم در متن چکوش <sup>۲</sup> سودیده آمده است معلوم میشود که چکش در مدیم یکی از آلات جنگ بوده است

۲ کله ای که بگرزه ترجمه کردیم در متن گذاشته آمده است ظاهراً يك گریزی بوده که می انداخته اند گرز معمولی در اوستا و زَرّ پاسکرت می باشد که همیشه گره دار و تیغه دار تعریف شده است چون الحال در فارسی اسمی از برای گریزی که می انداخته اند نداریم یعنی که نگارنده در جایی بچنین اسمی برخورد کرده ام از این جهت از برای امتیاز اولی را بگرزه و دومی را بگرز ترجمه کردم مسلم است که گرز در فارسی بدون هیچ فرقی همان گرز است



فَرَدَدَ فُشَوُ (و) وِیدَدَ فُشَوُ از بالای وَاُورو برِشتی (و) وَاُورو جَرِشتی.  
و از بالای این کشور درخشان خونیرث<sup>۱</sup> ۵۵

۱۳۴ براسنی اهریمن بسیار تبه کار بهراس افتد براسنی (دیو) خشم مکار بد کنش  
بهراس افتد براسنی بو شینست درار دست بهراس افتد<sup>۲</sup> براسنی همه  
دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان ورن بهراس افتند ۵۵

۱۳۵ (نکند) که ما خود را، معرض مخاصمه مهر غضب آلود دارنده دشتهای پهن  
اندازیم ای مهر دارنده دشتهای فراخ مبادا که تو غضب آلود بما ضربت  
فرو دآوری کسی که از قوی ترین ایزدان کسی که از دایر ترین ایزدان کسی  
که از چالاک ترین ایزدان کسی که از تندترین ایزدان کسی که از  
پیروزمندترین ایزدانی است که در روی این زمین جلوه می کند او  
آب مهر دارنده دشتهای فراخ<sup>۳</sup>  
برای فروغ و فرش ۵۵ ۴

### ﴿کرده ۳۲﴾

۱۳۶ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از  
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است...<sup>۴</sup>  
کسی که بگردونه اش اسبهای سفید بسته شده بوسیله چرخهای زرین  
کشیده میشود و با سنگهای فلاخن درخشان (روان) او زورهای نیاز  
شده را بمنزل خود می آورد ۵۵

۱۳۷ خوشا باین مرد پیشقدم ای زرتشت پاک چنین گفت اهورامزدا بآن (مردی)  
که از برای او زوت<sup>۵</sup> مقدسی از میان مردمان تعلیم یافته و کلام ایزدی

۱ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۱۵

۲ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۹۷

۳ این فقره مثل فقره ۹۸ میباشد

۴ فقرات ۴ — ۶ در این جا تکرار میشود

۵ مثل فقره ۷

۶ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۸۹ بکلمه زوت



پذیرفته پیش برسم گسترده با ذکر (اسم) مهر عبادت ایزدی بجای می آورد  
مستقیماً مهر بخانه چنین مرد پیشقدمی تزول کند اگر او برای رضای  
خاطر مهر فرمائش را بموقع اجرا گذارد و حکمش را اطاعت کند ۵۵

۱۳۸ بدا باین مرد پیشقدم ای درنشت یاک چنین گفت اهورامزدا تان (مردی)  
که از برای او زوت تا مقدسی تعلیم نیافته و کلام ایزدی نپذیرفته  
در پیش نیاز برسم جای گیرد اگرچه او برسم بسیار بگستراند و مدتی  
طولانی یسنا بسراید ۵۵

۱۳۹ اهورامزدا را خوشنود تسازد نه سایر امشاسپندان را نه آن مهر دارنده  
دشتهای فراخ را کسی که مزدا را حقیر بشمرد سایر امشاسپندان را  
حقیر (بشمرد) آن مهر دارنده دشتهای فراخ را حقیر بشمرد دات را  
(قانون را) و رشن را آن رشن فزاینده جهان و بالنده جهان را  
حقیر (بشمرد)  
برای فروغ و فرش ۵۵

### ﴿کرده ۳۳﴾

۱۴۰ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از  
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲  
ای اسپنتمان من مهر را میستایم آن نیک نخستین دلیر مینوی بسیار رحیم  
بی نظیر بلند مقام نیرومند دلاور یل رزم آزما را ۵۵

۱۴۱ آن پیروزمندی که یک سلاح خوب ساخته شده با خود دارد کسی که  
در ظلمت پاسبان فریفته نشدنی است در میان زورمندان زورمند ترین است

۱ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷





درمیان دلیران دلیرترین است درمیان بخشنندگان داناترین است  
آن پیروزمندی که از اوست فرکسی که هزار گوش ده هزار چشم و  
ده هزار دیده بان دارد آن (مهر) نیرومند دانای فریفته نشدنی  
برای فروغ و فرش ۱ . . . . . ۰۰

﴿کرده ۳۴﴾

۱۴۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از  
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲  
کسی که ترکیبهای گوناگون خلقت خرد مقدس را (سپنتا مینو را)  
در بامداد ظاهر سازد آن ایزد سترگ نیک کنش بمحض آنکه او بیکر  
خود را مانند ماه بدر خشانند ۳ ۰۰

۱۴۳ چهره اش مانند ستاره تشر میدرخشد گردونه اش را ای اسپنتمان آنکه  
در میان مخلوقات زیباترین و هیچ وقت بخطا نرود میگرداند من آن  
(گردونه را) که خرد مقدس آفریدگار ساخت میستایم آن (گردونه)  
با زینت ستارگان آراسته مینوی ساخته (مهر را) که ده هزار دیده بان  
دارد آن نیرومند از همه چیز آگاه فریفته نشدنی  
برای فروغ و فرش ۱ . . . . . ۰۰

﴿کرده ۳۵﴾

۱۴۴ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام  
راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲  
مهری که در گرداگرد مملکت است ما میستائیم مهری که در میان مملکت  
است ما میستائیم مهری که در مملکت است ما میستائیم مهری که در

۱ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷

۳ یعنی آنچه در شب در پرده ظلمت پدید آمده غیر مرئی است در روز از روشنائی مهر

دیده میشود

... ..  
... ..  
... ..

145 ... ..  
... ..  
... ..  
... ..

... ..  
(... ..)

146 ... ..  
... ..  
... ..  
... ..  
... ..

... ..  
... ..

بالای مملکت است ما میسنائیم مهری که در پائین مملکت است ما میسنائیم  
 مهری که در پیش مملکت است ما میسنائیم مهری که در پشت مملکت  
 است ما میسنائیم ۵۵

۱۴۵ مهر (و) اهورای بزرگ فنا ناپذیر مقدس را ما میسنائیم ستارگان و  
 ماه و خورشید را نزد گیاه برسم و آن مهر را که سرور سراسر ممالک  
 است ما میسنائیم

برای فروغ و فرش ۱ ۵۵

۱۴۶ یثا اهو . . . . .  
 درود میفرستم. مهر دارنده دشتهای فراخ و برام کشت زار خوب بخشنده

اشم و هو . . . . .  
 اهلای رئیسجه ۲ ۵۵

۱ فقرات ۴ — ۶ در این جا تکرار میشود

۲ رجوع کنید بفره ۳۳ از هرمزد یشت

در انجام مهر یشت بی فائده نیست که قارئین را از انتشار کتاب جدیدی راجع به مهر اطلاع دهیم  
 این کتاب بزرگ موسوم به (خورشید و مهر در اوستا) تألیف دانشمند الهای استاد هرشل می باشد  
 که چند ماه پیش از این از طبع خارج شده و پس از اتمام مهر یشت و مقاله آن بدست نگارنده  
 رسیده است اینک که موقع استفاده از مطالب آن گذشت ذکر اسم آن را در این جا غنیمت  
 می بینیم تا بعد ها در جای دیگر نوبت استفاده از آن روی دهد

Die Sonne und Mithra in Avesta von Johannes Hertel, Leipzig 1927.

# آذر

بیک هفته بر پیش یزدان بُدند      مپندار کآتش پرستان بُدند

که آتش بد انگاه محراب بود      پرستنده را دیده پر آب بود

فردوسی

چون در طیّ مقالات و ترجمه یشتها غالباً از آتش سخن رفت  
 لازم آمد که شرحی در خصوصی آن نگاشته آید آتش یا آذر از  
 روزگاران بسیار کهن تا با امروز توجه کلیّه اقوام روی زمین را  
 بخود کشیده هر کس بشکلی و عنوانی آن را ستوده معرّز و محترم میدارد ترقیات  
 دنیا از پرتو این عنصر است      موجد و مولّد و محرک بخار و الیکتریک و گاز و  
 کشتی و راه آهن و کارخانه و کلیّه صنایع یعنی آنچه که ممالک متمدن را باین  
 پایه رسانید همین آتش است امروز در روی زمین خوش بخت ملّتی است که در  
 خاک او مواد سوختنی یعنی چشمه نفت و معدن زغال سنگ زیاد باشد  
 آن کاری که در عالم بالا از خورشید برآمده طلعت شب را برطرف میسازد و  
 بواسطه حرارت خود رستنیها مثل حبوبات و میوهها را برای تغذیه ما ضبح  
 میدهد همین کارها بتوسط آتش در روی زمین انجام میگیرد در شب چراغ  
 هدایت ما و در روز طبّاخ غذای ماست و باید نیز بنظر داشت که در سرمای  
 زمستان در فصلی که کیتی دچار چنگال دیو افسردگی و بثر مردکی است آتش  
 یگانه رها کننده نوع بشر است همین ملاحظه جشن سده را که ذکرش بیاید  
 در دهم بهمن ماه یعنی تقریباً در وسط زمستان قرار داده اند تا با وجود باد سرد و  
 برف و یخ و تگرگ بهتر بارزش آذر برخورند

گذشته از این فوائد معمولی نیاکان ما در پارینه فائده دیگری نیز از این  
 عنصر داشتند که بنظر ما امروز عجیب میآید و آن این است که بواسطه آن  
 یکس قسم تلگراف بی سیم ساخته بودند بنا بفرمان شاهنشاه هخامنشی

خشیارشا (۴۸۵-۴۶۵ پیش از مسیح) از شوشتر و همدان دو پایتخت بزرگ تا بسرحد ممالک وسیعه ایران برجهای بسیار بلند بفاصله های معین ساختند و در بالای آنها یاسبانان گاشته تا در شبها بواسطه شعله آتش و حرکات و علائم مخصوص و معینی که بآن میدادند از این برج ببرج دیگر وقایع مهم دورترین حدود مملکت را بمراکز میرسانیدند هر خاکی که بتصرف ایران در میآمد فوراً در آنجا از همین برجها برپا میکردند در سال ۴۷۹ پیش از مسیح وقتی که سپید ایران ماردونیا آتن پایتخت یونان را فتح نمود در شب همان روز به سارد پایتخت لیدی (Lydie) شاهنشاه که در آنجا اقامت داشت خبر رسید<sup>۱</sup> در شاهنامه و در یادگار زریران نیز آمده که بواسطه آتش افروزی در بالای کوههای بلند لشکریان را بگرد آمدن و مهمتای حرکت شدن خبر میدادند

ملاحظه آنکه در میان عناصر آتش لطیف تر و زیباتر و مفیدتر است بخصوصه توجه اقوام روی زمین را بخود جلب نموده است در ادیان آریان مثل برهمنی و زرتشتی و بودائی چنانکه در مذاهب سامی مثل یهودی و عیسوی و اسلام حتی نزد بت پرستهای افریقا آتش دارای اهمیت مخصوصی است دانشمند المانی (شفتلوویتز) در کتاب گرانبهای خود موسوم به (آئین قدیم ایران و یهودیت)<sup>۲</sup> مقاله بسیار مفیدی در این مبحث نوشته نشان میدهد که چگونه ملل دنیا از نژادهای سفید و سرخ و زرد و سیاه در اروپا و آمریکا و آسیا و افریقا آتش را می ستایند متمم ترین ملل اروپا با وحشی ترین قبایل افریقا در ستودن این عنصر با همدیگر شرکت دارند بخصوصه کتابی که اخیراً یکی از فضلاء هندوستان موسوم به رضوی منتشر ساخته و مدلل میدارد که پارسیان اهل کتاب هستند بسیار قابل توجه است از صفحه هفت بعد این کتاب که موسوم است به (پارسیان اهل کتاب اند) از آتش و فروغ صحبت میدارد که

Das Feuer, Eine Cultarhistorische Studie von Gustav Lindner S. 26 ۱

Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz, Giessen 1920 ۲  
S. 66-78

چگونه آنها مکرراً در تورات و قرآن ستوده شده است<sup>۱</sup> در این مقاله ما فقط از این عنصر آنچه راجع بایران است صحبت میداریم راجع بسایر ملوک و اقوام هر که خواهد بکتب مذکور رجوع کند و از ذکر مبسوط و مشروح آن نیز باید صرف نظر کنیم و بگوشه و کنار مسئله بپردازیم چه از آن در اوستا و کتب مذهبی باندازه ای صحبت شده که در چند صفحه نمی توان کلیه مطالب راجع بآن را فرا گرفت همینقدر که یک نظر اجمالی از آن بهمرسانیده بتوانیم بمعانی فقراتی که در یشتها از آن یاد شده می بریم اکتفاء خواهیم کرد آتش مثل همه عناصر و کلیه چیزهایی که از قبل آن فائده ای بانسان میرسد در مزدیسنا ستوده و در نزد ایرانیان قدیم و حالیه نزد زرتشتیان محترم بوده و هست قطع نظر از اقوام سامی این عنصر از زمان بسیار قدیم نزد طوایف هند و اروپائی مقدس بوده بخصوصه نزد آریائیها یعنی هندوان و ایرانیان بیشتر مورد توجه گردیده است نظر باینکه در آئین مزدیسنا آنچه آفریده اهورامزداست باید ستوده و معزز باشد ایرانیان باآذر بستگی مخصوصی پیدا کرده اند و آن را موهبت ایزدی دانسته شعله اش را یاد آور فروغ رحمانی خوانده اند و آتشدان افروزان را در پرستشگاهان بمنزله محراب قرار داده اند در ریگ وید هندوان و در اوستای ایرانیان اسم پیشوای دینی هر دو دسته از آریائیها ائرون «Aroon» میباشد یعنی آذر بان و آن کسی است که از برای پاسبانی آتش نگاشته شده چنانکه وستاليس Vestalis در رُم قدیم دختری بوده پاکدامن و دانا و از خانواده شریف بنکهبانی و زنده داشتن آتش مقدس در معبد وستا Vesta موظف بوده است در مدت خدمتش که سی سال بوده بایستی پاکدامن بسر برد و نگذارد آتش مقدس که یشتیان دولت رُم تصور میشده خاموش گردد<sup>۲</sup> در نزد هندوان آگنی Agni اسم آتش و اسم پروردگار آن است اما ایرانیان باین عنصر و فرشته «موگل آن آتر» نام نهاده اند در فرس «خامنشی» نیز آتر میباشد در پهلوی آتر گفته اند لغت آثورنان که در

Parsis: A People of the Book by Rezvi Calcutta 1928 P. 7

Mythologie der Griechen und Römer von Otto Seemann  
Leipzig 1910 S. 72—76

۱ رجوع کنید

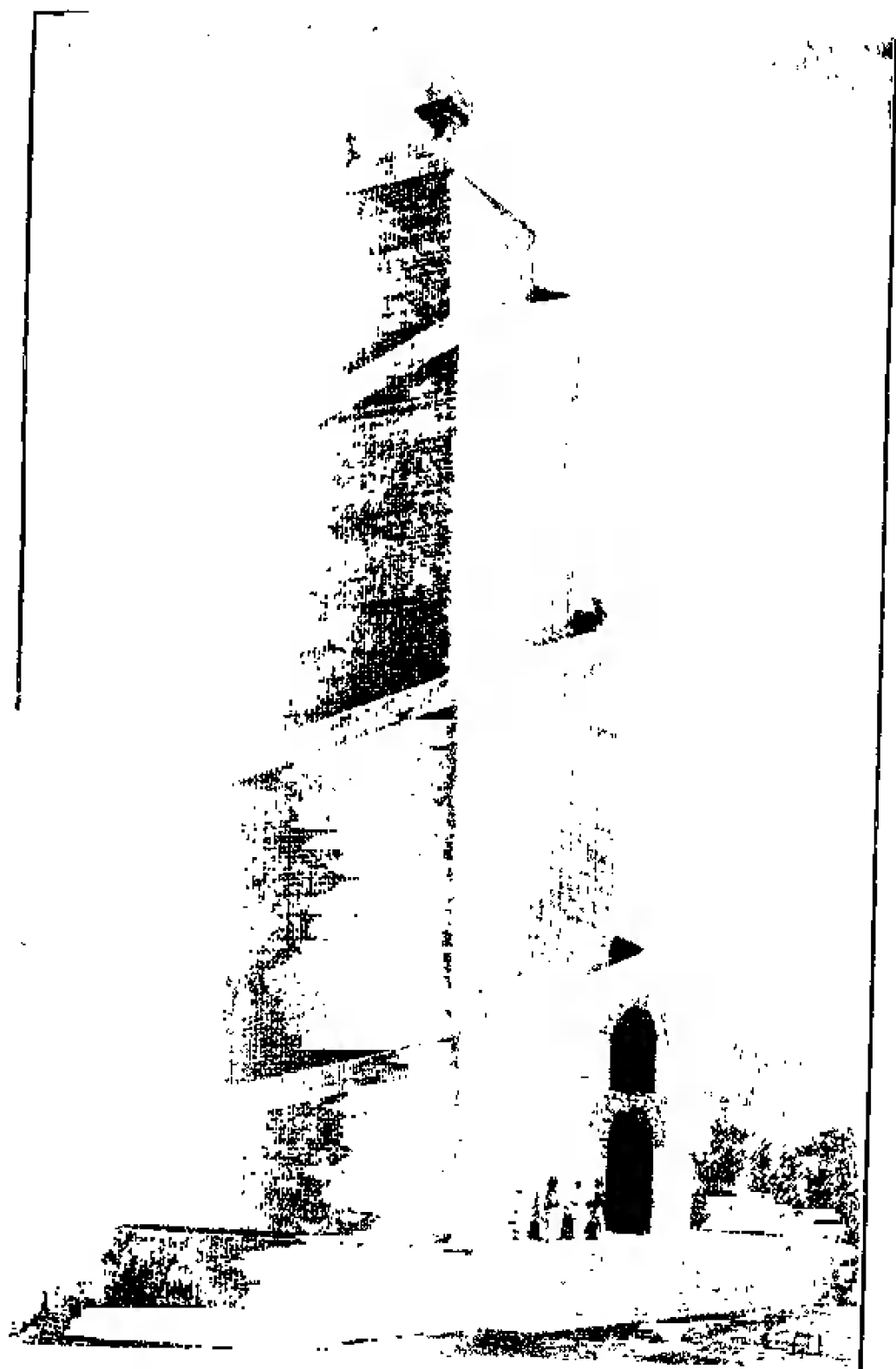




آتش می افروزند و از روی آت می‌کنند و همیشه وقتی که چراغ روشن شده بی اختیار بآن سلام و تعظیم میکنند و قسم (سوی سلیان) که مقصود شعله آتش یا چراغ است بسیار معمولی است

یونانیان از قدیم بستگی ایرانیان را بآتش میدانسته‌اند مگر آنکه از برای آنان چنانکه مکرراً در طی مقالات گفتیم ممکن نبوده که مقصود ایرانیان را از محترم داشتن آتش بدانند چیست بناچار آذر اینزد ایرانیان را مثل الاله آتش هستیا (Hestia) یونانی که بعدها در رُم وستا (Vesta) نامیده شده تصور نموده‌اند هرودت و کزنفون (Xenophon) و دیوژنس لرتوس (Diogenes Laertes) و دینون (Dionon) مینویسند که آتش و آب شکل برخی از پروردگاران ایران است ماکسیموس تیروس (Maximus Tyrus) نیز ذکر میکند که آتش صورت خدای ایرانیان است همان دیوژنس لرتوس که گفتیم آتش را پروردگاری پنداشته در جای دیگر مینویسد که مغ‌ها بکلی بضد عقیده کسانی هستند که پروردگاران مذکور و مؤنث قائل‌اند هرودت مینویسد که نزد ایرانیان سوختن لاشه در آتش گناه است استرابون نیز این خبر را ذکر نموده می‌افزاید که بعقیده ایرانیان بآتش آنفس رسانیدن جرمی است هرودت و کزنفون هر دو ضبط کرده‌اند که ایرانیان برای آتش فدیه می‌آورند استرابون از این فدیه اسم برده میگوید که چوب خشک و روغنی که بروی آن میپاشند فدیه ای از برای آتش است ماکسیموس تیروس نیز همین فدیه را از طرف اثربانان بآذر تقدیم میکند کورتیوس (Curtius) مینویسد سوکندی که ایرانیان در مقابل آتش یاد میکنند بسیار اهمیت دارد بقول کزنفون در اعیاد رسم است که آتش را در آتشدانها گردش میدهند باز کورتیوس ذکر میکند که آتش در آتشدانهای نقره در وقت جنگ در سر لشکریان حرکت داده میشود و داریوش سوم در اربلا (Arbela) از خورشید و مهر و آذر استغاثه نموده که لشکریانش را دلیر ساخته باسکندر غلبه کنند<sup>۱</sup>

۱ رجوع کنید به Die Religion und Sitte der Perser und librigen Iranier nach den Griech. u. Römi. Quellen von Rapp S. 73-74



آشگاه فیروزآباد (جور) در وقت آبادی ظاهراً از بناهای اردشیر بابکان است

رجوع کنید به *Perse Ancienne* par Flandin et Coste Texte p. 36-45

وبه *L'Art Antique de la Perse* par Dieulafoy, IV Partie p. 79-84

آنچه مورخین قدیم راجع بآتش نقل کرده اند مطابق آئین مزدیسناست و هنوز هم پیروان این دین همان احترامات کهن را از عنصر مقدس منظور میدارند در آتشکده یا آتشگاه و در مهر و آذران و آتش بهرام آتش همواره روشن و شعله‌ور است قریب بیقین است که آتش پرستشگاهان زرتشتیان ایران و پارسیان هندوستان که در وقت مهاجرت از ایران به هندوستان با خود همراه آورده اند همان آتشی است که در عهد ساسانیان در ایران مشتعل بوده است امروز نیز مانند پارینه بخار دهن و نفس بآتش نمیرسانند موبدان در پرستشگاهان در وقت سرودن اوستا در مقابل آتشدان پنام که ذکرش گذشت پیش دهان می‌آویزند تا نفس بعنصر مقدس نرسد بهمین ملاحظه است که سیکار و قلیان کشیدن نزد زرتشتیان نارواست اگر کسی مرتکب چنین جرمی شود در انتظار خوش‌نمائیست هم‌چنین گذشته از آتش معابد از آتش معمولی خانه نیز که از برای طبخ غذا و شست و شو و غیره بکار میرود احتراماتی منظور میدارند یعنی که آن را بکثافتی نمی‌آیند هیچ شکی نیست که آریاییها در قدیم مردگان خود را در آتش می‌سوزانیده‌اند چنانکه هندوان از زمان بسیار قدیم تا با امروز آتش انبوهی افروخته در آن نفت یا روغنی پاشیده مردگان خود را در آن می‌سوزانند و خاکسترش را بآب میدهند لابد ایرانیان هم در این عادت با هندوان شرکت داشته‌اند چنانکه کلمه دَخَه که در اوستا دَخَم و در پهلوی دَخَك گویند بمعنی داغگاه است یعنی محلی که مردگان را می‌سوزانند چه ریشه این کلمه که دگ باشد بمعنی سوزانیدن است و کلمه داغ از همین ماده است از خود اوستا هم مفهوم میشود که در قدیم ایرانیان لاشه مردگان را می‌سوزانیده‌اند چه بسا در وفاداد از جرم سوختن لاشه در آتش سخن رفته و تکلیف دینداری که خود دیده مرده را در آتش می‌سوزانند معین شده است فردوسی در شاهنامه هم باین عادت قدیم اشاره کرده گوید

همی هر کسی هر سو آتش فروخت      یکی خسته بست و یکی کشته سوخت<sup>۱</sup>

مُسلم است که این عادت بسیار قدیم ایران بوده است گذشته از مندرجات اوستا بواسطه خبر هرودت نیز که ذکرش گذشت میدانیم که در قرن پنجم پیش از مسیح سوختن لاشه در آتش نزد ایرانیان گناه بوده است نگفته خود پیدا است که هرودت در همانجائی ( کتاب ۳ فقره ۱۶ ) که از مقدس بودن آتش نزد ایرانیان صحبت داشته و بعد دومین پادشاه هخامنشی کمبوجیا را متهم ساخته که در مصر لاشه فرعون امازیس Amsis را از گور بیرون کشیده پس از انواع زجرها فرمان داد تا او را بسوختند افسانه ایست که از مریحیث مخالف عادت و آئین ایرانیان قدیم است و کشف شدن خطوط قبطی در مصر نیز سلوک کمبوجیا را در آن سرزمین برخلاف مندرجات هرودت شرح میدهد

آذر ایزد در اوستا غالباً پسر اهورامزدا خوانده شده است از این تعبیر خواسته اند عُلُو مقام او را برسانند چنانکه سفندارمذ را که فرشته مُوکل زمین است نظر بفائده آن دختر اهورامزدا نامیده اند در یسنا ۲۵ فقره ۷ آمده است « آذر پسر اهورامزدا را ما میستائیم ترا ای آذر مقدس و پسر اهورامزدا و سرور راستی ما میستائیم همه اقسام آتش را ما میستائیم » در فقرات ۴۶ - ۵۰ از زامیاد یشت ایزد آذر رقیب اژی دهاک (ضحاک) شمرده شده است که از طرف سپنت مینو بضد ضحاک برانگیخته شده تا وی را از رسیدن بفر یعنی فروغ سلطنت باز دارد در یسنا ۳۶ (هفت ها) فقره ۱ آذر میان پروردگار و بندگان واسطه تقرب بدرگاه ایزدی قرار داده شده است در فقرات ۷۷ - ۸۷ از فروردین یشت آمده است « وقتی که اهریمن بضد آفرینش نیک راستی (اشا) قیام نمود وهومن و آذر از بی یاری برخاسته خصومت اهریمن نابکار را در هم شکستند بطوری که اهریمن نه توانست بجهان راستی آسیب زده آب را از جریان و گیاه را از نمو باز دارد » سراسر یسنا ۶۲ در ستایش آذر میباشد آتش نیایش که نماز مخصوص آتش است از یسنای مذکور و از فقره ۹ از سیروزه استخراج شده است چنانکه در آغاز این مقاله گفتیم در تمام قطعات اوستا مکرراً از آذر یاد شده است

آتش در  
اوستا

برای اختصار فقط بذکر چند فقره دیگر اکتفاء میکنیم چون آذر در مزدیسنا از بزرگترین نعم ایزدی بشمار و از برای سود و بهره انسان از عالم بالا بسوی جهان خاکی فرستاده شده است لاجرم آن را از ضرر و آسیب رسانیدن نیز عاری دانسته اند در فرگرد ۵ از وندیداد در فقره ۹ آمده است «ای آفریدگار جهان ای پاک آیا آتش انسان را میکشد؟ آنگاه اهورامزدا در پاسخ گفت آتش انسان را نمیکشد بلکه دیو مرگ است و یزدوتو (سده ۳۰ و ۳۱) او را بسته و دیو (ویه) و ایدم او را این چنین بسته همی راند آنگاه آتش تن و جانش را بسوزاند در این صورت بخت و قسمت در انجام دادن زندگانی وی ذیمدخل است» در فقره پیش همین فرگرد بعینه همین سؤال در خصوص آب شده است باز جواب منفی است دیو مرگ و بخت شخص آدمی کش است نه آب و آتش در صورتی که باد هم که یکی از عناصر و در مزدیسنا ستوده و محترم است باندازه آتش و آب معصوم قرار داده نشده است بلکه دو قسم باد تشخیص داده اند بادی که خوب و سود بخشنده است ستوده و باد مودی و مضر نکوهیده است در رام یشت در فقره ۵ آمده است «ای باد آنچه از تو از طرف سپنت مینو (خرد مقدس) است ما میستائیم» باز برای رفع اشتباه و خارج نمودن باد مودی مکرراً در فقره ۵۷ همین یشت آمده است «ای باد بآن قسمتی از تو که از طرف سپنت مینو است ما تعظیم نموده درود میفرستیم»

در یسنا ۱۷ فقره ۱۱ پنج قسم آتش تشخیص داده شده و هر يك تجدا گانه درود فرستاده شده است از این قرار

- (۱) بـِرِزى سونگهه
- (۲) وُهو فريان
- (۳) اورو زيشْت
- (۴) وا زيشْت
- (۵) سپنيشت



و تسلط مخصوص خدائی است که ممکن است انسان هم دارای آن گردد چنانکه یعقوب دارای شخینا بود ولی از فرقت بسرش یوسف بنی صبری کرد ناله و فغان بسیار نمود و راضی بتقدیر نماند از این رو شخینا از او جدا شد ولی دوباره باو پیوست این داستان سامی بخوبی یاد آور سرگذشت جمشید است هم چنین در مقابل فر کیانی شخینای بنی اسرائیل درست شده است<sup>۱</sup> در فصل ۱۷ از بندهش از آتش سه آتشکده معروف ایران قدیم که عبارت باشد از آذر کسب شیززدیک ارُمیه و آذر فروبا درکاریان فارس و آذر برزین مهر در ریوند خراسان صحبت شده است این سه آتش از آسمان فرود آمده چندی از جنبش باد دورگیتی میگشت تا آنکه هر یک در عهد یکی از پادشاهان پیشدادی یا کیانی محلی فرود آمد بندهش از این سه آتش مفصلاً صحبت میدارد آنچه تاریخی است این است که سه آتشکده مذکور در عهد ساسانیان از زیارتگاهان خاص و عام بوده است (رجوع کنید بگانه‌ها ص ۲۳-۲۵) در سنت است که حضرت زرتشت آتش جاودانی با خود داشت دقیقی نیز از ربان پیغمبر ایران در شاهنامه گوید

یکی مجمر آتش بیاورد باز      بگفت از بهشت آوریدم فراز

نهمین ماه سال و نهمین روز ماه موسوم است بآذر یعنی یاسبانی این ماه و این روز بآذر ایزد برگذار شده است دست آذر مه از کُن هوا تیرها زد چو ناوک دلدوز (ازرقی هروی) آذر روز در آذر ماه در ایران قدیم عیدی بوده بقول ابوریحان بیرونی موسوم بآذر جشن در این روز بخصوصه زیارت آتشکده‌ها میرفتند

در مقاله امشاسپندان گفتیم که در عالم مادی یاسبانی آتش بامشاسپند اردیبهشت سپرده شده است بقول بندهش در فصل ۲۷ فقره ۲۴ گل آذر گون مختص بآذر است ز خور و تف همه روزه دو دیده و دل من یکی به آذر ماند یکی بآذر گون (قطران)

جشن  
سده

در انجام مقال بی مناسبت نیست که چند سطر در خصوص جشن سده نوشته شود چه این عید مناسبت مخصوصی با آتش دارد از زمان بسیار قدیم تا با امروز (نزد زرتشتیان کرمان) در سده آتش افروزی میشود این جشن که در دهم بهمن ماه اتفاق می افتد بنا به سنت روزی است که آتش پیدا شده است در ادبیات فارسی بسا باین اسم برمیخوریم فرهنگها برای وجه تسمیه این عید بسده دلایل بسیاری ذکر کرده اند برخی نوشته اند این عید را از این رو سده گویند برای آنکه در این روز فرزندان آدم ابوالبشر بصد رسیدند برخی دیگر نوشته اند برای آنکه پسران و دختران کیومرث در این روز بتن رشد و تمیز رسیدند و شب آن روز را بفرمان کیومرث جشن گرفتند و شادمانی نمودند در این جا لازم است یاد آور شویم که در مزدیسنا کیومرث بجای آدم ابوالبشر سامی است<sup>۱</sup> البته سنت قدیم ایران در کتاب التفهیم فی صناعة التنجیم که در سال ۴۲۰ یا ۴۲۵ بموسط ابوریحان تألیف شده است بهتر محفوظ مانده و بیشتر قابل اعتماد است اینک عین عبارت فارسی ابوریحان «سده آبان روز است از بهمن ماه و آن دهم باشد و اندر شبش که روز دهم است و میان روز یازدهم آتشها زنند بکوز و با ذام و کرد بر کرد آن شراب خوردند و لپو و شادی کنند و نیز گروهی از آن بگذرند بسوختن جانوران و اما سبب نامش آنست که از او تا نوروز پنجاه روز است و پنجاه شب و نیز گفتند که از فرزندان پذیر نخستین سذ تمام شد اما سبب آتش کردن و برداشتن آنست که بیورسب توزیع کرده بود بر مملکت خویش هر روز دو مرد تا مغزشان بدان دوریش کند که بر کتفها او بود و او را وزیری بود نام او رمایل نیک دل و نیک کردار و از آن دو تن یکی یله کردی و پشهان او را بدنبالوند فرستادی چون آفریدون ویرا بگرفت سرزنش کرد و این رمایل گفت توانائی من آن بود که از دو کشته یکی برهانیذ می

۱ در فرهنگها نیز سده اسم درخت بسیار بزرگی است که بخصوصه در دارالمرز و ماوراءالنهر میروید و از برگ آنبوه و نمره آن بته تولید میشود آن را آغال پشه و پشه غال و پشه دار و



و جمله ایشان در بس کوه اند باوی سواران فرستاد تا بدعوی او نکرند  
و او کسی را پیش فرستاد و بفرمود هر کسی بر بام خانه خویش آتش افروختند  
زیرا که شب بود خراست که بسیاری ایشان بدید آید بس نزدیک آفریدون بموقع  
افتاد و او را آزاد کرد و بر تخت زرین نشاند و مسمعان نام کرد ای مه مغان و  
پیش از سده روز بست او را بر سده کوبیدند و نیز نو سده کوبیدند و حقیقت از وی  
چیزی ندانستم<sup>۱</sup> سنت دیگری در شاهنامه محفوظ مانده و بنیان جشن سده  
بهوشنگ نسبت داده شده است از این قرار روزی هوشنگ با همراهانش  
از کوهی میگذشت ماری سیاه رنگ و بسیار بزرگ و با چشمهای سرخ از  
دور بدید سنگی برگرفته بسوی آن انداخت مار بگریخت سنگ خرد بسنگ  
بزرگتری رسیده بشکست و شراره از آن برخاست هوشنگ خدای را از این  
فروغ سپاس گفته آن را قبله قرار داد

|                               |                            |
|-------------------------------|----------------------------|
| بگفتا فر و غیست این ایزدی     | پرستید باید اگر بخردی      |
| شب آمد بر افروخت آتش چو کوه   | همان شاه در گرد او با گروه |
| یکی جشن کرد آن شب و ناده خورد | سده نام آن جشن فرخنده کرد  |
| ز هوشنگ ماند این سده یادگار   | بسی داد چون او دگر شهریار  |

<sup>۱</sup> از يك نسخه خطی که در کتابخانه ملی پاریس موجود است متأسفانه در اوقات استخراج  
لغات فارسی این کتاب غفلت نموده شماره آن را ضبط نکرده ام

## سروش

عفو آلهی بکند کار خویش مژده رحمت برساند سروش (حافظ)

سروش در اوستا سرآوش  $\text{Sraoša}$  معنی آن اطاعت و فرمانبرداری است بخصوصه اطاعت از اوامر آلهی و شنوائی از کلام ایزدی سروش از سرو  $\text{Sru}$  که بمعنی شنیدن است و در اوستا بسیار استعمال شده مشتق میباشد کلمه سروش بمعنی فرشته در ادبیات فارسی معروف است کلمات دیگری نیز از جنس آن و از همان ریشه و بنیان در زبان ما باقی است که یادآور معنی اصلی سروش هم میباشد و آن کلمات عبارت است از سرود و سرانیدن

در گاتها کلمه سروش غالباً بمعنی مذکور آمده است <sup>۱</sup> در سایر قسمتهای اوستا نیز همین معنی بسیار استعمال شده است <sup>۲</sup> "حسن" اطاعت و قوّه فرمانبرداری خود یکی از نعم آلهی است بسا تمنای داشتن آن گردیده است <sup>۳</sup> بکلمه سروش حرف ا که از ادات نفی است افزوده آسراوش گفته اند یعنی نافرمانبرداری و تمرد از احکام ایزدی <sup>۴</sup> بسا در یک فقره از اوستا چندین بار کلمه سروش تکرار شده است گهی اسم مجرّد بمعنی مذکور و گهی اسم خاص فرشته معروف <sup>۵</sup>

در قدیمترین قسمت اوستا نیز چندین بار از سروش فرشته اراده شده است در هرجائی از گاتها که باین فرشته برمیخوریم او را دارای مقام بسیار عالی

---

۱ گاتها یسنا ۴۴ قطعه ۱۶ گاتها یسنا ۴۵ قطعه ۵ گاتها یسنا ۴۶ قطعه ۱۷ گاتها یسنا ۳۳

قطعه ۱۴

۲ یسنا ۱۰ فقره ۱۶ یسنا ۵۶ فقره ۱ یسنا ۶۰ فقره ۵ فروردین یشت (یشت ۱۳)

فقره ۸۸ و سپرد ۹ فقره ۷ و سپرد ۱۵ فقره ۲

۳ یسنا ۵۶ در فقرات ۱ و ۲ و ۳

۴ و ندیداد فرگرد ۱۶ فقره ۱۸

۵ یسنا ۵۶ فقره ۳

می بینیم و بصفه مهین و بزرگ متصف است<sup>۱</sup> سروش یکی از مهم ترین ایزدان آئین مزدیسناست مظهر اطاعت و فرمانبرداری است نماینده خصلت رضا و تسلیم است در مقابل آئین خداوندی از حیث مقام و رتبه سروش با مهر همسر و برابر است حتی گاهی در جزو امشاسپندان شمرده میشود در مقاله امشاسپندان گفتیم که نخست سینت مینو (خرد مقدس) در سر امشاسپندان جای داشته پس از آنکه از دسته امشاسپندان جدا شده برای آنکه عدد هفت را کامل کنند اهورامزدا را بجای سینت مینو قرار داده اند و گاهی هم برای تکمیل عدد مقدس سروش را آخرین امشاسپند قرار داده و وهمن در سر جای گرفته است

در ادبیات متأخر مزدیسنا سروش از فرشتگانی است که در روز قیامت برای حساب و میزان نگاشته شده است از خود گاتها نیز معلوم میشود که این فرشته را در اعمال روز واپسین مداخلتی است چه در یسنا ۴۳ در قطعه دوازده زرتشت باهورامزدا میگوید «ار آنچه تو فرمان دادی سر نه پیچیدم وقتی که گفتم برخیز و بشتاب بدش از آنکه سروش من بهمراهی اش با گنج و مال مزد هریک از دو گروه راستی و دروغ پرست را از سود و زبان تقسیم کند غالباً در اوستا سروش با صفت مقدس آمده است<sup>۲</sup> بسا با صفت نیک و یاداش نیک دهنده<sup>۳</sup> بسا با صفت توانا و پرورمند و خوش اندام<sup>۴</sup> بسا با صفت دلیر و اسلحه قوی آرنده و اهورائی آمده است در میان اوصافی که از برای سروش آورده شده بخصوصه صفت تنومند و نیرومند بسیار قابل دقت است<sup>۵</sup> این صفت را در تفسیر پهلوی اوستا به (تن فرمان) ترجمه کرده اند

۱ گاتها یسنا ۳۳ قطعه ۵

۲ یسنا ۴ فقره ۲ بسا ۲۲ فقره ۴ یسنا ۷۰ فقره ۳ و یسرد ۷ فقره ۱ و یسرد ۱۱ فقرات ۶ و ۱۶ هر مرد یشت (یشت ۱) فقره ۹ فروردین یشت (یشت ۱۳) فقره ۱۴۶ و دیداد فرگرد ۹ فقره ۵۶

۳ یسنا ۱۰ فقره ۱ یسنا ۵۶ فقره ۳

۴ یسنا ۶۵ فقره ۱۲ و یسرد ۱۶ فقره ۱ و دیداد ۱۹ فقرات ۱۵ و ۴۰ مهر یشت (یشت ۱۰) فقره ۵۲

۵ یسنا ۳ فقره ۲۰ یسنا ۴ فقره ۲۳ فروردین یشت (یشت ۱۳) فقره ۸۵

یعنی کسی که سراسر وجودش فرمانبرداری است *تمنتر*. معنی کلام ایزدی است ترکیب این کلمه با تنو (تن) يك صفت بسیار برازنده برای سروش تشکیل داده است چه گفتیم که این فرشته مظهر اطاعت از اوامر الهی است وظیفه اش این است که خاکیان را راه اطاعت نشان دهد و رسم بندگی بیاموزد از این رو خود در مقابل قوانین مصدر جلال تسلیم محض است چشم و گوش بامرونی خدائی دوخته تن بقبول احکام عالم بالا در داده است نظر بوظیفه این فرشته است که در اوستا میخوانیم اوست درمیان مخلوقات مرزا اول کسی که زبان ستایش خداوند و نیایش امشاسپندان گشود اوست نخستین کسی که مراسم مذهبی بجای آورد و پنج گانه‌های زرتشت را بسرود<sup>۱</sup> ابو ریحان بیرونی نیز مینویسد سروش اول کسی است که مردم را برای ستایش پروردگار بزمزمه نمودن امر کرد

در ادبیات متأخرین مزدیسنان سروش *بيك* ایزدی و حامل وحی خوانده شده است و در کتب فارسی او را با جبرائیل سامی یکی دانسته‌اند ابو ریحان بیرونی نیز مینویسد که سروش را جبرائیل میدانند نظر به معنی لفظی نیروسنگه *سروش* مناسب‌تر است که این ایزد بجبرئیل و حامل وحی ترجمه شود اما سروش را *بيك* خدائی دانستن از این جهت است که گفتار آسمانی و کلام رحمانی در وجود او حلول کرده او بهر جای که رو آورد آئین ایزدی و حکم اطاعت کردن از آن با او همراه است غالباً در اوستا سروش و مهر و *رشن* یکجا نامیده شده‌اند در مهر *بشت* دیدیم که میگوید سروش مقدس و *بيك* از طرف دست راست مهر میراند و *رشن* از طرف چپ او میتازد<sup>۲</sup> در آرت *بشت* که ذکرش در جای خود بیاید به اشی *سروش* فرشته ثروت خطاب شده است «اهورا مرزا پدرتست آرمیتی مادر توست سروش *بيك* و مقدس و *رشن* و مهر برادران تو هستند»<sup>۳</sup> برخلاف در

۱ یسنا ۵۷ قرات ۲ و ۶ و ۸

۲ مهر *بشت* (بشت ۱۰) قتره ۱۰۰

۳ آرت *بشت* (بشت ۱۷) قتره ۱۶

گاهها سروش با اشی مربوط است و در سایر قسمتهای اوستا نیز اثری از این ارتباط قدیم موجود و با اشی متحد خوانده شده است<sup>۱</sup>

سروش نیز مانند مهر همیشه بیدار و هرگز بخواب نمی‌رود مخلوقات مزدا را پاسبانی میکند کلیه جهان مادی را پس از فرو رفتن خورشید با سلاح آخته خویش نگهبان است<sup>۲</sup> گردونه سروش نیز مانند گردونه مهر با چهار اسب سفید درخشان که سایه نیندازند و سمهای آنها زرین است کشیده میشود<sup>۳</sup> مانند مهر مقام سروش در بالای کوه البرز در يك بارگاه هزار ستون و ستاره نشان میباشد<sup>۴</sup>

سروش در اوستا عموماً بضد دیو و دروغ تعریف شده است برای محافظت نوع بشر هر روز و هر شب سه بار بدور زمین میگردد و با دیوهای مازندران در سر رزم و ستیز است<sup>۵</sup> در فرگرد هیجدهم و نندیداد از فقره ۳۰ تا ۶۰ سروش با حربه آخته با دیو دروغ در پرسی و پاسخ است سبب خوشنودی وی و اردیباد دروغ را بواسطه گناهان مردم و چاره بطلان و انهدام آن را از دیو دروغ جویاست

در میان گروه داهوائی که از دشمنان سروش بشمارند از چندتن از آنان بخصوصه اسم برده شده است از آنجمله است دیو کُند و کُندوم (Kunda) که در وندیداد از او سخن رفته این دیو بدون شربت مسکری مست است احتمال برده میشود که لغت کُند و کُندی در زبان فارسی از همین دیو اوستائی مشتق باشد از سروش که با صفات دایری و ناموری و زورمندی و پستی و چالاکي آراسته است<sup>۶</sup> درخواست گردیده که دیو کُندی را براندازد و در سرای

- ۱ یسنا ۱۰ فقره ۱ یسنا ۲۷ فقره ۶ و سپرد ۷ فقره ۱ و سپرد ۱۱ فقره ۱۶ و سپرد ۱۲ فقره ۱
- ۲ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقره ۱۶
- ۳ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقره ۲۷
- ۴ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقره ۲۱
- ۵ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقرات ۱۵ و ۳۱ و ۳۲
- ۶ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقره ۱۳

دروغ و کلبه مردمان نایاک دیو پرست سرکونش سازد<sup>۱</sup> بخصوصه ائشم<sup>۲</sup> و (Aesma) بزرگترین رقیب سروش است معنی آن غضب و ویرانی و فساد است این دیو همان است که امروز خشم گوئیم در اوستا هیچ دیوی شریرتر و نایاک تر از خشم تعریف نشده در خود گاتها شش بار از او اسم برده شده است در خبائث سرآمد نایاکان دیگر شمرده شده برای آنکه دیوها بتوانند زندگانی بشر را تباه سازند بزیر علم خشم پناه برده اند<sup>۳</sup> از آنکه مکرراً گفتیم اینزد سروش حربه در دست گرفته با هم آوردان خود در زد و خورد است حربه او گرز و شمشیر و تیر و خنجر نیست فرشته ای که تنش کلام ربانی است با سلاح مادی کاری ندارد آلات جنگ و رزم او چنانکه خود سروش یشت بما میگوید نماز و دعاست مثل نمازی یتا اهو وئیریو-و هفت ها- و فشوش منتر- و ینگه هانام<sup>۴</sup> مرغ سحر خیز خروس از طرف سروش فرشته شب زنده دار کاشته شده که با مدادان بانگ برداشته مردم را از بی ستایش خداوند بخواند بخصوصه سحر خیزی زرد مردیستان بسیار مدوح و از فضایل بزرگ شمرده میشود بنابراین خروس که در سپیده دم مژده سپری شدن تاریکی شب و برآمدن فروغ روز میدهد زرد آن مقدس و خوردن اوشت آن را بخود روا نمیدانند اسم خروس در اوستا پرودرش و سدرش و سدرش میباشد این لغت مذهبی است یعنی از بیدش بیننده مقصود این است که فروغ روز را از بیدش دیده مژده و رود آن میدهد اسم دیگر خروس که رکتاس و سدرش و سدرش میباشد این اسم از اسماء اصوات است مثل کیکری کیتوم Kiken Kumo لاتی که با اندک تغییری در تمام ربانهای اروپائی برای بانگ خروس استعمال میشود هنوز هم در کیلان آواز ماکیان را کرکتاس میگویند ولی در اوستا آمده است که مردمان بد زبان پرودرش (خروس) را که رکتاس مینامند در اوستا گله خراوس<sup>۵</sup> و سدرش نیز داریم و خروس فارسی از همان ماده است ولی بمعنی نرینه ماکیان

۱ وندیداد فرکرد ۱۹ فقره ۴۱

۲ گاتها یستا ۳۰ قطعه ۶

۳ سروش یشت سه شب (یستا ۵۷) فقره ۲۲ در خصوص نمازهای مذکور رجوع کنید

تقاله ملحقات یشتها و بگاتها ترجمه نگارنده ص ۱۰۰-۱۰۵

نیست بلکه همیشه معنی خروشدن و فریاد بر آوردن از آن اراده شده است کلمات خروس و خروش هر دو یکی است مگر آنکه حرف سین و شین بهم مبدل شده است. بمناسبت بانگ زدن و فریاد کشیدن و خروش بر آوردن خروس آن را بچنین اسمی نامزد کرده اند <sup>۱</sup> در فرگرد هجدهم و نندیداد شرحی راجع بسروش و خروس مندرج است دانستن آن از نقطه نظر اخلاقی و لغوی بسیار مفید است "زرتشت از اهورامزدا پرسید کیست گاشته و خدمتگزار <sup>۲</sup> سروش مقدس دلیر اهورائی و تن ایزدین کلام و سلاح قوی آزنده اهورامزدا در پاسخ گفت ای سپنتمان زرتشت پرو درش (خروس) که مردمان بد زبان آن را کهرکتاس مینامند گاشته سروش است وقتی که سه قسمت از شب میگذرد آذر مقدس از بیم خاموش شدن سروش را بیاری خود میخواند تا انسان را بر آن دارد که بدو مدد رساند آنگاه سروش خروس را بیدار نموده ببانگ زدن وادار میکند این مرغ در سپیده دم آواز بلند نموده میگوید ای انسان برخیز نماز اش <sup>۳</sup> بجای آور بدیوها نفرین فرست اگر نه دیو دراز دست بوشاسب بشما غالب آمده دوباره جهان خاکی را که

۱ لغت خروه که شعرای ما استعمال کرده اند همین کلمه خروس است در اینجا سین به ها تبدیل یافته است مثل کلمه آماس و آماه — احتمال دارد که اسلاوها لغت کورو Kuru را از خروس فارسی گرفته باشند چنانکه کلمات دیگر روس سباکا Sobaka و سکا Suka از سگ فارسی است اتفاقاً دو جاووری که در ایران قدیم بسیار معزز و محترم بوده اند هر چند که خروس در نزد باالیهام مقدس بوده و از دیر زمان حتی از عهد سومر در سرزمین عراق حالیه با این مرغ آشنا بوده اند اما بنظر میرسد که بتوسط ایرانیان در اروپا با آن آشنا شده اند چه در کتب یونانیهای پیش از عهد جهانگیری کوروش اسمی از آن نیست و بعدها شعرای یونان آن را مرغ ایرانی نامیده اند رجوع کنید به Kulturpflanzen und Haustiere von Victor Hehn achte Auflage Berlin 1911 S. 326—340

۲ لغتی که ما به گاشته و خدمتگزار سروش ترجمه کردیم در اوستا سراوشا و رز دوداشا (سروش) آمده است گذشته از آنکه سراوشا و رز عنوانی است که بخروس داده شده یعنی پیشخدمت و عامل سروش این عنوان نیز بکوحکنری موطف یک پرستشگاه مزدیسنا داده شده بکسی که در میان درختان مذهب دارای هفتین رتبه است

۳ نماز اشا عباد است از نماز معروف اشم وهو  
مقاله ملحقات

در سپیده دم بیدار گشته بخواب انداخته گوید ای انسان خوش بخواب هنوز وقت برخاستن تو نرسید ترا با آن سه چیز بهر ار همه (یعنی) پندارنیک و گفتارنیک و کردارنیک کاری نباشد ترا جز با پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت کاری مباد<sup>۱</sup> فردوسی نیز در شاهنامه خروس را پیک ایزدی می‌شمرد<sup>۲</sup> در تاریخ بلعمی در ذکر پادشاهی کیومرث داستانی از خروس که مایه نجات پسرش سیامک گردیده نقل شده از آن جمله می‌نویسد "عجم خروس را و بانگ او را نیکو خجسته دارند خاصه سفید و گویند در خانه که او باشد دیو در نیاید" ابوریحان در شب زنده داری سروش و گاشته او خروس چنین ذکر میکند "روز هفدهم ماه که موسوم است بسروش روز در همه ماهها روز مبارکی است سروش اول کسی است که بزمزمه کردن امر کرد پاسبانی شب سپرده باو ست او را نیز حزئیل گویند در میان فرشتگان نسبت ببرها و جادوان شدیدترین است در هر شب سه بار برخاسته برها را رانده جادوان را برمی‌اندازد از برخاستن خویش شب را مبدار خشانده جوّ هوا را خنک می‌سازد آب را شیرین مینماید خروس را ببانگ زدن می‌کمارد در چارپایان شهوت برمی‌انگیزد یکی از آن اوقات سه گانه در طلوع فجر است که گناه نمومیکند...<sup>۳</sup> چنانکه دیدیم محافظت روز هفدهم ماه بسروش ایزد سپرده شده است همیشه سروشت بروز سروش نگهبان و افزون نرت رای و هوش<sup>۴</sup> در دوسپروژه کوچک و بزرگ در هفدهمین روز بسروش درود فرستاده شده است

۱ وندیداد فرکرد ۱۸ فقرات ۱۴-۲۵ دیو بوشاسب در اوستا بوشیاست (دیهودیه) آمده است در فرهنگهای فارسی نیز این لغت موجود بخواب و رؤیا ترجمه شده است زراشت بهرام گوید نه در بیدار گفتم نه ببوشاسب نگویم جز به پیش تحت گشتاسب

۲ نگارنده در شاهنامه با شعاری که خروس پیک ایزدی خوانده شده باشد برخورد کرده ام مطلب فوق از قاموس اوستایی یوستی Justi در تحت کله سروش نقل شده است Handbuch der Zendsprache

۳ آثارالباقیه چاپ زاخو ص ۲۱۹

۴ فردوسی



گذشته از اوستا در کلیه کتب مذهبی مزدیسنان غالباً با اسم سروش برمیخوریم. بهمن یشت بسروش شغل پیک و قاصدی داده چندین بار با نیرو سنگه که امروز در جزو اسامی خاص نرسی کوئیم یکجا نامیده شده است.<sup>۱</sup>

در هر جای از کتاب بندهش که ذکری از سروش شده مثل اوستا او رقیب دو خشم تعریف گردیده است و خروس را مخصوص باو دانسته است.<sup>۲</sup>

اردای ویراف مقدس در سیر آسمانها و بهشت و برزخ و دوزخ با ایزد آذر و ایزد سروش همراه بوده تمام سئوالات او را این دو فرشته جواب گفته اند.<sup>۳</sup> در مینو خرد آمده است که دانای مینو خرد از مینو خرد از اقامتگاه سروش پرسید مینو خرد در پاسخ گفت اقامتگاه او ارزه سده (کشور غربی میباشد) و پس از آن در سوه دهه (کشور شرقی) و در همه جای جهان<sup>۴</sup> اینک رسیدیم بسروش یشت. در اوستا دو سروش یشت داریم اولی عبارت است از یسنای ۵۷ که در جزو یسنها میباشد و نیز آن را در جزو یسنها مینگارند برای تشخیص آن را سروش یشت سه شبه گویند و آن در سه شب اولی پس از وفات کسی سروده میشود چه محافظت روح انسان در سه شب اول پس از مرگ با سروش است در بعضی از نسخ بآن سروش سر شب نام داده اند سروش یشت دومی که در ردیف یست و یک یشت اوستاست و یشت یازدهمی آن را تشکیل میدهد موسوم است به سروش یشت هادخت بقول دینکرد (هادخت بیستمین نیک اوستای عهد ساسانیان بوده) که امروز موجود نیست فقط چند قطعه از آن باقی مانده است بنابراین سروش یشت هادخت منسوب به نیک مفقود شده است در طی مقاله مطالب اساسی سروش یشت سه شبه را بیان کردیم مطالب عمده سروش یشت ها دخت از این قرار است

۱ بهمن یشت فصل ۳ قمره ۲۵ Sacred Books of the East by West

۲ بندهش فصل ۱۹ قمره ۳۳ و فصل ۳۰ قمره ۲۹ Sacred Books of the East

۳ اردای ویراف : Traduction par Barthélemy

۴ اردای ویراف نامه فصل ۴

۵ مینو خرد فصل ۶۲ قمرات ۵ و ۲۵ ترجمه ویست West



# سروش هادخت یشت

سروش مقدس دلیر فرمانبردار <sup>۱</sup> اسلحه قوی آرنده اهورائی را خوشنود  
میسازیم

## ❖ (کرده ۱) ❖

۱ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را  
میسنائیم نیایش نیک (و) بهترین نیایش جهان ای زرتشت <sup>۲</sup> ۵

۱ کلمه فرمانبردار بجای صفت تنومندتر یعنی کسی که تنش کلام مقدس است میباشد در  
بهلولی آن فرمان گفته اند در طی مقاله سروش ذکر آن گذشت ؛  
۲ دو جمله اخیر مربوط به اقبل بنظر نمیرسد ولی مقصود معلوم است میگوید نیایش و  
ستایش در جهان بهترین چیزهاست معنی مذکور از فقرات بعد بخوبی روشن میشود



۲ این است (آنچه) بهتر مرد دروغ پرست و زن دروغ پرست و دشمن را باز تواند داشت این است (آنچه) بهتر چشمها و گوشها و دستها و زانوها و دهن مرد دروغ پرست و زن دروغ پرست را بسته نابودشان سازد (بویژه) نیایش نیک که نفریند و آزار نرساند رشادت گردد و دلیری مانند جوشنی دیو دروغ را بهتر از همه باز دارد ۱ ۰۰

۳ سروش مقدس است که بهتر از همه بیچارگان را در پناه گیرد آن پیروزمندی که بهتر از همه دیو دروغ را براندازد مرد پارسائی که بیشتر حمد و ثنا بزبان آورد در پیروزی پیروزمندترین است کلام مقدس دیوهای غیر مرئی دروغ را بهتر از همه براند (دعای) اهون وئیریه پیروزمندترین کلام است ۲ سخن راست در سرانجام پیروزمندترین است دین مزدیسنا در میان همه چیزهای خوب و همه چیزهایی که از راستی برخاسته است بهتر قابل اعتماد است همچنین آئین زرتشت ۰۰

۴ ای زرتشت کسی که این کلام منزل را چه مرد و چه زن با اندیشه پارسا با گفتار پارسا با کردار پارسا بیان کند در مقابل آب بزرگی یا خطر بزرگی یا در شب تاریک مه آلود یا در هنگام گذشتن از رود قابل کشتی رانی یا در تقاطع راهها یا در انجمن مردان باک یا در جمع دروغگویان دیو پرست ۰

۱ شاید از جمله اخیر چنین مقصود باشد که ستایش مانند مرد دلیری و مثل جوشنی دیو دروغ را براند

۲ اهون وئیریه همان دعای معروف یثااهو میباشد برای معنی آن رجوع کنید بفقره ۱۴



۵ یا در موقعی از مواقع یا در بیم و هراسی از محکمه قضاء هرگز نه در این روز و نه در این شب و بوسیله هیچ نجیستی دیدگان دروغ پرست غضبناک خشمگین او را کشف نتواند کرد. خصومت رهنمایی که گله و رومه می ربایند با هیچ وسیله باو نرسد ۵۵

۶ ای زرتشت این کلام منزل را وقتی که راهزنی نزدیک شود یا دسته ای از دزدان یا گروهی از دیوها با آواز بلند بخوان آنگاه دروغگویان دروغ پرست کینور و جادوان که جادویی بکار برند و پریها که باعمال پری پردازند بهراس افتاده روی بگیریز نهند (دیوها منقاد بقهر فرا رفته پنهان شوند دیو پرستان منقاد و دهان بسته شوند همچنین سرکشان) ۱ ۵۵

۷ مانند سگ چوپان (که گرداگرد گله میگردد) ما پیرامون سروش پارسا آن پیروزمند مقدس میگردیم این چنین ما سروش پاک آن پیروزمند مقدس را با پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک میستائیم ۵۵

۸ برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش برای ستایشش (نسبت) بایزدان من او را با نماز بلند و بازور<sup>۱</sup> میستایم آن سروش پاک را و اشی<sup>۲</sup> بزرگ نیک و بزرگ را و نریوسنگ<sup>۳</sup> زیبا بالا را بشود که سروش پاک پیروزمند برای یاری ما آید ۵۵

۱ معنی جلالتی که در میان ابروان گذاشته شده تقریبی است

۲ اشی در پهلوی و فارسی اُرت و ارد گویند فرشته تروت و توانگری است یشت هفدهم که نامزد است به اُرت یشت هفتم باوست روز ۲۵ ماه در تحت تکبانی او قرار داده شده است

۳ نریوسنگ (نریوسنگه) فرشته است که بخدمت بینامبری گماشته شده نیک اهورامزداست در یسنا ۱۷ قهره ۱۱ نیز اسم يك قسم آتشی است در مقاله آذر از آن صحبت خواهیم داشت از همین کلمه است اسم خاص نرسی





۹ سروش پاک را میستائیم سرور بزرگ اهورا مزدا را میستائیم کسی که در تقدس سر آمد و در تقدس بالا دست است تمام تعلیمات زرتشت را میستائیم تمام اعمال نیک را میستائیم (آنچه) بجای آورده شده (و آنچه بعدها) بجای آورده خواهد شد  
 ۱ ۵۵ ۱  
 ۱۰ ۵۵ ۱  
 ۱۱ ۵۵ ۱  
 ۱۲ ۵۵ ۱  
 ۱۳ ۵۵ ۱  
 ۱۴ ۵۵ ۱  
 ۱۵ ۵۵ ۱  
 ۱۶ ۵۵ ۱  
 ۱۷ ۵۵ ۱  
 ۱۸ ۵۵ ۱  
 ۱۹ ۵۵ ۱  
 ۲۰ ۵۵ ۱  
 ۲۱ ۵۵ ۱  
 ۲۲ ۵۵ ۱  
 ۲۳ ۵۵ ۱  
 ۲۴ ۵۵ ۱  
 ۲۵ ۵۵ ۱  
 ۲۶ ۵۵ ۱  
 ۲۷ ۵۵ ۱  
 ۲۸ ۵۵ ۱  
 ۲۹ ۵۵ ۱  
 ۳۰ ۵۵ ۱  
 ۳۱ ۵۵ ۱  
 ۳۲ ۵۵ ۱  
 ۳۳ ۵۵ ۱  
 ۳۴ ۵۵ ۱  
 ۳۵ ۵۵ ۱  
 ۳۶ ۵۵ ۱  
 ۳۷ ۵۵ ۱  
 ۳۸ ۵۵ ۱  
 ۳۹ ۵۵ ۱  
 ۴۰ ۵۵ ۱  
 ۴۱ ۵۵ ۱  
 ۴۲ ۵۵ ۱  
 ۴۳ ۵۵ ۱  
 ۴۴ ۵۵ ۱  
 ۴۵ ۵۵ ۱  
 ۴۶ ۵۵ ۱  
 ۴۷ ۵۵ ۱  
 ۴۸ ۵۵ ۱  
 ۴۹ ۵۵ ۱  
 ۵۰ ۵۵ ۱  
 ۵۱ ۵۵ ۱  
 ۵۲ ۵۵ ۱  
 ۵۳ ۵۵ ۱  
 ۵۴ ۵۵ ۱  
 ۵۵ ۵۵ ۱  
 ۵۶ ۵۵ ۱  
 ۵۷ ۵۵ ۱  
 ۵۸ ۵۵ ۱  
 ۵۹ ۵۵ ۱  
 ۶۰ ۵۵ ۱  
 ۶۱ ۵۵ ۱  
 ۶۲ ۵۵ ۱  
 ۶۳ ۵۵ ۱  
 ۶۴ ۵۵ ۱  
 ۶۵ ۵۵ ۱  
 ۶۶ ۵۵ ۱  
 ۶۷ ۵۵ ۱  
 ۶۸ ۵۵ ۱  
 ۶۹ ۵۵ ۱  
 ۷۰ ۵۵ ۱  
 ۷۱ ۵۵ ۱  
 ۷۲ ۵۵ ۱  
 ۷۳ ۵۵ ۱  
 ۷۴ ۵۵ ۱  
 ۷۵ ۵۵ ۱  
 ۷۶ ۵۵ ۱  
 ۷۷ ۵۵ ۱  
 ۷۸ ۵۵ ۱  
 ۷۹ ۵۵ ۱  
 ۸۰ ۵۵ ۱  
 ۸۱ ۵۵ ۱  
 ۸۲ ۵۵ ۱  
 ۸۳ ۵۵ ۱  
 ۸۴ ۵۵ ۱  
 ۸۵ ۵۵ ۱  
 ۸۶ ۵۵ ۱  
 ۸۷ ۵۵ ۱  
 ۸۸ ۵۵ ۱  
 ۸۹ ۵۵ ۱  
 ۹۰ ۵۵ ۱  
 ۹۱ ۵۵ ۱  
 ۹۲ ۵۵ ۱  
 ۹۳ ۵۵ ۱  
 ۹۴ ۵۵ ۱  
 ۹۵ ۵۵ ۱  
 ۹۶ ۵۵ ۱  
 ۹۷ ۵۵ ۱  
 ۹۸ ۵۵ ۱  
 ۹۹ ۵۵ ۱  
 ۱۰۰ ۵۵ ۱

## (کرده ۲)

۱۰ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم . . . . .<sup>۲</sup>  
 کسی که شکست دهنده (مرد) آلوده بگناه کُذ است  
 کسی که شکست دهنده (زن) آلوده بگناه کائیدیه است<sup>۳</sup>  
 کسی که زنده ديو دروغ بسیار قوی تباہ سازنده زندگانی میباشد  
 کسی که پاسبان و نگهبان سعادت کلّه نوع بشر است ۵۵  
 ۱۱ کسی هرگز بخواب نرفته هوشیار آفرینش مزدا را پاسبانی میکند  
 کسی که هرگز بخواب نرفته هوشیار آفرینش مزدا را نگهبانی میکند  
 کسی که سراسر جهان را پس از فرو رفتن خورشید با سلاح آخته حفظ میکند ۵۵  
 ۱۲ کسی که از آن زمان که آن دو گوهر آن خرد مقدس و آن (خرد)  
 خبیث خلقت (خوب و زشت) پدید آوردند بخواب نرفته و آنچه را که  
 متعلق بر راستی است پاسبانی نموده تمام روزها و شبها را با دیوهای مازندران  
 میجنگد ۵۵

۱ فقرات ۸ و ۹ در انجام سه کرده دیگر همین یشت تکرار میشود

۲ مثل فقره ۱

۳ کبذ و سدس اسم جری است رجوع کنید بتوضیحات فقره ۲ از مهر یشت



۱۳ او از دیوها هراسان و ترسان فرار نکند تمام دیوها بناچار از او هراسیده روی بگریزند نهند ترس بآنان چیر گشته بطرف ظلمت بشتابند<sup>۱</sup>  
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش . . . . . ۲ ۵۵

### ﴿کرده ۳﴾

۱۴ یتا اهو . . . «مانند بهترین سرور (زرتشت) بهترین داور است کسی که برطبق قانون مقدس اعمال جهانی منش نیک را بسوی مزدا آورد و شهریاری را که بمنزله نگهبان بیچارگان قرار داده شد بسوی اهورا آورد»

سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم کسی که پاسبان قرار داد و معاهده دروغ (مشرک) و مقدسترین (موحد) است امشاسپندان در هفت کشور محیط زمین بسوی او فرود آمدند کسی که آموزگار دین است (خود) اهورا مزدای پاك باو دین بیاموخت

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش . . . . . ۲ ۵۵

### ﴿کرده ۴﴾

۱۵ یتا اهو . . . ۳

سروش پارسای خوش اندام ۴

کسی که اهورا مزدای پاك او را در همشکننده دیو خشم سلاح خونین دارندۀ قرارداد صلح و فتح را ما میستائیم که جنگ و ستمیزه را در همشکند ۵۵

۱ از فقره ۱۰ تا خود فقره ۱۳ بدون کم و زیاد از فقرات ۱۵ — ۱۸ ستا ۵۷ میباشد

۲ مثل فقرات ۸ — ۹ از همین یشت

۳ تا آخر دعای یتا اهو که در آغاز فقره ۱۴ معنی شده است

۴ مثل فقره ۱



۱۶ یاران سروش پاك را یاران رشن راست را یاران مهر دارند  
 دشتهای فراخ را یاران (ایزد) باد مقدس را یاران دین نيك مزدیسنا را  
 یاران ارشداد فزاینده جهان و پرورنده جهان و سود رساننده جهان را  
 یاران اشی نيك را یاران چستی نيك را یاران چستای  
 راست ترین را \*

۱۷ یاران همه ایزدان را یاران کلام مقدس را یاران دات (قانون) ضد  
 دیوها را یاران سنت کهن را یاران امشاسپندان را  
 یاران سوشیانسهای ما مقدسین جنس دوپارا<sup>۱</sup>

۱ در این جا يك دسنة از فرشدگان مزدیسنا میجویم که از برخی از آنان منفلاً و  
 برخی دیگر مختصراً صحبت داشتیم از رشن ایزد در مقاله بعد سخن خواهد رفت در فقره ۲۱  
 از همین بحث نیز اسامی تمام این فرشدگان تکرار شده است اینک در خصوص فرشدگانی که تاکنون  
 صحبت نداشتیم مختصراً چند کلمه گفته میگردیم ارشادات ۳۳۳۳۳۳۳۳ که الحال اشداد گوئیم و  
 محافظت روز ۲۶ هر ماد سرده باوست فرشته درسی و راستی است در مهر یشت فقره ۱۴۹  
 باو رخوردم و در فقره ۱۸ از فروردین یشت هم باو خواهیم رسید گذشته از این فقرات غالباً  
 اسم او در اوستا تکرار شده است از آن جمله در یسنا ۱ فقره ۷ و یسنا ۲ فقره ۷ و یسنا ۱۶  
 فقره ۶ و غیره غالباً با صفت فزاینده جهان و پرورنده گئی آمده است ارشی ۳۳۳۳۳۳۳۳ ترکیب  
 دیگری است از ارشادات هر دو فرشته مؤت تصور شده اند در فقره ۳۳۳ از یسنا ۵۷ باین ترکیب  
 اخیر میجویم چون فقره مذکور بعینه بسروش یشت نقل داده شده فقره ۱۸ آن را تشکیل میدهد  
 بنابراین اسم ارشی نیز در فقره بعد هم آمده میشود

ارشی نیز بهین املاء بمعنی برده است

چیسنا ۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳ فرشته علم و معرفت است در توصیحات فقره ۱۲۶ از مهر یشت از آن  
 صحبت داشتیم چیسنی ۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳ ترکیب دیگری است از چیسنا هر دو فرشته مؤت تصور شده اند  
 در یسنا ۱ فقره ۱۴ و ونیداد ۱۹ فقره ۳۹ و غیره باو میجویم در ترجمه پهلوی فرزاتك شده  
 است گذشته از آنکه از چیسنا و چیسنی فرشته اراده شده بسا در کتاب مقدس بمعنی دانش و علم  
 استعمال گردیده است اسم جوان ترین دختر زرتشت بورو چیسنا ۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳ از همین کلمه  
 ترکیب یافته بمعنی بسیار دانا و بردان میباشد

کلام مقدس در متن مژتر ۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳ میباشد غالباً در اوستا آمده و بمعنی گفتار ایزدی است  
 در این جا بمعنی فرشته استعمال شده است

دات ۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳ که بمعنی قانون است غالباً در اوستا استعمال شده از همین کلمه است  
 داد و دادگر و ندیداد که جزوی از اوستاست بمعنی قانون صد دیو میباشد در فرس ۳۳۳۳۳۳۳۳  
 یزدات بمعنی قانون است در فقره فوق بنظر میرسد که از آن فرشته قانون یا عدل و انصاف  
 اراده شده باشد سنت کهن اوین ۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳ در فقرات ۱۳ از یسنا ۱ و ۲ و در فقره ۵ از  
 یسنا ۷۱ نیز آمده است بجای ترادیسیو traditio لاتینی میباشد سوشیانس ۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳ موعود  
 مزدیسنا سه تن شمرده شده هر يك بنوبت خویش در آخر الزمان ظهور خواهد کرد رجوع کنید  
 بساله سوشیانس تألیف نگارنده



یاران کلیّه آفرینش پاک را  
برای فروغ و فرش برای نیرو پیرویش . . . ۱ ۵۵

### ﴿کرده ۵﴾

۱۸ یناهو . . . ۲

سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی  
را میستائیم مانند نخستین و آخرین و وسطی و پیشین (ستاینده) با نخستین  
و آخرین و وسطی و پیشین نثار ۵۵

۱۹ ما میستائیم همه (پیروزیهای) سروش پاک دلیر فرمانبردار یل نیرومند  
جنگاور قوی بازوان را که دیوها را سر بکوبد (پیروزیهای) آن فتح کننده  
و پیروزگر مقدس را و برتری پیروزی بخشنده سروش پاک و  
ایزد آرشتی را ۵۵

۲۰ تمام خانهای که در حمایت سروش است ما میستائیم در آن (خانهای که)  
سروش مقدس محبوب و عزیز خوب پذیرفته شود و مرد یا دین با پندارهای  
نیک سرشار با گفتارهای نیک سرشار با کردارهای نیک سرشار ۳ ۵۵

۲۱ دیگر سروش پاک را میستائیم دیگر رشن راست را میستائیم  
دیگر مهر دارنده دشمنهای فراخ را میستائیم  
دیگر (ایزد) باده مقدس را میستائیم دیگر دین نیک مزدیسنا را میستائیم

۱ مثل فقرات ۸ و ۹ از همین یشت

۲ تا آخر دعای یناهو مثل آغاز قمره ۱۲

۳ این قمره از قمره ۳۳ از یسنای ۵۷ برداشته شده است





پیکر ارشتاد فزاینده جهان و پرورنده جهان و سود رساننده جهان  
را میستائیم

پیکر اشی نیک را میستائیم    پیکر چستی نیک را میستائیم  
پیکر چستای درست ترین را میستائیم ॐ

۲۲    پیکر همه ایزدان را میستائیم    پیکر کلام مقدس را میستائیم  
پیکر دات (قانون) ضد دیوها را میستائیم    پیکر سنت کهن را میستائیم  
پیکر امشاسپندان را میستائیم    پیکر سوشیانسهای خود ما مقدسین جنس  
دویارا میستائیم  
پیکر سراسر آفرینش پاک را میستائیم  
برای فروغ و فرش برای پرو و پرویش ۱ ॐ

۲۳    یثا اهو . . . . .  
درود میفرستم بسروش مقدس دلیر فرمانبردار اسلحه قوی آزنده اهورائی  
اشم و هو . . . . .  
اهمائی رئیسچه ۲ ॐ

[illegible][illegible][illegible][illegible]

(وسمـ) مع: ١ )

[illegible][illegible]

## سروش یشت سرشب (یسنا ۵۷)

در یشت گذشته عنوان (سروش یشت هادخت) اشتباهاً (سروش هادخت یشت) چاپ شده است معلوم است که ترکیب اولی درست است

در مقاله سروش گفتیم که یسنای ۵۷ نیز سروش یشت سه شبه نامیده میشود این اشتباه از دارمستر است بجاست که آن را برای امتیاز از سروش یشت هادخت (سروش یشت سرشب) بنامیم این یشت در تفسیر بهلوی هم این طور نامیده شده است راست است که یشت مذکور چنانکه ذکر کردیم در سه شب اولی پس از وفات کسی سروده میشود اما آن را سرشب نامیده اند برای آنکه در تمام سال در هر شب آن را پیش از بخواب رفتن

میخوانند رجوع کنید به Zandi Khürtak Avistak edited by Dhahar Bombay 1927 p. 24.

سروش مقدس دلیر فرمانبردار اسلحه قوی آزنده اهورائی را خوشنود  
مبازیم

### ﴿کرده: ۱﴾

۱ سروش یارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را  
میستائیم نخستین کسی که در میان آفریدگان مزدا در مقابل برسم  
گسترده نماز مزدا بجای آورد نماز امشاسپندان بجای آورد بنکبهان و  
آفریدکاری که همه موجودات را بیافرید نماز آورد ۵۵

۲ برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش



۳ سروش پاك را هیستائیم سرور بزرگ اهورامزدا را هیستائیم  
کسی که در . . . . .

### ❧ (کرده ۲) ❧

۴ سروش یارسای خوش اندام پیروزمند . . . . . ❧ ۲

۵ نخستین کسی که برسم بگسترده سه شاخه و پنج شاخه و هفت شاخه و  
نه شاخه تا (بیلندی) زانو تا وسط پا برای ستایش و نیایش و خوشنودی  
و ثنای امشاسپندان<sup>۳</sup>

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش . . . . . ❧ ۴

### ❧ (کرده ۳) ❧

۶ سروش یارسای خوش اندام پیروزمند . . . . . ❧ ۲

۷ نخستین کسی که پنج گانه‌های اسپنتمان روشت پاك را ابیات شعر و  
قطعات را با تفسیر و پاسخ بسرود<sup>۴</sup> برای ستایش و نیایش و خوشنودی  
و ثنای امشاسپندان

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش . . . . . ❧ ۴

### ❧ (کرده ۴) ❧

۸ سروش یارسای خوش اندام پیروزمند . . . . . ❧ ۲

۱ مثل فقره ۹ از سروش یشت هادخت

۲ مثل فقره ۱ از همین یشت

۳ رجوع کنید بحاله برسم بعد از این یشت

۴ مثل فقره ۸ سروش یشت هادخت

۵ پاك فرد شعر در اوستا افسن<sup>۵</sup> و پاك فضه و آچس نشی<sup>۶</sup> و  
و تفسیر آریشتی<sup>۷</sup> آمده است



۹ کسی که از برای مرد فقیر و از برای زن فقیر پس از غروب آفتاب يك خانه محکمی بنا میکند<sup>۱</sup> کسی که با يك اسلحه<sup>۲</sup> مهلک زخم خوین بدیو خشم وارد آور دو اورا سرکوبان براند چنان که يك قوی يك ضعیف را (میراند)

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزیش . . . ۲ ۵۵

### ﴿کرده ۵﴾

۱۰ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم آن دلیر<sup>۳</sup> چست زورمند جسور قوی بلند بالا را ۵۵

۱۱ کسی که از تمام جنگها پیروز بانجمن امشاسپندان مراجعت کند برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزیش . . . ۲ ۵۵

### ﴿کرده ۶﴾

۱۲ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم در میان جوانان (از قوی ترین جوانها دلیرترین جوانها کوشا ترین جوانها چست ترین جوانها) بیشتر از او باید بهراس بود<sup>۳</sup> ۵۵

۱۳ بسیار دور از این خانه بسیار دور از این ده بسیار دور از این ناحیه بسیار دور از این ایالت رانده شود احتیاج زشت و سیلاب از آن خانه ای که سروش مقدس پیروزگر و مرد پاکدین با پندار نیک سرشار و گفتار نیک سرشار و کردار نیک سرشار خوشنود گشته خوب پذیرفته شده باشند

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزیش . . . ۲ ۵۵

۱ یعنی که در شب در هنگام آسایش سروش نگهبان بیچارگان و بینوایان است که آنان هم مانند توانگرانی که در زیر شاه خانه های خویش آرام دارند در تحت حمایت سروش از نعمت آسایش برخوردار باشند

۲ مثل فقره ۸ از سروش پشت هادخت

۳ از کله جوان (۳۵۵-۳۵۶ یون) دلیر و پل اراده شده است





﴿کرده ۷﴾

۱۴-۱۷ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرا و سرور راستی را  
میستائیم کسی که شکست دهنده (مرد) آلوده بگناه کیند است . . .  
۱ .

﴿کرده ۸﴾

۱۸ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی  
را میستائیم کسی که از برای او هوم مفرح درمان بخش و سرور زیبا  
با چشمهای زرد رنگ در بالای بلندترین قله هربرز فدیه آورد .  
۱۹ کسی که خوش کلام و سخنان پناه دهنده گو و موقع سخن گو است کسی  
که از هر قسم علم آگاه و بکلام مقدس بی برده دارای آن است  
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزش . . . ۲ .

﴿کرده ۹﴾

۲۰ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی  
را میستائیم کسی که خانه صدستون پیروزمندش در بالای بلندترین قله  
هربرز ساخته شده است داخل آن باروشتائی خود و خارج آن  
با ستارگان آراسته است .







۲۴ بشود که تو در هر دو جهان ای سروش مقدس زیبا بالا برای هر دو جهان  
بها پناه خویش بخشی برای این جهان خاکی و آن (جهان) مینوی  
در مقابل تبه کار نایاک در مقابل خشم نایاک در مقابل لشکریان نایاکان  
که درفش خونین برافرازند در مقابل حملات دیو خشم از آن (حملات)  
دیو خشم نابکار که به همراهی ویداتو<sup>۱</sup> دیو آفریده برانگیخته شود ۵۵

۲۵ بشود که تو ای سروش مقدس زیبا بالا بر کبهای ما قوت و بابدان  
ما صحت بخشی که ما دشمنان را از دور کشف توانیم نمود هما وردان را  
رانده و دشمنان بد اندیش کینور را بیک ضربت شکست دهیم  
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی ۵۵ ۲

### ﴿کرده ۱۱﴾

۲۶ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را  
میستائیم کسی را که چهار اسب سفید فروغ افشان هوشیار بدون سایه  
در جو هوا میکشند سمهای آنها که (از جنس) شاخ است بازر  
پوشیده است ۵۵

۲۷ تندتر از اسبها تندتر از بادهای تندتر از بارانها تندتر از ابرها تندتر  
از يك جفت مرغ در پرواز تندتر از يك جفت تیر خوب از چله  
رها شده ۵۵

۱ ویداتو دیو مرگ است رجوع کنید بقره ۱۹۳ از مهر یشت و تبوضیحات آن

۲ مثل فقره ۸ از سروش یشت هادخت



۲۸ همه کسانی که آنها (اسبها) از بی تعاقب کرده خواهند رسید (اما بخود) آنها که از بی تعاقب شوند نتوانند رسید بآن اسبهای که سروش نیک مقدس را میکشند با دو اسلحه اش <sup>۱</sup> اگر هم (دشمن) در مشرق هند باشد او (سروش) او را گرفتار کند اگر هم او در غرب باشد او را براندازد ۵۵

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزش ۵۵ ۲ . . .

### ﴿کرده ۱۲﴾

۲۹ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم کسی که قامت برافراشته کمر بند بمان بسته برای یاسبانی آفرینش مزدا ایستاده است ۵۵

۳۰ کسی که سه بار در هر روز و در هر شب باین کشور درخشان خوانیرس آمده اسلحه ای با تیغه تیز و قوی ضربت برای فرق دیوها بدست دارد •

۳۱ برای برانداختن اهریمن نابکار برای برانداختن دیو خشم اسلحه خونین آژنده برای برانداختن دیوهای مازندان برای برانداختن همه دیوها برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزش ۵۵ ۲ . . .

### ﴿کرده ۱۳﴾

۳۲ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم این جا و جای دیگر این جا و در سراسر روی زمین ما میستائیم همه پیروزیهای پیروزگر سروش پاک دلیر فرمانبردار یل نیرومند جنگاور قوی بازوان را که دیوها را سرنگوند (پیروزیهای)

۱ معلوم نیست که از دو اسلحه مقصود چیست

۲ مثل قمره ۸ از سروش یشت هادخت





آن فتح کنند و پیروزگر مقدس را و برتری پیروزی بخشنده سروش پاک  
و ایزد ارشی را (ما میستائیم) ۵۵

۳۳ تمام خانه هائی که در حمایت سروش است ما میستائیم در آن (خانه هائی که)  
سروش مقدس محبوب و عزیز خوب پذیرفته شود و مرد پاکدین  
با پندارهای نیک سرشار با گفتارهای نیک سرشار با کردارهای  
نیک سرشار<sup>۱</sup>  
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی<sup>۲</sup>  
یتا اهو<sup>۳</sup> ۵۵

۱ این فقره بعینه مثل فقره ۲۰ از سروش یشت ها دخت میباشد

۲ مثل فقره ۸ از سروش یشت ها دخت

۳ رجوع کنید بققره ۳۳ از هر مزدیشت

## برسم

پرستنده آتش زرد هشت همیرفت بابازو برسم. ثمت (فردوسی)  
 زور و هوم و برسم از خصایص مزدیسنا و در مراسم دینی عمده اسباب  
 ستایش است در این آئین از زور و هوم صحبت داشتیم اینک در خصوص  
 برسم گوئیم

این کله در اوستا برسمن رسیده آمده و از کله برز رسیده که  
 یعنی بالیدن و نمو کردن است مشتق شده است و در سانسکریت بره باره  
 میباشد آن عبارت است از شاخه های بریده درختی که هر یک از آنها را در  
 فارسی تایی و در پهلوی تاک گویند در اوستا معنن نگردیده که این شاخه ها  
 از چه درختی باید باشد همینقدر در یسنا ۲۵ فقره ۳ آمده اوروژم برسمنیم  
 دلیده رسیده یعنی برسم درخت یا گیاه از این عبارت و از فقرات  
 دیگر اوستا معلوم میشود که برسم باید از جنس اوروژا دلیده یعنی نباتات  
 باشد در کتاب پهلوی شایست لا شایست در فصل ۱۴ فقره ۲ نیز معین نشده  
 که برسم از کدام درخت باید چیده شود فقط بذکر آنکه آن باید از درخت  
 پاکیزه باشد اکتفاء گردیده است ولی در کتب متأخرین قید شده که برسم  
 باید از درخت انار چیده شود این شاخه ها یا تایی ها باشند و شو و آداب و  
 ادعیه مخصوصی با کارد مخصوصی که آن را برسمچین گویند بریده میشود  
 مدتهاست که بجای برسمهای نباتی برسمهای فلزی که از برنج و یا قهره ساخته  
 میشود بکار میبرند این تایی های فلزی باریک به بلندی نه بند انگشت و بقطر  
 یک هشتم بند انگشت است در جائی که این برسمها گذاشته میشود موسوم  
 است به برسمدان یا ماهروی برای آنکه قسمت بالائی آن که دو انتهای برسمها را  
 نگاه میدارد شکل تیغه ماه است در خود اوستا درازا و ینهای برسم نیز  
 معین شده است در فرگرد ۱۹ و ندیداد فقره ۱۹ آمده است «مردان پاک  
 باید در دست چپ برسمن که ببلندی یک آتش سه یخ و به پهنای یک

یَوَ» باشد گرفته نثار کنند و باهورامزدا و امشاسپندان نماز آورند . . . .  
 کلمات مذکور در پهلوی چنین تفسیر شده است: اَش دراج جوک پهنای یعنی  
 بدراز ای یک خیش و بینهای یک جو خیش که در فارسی بمعنی گاو آهن  
 است و شعراء نیز استعمال کرده اند با کلمه اوستائی اَشش یکی است اما کلمه یَوَ  
 در اوستا بخصوصه معنی جو فارسی را ندارد بلکه بمعنی گندم و مطلق حبوبات  
 و غله است در اوستا از عدد این برسمها نیز سخن رفته در سروش یشت  
 سرشب (یسنا ۵۷) فقره ۶ آمده است «سروش نخستین کسی است که برسم  
 بگسزد سه تایی و پنج تایی و هفت تایی و نه تایی تا ببلندی زانو و تا بوسط  
 پاها . . . .» حالیه عدد برسمها در مراسم فرق میکند در مراسم وندیداد  
 و ویسپردسی و پنج تایی و در مراسم یسنا بیست و سه تایی و در باج پنج تایی  
 بکار میبرند کمترین عدد آن در نیرنگستان سه تایی معین شده است معمولاً  
 اعدادی میان پنج و سی و سه (۵-۳۳) ذکر شده است بنا بمندرجات اوستا مراسم  
 برسم در خود کتاب مقدس بسیار قدیم تصور شده چه در فقره ۷ از رام یشت  
 آمده است که «هوشنگ پیشدادی از برای وایو (فرشته هوا) در روی تخت زرین  
 و بستر زرین بنزدیک برسم گسترده نثار آورد» گذشته از جاهائی که نشان  
 دادیم در فقرات دیگر هم در تمام جزوات اوستا و کتب پهلوی کم و بیش از برسم  
 سخن رفته است برای اختصار بنشان دادن برخی از مواضع اکتفاء کرده  
 میگذریم<sup>۱</sup> یسنای دوم که در نماز زور و برسم است در نسخ خطی قدیم  
 برسم یشت نامیده شده است در هنگام مراسم با بندی که از برگ خرما بافته  
 شده برسمها را بهمدیگر می بندند بعینه همانطوری که هر زرتشتی بند معروف  
 کشتی را سه بار بدور کمر می بندد این بند برسم نیز کشتی نامیده میشود با بلند  
 اوستائی اثیوننگهن ~~سروش و سروش و سروش و سروش~~ که بمعنی هیان و کربند است در

۱ رجوع کنید به نشر یشت فقره ۵۷ و مهر یشت فقرات ۸۸ و ۱۴۷ و رشن یشت فقره ۳  
 و فروردین یشت فقره ۲۷ و رام یشت فقرات ۲ و ۵۵ و وارت یشت فقره ۶۱ و فرگرد ۱۸  
 وندیداد فقرات ۱-۳ و غیره و به کتب پهلوی دیگر کتاب ۸ باب ۴۴ فقره ۶۵ بهمن یشت  
 فصل ۲ فقرات ۳۶ و ۵۷ و ۵۸ فصل ۳ فقرات ۲۹ و ۳۷ و شایست لا شایست فصل ۲  
 فقره ۱۸ فصل ۳ فقرات ۱۰ و ۱۱ و ۲۰ و ۲۲ و ۲۳ فصل ۱۴ فقره ۲ و غیره

وقت مراسم برسمها در روی یک میز سنگی که آن را اراثر و ماسه‌لدر و حالیه اوروشگاه یا تخت آلات یا آلانگاه گویند در مقابل موبدی که موسوم است به زوت گذاشته میشود

آداب شست و شوئی که از برای برسمها بعمل می‌آید و قسمتی از آنها که در اوروشگاه و قسمت دیگری که در روی ماهروی میباند و آب زور و (جیوم) که بآنها ضمیمه میگردد و ادعیه که بر آنها خوانده میشود بسیار مفصل است از ذکر جزئیات باید صرف نظر کنیم

اینک به بینیم که مقصود از برسم چیست مقصود از برسم گرفتن و مدنی دعا بر آن خواندن همان از برای نعمت نباتات که مایه تغذیه انسان و ستوران و زینت طبیعت است سیاس بجای آوردن است برسم را که گفتیم از شاخه های تر درختی است نمونه کلبه رستنی ها قرار داده بآن درود میفرستند و شکر نعمت ایزدی ادا میکنند گذشته از آنکه کله برسم که گفتیم از برز رسیدنی معنی بالیدن و نمو کردن مشتق و خود دلیل است که از برسم نمونه کلبه نباتات اراده شده است دلایل دیگری هم داریم که از بکار بردن برسم همان شکر نعمت مقصود میباشد در فقرات ۱۷ و ۱۸ از فرگرد ۱۹ و ندیداد چنین آمده است «زرتشت از اهورامزدا پرسید ای آفریدگار چگونه ستایش تو بجای آورم اهورامزدا در پاسخ گفت ای اسپنتمان زرتشت تو باید بنزدیک گیاه از زمین روئیده روی و چنین گوئی درود بتو ای گیاه زیبای توانای خوب روئیده تو ای نیک مزدا آفریده ای گیاه مقدس» پس از این فوراً در فقره ۱۹ که ذکرش در صفحه اول همین مقاله گذشته آمده است مردان پاک باید در دست چپ برسمی . . . ۱ همچنین در همین فقره ذکر کردیم که برسم باید ببلندی یک گاو آهن و بیسنای یک جو باشد قهراً خیال انسان در این فقره از ذکر گاو آهن و جو بشخم و شیار زمین

۱ بینه همین دستور را برای شکر نعمت که در فقرات ۱۷-۱۹ فرگرد ۱۹ و ندیداد مندرج است زرتشت بنوبت خویش یکی گشتاسب داده است رجوع کنید بگشتاسب یشت فرگرد ۲ فقرات ۲۱-۲۳

و مزرع و از کشت و کار و حاصل زمین که اساس تغذیه انسان و چارپایان است منتقل میگردد در آداب مراسم برسم که آب را در آب زور میگذارند و از رطوبت آب قوتی می بخشند بخوبی یاد آور باران و بالیدن رستنی ها و آبیاری نمودن محصولات و باور نمودن زمین است چنانکه دارمستر هم همین معنی اشاره کرده است <sup>۱</sup> دگر آنکه در تاریخ میخوانیم که در عهد ساسانیان پیش از غذا برسم بدست گرفته دعا میخوانده اند لابد در این موقع شکر نعمت بجای می آورده اند

گذشته از اوستا بواسطه خبری که از استرابون رسیده میدانیم که رسم برسم گرفتن نزد ایرانیان بسیار قدیم است جغرافی دان مذکور راجع بیک آتشکده در کاتیانوکا (در آسیای صغیر) مینویسد مضافاً در آنجا آتشی که هرگز خاموش نمیشود نگاهداری میکنند و هر روز در آتشکده تقریباً یک ساعت در مقابل آتش سرود میخوانند و یک بسته چوب در دست میگیرند و پرده تابیین چانه آویخته که لبهای آنان را می پوشاند <sup>۲</sup> مقصود از بسته چوب و پرده همان برسم و پنام است

گفتیم که برسم گرفتن پیش از غذا در عهد ساسانیان رسم بوده است مکرراً در شاهنامه باین رسم برمیخوریم از آنجمله است در ضیافت نیاطوس سفیر روم روز نزد خسرو پرویز وقتی که بندوی یکی از گاشکان پادشاه پیش از غذا با برسم داخل شده و شاه بذکر باج (باز) مشغول شد سفیر مذکور برآشفته از سرخوان برخواست

Le Symbolisme de ces opération est transparent : le Baresman représente la nature végétale, le zôhr représente les eaux : on met le zôhr en contact idéal avec le Baresman pour pénétrer toute la flore des vertus de l'eau et féconder la terre (Z. A. Vol. 1, p. 397.)

<sup>۲</sup> رجوع کنید به Rapp, die Religion u. Sitte der Perser nach den Griechi. u. römi. quellen S. 85.

از آنکه برخی از مستشرقین پنداشته اند که در تورات در کتاب حزقیال باب هشتم فقرات ۱۶-۱۷ به برسم اشاره شده بکلی سهواست هیچ وجه مناسبتی میان مندرجات فقرات مذکور و برسم ایرانیان در آنجا دیده نمیشود

رجوع کنید به Die altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz Glessen 1920 S. 5.

بیامد نیا طوس<sup>۱</sup> بارو میاف  
 نشستند با فیلسوفان بخوان  
 چو خسرو فرود آمد از تخت بار  
 ابا جامه روم گوهر نگار  
 خرامید خندان و برخوان نشست  
 بشدتیز بندوی و برسم بدست  
 جهاندار بگرفت باز مهاف  
 بزمزم همی رای زد در نهان  
 نیا طوس کان دید انداخت نان  
 ز آشتکی باز پس شد ز خوان  
 همیگفت بازو چلیپا بهم  
 ر قیصر بود بر مسیحا سم

همچنین وقتی که یزدگرد سوم در مرو با آسیا پناه برد خسرو آسیابان  
 نان کشکین نزد وی نهاد یزدگرد بوی گفت

بدو و گفت شاه آنچه داری بیار خورش نیز با برسم آید بکار

خسرو رفت بی برسم برسم شتابید و آمد براه بجائی که بود اندران بازگاه  
 از او پرسیدند که برسم از رای که میخواهی او در جواب گفت  
 بدو گفت خسرو که در آسیا نشست است کند آوری بر کیا

.....

یکی کهنه خوانی نهاد منس برونان کشکین سزاوار خویش

برسم همی باز خواهد گرفت سزد گرمائی از او در شگفت

از تعریف خسرو دانستند که این کس باید یزدگرد باشد آورا یزد ما هوی  
 سوری بردند آن ناپاک بوی فرمان داد که مهان خود را بکشد او نیز چنین کرد  
 خنجر بتهیگاه شاهنشاه ناکام یزدان پرست فرو برده وی را از برسم گرفتن و  
 ادای شکر نعمت نان کشکین فارغ ساخت

۱ این اسم باید Theodosius = Tardus باشد  
 راجع برسم برسم بکتب ذیل ملاحظه کنید

Hang's Essays p. 397—398.

Sacred Books of the East by West Vol. V p. 284; vol. XVIII, p. 142; vol. XXXII, p. 162—3.

Le zend-Avesta par Darmesteter vol. I p. LXXIII

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Modi  
 Bombay 1922 p. 277—286

## رشن راست

در مقالات مهر و سروش و در یشت‌های آنان غالباً از رشن اسم برده دانستیم که این سه فرشته مناسبات مخصوصی با همدیگر دارند و در اجرای وظایف شان همدیگر را یاری میکنند حتی در مهریشت در فقره ۷۹ دیدیم که مهر و رشن هم‌منزل هستند یشت‌هایی که متعلق باین ایزدان است نیز پهلوی همدیگر جای داده شده است همچنین روز‌هایی از ماه که روز شانزدهم و هفدهم و هجدهم باشد و با سامی آنان نامزد شده در تعاقب همدیگر می‌آید

در میان این سه فرشته مهر دارای نخستین مقام و سروش دارای درجه دوم و رشن در مرتبه سوم است در ادبیات متأخر مزدیسنان هر سه بمحاکمه روز جزا گماشته شده اند رشن سومین داور محکمه روز واپسین بشمار رفته است در خود اوستا در جائی صراحتاً اشاره باعمال آنان در رستاخیز نشده است هر چند که رشن یکی از ایزدان بزرگ است اما اطلاعات ما در خصوص وی نسبتاً کم است از یشت ۱۲ که مخصوص باوست مطالب مهمی بدست نمی‌آید بقول بارتولومه از حیث قدمت هم بسایر یشتها نمی‌رسد در سراسر اوستا (غیر از گانها) و در کلیه کتب پهلوی و یازند غالباً با اسم رشن بر می‌خوریم که باو درود فرستاده میشود یا از او استغاثه میکنند رشن در اوستا رشنو نامیده آمده این کلمه صفت است یعنی عادل و دادگر و باین معنی در اوستا بسیار استعمال شده از آن جمله در ویسپرد کرده ۱۶ فقره ۱ گذشته از این رشن اسم خاص فرشته عدالت است چنانکه در طی یشتها مکرراً از او یاد شده از آن جمله در مهریشت فقره ۱۰ و ۱۰۰ و بهرام یشت فقره ۴۷ رزیشته در ویسپرد صفت خاص او است یعنی راست تر درست تر و در پهلوی رزیستک گفته اند معمولاً در فارسی این ایزد را با صفتش خوانده رشن راست گوئیم کلمات فارسی رجه و رژه که بمعنی صف و ردیف است از ماده رزیشته است<sup>۱</sup>

۱ جلغائی که در اوستا رشن با صفت رزیشته آمده از این قرار است یسنا ۱ فقره ۱ یسنا ۲ فقره ۷ یسنا ۱۶ فقره ۵ یسنا ۶۵ فقره ۱۲ یسنا ۷۰ فقره ۳ خرداد یشت فقره ۳ سروش یشت فقره ۱۶ ویسپرد کرده ۷ فقره ۲ ویسپرد کرده ۱۱ فقره ۶ و غیره

کله رشن از رَزْ دَسْ که بمعنی مرتب ساختن و نظم دادن است میباشد کله مذکور باین معنی در اوستا بسیار استعمال شده از آن جمله است در مهریشت فقره ۱۴ لغت فارسی آراستن نیز از همین ریشه و بُنیان است کله دیگر اوستائی رَشْمَن دَسْمَن که بمعنی میدان جنگ و صف معرکه است باز از همین ریشه است لغت رزم فارسی و رَشْمَن اوستائی یکی است در این لغت معنی اصلی کله را بمناسبت صفوف منظم لشکریان و ردیف مرتب جنگاوران منظور داشته اند

گذشته از آنکه رشن از یاران مهر و سروش است يك جهت یکرنگی و اتحاد هم با ایزد اوشناد دارد چه بسا با او یکجا خوانده شده چنانکه در یسنا ۱ فقره ۷ و یسنا ۲ فقره ۷ در آغاز گفتیم که روز هجدم ماه برشن مختص است در دو سیروژه كوچك و بزرگ هم در فقره هجدم بفرشته مؤکل روز هجدم درود فرستاده شده است در فقرات ۴-۶ از یسنا ۱۶ که اسامی سی فرشتگان روز یاد شده روز رشن در فقره ۵ بجای خود مندرج است رشن نیز در ادبیات فارسی رَش بدون نون گفته میشود چنانکه فردوسی گوید

چو هور سپهر آورد روز رَش ترا زندگی بادید رام و خوش  
و عنصری نیز گوید در آمد در آن خانه چون بهشت بروز رَش از ماه اردیبهشت  
مطالبی که از رشن یشت میتوان استخراج نمود این است که این فرشته مخصوصاً برضد دزدان و راهزنان است و وجود او همیشه مایه بیم و هراس آنان است ترس دزدهای متعددی از فرشته عدل و انصاف بسیار منطقی است دگر آنکه از رشن یشت برمیآید که این فرشته در همه جا است در سراسر هفت کشور روی زمین و در بالای کوهها و در میان اقیانوس موجود است از جهان خاکی گذشته عالم بالا نیز مثل کره ستارگان و فلک ماه و خورشید و فضای فروغ بی پایان (ایران) تا بعرش اعظم (گرزمان) از حضور او خالی نیست یعنی که در عالم زیرین و زیرین جائی نیست که از عدل و انصاف بی نیاز باشد مرد یا کدین باید بواسطه عبادت و اطاعت خویش توجه این فرشته را در هر جائی



که او باشد بطرف خود جلب کند گفتیم که در کتب متأخر مزدیسنان وظیفه محاکمه اعمال انسان در روز قیامت بر رشن برگذار شده غالباً در کتب پهلوی او را در مباشرت چنین اعمالی ذکر کرده اند در بندهش بزرگ مندرج است «رشن فرشته درستی است اوست که از برای نجات و سعادت جهان خاکی دیوها و زشتکرداران را نابود میسازد و بحساب کردار خوب و بد ارواح میرسد اگر قاضی ای بناحق حکم کرده رشن آن را ندیده باشد آن گاه سروش مقدس زبان شکوه گشوده گوید فضای جهان بمن تنگ گردید زیرا که در آن عدالتی وجود ندارد»

در آئو گمدهنچا در فقرات ۸ و ۹ مندرج است «در صبح روز چهارم پس از مرگ سروش و رشن راست و ایزد باد و اشتاد و مهر و فروهر پاکان و ایزدان مینوی دیگر باستقبال روح پاک مرده می شتابند و آن روان جاودانی را باخوشی و آسانی و دلیری از پل چینوات (پل صراط) میگذرانند<sup>۱</sup>

در اردای ویرافنامه در فصل ۵ اردای ویراف مقدس میگوید «وقتی که بهمراهی سروش مقدس و آذر ایزد از پل چینوات گذشتم مهر ایزد و رشن و باد ایزد نیک و بهرام ایزد توانا و اشتاد ایزد و فروهر پاکان و فرشتگان دیگر باستقبال من آمدند و بمن درود و آفرین خواندند من خود در آن جا رشن راست را دیدم که ترازوی زرین در دست گرفته اعمال نیک و زشت مردم را میسنجید» مینوخرد در فصل ۲ در فقرات ۱۱۴-۱۲۸ نیز از وظیفه رشن و همراهانش در روز واپسین صحبت داشته گوید «پس از آنکه روح سه روز در بالای سرکالبد مرده پاسبانی نموده در صبح روز چهارم بهمراهی سروش مقدس و باد نیک و بهرام توانا از ستیزه اهریمن و یارانش رهایی یافته از پل چینوات میگذرد آنگاه رشن راست ترازو دار اعمال را میسنجد کفه ترازو را بهیچ طرف متمایل نسازد سر موئی خطا نکند نه از برای پاکان و نه از برای ناپاکان نه از برای گدا و نه از برای شاه با همه یکسان رفتار کند خواه توانگر خواه درویش» نکته نگذریم بقول بندهش نیسترون (نسرین) گل مخصوص رشن است از گیسوی او نسیم مشک آید و زلفک او نسیم نسترون (روذکی)

۱ آئو گمدهنچا در فصل ۲۲۸ یکی از قطعات اوستایی است دارای ۲۸۰ کلمه است اسم آن از کلمه ایست که جزوه مذکور با آن شروع میشود



## رشن یشټ

رشن راست‌ترین و ارشټاد فزاینده جهان و پرورانده جهان و کلام  
راستین الهام شده و فزاینده جهان را خوشنود می‌سازیم ☪

۱ (زرتشت) مقدس از او پرسید ای اهورامزداي پاك  
من بتوي روي آورده اي اهورامزدا باگفتار راستين از تو می‌پرسم  
مرا پاسخ ده تو ای کسی که از آن آگاهی و فریفته نشوی تو ای  
خردفریفته نشدی ای از همه چیز آگاه فریفته نشدی چه حقیقی در کلام  
مقدس آفریده شده آنچه ترقی دهند آنچه ممتاز آنچه پرستار آنچه قوی  
آنچه ماهر و سرآمد مخلوقات دیگر است •

۲ آنگاه اهورامزدا گفت براسی من ترا خبر دهم ای اسینتمان پاك از  
این کلام مقدس بسیار فرمند از آن حقیقی که در کلام مقدس  
آفریده شده آنچه ترقی دهند آنچه ممتاز آنچه پرستار آنچه قوی آنچه  
ماهر و آنچه سرآمد مخلوقات دیگر است •

۳ و اهورامزدا گفت يك ثلت از برسم را تو باید اطرف راه خورشید  
بگسترانی (بکوئی) ما استغاثه میکنیم ما خواستاریم که خوشنود سازیم  
من اهورامزدا را همچنین دوستی را من باین ور برقرار شده بیاری



میخوانم بسوی آتش و برسم و بسوی کف دست سرشار بسوی ور  
روغن و بسوی شیر گیاهها ۱ ۵۵

۴ پس من بیاری تو آیم من اهورامزدا بسوی این ور برقرار شده بسوی  
آتش و برسم بسوی کف دست سرشار بسوی ور روغن بسوی شیر  
گیاهها بهمراهی باد پیروز بهمراهی داموئیش او پمن بهمراهی فرکیانی  
بهمراهی سود مزدا آفریده ۵۵

۱ فقرات ۳ — ۷ این یشث نامفهوم بنظر میرسد اما پس از دانستن معنی کله ور (کله) که هشت بار در فقرات مذکور تکرار گردیده مطلب روشن شده بی مقصود خواهیم برد هر چند که جلات مربوط بهم نباشد

کله ور در پهلوی بجای لغت اوستائی ورنگه (ورسوس) آمده است و آن يك فضاء و حکمی است که در میان ایرانیان قدیم و اقوام دیگر معمول بوده است در زبان فرانسه اوردالی (ordalie) گویند در سایر زبانهای اروپائی نیز همین لغت با اندک تفاوتی در املا موجود است

کله ورنگه از ور (ورسوس) مشتق است که در مرس و جامنشی و اوستا یعنی برگزیدن و مصمم شدن و باور کردن است کله مذکور در پهلوی واور و در فارسی باور شده است بنابر این ورنگه یعنی امتحان و آزمایش و ابیات حق مشتبه نشود با کله دیگر که بهمین املا یعنی نوشاندن و پنهان کردن است کله ای که در پهلوی به هفتن ترجمه شده است و به با کله دیگری که باز بهمین املا (ور ورسوس) بمعنی بارور نمودن و آستن کردن است در طی این مقاله ترکیب پهلوی کله را نگه داشته (ور) استعمال میکنیم دینکرد در کتاب هشمش مینوسد که در سکا قوم نسک يك فصل از آن در خصوص اقسام ورها (ورستان) صحبت میدارد سکا قوم سکا هجدهمین نسک اوستای عهد ساسانیان بوده که امروز در دست نداریم گذشته از فقرات فوق رشن یشث و قره ۹ از آفرین گهبار که ذکرش بیاید دیگر بجای بکله ور برنمیخوریم و از اقسام آن بنا بسنت متأخرین که در کتب پهلوی مندرج است ۳۳ قسم بوده اطلاعی نداریم در کتاب پهلوی شایست لا شایست در فصل ۱۳ (چم گاسانیک) در قره ۱۷ مینوسد که (شش قره از یسنای ۳۶ راجع بشش قسم ور گرم میباشد) راست است یسنای مذکور چنانکه ترجمه آن را در جزوه هفتن یشث بزرگ در صفحه ۱۱۷ ملاحظه میکنید از آتش صحبت میدارد اما نمی توان گفت که در آن جا ور معمولی مقصود است و در هیچ جای آن هم بکله ور برنمیخوریم بی شک در آنجا آزمایش روز واپسین اراده شده است که نیکوکاران از آن شاد و خرم گذشته اما گناهکاران دچار گزندش خواهند شد نظیر این گونه آزمایش در روز واپسین و گذاخته شدن فلزات و جاری شدن رودی ز آن در سایر ادیان هم موجود است (رجوع کنید به Altper. Reli. u. Judentum Scheffelowitz S. 206.)



۵ ها استغاثه میکنیم ما خواستاریم خوشنود سازیم آن رشن توانا را همچنین دوستی را من باین ور برقرار شده بیاری میخوانم بسوی آتش و برسم بسوی کف دست سرشار بسوی ور روغن و بسوی شیر گیاهها ۵۵

۶ پس بیاری تو خواهد آمد آن رشن بزرگ توانا بسوی این ور برقرار شده بسوی آتش و برسم بسوی کف دست سرشار بسوی ور روغن بسوی شیر گیاهها بهمراهی باد پیروز بهمراهی داموئیش او یمن بهمراهی فرکیانی بهمراهی سود مزدا آفریده ۵۵

۷ ای رشن پاك ای راست ترین رشن ای مقدس ترین رشن ای دانا ترین رشن ای رشنی که بهتر از همه تشخیص توانی داد ای رشنی که دور را بهتر از همه توانی دریافت ای رشنی که دور را بهتر از همه توانی دید ای رشنی که گله مند را بهتر از همه بفریاد رسی ای رشنی که دزد را بهتر از همه براندازی ۵۵

در فقره ۹ از آفرین کهنبار آمده است (اگر بر کسی سومین جشن سال یتشهم بگذرد و در راه خدا اتفاق نکند هر آینه او در میان مردستان در روز آرمایش در هنگام طلب حقایق در مقابل ور گرم فرو ماند) چنانکه ملاحظه میکنید در فقره مذکور ور گرم قید شده است گرم و درنگه (در شایست لاشایست نیز که ذکرش گذشت همین قید برخورداریم لابد ور گرم در مقابل ور سرد بوده است در اوردالی (Ordalie) اروا نیز هر دو قسم موجود بوده و هر يك دارای چندین شعبات بوده است مثلاً يك قسم از اوردالی گرم این بوده که دستها یا عضو دیگر مدعی و مدعی علیه را داغ نموده می بستند و مهر موم میکردند پس از انقضای مدت معین مهر موم را کشوده ملاحظه میکردند زخم هر کدام که زودتر خوب شده ذی حق بود يك قسم از اوردالی سرد این بوده که مدعی و مدعی علیه را در حوض آب انداخته بایستی سر در آب فروبرد نفس هر کدام که زودتر تنگ شده سر از آب بدر میکرد تقصیر کار بود در تمام قرون وسطی انواع و اقسام اوردالی در اروپا وجود داشته است بعدها کشیش ها برای آنکه از شدت این محاکمات سخت بکاهند اوردالی صلیب اختراع کردند و آن عبارت بوده از برافراشتن صلیبی و مدعی و مدعی علیه را در زیر آن سر پا نگاهداشتن هر کدام که زودتر خسته شده می نشست محکوم میشد

از کتاب مذکور دینکرد نیز چنین برمیآید که در ایران قدیم چندین قسم ور معمول بوده است یکی از آنها موسوم بوده گرمك ور (ور گرم) و دیگر برسمك ور (ور با برسم)

[illegible][illegible]

۱. اے مومنو! تم کو اللہ تعالیٰ نے جو نعمتیں عطا فرمائی ہیں ان پر شکر ادا کرو۔ اگر تم ان سے انکار کرنا شروع کر دو گے تو میں تم کو سزا دے دوں گا۔

[illegible][illegible]

۳۱.  $\frac{1}{x^2} = x^{-2}$   $\frac{d}{dx} x^{-2} = -2x^{-3} = -\frac{2}{x^3}$   $\frac{d}{dx} \frac{1}{x^2} = -\frac{2}{x^3}$

۱۴ | ۱. ۲. ۳. ۴. ۵. ۶. ۷. ۸. ۹. ۱۰. ۱۱. ۱۲. ۱۳. ۱۴. ۱۵. ۱۶. ۱۷. ۱۸. ۱۹. ۲۰. ۲۱. ۲۲. ۲۳. ۲۴. ۲۵. ۲۶. ۲۷. ۲۸. ۲۹. ۳۰. ۳۱. ۳۲. ۳۳. ۳۴. ۳۵. ۳۶. ۳۷. ۳۸. ۳۹. ۴۰. ۴۱. ۴۲. ۴۳. ۴۴. ۴۵. ۴۶. ۴۷. ۴۸. ۴۹. ۵۰. ۵۱. ۵۲. ۵۳. ۵۴. ۵۵. ۵۶. ۵۷. ۵۸. ۵۹. ۶۰. ۶۱. ۶۲. ۶۳. ۶۴. ۶۵. ۶۶. ۶۷. ۶۸. ۶۹. ۷۰. ۷۱. ۷۲. ۷۳. ۷۴. ۷۵. ۷۶. ۷۷. ۷۸. ۷۹. ۸۰. ۸۱. ۸۲. ۸۳. ۸۴. ۸۵. ۸۶. ۸۷. ۸۸. ۸۹. ۹۰. ۹۱. ۹۲. ۹۳. ۹۴. ۹۵. ۹۶. ۹۷. ۹۸. ۹۹. ۱۰۰.



۸ اګر تو رنجیده خاطر نباشی بهتر (انسان را بمقصد) رسائی بهتر ضربت  
فروډ آوری و بهتر دزد و راهزن را نابود ساري

❧ ۱

۹ اګر هم تو ای رشن پاک در کشور آر زهی<sup>۲</sup> باشی ما ترا بیاری میخوانیم<sup>۳</sup> ... ❧

۱۰ اګر هم تو ای رشن پاک در کشور سوهی<sup>۲</sup> باشی ما ترا بیاری میخوانیم<sup>۳</sup> ... ❧

۱۱ اګر هم تو ای رشن پاک در کشور فردذ فشو<sup>۲</sup> باشی ما ترا بیاری میخوانیم<sup>۳</sup> ... ❧

۱۲ اګر هم تو ای رشن پاک در کشور ویدذ فشو<sup>۲</sup> باشی ما ترا بیاری میخوانیم<sup>۳</sup> ... ❧

۱۳ اګر هم تو ای رشن پاک در کشور واورو برشتی<sup>۲</sup> باشی ما ترا بیاری میخوانیم<sup>۳</sup> ... ❧

۱۴ اګر هم تو ای رشن پاک در کشور واورو جرشتی<sup>۲</sup> باشی ما ترا بیاری میخوانیم<sup>۳</sup> ... ❧

و دیگر با آوردن خوران ظاهر. در این قسم از ور طرفین بایستی چیزی بخورند شاید زهر که  
نظر بآر سم حقانیت یکی از آنان ثابت میشده است در دادستان دینیک در فصل ۳۷ و فقره ۷۴  
باین قسم از ور اشاره شده است چنانکه وست West احتمال میدهد در فقره مذکور زهر  
استعمال کردن مدعیان (همتکاران) مقصود میباشد

در سنت مزدیسنان معروف است و در کتب پهلوی مثل دبکرد و شایست لاشایست  
و اردای و رافنامه نیز مندرج است که آذربید مهراسند مشهور و بزرگترین دستور عهد  
شاپور دوم (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) مرتب سازنده خورده اوستا برای رفع اختلافات مذهبی  
و صحت کتاب مقدس و اثبات حقانیت مزدیسنا امتحان ور داده فلز گداخته بروی سینه اش  
ریختند و بوی آسبی نرسید (Livre d' Arda viraf, Traduction par Barthélemy p 143)  
نقول سوگند نامه (در جزو کتاب روایت دفتر اول ص ۴۶-۵۴ بمبئی ۱۹۲۲ میلادی)  
۹ من روی گداخته روی سینه آذربید مهراسند ریختند آزمایش روی گداخته معمولاً در روی  
سینه تصور میشده و آت را ور نبرنگ میگفته اند (ور این حا معنی سینه است)

شایست لاشایست در فصل ۱۵ فقرات ۱۵-۱۷ ور را معنی کرده مینویسد (آزمایش فلز گداخته  
این است که در روی دل (سینه) عمل می آید دل باید باندازه پاک و بی آلایش باشد که وقتی  
فلز گداخته روی آن ریخته شد نسوزد آذربید مهراسند چنان زیست که وقتی فلز گداخته بروی  
سینه اش ریختند باین میماند که بروی سینه اش شیر دوشیده باشند اما وقتی فلز بروی سینه  
زشتکردار و گناهگاری چکیده شد سوخته و خواهد سرد) در ادبیات ما نیز اثرات این محاکمه  
قدیم باسم سوگند موجود است از آن جمله است داستان باتش رفتن سیاوخش که در شاهنامه

۱ در آخر این فقره چندین کلمات خراب شده معنی درستی از آنها مفهوم عیشود

۲ از فقره ۹-۱۵ از هفت کشور روی زمین اسم برده شده است رجوع کند بتوضیحات

فقره ۱۵ از مهریشټ ص ۴۳۱-۴۳۲

۳ تمام فقرات ۵-۸ از همین یشټ تکرار میشود

[illegible]

۱۶. و سید محمد باقر . سید محمد . اید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد .  
 و سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد .

[illegible]

۱۵ اگر هم توای رشن پاك در این كشور درخشان خوانبرس باشی ما ترا  
بیاری میخوانیم<sup>۱</sup> ... ۵۵

۱۶ اگر هم توای رشن پاك تو در دریای فراخكرت باشی ما ترا بیاری میخوانیم<sup>۱</sup> ... ۵۵

۱۷ اگر هم توای رشن پاك در بالای آب درخت سیمرغ که در وسط دریای  
فراخكرت بریاست آب (درختی که) دارای داروهای نيك و داروهای  
مؤثر است و آن را ویسپویش (همه را درمان بخش) خوانند و در آن

مندرج است سودابه نامادری سیاوخش وی را بماشقه باخویش متمم ساخت و پدرش  
كيكلوس را از وی بدگات نمود كيكلوس از پرسش خواست که درمان كوه آتشی که از  
هیزم افروخته بودند رفته ییگناهی خود را بابت کند

زهر دو سخن چون بر این گونه گشت بر آتش بیاید یكی را گذشت  
چنین است سوگند جرح بلند که بر ییگناهاست نیاید گزند  
سیاوش حکم پدر پذیرفته سواره با حضور سران و بزرگان و سپیدان در میان آتش رفت  
و پس از چندی سالم و خندان بیرون آمد

چو بخشایش پاك یزدان بود دم آتش و باد یكسات بود  
چو از كوه آتش بهامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت  
فخرالدین اسعد استرا بادی گرگان سراینده داستان ویس و رامین که قول خودش  
داستان مذکور را از يك كتاب پهلوی ترجمه کرده است مینویسد (شاه موبد از زتش ویسه  
بدگان شده وی را دوستار برادرش رامین پنداشت برای رفع سوء ظن خوش و تهمت دیگران  
از ویسه خواست که در حضور بزرگان شهر در میان آتش رود

و ر آتشگاه لختی آتش آورد میدان آتشی چون كوه بر کرد  
بسی از صندل و عودش خورش داد بكافور و بشكش رورش داد  
ویسه شكوه گمان گوید مرا گوید که بر آتش گذر کن جهان را از تن پاك خبر کن  
بدان تا كهتر و مهتر بدانند بجا در ویس و رامین بدگانند)

پس از این مقدمه گوئیم در فقرات ۳-۷ از رشن یشث اسامی برخی از ورهای معمول  
محفوظ مانده است مثل ور آتش ور برسم ور كف دست سرشار یا قول دارمستر مایع سرشار  
ور روغن ور شیرۀ گیاه این ورها بجه ترتیب بعمل می آمده عیدانیم شاید ور روغن جزو ور  
گرم بوده که روغن داغ روی عضوی میریخته اند و ور شیرۀ گیاه عصاره نباتات سمی بوده که بخورد  
هبتکاران (مذّعیان) میداده اند مقصود از ذکر این ورها در فقرات فوق این است اهورا مزدا  
به پیغمبرش میگوید که مردمان باید در موقع چنین امتحانات سخت و در هنگام این گونه محاکمات خطر  
ناك نجات خود را در ذکر کلام مقدس دانند و بخداوند متوجه شوند و بفرشته عدل و انصاف  
رشن متوسل گردند تارستگاری و پیروزی و سرافرازی نصیب آنان شود

۱. تمام فقرات ۵-۸ از همین یشث تکرار میشود



نخمه‌های کلیه گیاهها نهاده شده است ما ترا بیاری میخوانیم ۱ . . . ۲ ☉

۱۸ اگر هم توای رشن پاك درسر چشمه رنگها باشی ما ترا بیاری  
میخوانیم . . . . ۲ ☉

۱۹ اگر هم توای رشن پاك در دهنه رنگها باشی ما ترا بیاری  
میخوانیم . . . . ۲ ☉

۲۰ اگر هم تو ای رشن پاك در آخر (حدود) این زمین باشی ما ترا  
بیاری میخوانیم . . . . ۲ ☉

۱ سیمرغ در اوستا سَئین آمده است در پهلوی سین مرو گویند یعنی مرغ  
سین گذشته از فَره مندرج در فوق در فَره ۴۱ از بهرام یشث نیز باین مرغ برمیخوریم  
(یمرغو سَئین) مستشرقین این کلمه را شاهین و عقاب ترجمه کرده اند لنت  
سیمرغ فارسی همان سَئین اوستا است که از آن يك مرغ بسیار بزرگ شکاری اراده شده  
است در فرهنگهای فارسی و در اشعار متقدمین بسا سیرنگ بجای سیمرغ آمده است جز خیالی  
ندیدم از رخ تو جز حکایت ندیدم از سیرنگ (خیالی فرهنگ سروری) در شاهنامه داستان  
سیمرغ که در بالای کوه البرز زال را پرورش داده بزرگ کرد و بعدها وی را تعلیم داده که  
چگونه پسرش رستم میتواند باسند یار روئین تن غلبه کند مشهور است در کتاب رزمی ما آشیانه  
سیمرغ در بالای کوه البرز است

یکی کوه بُد نامش البرز کوه بخورشید نزدیک و دور از گروه

بدانجای سیمرغ را لانه بود که آئینه از خلق بیگانه بود

ولی در اوستا چنانکه ملاحظه میشود آشیانه آن در بالای درختی است که در میان اقبانوس  
فراخکرت برپاست در کتب پهلوی نیز چنین مندرج است از يك فرد شعر فردوسی که در  
فرهنگ انجمن آرا ضبط است و نگارنده خود در شاهنامه ندیده ام برمیآید که سیمرغ بادریا  
از سروکاری داشته است از آنجایکه باز گشتن نمود که نزدیک دریای سیرنگ بود  
در اوستا نیز سَئین اسم اشخاص میباشد در فَره ۹۷ از فروردین یشث آمده است «سَئین»  
نخستین کسی است که با صد نفر پیرو بروی این زمین بسر برد «این سَئین همان است که  
قول دینکرد صد سال پس از ظهور دین زرتشت متولد گشته و دویست سال پس از آن  
در گذشت در فَره ۱۲۶ از یشث مذکور نیز از يك خانواده سَئین یاد شده است در  
فرهنگهای فارسی سیمرغ نیز اسم حکیم و دانائی بوده شاید سَئین یار ساودانائی که در فَره ۹۷  
فروردین یشث مندرج است مأخذ دومین معنی سیمرغ فرهنگها باشد اسم خاص سینه دخت که در  
شاهنامه آمده از سَئین اوستا است و او زن مهرباب پادشاه کابل و مادر رودابه بوده است  
پرسید سینه دخت مهرباب را ز خوشاب بگشود عتاب را

۲ تمام فقرات ۵ — ۸ از همین یشث تکرار میشود



۲۱ اگر هم توای رشن پاك در مركز این زمین باشی ماترا بیاری  
میخوانیم . . . . . ۱ ۰۰

۲۲ اگر هم توای رشن پاك در هر جائی از جاهای این زمین باشی ماترا  
بیاری میخوانیم . . . . . ۱ ۰۰

۳۲ اگر هم توای رشن پاك در بالای هر برز درخشان کثیرالسلسله باشی در  
آب جائی که نه شب است و نه تاریکی نه باد سرد است نه گرم نه  
ناخوشی بسیار مهلك نه کثافت دیو آفریده و آب هر برزی که از  
آن به برنخیزد ماترا بیاری میخوانیم . . . . . ۱ ۰۰

۲۴ اگر هم توای رشن پاك در بالای کوه در همه جا ستوده و زرین هکر  
باشی آنجائی که بار ارتفاع هزار قد آدم اردوسور ناهید برای من سرازیر  
میشود ماترا بیاری میخوانیم . . . . . ۱ ۰۰

۲۵ اگر هم توای رشن پاك در بالای قلّه کوه هرایی در آنجائی که  
گرداگرد آن ستارگان و ماه و خورشید من دور میزنند باشی ماترا  
بیاری میخوانیم . . . . . ۱ ۰۰

درختی که بقول اوستا تحمل آشیانه سیمرغ است در کتب پهلوی بر مکرر یاد شده است  
این درخت که در اوستا ویسویس یا ویسویس خوانده شده در فصل ۱۸ از بندهش<sup>۹</sup> در  
فقره ۹ کلمه مذکور چنین معنی گردیده است (هماك بزشك) یعنی بزشك و دارو و درمان همه  
چیز ویسویس اوستا یا هماك بزشك پهلوی صفت درخت مذکور است اسم خود آن درخت در کتب  
پهلوی هرویسپ نعمك ضبط شده است یعنی درخت کلیه نعمهای گیاه و رسانی بندهش در فصل ۹  
میویسد «درخت هرویسپ نعمك در میان اباوس فراخکرت روئیده است در کنار درخت گوکرن  
(رجوع کنید به صفحه ۶۵ و ۱۰۱ همین کتاب) دادهائی که از این درخت فروه میریزد فرشته باران  
تشر بر گرفته با باران فرو میبارد» بواسطه مندرجات میوخر در فصل ۶۲ فقرات ۳۷-۴۲  
مسئله روشن تر میشود از این قرار: آشیانه سین سرو (سیمرغ) در بالای درخت هرویسپ  
نعمه که جدیش (ضد گرند) خواندهش میباشد هر وقت که سیمرغ از روی آن بری خبرد هزار  
شاخه از آن میروید و هر وقت که بروی آن فرومی آید هزار شاخه از آن شکسته نعمهای آنها  
باشیده و پراکنده می گردد سرغ دیگری موسوم به جروش نعمائی که از هرویسپ نعمه فرو ریخته  
کرد آوری نموده بجائی میرد که از آنجا تشر آب بره یگیرد انواع و اقسام نعمها بواسطه وی  
با باران فرو میریزد (و گیاههای گوناگون) میروید

۱ تمام فقرات ۵-۸ از همین یشث تکرار میشود





۲۶ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستاره ونند مزدا آفریده باشي ما  
ترا بیاری میخوانیم . . . . . ۱ ۰۰

۲۷ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستاره تشر درخشان و باشكوه باشي  
ما ترا بیاری میخوانیم . . . . . ۱ ۰۰

۲۸ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستاره هفتو رنگ باشي ما ترا بیاری  
میخوانیم . . . . . ۱ ۰۰

۲۹ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستارگان حامل نطفه آنها باشي ما ترا  
بیاری میخوانیم . . . . . ۱ ۰۰

۳۰ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستارگان حامل نطفه زمین باشي ما ترا  
بیاری میخوانیم . . . . . ۱ ۰۰

۳۱ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستارگان گیاهها باشي ما ترا  
بیاری میخوانیم . . . . . ۱ ۰۰

۳۲ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستارگانی که متعلق بخرد مقدس است  
باشي ما ترا بیاری میخوانیم . . . . . ۱ ۰۰

۳۳ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ماه حامل نطفه ستور باشي ما ترا  
بیاری میخوانیم . . . . . ۱ ۰۰

۳۴ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) خورشید تیزاسب باشي ما ترا  
بیاری میخوانیم . . . . . ۱ ۰۰

۳۵ اگر هم تو ای رشن پاك در جو جاودانی فروغ بی پایان (ایران) باشي  
ما ترا بیاری میخوانیم . . . . . ۱ ۰۰

၃၆ နှစ်မှစ၍ နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ်  
 နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ်  
 နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ်

၃၇ နှစ်မှစ၍ နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ်  
 နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ်

(၁) နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ်

၃၈ နှစ်မှစ၍ နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ်  
 နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ်  
 နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ်  
 နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ်  
 နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ်

۳۶ اگر هم تو ای رشن پاک در بهشت پاکان در فروغ در (آنجا که) تمام  
خوشیها مهیاست باشی ما ترا بیاری میخوانیم . . . . . ۱ ॐ

۳۷ اگر هم تو ای رشن پاک در گرزمان درخشان (عرش) باشی ما ترا  
بیاری میخوانیم . . . . . ۱ ॐ

۳۸ یتا اهو . . . . .  
درود میفرستم برشن راست ترین و ارشاد فزاینده جهان و پروراندۀ  
جهان و کلام راستین الهام شده و فزاینده جهان  
اشم وهو . . . . .  
اهمائی رئیسجه . . . . . ۲ ॐ

## فروهر

فروهر یکی از قوای باطنی انسان است که بیش از بدنیا  
 آمدن او وجود داشته و پس از مرگ او دگر باره  
 بعالم بالا از همانجائی که فرود آمده صعود کرده پایدار بماند

نه آنکه فقط انسان دارای فروهری است بلکه کلیه موجودات اهورامزدا دارای  
 چنین قوه ایست که از طرف آفریدگار برای نگهبانی آنها بسوی زمین  
 فرستاده شده است فنا و زوال جهان مادی را در این قوه جاویدانی ایزدی  
 که در باطن مخلوقات مانند موهبت آسمانی بود بعه گذاشته شده راهی نیست  
 جرم و خطای بندگان نیز در طی زندگانی دامن پاک او را آلوده نمود  
 بهمان پاکی و تقدس ازلی خویش پس از انفصال روح از بدن بسوی بارگاه قدس  
 پرواز نموده در ساحت پروردگار بسر برد

فروهر از خصایص مزدیسنا و از ارکان مهم این دین کهن است کلیه  
 مستشرقین در این زمینه مباحثات مفصل نموده مقالات و جزوات بسیار مفید  
 راجع بآن نوشته اند در سراسر اوستا یسنا و ویسپرد و وندیداد و یشت و  
 و خورده اوستا و در کلیه کتب مذهبی پهلوی و یازند مفصلاً از فروهر  
 سخن رفته است گذشته از آنکه در همه جای کتاب مقدس مزدیسنان  
 از فروهر صحبت میشود بلندترین یشتهای اوستا که یشت سیزدهم باشد  
 مختص بآن و موسوم است به فروردین یشت و بعلاوه یسناهای ۲۳ و ۲۶  
 نیز بفروهر اختصاص دارد در جزو خورده اوستا دعائی نسبتاً متأخر  
 نامزد است به همزور فروردیگان در قسمت اولی این دعا بفروهر زرتشت و  
 نخستین پیروان او و سایر نامداران دین مزدیسنا درود فرستاده میشود در قسمت  
 دوم از برای همه بطور عموم تندرستی و خوشی و بخشایش ایزدی تمنا میشود  
 سرچشمه اطلاعات ما راجع بفروهر همان یشت سیزدهم و یسناهای ۲۳ و  
 ۲۶ است در قطعات دیگری که از فروهر ذکری شده بمطالعی برنمیخوریم  
 که بیرون از مندرجات فروردین یشت و یسناهای مذکور باشد هرچند که

مکرراً و مفصلاً در اوستا از فروهر سخن رفته ولی باز از برای فهم پاره ای از مطالب آن از شرح و توضیحاتی بی نیاز نیستم اینک گوئیم در آئین مزدیسنا سه طبقه از فرشتگان اعتقاد دارند نخست امشاسپندان که بتدریج عدد آنان بهفت قرار گرفته و شرحش در مقاله امشاسپندان (ص ۶۹-۹۶) گذشت دوم ایزدان که تعیین عدد آنها غیر ممکن است چه در خورشید یشت فقره اول از صدها و هزار ایزدان مینوی سخن رفته است ولی مشهورترین ایزدان همانهایی هستند که در دو سیروزه کوچک و بزرگ از آنان اسم برده شده و بهر يك پاسبانی يك روز از سی روز ماه سپرده شده است و برخی از یشتها با آنان تعلق دارد یا عیدی باسم یکی از آنان است گذشته از این ایزدان مشهور در طی یشتها بیک دسته از ایزدان دیگری برمیخوریم که هر یک را تا اندازه که ممکن بود در یاد داشتها و حواشی شرح دادیم طبقه سوم که موضوع مقاله ماست عبارت است از فروهران عدد آنها تا اندازه عدد مخلوقات اهورامزداست بنابر این حد و حصری در آنها نمیتوان قائل شد شاید درجائی که مورخ یونانی دیوژنیس لارتنوس (Diogenes Laertius) (در قرن سوم پیش از مسیح میزیست) مینویسد که باعتقاد ایرانیان تمام آسمان پراز فرشتگان است همین فروهرها مقصود باشد

در گاتها بکلمه فروهر بر نمیخوریم چنانکه کله امشاسپند نیز در این قسمت از اوستا دیده نمیشود اما در هفتها که پس از گاتها قدیمترین قسمت کتاب مقدس و از جزو ادبیات گاسانیک شمرده میشود در يك جا فروشی (فروهر) ذکر شده است در فقره سوم از یسنای ۳۷ (هفتها) گوید «ما اهورامزدا و فروهرهای مردان و زنان نیک رامیستائیم»

پس از دانستن این مقدمه به بینیم فروهر چیست و معنی لفظی آن کدام است این کله در اوستا فروشی و در فرس هخامنشی فرورتی و در پهلوی فروهر می باشد امروز در ادبیات زرتشتیان فروهر گویند و در این سالهای اخیر همین شکل در تمام ایران مصطلح

اشفاق کله  
فروهر

و معروف شده و حتی اسم خاص خانواده ای گردیده است در فارسی فرور و معمول تر آن فرورد میباشد فروردین که اسم عید ملی ایران و اسم نخستین ماه سال است از همین کلمه است بزودی از آن صحبت خواهیم داشت بنا بشواهد تاریخی از دیرزمانی در ایران باین کلمه آشنا بوده اند و باندازه ای معمولی و متداول بوده که در جزو اسمی خاص قدیم غالباً بآن برمیخوریم هرودت مینویسد که پدر دیاکو سر سلسله پادشاهان ماد که در سال ۷۱۳ پیش از مسیح در مغرب ایران بنای سلطنت گذاشت موسوم بوده به فراورتس Phraortes و پسر دیاکو که دومین پادشاه سلسله ماد بشمار است نیز چنین موسوم بود<sup>۱</sup>

جغرافی نویس و مورخ یونانی قرن دوم میلادی پوزانیاس Pausanias نیز از فراورتس دومین پادشاه ماد اسم میبرد<sup>۲</sup> یکی از مدعیان تاج و تخت داریوش بزرگ موسوم بوده به فرورتن شاهنشاه در کتیبه میخی بیستون از او اسم برده گوید "اورا در ۲۵ ماه ادو کنیش Adnkanīša (مطابق پائیر سال ۵۲۱ پیش از مسیح) شکست دادم"<sup>۳</sup> گذشته از این چند فقره باز در تاریخ ایران قدیم با اسم فرورتن برمیخوریم ولی بذکر چند فقره فوق که دلیل قدمت و مشهور بودن این کلمه است در تاریخ اکتفاء میکنیم

مستشرقین را در سر معنی فروشی اختلاف است در سنت مزدیسنان این کلمه را از ریشه ای که شبیه بلغت ورد vordh سانسکریت است دانسته اند و بمعنی گواراندن و پروریدن گرفته اند نیروسنگ دستور معروف سنجان که در اواسط قرن یازدهم میلادی میزیست در ترجمه سانسکریت یسنا فروشی را بکلمه سانسکریت وردنی vorddhi ترجمه کرده است بنابر این فروشی روح یا قوه و یا فرشته ایست که بگواراندن غذا موظف است در ادبیات متأخر نیز همین معنی از فروهر اراده شده است چنانکه در صدر بندهش عین عبارت فارسی آن این

Herodotos 1,96 & 1,102.

۱

Pausanias 4, 24, 2.

۲

Die Keilinschriften des Achämeniden von Weissbach Leipzig 1911 § 31 & 32 ۲

است «فروهر را کار آن است که طعامی و چیزی که خورند نصیب بوی دهد و هر ثقیل و ثقله است بیرون اندازد و جزم کند»<sup>۱</sup> بورنوف Bournouf نیز همین معنی را گرفته آن را قوه نمو و ترقی دادن دانسته است<sup>۲</sup> دارمستتر Beamesدای پیش تأسی نموده فروشی را بمعنی پروریدن و غذا دادن تصور کرده است<sup>۳</sup> شلوتمان Schlottmann آن را از ریشه وختی vakhsh که بمعنی روئیدن و بالیدن است دانسته و پس از آن از لغت وچ vac که بمعنی واژه و سخن گفتن است مشتق میداند<sup>۴</sup> اوپرت Oppert اسم فروری را که در کتیبه بیستون آمده است بمعنی غذا دهنده گرفته است<sup>۵</sup> بنظر اشپیگل Spiegel میرسد که فروشی مرکب باشد از حرف فر tra که بمعنی پیش و مقدم است و از ریشه وش vash که ممکن است بجای کلمه vakhsh بمعنی بالیدن استعمال شده باشد<sup>۶</sup>

گیگر Geiger مینویسد که جز-دومی فروشی از ریشه ورت vart وندیده که بمعنی بالیدن و نمو کردن و روئیدن و ترقی نمودن است میباشد<sup>۷</sup> از این معنی سنتی گذشته دسته دیگری از علما فروشی را بمعنی گرویدن و ایوان آوردن و یا بمعنی حمایت نمودن و محافظت کردن گرفته اند یوستی Justi میگوید که فعل ورت var برای گرویدن بدین مزدیسنا استعمال شده است فراورتن fraoret یعنی ایوان و اعتقاد و فرورت travarota بمعنی معتقد و متدین در خطوط میخی هخامنشیان نیز var بمعنی اعتقاد کردن است و با وروس verus لاتینی و وار wahr الهائی و ورت vort روسی نسبتی دارد فقط این کلمه قدری در اوستا تغییر یافته فروشی شد و از برای فرشته محافظ نیکان تخصیص یافته است فروشی قوه ما به الامتیاز دینداران است از این جهت است که از برای غیر دینداران فروشی

Spiegel, Die Traditionelle Literatur der Parsen Wien 1860 S. 172. ۱

Bournouf Commentaire sur le yaçna p. 274 ۲

Darmesteter Le zend Avesta Vol. 11 p. 502. ۳

Schlottmann, Commentar zu Hoch S. 91, 117 ۴

Oppert, Insc. des Achéménides p. 105 ۵

Spiegel, Iranische Alterthumskunde Zweiter Band S. 91. ۶

Geiger, Handbuch der Avestasprache Erlangen 1879 ۷

قائل نشده اند یوستی نیز مینویسد که اسم فرورتی دومین پادشاه ماد که ذکرش گذشت زرتشتی است <sup>۱</sup> دُهاراز De Harlez با یوستی موافق جزء دومی فروشی را (ور واد) اول بمعنی برگزیدن و باور کردن دوم بمعنی پناه دادن گرفته است <sup>۲</sup> هوگ Haug هم معنی دومی کلمه را اختیار نموده فروشی را بمعنی حمایت کردن میداند <sup>۳</sup> تیل Tiele نیز بهر دو معنی مذکور متماثل است <sup>۴</sup> جکسن Jackson از معنی ستی طرفداری نکرده بدو معنی مذکور اخیر اشاره میکند و آن را معنی معمولی و متداولی علمای معاصر میشمرد <sup>۵</sup>

چنانکه دیدیم دانشمندان متأخر طرفدار معنی ستی فروشی نیستند نظر بدو جزء این کلمه که هر دو در زبان فارسی موجود است بمعنی ستی چندان وزنی نباید داد. بی شك فروشی مرکب است از فر + ور فر یا فرا بمعنی پیش و مقدم در سریك دسته از لغات فارسی موجود است مثل فرزانه و فرزند و فرمان در کاتها فرا frā آمده است و در سانسکریت پر pra و در لایتنی پرو pro میباشد در تمام زبانهای کنونی اروپا نیز در سریك دسته لغات جای دارد مثل pro (pronom) در فرانسه و vor و before در زبانهای المانی و انگلیسی جزء دیگر کلمه را که برخی از مستشرقین بمعنی اعتقاد کردن و گرویدن گرفته اند در فارسی در جزو کلمه باور باقی است در خود اوستا ور واد چندین معنی دارد اول بمعنی فرا گرفتن و احاطه نمودن و پوشاندن است دوم بمعنی برگزیدن و گرویدن و ایمان آوردن نظر بوظیفه فروهر چنانکه بزودی خواهیم دید و از پیش نیز مختصراً بآن اشاره کردیم مناسب است که آن را بمعنی حمایت نمودن و پناه دادن و یا بمعنی پوشاندن و احاطه نمودن که همان معنی پناه دادن از آن مفهوم است بدانیم

Justi Geschichte Irans. G ir Ph. III, Ab S. 411.

۱

Geldner, Encyclop. Britannica XXIX, 823.

و رجوع شود به

De Harlez, Manuel de la Langue de l'Avesta,

۲

Haug, Essays on The Sacred Langh. Writr. and Relg. of the Parsis p. 206.

۳

Tiele, Relg. bert den Irani. Völker Deutsch. Ausg. von Gebrich S. 260

۴

Jackson, Die Irani Relig. G ir Ph. S. 643

۵



از آنچه گذشت کلمه فروشی بکلمه فرشته مربوط نیست فرشتك بهلوی و فرشته فارسی همانست بمعنی فرستاده میباشد در خود اوستا در گاتها یسنا ۴۹ قطعه ۸ فراشت *frašta* بمعنی پیک و رسول و فرستاده آمده است

اکنون باید دید که فروهر چیست و بچه شغل و وظیفه گاشته شده است

قوای پنجگانه  
انسان

معمولاً در اوستا پنج قوه باطنی برای انسان تشخیص داده شده است این قواء از حیث رتبه باهم مساوی نیستند برخی از آنها بی آغاز و بی انجام است برخی از آنها فنا پذیر و برخی دیگر از آنها محدث ولی بعد بحیات جاودانی و ابدی پیوسته گردد در جایی که این قوای پنجگانه باهم ذکر شده در یسنا ۲۶ فقره ۴ میباشد که گوید «ما میستائیم اهو-و دئنا-و بئوده-و اورون- و فروشی نخستین آموزگاران و نخستین پیروان و مقدسین و مقدسات را که در این جهان برای پیشرفت راستی کوشیدند» هرچند که موضوع مقاله ما پنجمین از این قواء است اما بطور اختصار چند کلمه از سایر قواء گفته میرویم بر مطلب \*

نخستین قوه اهو *ahv* در بهلوی و در ادبیات فارسی مزدیسنان اخو میباشد آن را باید جان ترجمه نمود و یا قوه حیات و زندگی و حرارت غریزیه دانست کار اخو این است که بدن انسانرا محافظت نموده اعمال آن را بنظم و نسق طبیعی بکمارد این قوه با بدن هستی یافت و با آن نیز نابود گردد بنابر این آن را آغاز و پایانی است و از حیث درجه یست ترین قوای انسانی شمرده میشود

\* در سنت این قواء را طور دیگر ذکر کرده اند بندهش بزرگ مینویسد که انسان از پنج جزء آفریده شد از تن و جان و روان و آئوینک *Aivink* (قالب) و فروهر در صد در بندهش قواء این طور آمده است و جان و اخو و روان و بوی و فروهر رجوع شود به زند اوستای دارمستر جلد دوم ص ۵۰۰ و ادبیات سنتی پارسیان تألیف اشیکگل ص ۱۷۲

دومی از این قواء دثنا و دثنی در بهلوی و فارسی دین گوئیم  
 دین در همه جای اوستا بمعنی کیش و آئین نیست بلکه غالباً بمعنی وجدان و حس  
 روحانی و ایزدی انسان است در خودگانها بسا باین معنی استعمال گردیده  
 است <sup>۱</sup> این قوه ایزدی مستقل است از جسم فنا پذیر و آن را آغاز و  
 انجامی نیست این قوه را آفریدگار در باطن انسان بودیعه گذاشت تا همواره  
 او را از نیکی و بدی عملش آگاه سازد آنچه نیک است میستاید و آنچه  
 زشت است مذمت میکند اثر عمل این قوه منوط باین است که انسان باین  
 آواز باطنی گوش فرا دهد تمجید و توبیخ آن را بشنود اگر انسان آواز دین و  
 با وجدان را نشنید و مرتکب بجرمی گردید از آن گناه دامن قدس این قوه  
 ایزدی آلوده و ناپاک نگردد مگر آنکه از معصیت و جرم افسرده و اندوهگین  
 گشته با آسمان عروج میکند از مرگ و زوال نیز خلی بجنبه جاودانی آن نمیرسد  
 پس از درگذشتن انسان دین را در جهان دیگر بروان او نفوذ و تسلطی است  
 در سر بل جنود دین بصورت دختر زیبا و درخشانی بروان مرد پاک و پارسا  
 رو کند و بدو گوید پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک تو مرا بیا فرید منم  
 پیکر اعمال نیک تو منم صورت خدا پرستی و پرهیز گاری تو همچنین بروان  
 مرد گناه کار بصورت زن پتیاره و زشتی در آمده اعمال ناصواب او را از هیکل  
 منفور و ناموزون خویش در پیش چشم او مجسم میسازد <sup>۲</sup>

سومی از این قواء بئوذ Bandha در بهلوی بوذ و اکنون بوی  
 گویند و آن قوه ذرا که و فهم انسانی است موظف است که حافظه و هوش  
 و قوه ممیزه را اداره کند تا آنکه هر یک تکلیف خود بجای آورده بدن را  
 خدمت نمایند بنظر میرسد که بوی با بدن بوجود آمده اما پس از مرگ فانی  
 نمیشود با روان پیوسته بجهان دیگر میشتابد چه بسا در اوستا می بینیم که

۱ رجوع کنند بگانه ترجمه نگارنده به یسنا ۳۳ قطعه ۱۳

۲ رجوع شود به ها دخت نسک ( فرگرد ۲ فقرات ۱-۱۴ ) و ویشناسپ یشت فرگرد ۸  
 فقرات ۵۶-۶۰ زند اوستای دارهستتر جلد دوم و رجوع شود به اردای ویرافنامه  
 فصل ۴ و ۱۷

بوی باروان یکجا ذکر شده از آنجمله دروندیداد فرکرد ۱۹ در ققره ۲۹ گوید «پس از آنکه روح در روز چهارم بعد از مرگ به پل چنود رسد بوی و روان وی را از اعمال جهانی باز خواست میکنند» چهارمی از این قواء اُوروَن «nrvan» را امروز روان گوئیم این قوه مسئول اعمال انسانی است چون انتخاب خوب و بد با او ست ناگزیر کردار نیک و زشت از او باز خواست خواهد شد روان موظف است که همیشه خوب را بگزیند پس از مرگ بحسب انتخاب خویش پاداش یافته یا در روضه خلد برین متنعم است و یا در قعر جهنم معذب روان مرد پاک و نیکوکار با فروهر پیوسته با هم بسر برند اینک رسیدیم بقوه پنجمی که فروشی باشد این قوه فروشی یا فروهر نامیده میشود در صورتی که متعلق بمرد پاک و نیکوکار و پارسا باشد آن مرد ناپاک و ملحد دیو خوانده میشود در خود اوستا صحبتی از فروهر مجرمین نیست فقط در صدر بندهش آمده است که فروهر يك مرد شریر با بوی و روان در جهنم سر خواهند برد<sup>۱</sup> از خود اوستا شاید بتوان استخراج کرد که دیو بمنزله فروهر مجرمین است چه دروندیداد فرکرد ۸ ققره ۳۱ از گناهکاران صحبت کرده گوید «کسی که پس از مرگش بدیو معنوی مبدل میگردد» چنانکه از معنی لفظی فروشی برمیآید این قوه بمعنی حافظ و نگهبان میباشد نه آنکه فقط انسانرا چنین پاسبان و فرشته ایست بلکه در کلیه مخلوقات اهورامزدا این قوه موجود است هر یک از اجسام سماوی و آتش و آب و گیاه و جانوران سودمند را فروهر مخصوصی است حتی خود اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان را فروهری است دروندیداد فرکرد ۱۹ ققره ۱۴ اهورامزدا بزرگداشت میگوید «فروهر مرا که اهورا هستم بیاری بخوان» فروهر اهورامزدا بزرگتر و بهتر و زیباتر و پایدارتر و باهوشتر و رساتر و متدس تر نامیده شده است

در آغاز گفتیم که پیش از خلقت انسان و ترکیب یافتن جهان مادی فروشی ها وجود داشته اند و در عالم بالا صور معنوی و روحانی کلیه مخلوقات اهورا بوده اند در فصل اول بندهش در فقره ۸ آمده است که پیش از آفرینش عالم مادی اهورامزدا عالم فروشی را بیا فرید یعنی آنچه که بایستی در دنیا ترکیب مادی گیرد از انسان و جانور و گیاه و غیره پیش از آن صور معنوی آنها موجود بوده است عالم فروشی در مدت سه هزار سال طول کشیده پس از انقضای این دوره روحانی از روی صور معنوی فروشی ها گیتی با آنچه در آن است ساخته شده است و آنچه بعد ها یا بدائره وجود خواهد گذاشت نیز از همین صور معنوی پدیدار خواهد شد آخرین فروهری که بزمین فرود خواهد آمد فروهر سوشیانت موعود مزدیسناست که پس از آن آخرالزمان است در پخت ایرانی در فقره ۲۲ نیز چنین آمده است "من امیدوار ظهور آخرین جسم هستم" <sup>۱</sup>

این عقیده از مزدیسنا با اندک تفاوتی داخل دین یهود گردیده قائل شده اند از آنکه ارواح انسانی را خداوند پیش از خلقت عالم بیا فرید همانطوری که سوشیانت نزد مزدیسنان آخرین خلقت بشر است مشیاه (مسیح) در نزد یهودها آخرین روحی است که خداوند در قالب انسانی خواهد دمید پیش از آنکه کلیه ارواح بزمین فرود بیایند مسیح بوجود نخواهد آمد

قبل از آنکه اهورامزدا بعالم فروشی ترکیب مادی دهد بقول بندهش با فروهرها مشورت نمود و آنها را آزاد و مختار گذاشت که جاویدان در عالم مینوی باقی بمانند و یا بقالب جسمانی در آمده بضد جنود اهریمن بجنگند فروهرها پذیرفتند که در جهان با بدی بستیزند چه دانستند که در انجام مظفر شده دیوها شکست خواهند دید و بدی از جهان نابود گشته نیکی و حیات ابدی دگر باره حکمروا خواهد شد <sup>۲</sup>

۱ رجوع شود به Spiegel, Die Heiligen Schriften der Parsen 3 Bd S. 228

۲ رجوع کنید به بندهش فصل ۲ قرات ۱۰-۱۱

فروهر که صورت معنوی هر يك از مخلوقات اهوراست برای محافظت صورت جسمانی مخلوقات از آسمان فرود آمده است این فرشته موظف است از وقتی که نطفهٔ انسان بسته میشود تا دم مرگ او را محافظت کند در دینکرد آمده است «همینکه زرتشت متولد شد دیوها خواستند که او را هلاک کنند اما فروهر زرتشت بصورت مرد دلیری او را پاسبانی نمود»<sup>۱</sup> پس از انفصال روح از بدن و سر آمدن دورهٔ زندگانی فروهر بعالم بالا عروج میکند ولی با صورت جسمانی ترک علاقه نمیکند چنانکه خواهیم دید بار ماندگان در گذشتگان هماره منظور او هستند از ساحت اهورامزدا خوشی و خرمی آنان را خواستار است

عقیدهٔ بفروهر شبیه است بعقیدهٔ بقای روح که کلبه اقوام قدیم بآن قائل بوده اند اما در مزدیسنا رنگ و روی مخصوصی گرفته افکار لطیف فلسفی ضمیمه آن شده است بطوری که آن را باید از خصایص آئین زرتشتی شمرد در واقع در هیچ دینی نظیر آن هم دیده نمیشود چه فروهر چنانکه خواهیم دید غیر از روح است مگر آنکه برای فهم کلام ناگزیریم که عقاید سایر اقوام را که شباهتی باین عقیده دارد ذکر کنیم از آنجمله بابلیها اعتقاد داشته اند که هر کسی را خدای مخصوصی است که او را حفظ میکند و هر کسی فرزند خدا نامیده میشود است بنظر میرسد چنانکه بسیاری از دانشمندان مستشرقین ذکر کرده اند عقیدهٔ فروهر ایرانیان بشکل دیگری داخل دین یهود و از آنجا بسایر ادیان سامی نفوذ کرده باشد

غالباً در انجیل می بینیم که از برای انسان ملک و فرشتهٔ مخصوصی قائل شده اند بطوری که تردیدی باقی نمی ماند از آنکه فقط اسم فروشی اوستا ملک تبدیل یافته باشد<sup>۲</sup> همچنین بسیار بعید بنظر میرسد که افلاطون در فلسفه

۱ دینکرد کتاب نهم فصل ۲۴ قمره ۷

۲ رجوع شود با انجیل متی در باب هجدهم قمره ۱۰ و کتاب اعمال رسولان در ب

دوازدهم قمره ۱۵

خویش در تحت نفوذ مردیسنای نباشد و در جائی که میگوید هر یک از اجسام را يك صورت ذهنی و معنوی موجود است از فروشی بی اطلاع باشد افلاطون میگوید نه آنکه فقط انسان و آتش و آب را چنین صورت باطنی موجود است بلکه نیکوئی و خوبی و عدالت نیز دارای چنین صورت ذهنی است صورت ذهنی (ideas) قالب و سرمشق (paradeigma) کلیه اشیاء موجوده است و یا بعبارت دیگر صور ذهنی قالب اشیاء غیر حقیقی است چه صورت ذهنی فقط دارای وجود حقیقی است و اشیاء موجوده جسمانی تقلیدی است از صورت ذهنی (ideas) که قدیمی و جاویدانی و غیر مرئی است آنچه تقلیدی است در معرض همه قسم تغییرات است پس هر چیز را در عالم دو جزء است جزء ازلی و ایزدی و جزء فنا پذیر جزء ایزدی مثلاً روح انسانی که پیش از ترکیب جسمانی او وجود داشته در صورتی که پاک و بی آلاش مانده باشد دوباره بعالم علوی عروج کرده بمقام اولی خود رسد و بحیات ابدی پیوسته گردد این فلسفه کاملاً یاد آور حکمت زرتشتی است مگر آنکه کلمه فروشی به ideas تغییر یافته است

در مینو خرد آمده است ستارگان بی حدودی در آسمان دیده میشوند فروهرهای مخلوقات جهان میباشند چه از برای هر یک از آفریدگان اهورامزدا از هر قسم و نوعی که باشد خواه آنهایی که پادشاه و وجود گذاشته اند و خواه آنهایی که بعد صورت هستی پذیرند فروهری در آسمان موجود است<sup>۱</sup> لا ابد این عقیده که ستارگان فروهرهای مخلوقات اند در عهدی صورت یافته که علم نجوم در ایران نفوذ کرده بوده است در خود اوستا هیچ وجه مناسبتی میان ستارگان و فروهران بنظر نمیرسد

گفتیم که فروهر غیر از روان است از فقره ۴ یسنای ۲۶

که شرحش گذشت این مسئله نیز بخوبی پیدا است در یسنای

۵۵ فقره ۱ از تن و پیکر و استخوان و قوه (۴) ۵۵۴۴۴۴۴۴۴۴۴۴

توش توان) و بوی و روان و فروهر اسم برده شده است در یسنا ۷۱ فقره ۱۸

فروهر غیر از  
روان است

گوید روان مخصوص خود را میستایم فروهر مخصوص خود را میستایم از این قبیل مثال در اوستا بسیار داریم ولی در خود اوستا نیز مثال زیاد داریم که فروهر و روان طوری با هم ذکر شده که قهراً بایستی روزی بهم مشتبه گشته این دو را یکی تصور کنند و چیری که بخصوص به این اشتباه شده و تفکیک فروهر را از روان مشکل ساخته آن ملحق شدن روان است پس ازمرگ فروهر در یسنا ۲۶ فقره ۱۱ آمده است "ما میستایم همه فروهای پاکان را ما میستایم روانهای در گذشتگان را آن فروهرهای پاکان را" همین عبارت غالباً در اوستا تکرار شده است <sup>۱</sup>

جشن نوروز  
اوقات نزول  
فروهرهاست

جشن فروردین اوقات نزول فروهرهاست از آسمان برای دیدن باز ماندگان نظیر این جشن در سایر ادیان قدیم و جدید نیز موجود است و آن را عید اموات گویند در نزد هندوان نیز ستایش نیاگان (پیتارا Pitara) شباهتی به فروردگان ایرانی دارد رُهاها نیز ارواح مردگان را باسم مانس manes پروردگارانی تصور کرده فدیه تقدیم آنها میکردند عقیده داشتند که روح پس از بخت سپرده شدن بدن بیک مقام عالی میرسد هر چند که معمولاً آرامگاه آن در داخل زمین است ولی قادر است که در روی زمین نفوذ و تسلطی داشته باشد بواسطه فدیه و قربانی توجه او را از عالم زیرین بسوی خود میکشیدند در قبرستانها در ماه فوریه عیدی برای مردگان میکردند و فدیه و هدیه نیاز مینمودند <sup>۲</sup>

اینك كه صحبت ما باین جا كشید مناسب است كه چند كلمه در خصوص جشن فروردین گفته آید فروردین یگانه جشن ایران قدیم است كه تا با امروز پایدار مانده و بزرگترین عید ملی ایران شمرده میشود از سایر عیدهای بزرگ ایران قدیم مثل مهرگان و سده نام و نشانی نیست ولی فروردین با خصایص قدیم مذهبی خود معمول است

۱ رجوع شود بفقره ۷ از یسنا ۲۶ و بفقره ۲۳ از یسنا ۷۱

۲ Otto Seemann, Mythologie der Griechen und Römer Leipzig 1910 S. 179.

و Seignobos, Histoire du Peuple Romain, Paris 1909 p. 42

از آنکه این موقع از سال بفروهرها تخصیص یافته و نخستین ماه سال  
بفروردین موسوم شده بی دلیل نیست در کتب مذهبی و سنت مزدیسنان وجه  
مناسبت آن معلوم است

جشن فروردین که یکی از شش جشن سال و با آخرین گهنبار  
است در آئین مزدیسنا اوقات خلقت بشر است همانطوری که  
در تورات در سفر پیدایش در باب اول آمده است که  
خداوند در مدت شش روز آسمانها و زمین و روشنائی و آب و گیاه و خورشید  
و ماه و ستارگان و جانوران و انسان را بیافرید و در هفتمین روز بیاسود  
در سنت مزدیسنان نیز اهورامزدا جهان را در شش بار بیافرید اما نه مانند یهو  
در یک هفته بلکه در مدت یک سال در فصل ۲۵ بندهش آمده است  
«اهورامزدا میگوید که خلقت عالم در ۳۶۵ روز بتوسط من انجام گرفت و  
شش جشن گهنبار در هر سال قرار داده شده است» گفتیم که پیش از خلقت  
جهان مادی در مدت سه هزار سال عالم روحانی فروشی وجود داشته و پس  
از انقضای این مدت از این صور مینوی جهان جسمانی ترکیب گردیده است  
این خلقت در شش بار در مدت یک سال صورت گرفته است در خورده  
اوستا در آفرین گهنبار فاصله این اوقات بهم دیگر نیز معلوم گردیده است  
نخستین گهنبار سال موسوم است به میدیوزم و در اردیبهشت ماه در روز دی مهر  
(روز ۱۵) واقع میشود و این گهنبار موسوم است به میدیوشم  
و در شهریور ماه در روز دی مهر (روز ۱۵) واقع میشود  
در این روز آب وجود یافت سومین گهنبار را تیه شهیم گویند و در دی ماه در روز  
وقوع این جشن در شهریور ماه در انیران (روز ۳۰) میباشد  
در این روز زمین آفریده شد چهارمین گهنبار را ایا سرم خوانند و در دی ماه  
موقع آن مهر ماه و در روز انیران (روز ۳۰) میباشد در این روز گیاه  
خلق شد بگهنبار پنجمین میدیازم و در دی ماه در دی ماه



و بهرام روز (روز ۲۰) واقع میشود این روز با آفرینش جانور تخصیص دارد ششمین گهنبار موسوم است به همسپتدم به هشتاد و سه روز این جشن در آخرین روز کیسه سال که وهشتواشت مینامند واقع میشود در این روز انسان آفریده شد معنی لفظی همسپتدم درست معلوم نیست مستشرقین آن را بطور یقین معنی نکرده اند نریوسنگ آن را در سانسکریت به (خلقت همه گروهان) ترجمه کرده است دانشمند دیگر پارسی کائگا آن را بمعنی اعتدال و مساوات میان گرمی و سردی و تقسیم مدت ۲۴ ساعت شب و روز بدو قسمت مساوی و یا بعبارت دیگر مساوی شدن روز و شب گرفته است<sup>۱</sup>

هر يك از این جشن ها پنج روز طول میکشد روزهایی که از برای هر يك از گهنبار معین کردیم آخرین و مهم ترین روز آن جشن است این گهنبارها چنانکه دیدیم بفاصله های غیر مساوی از همدیگر دور میباشد در خود آفرین گهنبار این فاصله ها این طور معین شده است

از نخستین گهنبار تا با آخرین روز دومین گهنبار ۶۰ روز از دومین تا با آخرین روز سومین ۷۵ روز از سومین تا با آخرین روز چهارمین ۳۰ روز از چهارمین تا با آخرین روز پنجمین ۸۰ روز از پنجمین تا با آخرین روز ششمین ۷۵ روز و از ششمین تا با آخرین روز نخستین ۴۵ روز فاصله است بنابر این نخستین گهنبار در چهل و پنجمین (۴۵) روز سال دومین در صد و پنجمین (۱۰۵) روز سومین در صد و هشتادمین (۱۸۰) روز چهارمین در دویست و دهمین (۲۱۰) روز پنجمین در دویست و نودمین (۲۹۰) روز ششمین در سیصد و شصت و پنجمین (۳۶۵) روز سال واقع میشود هر چند که خلقت آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور و انسان بترتیبی که ذکر شد و معین بود خلقت هر یک در یکی از گهنبارها متأخر است<sup>۲</sup> ولی معلوم میشود از یک آبشخور بسیار قدیمی میباشد چه در خود فروردین یشت در فقره ۸۶ ترتیب فوق منظور شده مراتباً بفروهر آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور و بشر درود فرستاده میشود

<sup>۱</sup> K. E. Kangi, Avesta Dictionary

<sup>۲</sup> رجوع شود به یبند هش فصل اول فقره ۲۸ و زات سیرم فصل اول فقره ۲۰

چنانکه اشاره کردیم هریک از این اعیاد ششگانه سال پنج روز طول میکشد ولی در موقع ششمین گهنبار که خلقت بشر در اوقات آن صورت یافته فروهرهای نامداران و درگذشتگان نیکوکار در مدت ده شب در روی زمین توقف میکنند بنابر این از روز بیست و ششم اسفند ماه تا با آخرین روز پنجه وه (خسه مسترقه) در فروردین یشت در فقره ۴۹ نیز چنین آمده است «فروهرهای مقدس و نیک و توانای پاکان را میستائیم که در هنگام همسپندم از آرامگاهان خویش پرواز نموده در مدت ده شب بی در پی در این جا بسر برند» ابوریحان بیرونی نیز در خصوص این جشن آخرین گهنبار سال مینویسد که این عید ده روز طول میکشیده آخرین پنج روز اسفند ماه را نخستین فروردگان و پنجه وه را دو مین فروردگان میگفته اند بتوسط مورخین نیز میدانیم که این جشن ده روز بوده است خسروا نوشیروان در مدت ده روز جشن فروردگان سفیر امپراطور رُم ژوستین (Justin) را نپذیرفت چه مشغول بجای آوردن اعمال عید بود<sup>۱</sup> مینوخرده فقط پنج روز کیسه آخر سال را فروردیان مینامد<sup>۲</sup> امروز زرتشتیان مانند پارینه ده روز اخیر سال را فروردیان خوانده تشریفات مذهبی بجای میآورند عموماً در ایران آغاز سال نو روزی که خورشید داخل برج بره میشود جشن فروردین است بنخستین ماه سال. مناسبت نزول فرورها از آسمان فروردین نام داده اند

هنوز هم در ایران در اوقات این جشن خانه می آرایند همه جا را پاک میکنند درخت نو می پوشند بوی خوش نجور میدهند گل و شیرینی و شربت می نهند دعا میکنند و نماز میگزارند در خوانچه ای هفت چیز که اسمشان با حرف سین شروع شده باشد مثل

سیم و سیب و سنجد و غیره میگذارند این عدد هفت که از زمان قدیم مقدس بوده اشاره بهفت امشاسپندان و یا بزرگترین فرشته‌گان مزدیسنا میباشد. بی شک این رسومات که از روزگاران کهن بیادگار مانده اساساً برای این بوده که فروهرهای مقدسین و نامداران و در گذشتگان خانواده که از آسمان فرود آمده چند روزی برسم سرکشی در روی زمین میگذرانند از خانه و رندگانی بستگان و از دینداری و پرهیزگاری و داد و دهش باز ماندگان خویش خوشنود گشته از درگاه خداوند خوشی و تندرستی آنان را بخواهند مورخین قدیم غالباً از جشن فروردین یا نوروز ذکر کرده اند بخصوصه آنچه ابو عثمان جاحظ در کتاب خویش المحاسن والاضداد و ابوریحان در آثار الباقیه نوشته اند قابل مطالعه است بواسطه قدمت زمان این دو دانشمند و نزدیک بودن آنان بعهد ساسانیان کلیه اطلاعات آنان راجع بنوروز و فرورد جان یاد آور اساس مذهبی این جشن است ابوریحان مینویسد که در اوقات فروردگان در اطاق مرده و بالای بام خانه در فارس و خوارزم برای پذیرائی از ارواح غذا میگذارند و بوی خوش بخور میکنند گذشته از آنکه نخستین ماه سال با اسم فروهر است نوزدهمین روز هر ماه نیز بنگهبانی این فرشته سپرده شده است فروردین روز در فروردین ماه موسوم است به فروردگان بنا بموافق افتادن اسم روز با اسم ماه آن را هم عیدی می‌شمردند فروشی در یسنای ۱ فقره ۱۱ اسم ماه و در یسنای ۱۶ فقره ۵ اسم روز ۱۹ ماه استعمال شده است بقول بند هش گل بوستان اوروج که در فارسی بوستان یا بوستان افروز و معمولاً تاج خروس گویند متعلق بفروهرهاست<sup>۱</sup>

اینک رسیدیم بمندرجات فروردین یشت قسمتی از این یشت که در قدرت و عظمت فروهرها و قسمت دیگری که در استغاثه و طلب یاری از آنهاست بخصوصه در هنگام فرود آمدن فروهرها

فروردین یشت و  
کتاب پهلوی

۱ بوستان افروز بنکر رسته باشاه اسپرم گرنیدستی خط قوس قزح بر آسمان ازرفی  
این گل را در لاتینی *amarantus* در فراسه *amaranto* گویند و ست West و یوستی *Justi*  
آن را در ترجمه انگلیسی و آلمانی بندهش به *Cockscornb* و *Hahnenkamm* ترجمه کرده اند

یعنی در آخرین گهنبار سال سروده میشود<sup>۱</sup>

گفتیم که در کلیّه اوستا و کتب مذهبی پهلوی بمطالعی در خصوص فروهرها برنمیخوریم که در خود فروردین یشت نباشد. در طیّ مقاله از مندرجات کتب پهلوی و پازند در این زمینه اشاره کردیم پیش از آنکه برویم بسریش سیزدهم چند کلمه دیگر نیز از کتب مذکور استخراج کرده گوئیم در کتاب شایست لاشایست در فصل ۱۰ فقره ۲ آمده است که در هنگام جشن فروردگان باید نان درون واسطه (نان مقدس) حاضر نمود در آئوگمداچا Aogemadačā که یکی از قطعات اوستائی است در فقره ۱۵ گوید وقتی که روان در گذشته بفردوس رسد فروهرهای پاکان بنزد او خورش جاودانی که در هنگام میدیوزم تهیه شده است پیش آورند در اردای ویرافنامه در فصل ۵ میخوانیم وقتی که اردای ویراف از پل چنوت گذشت فروهر پاکان نیز در جزو فرشتگانی بوده که بملاقات وی آمده بودند اینک فروردین یشت کلمه فروشی در اوستا مؤنث است یشتی که باین فرشته مختص است بلندترین یشتهای اوستا است از فقره يك تا نود و شش بطور عموم از عظمت و جلال و اعمال فروهرها صحبت میشود از فقره مذکور تا آخر از فروهر پاکان و پادشاهان و نامداران و پرهیزگاران و کلیّه مقدسین و مقدسات مشهور یاد گردیده و هر يك درود فرستاده شده است نگارنده اسامی خاصی که در این یشت ذکر شده شمردم اگر اشتباه نشده باشد بیشتر از سیصد و پنجاه اسم اشخاص در آن مندرج است این یشت خود گنجینه ایست از لغات بواسطه این اسامی یکدسته از لغات ایران قدیم محفوظ مانده چه معنی لفظی بیشتر از این اسامی معلوم

۱ از برای کلمه گهنبار در اوستا یا ایریه yasrya استعمال شده است این کلمه صفت است بمعنی سالی و فصلی از کلمه یار yasrya که بمعنی سال است مشتق گردیده است در زبانهای آلمانی و انگلیسی یار yahr و یار year با یار اوستائی یکی است یا ایریه نیز اسم شش فرشتگان گهنبارهای سال میباشد کلمه مذکور در پهلوی به گاسان یار ترجمه گردیده لابد از کلمه گاس که در فارسی گاه گوئیم میباشد گهنبار و یا گاهانباز از گاسان یار پهلوی گرفته شده است مشتبّه نشود با گاس دیگر پهلوی که بجای گاتا استعمال میگردد از جمله جاهائی که در اوستا شش یا ایریه و یا گهنبار باهم ذکر شده است از این قرار است یستا ۹۱ و ۹۲ و ۱۴۰۴ و ۸۱۶ و ۱۱۰۷ و ۸۱۷ و ۱۱۰۲۲ و و سپرد ۲۰۴ و ۲۰۲

است چون عدد آنها زیاد و شرح دادن هر یک جداگانه خود کار مستغلی است بناچار در طی ترجمه فروردین یشت از توضیح دادن و بیان کردن معانی آنها باید صرف نظر کنیم مخصوصاً در قسمت اخیر این یشت دقت شده است که اسم هیچ یک از مشهورین غفلت نشود اسامی تمام اقوام و بستکان و فرزندان و یاران زرتشت در آن ضبط است فروهرهای نخستین آموزگاران دین و پیروان معروف قدیم و پادشاهان و نامداران یک یک خوانده شده است

چون ترجمه یشت را ملاحظه خواهید کرد محتاج بدرج کلیه مطالب آن نیستیم مگر آنکه برای سهولت فهم خلاصه مضامین آن نگاشته میشود

عملیات فروهرها منحصر بعالم مادی و جهان خاکی نیست عالم بالا اعمال فروهرها و مینوی نیز از یاری فروهرها بی نیاز نیست چون هر یک از آفریدگان خرد و بزرگ اهورامزدا را خواه معنوی و خواه مادی فروهری است ناگزیر قوه محرکه در دست این روح ایزدی سپرده شده است حتی خود اهورامزدا قاعده کلی را ملحوظ داشته باکال فروتنی در فقرات اول فروردین یشت به پیغمبرش گوید ای زرتشت فروهرهای پاکان در کار آفرینش مرا یاری نمودند از پرتو فروشکوه آنهاست که من آسمان و زمین و آنچه در روی آن است از رودها و گیاهها و جانوران و مردمان را نگاه میدارم از پرتو فروهرهاست که بچکان را در شکم مادر حفظ میکنم و این چنین خواهد بود تا دامنه رستاخیز روزی که مردگان را برانگیزانم و استخوان و گوشت و اعضاء و احشا و موی آنان را دگر باره بهم پیوندم اگر یاری فرر هرهای پاکان نبودی هرآینه نه گیتی پایدار ماندی و نه انسان و نه ستور سراسر جهان گرفتار چنگال دیو دروغ میشدی از پرتو فروهرهاست که زن بنعمت فرزند رسد و بآسانی وضع حمل کند از پرتو فروهرهاست که مرد فصیح زبان گردد از پرتو فروهرهاست که آفتاب و ماه و ستارگان راه خود پیمایند در آغاز آفرینش مدت زمانی آفتاب و ماه و

ستارگان و فروغ بی پایان (انیران) و آب و گیاه هر یک در جای خویش غیر متحرک بودند از پرتو فروهرهای پاکان است که کواکب بجنبش در آمده راه سیر پیش گرفتند و آب روان گردید و گیاه بالیدن آغاز بنمود و بطرف باغ و بستان بخرامید فروهرها در قوه و قدرت با هم مساوی نیستند فروهرهای نخستین آموزگاران دین قوی ترین شمرده شده اند و پس از آن فروهرهایی که هنوز بقالب جسمانی در نیامده و آن فروهرهای سوشیانسهای است که از ظهور خویش بجهان جان بومند فروهرهای مقدسین زنده قوی تر اند تا فروهرهای مقدسین مرده معمولاً بفروهر نخستین بشر کیو مرث *سوشیانت* درود فرستاده میشود تا با آخرین سوشیانت *سوشیانت* موعود مردی سنا که آخرین آفریده اهور است

بخصوصه در میدانهای جنگ از فروهرها یاری طلب میشود فتح و پیروزی با امیر و شهر یاری است که بیشتر فروهرها را از داد و دهش خویش خوشنود میکند ملت دلیر ایران از فروهرهای نامداران و بلان خویش باید استفاده کند و شکست لشکر دشمن را از آنها بخواهد فروهرها خود نیز دلیرانه خود بر سر گذاشته و سپر بدوش انداخته و خنجر بمیان بسته بهمراهی ایزد مهر و ایزد رشن و ایزد باد صفوف لشکر دشمن دیویسنارا از چپ و راست در هم میشکنند

در کلبه مصائب و سختیها و در ناخوشیها و بیم و هراس باید از فروهرهای نیکان یاد نمود یاوری و دستگیری آنها را خواستار شد فروهر هر یک از نامداران برای رفع بلای مخصوصی خوانده میشود مثلاً فروهر جمشید بصد فقر و خشکسالی فروهر فریدون برای رفع تب و ناخوشی فروهر گرشاسب بصد دشمن و دزد و غیره اساساً چون فروهر مقدس است از این رو بعموم آنها درود فرستاده میشود از فروهر اهورا مزدا و امشاسپند ان و ایزدان مینوی و آذر و سروش و فریوسنک و رشن و مهر و منتر (کلام ایزدی) گرفته تا فروهر جانوران مفید اهلی و بری و مرغهای هوا و ماهیان دریا

از فروهرهای نخستین پیشوایان دین و نخستین رزمیان و نخستین کشاورزان و خانواده و قبیله و ده و ناحیه و مملکت خواء آریائی و خواء خارجه یاد شده نسبت بهر يك تعظیم و تکریم میشود نظام عالم بدست فروهرها سپرده شده است آنچه بوده و هست و خواهد بود بی نیاز از پاسبانی این فرشتگان نیست ۹۹۹۹۹ فروهر برای پاسبانی اقیانوس فراخکرت گماشته شده اند ۹۹۹۹۹ از آنها مستحفظ هفتورنگ میباشند ۹۹۹۹۹ از آنها نگهبان جسم سام گرشاسب هستند ۹۹۹۹۹ از آنها نطفه زرتشت را که در آخرالزمان پدیدار خواهد شد دیده بانی میکنند<sup>۱</sup>

وقتی که آب از اقیانوس فراخکرت برخاسته روی بیابانها و دریاها و ده هزارها فروهر بتکاپو افتاده میکوشند که بخانواده و ده و محل خود باران برسانند<sup>۲</sup> در انجام مقال متذکر میشویم که بخصوصه در فروهر دین یشت خیرات توصیه شده است فروهرها خوشنود میشوند از باز ماندگانی که نعمت خود را از بینوایان دریغ نمیکند در ایران قدیم جشن فروردگان اوقات خیرات بوده است

چون این مقاله در ۲۶ اسفندماه ۱۳۰۶ شمسی از برای تصحیح دگر باره از مطبعه پدست نگارنده رسیده بجاست در این اوقاتی که بنا بآئین کهن جشن نرول فروهرهاست این نامه را که باهمین مقاله انجام میپذیرد مانند فدیه و نثاری بفروهرهای پاک و دلیر و پارسای نیاگان مان تقدیم کنیم بشود که فروهر زرتشت و کورش و فردوسی و ابن سینا و خیام و جلالالدین رومی و حافظ از ما باز ماندگان خوشنود گشته آبادی وطن ما ایران را از درگاه اهورا درخواست کنند

۱ رجوع کنید به بنوخر در فصل ۶۲ قمر ۲۳ و قمر ۲۹ در فصل ۴۹ قمر ۱۵ بنوخر آمده است که سناره هفتورنگ بهرامی ۹۹۹۹۹ فروهر یاگان گماشته شده است که دروازه فروغ را محافظت نمایند تا ۹۹۹۹۹ دیو و پری و جادو را که بضد سهر ایزدی و ثوابت هستند از هجوم بازدارند

۲ رجوع شود بمقاله نشر یشت ص ۳۲۳

در خصوص فروهر رجوع کنید بکتاب ذیل

Darmesteter, Ormazd et Ahriman p. 128-132.

„ Le Zend-Avesta, Vol. II p. 500-505.

De Haerz. Avesta Livre sacré du Zoroastrisme p. CXIX-CXXV.

„ „ origines du Zoroastrisme Paris MDCCCLXXIX p. 296 310

Spiegel, Erânische Alterthumskunde Band II s. 91-98

Haug, Essays on the Sacred Language, Writings and Religion of the Parsis, London 1878 p. 206-213

Windischmann, Zoroastrische Studien herausgegeben von Fr. Spiegel Berlin 1863 s. 313-324

L. C. Cassartell, La Philosophie Religieuse du Mazdéisme sous les Sassanides Paris 1884 p. 76-80

Wilh. Geiger, ostiranische Kultur, Erlangen 1882 s. 286-294

Nathan Söderblom, Les Fravashis, Paris 1889 مطالعه این کتاب موفق نشدم

N. Soderblom, La vie future d'après le Mazdéisme, Paris 1901 p. 7 et s,

Scheftelowitz, Die altpersische Religion und das Judentum, Giessen 1920 s. 152-158

C. P. Tiele, Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den Iranischen Volker, Deutsche Ausgabe von G. Geurich Gotha 1903 s. 256-264

Jackson, Die Iranische Religion (G l r P h ) s. 643

Bartholomae, Altiranische Worterbuch, Strassburg 1904

Konrad Schwenck. Mythologie der Perser, Frankfurt am Main 1850 s. 314-320

Duncker, Geschichte des Alterthums Zweiter Band Berlin 1853 s. 377-378.

خرمشاء تألیف نگارنده بمبی ۱۹۲۷ میلادی ص ۵۴ — ۶۰

گذشته از آنکه ترجمه فروردین یشت در جزو ترجمه بوستای هارلز واشینگل و

دارمستر و ولف Wolff و یشتهای گلدنر ولومل Lommel موجود است هوک و وندیشمان

نیز یشت مذکور را در جزو دو کتابیکه در فهرست فوق مندرج است در صفحه ۲۰۶-۲۱۳

و صفحه ۳۱۳-۳۲۴ ترجمه کرده اند



# فرهنگ لغات اوستا

(لغات که در این کتاب معنی شد)  
 ☆  
 (۱ = هـ)

| صفحه          |                                                     |
|---------------|-----------------------------------------------------|
| ۲۲۴           | آاُروئت هـ (هـ هـ) چالاك تند                        |
| ۲۳۱، ۲۲۴      | آاُروئت آسپ هـ (هـ هـ) - هـ هـ لهراسب               |
| ۲۶۳، ۱۵۹، ۱۰۱ | آهم نیات هـ هـ { هـ هـ } یکی از فرشتگان آب          |
| ۶۹            | آپوثر هـ (هـ) بی پسر بی فرزند                       |
| ۲۷۷           | آپ کو هـ هـ و هـ هـ پشت قوز                         |
|               | آپوش هـ هـ هـ دیو ابوش دو خشکی                      |
| ۳۳۲           | رقیب تشر                                            |
| ۱۶۹           | آختیه هـ (هـ) یکی از دیویسان                        |
|               | آردو یسور آناهیت هـ (هـ) و هـ هـ هـ                 |
| ۱۶۴ ۱۱۵       | اردویسور ناهید فرشته آب                             |
| ۱۶۵           | آرد هـ (هـ) بالا بر آمدن فزودن بالیدن               |
| ۱۶۵           | آردوی هـ (هـ) رودی است                              |
| ۱۹۳           | آرنواك هـ (هـ) و هـ ارنواز خواهر حشید               |
| ۲۰۲           | آرزو شمن هـ (هـ) چای هـ هـ اسم کسی است              |
| ۲۷۵           | آر هـ يك قسم ناخوشی است                             |
| ۲۸۵           | آرجت آسپ هـ (هـ) و هـ هـ ارجاسب                     |
| ۵۲۳، ۴۳۱      | آرزاهی هـ (هـ) و هـ کشور غربی                       |
|               | آراثرؤ هـ (هـ) و هـ اور ویشگاه تخت آلات آلائگاه تخت |
| ۵۵۸           | سنکی که در هنگام مراسم آلات روی آن گذارند           |
| ۵۳۵           | آرشتات هـ (هـ) و هـ ایزد ارشتاد                     |

☆ برای معانی مفصلتر و اشتقاق کلمات را ارتباط آنها با لغات فارسی رجوع کنید به صفحاتی که با اعداد معین شده است

- ۱۸۸ آری دهاک مدهد ویدم مدهد ضحاک  
استوخوانوت مدهد مدهد مدهد یکی از
- ۶۵ پیروان زرتشت
- ۵۱۱'۴۷۵'۲۱۲ استو ویدوتو مدهد مدهد مدهد دیومرک
- ۲۶۵ آسن مدهد مدهد سنگ
- ۲۶۵ آس بن مدهد مدهد یک خاندان تورانی
- ۱۳۶'۳۲ آشم و هو مدهد مدهد مدهد نماز معروف
- ۱۸۲ آشرا مدهد مدهد عصا چوبدستی
- آشوزدنگه مدهد مدهد مدهد مدهد سرسانوزدری یکی
- ۲۶۳'۱۹۹ از مقدسین
- ۵۲۹'۵۱۸'۳۵۹ اشی مدهد ارت فرشته ثروت
- آشت آئوزوت مدهد مدهد مدهد مدهد پسر و سپ
- ۳۸۹ آش و اشی رقیب کی گشتاسب از دیوبستان تورانی
- ایشیش ونگوهی مدهد مدهد مدهد مدهد یا اشی ونگوهی
- ۴۰۵'۱۱۶ ایزد ارد
- ۳۲ آشوت مدهد مدهد مدهد مدهد پاک مقدس
- ۹۱ آشون مدهد مدهد مدهد مدهد اشو پاک مقدس
- ۹۱ آش و هیشت مدهد مدهد مدهد مدهد اردیبهشت
- ۲۱۱ آغرئرت مدهد مدهد مدهد مدهد اغریرت
- ۵۴۳ آفسن مدهد مدهد مدهد مدهد یک فرد شعر
- آک منمکه مدهد مدهد مدهد مدهد آک منش مدهد مدهد
- ۹۱ زشت سرشت
- ۱۰۳ آم مدهد جرأت و قوت و اسم فرشته ایست
- ۱۵ آمش سپنت مدهد مدهد مدهد مدهد امشاسپند
- ۹۵ آمرتات مدهد مدهد مدهد مدهد امرداد

- اَتَرِ کَنکَهَنَه سَه سَه سَه (۱) و سَه سَه سَه کوهی که در  
 ۲۲۰ بالای آن گنگ سیاوش واقع بوده است  
 اَتَرِ ماوتَنکَه سَه سَه سَه (۱) - (۶) و سَه سَه سَه اندر ماه  
 ۳۲۳ آغاز ماه  
 اَنوَمِته سَه سَه سَه چارِ یایان خُرد  
 ۲۹۱  
 اَهْمائی رَشِیچَه سَه سَه سَه (۱) و سَه سَه سَه دعائی است  
 ۳۲  
 اَهُوَر مزَدَه سَه سَه سَه (۱) - (۶) و سَه سَه سَه هر مزد خداوند  
 ۳۳۱۵  
 اَهُو سَه سَه سَه بزرگ و سرور  
 ۳۳۹  
 اَهُو سَه سَه سَه قوّه حیات و زندگی حرارت عریزه یکی  
 از ارواح انسانی است  
 ۵۸۷  
 اَهُون وئیریه سَه سَه سَه (۱) و سَه سَه سَه نماز معروف بتا اهو  
 ۴۷۵  
 اَیائرم سَه سَه سَه (۱) - (۶) و سَه سَه سَه چهارمین کهنبار سال  
 ۵۹۴  
 اَئیریه سَه سَه سَه (۱) و سَه سَه سَه آریائی ایرانی  
 ۳۲  
 اَئیرین سَه سَه سَه (۱) و سَه سَه سَه آریا ایران  
 ۳۲  
 اَئیرینم خوارنو سَه سَه سَه (۱) - (۶) و سَه سَه سَه فرآریائی  
 فر ایران  
 ۱۶  
 اَئیرین وئجنگه سَه سَه سَه (۱) و سَه سَه سَه  
 آریاویج خوارزم؟  
 ۳۸۳ ۱۵۹  
 اَئیریه مَن اَنشیه سَه سَه سَه (۱) و سَه سَه سَه  
 دعائی است  
 ۹۹  
 اَئیرِیوخشوَت سَه سَه سَه (۱) و سَه سَه سَه اسم کوهی است  
 ۳۴۱۳۳۴  
 اَئِسَم سَه سَه سَه هیزم  
 ۴۷۵  
 اَئِش سَه سَه سَه خیش گاو آهن  
 ۵۵۶  
 اَئِشم سَه سَه سَه (۱) و سَه سَه سَه خشم و دیو غضب و خشم  
 ۵۲۰ ۴۷۵

- آئیریه من  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  فرشته دارو و درمان بخش ۱۳۶،۹۹  
 آئیی ونگه  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  پدر کیکاوس ۲۱۴  
 آئیویاتگهن  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  همیان کربند - کشتی ۵۵۷،۳۴۷  
 آئیوی سروتر  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  ابوه ترترمگاه  
 ۳۲ از سر شب تا نیم شب

( $\text{𐬀} = \text{آ}$ )

- $\text{𐬀} = \text{آ}$  از اادات نفی است ۱۶۵،۶۹  
 آبرت  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  پیشوای دینی دارای چهارمین  
 رتبه است ۴۶۹  
 آتر  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  آذر آتش و اسم فرشته ایست ۵۱۶،۴۹۳،۴۲۵  
 آتریات  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  آذر بد اسم کسی است ۵۰۷  
 آتروخش  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  پیشوای دینی دارای  
 دومین رتبه است ۴۶۹  
 آتویه  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  آتین پدر فریدون ۱۹۱  
 آتروَن  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  آتربان آذربان پیشوای دینی  
 مستحفظ آتش ۵۰۶،۱۵۷  
 آژئینی  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  رند تفسیر اوستا ۲۳۵  
 آستر  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  پیشوای دینی دارای پنجمین  
 رتبه است ۴۶۹  
 آهیت  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  چرکین - پلید - نایاک ۱۶۵

( $\text{𐬀} = \text{ا}$ )

- اِرخش  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  آرش تیرانداز ۳۳۴،۲۱۳  
 اِرزفیه  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  اسم کوهی است ۲۱۵

## (ا = و)

- اویاپَ دَی دَی دَی آبی جانوری که در آب زندگی  
میکند  
۲۹۹
- اوپَرَنات دَی دَی دَی برتری و تقوق و اسم  
فرشته ایست  
۱۰۱
- اویینَ دَی دَی دَی سَنت و اسم فرشته ایست  
۵۳۵
- اوخشوتَ اِرت دَی دَی دَی - دَی دَی دَی هشیدر نخستین  
موعود مزدیسنا  
۲۸۵
- اُور و اخشیه دَی دَی دَی دَی برادر گرشاسب  
۱۹۹
- اُور و ازیشت دَی دَی دَی دَی آتشی که در چوبها  
و گیاههاست  
۵۱۱
- اُور و را دَی دَی دَی دَی اُور گیاه رُستنی  
۵۵۹
- اُور و نَ دَی دَی دَی دَی روان  
۵۸۹
- اُوز به اَیرینَ دَی دَی دَی دَی اُزیرنگاه از عصر  
ید  
۳۲
- اوشهینَ دَی دَی دَی دَی اُشهنگاه از نیمشب تا برآمدن  
خورشید  
ید  
۳۲
- اوشیدمَ دَی دَی دَی دَی اوشیدرین دَی دَی دَی دَی  
اسم يك كوه است  
۶۵

## (ب = ل)

- بَر سَمَن لَ دَی دَی دَی دَی برسم  
ید  
۵۵۶
- بِر جیه لَ دَی دَی دَی دَی برنج حبوبات  
۳۴

|         |                                                           |
|---------|-----------------------------------------------------------|
| ۱۴۷     | تَنَشَوَ مَسَدَد تَب                                      |
| ۱۷۷     | تَنَشِشَ مَسَدَد مَسَد کیش                                |
| ۵۱۸     | تَنَوَ مَسَدَد تَن                                        |
| ۵۱۷     | تَنَوَ مَنَشَر مَسَدَد مَسَد تَن ایزدین کلام              |
| ۲۱۶     | توس مَسَدَد طوس                                           |
| ۵۹۲     | تویشی مَسَدَد مَسَد د توش توان تاب                        |
| ۳۲۵     | تیکری مَسَدَد اد تیر                                      |
| ۳۲۵     | تیکر مَسَدَد اد سرتیز                                     |
| ۳۲۴، ۱۶ | تیشتریه مَسَدَد مَسَد تیشتر ستاره تیر و فرشته باران       |
| ۳۲۴     | تیشتر یی مَسَدَد مَسَد د مَسَد د اسم جمعی اَر ستارگان است |
|         | تَنَوَرَو مَسَدَد اد تارِج دیوی که آب را مسموم می کند     |
| ۹۴      | رقیب اماسپند خرداد دیو تشنگی است                          |
| ۱۳۱     | تَر مَسَدَد مَسَد د قله کوه هرا                           |
| ۱۸۳     | تَنَوَخَم مَسَدَد مَسَد د تخم                             |
| ۲۲۴     | تَنَوَرِیه مَسَدَد مَسَد د اسم قومی است                   |

(ث = ث)

|          |                                      |
|----------|--------------------------------------|
| ۱۹۱      | تَرَا تَنَوَن مَسَدَد مَسَد د فریدون |
| ۱۶۳، ۱۹۸ | تَرِیت مَسَدَد مَسَد د پدر گرشاسب    |

(ج = ج)

|     |                                       |
|-----|---------------------------------------|
| ۲۲۷ | جاماسپ مَسَدَد مَسَد د جاماسپ         |
| ۱۴۵ | جَی مَسَدَد مَسَد د زن بد عمل را کاره |

(چ = چ)

|     |                                           |
|-----|-------------------------------------------|
| ۱۹۲ | چَنَرَو گَنَوَش مَسَدَد مَسَد د چهار گوشه |
| ۵۹۵ | چَکَنَوَش مَسَدَد مَسَد د چکش             |

|              |                                              |
|--------------|----------------------------------------------|
| ۵۳۵، ۴۹۳، ۱۵ | چیستا $\text{𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$ علم دانش و فرشته ایست |
| ۵۳۵          | چیستی $\text{𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$ و علم دانش و فرشته ایست |
| ۲۱۲، ۲۱۰     | چیشچست $\text{𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$ دریاچه آرمیه       |
|              | (خ = $\text{𐬭𐬀}$ )                           |

|          |                                                                  |
|----------|------------------------------------------------------------------|
| ۲۶۳      | خشتاو $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$ اسم خانواده ایست                         |
| ۹۲، ۳۲   | خشتر $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀}$ شهر سلطنت                                  |
| ۲۱۸      | خشتر و سوك $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀}$ - $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$ اسم محلی است      |
| ۹۲       | خشتر و تیریه $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀}$ - $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$ شهر یورامشاسپند |
| ج<br>۳۲  | خشثوثر $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀}$ خشنوتره دعائی است                      |
| ۱۳۳<br>ط | خر $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬀}$ خر                                             |
| ۳۲       | خر نو $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀}$ خرد                                      |
| ۵۲۰      | خراوس $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀}$ خروش                                      |
| ۱۸۰      | خشثت $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀}$ شید نور                                  |
| ج<br>۳۲  | خر فسرغن $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀}$ - $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀}$ چوبدستی حشرات گش |
| ۲۰۲، ۳۰  | خنه تشتی $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀}$ اسم یکی از پریمهاست                  |

خ =  $\text{𐬭𐬀}$  پیش از واو معدوله

|          |                                                               |
|----------|---------------------------------------------------------------|
| ۵۱۲، ۴۹۳ | خوارنکه $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀}$ - $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀}$ خره فر          |
| ۴۳       | خوارنکھوت $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀}$ - $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀}$ فرمند خرمند |
| ۳۴۱، ۳۳۴ | خوانوت $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀}$ اسم کوهی است                         |
| ۴۲       | خواذات $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀}$ خود کام خود آفریده خدا              |
| ۴۳۳      | خوانیرت $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀}$ کشور مرکزی                         |
| ۴۳۱      | خوائیریزم $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀}$ خوارزم                          |
| ۳۸۹، ۲۶۳ | خویثون $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀}$ خيون اسم يك قبیله تورانی            |

## (د = و)

- ۵۳۵ دات وسمهف قانون داد و اسم فرشته ایست
- ۲۰۲ داشتیاوه وسمهف وسمهف وسمهف اسم خانواده ایست
- ۴۲۷ دآموئیش آوَمَن وسمهف وسمهف وسمهف فرشته ایست
- ۲۰۲ دان وسمهف اسم خانواده ایست
- ۲۶۳ دانو وسمهف اسم یک قبیله تورانی است
- ۹۵ دایتیا وسمهف وسمهف رودی است در آریاویج
- ۵۰۹ دَخَم وسمهف دَخمه
- ۴۳۵ دَخِیو وسمهف وسمهف ده پت دهخدا شهریار
- ۳۴ دَخِیوَم وسمهف وسمهف وسمهف فرشته مستحفظ ایالت
- ۳۸۹ دَرُشِینِیک وسمهف وسمهف وسمهف یکی از دیویسنان
- ۳۷۷ دَرِغ وسمهف وسمهف دیر درنگ دراز
- ۳۷۴ درو وسمهف درست صحت عافیت
- ۳۷۲، ۱۶ درواسیا وسمهف وسمهف وسمهف فرشته حافظ ستوران
- ۹۱، ۳۲ درگوت وسمهف وسمهف وسمهف دروغ پرست نایاک
- ۵۹۸، ۴۱۹ دَرَنوَن وسمهف وسمهف وسمهف درون نان مقدس
- ۵۸۸، ۴۹۳، ۴۲ دَرِنَا وسمهف وسمهف وسمهف دین وجدان و یکی از ارواح انسانی است
- دورنوئش وسمهف وسمهف وسمهف دور دارنده مرک صفتی
- ۴۷۳ است از برای هوم
- ۲۶۵ دُورَ اِکَئِیت وسمهف وسمهف وسمهف یکی از تورانیان
- ۳۳۴ دُوزِیاثیریه وسمهف وسمهف وسمهف خشکسالی دیو قحطی
- ۳۲ دروج وسمهف دروغ دیو دروغ
- ۲۸ دِنوَبَسَن وسمهف وسمهف وسمهف دیویسنا





|                    |                                                   |
|--------------------|---------------------------------------------------|
| ۲۰۰                | دریة دود دریا                                     |
| ۱۸                 | زمین                                              |
|                    | زئویشنی - زئویشنی - زئویشنی (زند)                 |
| ۴۳۵                | بزرگ ناحیه                                        |
| ۳۲                 | زئوم - فرشته مستحفظ ناحیه                         |
| ۳۹۷                | زین - دی زمستان                                   |
| ۴۶۹، ۴۱۸، ۱۵۹، ۵۹  | زئوتر - آب مقدس                                   |
|                    | زئیرچ - زیاده زار بیج دیوی که گیاه را مسموم میکند |
| ۹۶                 | دیوگر سنگی رقیب امرداد                            |
| ۴۶۹، ۱۵۵، ۱۳۹، ۱۰۳ | زئوتر - زوت                                       |
| ۲۰۰                | زئیری - زرین                                      |
| ۲۰۰                | زئیری پاشیم - زرین پاشنه                          |
|                    | زئینیا و زخویدحه - زرین - زرین                    |
| ۳۸۹                | اسم محلی است                                      |
| ۲۸۷                | زئیری و زئیری - زرین                              |

(س = 30)

ساوانگهی دود و فرشته ایست که با فروزن چارپایان  
بزرگ کاشته شده است  
سایوژدوی دود در دل وادر اشاوزدنکبه یکی از مقدسین ۱۹۹۳۶۳  
سینت دود و سیند مقدس ۸۸  
سینتودات دود و سیند اسفندیار ۲۸۷۷۰  
سینتا آرمیتی دود و سیند ارمد  
امشاسیند ۹۳

- سپینجغَر دود «دود» است دیوی است رقیب تشر ۳۳۰  
سپیننج آورو و شک دود «دود» - (دود) یکی از  
دیوستان رقیب کی گشتاسب ۳۸۹  
سپینیشت دود «دود» آتشی است که در گرزمان  
افروخته است ۱۱۵  
سپیتیور دود «دود» کشنده جشید ۱۸۷  
ستور توچن دود «دود» - (دود) صدر روزنه  
صد پنجره ۲۹۱  
ستیذات دود «دود» جهان مادی دیوی ۱۸۴  
ستورئس دود «دود» ستویس اسم ستاره ایست ۳۲۷، ۲۲۰  
ستارو کرم ماؤ دود «دود» - (دود) ستاره کرم ذو ذنب  
دنباله دار ۳۴۳  
ستور دود «دود» ستور ۳۷۲، ۲۹۱  
سچی دود «دود» یک قسم ناخوشی است ۲۷۵  
سر دود «دود» شنیدن ۵۱۶  
سرئوش دود «دود» سرش و بمعنی اطاعت نیز  
آمده است ۵۱۶، ۱۶  
سرئوشاورز دود «دود» پیشوای دینی دارای  
هفتمین رتبه ۵۲۱، ۴۶۹  
سرو دود «دود» سرو شاخ ۲۰۱  
سرور دود «دود» شاخدار ۲۰۱  
سریر دود «دود» زیبا - خوشگل ۱۸۰  
سناویدک دود «دود» اسم کسی است که بدست  
گرساسب کشته شد ۲۰۲  
سنگه وک دود «دود» شهر ناز خواهر جشید ۱۹۳

|         |                                                    |
|---------|----------------------------------------------------|
| ۷۰      | سَوَ دَدَه» دَد سود نفع (در گانهها سوا دَدَه» دَد) |
| ۴۳۱،۲۲۳ | سَوَغَذ دَدَه» دَد سغد                             |
| ۵۲۳،۴۳۱ | سَوَهی دَدَه» دَد کشور شرقی                        |
| ۱۸۲     | سَوَر را دَدَه» دَد نگین حلقه                      |
| ۱۶۵،۲۱۱ | سَوَر دَدَه» دَد قوی توانا                         |
| ۲۱۳     | سَیَاوَرَشَن دَدَه» دَد سیاهوش سیاوخش              |
|         | سَییرِیم دَدَه» دَد مملکت سرم (سلم) خاور زمین      |
| ۱۹۴     | مغرب مملکت روم اروپا                               |
| ۶۰۰،۵۳۵ | سَئَوَشِیانت دَدَه» دَد سوشیانس موعود مزدیسنا      |
| ۱۵۳     | سَئنی دَدَه» دَد اسم دیوی است                      |
|         | سَئَوَرَو دَدَه» دَد دیو آشوب و مستی رقیب شهر یور  |
| ۹۳      | امشاسپند                                           |
| ۹۹،۵۹   | سَئَوَک دَدَه» دَد فرشته صحت و خوشی و ترقی         |
| ۵۷۵،۴۰  | سَئِن دَدَه» دَد سیمرغ                             |

(ف = ۵)

|         |                                                                   |
|---------|-------------------------------------------------------------------|
| ۵۸۶،۵۸۵ | فَر = فرا ۵ دَدَه» دَد پیش مقدم فرارسیدن                          |
| ۵۸۷     | فَرِاشَت ۵ دَدَه» دَد فرشته فرستاده بیک                           |
| ۱۰۳     | فَرادت گِئَت ۵ دَدَه» دَد گیتی افزا                               |
|         | فَرادت ویسِم هوجیائیتی ۵ دَدَه» دَد چاه دَدَه» دَد چاه دَدَه» دَد |
| ۳۲      | فرشته ایست موکل بر افزودن رشتینها                                 |
|         | فَرادت فشو ۵ دَدَه» دَد فرشته ایست که با افزودن                   |
| ۳۲      | چارپایان بزرگ گماشته شده است                                      |
|         | فَرادت ویر ۵ دَدَه» دَد فرشته ایست که                             |
| ۳۲      | با افزودن انسان گماشته شده است                                    |



|          |                                              |
|----------|----------------------------------------------|
| ۲۶۵      | کَرَسَ وِسَ اِسَ یَکی از تورانیان            |
| ۱۴۳۱۵    | کَرِتَ وِسَ اِسَ کارد خنجر                   |
| ۱۵۵۲۹    | کَرَنَ وِسَ اِسَ از پیشوایان دیویسنا         |
| ۷۵       | کَرَشَوَرِ وِسَ اِسَ کشور                    |
| ۱۹۵      | کَرَسَ سَپَ وِسَ اِسَ گرشاسپ                 |
| ۲۱۱      | کَرَسَوَرَدَ وِسَ اِسَ کرسیوز                |
| ۱۸۴      | کَرَشِیْتَرِ وِسَ اِسَ چرخ مرغی است          |
| ۲۷۵      | کَسویش وِسَ اِسَ یک قسم ناخوشی است           |
| ۲۱۱      | کَن وِسَ اِسَ کندن                           |
| ۲۲۰      | کَنگَه وِسَ اِسَ گنگ سیاوش                   |
| ۵۱۹      | کَوَدَ وِسَ اِسَ دیوکندی وستی؟               |
| ۱۶       | کَوَنَسْمَ خوارنو وِسَ اِسَ فرکیانی          |
| ۲۹       | کَوِی وِسَ اِسَ از پیشوایان دیویسنا          |
| ۱۹۰      | کَوِیْرَتَ وِسَ اِسَ کرد                     |
| ۲۱۴      | کَوَاوَسَنَ وِسَ اِسَ کیکارس                 |
| ۲۱۴      | کَوَاتَ وِسَ اِسَ قباد                       |
| ۲۳۱      | کَوِی کَوَاتَ وِسَ اِسَ کیتباد               |
| ۱۳۱۴۲۳۵۷ | کَبِذَ وِسَ اِسَ یک قسم جرم و گناهی است      |
| ۳۴۱      | کَبِثَ وِسَ اِسَ گروهی از بدخواهان و دشمنان؟ |
| ۳۵۱      | کَنُورَوَ وِسَ اِسَ کچل                      |
| ۲۷۷      | کَنُوفَ وِسَ اِسَ کوه کوه                    |
| ۵۲۰      | کَهَرِ کَتاس وِسَ اِسَ خروس                  |

( ک = 𐬑 )

|     |                                            |
|-----|--------------------------------------------|
| ۳۷۲ | کَاوَرِ وِسَ اِسَ کار                      |
| ۳۷۲ | کَاوِشَ وِسَ اِسَ گوش فرشته موگد، چارپایان |

|         |                                          |
|---------|------------------------------------------|
| ۴۹۵/۱۹۹ | گذا 𐬀𐬀𐬀𐬀 کرز                             |
| ۱۹۹     | گذور 𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀 کرزدارنده               |
| ۱۴۱/۸۶  | گروتمان 𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀 کرزمان عرش            |
| ۵۶۹     | گرمو ورنکه 𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀-𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀 ورنکه       |
|         | رجوع کنید به ورنکه                       |
|         | گندرو 𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀 𐬀𐬀 گندرب زرین پاشنه    |
| ۲۰۰     | دیوی است که بدست گرشاسب کشته شد          |
| ۴۳۱     | گو 𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀 𐬀𐬀 سفید                        |
| ۲۲۷     | گوذ 𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀 یکی از شعبات رودارنگ          |
|         | رجوع کنید به رنگها                       |
| ۴۹۳     | گوسن 𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀 جانوری است              |
| ۳۷۲     | گشوش 𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀 𐬀𐬀 کاو                       |
| ۶۰۰     | گشیه مرتو 𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀 𐬀𐬀 𐬀𐬀 𐬀𐬀 کیومرث    |
| ۳۷۲     | گشوش 𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀 𐬀𐬀 کاو                       |
| ۳۷۲/۱۲۳ | گشوش اوژون 𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀 𐬀𐬀 کوشورون         |
|         | گشوکرن 𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀 𐬀𐬀 𐬀𐬀 کوکرن درخت بزرگی است |
| ۱۰۱/۶۵  | که در فراخکرت روئیده است                 |
| ۱۹۹     | گشس 𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀 𐬀𐬀 کیسو                      |
| ۱۹۹     | گشسو 𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀 𐬀𐬀 کیسو دارند               |
| ۳۲۱     | گشوپیتز 𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀 𐬀𐬀 𐬀𐬀 نخمه و نطفه کاو    |
| ۳۷۲     | گشوش 𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀 𐬀𐬀 𐬀𐬀 کوش آلت شنوایی        |
|         | (م = ۶)                                  |
| ۳۱۶/۱۵  | ماونکه 𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀 𐬀𐬀 ماه                     |
| ۶۹      | مر 𐬀𐬀 𐬀𐬀 𐬀𐬀 مردن                         |

|              |                                                    |
|--------------|----------------------------------------------------|
| ۶۹           | مَرَه شمردن                                        |
| ۶۹           | مَرِتَه مَرَه(۱) مَرَه مرد انسان مردنی دزگشتنی     |
| ۳۱۳          | مَرَشْتُون مَرَه(۱) مَرَه دیو فراموشی و فنا و زوال |
| ۳۷۷          | مَرِهَرَه مَرَه(۱) مَرَه پسودن مالیدن              |
| ۵۷۵          | مَرِغ مَرَه(۱) مَرَه مرغ                           |
| ۲۸           | مَزَدَ یَسَن مَرَه(۱) مَرَه مزد یسنا               |
| ۳۹۲، ۱۶      | مَیترَه مَرَه(۱) مَرَه مهر                         |
| ۵۳۵، ۱۴۱، ۴۹ | مَنشَرَه مَرَه(۱) مَرَه کلام مقدس و فرشته ایست     |
| ۶۹           | مَشِیه مَرَه(۱) مَرَه مردم مردنی در گذشتنی         |
| ۳۷۲، ۲۹۱، ۷۰ | مَشَن مَرَه(۱) مَرَه میش                           |
| ۳۷۲          | مَشَنی مَرَه(۱) مَرَه میش ماده                     |
| ۷۱           | مَشِنِیئَو مَرَه(۱) مَرَه مینو بهشت                |
| ۷۱           | مَشِنِیئَو مَرَه(۱) مَرَه مینوی معنوی روحانی       |
| ۲۶۵          | مَنوش چِیترَه مَرَه(۱) مَرَه منوچهر                |
| ۳۳۹          | مَشَن مَرَه(۱) مَرَه خان و مان میهن                |
| ۳۳۹          | مِیزَد مَرَه(۱) مَرَه میزد فدیة نثار               |
| ۳۹۳          | مَشِنَبَا مَرَه(۱) مَرَه میهن سرا خانه             |
| ۳۹۳          | مَشَمَن مَرَه(۱) مَرَه میهمان                      |
| ۴۲۳، ۳۹۴     | مِیترَو دروج مَرَه(۱) مَرَه پیمان شکن              |
| ۴۲۳          | مِیترَو آئو جنکه مَرَه(۱) مَرَه نادرست کو          |
| ۴۲۳          | مِیترَو زیه مَرَه(۱) مَرَه پیمان شکن               |
| ۴۳۱          | مَوَاوَرَو مَرَه(۱) مَرَه مرو                      |
|              | مَشِیدَیوئی زَر مِیه مَرَه(۱) مَرَه میدیوزم        |
| ۵۹۴          | نخستین گهنبار                                      |





- واسی **واسدوی** اسم ماهی بزرگی است در اقیانوس
- ۱۳۱ فراخکرت
- ۲۰۲ **واکرت واسدوس** کابل
- واوَرَوَ کَنَوِیثوایی** **واپا داپا دس دس دس**
- فراخوکویوت دارندۀ دشتهای فراخ صفتی است که
- همیشه از برای ایزد مهر آمده است ۴۲۳
- واوَرَوَ کَن** **واپا داپا دس** اقیانوس فراخکرت ۳۳۲، ۱۳۵، ۱۳۳
- واوَرَوَ برشتی** **واپا داپا دس** کشور شمال
- ۴۳۱ غربی است
- واوَرَوَ برشتی** **واپا داپا دس** کشور شمال شرقی ۴۳۱
- وئیریه واسداس** مطلوب آرزو شده ۸۸
- ۲۸۷ **وئیری واسداس** دریاچه رود
- ویو واسداس** فرشته هوا ۱۵۸، ۱۶
- وَنَتَ واسداس** ستاره ایست وند ۳۲۷، ۱۵
- وَرِنَ واسداس** دیلم کیلان ۱۷۸، ۵۷
- وَهیشَتَ واسداس** بهتر بهشت ۹۱، ۸۸
- وَرَ واسداس** برگردن گرویدن باور کردن ۵۶۷
- وَرَ واسداس** بارور نمودن آبستن کردن ۵۶۷
- وَرَ واسداس** پوشاندن پنهان کردن ۵۶۷
- وَرَ واسداس** سینه ۲۸۷
- وَرَ واسداس** باغی است که جشید بنانهاد ۱۸۳
- وَرَ واسداس** یکی از تورانیان ۲۶۵
- وَریشو واسداس** اسم کسی است ۲۰۲
- وَریش واسداس** ورشان کبوتر جنگلی بیشه ۲۰۳
- وَنسکَ واسداس** ویه ۲۱۸
- وَزَغَ واسداس** وزغ لر و زغا وزغ ماده ۲۷۵

- وَرَتَنَگَهَ *فایده* در سوگند محاکمه Ordalie ۵۶۷
- وَرَدَهَ *فایده* بالیدن نمودن ۵۸۵
- وَرَتَرَنَ *فایده* *فایده* بهرام پیروزی فرشته  
پیروزی ۱۶
- وَرَاژَ *فایده* *فایده* گزار ۴۵۹
- وَزَرَ *فایده* *فایده* کرز ۴۹۵
- وَجَسَ تَشْتِیَ *فایده* *فایده* *فایده* *فایده* *فایده* *فایده* یک قطعه شعر ۵۴۳
- وَنگوهی ذاتیا *فایده* *فایده* *فایده* *فایده* *فایده* رودی است  
در آریاویج ۱۸۳، ۱۸۲
- وَنَدَرِ مَنیش *فایده* *فایده* *فایده* *فایده* اندریان ۲۸۹
- وَهُوَ *فایده* *فایده* نیک خوب ۸۸
- وَهُوَ فَرِیَانِ *فایده* *فایده* *فایده* *فایده* آتش کالبد آدمی  
حرارت غریزه ۵۱۱
- وَهُوَ مَنَگَهَ *فایده* *فایده* *فایده* *فایده* بهمن اعشاسیند ۸۸
- وَهَ *فایده* *فایده* دیوی است ۵۱۱
- وِیَا خَنَ *فایده* *فایده* *فایده* *فایده* انجمن ۴۲۷
- وِیَا خَنَ *فایده* *فایده* *فایده* *فایده* انجمنی ۴۲۷
- وِیَتَنگوهنقی *فایده* *فایده* *فایده* *فایده* *فایده* رودی است ۴۲۷
- وَبِذَا نَوَ *فایده* *فایده* *فایده* *فایده* دیو مرک ۴۷۵
- وِیَسْمَوَ *فایده* *فایده* *فایده* *فایده* *فایده* پزشک و دارو و  
درمان همه چیز ۵۷۷
- وِیَسَهَ *فایده* *فایده* *فایده* *فایده* فرشته ایست که از برای نگهداری  
ده کاشته شده است ۳۲
- وِیَ مَرِکَ *فایده* *فایده* *فایده* *فایده* کرک ۴۵۹

- ویونگهوت  $\text{واپ} \text{وین} \text{وین} \text{وین}$  ویونگهان پدر جشید ۱۸۰  
 ویستئورَو  $\text{واید} \text{وید} \text{وید}$  دیگری از ناموران از خاندان نوذر ۲۶۵  
 ویش  $\text{واید} \text{وید}$  زهر ۱۷۵  
 ویشیت  $\text{واپ} \text{وین} \text{وین} \text{وین}$  وقتی که دائره ماه رو  
 بکاهش است ۳۲۳  
 ویس  $\text{واید} \text{وید} \text{وید}$  بزرگ ده دهخدا ۴۳۵  
 ویددَنَشو  $\text{واپ} \text{وین} \text{وین}$  کشور جنوب غربی ۴۳۱  
 ویسپ  $\text{واید} \text{وید} \text{وید}$  -  $\text{واید} \text{وید}$  -  $\text{واید} \text{وید}$   
 پدر آشت ائورونت رقیب کی گشتاسب از تورانیان  
 دیویسناز قبیله خیون ۳۸۹

( $\text{و} = \text{ه}$ )

- ها  $\text{هتر} \text{وین} \text{وین}$  هزارگام ۳۵۱، ۳۳۲، ۱۸۳  
 - هاوَن  $\text{وین} \text{وین} \text{وین}$  هاون ۴۶۹  
 هاوَنی  $\text{وین} \text{وین} \text{وین}$  هاونگاه طرف صبح ۴۶۹  
 هاوَنن  $\text{وین} \text{وین} \text{وین}$  بزرگترین پیشوای دینی دارای  
 نخستین درجه بوده است ۴۶۹  
 هتوَم  $\text{وین} \text{وید} \text{وید}$  هوم گیاه و شربت هوم واسم  
 فرشته است ۴۶۹، ۱۶  
 هتوروات  $\text{وین} \text{وید} \text{وید}$  خرداد امشاسپند ۹۵، ۱۵  
 هتورَو  $\text{وین} \text{وید} \text{وید}$  کامل رسا بی عیب ۹۵  
 هتوَنینکِه  $\text{وین} \text{وید} \text{وید}$  هوشنگ ۱۷۹  
 هتوسرَوَنکِه  $\text{وین} \text{وید} \text{وید}$  خرد ۲۳۵، ۲۱۳  
 هپت  $\text{وین} \text{وین} \text{وین}$  هفت ۷۵  
 هپتنگ  $\text{وین} \text{وین} \text{وین}$  هائیتی  $\text{وین} \text{وین} \text{وین}$  هفت ها ۱۱۰

- هَپَتَوَ کرشورَ سَ سَ سَ سَ - و سَ (سَ) هفت کشور ۴۳۱
- هَپَتَوَ ایراکَ سَ سَ سَ سَ - د (سَ) هفتورنگ ۳۲۸
- هَرَتیتی سَ سَ سَ سَ کوه هرا هرَ رز البرز ۲۱۲، ۱۳۱
- هرا برز تیتی سَ سَ سَ (سَ) هر برز البرز ۱۳۳
- هَرَت سَ سَ سَ یک قسم ناخوشی است ۲۷۵
- هَرَاوَ سَ سَ سَ هرات ۴۳۱
- هَزَنگَرَوَ سَتونَ سَ سَ سَ - د (سَ) هزار ستون ۲۹۱
- هَمَ سَ سَ سَ تابستان ۳۹۷
- هَمَشَمِشْتَدَه سَ سَ سَ سَ سَ سَ سَ
- همیتدم ششمین گهنبار ۵۹۵
- هَنگَنَ سَ سَ سَ سَ هنگ افراسیاب ۲۱۱
- هشی سَ سَ سَ دیوی است ۱۵۳
- هَوَ تَنوسا سَ سَ سَ زن کی گشتاسب ۳۸۷، ۲۶۷ -
- هَوَ یا نیریه سَ سَ سَ سَ سال نیک سال رزق و فراوانی ۳۶۷
- هَوَ مایا سَ سَ سَ سَ هومایا سَ سَ سَ همایون
- فرخنده واسم دختر کی گشتاسب که همای گویند ۳۹۱، ۲۸۹
- هومیگَ سَ سَ سَ سَ یکی از تورانیان دیویسنا ۲۸۷
- هَوَگَوَ سَ (سَ) اسم خانوده جاماسپ و فراشوشتر ۲۷۹، ۲۲۸
- هَوَر خَشِشتَ سَ (سَ) - سَ سَ سَ خورشید ۳۰۴، ۱۸۰، ۱۵
- هیزوارنَ سَ (سَ) نیرو؟ ۲۳۷
- هیتاسپَ سَ سَ سَ اسم کسی است ۲۰۲
- هَوَنَوَ سَ (سَ) دارنده کله ورمه خوب ۱۸۰
- هوشیقَ سَ سَ سَ منزل نیک ۱۰۱



# غلطنامه

| صواب                     | خطا                     | سطر           | صفحه |
|--------------------------|-------------------------|---------------|------|
| Iranische                | Iranische               | پاورقی        | ۳۵   |
| داغ باطله                | داغ باطل                | ۳             | ۳۶   |
| دئنا daena               | دئن daena               | ۱۷            | ۴۲   |
| Xadhâta                  | Xadhata                 | پاورقی        | ۴۲   |
| بشکل آدمی                | بشکل آدم                | ۲۳            | ۴۳   |
| مارکوارت                 | ماکورات                 | پاورقی        | ۵۹   |
| پادشاهان                 | پادشان                  | ۳             | ۸۰   |
| کاپاتوکا                 | کاپاتوکا                | پاورقی        | ۸۳   |
| کاپاتوکا                 | کاپاتوکا                | ۱۴            | ۸۴   |
| چنانکه                   | چنانچکه                 | ۱۹            | ۹۵   |
| این روز                  | این رز                  | ۲             | ۹۶   |
| زئیریک                   | زئیریک                  | ۶             | ۹۶   |
| Kultur                   | Kultur                  | پاورقی سطر ۱۸ | ۱۳۱  |
| برخی از                  | هریک از                 | ۳             | ۱۵۸  |
| اردوینور                 | اردیسور                 | ۱             | ۱۶۵  |
| سینه های                 | سینه های                | ۵             | ۱۶۷  |
| کاپاتوکا                 | کاپاتوکا                | ۲۰            | ۱۷۴  |
| Adamsage                 | Adamsage                | پاورقی سطر ۴  | ۱۸۸  |
| زشم زان سیس اترط آمدیدید | زشم زان یس اترط آمدیدید | ۴             | ۱۹۷  |
| از فرگرد                 | از ققره اول نهمین       | سطر ۷-۸       | ۲۰۲  |
| اول وندیداد ققره نهم     | فرگرد وندیداد           |               |      |
| پشن                      | پشنیه                   | پاورقی سطر ۵  | ۲۰۲  |
| تواریخ ما مسطور است      | تواریخ ما مسطورات       | ۲۰            | ۲۰۸  |

| صواب                     | خطا               | سطر      | صفحه |
|--------------------------|-------------------|----------|------|
| هنوسرونکبه               | هنوسروه           | ۴        | ۲۱۳  |
| سعدی مداحی مداحی         | سعدی مداحی مداحی  |          |      |
| سعدی مداحی مداحی         | سعدی مداحی مداحی  | ۲۲       | ۲۱۴  |
| ممدی مداحی مداحی         | ممدی مداحی مداحی  | ۱۰       | ۲۳۱  |
| گردونه‌ها                | گردونه‌ها         | ۴        | ۲۵۵  |
| کفشهای زرین              | کفشها زرین        | فقره ۷۸  | ۲۶۷  |
| منتشر                    | منتشر             | ۱۱ سطر   | ۲۷۱  |
| مبتلی                    | مبتلاء            | ۱۶ سطر   | ۲۷۷  |
| باغاز بلند               | نماز بلند         | فقره ۱۱۸ | ۲۹۱  |
| مبتلی                    | مبتلا             | ۱۷       | ۳۰۶  |
| تولد یافتند              | تولد یافت         | ۱۱       | ۳۱۷  |
| بوده مخصوصه              | بود مخصوصه        | ۶        | ۳۲۶  |
| سعدی مداحی مداحی         | سعدی مداحی مداحی  | ۱۲       | ۳۳۴  |
| مستشرقین                 | مشرقین            | ۹ سطر    | ۳۴۵  |
| مستشرقین                 | مشرقین            | ۳ سطر    | ۳۶۹  |
| (راه) پیما یند           | (راه) پیما ید     | فقره ۲   | ۳۷۷  |
| پیشن                     | پیشن              | ۱ سطر    | ۳۷۷  |
| سعدی مداحی مداحی         | سعدی مداحی مداحی  | ۱۹ سطر   | ۳۸۹  |
| کاپاتوکا                 | کاپاتوکا          | ۱۰       | ۳۹۵  |
| میشروزیه                 | میشروزیاه         | ۲ سطر    | ۴۲۳  |
| گردونه‌های زیبا          | گردونها زیبا      | فقره ۷۶  | ۴۶۳  |
| خوشنودی                  | خوشنوی            | ۴        | ۴۸۵  |
| پذیرفته                  | پذیرفته           | ۱        | ۴۹۹  |
| سعدی مداحی مداحی         | سعدی مداحی مداحی  | ۲۵ سطر   | ۵۳۵  |
| تمام خانه هائی           | تمام خانهای       | فقره ۲۰  | ۵۳۷  |
| در آن (خانه هائی که)     | در آن (خانهای که) | فقره ۲۰  | ۵۳۷  |
| ستارگان حامل نطفه گیاهها | ستارگان گیاهها    | فقره ۳۱  | ۵۷۹  |



# اعلان

انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و ایران لیک

تألیفات پور داود

|                |                                                                                                                                              |
|----------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ایران‌شاه      | تاریخچه مهاجرت زرتشتیان به هندوستان ۵ قران                                                                                                   |
| خرم‌شاه        | نطق‌های پورداود در هندوستان راجع بآئین و تاریخ و لغت<br>ایران قدیم ۳ قران                                                                    |
| گانه‌ها        | سرودهای مقدس پیغمبر ایران زرتشت اسپنتهان (جزوی از اوستا)<br>بانتارجه انگلیسی دین‌شاه جی جی باهای ایرانی جلد مقوای ۱۲ قران<br>جلد خوب ۱۵ قران |
| سوشیانس        | رساله ایست راجع بظهور سوشیانس موعود مزدیسنا ۲ قران                                                                                           |
| پوران‌دخت نامه | دیوان پور داود با تضام ترجمه انگلیسی دین‌شاه جی جی باهای<br>ایرانی قیمت جلد معمولی ۱۲ قران جلد خوب ۱۵ قران                                   |

## یک مزدیسنا

کتابی است راجع بتعلیمات و فلسفه مزدیسنا  
تألیف دین‌شاه جی جی باهای ایرانی (سلیستر)

یست مقاله قزوینی

جلد اول کتابی است مشتمل بر مقالات ادبی و تاریخی دانشمند معروف  
میرزا محمد خان ابن عبدالوهاب قزوینی با اهتمام پورداود در  
بمبئی بطبع رسیده

محل فروش هندوستان بمبئی

Iranian Zoroastrian Anjuman,  
Shapur House,  
Cawasji Patel Street, Fort, Bombay.

Iran League,  
Cama Street,  
Bombay

ایران طهران کتابخانه طهران خیابان لاله زار کتابخانه کاوه خیابان ناصریه

رشت سرای دو مرتبه حجره آقامیرزا عباس زرکش

اروپا برلن اداره ایران‌شهر

Iranischahr, Berlin Grunewald Friedrichshagenstr. 37

Shouldst thou yearn for an ever-prosperous realm,  
Then bring into vogue the Holy Sovereignty of  
Khshathra.

With the grace of Aramaiti, the Angel of Love,  
Cleanse thy heart of the rust of all hateful feelings.

Happy the man to whom Love becomes  
His guide in the affairs of this world!

He gives his hand of help to the poor,  
He becomes like a brother to one and all.

Till the name of Truth and Right shall last  
The Mazdayasnan Religion also shall endure.

---



means "related to Arya (= Iran)". The meaning of this word is the same as "Iran" of to day. In my translation wherever these words appear in the Yashts, I have translated them by the word 'Airya' or 'Arya'. I believe, the right course would have been to translate them as Irani and Iran, so that it may be clearly manifest to what extent our Holy Land has been remembered in our ancient sacred scriptures. There is not the slightest doubt that in ancient times, the Iranians called themselves 'Airya'. Darius the Great, in the rock inscriptions of Fars (at Naksh-e-Rustam), calls himself an 'Airiya'. Thus: "I am Darius, the king of kings, the king of many countries and nations, the king of this great and vast land, the son of Vishtaspa the Achaemenian. I am from Fars and the son of one who came from Fars. I am an Airiya (= Iranian) and claim my descent from Arya (=Iran)." <sup>16</sup>

In Achaemenian Persian, the word 'Airiya' always means "Iranian". As Herodotus himself writes, the Medes were formerly known as Airiya.<sup>17</sup> In short the word 'Airya' in the Avesta, 'Airiya' in Achaemenian Persian, and 'Irani' in modern Persian, are one and the same. Corresponding to what has been stated in the rock inscriptions of Darius above quoted, in para. 56 of the Teshter Yasht it is stated: "If the angel Teshter is held in reverence, no hostile army will enter the kingdom of the Airyas (Iran), no floods, no poison, no chariots of enemies, no hostile army with hoisted banners will visit the land." With reference to the central dominion known as Kh<sup>v</sup>aniras Bami which is said to be the abode of the Iranians, refer to page 433. Although this attachment of the Iranians to their own country is so well manifested in the Avesta, yet this love has not prevented the Avesta from speaking well of other kingdoms too. In paras. 143 and 144 of the Farvardin Yasht, next to the Fravashis of the Iranians, praise and blessings are showered upon the Fravashis of good men and women of foreign countries, four of which are specifically named which we shall comment upon in their proper place.

<sup>17</sup> Herodotus, VII, p 62; also 'Aufsätze zur persischen Geschichte, von Th. Noldeke, Leipzig, 1887, S. 148.

Now let us see what is the ultimate goal, what is the object desired, what is the final aim in the Mazda-yasni religion. It is this: through piety, truth, righteousness, cleanliness, effort and exertion, valour and generosity, charity and benevolence, learning and wisdom, optimism, patriotism and friendship with all humanity, it is evident that the reward in this world is happiness and peace, and prosperity and joy, rest and comfort, glory and greatness, and after this period of happy and pleasant earthly existence has ended, the ultimate hope of bliss in the other abode, corresponding to the teachings of the Sufi philosophy of Iran, is thus described in para. 2 of Yasna 40 (Haptañ Haiti):—"O Ahura Mazda, Thou hast reserved this reward for us in this world and the world divine, so that thereby we may attain to Thy propinquity and live eternally with Thee and with Truth."

---

The key to salvation, Holy Zarathushtra  
Entrusts in the hands of each one of us.

He announces that a man, by his own deeds,  
Becomes fit for the Court of Ahura Mazda.

There is no path but the path of Truth (Asha),  
In this world full of clamour and noise.

Beware, and go not by any other way,  
Take heed, and lose not thyself in some mirage  
and wilderness.

Strive for the perfection of thine own soul,  
That thereby thou mayst be in joy To-morrow.

Verily he would be a ruler and a leader  
Who obeys implicitly the heavenly command.

Hoist in thy heart the banner of Truth (Asha),  
Pitch firm the tent of the Good Mind (Vohu Manah).

Knowledge, because of his good thoughts, good words and good deeds, and prayed to it for steadfastness of purpose, for the power of hearing things, for strength of his arms, for the health of his body and the power of his vision." In the smaller Haptan Yasht, paras. 1 and 6, mention is made of 'Khratu' which means "wisdom and learning", and distinction is made between "natural wisdom" and "acquired wisdom". It is stated there: "We praise inborn wisdom created by Mazda. We also praise wisdom acquired through learning which is also created by Mazda." Para. 126 of the Meher Yasht and para. 16 of the Sarosh Yasht Hadokht may also be referred to. As has been observed, knowledge and learning, which are the foundation of happiness worldly and divine, have never been neglected in the 'Mazda-yasni' religion.

Zamyad Yasht, which refers to the royal glory of Iran, beautifully brings out the fact that hope and optimism are necessary for the progress of man and for success in all his efforts. According to the contents of that Yasht, glory and greatness are the birthright of Iran, and they will not be wrested from it as long as the world endures, and at the end of time, this glory will be entrusted to the 'Soshyants', the promised ones of the 'Mazda-yasnau'.

Throughout the Avesta and in the body of the Yashts, particular stress is laid on men exerting themselves in cultivating the earth and making it prosperous, and in rearing flocks and herds, and protecting all good animals useful to men, and it is due to such habits and intrinsic virtues that the glory of Iran has evidently out-distanced in time, the glory of her two enemies, Greece and Rome.

At the end of this discourse, we think it incumbent upon us to direct our attention to a very important point, *viz.*, one of the attributes praised in the Avesta, of which at this moment, our country is in the greatest need, and without which it would never work out its salvation. That particular attribute is what we understand by the word "patriotism" to-day, and which our illustrious forefathers dearly cherished for our beloved land. Contrary to the rumours

**Patriotism**

which, here and there, we hear from some source or another, that the ancient Iranians had no great attachment for their own country,—a false belief, the origin of which I do not know,—the sacred volumes of the ancient Iranians prove the fact beyond all doubt that they were never devoid of this great feeling. Apart from the fact that ancient historians have always described Iranians as having a great love for their country, in a book named after Emperor Maurice of Rome, it has been reported by the Byzantine historians of the sixth century that the Iranians had great love for their country, and then comments are made about their valour and their war-time organizations. We must remember that this is an admission which comes from the pen of enemies, though they have not hesitated to use any amount of unbecoming and abusive language about the Iranians. Evidently, they could not possibly deny to the Iranians the great qualities for which they were famous.<sup>16</sup>

Further, if the rock inscriptions of the Achæmenian Emperors,—where Darius the Great earnestly prays before the Court of Ahura Mazda that his land may never be overwhelmed by a hostile army, by a famine and by the spirit of untruth,—do not mean that the Iranians were full of love for their country, what else could the inscriptions mean? He had not left a single powerful kingdom unconquered on the face of the earth that he might be afraid of the probability of a particular enemy over-running Iran in his time. Is his prayer then merely for the permanence of his own sovereignty and not for his beloved Iran for all time?

In the Avesta repeatedly we meet with the word 'Airya', as for instance, in the Khordad Yasht, para. 5 ; Aban Yasht, paras. 49, 58, 69 and 117 ; Teshter Yasht, paras. 6, 36, 56, 58, 61 ; Meher Yasht, para. 4 ; Ashtad Yasht, para. 5 ; Zamyad Yasht, paras. 56, 69 ; Vendidad, Farg. 19, para. 39, etc. This word means "Irani" or "Persian". A similar word 'Airyana' which appears in Ashtad Yasht, para. 1 and in the smaller Siruza and the bigger Siruza, para. 9, etc., also

<sup>16</sup> Byzantinische quellen zur Länder-und Völkerkunde 5—15 Jhd. von Karl Dieblich, Leipzig, 1912. S. 36.

discourses written in that behalf in this volume.<sup>12</sup>

Further the ideas in 'Mazda-yasni' about the end of the world and the advent of Soshyant and the day of judgment and the resurrection of the dead, the bridge of judgment, the balance, heaven, purgatory, and hell have prevailed in all other religions from and through Iran.

One thing on which most particular stress has been laid in 'Mazda-yasni', (and because of the great insistence and importance with which it is constantly urged may be considered to be the very basis of this religion,) is Truth. There is no room for surprise that the ancient Iranians were renowned in the world for truthfulness and even their worst enemies, the Greeks, could not deny them their due on this point, for Herodotus himself writes: "Iranians taught their children from the age of 5 till they reached the age of 20 to become perfect in three things: (1) Riding, (2) Archery, and (3) Truthfulness." Some lines later he says: "The Iranians will not mention anything which they are forbidden to do, for before them, untruthfulness is a great disgrace. Likewise they consider it a shame to be in debt, for according to them, a man who borrows money will necessarily have to be untruthful."<sup>13</sup>

The highest ideal and goal of a follower of 'Mazda-yasni' is to attain to the attribute of 'Ashavan', that is, to be truthful and righteous. There is no need for us to cite passages for truth and righteousness from the Avesta, for every page of this Holy Book which we may open, will be found full of praise for the quality of truth and contempt for untruth. Just as a man is expected to exert himself to embody in himself this divine attribute of truth, in the same way he is exhorted to avoid untruth which is a quality of the spirit of evil. Untruth known in the Avesta as *druj* is the most dreadful of all demons in whose hands a man may unfortunately fall.

12 As regards the philosophy of Amesha-Spentas, also see 'Paik-e-Mazdayasnan', Volume I, by D. J. Irani. (November 1927.)

13 Herodotus I, 136 and 138.



The influence of the teaching of the Avesta against  
 Inscriptions of falsehood can be readily seen in the Cunei-  
 Darins form inscriptions of Darius at Behistun  
 and Fars. This great Achæmenian emperor says in his inscrip-  
 tions at Behistun:—"O thou, who shalt be a sovereign, in  
 times hereafter, refrain particularly from the evil of untruth  
 if thou shouldst wish this realm of ours to endure. Whoever  
 tells a lie, give him condign punishment." Further on he says :  
 "With the help of Ahura Mazda many other works have been  
 accomplished by me, which have not been recorded in these  
 inscriptions lest in future anyone reading them may consider  
 that my deeds are exaggerated, and possibly not believe them,  
 and think that I was speaking an untruth. Lo! believe this  
 that has been done by me. Ahura Mazda and the other angels  
 helped me, for neither I, nor my royal house have ever been  
 vengeful, tyrannous or liars." In another place he says :  
 "O thou, who shalt be a king in the future, do not make  
 friends with a liar or a tyrant but give him his due punish-  
 ment." In his inscriptions at Takht-e-Jamshid, he says :  
 "Darius the King speaks : 'May Ahura Mazda and his angels  
 come to my help. May Ahura Mazda ward off from this  
 realm all hostile armies and protect it from the evil of  
 famine and untruth.'"<sup>14</sup> Our object in citing these passages is  
 to show how the teachings of the Avesta had influenced our  
 ancient Iranians and had made them the friends of truth  
 while a lie was abhorrent to them.<sup>15</sup> These last passages from  
 the inscriptions at Takht-e-Jamshid are practically a perfect  
 interpretation of the teachings of the Avesta in Achæ-  
 menian Persian.

The most vicious of men is he who sides with the army  
 of *dregvant* or liars. Is it not wonderful that in that dim  
 and distant past our ancestors so thoroughly understood the  
 beauty of truth and the odiousness of untruth? Meher,  
 the angel of Light, who is the guardian angel of promise  
 and compact, poetically described as possessing a thousand

<sup>14</sup> Die Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach, Leipzig, 1911.

<sup>15</sup> 'Khorramshah', by Poure 'Davoud, (Bombay, 1305, Shamsi,) pp. 61-73.

weakness is not to be found in the 'Mazda-yasni' religion. It teaches us not to submit to any calamity; it teaches us that all things evil and bad have no right to live in this God-created world; they must perish to keep the expanse of the world clear from all molestation for the friends of Ahura Mazda. An instance of this we find in paras. 7-9 of the Ardibehesht Yasht: "O Wind blowing from the North! be gone; O Diseases! go away; O Evil Spirits, O Disorders and Noises! get away; vanish, O Fever! perish, O Tyrant!..."

In the 'Mazda-yasni' religion, what attracts our attention more than anything else is the mention of the holy triad of Humata, Hukhta and Huvarshta. The holy triad of Humata, Hukhta and Huvarshta, viz., good thoughts, good words and good deeds. In every page of the Avesta, it is repeated. Not one single good work in the world can exist beyond the all-embracing circle of these words. Whoever is the possessor of these three radiant gems, has reached the treasury of divine secrets. That man has reached the state of perfection and has embodied in himself all the divine attributes.

Ahura Mazda sees no happiness or wealth more worthy of His chosen Prophet than these, for in para. 18 of Aban Yasht the wish is expressed that Holy Zarathushtra, the son of Pourushasp, will always think, will always speak and will always act in accordance with this Divine Message; and Zarathushtra, too, in his turn expressed the same in the Gathas. And then throughout in the Avesta the same yearning for the blessing of this holy triad for all the followers of the 'Mazda-yasni' is expressed. It is not my object to give in detail all the principles of 'Mazda-yasni'. That would occupy much more space than the few pages of this introduction could afford. My object is to speak generally about the contents of the Yashts and give an example or two from their pages for illustrating my points so that the understanding of the rest of the Yashts may become easier. In the Yashts, too, we come across topics, out of the ordinary and supernatural beyond human comprehension, and often opposed to the principles of science, just as we meet with similar topics in the books of all other religions. For

instance, no question can appear more surprising to us than the birth of Jesus as described in the beginning of the New Testament. We must, however, not linger over the incident of his miraculous birth: we ought rather, to devote our attention to the fact of the great personage giving up his life on the Cross in pursuit of his ideals. In perusing, therefore, such supernatural portion of the contents of a religious book, which does not harm anyone, we must devote our attention to the ethics and morals treasured in them, which are capable of bringing benefit to the people generally. We share the mention of problems of such supernatural influences in our holy books in common with all other religions. What distinguishes them from one another are the ethics and morals contained in them, and moreover the mode of worship, the usages and ceremonials that are to be found particularly in each of them.

The external symbols of 'Mazda-yasni', which distinguish it from other religions are Ab-zôr, Hom, and Barsam, which are the principal means of prayer. Each one of them indicates a special object, about which we have spoken in its proper place. All these three must be regarded as a motive for worship, for preparing Âb-zôr, and squeezing the Hom plant, and tying and untying the branches of Barsam, entail the chanting of Avesta and praying and praising the Almighty. Similar practices and observances with special instruments and utensils are to be found in the temples of Brahmins, the synagogues of Jews, and the churches of Christians.

Apart from the outward ceremonials we find in 'Mazda-yasni', contrary to all other religions, the great importance assigned to this world and the life herein, that is, the joys of this world are not considered as in any way derogatory to the happiness of the next as we have noted before. The other important points to be noted in 'Mazda-yasni' are the philosophy of Amesha-Spentas and of Farohar, for which the reader may be referred to the two particular

Curtius, Dinon and others<sup>11</sup> have recorded, about the pomp and glory of Iranians, is also quite apparent from the Yashts themselves. Many a mention do we find therein of palaces of a hundred shining columns, of scented and fragrant beds and glittering and sonorous wheeled carriages, neighing steeds and cracking whips, of swords and arrows, and maces and lances and helmets and armours of silver and gold, of rich gold-embroidered robes and cloaks, of crowns and necklaces, and ear-rings and armlets set with gems. Naturally in a religion where life is not considered as a thing abject, and where the happiness of the future is not made conditional upon a miserable present, all the joys of life are welcome. Whatever thing in the world is beneficial or useful, the religion is friendly to it and seeks it. Similarly, whatever thing from which a possible harm may come or which may be a source of trouble or grief must be considered as inimical, for the destruction of which a man must exert himself.

Consequently, it is entirely logical that in the 'Mazdayasni' religion, the heavens and all they contain, the sun, the moon, the stars, etc., and the earth and all that is on it like waters and vegetation, fire and metals and useful cattle, etc., are considered sacred and precious, and homage is rendered to every angel to whose care these are consigned, and thanks are offered to the Court of the great Creator, through His divine emissaries, for the joy-bringing gifts of variegated lights, of fertilising waters, for life-giving vegetables and useful animals; and even the natural sights which bring comfort and delight to the eyes of mankind are appreciated and thanked for. As for instance, the summits of mountains, the high-soaring birds are mentioned in the songs of praise in paras. 3 and 6 of Yasna 42. In short, whatever is good and beautiful is holy. Repeatedly in the Avesta, the whole good creation is remembered and we will give one instance, viz., para. 3 of Yasna 42 where it is stated: "To all things good and beautiful we render our homage of praise."

<sup>11</sup> Rapp: die Religion u. Sitte der Perser nach den Griech. u. Röm. quellen, S. 102-103.

In para. 22 of *Sarosh Yasht Hadokht* it is stated: "We render our praise to the entire good creation." Thus we see that the meaning of the famous line of Sa'adi: "I am in joy with the whole world, for the whole world proceeds from Him.—I am in love with all creation, for the whole creation is from Him," is completely borne out by the Mazdayasni Faith.

This honour and homage is not paid particularly to the material creation only, but individual good attributes which are also represented by individual angels, are remembered with joy. Such are, for instance, justice and love, courage, might and victory, benevolence and majesty, religion and learning, truth and righteousness, purity and well-being, patience and obedience, the truthful word and the ancient traditions, etc. A group of these angels has been mentioned in particular in paras. 21 and 22 of *Sarosh Yasht Hadokht*. In opposition to this group of angels whatever is bad or ugly, disagreeable or harmful, either corporeal or incorporeal, like nasty winds and distempers, slothful sleep and falsehood, greed and anger, etc., is said to be bodied forth in evil spirits, raised up by the Evil Mind against mankind.

Contrary to the religion of the Hindus, in which the killing of even a harmful animal is not permitted, so much so that on the festival of 'Nâg Panchami', milk is given to serpents, and of the Jains, a sect of Hindus who will not touch a noxious insect if found on their person, but will leave it there, not to mention the Brahmins and Vaishnavs who do not slaughter animals or take any kind of animal food, in the 'Mazda-yasni' religion it is imperative to fight against anything that is harmful, and the killing of noxious reptiles is considered a meritorious act. In ancient Iran it was compulsory for the Moubeds to go about with a stick in their hands with an iron head (called in the Avesta *Khrafstra-ghna*, "reptile-killer", and in the Pahlavi, *Mâr-gan*). The snakes, through the misplaced kindness of the Indians, drink milk from their hands, and yet every year sting and kill a large number of them. It is worthy of note that such sort of

All things evil  
must be destroyed

He is the One Creator Without Beginning and Without End. All that has been, and is, and will be, proceeds from Him. In Hormuzd Yasht approximately some sixty names of Ahura Mazda are enumerated and all the attributes which can be assigned to the one wise, kind and supreme Creator have been given to Him. In order that no accusation may be made against the Creator, as in the following lines of Nasere-Khosrove-Ahavi,

“O Lord to speak the truth, all mischief proceeds from Thee ;

However, I cannot mention this out of sheer fear,”

His Being is considered free from all evil. With reference to His good creation, God is in the position of father, and hence all diseases and calamities and all the unpleasant events to which a man is susceptible in his journey through life, the harm which may reach him through the claws of wild beasts or the poison of harmful reptiles, all the poverty and destitution, sorrow and unhappiness, and eventually death which overtake him, are not attributed to the Almighty.

Consequently everything ugly and harmful has been attributed to the spirit of evil, Ahriman. Ahura Mazda from the pure and spiritual world of Fravashis, created man, and made him pure and untainted. Ugly attributes which tarnish the mirror of his mind, woes and calamities which overpower him, proceed from the evil suggestions of Ahriman and his influence. However, that divine essence, that ‘rûh’ from the spiritual world which is styled Farohar (Fravashi) and which has been loaned to him, remains untainted and unalloyed. After the separation of the soul from the body it will eventually resort to the same spiritual abode from which it had descended.

Man in his journey through the stages of earthly existence travels in the company of the angel of good and the spirit of evil and the ugly spirit of evil. The one strives to help him to reach the real goal, the other exerts his utmost to make him lose the path and lead

him astray from the caravan of happiness. Betwixt these two, a human being is required, with mental resolution and courage, to strive and fight against the spirit of evil and see that the kingdom of his existence is not conquered by the evil-wishing Ahriman. All the pages of the Avesta bring immediately before the vision of our mind this arena of fight between evil and good. All agreeable attributes like truth, righteousness, courage, benevolence, justice, effort and exertion are represented as confronted by and fighting with untruth, deceit, fear, envy, oppression, sloth, etc. As long as the world will last, this fight will last. The kind Providence, the benevolent Ahura Mazda, sent His Prophet and His teachings so that mankind might be victorious in this great battle. Through this religion of truth, He placed destructive weapons in the hands of mankind to resist the onslaught of the legions of untruth and falsehood. It is particularly noteworthy that in the 'Mazdayasni', pessimism and despair are not known, and mankind is assured convincingly that they will be finally victorious in their fight on the side of right, and eventually promise has been given that, in the end, 'Soshyant', that is the Mazdayasnan Messiah, would vanquish

**The final Triumph  
of the Good**

Ahriman. As stated in paras. 88 to 96 of the Zamyâd Yasht, "After the advent of 'Soshyant', the world will be filled with justice and wisdom. Happiness will prevail continuously in the world. Good thoughts, good words and good deeds will always be victorious, the world will be cleansed of all untruth, all anger will vanish, and truth will for ever vanquish lie. The evil mind will be finally destroyed by the good mind and the two Amesha-Spentas, Haurvatat and Ameretat, will eventually overthrow the devil of hunger and thirst."<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> This beautiful poetical passage taken either literally or as an allegory makes the claims of many a recent Messiah we have had during the last one century, unsustainable according to Zoroastrian scriptures, for in spite of their alleged advent, the world is as much in the throes of the fight between right and wrong as before.—D. J. I.

were attached to the worship of many gods; for often in the Avesta, of the *daevas* of Mazanderan and the untrue worshippers of Dilam and Gilan (Varena), mention has been made.

After his advent, the Holy Zarathushtra established the belief in the One Supreme Creator and called him Ahura Mazda, and designated all other gods of ancient times as *daevas* and evil principles, misguiding men away from the right path.

The expression *daeva*, however, retains the same original meaning amongst all other Indo-European nations except the Iranians, and the Hindus use the word *deva* till to-day to designate God, the word signifying light or brilliance in the Sanskrit language. The Greek word *Zeus* representing the premier deity among the Greeks, and the Latin *deus*, and the modern French *dieu*, all come from the same Aryan source.<sup>5</sup> It is most surprising, however, to find that the Indians have adopted the word *dīvāne* from the Persian language using it in the same sense of a lunatic as we do, perhaps unaware of the fact that this term of abuse has been formed by the Iranians from the word *deva* which they use to designate their Creator. Again, in the Avesta the word *daeva* has been used together with the names Karapan and Kavi, designating the leaders of religion of two opposing factions. The Karapan and the Kavi were two tribes professing the ancient Aryan faith, who had continued in their ancient polytheistic worship of various *daevas*. In the Gathas, Zarathushtra repeatedly complains about them that they are the cause of misguiding men away from the right path and that they deceive people by their false teachings.<sup>6</sup>

As stated above, the words "sorcerers" (*jadus*) and "charmers" (*paris*) are used together with the word *daeva*. As we often find their mention in the Yashts, we shall shortly refer to them. *Jadu* (sorcerer) is *yatu* in the Avesta. In

5 Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanische Sprachen. von August Fick 1 B 3 umgearbeitete Auflage, Göttingen, 1874.

6 See my Gathas, p. 93.



the Gathas the word is not to be found, but in the rest of the Avesta we find it repeatedly mentioned.<sup>8</sup> In the Pahlavi it became *yatuk* and *yatukih*. *Yatu* in the Avesta has the same meaning as we attach to the modern Persian word *jadu*, viz., "magic". In the Avesta this sort of sorcery has been most severely censured and is considered most heinous. Frequently the word *jaduan* means evil men who deceive and mislead mankind by their profession of magic. The word "fairy" (in the Avesta *Pairikâ*) is used in the same sense even to-day in modern Persian as when Sa'adi says:—"If they say that there is a fairy like you amongst mortals I cannot believe it."

Here all that is meant is a delicate and most handsome being, invisible to the world, who because of her excessive charm berefts mankind of their reason. This word also is not used in the Gathas, but in the rest of the Avesta it is used as the feminine of *Jadu* (sorcerer), and connotes a being deputed by Ahriman to mislead Mazdayasnans from the right path and hold them back from doing good deeds. One such fairy was *Khnâthaiti* by name who practised her fascination on the hero *Kershasp*.<sup>9</sup>

In the same way these fairies are poetically described as Ahriman's Amazons, not wishing well of the world and fighting with the spirit of *Teshter*, the guardian angel of rains, in the shape of comets so that the rains may be withheld and the lands may be rendered desolate by draughts.<sup>10</sup>

In the Mazdayasni literature all the gods of the Polytheists rejected by its founder have been designated as evil spirits that deceive mankind. At the same time the foundation of Monotheism is so well laid on the other hand, that nobody could dare to conceive of a partner or an equal to Ahura Mazda, the One Unique Creator

8 Hormazd Yasht §§ 6 and 10; Ardibehesht Yasht § 5; Khurdad Yasht § 3; Khorshed Yasht § 4; Teshter Yasht § 12, Farvardin Yasht § 135; Zamyad Yasht. § 28, etc.

9 See the Essay on *Kershasp*, p. 202.

10 See *Teshter Yasht* § 8 and the footnotes on p. 343.

thankful for the great care with which this work has been printed. It seems that he himself was anxious that books about the holy Mazdayasni religion should be so well printed and published that they might be a worthy offering to the Home of Zarathushtra.

It may be said that this volume is one of the best printed Persian books which have come out of a press in India, specially in view of the fact that it is printed in three characters, Zend, Persian and Latin, all of which are foreign to India. To do all this with the various marginal notes and footnotes in small characters was indeed not an easy work.

POURE DAVOUD.

FIRDAUS,  
COLABA, BOMBAY,  
*1st Farvardin 1307.*  
*21st March 1928.*

## MAZDAYASNI RELIGION.

-----

The religion of the Prophet of Iran, Zarathushtra Spitaman, is known as 'Mazda-yasni', meaning thereby the "worship of Mazda",—'Mazda' being the name given to the one supreme Creator. In the Avesta the word 'Mazda-yasni' by itself and linked with the word 'Zarathushtri' is used on many an occasion to signify the religion brought by Zarathushtra.<sup>1</sup> Very often the word 'Mazda-yasni' is also used with the expression "the worshippers of truth."<sup>2</sup>

The word 'Mazda-yasna' is also used in opposition to the word *daeua-yasna* referring to the worshippers of the evil spirits. In the Pahlavi commentary, the word becomes *dir-yasn*, and in the commentaries it is stated that it was a non-Iranian faith. In the Avesta the word *daeua-yasna* is mostly used for the Turanians<sup>3</sup> and has frequently been used to indicate those who follow the creed of untruth and unrighteousness.<sup>4</sup> It is appropriate here to inform the readers that wherever the word *daeua* is used in the Avesta, it is used to indicate either "the false cause" or "a group of evil spirits" or "evil-minded and treacherous men". Very often the word *daeua* is used in company with sorcerers and genii, all who make men miss the true path.

The word *dir* used in our national myths and mostly in the Shah-Namch, has by the passage of time acquired a wonderful significance, and come to connote hideous monsters. From the Avesta itself what appears is this, that during the age when the holy books were composed, the people of Mazanderan and Gilan or at any rate some portion of them, were following the ancient Aryan creed and

---

1 Refer Yasna XII, 6-7; also Farvardin Yasht. § 89; Vispered IV, 2 and XV, 1, etc.

2 Mehr Yasht, 66 and 120.

3 Aban Yasht. § 113 and Dravaasp Yasht. §§ 30-31

4 Aban Yasht, 68, 94 109; also Vandidad, VII. 36; XIX, 24 and 41 and Sarosh Yasht Hadokht. §§ 4, 6.

into Persian or any other language is impossible, for it is not possible to bring out any meaning from a collection of Pahlavi words. The syntax and composition of the Avesta bear little resemblance to Persian, and consequently the translation of words only, from beginning to end, would be tormenting reading. Whoever has studied the Avestan text and gone over the translations of the Orientalists in any language, will understand well what great difficulties confronted the author in making this Persian translation, particularly because in the Persian language we possess no book about Mazdayasnan studies, from which we can reap some benefit, as regards the words, style and idiom of the ancient language. Necessarily, we have to build up the edifice with new materials, and the edifice must be so built that it may be both true to the original, as well as to the structure of the modern Persian tongue. The author has only kept in view this one point that the translation may be in modern Persian and it may be as faithful to the original text as possible. I have not made the slightest effort to give adornment to the translation. Amongst modern writers, we find considerable effort at an elegant and attractive style. Yet, from these ancient times several thousand years ago till to-day, we cannot trace a beautiful sentence like the following, which, in spite of its great simplicity, gives expression to such sublime ethics: "Thus spake Ahura Mazda, 'O, Zarathushtra Spitama, thou oughtst not to break thy promise; neither the promise given to a liar nor the promise given to the truthful, for in the matter of promises, both are solemn, whether given to the faithful or to the infidel'." (Meher Yasht, p. 2.)

As this book is the final volume which I am publishing in India, I think it incumbent upon me, in concluding, to render my thanks to the members of the Iranian Zoroastrian Anjuman, Bombay, from whom, during the period of my stay in India, I was always the recipient of kindness and affection. I am particularly thankful to its President who shouldering a great burden, discharged the dues of

hospitality towards me, and so gathered all means for my comfort that, with his help, I was enabled, with a mind and heart at peace, to pursue my studies of the Mazdayasni religion, and to collect all information to my utmost capacity about this ancient faith. It is incumbent on me to say that for this divine wealth that I have gathered in the centre of Mazdayasnans, I ought ever to be thankful to him. For all the trouble he has taken I have no means to compensate him, but I know that if a little service is rendered by me, which may be of benefit to the Iranians in general, he will consider that to be a sufficient recompense for the trouble he has taken over me for years.

Among the learned, I am further thankful to the well-known scholar Shams-ul-ulama Dr. Jivanji Jamshedji Modi who, always acceding to my request, furnished me with whatever books I wanted, and through whom I was presented by the revered Trustees of the Parsi Panchayet with nearly 20 books of great use to me about the Mazdayasni religion.

Another renowned scholar to whom I owe my thanks is Mr. G. K. Nariman, who throughout helped me by placing at my disposal the most recent publications of European Orientalists. Books from his library he always made available to me for my use, and naturally from a great scholar who has practically dedicated his whole life to knowledge and learning, one can desire nothing more.

I am further obliged to that learned Herbad Mr. Bomanji Nusserwanji Dhabhar, M.A., who with scholarly care which is his speciality, went through the entire Avestan text of this volume and corrected it and also checked my Persian rendering and many a time corrected my mistakes.

I am further thankful to the well-known Avesta and Pahlavi scholar Mr. Behramgore Anklesaria, who for several months and every day for several hours, personally helped me in my studies and gave me the advantage of his vast knowledge and information.

To his brother Mr. Hoshang Anklesaria, the owner of the Press, in which my publications have been printed, I am

Yashts have been published in this volume together with the discourse on the Farvardin Yasht. This 13th Yasht is itself a very long one, and with text and commentaries would cover more than 100 pages, and hence its publication has been reserved for the second volume, which I propose to publish in Europe.

In this translation I have not rendered literally certain particular Zoroastrian expressions as is the disagreeable habit of several of the Orientalists to do. As for instance the word Ahura Mazdâ, I have left as Ahura Mazdâ and not translated by the word Wise Lord, nor the words Fravahr and Zôhr, by spirit and offering. Every science and every branch of learning has some special words and phrases of its own which are specially attached to that science or branch of study. Wherever we come across such words and phrases, I have given ample and necessary commentaries and explanations regarding the same. Not only that, but for every one of the angels, I have composed detailed discourses, and as far as it was within my power, all historical and philological points connected therewith I have given in the corresponding Yasht. Amongst the works left by various Orientalists, we have not yet got a book, giving a detailed account of these angels published in one volume, and available for the general public.

In my introductory essays to the various Yashts, I have invariably given all the original sources so that for the students the path of research may remain open. Similarly all the questions and points taken out from the Avesta have been given their proper references. Further, more than 450 Avestan words have been given, and their meaning explained in the essays or commentaries, and the connections of many of them with their modern Persian equivalents have been explained. Further, the various kings and heroes whose names are mentioned in the Avesta have each been given a detailed note, and all the references to them in the Avesta and in the Pahlavi works have been indicated, so that the reader may have in his hands, the most ancient documentary proof of Iranian origin itself for checking the

accuracy of our national epics and traditions. I draw the attention of the readers of this volume particularly to peruse with care every one of the footnotes and not to overlook them, for the study of these footnotes is absolutely necessary for the correct understanding of the matter subsequently dealt with. Similarly it is necessary that before these Yashts are studied, the essays and discourses written by this writer in his volume of the Gathas are perused, for the Gathas must be considered as the first and fundamental volume of this series of Avestan studies. The subjects treated therein have not been repeated at length in this volume of the Yashts.

Further it ought to be remembered that whilst reading the Yashts, one must not look merely at their outward and simple language. The words used must be considered as a means for understanding the meaning. The simplicity of words used as appearing in the Yashts is not a special peculiarity of the Avesta only. In all ancient books the style is simple, the sentences are short, and thoughts repeated. The expressions which to-day would appear to us as very simple, were, in ancient times, full of eloquence and rhetoric, allusions and metaphors, which, because of the revolutions of times, may not appear quite agreeable to our tastes, even as we find the way of life and the mode of dress of olden times so simple and far removed from modern ways and tastes. To the writer the simple ancient style, apart from the deep meaning the language conveys, has a charm in its simplicity which we must make every effort to preserve in its original form. We must not mix modern embellishments with the simplicity of the old. On the contrary, an effort to insert modern embellishments must be considered as an act of treason in the realm of learning, specially in relation to religious scriptures, the contents of which are considered as inspired and revered.

In Sasanian times the Avesta was rendered into Pahlavi word by word and for the solution of difficulties separate commentaries were added. However, such a translation

Yashts, *viz.*, Hormuzd, Haftân, Drawâsp, Rashn, Râm, and Hom, the writer is not aware of them. The translations of this great scholar together with his learned commentaries are almost authoritative and of very considerable use. Geldner has rendered yeoman's service to Avestan studies and has placed all Iranians generally under a great obligation. His numerous works are the fountain-source of information in respect of Avestan studies.

Amongst the various works of the late scholar Bartholomæ the translation of two Yashts, *viz.*, Zamiyâd and Hormuzd, appear in his work entitled "Aryan Researches".<sup>1</sup> In my own collection I have got also the translation of the Arsisvang Yasht by Bartholomæ but cannot ascertain when and in what book it was published, as the translation with me forms part of a bound volume of collected essays by various Orientalists concerning the Mazdayasnan religion and I have no means to ascertain the date of this publication or the name of the journal and book in which it appeared.<sup>2</sup>

The translations of several Yashts by Windischmann are also with us which had appeared separately in several works, as for instance the Meher Yasht in his volume of "Mithra"<sup>3</sup> and the Farvardin in his volume of "Zoroastrian Studies."<sup>4</sup> As it will appear, all the renowned Orientalists, both ancient and modern, have taken various portions of the Avesta and have translated them and have made them the subject of their discussions and researches, and the mention of all of them will only lengthen this discourse.

Amongst all these translations of the Yashts, the translation by Lommel mentioned above is specially deserving of careful consideration. This work, which was pub-

<sup>1</sup> Arische Forschungen, von Chri. Bartholomæ erste Heft. Halle, 1882, S. 99-147 and 149-154.

<sup>2</sup> Beiträge zur Kenntniss des Avesta II, von Chr. Bartholomæ. Der Aši Yašt (Yt. 17), S. 560-585.

<sup>3</sup> Mithra, von Fried. Windischmann, Leipzig, 1857, S. 1-52.

<sup>4</sup> Zoroastrische Studien, von F. Windischmann, Berlin, 1863, S. 313-324.



lished in German a few months before the publication of this work, has been based on the text of the Avesta by Geldner and contains the translations of all the Yashts. In addition to the translation of the 9th, 10th and 11th Hâs of the Yasna which have been named Hom Yasht and Fargard 2nd of the Vendidad which records the episode of Jamshid, every one of these Yashts is prefaced by a small and useful introduction.<sup>1</sup> The fact that this translation differs very slightly from the translation of Wolff-Bartholomae is the best proof of its accuracy. It is rather a gem of a book which has freshly entered the treasury of books relating to the Mazdayasnan religion. I must further add that the late Parsi scholar, K. E. Kanga, had translated all the portions of the Avesta in five volumes and some of the Yashts are incorporated in his volume of the "Khordeh Avesta" which he published in 1880.

The writer had first the intention of publishing the translation of these 21 Yashts in one volume. But when I entered on the work I found it necessary to explain the contents, so that no abstruse question might be left unsolved, specially as in the Persian language we do not possess any work concerning the Mazdayasnan religion which might have been based on scholarly studies. To our shame, we must confess that practically we do not possess a single work on Avestan studies in the Persian language worth mentioning. I had, therefore, to write this book in a way that its readers might find it satisfactory and might have a clear and succinct view about the Mazdayasnan religion and literature and thereby reap the advantages in ethics, history and philology that these studies offer. Written from this point of view, the scope of this work was enlarged considerably, and during the period of my stay in India, I was not able to complete the whole work. And even if it should have been completed, it could not possibly have been published in one volume. Consequently 12

<sup>1</sup> Die Yäšt's des Avesta übersetzt und eingeleitet, von Herman Lommel, Göttingen, 1927.

Avesta and some of the passages thereof are obscure and very difficult to understand. There is no room for wonder at this state of affairs. Many a verse of Khâqânî seems involved and incomprehensible to us to-day, although in point of time, we are only separated from that poet of Shirvan by seven centuries, and the Persian language of that age has not changed considerably as compared with the language of to-day. Notwithstanding this, the sayings current in those times seem to have been forgotten, and the idioms of that age seem foreign to us. What wonder, therefore, if in the Yashts we encounter difficulties and obscurities, for they were composed in an antiquity, more than 2500 years ago, and its language even during the time of the Achaemenians was perhaps a dead language. Apart from all these, on account of the terrific blows which befell Iran on the invasions of Alexander, the Arabs and the Mongols, and the many cataclysms through which this land of ours has passed during all these years, the religious scriptures necessarily were endangered and the vicissitudes of time left them shattered and scattered like the glorious palaces of the Achaemenian emperors. In spite of all this, just as to-day through the help of the science of architecture, we know for a certainty, from the ruins that are extant in Persia, how the great palaces of our emperors originally stood and were constructed, in the same way by the help of the science of philology, history and comparative study of religions, we are able to know what must be the Avestan literature in ancient times, the scattered remains of which alone are in our hands, and what is the meaning and interpretation of these remnants. The efforts of a hundred and fifty years of learned Orientalists and the utilisation of collective materials like the Pahlavi commentaries on the Avesta and the numerous other Pahlavi, Pâzand and Persian writings and the works of all the ancient historians, the histories of Iran and its ancient religion written after the Arab conquest, the religious scriptures of the Hindus, the comparative study of Indo-

In spite of innumerable difficulties the meaning and spirit of Avestan teachings are clear and manifest

European languages, aided by investigations and researches into other religions, and the study of the ancient customs and usages which are preserved to this day among the Zoroastrians, etc., etc., have made clear the meaning of the Avesta as a whole. If differences of opinion exist among the Avestan Orientalists of recent times, it is in respect of the formation of certain sentences or the philological meaning of certain words or their original pronunciations, etc.

At the time when the writer was busy in India with the translation of the Yashts and the writing of the various essays concerning them, the famous German scholar Lommel was busy in Germany translating the Yashts too. This work which was published a few months before the publication of this book is just now with the writer. It is worth observing that there is no considerable difference in important matters with the complete translation of the Avesta as made by Wolff and Bartholomae and published 16 years ago, and which has been up to now the most recent complete translation of the Avesta in our hands. The differences of opinion are mostly philological differences, which though giving a different meaning to some sentences on account of the alteration of the signification of certain expressions, yet are not of a nature as would at all go to the foundation and give any contrary meaning or a radically different interpretation.

It should be remembered that the Yashts are an important portion of the Mazdayasnan literature but their composition cannot be ascribed to Holy Zarathushtra. Whatever there is in the Avesta which is recognised as coming from the mouth of the founder of the religion, are the five Gathas which we published last year. In the Old Testament of the Jews too, only five books are ascribed to Moses. The rest of the Old Testament is the composition of other prophets written at different times. In the same way the Vedas of the Brahmins too have been written by different persons at different times. Similarly the oldest religious book of the

**Yashta are later  
Avestan Literature**

Apart from these advantages, which have drawn the attention of a body of scholars and Orientalists of Europe to the Iran of old, in recent years a group of learned men of Europe styling themselves the friends of Zarathushtra, the ancient Prophet of the Aryans, and taking pride in their Aryan descent, have called themselves Mazdayasnas; just as another group attracted by another Aryan teacher, show their devotion and love to Buddha. Our ancient country has always had a portion of spirituality in it, and in future too, it will continue to have it. Let us only strive that the language and the history and the ethical principles that have been ours, may not lag behind before the onslaught of material interests which necessarily face every civilised country. A civilisation which is destitute of sublime verities is crude and well worth being cast aside. I stress this point, lest it may occur to some to question the utility of Avestan and Pahlavi studies in the struggles of the modern age. They might question the utility of these studies, both from the literary and the spiritual point of view. The advantages of Avestan studies are not limited to the fields of history and philology. Another important advantage of which we are specially very much in need is this: This country of ours stands badly in need of pure morals and pleasant attributes. The character and virtue which our great ancestors possessed and which made prosperous this land of theirs, has departed bag and baggage from Iran. The devil of untruth has usurped the place of the angel of truthfulness. Effort and exertion have given way to sloth and self-indulgence. Courage and valour have disappeared in favour of fear and flattery. Wealth and glory have given place to beggary and penury. Through the study of the Avesta, we shall realise the causes of the glory of our past and the misery of our present. By these studies, we will also understand that according to the teachings of our ancient religion, the world was an arena for testing the powers of men. Whoever allowed himself to be conquered by the devil of sloth, had necessarily to wail and

moan and call this world a terrible prison; but he who stood firm against the demon of weakness, reached the stage of dignity and glory and by his good and benevolent deeds in this world, prepared for himself, while here, a secure abode in the next. By these studies, we would further understand that the ill-omened and superfluous belief in fate and destiny does not exist by itself before the resolution and determined will of men. The Yashts and the Avesta throughout speak about glory and greatness, piety and benevolence, effort and exertion, truthfulness and valour, and the love and patriotism of our great ancestors.

The same elegant taste which we find in the poems of our poets of the Samanide, Ghaznavide and Saljukide periods is patent in the songs contained in the Yashts too, with this difference that while most of the panegyrics of our poets are in praise of some sovereign or minister or governor, sung in the hope of a poetic reward, the Yashts are in praise of the Almighty and His angels sung in the hope of a spiritual reward on the last day. Because we have compared the Yashts with the panegyrics of poets, let it not be supposed that the writers thereof have sung them according to their own whim and fancy. The fact is that though the Yashts are poetic interpretations, yet their contents strictly conform to the religious and historical traditions which from most ancient times have come down from generation to generation to the Iranians, the antiquity of some of which reaches back to the Indo-Iranian period of Aryan history, for references similar to some of them can be found in the Vedas of the Brahmins too. Just as Firdausi edited and made current the episodes and traditions of the ancient past by versifying them in his Shah-Namah, similarly the Yashts have been composed in verses too. After the Gathas and the Haptañ Haitī, the Yashts form the oldest portion of the

**Yashts in general: Religious and historical traditions recorded in poems**

Sanskrit, as well as to the old Persian of the Achaemenians. The Achaemenian Persian was the current and the court language, whereas the language of the Avesta was the ancient language of the holy scriptures. The latter language, according to the belief of the writer, had already become dead, even in the age of the Achaemenians and was not the current language of the people.

The language was preserved artificially for several centuries by the ecclesiastics and by the people as the holy language of the scriptures. With all its remote antiquity, many words used even now in modern Persian are to be found in the Avestan original almost without a change, and a still larger number, with a slight variation. In company with the Vedas of the Brahmins and the Old Testament of the Jews, it is the oldest of the written records of the world. The study of the ancient Iranian scriptures has been for a long time an established branch of learning in the

**Yeoman services** universities of the civilised countries of **of European savants** Europe. The Vedas and the Avesta are the most important and the most ancient records of Indo-European origin and as the European nations consider themselves as coming from the same stock as the Indians and the Iranians, they have traced their languages together with the languages of the Indians and the Iranians as proceeding from the same fountain-source. In the enlarged studies of their own languages philologically, they have rendered yeoman services to the Avesta and the ancient Persian languages, so much so that through their efforts the path has been laid out and smoothed for us. What we have to do is to resolve to reap the benefit of their labours, and pluck the roses from the gardens they have reared, and glean the ears of corn from the harvest they have sown. The European savants who have specialised in Avestan and Iranian studies have become more famed in the world than the scholars in other arts and sciences, like medicine, mathematics, astronomy, chemistry, philosophy, history, etc. The extent of the services rendered by these scholars, in

view of the present state of Persia, should not be regarded as meagre. Firstly, as stated before, the Avesta is one of the oldest written records of the world, and its language is an important branch of the languages of the ancient Indo-European race. Secondly, the Iranians themselves were one of the noble and valiant off-shoots of the Indo-European stock. In the battle-fields of the world they had

**The influence of  
the Mazdayasnan  
over subsequent reli-  
gions of the world**

wrested the ball of superiority from all rivals. They had brought within their grasp the most important inhabited portions of the world, and because of their world-conquest and sovereign power, they had spread their ways and customs in countries far and wide. More specially through their Prophet Zarathushtra, they had brought into vogue the worship of One Supreme Creator, a pure monotheism which upto that date was not conceived of amongst the Indo-European people. Many of the religious principles and beliefs of Persia afterwards influenced the Jews, which subsequently influenced other Semitic religions like Christianity and Islam. Apart from this fact, the Christian religion was considerably influenced by the cult of Mithra, one of the angels of the Mazdayasnan religion, which subject will be more fully dealt with in our article on the "Cult of Mithra in Rome" (see pages 407-420).

Because of its relations with the religion of the Brahmins on the one hand and of the influence it has exerted on all other subsequent religions, the Mazdayasnan religion has secured for itself a most important position in the history of religions in the world. Many a problem in the existing great religions of the world can be solved by the Mazdayasnan religion, and many a doubtful point in the Mazdayasnan Faith can be explained by the help of the study of other religions. Consequently, ancient Iran by reason of its language, its history and its religion, is the subject of general importance so much so that no historian or philologist or student of the history of religions

Mongol sovereigns like Changiz and Taimur.<sup>1</sup> Under no circumstances therefore can this word be used with reference to the divine religion of ancient Iran or its holy Prophet.

It is not possible in this preface to point out the various historical and philological discrepancies in our literature with reference to the Mazdayasnan religion. Let it be stated generally that the references in the works of Arabic and Iranian historians cannot be wholly relied upon without the critical study thereof by a scholar and specialist.<sup>2</sup> With reference to the religious words and expressions said to be Zoroastrian as are to be found in the dictionaries, they are to be totally discarded and set aside.

Further, after having a knowledge of the principles of the Mazdayasnan Faith, we will be able to appreciate well the fact that a portion of the statements made by ancient Greek, Roman and Byzantine historians had no foundation in fact, and were prompted by malice and enmity, the result of the hostilities prevailing between these nations and Iran. Of this type is the story of Herodotus that Cambyses consigned to fire the dead body of the Pharaoh (Amasis) in Egypt for the sake of vengeance, and that Xerxes whipped the waters of the Dardanelles in his war with the Greeks. Fire and water were held as holy elements by the ancient Iranians according to the precepts of the Mazdayasnan religion, and till to-day the Zoroastrians regard them as holy. It is not possible at all that the Achaemenian kings would sin by showing contempt towards these noble elements.<sup>3</sup>

We must always bear in mind that the history and language of Persia are very closely related to the ancient Zoroastrian religion. The roots of this old tree had been watered and fostered in the soil

**Avestan studies a check on untrue statement in Greek and Roman histories**

**Avestan studies necessary for historical and philological researches**

1 *Ān hama yāsa-hā-i sakht be-raft*  
Yār bāmā hanuz bar sar-i-jang — Nazāri Qāhestāni

(Farhang-i Jehāngirī.)

2 For references in Arabic and Persian books to Zarathushtra, see Jackson's "Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran," New York, 1901.

3 Cf. Essay on Anāhita, pp. 161-162, and Essay on Ādhar, p. 510.



of Iran. It had blossomed and given its fruitage in that soil. It is not a faith that has emigrated into our country from some foreign soil like the teachings of Buddha, going from India to China, or the religion of Jesus, spreading from Palestine over Europe, or Islam, travelling from Arabia to Persia. For the purpose of elucidating the events of the history of ancient Iran, and for researches into the source and origin of words used in the Persian language, Avestan studies are a necessity to us. The yellow races of China are under no such necessity with reference to their religion of Aryan origin, nor are the Europeans, with reference to the Semitic religion of Jesus Christ. The history of us Iranians which begins with the 8th century B.C., that is, more than 1350 years before the onslaught of the Arabs, is all closely connected with the Mazdayasnan Faith. During this long age, which has been the epoch of our eminence, the religion of Zarathushtra was one of the most important causes of the glory and greatness of Iran. However much our language might have been mixed with Semitic words after the conquest of the Arabs, yet it radiates its Aryan origin and its connecting links with the languages of the Avesta and the ancient Achaemenian Persian and the Pahlavi have not been snapped. It would be right if in our colleges, we make

|                                                      |                                                                                                                              |
|------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p><b>Avesta and Pahlavi in Persian colleges</b></p> | <p>current the teaching of the ancient Persian languages, the Avesta and the Pahlavi, even as in the colleges of Europe,</p> |
|------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

Latin and Greek which are the source of the Western languages are commonly taught. It is hoped that our Government will take early steps to attract several of the Parsi scholars knowing Avesta and Pahlavi to Teheran and establish chairs for the study of these two languages so that a fresh life may be breathed into our spirit of nationality. The modern Persian springs from the Pahlavi language, and the Pahlavi from the ancient Persian of the Achaemenians. But the language of the Avesta is also one of the languages of ancient Iran, which is 'closely related to the ancient

The Magi of perverse minds and unwashed faces,  
All came up from fields, plains and mountains.

Beholding forty of them I saw no advantage in entering into a strife with them. On the contrary I behaved with dissimulation, and weeping hypocritically, I went and kissed the hand of the idol.

For a short time I became an imitation infidel  
I became a Brahmin in Zend prayers.

By the help of this deceit, I became the object of their care and attention and became an inmate of the idol temple; till at last I found one day that under the seat of the idol a man was hidden, who, pulling the end of the rope, made the hands of the idol go up towards the sky.

Behind the screen was the fire-worshipping priest,  
The custodian of the temple with the end of the rope in his hand.<sup>1</sup>

We are not concerned with the literary value of this poem. Sa'adi is one of the greatest poets of the world and is a source of pride to our country. His attractive and sweet style should be a model for all of us Iranians. Our object in quoting these verses is only to show how words and expressions having reference to the Mazdayasnan religion are improperly and inappropriately used in our literature. Just see that the priest of an idol temple in India is sometimes rightly called a Brahmin, but most wrongly styled a Magian, a name denoting a Zoroastrian priest only. At first Sa'adi addresses a Magian as a Brahmin. Then the Brahmins instead of reading their own books of Vedas, are described as *guebres* reciting Pâzand prayers. He calls them Avesta-reciting Zoroastrians. Then to placate and please the Brahmins, he expresses his delight about Avesta and Zend, not about the Vedas. Forthwith his Brahmins become priests professing the Christian religion (Kashish). At last Sa'adi too, for the sake of expediency, temporarily becomes an infidel and a Brahmin. But what sort of a Brahmin? One following the teachings of the Avesta, not the Vedas. Before long a Brahmin, who was one of the fire-

---

<sup>1</sup> Kuli-yât-i-Sa'adi, p. 175, Bombay edition, 1309 A.H.

worshipping Christian priests, all of a sudden jumps to the position of an archbishop and gains the highest rank in the Christian Church. But what manner of an archbishop? One who sets aside the Holy Ghost and worships fire. Really we must not rebuke Sa'adi, for at the end of the tale he cast this Pâzand-reciting Christian and Magian Brahmin, who offered his prayers without ablutions and eventually became an archbishop worshipping fire, into a well, and killed him with stones and bricks, and relieved the holy idol from the services of such an inconstant priest of many religions!

Similarly because of such absence of knowledge about the Mazdayasnan religion, the fabricated book and fraudulent work like the Dasâtîr has been considered one of the religious books of the Zoroastrian religion,—a book, the contents of which are contrary to the teachings of the Zoroastrian Faith, a book in which Alexander the Macedonian, known throughout the Pahlavi religious literature as Alexander the wicked and the accursed, is described as one of the Prophets of Iran! And it is due to the same ignorance that the Nâsikh-ut-Tavârikh, imagines that the Dasâtîr, the writer of which was some fraud and a knave, gave us the principles of faith of the ancient Iranians, and our modern dictionaries like the Burhân-i Qâta' and Farhang-i Anjuman Ârây-i Nâserî have taken the spuriously fabricated words therein as Zend and Pâzand.

During these recent years when the Iranians, contrary to olden times, have again with love and respect been mentioning the name of the Prophet of their ancestors, the very same absence of knowledge makes them commit literary and philological errors in their writings. For instance, when they want to speak about the laws of Zarathushtra, they use the word *Yâsâ-i Zartosht*. Now this word *Yâsâ* is a Turkish expression brought by the Mongols, by which the ancient writers used to denote the sanguinary laws and oppressive edicts of blood-thirsty

this work is the largest and the most valuable Pahlavi work on the subject. Another Dastur by the name of Âtarpāt, son of Hamid, completed the compilation of these Dinkard volumes. This Âtar Frenbag is the very man, who in the presence of Mamun himself, held a religious controversy with a heretic named Abalish, whom he vanquished, and was thus a cause of delight to Mamun and his court. This controversy of Âtar Frenbag with Abalish is the subject of a small Pahlavi work containing in twelve hundred words the seven answers which were given by the learned Dastur to the heretic. The name of the book is *Mâtigân-i Gajastak Abalish* and has been translated into the French language too.<sup>1</sup>

Although Abu-Rihan Biruni lived a century after Tabari, and was farther removed than he from the Zoroastrian age, yet his love for Iran and his contempt for the Arabs who had ruined the splendour and glory of his fore-fathers, moved him to consult and communicate with the Zoroastrian sages of his own time, and sought for explanation on religious subjects from them.<sup>2</sup>

The *Âthâr-ul-Bâqieh*, the work of this distinguished philosopher and mathematician, who was born on the 3rd of Zil Hajjah 362 A.H. at Khvarazm, and died on the 2nd of Rajab 440 A.H. at Ghaznah, is the most reliable authority that has come down to us from ancient times, as regards the Mazdayasnan religion and the calendar and the usages and customs of the Zoroastrians.

Apart from history, in literature as well, the errors of authors and the inappropriate and improper use of words and expressions concerning the Mazdayasnan religion are far too many. Without doubt, these have all arisen from fanati-

1 Adrien Barthélemy : *Gujastak Abalish : relation d'une conférence théologique présidée par le calif Mâmoun*, Paris, 1887.

2 Cf. the introduction of Dr. Sachau to his translation of Al-biruni, Leipzig, 1923 ; also the *Chahar Maqaleh* of Aruzi Samarkandi, edited by Mohammed bin Abdul Wahab Qazwini, pp. 193-197. Leyden, 1327 A.H.

cism, not of a particular individual but general fanaticism which naturally takes hold of even a poet or an author. We shall give one instance. The poet Sa'adi in his *Bustân*, relating a tale about the idol-temple of Somnâth in Hindustan, says :

I saw an idol made of ivory in the temple of Somnâth,  
Set with jewels like Manat, the idol of the ignorant pagan  
Arabs.

People from all sides used to come to the pilgrimage of this temple. I asked them the cause of their worshipping this soulless and powerless image.

The Magian who was constantly coming in touch with me,  
A man of good words and a comrade, and a friend to me,—  
Him, I asked gently, O Brahmin  
I am surprised at the works of this monastery.

This Magian was very much incensed at my question and informed his leaders about the same.

The Magi were informed and so the elders of the temple ;  
I did not see anything good coming to me from these people.  
These Pazand-chanting *guebres* all assailed me  
Like dogs for that bone of contention.

And in the gathering of those (angry) men,  
I praised aloud the Head Brahmin, saying,  
“ O you venerable authority on Avesta and Zend,  
I too am happy to see the picture of this idol,  
For it has fine features and a lovely stature.

But what are its virtues ? ” The Brahmin replied,  
“ This idol is particularly held in veneration because every morning it raises its hands towards the sky ”. In order to ascertain this fact, I passed the night in the idol-temple.

The night seemed long like the Day of Judgment  
And the Magi around me were offering prayers without  
ablutions.

These Christian priests had never given any trouble to  
water,  
And their arm-pits were stinking like a carcass decaying  
under the sun.

When the dawn broke, people collected to witness the miracle of the idol.

well the value and signification of words and use them properly in their literature.

Abu Ja'far Muhammad bin Jarir, well known as Tabari who was born in Amol in 224 A.H. and who died at Baghdad in 310 A.H., in his great history writes much nonsense about Zarathushtra, and he has become the cause of mistake and repetition of such falsities by subsequent historians. In the *Tarikh-e-Bal'ami* which is the Persian translation of Tabari's history by Abu Ali Muhammad bin Muhammad bin Abdulla Al-Bal'ami written in 352 A.H. the following passage appears:—"These Magians had a prophet whose name was Zarathushtra. He brought into vogue the religion of fire-worship. He claimed that he was a prophet, and he approved of their fire-worship until the time of Gushtasp. He was a disciple of Esdras, against whom he revolted. Esdras cursed him praying that God Almighty might make him notorious. The Israelites then expelled him from their midst, and from Jerusalem he repaired to Iraq and thence to Balkh before Gushtasp's father and claimed to be a prophet."<sup>1</sup>

For the rest of the disgraceful untruths, the result of fanaticism, the reader may refer to the original work itself. Tabari is himself a Persian coming from Tabaristan, a place where particularly Islam took its foothold rather late, although Amol, the birth-place of Tabari, had fallen into the hands of the Arabs earlier (143 A.H.) than the rest of Tabaristan. Further, probably in his time almost one-third of the population of Iran was yet Zoroastrian. It was possible for him to have made himself better acquainted with these subjects through the learned Zoroastrian sages who lived in that age, to avoid errors, and become the cause of perpetuating them through subsequent historians; but it seems that the ill-omened fanaticism of the Arabs, which had bred hypocrisy and falsehood into the blood of the Persians, prevented that historian and com-

---

1 Bal'ami. p 206, Cawnpore Edition.

mentator from this sort of verifying researches. However, to do justice to this author we must say that in this very volume, where there is so much error as regards the religion of ancient Iran, the history of the Sassanians therein given is the most important authority on the subject. It is this very history which the great master Noeldeke has translated into the German language, and published with very valuable notes and commentaries.

In order that there may not be any doubt that the references in our historical works relating to the Mazdayasnan religion were tainted with fanaticism, we shall refer to Rauzat-us-Safa which makes Zarathushtra the pupil of one of the disciples of the Jewish prophet Jeremiah. And if we just refer to his account of the reign of Gushtasp, we shall find that even there Mirkhond has said things which could only be attributed to blind fanaticism.

In the same way Fazlullah, the author of *Tarikh-e-Mu'ajjam*, whilst writing about the reign of Gushtasp, entrusts the reins of his Persian-spoiling pen to the hand of fanaticism, and he has not been able to restrain himself from saying all manner of unworthy things about the faith of ancient Iran. In this very century only a short time before Tabari was reading in Baghdad the myth of `Ad and Thamud, and writing the story of Ibrahim and Nimrod, renowned leaders of the Zoroastrian faith like Ator Faranbog, the son of Furrokhzad, in that very city of Baghdad, during the Caliphate of Mamun (198-218 A.H.) was composing the famous Dinkard which gives, in nine volumes in the Pahlavi language, the religion, traditions, usages and customs and the history and literature of the Mazdayasnan religion.<sup>1</sup> To this day

1 Volumes 3-9 of Dinkard were composed in 411 A.H. at Baghdad; and comprises 169,000 words. The well-known western scholar Dr. West published the English translation of volumes 8 and 9 in 1892 (S. B. E. Vol. XXXVII). Five years later in 1897 he also published a translation of volumes 5 and 7 (S. B. E. Vol. XLVII). All the volumes together with their Gujarati and English translations saw the light of day through the late Dastur Peshotan Sanjana and thereafter through his son Lashin Darab Sanjana in 18 volumes. The 19th volume, which will be the last of the series, is not published as yet.

The study of this volume will not only tend to make us follow the ways and customs of our ancestors, and make us seek the noble attributes of the good and glorious Iranians of old, but I hope that the publication of this work will simultaneously render a service to the literature, language and history of Iran.

In the Introduction to the Gathas I have stated that the religion, history and language of a nation are closely connected together, for a goodly part of its historical events has religion for its cause. Many an incident in history is explained by understanding the precepts of the current religion, just as some of the problems of religion are elucidated by the help of history. Similarly, if we wish correctly to appraise the words of a nation's language and interpret its original spirit and understand its idioms, the knowledge of its history and religion is an unavoidable necessity. The source of the modern Persian language is to be found first in the language of the Achæmenians of which more than 400 words do not survive, and next in the language of the Avesta which to-day comprises 83,000 words, and particularly in the Pahlavi language from which modern Persian is directly derived. In the commentaries of the Avesta, written in the Pahlavi language, during the times of the Sassanians, to-day we happen to possess more than 140,000 words. Apart from this we possess some very important works in Pahlavi, which with the exception of a few volumes, all relate to the Mazdayasnan religion and contain approximately 446,000 words. Secular works in the Pahlavi language have given us only 41,000 words. In our discourses and explanatory notes we have made mention of most of these works.

In the Gathas, which contain the Divine Songs sung by the Holy Prophet of Iran himself, I did not have the opportunity to point out how Avestan studies would be a necessity for our historians and scholars of the future. Apart from the fact that the ravages of time have deprived us of an important portion of the Gathas, they contain



collectively the ethical precepts and philosophical teachings of Zarathushtra. There was no room therefore for an ampler commentary than what has been given there. But the Yashts, which form the subject of this work, are comparatively a very substantial portion of the Avestan literature, and give us ample ground for ethical, historical, literary and philological dissertations. After the publication of the Gathas, we particularly chose this portion of the Avesta in order to treat a chain of subjects which might bring within our purview a general survey of all the important problems of the Mazdayasnan religion. Subjects not treated in this work will find their place in the second volume of the Yashts. And in course of time I hope with the help of Providence, to be able to publish the Yasna and the Khurda Avesta as well, so that the entire Avestan scriptures with the exception of the Vandidad may be placed before the public in five volumes. The field of work in respect of this ancient religion is so vast that all its subjects and problems would hardly be treated with justice in ten big volumes; for a hundred and fifty years' efforts of the most renowned scholars of Europe, and the hundreds of valuable and voluminous works published by them about Zoroastrian Iran, have left the Mazdayasnan faith a fountain-spring incapable of being dried up.

And really it does not behove us that with all these resources of study available, with special reference to the faith of our fore-fathers, we should be content with the nonsensical and fanciful information our old historians and writers have given us on the subject. If, in the past, absence of knowledge and learning was the cause of the silly twaddle of former authors, there was some reasonable excuse for them, but unfortunately in their words Arab (religious) fanaticism is quite patent. From heaps of examples, we shall content ourselves with quoting a couple of passages from our history and one from our literature, and from them we shall see how it is necessary for Persians of the future to remove, by means of Avestan studies, the inaccuracies and falsities from their history, and to appreciate



## PREFACE

### IN THE NAME OF THE BENEVOLENT PROVIDENCE.

---

*Let him prepare and bedeck the fire of Zoroaster,  
Let him take in his hands the sacred volume of the Zend Avesta,  
Let him observe this omen and keep going the Sadeh,  
The glory of the Nowroze and of the Fire-temple.  
Let him remember Ahura Mazda and the day of Meher,  
And cleanse his soul with this water of wisdom and love.  
Let the Faith of Lohrasp be rejuvenated,  
Let him follow the religion of Gushasp.*

FIRDAUSI

I consider it a great honour that by the grace of Ahura Mazda, and the help of His great angels, and of Zarathushtra Spitama, the Holy Prophet of Iran, I have been enabled to publish the second volume of the auspicious Avestan Scriptures, and I dedicate it to my beloved country by way of a present and offering. I do not consider any offering more precious than that the Holy Songs contained in these ancient Scriptures, which, for thousands of years, vibrating from the tongues of our illustrious ancestors of the ancient land of Iran, were wafted to the heavens above, be rendered by me in modern Persian and brought now within the reach of all the children of that holy soil. I do this that they may realise what the Almighty Creator Ahura Mazda had said to his chosen Prophet, "O Zarathushtra, if thou dost wish to conquer all evil and evil-doers, thieves and robbers, magicians and deceivers, evil men on two legs and the wild wolves on four, if thou dost wish to oppose the hostile army with its fortified works and fluttering banners thirsting for blood, then under all such circumstances, night and day, thou shouldst chant slowly My Names: I am the Creator, I am the Supporter, I am the Protector," etc.<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> 1 Hormazd Yasht, paras. 10 to 12.

Charity and Optimism—Patriotism—The Ultimate Goal. Pages 27-32.

Introduction to Hormuzd Yasht—The One Supreme Creator of Zarathushtra—Contents of the Yasht. Pages 33-42.

Essay on Ameshaspandan—Etymology—Spiritual Attributes of Ahura Mazda—The Holy Number of seven—Their Position in the Avesta and Pahlavi Literature. Pages 69-96.

Introductions to the Haptan Yasht, Pages 109-111,—Ardibehesht Yasht, page 135,—Khurdad Yasht, Page 151.

Essay on Anahita—Introduction to the Aban Yasht. Pages 157-230.

Introductions to Khurshid Yasht, pages 304-309—Mah Yasht, pages 316-319—Teshter Tir Yasht, pages 325-336—Gosh Yasht, pages 371-375.

Essay on Mithra and the Cult of Mithra—The Antiquity of Mithra—The Jashn-e Meherangan—Mithra in the Avesta—Mithraism in Rome—Effect of Mithraism on Christianity, etc. Pages 396-460.

Essays on Azar and Sarosh. Pages 504-524.

Short Essays on Barsom, pages 556-560—and Rashnu Rast, pages 561-563.

Essay on Farohar. Pages 572-602.

Glossary of Important Avestan Words. Pages 603-626.

To our good fortune Ervad Bahmanji N. Dhabhar, M.A., an eminent Parsi scholar, as deep in learning as he is retiring by nature, has gone through every line and word of this big volume, whilst going through the Press, and has helped Aga Pouré Davoud throughout with his views and corrections for which the author has himself expressed his thanks to him. The thanks of the Institutions which publish this volume are also due to Mr. Dhabhar for the great trouble taken by him, not only over the Zend Text, but also in going over every line of the Persian translation, and for the assurance that he has given us that this volume is a superb

production, an assurance which has proved to be the precursor of similar opinions which his two other colleagues Mr. Behramgore T. Anklesaria, M.A., and Dr. Irach J. Taraporevala, B.A., Ph.D., both equally eminent in scholarship and equally modest in their retiring disposition, have given about this work of Pourc Davoud.

D. J. IRANI.

*49, Esplanade Road,  
Fort, Bombay,  
1st December 1928.*

literature, but as pointed out by Poure Davoud in his masterly preface and introduction, the value of the later Avesta is also very high, although very naturally it occupies a place next to the Gathas in our sacred Scriptures. As Poure Davoud says, not only from the historical and philological but even from the religious standpoint, the study of the Later Avesta, viz., the Yashts, etc., is an absolute necessity to a student of the Mazdayasni religion and Zoroastrian Scriptures.

In most of the Yashts, Zoroastrian leaders of thought have recorded their traditions. In some of them they have tried to turn the mind of a true Zoroastrian to what is good in nature. Therein, a Zoroastrian is taught to praise and hold sacred all the natural elements and all that conduces to the happiness of men; and thus from praising nature, he is led to think of and render homage to the Great Architect of the Universe, Who created all these things good. Those who seem to think that the Later Avesta has a tendency to compromise the pure monotheism taught by Zarathushtra in the Gathas, I would refer to all the Yashts and the Nyaishes, wherein the good forces of nature are remembered and extolled, but where, *first and foremost, perfect homage is rendered to the Creator of Nature and of all natural forces, viz., Ahura Mazda*, in a phrase which can well be translated: "Joy and Glory to the Most High Lord Ahura Mazda." The Supreme God-head remains ever Supreme—the One Lord of the Whole Creation.

It is often said that the Gathas are sufficient to expound the teaching of Zarathushtra and that the Yashts and the later Zoroastrian religious literature need little publicity, for they do not come up to the excellence of the Gathas. This is a mistaken notion. To my mind the Later Avesta is a valuable portion of the Zoroastrian Scriptures enabling us to see what effect the teachings of Zarathushtra had on people given to polytheism and how it brought them round eventually through the medium of the philosophy of Yazatas to the worship of the One Supreme Creator, Ahura Mazda, the Wise Lord. All

Evil-worship was eliminated, all polytheism became dead, and the One Supreme Ahura Mazda was enthroned in the minds of the people. As practically admitted by every dispassionate scholar, the supreme authority of Ahura Mazda remains ever supreme and unchallenged throughout the entire Later Avesta, in spite of the fact that portions of it may not claim to have the excellence and eminence of the Gathas.

This is the right way, in my humble opinion, to look at the Gathas and the Later Avesta.

Three of our most eminent Parsi scholars have associated themselves with the laborious work of Poure Davoud, and the unanimity of opinion with which they give their meed of praise to the second big volume written by Poure Davoud in India, enables us to place it before the Persian-reading public with the perfect confidence that at least in the Persian tongue, this will be a standard work on Avestan literature for many a decade to come.

Just to give an idea to those Parsis who are unacquainted with the Persian language, I have translated the learned preface of Poure Davoud and that part of his introduction which is an essay on the Mazdayasni religion. But this is only one of the many essays with which the whole volume is full, and of which a list is given hereunder, to indicate how faithfully and laboriously Poure Davoud has carried out the responsibilities entrusted to him :—

Preface—The Advantages of Avestan Studies—Translation of Yashts by Orientalists—Contents of this Volume. Pages 1-13.

The Yashts—Antiquity of the Yashts and their metrical Composition—Contents of the Yashts—Pahlavi Commentaries—Fragments still known as Yashts. Pages 13-27.

Mazdayasni Religion—Foundation of Monotheism—The Twin Principles of Good and Evil—Fight on the side of Good against Evil—The triad of Good Thoughts, Good Words and Good Deeds—Truth and Right—Courage, Knowledge,





## INTRODUCTORY NOTE.

---

By the grace of Ahura Mazda, the second volume of the Marker Avestan Series, containing twelve Yashts and their translation with several scholarly essays on relevant subjects, is placed before the Persian-reading public.

The welcome given to the first volume of the Series, *viz.*, "The Gathas of Holy Zarathushtra," by cultured Persians without distinction of caste or creed, has justified our belief that blind fanaticism has no place in the cultured Persia of to-day, and educated Persians, of whatever denomination, are as interested as the Zoroastrians, in the study of their own ancient literature, from a sense more of patriotism and cultural habits than anything else.

To the Persian-Zoroastrians, this volume will give first-hand information after centuries, about that part of their own religious scriptures which are known as the Later Avesta.

To our Persian brethren belonging to other great religions, this volume will be of considerable historical and literary interest, and will also show how the teaching of the Persian Master was assimilated by ancient Iranians from time to time.

The Gathas are the word of Zarathushtra himself, or as considered by some, of Zarathushtra and his colleagues. They are the root foundation of the Zoroastrian Faith, and the Later Avesta is to be considered as based on the Gathas.

Because the Later Avesta is not written in the same sublime style and does not treat its subjects in the same eminent way as the Gathas, many people wrongly consider that they were written at a time when there was degeneration amongst the Iranian race.

This is a wrong assumption. The Gathas, written by Zarathushtra himself, undoubtedly form the supreme and the most sublime portion of the sacred Zoroastrian

industry undertaking the task of reinterpreting the past of Iran to her sons today. There could scarcely have been a happier combination of qualifications possible. Surely Ahura Mazda has sent the right man at the right time for the right task! He has already given us the magnificent volume of the Gâthâs, a work that has, within a few short months, already captured the hearts of hundreds of Iranians. In the present volume he has taken up the Yashts (all except the last few) which embody the most ancient traditions of the Iranian—indeed of the Aryan—race. These ancient traditions, dating back from the dawn of history, had been put together in poetic form at a comparatively early date in the history of Zoroastrianism. These ancient traditions had been interpreted and modified in the light of Zoroastrian Theology of those days, and they are among the most valuable documents of the Aryan peoples. Their value for Iran and Iranian culture may be compared to that of the Vedas and the Puranas for India, and thus in many ways they are of the highest importance for understanding the spirit of Ancient Iran. It is surely in the fitness of things that their latest interpreter is one of the most gifted of modern Iran. Aga Poure Davoud has done full justice to the cultural aspect of the Yashts, and has given excellent introductory notes upon each. One may be sure that for years to come this volume, like its predecessor on the Gâthâs, shall be the standard work on this most interesting aspect of Iranian History.

To say that the writings of Aga Poure Davoud are of great significance to all Zoroastrians is to repeat a mere truism. Their real importance lies in the fact that they shall help to re-establish the position of our Faith in the world of Islam. The one essential feature of the coming civilisation shall be the Brotherhood of Man and consequently the recognition of the essential Unity of all Religions. The Faith of the future shall recognise this Unity and shall honour all Teachers and Prophets as Messengers from the Great Source of All Wisdom. Aga Poure Davoud has by his labours done signal service to us Zoroastrians and to

humanity as well, for he has shown clearly the position which Zarathushtra has occupied among the Great Saviours of the World. May his powers be increased and his life prolonged, may the blessings of Ahura Mazda and of Asha and Vohu-Manô and Khshathra-Vairya be his always so that he may continue to serve Iran and through her the human race!

The expositions on Hôrnezd, Ameshaspends, Nâhîd, Khûrsîd, Mâh, Tistar, Gôs (= Drvâspa), Mihir, Âdhar, Sarûs, Barsam, Rasn Râst, Farûhar, a great portion of the interesting<sup>1</sup> Dîbâcha, the notes on the Yasts, the Âyin-e Mazdayasna, and the Proper Names in the Âbân Yast, occupying about 241 pages, require to be translated into English to be read by those Parsis who cannot find time to study the Irani language. There is the greater need for an English rendering of these important pages, as the teachers and students of Avestan literature cannot do their work efficiently, without these expositions written in such a facile style by a writer, who was born to do signal service to the ancient Iranian literature,—a writer whose services to Iran will be appreciated in Iran and elsewhere by future generations reaping the fruit of his labours, when Iran, just now rising from its ashes, will see its restoration to its ancient grandeur, under the benign influence of the renaissance of the principles of the pure faith—Hâmata, Hâkhta, Hvarsta—the faith which Ahura Mazdâ sent to it through His Messenger and Prophet Zarathustra.

Evolution or Involution, call it whatever we will, Iran has given birth to a noble soul, who is inspired with the lofty ideal of rendering service to his fatherland by propagating the truth of Zoroastrianism from one end of Iran to the other, and wherever beats a pure Irani heart, ready to receive the genuine fragrance of the old Iranian religion and to give unstinted adoration and reverence to its founder.

This translation of the Sacred Books of Zarathustra, is destined no doubt to play an important part in the evolution of Iran, and it should be the unanimous prayer of all the Iranis of the world that Aga Poor-e Dawood will continue his zeal for the great work he has undertaken and achieve a greater success than he has already done by finishing the version of the remaining portions of the Avesta as soon as time and opportunities can permit.

Over 540 years ago, Kh<sup>v</sup>âjah Hâfez requested the Sâkî :

بیاض تازه کن آئین دین زرتشتی  
کنونکه لاله بر افروخت آتش نمرود

“Revive the principles of the religion of Zaratûst  
in the garden,

Now that the tulip has kindled the fire of Nimrod.”

The Sâkî was born at Resht in the year of grace 1303 A.H., Rûz-i jum'a, 28 Jumadi ul-awal (= 5th March 1886 A.D.) to carry out this request of Kh<sup>v</sup>âjah Hâfez in the person of Aga Poor-e Dawood, and worshippers at the sacred sanctuary of Kh<sup>v</sup>âjah Hâfez's tomb need not be surprised if they see the spirit of the Kh<sup>v</sup>âjah resurrected and quaffing the 'âb-i hayât' so skilfully prepared by Sâkî Poor-e Dawood as per the saintly Kh<sup>v</sup>âjah's prescription.

The thanks of the lovers of Zoroastrianism are due to Mr. Dinshaw Jijibhai Irani, President of the Irani Anjuman of Bombay, for having been so fortunate as to have unearthed Aga Poor-e Dawood from his seclusion in Europe and secured his services to take up this great work of translation. It is a matter of great congratulation to the Irani Anjuman and to the Iran League and the Presidents of both the Associations, Sir Hormasji Dinshaw Adenwala and Mr. Dinshaw Jijibhai Irani, for having been able to publish such monumental works as the Sacred Hymns of Zarathustra and the Yasts within such a short period.

روح نیاکان ماست حافظ این ملک سعدی و فردوسی اند پست و نگهبان  
آمده ایران ز زرتشت و ز مانی مشعل یزدان و پر ز معنی و از جان

“The souls of our ancestors are the protectors of this land ;  
Sa'adi and Firdausi still act as its watchmen.

Through Zoroaster and from Mani, Iran has been The  
torch of heavenly light, full of reality and life.”

BEHRAMGORE TAHMURAS ANKLESARIA.

the soil, society and culture of Iran. The Irani language used in the translation of the sacred hymns of Zarathustra and the Yasts, is the language spoken and written by the children of Iran, from one end of the country to the other, a language which will appeal to the masses as well as to the aristocracy of Iran, a language which will never be misunderstood by Iranis, in whatever part of the world they stay, who claim the Irani language as their mother-tongue. Those who, staying out of Iran, Iranians or non-Iranians, whosoever they may be, have studied the Irani language through the medium of books or book-worm teachers may at first sight, deem it difficult to grasp the meaning of the language, but after going through a few pages, they too will appreciate the Irani translation of an Irani enthusiast, who has faithfully translated the original Avestan text after a deep and careful study of all the existing French, German, English and Gujarati translations with a steady eye on the latest and upto-date translation of Wolff, pupil of Bartholomae.

Perhaps the unique portion of this Irani rendering of the Yasts, will be the copious notes on the Zoroastrian theological concepts and on the historic persons and tales of Iran, prepared after a diligent research into all available sources, whether Iranian or European. A glance at the existing works written in the Arabic or Irani language will show the general ignorance of Iranis of the religion and theology of Zarathustra and of the old history of Iran saved from the hands of barbarians such as Chenghiz Khan and his followers. These long laborious notes, prepared with great patience and research, will open the eyes of the children of Iran and give them sufficient reason to be proud of their renowned ancestors and of the rational religion, which the ancient Prophet of Iran gave to their forefathers centuries ago.

This volume of the Yasts contains the original Avestan text of the Yasts: Hôrmezd, Haftân (short), Haftân (long), Ardibehest, Khûrdâd, Âbân, Khûrsîd, Mâh, Tistar, Gôs (Drvâspa), Mihir, Sarâs HADAKHT, Sarôs Yast

i sar-i-sab, and Rasn, with their translation in the modern Irani language.

The translation will remain a standard authoritative work for a long time to come. Aga Poor-<sup>e</sup> Dawood has ever tried to select the best of the existing translations in cases of difficulty, and whilst treating the obsolete words of the text, he has utilized the abundant resources at his disposal and given a very rational rendering of the obscure passages which are as yet dimly explored.

Besides the translation, perhaps the most important part of this volume consists of the numerous notes, prepared by the translator in order to make the translation intelligible to all who are brought face to face with the Yast literature for the first time in their life. It is this portion of the work which will remove all faulty notions and misconceptions formed by hasty writers and readers, Zoroastrians and non-Zoroastrians alike, as regards Zoroastrian theology, Zoroastrian ritual, Zoroastrian history and Zoroastrian morals. The learned scholars and students of the Avestan and Pahlavi literature will rarely find elsewhere the material collected in this one volume, and it is a pity that, to the learned Iranists, who have taken to the study of Iranian literature without any knowledge, or with only a smattering of the modern Irani language, this volume will be a sealed book. Let the Parsis of India study the modern Irani language and make it their mother tongue, if for anything, at least to come in touch with their ancient heritage, the glorious traditions preserved in their ancient records of the past and so ably and carefully sieved and garnered in this one volume of over 600 pages.

As soon as this volume reaches Iran after publication and is read by the Iranis, they will begin to find out the correct history of old Iran given in miniature in these pages, and will have the true conception of Ahura Mazdâ, Lord Omniscient, and the Mazda-yasni religion of Ancient Iran, than which no purer worship has Iran ever seen during these many centuries and ages of its vicissitudes.





## FOREWORD

---

It is a matter of congratulation for the Parsis of Iran and India that for the first time in the history of their sacred literature, a translation of the holy hymns of Zarathustra has been made in the Irani language by an Irani, who is one of the few and foremost writers and poets of the land of his birth. Aga Poor-e Dawood, born in Resht, left his place at a young age and went to Teheran to study medicine. He then went to Beirut to study French, thence to Paris to study International Law, and from there to Germany to prosecute Oriental studies; for a number of years he sat at the feet of great masters of the sacred literature and lore of the Zoroastrians in Germany and France, and has become able to give to the world a translation, in the modern language of Iran, of the hymns of the Prophet of Iran composed in the old Avestan dialect. For the first time in the history of Iran, within a period of twelve centuries and more, the children of Iran, be they Zoroastrian or Mussulman, have been enabled to read in their mother-tongue and understand the story of the divine mission and inspiration of Zarathustra, and the cultured Iranis of Iran have begun to take a keen interest in all that pertains to Zarathustra and the sacred lore of the Zoroastrians. Old time-worn prejudices and misconceptions, born of ignorance and intolerance, against the 'Magians', the 'Guebres', and the fire and idol (!) worshippers, are gradually being expurgated, and our Irani brethren, who have embraced Islam, will be disabused of many of the views they may have formed of Zarathustra and Zoroastrianism, after reading this translation of the Yasts, which will be unto them a treasure-trove of Irani epic poetry and of Irani religious and moral literature. The translation is prepared in a lucid style characteristic of the writer, who is himself a poet and a lifelong student and lover of Irani poetry, and of all that is noble and good in

**INTRODUCTION**

**TO THE**

**YASHTS**

**BY**

**POURE DAVOUD**

---

*Translated by*

**D. J. IRANI.**

**1928**

## DEDICATION

*This Volume No. I of the Holy Yashts*

*is respectfully dedicated to*

**SETH PESTONJI DOSSABHOY MARKER,**

*a Patron of the Irani Zoroastrian Anjuman  
and the Iran League of Bombay, and the  
Founder of Educational Institutions in  
Persia (Yezd), who has with a view to the  
uplift of Persian Zoroastrians established a  
fund for promoting researches into Iranian  
history, Zoroastrian religion, philosophy  
and literature, and for strengthening the  
ties of fraternity between the various reli-  
gious denominations of Persia and India,  
especially between the Irani Zoroastrians  
and Irani Moslems.*



P. D. MARKER AVESTAN SERIES  
VOL. II.



*Published under the joint auspices of the*  
*Iranian Zoroastrian Anjuman and the*  
*Iran League, Bombay.*

Printed by Hosang T. Anklesaria at the Fort Printing Press, 1, Paras Bazaar Street, Fort, Bombay  
and Published by Rustom Khodadad Kuchehlogi, Jt. Hon. Secy., The Iranian Zoroastrian  
Anjuman, at Shapur House, Cawasji Patel Street and Kaikhosro Ardeshir Filter,  
Secy., The Iran League, at 4, Cama St., Hornby Road, Fort, Bombay.